صحیح البخاری

مؤلّف:

محمّد بن اسماعیل بخاری

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

جلد پنجم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

بسم الله الرحمن الرحيم

صحیح البخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمهٔ فارسی

جلد پنجم

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴-۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی - عربی.
	: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر (ص) مولف ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری/ مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ج ۵
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۱۰-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	:عربی - فارسی
یادداشت	: ج ۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
موضوع	: احادیث اهل سنت- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۲۰۳۱ ج ۳ ب / ۱۱۹
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۰۱-۷۹ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد پنجم)

مولف	:	امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	:	عبدالعلی نور احراری
صفحه آرایی و طرح جلد	:	وحید عباسی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	:	دوم - ۱۳۹۰
شمارگان	:	۱۶۰۰ نسخه
چاپخانه	:	چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۱۰-۵
شابک دوره	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	:	۱۲۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

٦٥ - كِتَابُ التَّفْسِيرِ

﴿ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾ : اسْمَانِ مِنَ الرَّحْمَةِ ، الرَّحِيمُ وَالرَّاحِمُ بِمَعْنًى وَاحِدٍ ، كَالْعَلِيمِ وَالْعَالِمِ .

١ - سُورَةُ الْفَاتِحَةِ

١ - باب : مَا جَاءَ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ

سُمِّيَتْ أُمَّ الْكِتَابِ : أَنَّهُ يُبْدَأُ بِكِتَابَتِهَا فِي الْمَصَاحِفِ ، وَيُبْدَأُ بِقِرَاءَتِهَا فِي الصَّلَاةِ .

وَالدِّينُ : الْجَزَاءُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ ، كَمَا تَدِينُ تُدَانُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ بِالدِّينِ ﴾ [الماعون : ١] ، [الانفطار:٩] : بِالْحِسَابِ ﴿ مَدِينِينَ ﴾ [الواقعة : ٨٦] : مُحَاسَبِينَ .

۶۵- کتاب تفسیر[1]

«الرحمن الرحیم» این دو اسم(رحمن و رحیم) مشتق از رحمت است. الرحیم و الراحم هر دو به یک معنا است، مانند: العلیم و العالم.

۱ـ سورهٔ فاتحه[2]

باب ـ۱ آنچه دربارهٔ فاتحة الکتاب آمده است.

اُم‌الکتاب نامیده شـده. زیرا نسـخه‌های قرآن

۱- تفسیر مشتق از کلمهٔ، فَسَر است که معنای آن بیان کردن وآشکار کردن و واضح ساختن است. و به معنی شرح و تعبیر و ترجمه نیز آمده است. نزد بعضی تفسیر و تأویل، معنی واحدی دارد و آن بیان کردن است. تفسیر یعنی بیان از نظر لفظ، و تأویل بیان از نظر معنی است. ابوالعباس ازدی گفته است: اندیشیدن در قرآن، از دو وجه است، اول از آن جهت که قرآن منقول است و آن جهت تفسیر است و طریقهٔ روایت نقل است. دوم از آن جهت که قرآن معقول است و آن جهت تأویل است و طریقهٔ درایت آن عقل است. خداوند می‌گوید: «انّا جَعَلْناه قرآناً عَرَبِياً لعلكم تَعْقِلون» یعنی، هر آیینه ما گردانیدیم آن را قرآن عربی، باشد که شما دریابید(الزخرف:۳) بنابراین در فهم تفسیر قرآن، شناخت زبان عربی لازم است، در فهم قرآن عربی و شناخت مطالب، از کلمه و شرح و لغت واعراب آن امری حتمی است، سپس تعمق در معرفت معانی ظاهری و باطنی آن است تا هر یک از آن را بطور کامل به انجام رساند. و همچنان در تعریف تفسیر گفته‌اند: تفسیر علمی است که فهم کتاب منزّل خدای تعالی بدان شناخته می‌شود و بیان معانی و استخراج احکام و حکم آن است و در آن از علوم نحو و لغت و تصریف، و علم بیان و اصول فقه و قرائت کمک گرفته می‌شود، و بدان احتیاج دارد که اسباب نزول و ناسخ و منسوخ آن شناخته شود.

«صحیح البخاری ،شرح شیخ قاسم شماعی الرفاعی»

۲- مراد از سورهٔ فاتحه، نخستین سورهٔ قرآن است یعنی«الحمد لله رب العالمین»

بدان آغاز می‌شود و به قرائت آن نماز شروع می‌گردد.

وَالدِّین[1] یعنی جزا(کیفر یا پاداش) در کار نیک و بد، مانند: کما تَدِینُ تُدان: یعنی چنانکه جزا می‌دهی جزا داده می‌شوی و مجاهد گفته است: «بالدِّین» (الماعون:۱) (الانفطار:۹) یعنی کلمهٔ دین در آیات مذکور، به معنی حساب است. کلمهٔ«مَدِینِین» (الواقعه:۸۸) به معنی محاسبین است.

٤٤٧٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ قال : حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى قال : كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ ، فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أُجِبْهُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي ، فَقَالَ : «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ : ﴿ اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾» . ثُمَّ قَالَ لِي : «لَأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّوَرِ فِي الْقُرْآنِ ، قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ» . ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ ، قُلْتُ لَهُ : أَلَمْ تَقُلْ : «لَأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ» . قال : «﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي ، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ» [انظر: ٤٦٤٧ ، ٤٧٠٣ ، ٥٠٠٦] .

٤٤٧٤ـ از حَفْص بن عاصِم روایت است که ابوسعیدبن المُعَلّی گفت: در مسجد نماز می‌گزاردم که، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) مرا فراخواند. من جواب ندادم. (پس از نماز) گفتم: یا رسول‌الله، من نماز می‌گزاردم. فرمود: «آیا خداوند نگفته است: چون خدا و رسول او شما را فراخوانند به آنچه که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.» (انفال:۲٤) سپس آن حضرت مرا فرمود: «همانا به تو سوره‌ای می‌آموزانم که عظیم‌ترین سوره‌های قرآن است، قبل از آنکه از مسجد بیرون آیی.»[2]

۱ - امام بخاری درباره کلمات «دِین»که در مواضع مختلف قرآن آمده است، شرح می‌دهد. چنانکه آن را در آیهٔ «مَلک یوم الدین» کیفر و پاداش معنا کرده است و در« أرَءَیْتَ الّذی یُکَذِّبُ بالدین» و در «کلابَل تکذبون بالدِّین» حساب معنا کرده است و کلمهٔ «مَدینین» را در«فَلَولا إن کُنتُم غیر مَدِینِین» محاسبین معنی کرده است.

۲ - نظر به اینکه پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، سورهٔ فاتحه را سورهٔ عظیم خوانده است شماری از علما به افضلیت دادن بعضی از قرآن بر بعضی دیگر قایل شده‌اند و در توجیه آن آورده‌اند که عظمت منزلت این سوره به واسطهٔ خصوصیتی است که سوره‌های دیگر بدان شریک نیستند؛ زیرا این سوره مشتمل بر معانی و فواید بسیار است با آنکه الفاظ آن موجز است، از آن جمله‌اند«ابن عربی» و«ابن راهویه» که بدین افضیلت قایل می‌باشند. برخی از علما چون«اشعری» و«باقلانی» از افضیلت بخشی از قرآن بر بخشی دیگر منع می‌کنند؛ زیرا مفضول نسبت به درجهٔ افضل ناقص

سپس آن حضرت دست مرا گرفت و آنگاه که خواست از مسجد بیرون آید، گفتم: آیا نگفته بودی«همانا به تو سوره‌ای می‌آموزانم که عظیم‌ترین سوره‌های قرآن است.»

آن حضرت گفت: «الحمدلله رب العالمین» و آن سبع المثانی است و قرآن عظیمی است که به من داده شده است.»[1]

٢- باب : ﴿ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلا الضَّالِّينَ ﴾

باب ـ۲

«غَیْـرِ المغْضُوب عَلَیْهِـم و لاالضالین» «نه راه آنانـی که خشـم گرفته شـد بر آنهـا و نه راه گمراهان»

٤٤٧٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا قَالَ : الإِمَامُ ﴿ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلا الضَّالِّينَ ﴾ . فَقُولُوا آمِينَ ، فَمَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ »[راجع : ٧٨٠ . أخرجه مسلم : ٤١٠] .

٤٤٧٥ـ از سُمَیْ؛ از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله

می‌باشد و در اسماء و صفات و کلام خدای تعالی نقصی نمی‌باشد.
بدین استدلال اشعری و باقلانی چنین پاسخ داده‌اند که افضلیت، از نظر ثواب بعضی از قرآن بر بعضی دیگر است. بنابراین افضلیت مذکور از نظر معانی است نه از نظر صفت، چنانکه در حدیث ابوهریره که آن را حاکم نقل کرده از آن حضرت روایت شده که فرمود: «آیا دوست داری که تو را سوره‌ای تعلیم بدهم که نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن مثل آن آمده‌است»(صحیح البخاری شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی)
ابن بطال گفته که کلمهٔ اعظم که در حدیث آمده به معنی عظیم است، پس فضیلت فاتحه بر دیگر سوره‌ها لازم نمی‌آید(تیسیر القاری)

۱ – سبع المثانی، نظر به اینکه در آن هفت آیت است آن را سبع المثانی گفته‌اند مانند سورهٔ«ماعون» که هفت آیت است. در معنی لفظ«مثانی» توجیهی چند آمده است. آن را به معنی دو گفته‌اند یعنی این سوره دوبار در نماز خوانده می‌شود یا اینکه دوبار نازل شده است، یک بار در مکه و یک بار در مدینه. توجیه دیگر آنست که مثانی از تثنیه گرفته شده یعنی تکرار؛ زیرا در هر رکعتی تکرار می‌شود، توجیه دیگر اینکه مثانی از ثنا گرفته شده، زیرا تکرار ثنا در این سوره بر خداوند آمده است.
«بسم‌الله الرحمن الرحیم» که در آغاز سوره آمده است، حنفیه آن را جزء سوره نمی‌شمارد و در شمار آیات هفت‌گانه نمی‌دانند بلکه«صراط الذین انعمت علیهم» را آیتی مستقل می‌شمارند ولی شافعیه بسم‌الله الرحمن الرحیم را جزء سوره و آیتی مستقل می‌شمارند و« صراط الذین انعمت علیهم» را آیتی مستقل نمی‌شمارند.

٢ - سُورَةُ الْبَقَرَةِ

١- باب : قَوْلِ اللّٰه :

﴿ وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ﴾ [٣١]

٤٤٧٦ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وقَالَ لِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَجْتَمِعُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا ، فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ : أَنْتَ أَبُو النَّاسِ ، خَلَقَكَ اللّٰهُ بِيَدِهِ ، وَأَسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتَهُ ، وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ ، فَاشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّكَ حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا ، فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ ذَنْبَهُ فَيَسْتَحِي ، ائْتُوا نُوحًا ، فَإِنَّهُ أَوَّلُ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللّٰهُ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ . فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ سُؤَالَهُ رَبَّهُ مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ فَيَسْتَحِي ، فَيَقُولُ : ائْتُوا خَلِيلَ الرَّحْمَنِ . فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، ائْتُوا مُوسَى ، عَبْدًا كَلَّمَهُ اللّٰهُ وَأَعْطَاهُ التَّوْرَاةَ . فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ قَتْلَ النَّفْسِ بِغَيْرِ نَفْسٍ ، فَيَسْتَحِي مِنْ رَبِّهِ فَيَقُولُ : ائْتُوا عِيسَى عَبْدَ اللّٰهِ وَرَسُولَهُ ، وَكَلِمَةَ اللّٰهِ وَرُوحَهُ ، فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، ائْتُوا مُحَمَّدًا ﷺ ، عَبْدًا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ ، فَيَأْتُونِي ، فَأَنْطَلِقُ حَتَّى

(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «وقتی که امام بگوید: «غیر المغضوب علیهم و لاالضالین»، شما بگویید: آمین، کسی که قول وی با قول فرشتگان(که آمین می‌گویند) برابر شود، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود»

۲ـ سورهٔ البقره

باب ـ۱

فرمودهٔ خداوند: «وَعَلَّمَ آدَمَ‌الأَسْمَاءَ كُلَّها» (۳۱)

«و خداوند همهٔ نامها را به آدم آموخت»[۱]

۴۴۷۶ـ از هِشام، از قتاده، از انس (رضی‌الله عنه) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) روایت است:

از یزیدبن زُرَیع، از سعید، از قَتاده، از انس (رضی‌الله عنه) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) که فرمود:

«مسلمانان در روز قیامت جمع می‌شوند و می‌گویند: کاش کسی را به نزد پروردگار خود شفیع بیاوریم. نزد آدم می‌روند و می‌گویند: تو پدر همهٔ مردم هستی، خداوند تو را به دست خود آفریده است، و به فرشتگان خود فرمود که تو را سجده کنند و نامهای همه چیز را به تو آموخت پس نزد پروردگار خود از ما شفاعت کن تا ما را از این جای ما(عرصات) برهاند.

آدم می‌گوید: من (اهل این کار) برای شما

۱ - مناسبت این حدیث به ترجمه در این عبارت است: و نامهای همه چیز را به تو آموخت. در تیسیر القاری گفته شده: مراد از اسما چهار تفسیر است اول آنکه تعلیم کرد اسماء ملائکه را، دوم آنکه، اسماء اجناس را نه اسماء انواع، مثل انسان و ملک، سوم آنکه تعلیم کرد نامهای همه مخلوقات ارضی را از دواب و هوام و طیور، چهارم آنکه تعلیم کرد اسماء ذریت آدم را.

أَسْتَأْذِنَ عَلَى رَبِّي فَيُؤْذَنَ لِي ، فَإِذَا رَأَيْتُ رَبِّي وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ يُقَالُ : ارْفَعْ رَأْسَكَ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ . فَأَرْفَعُ رَأْسِي ، فَأَحْمَدُهُ بِتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِيهِ ، ثُمَّ أَشْفَعُ ، فَيَحُدُّ لِي حَدًّا فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ ، ثُمَّ أَعُودُ إِلَيْهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُ رَبِّي ، مِثْلَهُ ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ ، ثُمَّ أَعُودُ الرَّابِعَةَ فَأَقُولُ : مَا بَقِيَ فِي النَّارِ إِلا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ ، وَوَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ» .

قال أبو عَبْد اللَّه : إلا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ، يَعْنِي قَوْلَ اللَّه تَعَالَى : ﴿ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾[راجع:٤٤ . أخرجه مسلم : ١٩٣].

نیستم و از گناه خود یاد می‌کند.[۱] و حیا می‌کند(و می‌گوید) به نزد نوح بروید؛ زیرا او نخستین رسولی است که خداوند او را به سوی باشندگان زمین فرستاده است.

ایشان نزد نوح می‌روند. و می‌گوید: من اهل این کار نیستم و از سؤال خود یاد می‌کند که از پروردگار خود کرده بود که در آن علم نداشت و حیا می‌کند.[۲]

و می‌گوید: نزد(ابراهیم) بروید که او خلیل رحمن است. آنها نزد وی می‌روند. وی می‌گوید: من اهل این کار نیستم، نزد موسی بروید که او بنده‌ای است که خداوند(بدون واسطه) با وی سخن گفته است و به او (کتاب) تورات داده است.

آنها نزد وی می‌روند. وی می‌گوید: من اهل این کار نیستم و از(عمل خود) یاد می‌کند که کسی را بدون قصاص(به ناحق) کشته است، و از پروردگار خود می‌شرمد و می‌گوید: نزد عیسی بروید که بندهٔ خدا و رسول اوست و کلمهٔ خدا و روح اوست.[۳]

عیسی می‌گوید: من اهل این کار نیستم، نزد محمد (صلی‌الله علیه وسلم) بروید؛ بنده‌ای که خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را بخشیده است. آنها نزد من می‌آیند، من می‌روم تا آنکه

---

۱ – مراد از گناه آدم، خوردن از درخت گندم است که خداوند او را منع کرده بود.

۲ – مراد از این خواسته نوح است که گفت: «رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً» (نوح:۲۶) یعنی «پروردگارا! مگذار بر زمین احدی از کافران را»

۳ – حضرت عیسی علیه السلام را از آن رو«کلمه» گفته‌اند که به کلمهٔ «کُن» بشو. بدون واسطهٔ نطفهٔ پدر به وجود آمده است و از آن رو او را روح گفته‌اند که خداوند گفته است: «فنفخنا فیه من روحِنا» «المُلک:۱۲» یعنی«از روح خود در وی دمیدیم»

از پروردگار خود اجازه می‌گیرم و به من اجازه داده می‌شود، آنگاه که پروردگار خود را می‌بینم به سجده می‌افتم و مرا تا زمانی که خداوند بخواهد در حال سجده می‌گذارد، سپس می‌گوید: سر خود را بلند کن، و بخواه که به تو داده می‌شود، و بگوی که(گفته‌ات) شنیده می‌شود و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود. من سرم را بلند می‌کنم و او را می‌ستایم، به ستایشی که مرا می‌آموزاند، سپس شفاعت می‌کنم، او(در شفاعت) بر من حدی تعیین می‌کند و من آنها را به بهشت وارد می‌کنم، سپس به سوی خداوند بازمی‌گردم، و آنگاه که خداوند را می‌بینم، مانند بار نخست عمل می‌کنم، سپس شفاعت می‌کنم و بر من حدی می‌گذارد و آنها را وارد بهشت می‌گردانم، سپس برای بارسوم[۱] و بار چهارم(نزد خداوند) باز می‌گردم، و می‌گویم: در دوزخ کسی باقی نمانده است بجز کسانی که ایشان را قرآن در آن نگهداشته است و دوزخ برای آنها جاودانه مقدر شده است» ابوعبدالله(امام بخاری) می‌گوید: بجز کسانی که ایشان را قرآن در آن نگهداشته است، یعنی فرمودهٔ خدای تعالی است:

«جاویدان‌اند در آنجا» (النحل: ۲۹)

۲- باب :

قَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ ﴾ [١٤] : أَصْحَابِهِمْ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُشْرِكِينَ . ﴿ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴾ [١٩] : اللَّهُ جَامِعُهُمْ . ﴿ صِبْغَةَ ﴾ [١٣٨] : دِين . ﴿ عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴾ [٤٥] : عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً .

باب ـ۲

مجاهد گفته است: «الی شَیَاطِیْنِهِم» (١٤) «با شیاطین خود» یعنی یارانشان که از منافقین و

۱ – در متن عربی حدیث فوق عبارت: «ثُمَّ اَعُوذُ الثالِثَة» از چاپ افتاده است که ترجمهٔ آن آورده شد.

قال مُجَاهِدٌ: ﴿بِقُوَّةٍ﴾ [٦٣]: يَعْمَلُ بِمَا فِيه.

وَقَالَ أَبُو الْعَالِيَة: ﴿مَرَضٌ﴾ [١٠] شَكٌّ. ﴿وَمَا خَلْفَهَا﴾ [٦٦]: عِبْرَةٌ لِمَنْ بَقِيَ. ﴿لَا شِيَةَ﴾ [٧١]: لَا بَيَاضَ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿يَسُومُونَكُمْ﴾ [٤٩]: يُولُونَكُمْ. ﴿الْوَلَايَةُ﴾ - مَفْتُوحَةٌ - مَصْدَرُ الْوَلَاءِ، وَهِيَ الرُّبُوبِيَّةُ، إِذَا كُسِرَتِ الْوَاوُ فَهِيَ الْإِمَارَةُ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ، الْحُبُوبُ الَّتِي تُؤْكَلُ كُلُّهَا فُومٌ.

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿فَبَاؤُوا﴾ [٩٠]: فَانْقَلَبُوا.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿يَسْتَفْتِحُونَ﴾ [٨٩]: يَسْتَنْصِرُونَ. ﴿شَرَوْا﴾ [١٠٢]: بَاعُوا. ﴿رَاعِنَا﴾ [١٠٤]: مِنَ الرُّعُونَة، إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُحَمِّقُوا إِنْسَانًا قَالُوا: رَاعِنًا. ﴿لَا يَجْزِي﴾ [٤٨، ١٢٣]: لَا تُغْنِي. ﴿خُطُوَاتِ﴾ [١٦٨]: مِنَ الْخَطْوِ، وَالْمَعْنَى: آثَارَهُ. ﴿ابْتَلَى﴾ [١٢٤]: اخْتَبَرَ.

مشرکین‌اند.[۱]

«مُحِيطٌ با الكافرين» (۱۹) یعنی خداوند، کافران را برای جزا دادن جمع می‌کند.[۲]

«صِبْغَة» (۱۳۸) به معنی دین است.[۳]

«عَلَى الخاشعين» (۴۵) یعنی بر مؤمنین، ثابت است.[۴]

مجاهد(در تفسیر) «بِقُوَّةٍ» (٦٣) گفته است: عمل کردن به چیزی که در آن است.[۵]

ابوالعالیه گفته است: «مَرَض» (۱۰) یعنی شک است.[۶]

«وَ مَا خَلْفَهَا» (٦٦): یعنی: عبرت است برای کسی که باقی می‌ماند.[۷]

«لا شِيَة» (۷۱) سفیدی نیست.[۸]

و غیر از ابوالعالیه گفته است: «يَسُومُونَكُم»

۱ - «وَ اِذا لَقُوا الَّذِيْنَ ءامَنُوا قَالُوا ءامَنَّا و اِذا خَلَوْا اِلَى شياطِيْنِهِم قالُوا اِنَّامَعَكُم اِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِءون» و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: ایمان آوردیم و چون با شیطانهای خود خلوت کنند می‌گویند: ما با شماییم، فقط(آنان را) ریشخند می‌کنیم.

۲- «وَ اللهُ مُحيطٌ با لْكافِرِيْن» ولی خدا بر کافران احاطه دارد.

۳- «صِبْغَةَ الله وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ الله صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُون» قبول کردیم رنگ خدا را و کیست بهتر از خدا به اعتبار رنگ و ما او را پرستندگانیم- در اینجا«صِبْغَة» یعنی رنگ، به معنی دین است.

۴ - «و استعِيْنُوا بالصَّبْرِ وَ الصَّلوة و اِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اِلاّ عَلَى الْخَشِعِيْن» و مدد طلبید به شکیبایی و نماز- و هر آینه نماز دشوار است مگر بر فروتنان.

۵- «وَ اِذْ اَخَذْنا مِيْثاقَكُم وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا ما اَتَيْنَكُم بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيْهِ لَعَلَّكُم تَتَّقُون». و آن وقت که گرفتیم پیمان شما را و برداشتیم بالای شما طور را، گفتیم بگیرید آنچه داده‌ایم شما را به استواری و یاد کنید آنچه در آن است تا بود که پرهیزگار شوید.

۶- «في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ الله مَرَضا» «در دلهایشان بیماری است پس افزون داد به ایشان خدا بیماری»

۷- «فَجَعَلْنَها نكالاً لِمَا بَيْن يَدَيْهَا و ما خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِيْن» پس ساختیم این قصه را عبرتی برای آن قوم که در ده بودند و آن قوم که پس از ایشان آیند و پندی است پرهیزکاران را.

۸ - «قال اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الارض و لا تَسْقِى الحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيها» گفت: وی می‌فرماید در حقیقت آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند، بی‌نقص است و هیچ لکه‌ای در آن نیست.

(٤٩) یعنی می‌رسانیدند شما را.[1]

«اَلْوَلَایَةُ» (الکهف:٤٤) واو، آن مفتوح است و مصدر آن ـ اَلْوَلَاءِ ـ است و چون واو، آن را کسره دهی به معنی امارت می‌شود.[2]

و بعضی از ایشان (در معنی «فُوْم» گفته‌اند که دانه‌های همهٔ غله‌ها که خورده می‌شود، «فُوْم» است. (٦١)[3]

و قَتَاده گفته است: «فَبَاوُوا» (٩٠) یعنی باز گشتند.[4]

و غیر از قَتَاده گفته است: «یستَفْتِحُون» (٨٩) یعنی نصرت می‌جستند.[5]

«شَرَوْا» (١٠٢) یعنی فروختند.[6]

«رَاعِنَا» (١٠٤) و چون می‌خواستند که به کسی نسبت حماقت بدهند، می گفتند: رَاعِناَ.[7]

۱- «وَ اِذ نَجَّيْنَكُم مِن ءال فِرعَوْنَ يَسُوْمُونَكُم سُوءَ العَذَاب» (یاد کنید نعمت من را) آن وقت که رهانیدیم شما را از آل فرعون، می‌رسانیدند به شما سخت‌ترین عذاب.

۲ - «هُنَالِک الوَلَايَةُ لِلّٰه الحَق» در آنجا(آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد.

۳ - «وَ اِذْ قُلْتُم يَمُوسَى لَن نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَّاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الارضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهاَ وَفُوْمِها و عَدَسِها و بَصَلِهَا...» «و چون گفتید:ای موسی، هرگز بر یک(نوع) خوراک تاب نیاوریم، از خدای خود برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند، از(قبیل) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند» کلمهٔ«فوم» که در آیه فوق سیر ترجمه شده به معنی گندم و همه حبوبات خوردنی اطلاق می‌شود.

۴ - «فَبَآءُوْ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ و لِلْكافِرِيْنَ عَذَابٌ مُهِيْن» پس بازگشتند به خشمی بالای خشم، و کافران راست عذابی خوار کننده.

۵ - «وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا» و پیش از این طلب فتح می‌کردند بر کسانی که کافر شده بودند. کلمه«يَسْتَفْتِحُوْن» که معنی ظاهری آن ـ طلب فتح کردن ـ است ـ نصرت جستن ـ تفسیر کرده است.

۶ - «وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُم لَو كانُوا يَعْلَمُوْن» «و خود را در برابر چیز بدی فروختند کاش می‌دانستند» کلمهٔ، شَرَی، به معنی خرید و فروش هر دو می‌آید، در آیه فوق آن را فروختن تفسیر کرده است.

۷ - «يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ ءامَنوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انْظُرْنَا و اسْمَعُوا وَ لِلْكَفِرِيْنَ عَذَابٌ اَلِيْم» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نگویید«راعنا»

«لا یَجْزِی» (۱۲۳،۴۸) یعنی بی‌نیاز نمی‌کند.[۱]
«خُطُوَات» (۱۶۸) یعنی: از گام زدن گرفته شده و معنی آن آثار گام زدن است.[۲]
«ابْتَلَی» (۱۲٤) یعنی خبر دادن.[۳]

۳- باب : قَوْلِهِ تَعَالَی :

﴿فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [۲۲]

٤٤٧٧ - حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ : أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ : «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدّاً وَهُوَ خَلَقَكَ» . قُلْتُ : إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ ، قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ : «وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ : «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ» . [انظر : ٤٧٦١، ٦٠٠١، ٦٨١١، ٦٨٦١، ٧٥٢٠، ٧٥٣٢ . اخرجه مسلم:٨٦] .

باب ـ۳

فرمودهٔ خدای تعالی: «فَـلا تَجْعَلُوا لِلهِ اَنْدَاداً و اَنْتُـم تَعْلَمُون» (۲۲)[۴] پـس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید»

٤٤٧٧ـ از منصور، از ابووائل، از عَمْروبن شُرَحْبِیْل روایت است که عبدالله‌بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفته: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)پرسـیدم: بزرگترین گناه در نزد خدا کدام است؟ فرمود: «آنکه به او همتایی بگردانی، در حالی که او تو را آفریده است» گفتم: این(واقعاً) گناهی بزرگ است. سپس گفتم: پس از آن کدام(گناه) است؟

و بگویید«انظرنا» و(این توصیه را) بشنوید و کافران را عذابی دردناک است.
مسلمانان عادت داشتند که هنگام صحبت با پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، خطاب به وی می‌گفتند: رَاعِنا، یعنی: به من گوش فرا ده یا به سوی من ببین، در حالی که کلمهٔـ راعنا ـ در لغت یهود، دشنام فاحش بود و آنها چون با مسلمانان صحبت می‌کردند کلمهٔ راعنا را به کار می‌بردند و از آن شاد بودند که مسلمانان آن را نمی‌دانند. خداوند از استعمال این کلمه خطاب به پیامبر صلی‌الله علیه و سلم منع کرد تا یهود آن را دستاویز نگیرد و خطاب به آن حضرت استعمال نکنند و امر کرد که به طور صریح بگویید که« انظرنا » یعنی به سوی ما ببین.

۱ - «و اتَّقُوا یَومًا لا تَجزی نفسٌ عن نَفْسٍ شَیْئاً» و حذر کنید از روزی که هیچ کس کفایت نکند از کسی چیزی را. در این آیه: لا تَجزِی، را که کفایت نکردن معنی آنست، بی‌نیاز نکردن تفسیر کرده است. یعنی روزی که هیچ نفس بی‌نیاز نمی‌کند نفسی را.

۲ - «وَ لَا تَتَّبِعُوْا خُطُوَاتِ الشَّیطانِ» «پیروی نکنید گامهای شیطان را» یعنی در پی شیطان نروید.

۳ - «وَ اِذا بْتَلی اِبْراهِیْمَ رَبُّهُ بکلِمَتٍ» و چون بیازمود ابراهیم را پروردگار او به سخنی چند «ابتلی» یعنی آزمودن را، خبر دادن تفسیر کرده است.

۴ - انداد، جمع نِدّ است، به کسر نون و تشدید دال، به معنی ضد و نظیر و شبیه است. (تیسیر القاری)

فرمود: «اینکه فرزند خود را از ترس آن بکشی که در غذا خوردن با تو شریک شود»
گفتم: بعد از آن کدام گناه است؟ فرمود: «اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی.»

٤ – باب : وَقَوْلِهِ تَعَالَى :
﴿ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ
وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾ [٥٧].
وَقَالَ مُجَاهِدٌ : الْمَنُّ صَمْغَةٌ ، وَالسَّلْوَى الطَّيْرُ .

باب ـ۴

فرمودهٔ خدای تعالی[1] «و ظَلَّلْنا عَلَیکُمُ الْغَمَامَ و اَنْزَلْنَا عَلَیکُم المَنَّ و السَّلْوَی کلوامن طَیِّبات ما رَزَقْنَاکُم و ما ظَلَمُونا وَ لَکِنْ کانُوا اَنْفُسَهُم یَظْلِمُون» (۷۵) «و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما مَنّ و سَلْوَی فرستادیم(و گفتیم) از خوراکیهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید(ولی آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می‌داشتند»
مجاهد گفته است: کلمه، اَلْمَنَّ شیرهٔ درخت است، و السَّلْوی، پرنده است.

٤٤٧٨ – حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ » [انظر : ٤٦٣٩، ٥٧٠٨، أخرجه مسلم: ٢٠٤٩].

۴۴۷۸ـ از عبدالملک، از عَمروبن حُرَیْث از سعیدبن زید (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «کَمْاَه(نوعی سمارغ یا قارچ) از (جنس) المَنّ است و آب آن شفای چشم است.»

٥ – باب : ﴿ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴾ [٥٨].
﴿ رَغَدًا ﴾ : وَاسِعاً كَثِيراً .

باب ـ۵

«وَ اِذ قُلْنَا ادْخُلُوْا هـذه القَرْیَةَ فَکُلُوْا منْها حَیْثُ شِئْتُم رَغَدًا وَّ ادْخُلُوْا البَابَ سُجَّدًا وَّ قُوْلُوْا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَکم خَطَیکُمْ و سَنَزِیْدُ الْمُحْسِنِیْن». (۵۸)

[1] – استاد مهدی فولادوند در ترجمه قرآن کریم، اَلمَن را«گزانگبین» و سَلْوَی، را«بلدرچین» ترجمه کرده است که معنی گزانگبین هر چیز شیرین است. و بلدرچین، پرنده‌ای است که گوشت لذید دارد و آن را کَرْک یا بُدْنَه می‌گویند.

«و(نیـز بیاد بیاورید) هنگامـی که گفتیم: بدین شـهر درآیید، و از هـر کجای آن خواسـتید، فراوان بخورید و سـجده کنـان از در(بزرگ) درآییـد و بگویید(خداوندا) گناهان ما را بریز. ۵۸ خطاهـای شـما را ببخشـاییم و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افـزود». «رَغَدًا» به معنی فراخی زیاد است.

٤٤٧٩ – حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ : ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ . فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ ، فَبَدَّلُوا ، وَقَالُوا : حِطَّةٌ ، حَبَّةٌ فِي شَعَرَةٍ» [راجع: ۳٤۰۳. أخرجه مسلم: ۳۰۱٥].

٤٧٧٦ـ از مَعْمَـر، از هَمَّام بن مُنَبِّه، از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت اسـت کـه پیامبر صلی‌الله علیـه و سـلم فرموده: «بـه بنی‌اسـرائیل گفته شـد:» «و سـجده کنان از در بـزرگ درآیید و بگویید(خداونـدا) (حِطَّةٌ) گناهـان ما را بریز» (۵۸) «آنهـا بـر نشـیمنگاه خزیـده درآمدند، و(حالت سجده را به نشـیمنگاه خزیدن) بدل کردند و گفتنـد: حِطَّةٌ(به معنای) دانه در موی است»[1]

٦ – باب : قوله :

﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ﴾ [۹۷].

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : جَبْرَ ، وَمِيكَ ، وَسَرَافِ : عَبْدٌ . إِيلْ : اللَّهُ .

باب ـ۶

«کسی که دشمن جبریل است (۹۷)

و عِکرِمَـه گفته اسـت: کلمات: جَبْـرَ و میکَ، و سَـرافِ، بـه معنای بنده اسـت. و ایل: یعنی خداوند.

٤٤٨٠ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ بَكْرٍ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : سَمِعَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ بِقُدُومِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي أَرْضٍ يَخْتَرِفُ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيٌّ : فَمَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ ، وَمَا أَوَّلُ طَعَامِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمَا يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ أَوْ إِلَى أُمِّهِ ؟ قَالَ : « أَخْبَرَنِي بِهِنَّ جِبْرِيلُ آنِفًا» . قَالَ : جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . قَالَ : ذَاكَ عَدُوُّ

٤٨٨٠ـ از حُمَید روایت است که انس رضی‌الله عنه گفـت: عبدالله بن‌سـلام، هنگامـی که از رسیدن رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم(به مدینه) شنید که در مزرعه میوه می‌چید. وی نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سـلم آمد و گفت: من در سـه مورد از تو سـؤال می‌کنم که آن را کسـی بجز

---

[1] – آنها دستور خداوند را استهزاآمیز تغییر دادند.

الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، فَقَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾ . أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَنَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَزِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ ، وَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ نَزَعَ الْوَلَدَ ، وَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الْمَرْأَةِ نَزَعَتْ». قال : أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهُتٌ ، وَإِنَّهُمْ إِنْ يَعْلَمُوا بِإِسْلامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ يَبْهَتُونِي ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَيُّ رَجُلٍ عَبْدُاللَّهِ فِيكُمْ» . قَالُوا : خَيْرُنَا وَابْنُ خَيْرِنَا ، وَسَيِّدُنَا وَابْنُ سَيِّدِنَا . قال : «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ» . فَقَالُوا : أَعَاذَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ ، فَخَرَجَ عَبْدُاللَّهِ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ . فَقَالُوا : شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا ، وَانْتَقَصُوهُ ، قال : فَهَذَا الَّذِي كُنْتُ أَخَافُ يَا رَسُولَ اللَّهِ [راجع : ۳۳۲۹]

پیامبر نمی‌داند، اینکه: نخستین نشانهٔ قیامت چیست؟ و نخستین غذای بهشتیان چیست؟ و چگونه فرزند به پدر و مادر خود همانند می‌شود؟

آن حضرت فرمود: «جبرئیل همین اکنون مرا بدین موارد خبر داد. عبدالله بن‌سلام گفت: جبرئیل خبر داد؟ فرمود: «آری» عبدالله بن‌سلام گفت: در زمرهٔ فرشتگان، جبرئیل است که دشمن یهود است». آن حضرت این آیت را خواند: «کسی که دشمن جبرئیل است(در واقع دشمن خداست) چرا که او به خاطر خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است.» (البقره:۹۷) اما نخستین نشان قیامت آتشی است که مردم را از مشرق به سوی مغرب می‌راند، و نخستین غذایی که بهشتیان می‌خورند، زیادتی جگر ماهی است، و چون آب(منی) مرد بر آب زن پیشی گیرد فرزند را به مرد مشابه می‌کند و اگر آب زن پیشی گیرد، فرزند را به زن مشابه می‌کند.»

عبدالله گفت: گواهی می‌دهم که معبودی بر حق بجز خدا نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی. یا رسول‌الله، همانا یهود مردم بهتانگرند، و اگر به اسلام آوردن من آگاه گردند، پیش از آنکه از ایشان سؤال کنی، بر من بهتان می‌بندند.

یهود آمدند و پیامبر صلی‌الله علیه و سلم گفت: «عبدالله در میان شما چگونه مردی است؟» گفتند: بهترین ما و پسر بهترین ما و سالار ما و پسر سالار ما است.

آن حضرت فرمود: «چه می‌گویید اگر عبدالله

بن‌سلام اسلام آورده باشد؟»
گفتند: خداوندا او را از این کار پناه دهد. عبدالله بر آمـد و گفت: گواهی می‌دهم که معبودی بر حق بجز خدا نیست و محمد رسول خدا است.
یهود گفتند: (او) بدترین ما و پسـر بدترین ما است و او را عیب کردند.
عبـدالله گفـت: همین مسـئله بود کـه از آن می‌ترسیدم یا رسول‌الله.

٧ - باب :

قَوْلِهِ : ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا﴾ . [١٠٦] .

باب ـ۷

فرمودهٔ خدای تعالی: «ما نَنْسَخ مِنْ آيَةٍ اَونُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنها» (۱۰۶)[۱] «هر حکمی را که نسخ

۱ - نسخ، در لغت به معنی زایل کردن و محو و نابود کردن و برگردانیدن و باطل کردن است، چنانچه می‌گویند: منسوخ شد. خداوند آیات و احکامی را برای مصالح بندگان و تکمیل نفوس ایشان نازل کرد ولی بعضی از این آیات و احکام نظر به تغییر اوضاع و احوال مسلمانان در عهد رسالت تغییر کرد، یعنی مثل آن نازل شد یا در آن تخفیف و ثقلتی پدید آمد. نسخ در قرآن بر سه گونه است:
۱)قرائت(خط) آیت و حکم آن منسوخ است.
۲) قرائت (خط) آیت منسوخ است و حکم آن بر جای است.
۳)حکم منسوخ است قرائت(خط) بر جای است.
۱)نسخ و قرائت(خط) و حکم هر دو: در کشف الاسرار میبدی معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، در ارتباط بدین موضوع آمده است: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «دوش صورتی از قرآن می‌خواندم چند آیت از آن بر من فراموش کردند. بدانستم که آن را برگرفتند از زمین. چنانچه از انس‌بن‌مالک روایت شده که گفت: ما در زمان رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سوره‌ای را می‌خواندیم. آن را با سورهٔ توبه برابر کرد، از آن سوره جز همین آیه بخاطرم نمانده که چنین است: اگر پسر آدم دو وادی از طلا می‌داشت در جستجوی سوم آن برمی‌آمد و اگر سه وادی می‌داشت در جستجوی وادی چهارم آن می‌شد و شکم پسر آدم را بجز خاک پر نمی‌کند، و کسی که توبه کرد، خداوند توبه‌اش را پذیرفت.»
و از مسعود روایت شده که گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم بر من آیه‌ای خواند، آن را حفظ کردم و در مصحف خود ثبت نمودم، چون شب فرا رسید به حافظه‌ام مراجعه کردم از آن آیت چیزی نیافتم و فردای آن که به مصحف خود مراجعه کردم ناگاه دیدم که جای آن سفید است. از قضیه به رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم خبر دادم. به من گفت: «ای ابن‌مسعود آن آیت دیشب برداشته شد.» این آیت در قرآن نیست، قرائت و حکم آن محو شد.

کنیم یا آن را(به دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم».

٤٤٨١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حَبِيبٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : قال عُمَرُ ﷺ : أَقْرَؤُنَا أُبَيٌّ ، وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ ، وَإِنَّا لَنَدَعُ مِنْ قَوْلِ أُبَيٍّ ، وَذَاكَ أَنَّ أُبَيًّا يَقُولُ : لا أَدَعُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَدْ قال اللَّهُ تَعَالَى : ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا﴾ [انظر : ٥٠٠٥] .

٤٤٨١ـ از سعیدبن جُبَیْر، از ابن‌عباس روایت است که عمر (رضی‌الله عنه) گفت: عالم‌ترین ما به قرائت قرآن، اُبی(بن کعب) و داناترین ما به قضاوت علی(بن ابی طالب) است. عمل به بعضی از گفته‌های اُبی را ترک می‌کنیم و این است که می‌گوید: من آنچه را از رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم شنیده‌ام ترک نمی‌کنم. همانا خدای تعالی می‌گوید: «هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را(به دست) فراموشی بسپاریم»

٨ - باب : ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ﴾ [١١٦] .

باب ـ۸

«وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَدًا سُبْحَانَه» (١١٦) «و گفتند خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزه است»

---

۲)نسخ قرائت و بر جای بودن حکم: «الشیخ و الشیخةُ اذا زینا فارجموهما البته نکالاً من الله و الله عَزیزٌ حکیم.» یعنی چون مرد زن دار و زن شوهردار زنا کند ایشان را با سنگ بکشید- ناچار بازداشت دیگران را از زناکردن، این از نزدیک خداوند است و الله داناست و توانا، این آیت در قرآن نیست ولی حکمش باقی است.

۳)نسخ حکم و بر جای بودن قرائت: «و الذین یُتَوَفَّون منکم وَ یَذَرُونَ أزْواجاً و صیتًا لِأزواجهم متاعًا الی الحَول غیر اخراج» (البقره:۲۴) ترجمه: کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد، همسرانی بر جای می‌گذارند(باید) برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند و(از خانه شوهر) بیرون نکنند. بر وفق این آیت، ایام عدت گرفتن بر زن شوهر مرده که بعداً حکم آن توسط آیت«اربعةَ اشهر و عشرا» که ایام عدت را به چهار ماه و ده روز تقلیل داد، نسخ گردید. ولی قرائت آن بر جای است.

نسخ به اعتبار تبدیل به مثل: مانند تغییر قبله، از بیت‌المقدس، به کعبه.

به اعتبار: ثقلت: «و علی الذین یُطیقُونه فِدیَةٌ طعامُ مسکین» (البقره:۱۸۴) ترجمه«لازم است بر آنانی که می‌توانند روزه داشتن(و نمی‌دارند) فدیه که عبارت از خوراک یک درویش است»

حکم این آیت توسط آیت بعدی نسخ شد و تغییر در روزه گرفتن و دادن فدیه باطل شد.

٤٤٨٢ - حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «قالَ اللَّهُ : كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذٰلِكَ ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذٰلِكَ ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَزَعَمَ أَنِّي لا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ ، فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا» .

٤٤٨٢- از نافع‌بـن جُبَیْر، از ابن‌عباس رضی‌الله عنهما روایت اسـت که پیامبر صلی‌الله و علیه و سـلم فرمود: «پسر آدم مرا دروغ‌گوی خواند و این کار او را شایسـته نبود و مرا دشـنام داد و این کار او را شایسـته نبود، ولی دروغ‌گوی خوانـدن وی مرا، به خاطری اسـت که گمان کرد من قدرت آن را ندارم(که در قیامت) او را به همان حالتی که بوده اسـت، برگردانم، ولی دشـنام دادن وی مرا، همان است که گفت: من پسـر دارم. مـن مُنَزَّه ازآنم کـه زن یا فرزندی داشته باشم.»

٩ - باب : قَوْلِه :

﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾[١٢٥] .

﴿مَثَابَةً﴾ : [١٢٥] : يَثُوبُونَ يَرْجِعُونَ .

باب ـ٩

فرمودۀ خدای تعالی: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» (١٢٥) «بگیرید از جای قدم(ایسـتگاه) ابراهیم نمازگاه را»

«مَثَابَةً» (١٢٥): به معنی بازگشتن است. يَثُوبُونَ به معنی يَرْجِعُونَ است.[1]

٤٤٨٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قالَ : قالَ عُمَرُ : وَافَقْتُ اللَّهَ فِي ثَلاثٍ ، أَوْ وَافَقَنِي رَبِّي فِي ثَلاثٍ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوِ اتَّخَذْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ، وَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ البَرُّ وَالفَاجِرُ ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ المُؤْمِنِينَ بِالحِجَابِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الحِجَابِ ، قالَ : وَبَلَغَنِي مُعَاتَبَةُ النَّبِيِّ ﷺ بَعْضَ نِسَائِهِ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِنَّ ، قُلْتُ : إِنِ انْتَهَيْتُنَّ أَوْ لَيُبَدِّلَنَّ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ خَيْرًا مِنْكُنَّ ، حَتَّى أَتَيْتُ إِحْدَى نِسَائِهِ ، قَالَتْ : يَا عُمَرُ ، أَمَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَعِظُ نِسَاءَهُ ، حَتَّى تَعِظَهُنَّ أَنْتَ ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ﴾ [التحريم: ٥] الآيَةَ .

٤٤٨٣- از حُمَیْـد، از اَنَـس روایت اسـت که عمر رضـی‌الله گفت: خداوند را در سـه چیز موافقت کردم- یـا گفت- پروردگار من مرا در سـه چیز موافقت کرد. گفتم: یا رسول‌الله، اگر مقام ابراهیم(در کنار کعبه) راجای نماز خواندن بگیـری. و گفتم: یا رسـول‌الله، افراد نیک و بد نزد تو میایند، اگرهمسرانت (اُمَّهات المؤمنین) را امـر کنی که حجاب بگیرنـد، خداوند آیت حجاب را نازل کرد[2]

---

١ - مراد از لفظ مثابهٔ است که در آیت آمده است: «و اذ جَعَلْنا البَیْت مَثَابَةً للنّاسِ وَ اَمْنًا» و آنگاه که کعبه را مرجع(محل بازگشت مردمان و جای امن قرار دادیم. (البقره:١٢٥)

٢ - «ای پیامبر، به همسرانت بگو، اگر خواهان زندگی دنیا و

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ : سَمِعْتُ أَنَسًا ، عَنْ عُمَرَ . [راجع : ٤٠٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٩ مختصراً] .

و به من خبر رسید که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بعضی از همسران خویش را سرزنش کرده است، نزد ایشان رفتم و گفتم: شما باید به این روش پایان بدهید، یا اینکه خدا عوض شما به رسول خود زنان بهتری می‌دهد. وقتی پیش یکی از همسران آن حضرت(اُم سَلَمه) رفتم. وی گفت:

ای عمر، آیا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نمی‌تواند زنان خود را نصیحت کند که تو ایشان را نصیحت می‌کنی؟

خداوند این آیت را نازل کرد: «اگر پیامبر، شما را طلاق گوید، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما: مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه‌کار، عابد، روزه‌دار، بیوه و دوشیزه به او بدهد(التحریم:۵)

و ابن ابی‌مریم گفته است: روایت است از یحیی‌بن اَیّوب، از حُمَید از انس از عمر (رضی‌الله عنه).

١٠ - باب : قوله تعالى :

﴿ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾ [١٢٧] الْقَوَاعِدُ : أَسَاسُهُ ، وَاحِدَتُهَا قَاعِدَةٌ . ﴿ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ [النور : ٦٠] : وَاحِدُهَا قَاعِدٌ .

باب ـ ۱۰

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْراهِيْمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيْلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيم.» (۱۲۷)

«و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانهٔ کعبه را بالا می‌بردند(می‌گفتند) ای پروردگار ما از ما بپذیر که تو شنوای دانایی» «القواعد» (در آیهٔ مذکور) به معنای بنیاد دیوار است. و صیغه مفرد آن قَاعِدَةٌ است.

زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و(خوش) و خرم شما را رها کنم(احزاب:۲۸)

٤٤٨٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ : أَخْبَرَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ قَوْمَكِ بَنَوُا الْكَعْبَةَ وَاقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ ». فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلا تَرُدُّهَا عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ؟ قَالَ : « لَوْلا حِدْثَانُ قَوْمِكِ بِالْكُفْرِ » .

فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ : لَئِنْ كَانَتْ عَائِشَةُ سَمِعَتْ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، مَا أُرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ اسْتِلامَ الرُّكْنَيْنِ اللَّذَيْنِ يَلِيَانِ الْحِجْرَ إِلا أَنَّ الْبَيْتَ لَمْ يُتَمَّمْ عَلَى قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ [ر: راجع : ١٢٦ . أخرجه مسلم : ١٣٣٣].

و عبارت«اَلْقَواعِدُ مِنَ النِّسَاء» (النُّور:٦٠) [1] صیغهٔ مفرد آن«قاعِد» است. (یعنی زنی که نظر به کبر سن، حیض نبیند)

٤٤٨٤ـ از عبدالله‌بن عمر روایت است که عایشه رضی‌الله عنها همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا نمی‌بینی که قوم تو که کعبه را بنا نهادند از بنیاد(قواعد) ابراهیم کوتاهی کردند» گفتم: یا رسول‌الله، آیا آن را بر بنیاد ابراهیم برنمی‌گردانی؟ فرمود: «اگر قوم تو نزدیک به عهد کفر نمی‌بودند!»

عبدالله‌بن عمر گفت: به تحقیق که عایشه این را از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)شنیده است. من فکر نمی‌کنم که رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم که استلام(دست کشیدن) این دو گوشهٔ کعبه را که متصل حِجْر[2] است بجز بخاطر آن ترک کرده باشد که خانهٔ کعبه بر بنیاد(کامل) ابراهیم بنا نشده است.

١١- باب : ﴿ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا ﴾ [١٣٦]

باب ـ١١

«و قُولُـوا آمَنَّا بِـالله وَ مَا اُنْـزِلَ اِلَيْنا» (١٣٦) «و بگویید مـا به خدا و بر آنچه بر ما نازل شـده ایمان آوردیم»

٤٤٨٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَؤُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلا تُكَذِّبُوهُمْ، وَقُولُوا ﴿ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا ﴾

٤٤٨٥ـ از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: «اهل کتاب(یهود) تورات

[1] – «و بر زنان از کار افتاده‌ای که(دیگر) امید زناشویی ندارند» در این آیه(القواعد) زنان از حیض نشسته، معنی می‌دهد.

[2] – حِجر، شمال خانهٔ کعبه است، اندرون دیواری که آن را حَطیم خوانند و غالباً به اسماعیل مضاف و حجر اسماعیل گویند. در بنای کعبه که توسط ابراهیم و اسماعیل علیهماالسلام ساخته شده بود ساحهٔ حجر در درون خانهٔ کعبه بوده و بعد از آن خارج ساخته شده است.

الآيَةَ﴾. [انظر : ٧٣٦٢، ٧٥٤٢، وانظر في الشهادات ، باب ٢٩].

را به زبـان عبرانی می‌خواندنـد و آن را برای مسـلمانان بـه زبان عربـی تفسـیر می‌کردند. رسـول‌الله(صلی‌الله علیـه وسـلم) فرمود: اهل کتاب را نه تصدیـق کنید و نه تکذیب کنید و بگویید: «ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم» (آیهٔ)

١٢ - باب : [قَوْلِهِ تَعَالَى :]

﴿ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلاَّهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾ [١٤٢. الآية].

باب ـ۱۲

فرمودهٔ خدای تعالی: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (١٤٢)

«بـزودی مردم کم خرد خواهند گفت: چه چیز آنان را از قبلهٔ که بر آن بودند روی‌گردان کرد؟ بگو مشـرق و مغرب از آنِ خداست، هر که را خواهد، به راه راست هدایت می‌کند».

٤٤٨٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : سَمِعَ زُهَيْرًا ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا ، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا ، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ ، وَأَنَّهُ صَلَّى ، أَوْ صَلاهَا ، صَلاَةَ الْعَصْرِ وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ صَلَّى مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ الْمَسْجِدِ وَهُمْ رَاكِعُونَ ، قَالَ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ ، لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قِبَلَ مَكَّةَ ، فَدَارُوا كَمَا هُمْ قِبَلَ الْبَيْتِ ، وَكَانَ الَّذِي مَاتَ عَلَى الْقِبْلَةِ قَبْلَ أَنْ تُحَوَّلَ قِبَلَ الْبَيْتِ رِجَالٌ قُتِلُوا ، لَمْ نَدْرِ مَا نَقُولُ فِيهِمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾ [١٤٣] . [راجع : ٤٠ . أخرجه مسلم : ٥٢٥ مختصراً باختلاف]

٤٤٨٦ـ از ابواسـحاق روایت است که براء(بن عازب)(رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسـلم)، شـانزده ماه یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد و او را خوش می‌آمد کـه قبله‌اش به سـوی خانهٔ(کعبه) باشـد و آن حضرت نماز گـزارد، یا نماز عصر را گزارد و مردم با وی نماز گزاردند. در زمرهٔ کسـانی که بـا آن حضرت نماز گزاردنـد، مردی آمد و بر اهل مسجدی گذشت که در حال نماز گزاردن بودنـد. وی گفت: برای خـدا گواهی می‌دهم کـه با پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلم) به سـوی مکه نمازگـزاردم. آنها در حال نماز به سـوی خانهٔ(کعبه) روی گردانیدند. کسـانی بودند که

قبل از آنکه قبله به سوی خانهٔ(کعبه) تغییر کند، مرده بودند و بر آن قبله(بیت المقدس) نماز گزارده بودند. و کسانی کشته شده بودند، ما نمی‌دانستیم که در موردشان چه بگوییم. سپس خداوند این آیت را نازل کرد:

«و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع کند، زیرا خدا نسبت به مردم دلسوز و مهربان است» (البقره:۱٤۳)

۱۳ - باب : [قَوْلِهِ تَعَالَى :]

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [١٤٣] .

باب ـ۱۳

«وَ كَذَلِک جَعَلْناکم أُمَّةً وَ سَطاً لِتَکُونُواْ شُهَدَاءَ علی النَّاس وَ يَکُون الرَّسُولُ عَلَيْکُم شَهِيْداً.» (۱٤۳) «و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید، و پیامبر بر شما گواه باشد»

٤٤٨٧ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ رَاشِدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ وَأَبُو أُسَامَةَ .

وَاللَّفْظُ لِجَرِيرٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ .

وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ ، فَيَقُولُ : هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ ، فَيُقَالُ لأُمَّتِهِ : هَلْ بَلَّغَكُمْ ؟ فَيَقُولُونَ : مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ ، فَيَقُولُ : مَنْ يَشْهَدُ لَكَ ؟ فَيَقُولُ : مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ : ﴿وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ . فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾» وَالْوَسَطُ الْعَدْلُ .

[راجع: ٣٣٣٩] .

٤٤٨٧ـ از ابوصالح، از ابوسعید خُدری روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود:

«نُوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود. وی می‌گوید: لَبَّیْک وَ سَعْدَیْک پروردگارا. خداوند می‌گوید: آیا(رسالت خویش را) ابلاغ کردی؟ می‌گوید: آری. به اُمّت وی گفته می‌شود: آیا به شما ابلاغ کرده است؟ آنها می‌گویند: نی، بر ما(پیامبری) بیم دهنده نیامده بود. (خداوند به نوح) می‌گوید: کیست که برای تو گواهی بدهد؟ نوح می‌گوید: محمد و امت او. و آنها گواهی می‌دهند که(نوح رسالتش را) ابلاغ کرده است.

«و پیامبر بر شما گواه باشد» آن است که در این

فرمودهٔ خداوند جل ذکره آمده است:
«بدین گونه، شما را اُمّتی میانه قراردادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.» (البقره:١٤٣) وَسَطٌ(که در آیهٔ: ـ أُمَّةً وَسَطاً ـ آمده) به معنی عدل است.

١٤ - باب :

قَوْلِهِ : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾ [١٤٣] .

باب ـ۱۴

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ ما جَعَلْنا الْقِبلَةَ الَّتی كُنْتَ عَلَيْها إِلّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِع الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ علی عَقِبَيْهِ وَ اِنْ كانَتْ لَكَبيرةً اِلّا علی الَّذِيْنَ هَدَی الله وَ ما كانَ الله لِيُضِيعَ اِيْمَانَكُم اِنَّ الله بالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَحِيْم» (١٤٣)
«و قبله‌ای را که(چندی) بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه، کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیدهٔ خود بر می‌گردد، بازشناسیم و البته(این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت(شان) کرده سخت‌گران بود و خدا بر آن نبود که ایمانشان را ضایع گرداند، زیرا خدا نسبت به مردم دلسوز و مهربان است»

٤٤٨٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : بَيْنَا النَّاسُ يُصَلُّونَ الصُّبْحَ فِي مَسْجِدِ قُبَاءٍ ، إِذْ جَاءَ جَاءٍ فَقَالَ : أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قُرْآنًا : أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا ، فَتَوَجَّهُوا إِلَى الْكَعْبَةِ [راجع : ٤٠٣ . أخرجه مسلم : ٥٢٦].

٤٤٨٨ـ از سُفیان، از عبدالله‌بن دِینار روایت است که ابن‌عُمر رضی‌الله عنهماگفت: در حالی که مردم نماز صبح را در مسجد قبا می‌گزاردند، کسی آمد وگفت: بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) حکم قرآن نازل شد که: به کعبه روی آورید و آنهابه سوی کعبه روی گردانیدند.

١٥ - باب : [قَوْلِه :]

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾. إِلَى : ﴿عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [١٤٤] .

٤٤٨٩ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمْ يَبْقَ مِمَّنْ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ غَيْرِي .

باب ـ١٥

(فرموده خدای تعالی) «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَ لِّيَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الحَرَامِ» اِلی«عَمَّاتَعْمَلُوْنَ»[١] (١٤٤)

«ما(به هر سو) گردانیدن رویت را در آسمان نیک بینیم پس(باش تو) تا تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم، پس روی خود رابه سوی مسجد الحرام کن، و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید، در حقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این(تغییرقبله) از جانب پروردگارشان(بجا و) درست است و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست»

٤٤٨٩ـ از مُعْتَمِرْ، از پدر وی روایت است که انس رضی‌الله عنه گفت: از کسانی که به دو قبله نماز گزاردند، بجز من کسی باقی نمانده است.

١٦ - باب : ﴿وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ﴾

إِلَى قَوْلِه : ﴿إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [١٤٥] .

باب ـ١۶

« وَ لَئِنْ اَتَيْتَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَهٍ ما تَبِعُواْ قِبْلَتَکَ»تا فرمودهٔ خداوند «اِنَّکَ اِذاً لَمِنَ الظَّالِمِيْنَ» (١٤٥)

١ – در سائر نسخ بخاری بجز صحیح البخاری چاپ لبنان، «يَعْملون» نه«تعملون» آمده در حالی که در قرآن مجید نیز«یعملون» است. در تفسیر کشف‌الاسرار میبدی در تفسیر این آیه آمده است: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم تا آنگاه که در مکه بود به سوی کعبه نماز می‌گزارد، چون به مدینه هجرت کرد، خداوند به او امر کرد که به سوی صخرهٔ بیت‌المقدس نماز بگزارد و آن را قبله بگیرد تا یهودیها به اسلام و تصدیق رسالت وی ترغیب گردند که دو شب از ماه ربیع‌الاول مانده بود که او این نقل را عملی فرمود. این حالت شانزده ماه دوام کرد و آرزوی آن حضرت آن بود که قبله به سوی کعبه تغییر کند تا آنکه این آیت نازل شد.

«و اگر هرگونه معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری(باز) قبلهٔ تو را پیروی نمی‌کنند و تو(نیز) پیرو قبلهٔ آنان نیستی و خود آنان پیرو قبلهٔ یکدیگر نیستند، و پس از علمی که تو را(حاصل) آمده اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی، در آن صورت جداً از ستمکاران خواهی بود»

٤٤٩٠ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عَنْهُمَا : بَيْنَمَا النَّاسُ فِي الصُّبْحِ بِقُبَاءٍ ، جَاءَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ ، وَأُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ ، أَلا فَاسْتَقْبِلُوهَا ، وَكَانَ وَجْهُ النَّاسِ إِلَى الشَّامِ ، فَاسْتَدَارُوا بِوُجُوهِهِمْ إِلَى الْكَعْبَةِ .[راجع : ٤٠٣، أخرجه مسلم: ٥٢٦].

٤٤٩٠ـ از سُلیمان، از عبدالله‌بن دینار روایت است که ابن عمر رضی‌الله عنهما گفت: در حالی که مردم در(نماز) صبح در قبا بودند، مردی آمد و گفت: به تحقیق که امشب(حکم) قرآن بر رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نازل شد و امر شد که روی به کعبه بیاورد، شما باید روی به کعبه بگردانید. و روی مردم به سوی شام(بیت‌المقدس) بود. آنها روی‌های خویش را به سوی کعبه دور دادند.

١٧ - باب : ﴿ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ

كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ - ﴿فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ [١٤٦-١٤٧].

باب ـ۱۷

«الَّذِيْنَ آتَيْنَا هُمُ الكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كما يَعْرِفُوْنَ أَبْنَاءَهُم وَ اِنَّ فَرِيقاً مِنْهُم لَيَكْتُمُوْنَ الحَقّ» تا به فرمودهٔ خداوند:«فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ المُمْتَرِيْن» (١٤٦ـ١٤٧)

«کسانی که به ایشان کتاب(آسمانی) داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند او(محمد) را می‌شناسند، و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان(هم) می‌دانند، حق از جانب پروردگار توست پس مبادا از تردیدکنندگان باشی».

٤٤٩١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ

٤٤٩١ـ از مالک، از عبدالله‌بن دینار، از ابن‌عمر

عَبْدُاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ - عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : بَيْنَا النَّاسُ بِقُبَاءٍ فِي صَلاةِ الصُّبْحِ ، إِذْ جَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ ، وَقَدْ أُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا ، وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إِلَى الشَّامِ ، فَاسْتَدَارُوا إِلَى الْكَعْبَةِ .
[راجع : ٤٠٣ . أخرجه مسلم : ٥٢٦] .

روایت است که گفت: در حالی که مردم در قبا در نماز صبح بودند، ناگاه قاصدی نزدشان آمد و گفت: به تحقیق که حکم قرآن امشب بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نازل شد و امر شد که به کعبه روی بیاورد. شما باید به کعبه روی بیاورید. و رویهای ایشان به سوی شام(بیت‌المقدس) بود. آنها رویهای خویش را به سوی کعبه برگردانیدند.

١٨ - باب : ﴿ وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ [١٤٨] .

باب ـ ۱۸

«ولِکُلٍ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوْا الخَيْرات اَيْنَما تَكُوْنُوا يَأتِ بِكُمُ اللهُ جميْعاً اِنَّ الله على كلِّ شيءٍ قَدِيْرٌ» (١٤٨)

«و برای هر کسی قبله‌ای است که وی روی خود را به آن(سوی) می‌گرداند پس درکارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید، هر کجا که باشید. خداوند همگی شما را(به سوی خود) باز می‌آورد. در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست».

٤٤٩٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ : صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا ، ثُمَّ صَرَفَهُ نَحْوَ الْقِبْلَةِ [راجع : ٤٠ . أخرجه مسلم : ٥٢٥ مطولاً] .

٤٤٩٢ـ از سُفیان، از ابواسحاق روایت است که بَرَاء رضی‌الله عنه گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به مدت شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزاردیم. سپس(خداوند) روی او را به سوی قبله(مکه) برگردانید.

١٩ - باب : ﴿ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ [١٤٩] .

باب ـ ۱۹

«وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَک شَطْرَ المَسْجِدِ الحَرَامِ وَ اِنَّهُ لَلْحقُّ مِنْ رَبِّکَ وَ مَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

شَطْرُهُ: تِلْقَاؤُهُ.

(۱۴۹)

«و از هر کجا بیرون آمدی(به هنگام نماز) روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان و البته این فرمان حق است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست»

«شَطرَه» یعنی: به سوی او.

۴۴۹۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِم: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: بَيْنَا النَّاسُ فِي الصُّبْحِ بِقُبَاء، إِذْ جَاءَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ: أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ، فَأُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا، وَاسْتَدَارُوا كَهَيْئَتِهِمْ، فَتَوَجَّهُوا إِلَى الْكَعْبَةِ، وَكَانَ وَجْهُ النَّاسِ إِلَى الشَّامِ [راجع: ۴۰۳. اخرجه مسلم: ۵۲۶].

۴۴۹۳ـ از عبدالعزیز ابن‌مُسْلِم، از عبدالله‌بن دینار روایت است که گفت: از ابن‌عمر رضی‌الله عنهما شنیدم که می‌گفت: در حالی که مردم، به هنگام صبح در قُبا بودند، ناگاه مردی آمدو گفت: امشب(حکم) قرآن نازل شدو(به آن حضرت) امر شد که به سوی کعبه روی بیاورد، پس شما هم به سوی کعبه روی بگردانید. آنها در همان حالتی که بودند دور خوردند و به سوی کعبه توجه کردند در حالی که روی مردم به سوی شام(بیت‌المقدس) بود.

۲۰ - باب: ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ - إِلَى قَوْلِهِ - وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [۱۵۰].

باب ـ ۲۰

«وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُم فَوَلُّوا وُجُوهَكُم شَطْرَهُ ـ تا به فرمودهٔ خداوند ـ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ» (۱۵۰)

«و از هر کجا بیرون آمدی(به هنگام نماز) روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان و هر کجا بودید رویهای خود را به سوی آن بگردانید تا برای مردم ـ غیر از ستمکارانشان ـ بر شما حجتی نباشد. پس از آنان نترسید و از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم و باشد که هدایت شوید».

٤٤٩٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : بَيْنَمَا النَّاسُ فِي صَلاةِ الصُّبْحِ بِقُبَاءٍ ، إِذْ جَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ ، وَقَدْ أُمِرَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ الْكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا ، وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إِلَى الشَّامِ ، فَاسْتَدَارُوا إِلَى الْقِبْلَةِ [راجع : ٤٠٣ . أخرجه مسلم : ٥٢٦].

٤٤٩٤ـ از مَالِک، از عبدالله‌ابن دینار روایت است که ابن‌عُمر گفت: در حالی که مردم در نماز صبح در قُبا بودند، ناگاه آینده‌ای آمد و گفت: به تحقیق که امشب بر رسول الله (صلی‌الله علیه وسلم) نازل شد وبه تحقیق که به وی امر شد که به سوی کعبه روی بیاورد، پس شما به کعبه روی بیاورید. و در حالی که رویهاشان به سوی شام بود، آنها به سوی قبله(مکه) دور خوردند.

٢١- باب : قَوْلِهِ :

﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴾ [١٥٨] .

شَعَائِرُ : عَلامَاتٌ ، وَاحِدَتُهَا شَعِيرَةٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : الصَّفْوَانُ الْحَجَرُ .

وَيُقَالُ : الْحِجَارَةُ الْمُلْسُ الَّتِي لا تُنْبِتُ شَيْئًا ، وَالْوَاحِدَةُ صَفْوَانَةٌ ، بِمَعْنَى الصَّفَا ، وَالصَّفَا لِلْجَمِيعِ .

باب ـ۲۱

فرمودهٔ خدای تعالی: «انَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ الله فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِ اعتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَاِنَّ الله شَاكِرٌ عَلِيْمٌ» (۱۵۸)

«در حقیقت«صفا» و«مروه» از شعایر خداست(که یادآور اوست) پس هر که خانهٔ(کعبه) را حج کند، یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو، سعی بجا آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند خدا حق شناس و داناست».

«شعائر» که در آیت آمده به معنی علامه‌ها و نشانه‌هاست و صیغهٔ مفرد آن ـ شَعِيْرَةٌ است و ابن‌عباس گفته است: الصَّفْوان ـ به معنی سنگ است. و گفته می‌شود: (اَلصَّفْوان) سنگ صاف و هموارى است که چیزى را نمی‌رویاند. و مفرد آن(صَفْوانَةٌ) است به معنی(اَلصّفا) که(در آیت آمده است) و(اَلصّفا) جمع است.

٤٤٩٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ زَوْجِ

٤٤٩٥ـ از مالک، از هشام‌بن عُروه، از پدر وی روایت است که گفت: به عایشه همسر

النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ حَدِيثُ السِّنِّ : أَرَأَيْتِ قَوْلَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : ﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ﴾ . فَمَا أُرَى عَلَى أَحَدٍ شَيْئًا أَنْ لا يَطَّوَّفَ بِهِمَا ؟ فَقَالَتْ عَائِشَةُ : كَلا ، لَوْ كَانَتْ كَمَا تَقُولُ : كَانَتْ : فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَطَّوَّفَ بِهِمَا ، إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي الأَنْصَارِ ، كَانُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ ، وَكَانَتْ مَنَاةُ حَذْوَ قُدَيْدٍ ، وَكَانُوا يَتَحَرَّجُونَ أَنْ يَطُوفُوا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ سَأَلُوا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ : ﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ﴾. [راجع : ١٦٤٣ . أخرجه مسلم : ١٢٧٧].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفتم، در حالی که من در آن روزها نوجوان بودم که: دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تبارک و تعالی چه می‌گویی که می‌فرماید: «در حقیقت «صَفا» و «مَرْوه» از شعایر خداست (که یادآور اوست) پس هر که خانهٔ (خدا) را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو طواف کند» عُروه گفت: من (نظر به حکم آیت مذکور) بر کسی گناهی نمی‌بینم که میان آن دو (صَفا و مَرْوَه) طواف نکند.

عایشه گفت: چنین نیست، اگر چنانکه تو می‌گویی می‌بود باید چنین می‌بود: بر او گناهی نیست که میان آن دو طواف نکند. در حقیقت این آیت در مورد انصار نازل شده است، که به نام (بُت) مَنَات (به هنگام حج در جاهلیت) تلبیه می‌گفتند و این بُت مَنات در موضع قَدِیْدْ (در راه مکه) قرار داشت و آنها گناه می‌دانستند که بین صَفا و مَرْوَه طواف کنند[1] آنگاه که اسلام آمد در این مورد از رسول الله (صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردند. خداوند (این آیت را) فرود آورد:

«در حقیقت «صَفا» و «مَرْوه» از شعایر خداست (که یادآور اوست) پس هر که خانهٔ (خدا) را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو طواف کند.»

٤٤٩٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ عَنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَقَالَ : كُنَّا نَرَى أَنَّهُمَا مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَلَمَّا كَانَ الإِسْلامُ أَمْسَكْنَا عَنْهُمَا ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ

٤٤٩٦ـ از سُفیان، از عاصِم‌بن سُلَیمان روایت است که گفت: از انس‌بن مالک رضی‌الله عنه دربارهٔ «صَفَا» و «مروه» سؤال کردم. گفت: ما (طواف میان آنها را) از رسوم جاهلیت

---

۱ - زیرا در دوران جاهلیت در «صَفَا» و «مَرْوه» دو بت قرار داشت که مربوط به اقوام دیگر بود.

فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ﴾ [راجع: ١٦٤٨. أخرجه مسلم: ١٢٧٨].

می‌دانستیم و چون اسلام آمد ما خود را از(طواف) میان آنها باز داشتیم، خداوند تعالی آیت نازل کرد: «در حقیقت«صفا» و«مروه» از شعایر خداست. پس هر که خانه را حج کند یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو طواف کند.» (البقره:١٥٨)

٢٢ – باب: قَوْلِه:

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّه أنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّه ﴾ [١٦٥].

يَعْنِي أضْدَادًا، وَاحِدُهَا نِدٌّ.

باب ـ٢٢

فرمودهٔ خدای تعالی «وَ مِنَ النّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ الله اَنْداداً يُحِبُّوْنَهُمْ كَحُبِّ الله» (١٦٥)

«و از مردمان کسی هست که می‌گیرد بغیر از خدا همتایان را، دوست می‌دارند ایشان را مانند دوستی خدا» اَنْداد، یعنی: اضداد و صیغهٔ مفرد آن نِدْ است.

٤٤٩٧ – حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأعْمَشِ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّه قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ كَلِمَةً، وَقُلْتُ أُخْرَى، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّه نِدًّا دَخَلَ النَّارَ». وَقُلْتُ: أنَا: مَنْ مَاتَ وَهْوَ لا يَدْعُو لِلَّه نِدًّا دَخَلَ الْجَنَّةَ. [راجع: ١٢٣٨. أخرجه مسلم: ٩٢، بغير هذا اللفظ].

٤٤٩٧ـ از اَعْمَش، از شَـقِيْق روایت است که عبدالله(ابـن مسـعود) گفت: پیامبـر (صلی‌الله علیه وسلم) کلمه‌ای گفت و من کلمه‌ای دیگر گفتم: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: کسی که بمیرد و با خدا همتایی فراخوانده باشد به دوزخ داخل می‌شود» و من گفتم: کسی که بمیرد و بـا خدا همتایی فرانخوانده باشد، به بهشت داخل می‌شود»[1]

٢٣ – باب: ﴿ يَا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ

فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ – إلَى قَوْلِه عَذَابٌ ألِيمٌ ﴾ [١٧٨].

﴿ عُفِيَ ﴾ [١٧٨]: تُرِكَ.

باب ـ٢٣

«يا اَيُّهَا الذيْنَ آمَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُمُ القِصَاصُ فِي القَتْلَى اَلْحُرُّ بِالحُرِّ ـ الى قَوْلِهِ ـ عَذَابٌ اَلِيمٌ»(١٧٨)

١ – ابن مسعود رضی‌الله عنه فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله علیه و سلم را تفسیر کرده است.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دربارهٔ کشتگان بر شـما(حق) قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده. و زن عوض زن، و هر کسـی که از جانب برادر(دینی) اش(یعنی ولی مقتول) چیزی(از حق قصاص) به او گذشـت شود(باید از گذشت ولی مقتول) بطور پسندیده پیروی کند و با(رعایت) احسان(خونبها را) به او بپـردازد. این(حکم) تخفیـف و رحمتی از جانب پروردگار شماسـت. پـس هرکس بعد از آن از انـدازه درگذرد وی را عذابی دردناک اسـت» (۱۷۸) «عُفِی» (۱۷۸) یعنی ترک کرده شود.[۱]

٤٤٩٨ – حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو قال : سَمِعْتُ مُجَاهِدًا قال : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ الْقِصَاصُ وَلَمْ تَكُنْ فِيهِمُ الدِّيَةُ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِهَذِهِ الأُمَّةِ : ﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنْثَى بِالأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ ﴾ فَالْعَفْوُ أَنْ يَقْبَلَ الدِّيَةَ فِي الْعَمْدِ ﴿ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ﴾ يَتَّبِعُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُؤَدِّي بِإِحْسَانٍ ﴿ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ﴾ مِمَّا كُتِبَ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ﴿ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ قَتَلَ بَعْدَ قَبُولِ الدِّيَةِ [انظر : ٦٨٨١][٤٢].

٤٤٩٨ـ از عَمـرو، از مُجاهد روایت اسـت که ابن عباس رضی‌الله عنهما می‌گفت: در میان بنی اسـرائیل قصاص بود ولی دِیَت(خونبها) نبود. خداوند تعالی دربارهٔ این امت مسـلمان گفت: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنْثَى بِالأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ»[۲]

کلمه«عُفِی» به معنی عفو است در قبول دیت به

---

۱ – در جاهلیت اگر شخصی که شریف بود، شخصی را که غیر شریف بود می‌کشت، کشته نمی‌شد و اگر شریف کشته می‌شد. در عوض وی چند نفر(وضیع) غیر شریف کشته می‌شد. خدای تعالی آیت نازل کرد که حکم الهی به اعتبار مماثلت است در اجناس کشته شدگان. یعنی آزاد در برابر آزاد و غلام در برابر غلام و زن در برابر زن.

در مورد اینکه آیا آزاد را به قصاص بنده باید کشت یا نه، علما اختلاف دارند. حنفیه گوید: اگر آزاد غلام غیر را بکشد باید کشته شود ولی عده‌ای از علما می‌گویند که کشته نمی‌شود.

به مذهب حنفی مدار قصاص بر عصمت خون است. یعنی خون همیشه محفوظ است و مباح نیست و حتی مسلمان به قتل ذمی کشته می‌شود.

در تفسیر حسینی در شرح آیه(۱۷۸) البقره گفته شده که نزد امام اعظم حکم آیت مذکور به آیت «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (المائده:۴۵) «نفس در برابر نفس» منسوخ شده است.

۲ – ترجمهٔ آیه مذکور در باب ـ۲۳ آمده است.

قتل عمد. «فاتِّباعٌ بِالمَعْرُوفِ وَ اَدَاءٌ اِلَيْهِ بِاِحْسَانٍ» یعنی ولی مقتول بایـد(در امر دِیَت) به وجهی پسندیده عمل کند(شدت عمل بخرج ندهد) و قاتل باید به نیکویی دِیَـت، یا خونبها را بدهد. (در آن فروگذاشـت نکند) «ذَلِکَ تَخْفِيْفٌ مِنْ رَبِّکُـم وَ رَحْمَةٌ» (یعنی این عفو کردن قصاص و دادن دِیَت) از جانب پروردگار شما تخفیف و رحمت تمام است) از آن چیزی است که بر کسانی که پیش از شما بودند فرض کرده شده بوده است.

«فَمَنِ اعْتَـدَى بَعْدَ ذَلِکَ فَلَهُ عَـذَابٌ اَلِيْمٌ» (هر که بعد از عفو از انـدازه درگذرد، او را عذابی دردناک است) یعنی پس از آن که(ولی مقتون) دیت را پذیرفت اگر(قاتل را) بکشد.

٤٤٩٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ » . [راجع : ٢٧٠٣ . أخرجه مسلم : ١٦٧٥ مطولاً] .

٤٤٩٩ـ ازمحمدبـن عبدالله انصـاری، ازحُمَید، از انس روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلم) فرمود:[1] حکـم مکتوب خـدا همین قصاص است»[2]

٤٥٠٠ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ بَكْرٍ السَّهْمِيَّ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ الرُّبَيِّعَ عَمَّتَهُ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ ، فَطَلَبُوا إِلَيْهَا الْعَفْوَ فَأَبَوْا ، فَعَرَضُوا الأَرْشَ فَأَبَوْا ، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبَوْا إِلا الْقِصَاصَ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُكْسَرُ ثَنِيَّةُ الرُّبَيِّعِ ؟ لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « يَا أَنَسُ ، كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ » . فَرَضِيَ الْقَوْمُ فَعَفَوْا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ » . [راجع : ٢٧٠٣ . أخرجه مسلم : ١٦٧٥ ، باختلاف] .

٤٥٠٠ـ از حُمَید روایت است که انس(رضی‌الله عنـه) گفتـه: رُبَیِّع عمهٔ انـس دو دندان جلوی دختری را شکسـت و وابستگان ربیع خواستار عفو شـدند ولی وابستگان آن دختر نپذیرفتند، سپس جبران آن را پیشـنهاد کردند، ولی قبول نکردند. آنها نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمدنـد و بجز قصـاص چیـزی را نپذیرفتند. رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به قصاص امر

---

۱ - این حدیث، شانزدهمین حدیث از ثلاثیات است. حدیث ثلاثی آنست که بین راوی و پیامبر صلی‌الله علیه و سلم سه راوی باشد.
۲ - مراد آنست که در قتل عمد حکم خدا قصاص است، ولی قبول خونبها به اختیار ولی مقتول است که اگر بخواهد دیت می‌گیرد وعفو می‌کند و اگر نخواهد قصاص می‌کند. قصاص به معنی کیفر گناه و عمل متقابلهٔ به مثل می‌باشد.

کرد. انس‌بن النضر(عموی انس‌بن مالک) گفت: یا رســـول‌الله آیا دندان رُبَیع شکســـته می‌شود؟ نی، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده که دندان ربیع شکسته نمی‌شود.
رســـول‌الله (صلـــی‌الله علیه وســـلم) گفت: «ای انس، حکم مکتوب کتاب خدا، قصاص است» سپس(وابســـتگان آن دختر) راضی شدند وعفو کردند.
رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: در میان بندگان خدا کسی هســـت که اگر(در موردی) به خدا ســـوگند یاد کند، خدا سوگندش را بجا می کند»

٢٤ - باب : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ

كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ [١٨٣].

باب ـ۲۴

«یـــا اَیُّهَا الَّذیـــنَ اٰمَنُوا کُتِبَ عَلَیکُـــمُ الصِّیَامُ کما کُتِـــبَ علـــی الَّذیْنَ مِـــنْ قَبْلِکُم لَعَلَّکُـــم تَتَّقُون» (البقره:۱۸۳) «ای کســـانی که ایمـــان آورده‌اید روزه بر شما مقرر شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شـــما بودند مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید»

٤٥٠١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قال : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ عَاشُورَاءُ يَصُومُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ ، قال : « مَنْ شَاءَ صَامَهُ ، وَمَنْ شَاءَ لَمْ يَصُمْهُ » [راجع : ١٨٩٢ . أخرجه مسلم : ١١٢٦].

۴۵۰۱ـ از عبیـــدالله از نافـــع روایت اســـت که ابن‌عمـــر رضی‌الله عنهما گفـــت: اهل جاهلیت روز عاشـــورا(دهم محرّم) را روزه می گرفتند، آنـــگاه که(حکـــم) مـــاه رمضان نازل شـــد، آن حضرت فرمود: «کسی که بخواهد(عاشورا را) روزه بگیرد وکسی که نخواهد نگیرد.»

٤٥٠٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَ عَاشُورَاءُ يُصَامُ قَبْلَ رَمَضَانَ ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ قَالَ :

۴۵۰۲ـ از زُهـــری، از عُروه روایت اســـت، که عایشـــه رضی‌الله عنها گفت: قبـــل از(فرضیت روزهٔ) رمضان، عاشـــورا روزه گرفته می‌شـــد و

«مَنْ شَاءَ صَامَ وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرَ» [راجع: ١٥٩٢ . اخرجه مسلم: ١١٢٥].

٤٥٠٣ - حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال: دَخَلَ عَلَيْهِ الأَشْعَثُ وَهُوَ يَطْعَمُ، فَقَالَ: الْيَوْمُ عَاشُورَاءُ؟ فَقَالَ: كَانَ يُصَامُ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ رَمَضَانُ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ تُرِكَ، فَادْنُ فَكُلْ [اخرجه مسلم: ١١٢٧].

٤٥٠٤ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قال: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصُومُهُ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانُ كَانَ رَمَضَانُ الْفَرِيضَةَ، وَتُرِكَ عَاشُورَاءُ، فَكَانَ مَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ لَمْ يَصُمْهُ [راجع: ١٥٩٢ . اخرجه مسلم: ١١٢٥].

٢٥ - باب: قَوْلِهِ:

﴿ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ [١٨٤].

وَقَالَ عَطَاءٌ: يُفْطِرُ مِنَ الْمَرَضِ كُلِّهِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى.

وَقَالَ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ فِي الْمُرْضِعِ أَوِ الْحَامِلِ: إِذَا خَافَتَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا أَوْ وَلَدِهِمَا تُفْطِرَانِ ثُمَّ تَقْضِيَانِ، وَأَمَّا

چون(فرضت) رمضان نازل شد، آن حضرت فرمود: «کسی که بخواهد آن روز را روزه بگیرد و کسی که بخواهد آن را بخورد».

۴۵۰۳ـ از ابراهیم، از عَلْقَمه روایت است که عبدالله(بن مسعود) گفت: اَشْعَث نزد وی آمد در حالی که او غذا می‌خورد. اشعَث گفت: امروز عاشورا است. عبدالله گفت: قبل از آنکه(روزهٔ) رمضان نازل شود عاشورا روزه گرفته می‌شد و چون(فرضیت) رمضان نازل شد، ترک کرده شد. نزدیک بیا و بامن غذا بخور.

۴۵۰۴ـ از هِشام، از پدرش(عروه) روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: قریش در دوران جاهلیت روز عاشورا را روزه می‌گرفتند، و پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آن روز را روزه می‌گرفت، وچون به مدینه آمد، آن روز را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن امر کرد، آنگاه که روزهٔ رمضان نازل شد و روزهٔ رمضان از جملهٔ فرایض بود، روزهٔ عاشورا ترک کرده شد، سپس کسی که می‌خواست آن را روزه می‌گرفت و کسی که نمی‌خواست نمی‌گرفت.

باب ـ۲۵

«اَيَّامًا مَعْدُودات فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً اَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ من اَيَّامٍ اُخَرَ وَ عَلَى الَّذِيْنَ يُطِيْقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِيْنٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ اِنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ» (١٨٤)

«روزه داشتن چند روز شمرده شده، پس هر که از شما بیمار یا مسافر باشد لازم است که شمار

الشَّيْخُ الْكَبِيرُ إِذَا لَمْ يُطِقِ الصِّيَامَ ، فَقَدْ أَطْعَمَ أَنَسٌ بَعْدَ مَا كَبِرَ عَامًا أَوْ عَامَيْنِ ، كُلَّ يَوْمٍ مِسْكِينًا ، خُبْزًا وَلَحْمًا ، وَأَفْطَرَ .

قِرَاءَةُ الْعَامَّةِ ﴿ يُطِيقُونَهُ ﴾ وَهُوَ أَكْثَرُ .

آن را(در روزهـای) دیگـر روزه بگیرید و بر کسانی که می‌توانند روزه بگیرند(و نمی‌گیرند) فدیه‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است[1] و هرکـس به میل خود فدیهٔ بیشتر بدهد پس برای او بهتر است و اگـر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است.»

و عطـاء گفته است: از هر مرضی که داشته باشـد، می‌تواند روزه را بخورد. حسن(بصری) و ابراهیم(نخعـی) در مـورد زنـی که کودک شیرخواره دارد و زنی که آبستن است، گفته‌اند: اگر از هلاک خود یا کودک خود بترسد، روزه را بخـورد وسـپس(بدون کفـاره) قضایی بجا آورد، و اما پیر کهنسـال اگر توان روزه گرفتن ندارد(می‌توانـد روزه را بخورد و فدیه بدهد) آنـگاه که انس(بن مالک) به پیری و کهنسـالی رسـید، یک یا دو سـال آخر عمـرش را روزه خورد و در هر روز آن مسکینی را نان و گوشت می‌خورانید. قرائت عامه«يُطِيْقُوْنَه» است و این قرائت اکثریت است.[2]

٤٥٠٥ ـ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ابْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ عَطَاءٍ : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ : ﴿ وَعَلَى الَّذِينَ يُطَوَّقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ﴾ . قَالَ : ابْنُ عَبَّاسٍ : لَيْسَتْ بِمَنْسُوخَةٍ ، هُوَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ ، وَالْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ ، لَا يَسْتَطِيعَانِ أَنْ يَصُومَا ، فَيُطْعِمَانِ مَكَانَ كُلِّ يَوْمٍ مِسْكِينًا .

٤٥٠٥ـ از عمروبن دینار از عطاء روایت اسـت که ابن‌عباس(آیهٔ مذکـور را) چنین خواند: «و عَلَى الَّذِيْـنَ يُطَوَّقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْـكِيْنٍ» «و کسـانی که(در روزه گرفتن) سختی و تکلیف می‌کشند، فدیهٔ طعام دادن به بینوایی است» ابن‌عباس گفته است: این آیت منسوخ نیست،[3]

---

۱ - این حکم«وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيْقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِين» «و برکسانی که می‌توانند روزه بگیرند(و نمی‌گیرند) فدیه‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است» منسوخ شده است.

۲ - در بعضی تفاسیر آورده‌اند که مراد از«يُطِيقُونَه» «می‌توانند روزه بگیرند» «لا يُطِيْقُوْنَه» است، لفظ(لا) در آن مضمر است. یعنی کسانی که نمی‌توانند روزه بگیرند چون کهنسالان.

۳ - قول ابن عباس که این حکم را منسوخ نمی‌داند، مخالف جمهور است و مخالف حدیث سَلَمه‌بن اَکوَع که بعداً می‌آید.

٢٦ - باب : ﴿ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ﴾ [١٨٥].

٤٥٠٦ - حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عَنْهُمَا أَنَّهُ قَرَأَ : ﴿ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ ﴾ . قَالَ : هِيَ مَنْسُوخَةٌ [راجع : ١٩٤٩] .

٤٥٠٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ يَزِيدَ ، مَوْلَى سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ، عَنْ سَلَمَةَ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ﴾ كَانَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفْطِرَ وَيَفْتَدِيَ ، حَتَّى نَزَلَتِ الآيَةُ الَّتِي بَعْدَهَا فَنَسَخَتْهَا [أخرجه مسلم: ١١٤٥].

قال أبو عَبْد اللَّه : مَاتَ بُكَيْرٌ قَبْلَ يَزِيدَ .

٢٧ - باب : ﴿ أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ

الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ ﴾ [١٨٧].

بلکه در مورد مرد کهنسال و زن کهنسال است که تـوان روزه گرفتن ندارند و باید عوض هر روز مسکینی را طعام دهند.

باب ـ۲۸

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (۱۸۵)
«پس هرکس از شـما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد»

۴۵۰۶ـ از عبیدالله روایت اسـت که نافع گفت: همانا این عمر رضی‌الله عنهما خواند«فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسَـاكِيْن» «فدیهٔ آن خـوراک دادن به بینوایان است» و گفت: این آیت منسوخ است.

۴۵۰۷ـ از بُكَيْربن عبدالله، از یزید مولی سَلَمَةبن اَكْوَع روایت اسـت که سَـلَمَه گفت: آنگاه که آیهٔ«وَ عَلَى الَّذِيْنَ يُطِيْقُوْنَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسـكِيْن» «و برکسـانی کـه می‌تواننـد روزه بگیرنـد(و نمی‌گیرند) فدیه‌ای اسـت که خوراک دادن به بینوایی اسـت» فرود آمد، کسی که می‌خواست روزه می‌خـورد و فدیه می‌داد، تا آنکه آیتی که پـس از آیت مذکور اسـت فـرود آمد و آیت مذکور را منسـوخ کرد. ابوعبدالله(امام بخاری) گفته است: بُكَيْر(بن عبدالله، راوی این حدیث) قبل از یَزید(مولی سلمه بن اَكْوَع) مُرده است.

باب ـ۲۷

«اُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ اِلَى نِسَـائِكُمْ هُنَّ لِبَـاسٌ لَكُمْ وَ اَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ اَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَاعَنْكُمْ فَالآنَ

بَاشِرُوْهُنَّ وَابْتَغُوْا ما كَتَبَ اللهُ لَكُم» (۱۸۷)
«در شبهای روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است، آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید. خدا دانست که شما در حق خویشتن خیانت می‌کردید پس به مهربانی بر شما بازگشت و از شما درگذشت. پس اکنون(در شبهای ماه رمضان می‌توانید) باآنان همخوابگی کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید.»

٤٥٠٨ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ .

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحُ ابْنُ مَسْلَمَةَ قال : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ لَمَّا نَزَلَ صَوْمُ رَمَضَانَ ، كَانُوا لا يَقْرَبُونَ النِّسَاءَ رَمَضَانَ كُلَّهُ ، وَكَانَ رِجَالٌ يَخُونُونَ أَنْفُسَهُمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ﴾ [راجع: ١٩١٥].

٤٥٠٨ـ از اسرائیل، از ابواسحاق، از بَراء روایت است از یوسف از ابواسحاق روایت است که گفت: از بَراء رضی‌الله عنه شنیدم که گفت: آنگاه که آیه روزهٔ رمضان نازل شد، مردان در تمام ماه رمضان(به قصد جماع) با زنان خود(چه در شب و چه در روز) نزدیکی نمی‌کردند، ولی بعضی از مردان به خویشتن خیانت می‌کردند. پس خداوند این آیت را فرستاد:«و خدا دانست که شما در حق خویشتن خیانت می‌کردید، پس به مهربانی بر شما بازگشت و از شما درگذشت.»

٢٨ - باب :[قَوْلِه :]

﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ

الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ ﴾ . إِلَى قَوْلِه : ﴿ يَتَّقُونَ ﴾ [١٨٧] .

﴿ الْعَاكِف ﴾[الحج: ٢٥] : الْمُقِيمُ .

باب ـ۲۸

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الخَيْطُ الابْيَضُ من الخَيْطِ الاسْوَدِ مِنَ الفجْرِ ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّيَامَ الى اللَّيْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ اَنْتُمْ عَاكِفُوْنَ فى المَسَاجِدِ» الى قوله«يَتَّقُوْنَ»
«و بخورید و بیاشامید تا رشتهٔ سپید(بامداد) از رشته سیاه(شب) برشما نمودار شود. سپس روزه را تا(فرا رسیدن) شب به اتمام رسانید،

و در حالی که در مساجد معتکف هستید (با زنان) درنیامیزید[1] این است حدود احکام الهی پس(زنهار به قصد گناه) بدان نزدیک نشوید. این گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند، باشد که پروا پیشه کنند» (۱۸۷) کلمهٔ«العاکف» (الحج:۲۵) به معنای مقیم است.

٤٥٠٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عَدِيٍّ قال : أَخَذَ عَدِيٌّ عِقَالاً أَبْيَضَ وَعِقَالاً أَسْوَدَ ، حَتَّى كَانَ بَعْضُ اللَّيْلِ نَظَرَ ، فَلَمْ يَسْتَبِينَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قال : يَا رَسُولَ اللَّه ، جَعَلْتُ تَحْتَ وِسَادِي ، قال : «إِنَّ وِسَادَكَ إِذًا لَعَرِيضٌ : أَنْ كَانَ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ وَالأَسْوَدُ تَحْتَ وِسَادَتِكَ» [راجع: ١٩١٦. أخرجه مسلم: ١٠٩٠، باختلاف].

۴۵۰۹ـ از حُصَین، از شَعْبی روایت است که عَدِی(رضی‌الله عنه) گفت: عَدِی، ریسمان سفید وریسمان سیاه را گرفت تا آنکه پاره‌ای از شب گذشت. (به ریسمانها) نگریست(رنگ آنها را) تشخیص نتوانست(تا خورد ونوش را قطع کند)، چون صبح فرا رسید گفت: یا رسول‌الله من آن(دو ریسمان را) زیر بالش خود نهادم. آن حضرت فرمود: «همانا بالش تو پهن و گسترده است که رشتهٔ سفید وسیاه(افق) زیر بالش تو است»

٤٥١٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مُطَرِّف ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قال : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّه : مَا الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ ، أَهُمَا الْخَيْطَانِ ؟ قال : «إِنَّكَ لَعَرِيضُ الْقَفَا إِنْ أَبْصَرْتَ الْخَيْطَيْنِ». ثُمَّ قال : «لا بَلْ ، هُوَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ». [راجع: ١٩١٦. أخرجه مسلم: ١٠٩٠، باختلاف]

۴۵۱۰ـ از مُطَرِّف، از شعبی روایت است که عَدِی‌بن حاتم رضی‌الله عنه گفت: گفتم: یا رسول‌الله، معنای خَیْط(رشته) سفید از رشتهٔ سیاه چیست، آیا همین دو رشته است؟ آن حضرت فرمود: «از نابخردی است که بدین دو رشته بنگری» سپس فرمود: «آن سیاهی شب و سفیدی روز است»

٤٥١١ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ ، مُحَمَّدُ ابْنُ مُطَرِّف : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قال : وَأُنْزِلَتْ ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ﴾ وَلَمْ يُنْزَلْ ﴿مِنَ الْفَجْرِ﴾ وَكَانَ رِجَالٌ إِذَا أَرَادُوا الصَّوْمَ رَبَطَ أَحَدُهُمْ فِي رِجْلَيْهِ الْخَيْطَ الأَبْيَضَ وَالْخَيْطَ الأَسْوَدَ ، وَلا يَزَالُ يَأْكُلُ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُ

۴۵۱۱ـ از ابوغَسّان، از محمدابن مُطَرِّف از ابوحَازِم روایت است که سَهْل بن سعد گفت: آنگاه که آیهٔ«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُم الخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الخَيْطِ الاسْوَدِ» «بخورید و

[1] – مراد از«تباشِرُوْهُن» «با زنان درنیامیزید» جماع است. و لمسی که موجب انزال شود همان حکم را دارد. و اعتکاف به معنای درنگ کردن در مسجد به نیت عبادت است، مسائل اعتکاف در کتاب اعتکاف، جلد دوم(کتاب ۳۳) به تفصیل آمده است.

رُؤْيَتُهُمَا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدَهُ : ﴿ مِنَ الْفَجْرِ ﴾ فَعَلِمُوا أَنَّمَا يَعْنِي اللَّيْلَ مِنَ النَّهَارِ. [راجع : ۱۹۱۷ . اخرجه مسلم : ۱۰۹۱].

بنوشید تا رشتهٔ سفید از رشتهٔ سیاه برای شما تمیز شود» نازل شد. لفظ«مِن الفَجْرِ» نازل نشده بود. کسانی بودند که چون می‌خواستند روزه بگیرند، هر یکی رشتهٔ سفید و سیاه را در پاهای خود می‌بست و تا زمانی پیوسته می‌خورد که رنگ این دو رشته را تمیز دهد.
پس از آن خداوند لفظ«مِنَ الفَجْر» یعنی«تا صبح» را نازل کرد. آنگاه دانستند که معنی آن شب و روز است.

۲۹ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ [۱۸۹].

باب ـ ۲۹

فرمودهٔ خداوند: «وَ لَيْسَ البِرُّ بِأَنْ تَأتُوا البُيُوتَ مِنْ ظُهُوْرِهَا وَلكِنَّ البِرَّ مَن اتَّقَى وَ اتُوا البُيُوتَ مِن اَبْوابِها واتَّقُوا الله لَعَلَّكُمْ تُفْلِحوْن» (۱۸۹)
«و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آنست که کس تقوا پیشه کند. و به خانه‌ها از در(ورودی) آنها درآیید، و از خدا بترسید باشد که رستگار شوید»

۴۵۱۲ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : كَانُوا إِذَا أَحْرَمُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَتَوُا الْبَيْتَ مِنْ ظَهْرِهِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ﴾ . [راجع : ۱۸۰۳ . اخرجه مسلم : ۳۰۲۶].

۴۵۱۲ـ از إسرائیل، از ابواسحاق روایت است که بَراء گفت: چون در روزگار جاهلیت إحرام می‌بستند، از پشت خانه‌ها وارد آن می‌شدند، خداوند آیت فرستاد که: «و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آنست که کس تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در(ورودی) آنها درآیید»

۳۰ – باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوَانَ إِلا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [۱۹۳]

۴۵۱۳ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضِيَ اللهُ عَنْهما : أَتَاهُ رَجُلانِ فِي فِتْنَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ فَقَالا : إِنَّ النَّاسَ صَنَعُوا وَأَنْتَ ابْنُ عُمَرَ ، وَصَاحِبُ النَّبِيِّ ﷺ ، فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَخْرُجَ ؟ فَقَالَ : يَمْنَعُنِي أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ دَمَ أَخِي ، فَقَالا : أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ : ﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ . فَقَالَ : قَاتَلْنَا حَتَّى لَمْ تَكُنْ فِتْنَةٌ ، وَكَانَ الدِّينُ لِلَّهِ ، وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُقَاتِلُوا حَتَّى تَكُونَ فِتْنَةٌ ، وَيَكُونَ الدِّينُ لِغَيْرِ اللَّهِ .

[راجع: ۳۱۳۰].

۴۵۱۴ – وَزَادَ عُثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي فُلانٌ ، وَحَيْوَةُ بْنُ شُرَيْحٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَمْرٍو الْمَعَافِرِيِّ ، أَنَّ بُكَيْرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ حَدَّثَهُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ رَجُلاً أَتَى ابْنَ عُمَرَ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ تَحُجَّ عَامًا ، وَتَعْتَمِرَ عَامًا ، وَتَتْرُكَ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَقَدْ عَلِمْتَ مَا رَغَّبَ اللَّهُ فِيهِ ؟ قال : يَا ابْنَ أَخِي ، بُنِيَ الإِسْلامُ عَلَى خَمْسٍ : إِيمَانٍ بِاللَّهِ

باب ـ ۳۰

فرمودۀ خداوند: «و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاتَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّيْنُ لِلّٰهِ فَإِن انْتَهَوْا فَلاعُدْوانَ إلَّا عَلَى الظَّالِمِيْنَ» (۱۹۳)

«و با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود، پس اگر دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست»

۴۵۱۳ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله عنهما گفت: به هنگام فتنۀ ابن زبیر[1] دو نفر نزد وی آمدند و گفتند: مردم در چه حالتی‌اند و تو پسر عمر و صحابه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) هستی پس تو را چه بازمیدارد از اینکه(برای دفع این فتنه) خروج نمایی؟ وی گفت: آنچه مرا باز می‌دارد این است که خداوند(ریختن) خون برادر را حرام گردانیده است.

آن دو نفر گفتند: آیا خداوند نگفته است: «و با آنان بجنگید تا آنکه فتنه‌ای نباشد.» ابن‌عمر گفت: ما جنگیدیم تا آنکه فتنه‌ای نبود، و عبادت(فقط) برای خدا بود، و شما می‌خواهید که بجنگید تا آنکه فتنه‌ای باشد و عبادت برای غیر خدا باشد. [2]

۴۵۱۴ـ عثمان‌بن صالح افزوده است که ابن‌وَهْب گفت: فلان، وحَیْوَة بن شُرَیح مرا خبر داد، از بَکربن عَمْروالمَعَافِری که بُکَیْربن عبدالله او را

۱ – عبدالله ابن زبیر پیش از ده سال برضد خلفای اموی قیام کرد و حکومتی مستقل ایجاد کرد تا آنکه توسط حجاج‌بن یوسف ثقفی فرمانده سفاک و خونخوار عبدالملک خلیفۀ اموی در مکه به محاصره درآمد و به شهادت رسید. این محاصره در آخر سال ۷۳ هجری بوده است.

۲ – یعنی برخلاف حکم خدا عمل شود(تیسیر القاری)

وَرَسُولِه ، وَالصَّلاةُ الْخَمْسِ ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ ، وَأَدَاءُ الزَّكَاةِ ، وَحَجُّ الْبَيْتِ . قال : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، أَلا تَسْمَعُ مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِه : ﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ ﴾ . ﴿ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ ﴾ قال : فَعَلْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ الإِسْلامُ قَلِيلاً . فَكَانَ الرَّجُلُ يُفْتَنُ فِي دِينِه : إِمَّا قَتَلُوهُ وَإِمَّا يُعَذِّبُونَهُ ، حَتَّى كَثُرَ الإِسْلامُ فَلَمْ تَكُنْ فِتْنَةٌ [راجع: ۸ ، ۳۱۳۰ . أخرجه مسلم : ۱٦ مختصراً].

گفته بود که نافع گفت: مردی نزد ابن‌عمر آمد. و گفت: ای ابوعبدالرحمن، تو را چه باعث می‌شود که یک سال حج می‌گزاری وسال دیگر عُمره می‌گزاری، و جهاد را در راه خدای عزوجل ترک می‌کنی، در حالی که می‌دانی که تا چه حد خداوند در مورد آن ترغیب کرده است؟

ابن‌عمر گفت: ای پسر برادر، اسلام بر پنج اصل بنا یافته است: ایمان به خدا و رسول وی، و نمازهای پنج وقت، و روزهٔ رمضان و ادای زکات و حج خانه(کعبه). آن مرد گفت: ای ابوعبدالرحمن، آیا نمی‌شنوی آنچه را خداوند در کتاب خود یاد کرده است: «و اگر دو طایفه از مؤمنان باهم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر(باز) یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن(طایفه‌ای) که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد» (الحجرات:۹)
«با آنان بجنگید، تا دیگر فتنه‌ای نباشد» (البقره:۱۹۳) ابن‌عمر گفت: ما در زمان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) چنین می‌کردیم و در آن وقت مسلمانان اندک بودند، چنان بود که مرد در دین خود آزمایش می‌شد یا کشته می‌شد و یا شکنجه می‌گردید تا آنکه مسلمانان زیاد شد و فتنه‌ای نماند.

۴۵۱۵ – قال : فَمَا قَوْلُكَ فِي عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ ؟ قال : أَمَّا عُثْمَانُ فَكَانَ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ ، وَأَمَّا أَنْتُمْ فَكَرِهْتُمْ أَنْ تَعْفُوا عَنْهُ ، وَأَمَّا عَلِيٌّ فَابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَتَنُهُ ، وَأَشَارَ بِيَدِه ، فَقَالَ : هَذَا بَيْتُهُ حَيْثُ تَرَوْنَ [راجع: ۳۱۳۰].

۴۵۱۵ـ (به سلسلهٔ اسناد حدیث قبل) آن مرد به(ابن‌عمر) گفت: نظر تو در مورد علی و عثمان چیست؟ ابن‌عمر گفت: اما در مورد عثمان، چنان می‌نماید که خدا او را عفو کرد[1]

۱ – این مرد در زمرهٔ خوارج بود که بر علی و عثمان رضی‌الله عنهما عیبجویی می‌کرد، و ابن‌عمر به استناد این آیت که: «روزی که دو گروه(در اُحُد) با هم رویاروی شدند، کسانی از شما(به دشمن) پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه(از گناه)

ولیکن شـما(خوارج) را خوش نمی‌آید که او را عفو کنید. و اما علی، پسـر عموی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسـلم)، و داماد وی اسـت. و ابن‌عمر با دسـت اشاره کرد و گفت: این خانهٔ اوست که شما می‌بینید[۱]

٣١ – باب : [قَوْلِه]:

﴿ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾ [١٩٥] .

التَّهْلُكَةُ وَالْهَلَاكُ وَاحِدٌ

باب ـ ۳۱

(فرمودهٔ خدای تعالی:) «وَأَنْفِقُوا فِی سَـبِیْلِ اللهِ ولاتُلْقـوْا بأیدِیْکُم اِلی التَّهْلُکَةِ واَحْسِـنُوا اِنَ اللهَ یُحِبُ المحسنِیْن» (۱۹۵)

«در راه خـدا انفـاق کنید و خود را با دسـت خود به هلاکـت میفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» کلمات، التَّهْلُکَهٔ، وَالْهَلاک، دارای یک معنی می‌باشند.

٤٥١٦ – حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سُلَيْمَانَ قال : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﴿ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ﴾ . قال : نَزَلَتْ فِي النَّفَقَةِ .

۴۵۱۶ـ از سُـلَیمان، از ابووائل روایت است که حُذَیْفَه گفت: «در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید» حُذَیفه گفت: این آیت در مورد نفقه نازل شده است.

٣٢ – باب : قَوْلِه :

﴿ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ ﴾ [١٩٦] .

باب ـ۳۲

فرمودهٔ خدای تعالـی: « فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیْضاً اَوْ بِهِ اَذًی مِنْ راسِـه» (۱۹۶) «و هرکس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد»

حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید، و قطعاً خدا از ایشان درگذشت؛ زیرا خدا آمرزگار مهربان است» (آل عمران:۱۵۵)، به عیبجویی وی که گفته می‌شد عثمان رضی‌الله عنه از جنگ احد فرار کرده است، پاسخ داد.

۱ – یعنی خانهٔ علی رضی‌الله عنه در میان خانه‌های پیامبر صلی‌الله علیه و سلم است. یعنی وی به آن حضرت بسیار نزدیک بوده است.

٤٥١٧ – حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَصْبَهَانِيِّ قال : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَعْقِلٍ قال : قَعَدْتُ إِلَى كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ – يَعْنِي مَسْجِدَ الْكُوفَةِ – فَسَأَلْتُهُ عَنْ : ﴿ فِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ ﴾ . فَقَالَ : حُمِلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَالْقَمْلُ يَتَنَاثَرُ عَلَى وَجْهِي ، فَقَالَ : « مَا كُنْتُ أُرَى أَنَّ الْجَهْدَ قَدْ بَلَغَ بِكَ هَذَا ، أَمَا تَجِدُ شَاةً » . قُلْتُ : لا ، قال : « صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ، أَوْ أَطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينَ لِكُلِّ مِسْكِينٍ نِصْفُ صَاعٍ مِنْ طَعَامٍ ، وَاحْلِقْ رَأْسَكَ » . فَنَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً ، وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةً [راجع : ١٨١٤ . اخرجه مسلم : ١٢٠١]

٤٥١٧ـ از عبدالله‌بن مَعْقِل روایت است که گفت: من در همین مسجد ـ یعنی مسجد کوفه ـ نزد کعب بن عُجْرَه، نشسته و از وی درباره(آیهٔ) «فِدْیَةٌ مِنْ صِیَام» «به کفارهٔ آن باید روزه بدارد» (البقره:١٩٦) سؤال کردم. گفت: مرا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بردند در حالی که شپش‌های سرم بر رویم می‌ریخت. آن حضرت فرمود: گمان نمی‌کردم که رنج تو تا بدین حد رسیده است، آیا استطاعت گوسفندی داری(تا آن را به کفارهٔ آن ذبح کنی) گفتم: نی. فرمود: «سه روز روزه بگیر یا شش مسکین را طعام بده و به هر کدام نیم صاع. و سر خود را بتراش».
بنابراین(حکم) آن خاص در مورد من(که تراشیدن سر در حال احرام است) نازل شده است و برای شما حکم آن عام است.

٣٣ – باب : ﴿ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ﴾ [١٩٦] .

باب ـ٣٣

«فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالعُمْرَةِ الی الحَجِّ» (١٩٦) «پس هر که بهره‌ور شد به ادای عمره سپس به ادای حج(یعنی تمتع کرد یا قران)[١]

٤٥١٨ – حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عِمْرَانَ أَبِي بَكْرٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قال : أُنْزِلَتْ آيَةُ الْمُتْعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَفَعَلْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَمْ يُنْزَلْ قُرْآنٌ يُحَرِّمُهُ ، وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ ، قَالَ : رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ [راجع : ١٥٧١ . اخرجه مسلم:١٢٢٦].

[قال مُحَمَّدٌ : يُقَالُ : إِنَّهُ عُمَرُ] .

٤٥١٨ـ از أَبُورَجاء روایت است که عِمران بن حُصَین رضی‌الله عنه گفت: آیت«مُتْعَه» در کتاب خدا نازل شد و ما با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بر وفق آن عمل کردیم، و در قرآن آیتی نازل نشد که آن را حرام گرداند و آن حضرت از آن منع نکرد تا آن که وفات یافت، ولی

١ – مراد کسی است که عمره گرفته و می‌خواهد حج را در عمره درآورد؛ یعنی تَمَتُّع کند و از حج و عمره بهره‌مند گردد. مُتْعَه، جمع میان حج و عمره است .

مردی به رای خود هر آنچه خواست گفت.»
(محمد گفته است: گفته می‌شود که آن شخص عمر بوده است)[1]

٣٤ - باب : ﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ [١٩٨] .

باب ـ ۳۴

«لَيْسَ عَلَيْكُم جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً من رَبِّكُم» (۱۹۸) «بر شما گناهی نیست که(در سفر حج) فضل پروردگارتان (= روزی خویش) بجویید»

٤٥١٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَتْ عُكَاظُ وَمَجَنَّةُ وَذُو الْمَجَازِ أَسْوَاقًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَتَأَثَّمُوا أَنْ يَتَّجِرُوا فِي الْمَوَاسِمِ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ . فِي مَوَاسِمِ الْحَجِّ [راجع : ١٧٧٠].

۴۵۱۹ـ از ابن عُیَیْنه، از عَمْرو روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: عُکَاظ و مَجَنَّه و ذُوالمجاز، بازارهای(تجاری) در ایام جاهلیت بودند. مسلمانان، گناه پنداشتند که در موسم حج در آن تجارت کنند. سپس این آیت نازل شد: «بر شما گناهی نیست که(در سفر حج) فضل پروردگارتان(روزی خویش) را بجویید»

٣٥ - باب : ﴿ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ﴾ [١٩٩]

باب ـ۳۵

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» (۱۹۹) «پس از همان جا که(انبوه) مردم روانه می‌شوند شما

---

[1] - پوشیده نماند که قرآن ناطق به وجوب تَمَتُّع نیست و گفته‌اند اول کسی که آن را منع کرد عمر رضی‌الله عنه بود. وی بر این باور بود که حکم آن حضرت به حج تَمَتُّع برای دفع اعتقاد فاسد عهد جاهلیت بوده است و پس از وی عثمان و معاویه و ابن‌زبیر رضی‌الله عنهم از آن منع کردند. در موردی که عثمان رضی‌الله عنه از حج تمتع، و جمع میان آنها منع می‌کرد، علی رضی‌الله عنه که آن حالت را دید، به نیت حج و عمره احرام گرفت و گفت که من سنت پیامبر صلی‌الله علیه و سلم را به سخن کسی ترک نمی‌کنم، ولی عثمان رضی‌الله عنه بر این نظر بود که آنچه در زمان آن حضرت واقع شده بود، به همان سال اختصاص داشته است.
تفصیل بیشتر موضوع در جلد دوم صحیح البخاری در کتاب حج باب ۳۶ «تَمَتُّع» در حدیث ۱۰۷۱ و ۱۵۶۳ آمده است.

٤٥٢٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَازِمٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ ، وَكَانُوا يُسَمَّوْنَ الْحُمْسَ ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بِعَرَفَاتٍ ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ ، أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ ، ثُمَّ يَقِفَ بِهَا ، ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهَا ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ﴾ [راجع : ١٦٦٥. اخرجه مسلم : ١٢١٩].

٤٥٢١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : أَخْبَرَنِي كُرَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : يَطَوَّفُ الرَّجُلُ بِالْبَيْتِ مَا كَانَ حَلالاً حَتَّى يُهِلَّ بِالْحَجِّ ، فَإِذَا رَكِبَ إِلَى عَرَفَةَ فَمَنْ تَيَسَّرَ لَهُ هَدِيَّةٌ مِنَ الإِبِلِ أَوِ الْبَقَرِ أَوِ الْغَنَمِ ، مَا تَيَسَّرَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ ، أَيَّ ذَلِكَ شَاءَ ، غَيْرَ أَنَّهُ إِنْ لَمْ يَتَيَسَّرْ لَهُ فَعَلَيْهِ ثَلاثَةُ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ ، وَذَلِكَ قَبْلَ يَوْمِ عَرَفَةَ ، فَإِنْ كَانَ آخِرُ يَوْمٍ مِنَ الأَيَّامِ الثَّلاثَةِ يَوْمَ عَرَفَةَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ لِيَنْطَلِقْ حَتَّى يَقِفَ بِعَرَفَاتٍ مِنْ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ يَكُونَ الظَّلامُ ، ثُمَّ لِيَدْفَعُوا مِنْ عَرَفَاتٍ إِذَا أَفَاضُوا مِنْهَا حَتَّى يَبْلُغُوا جَمْعًا الَّذِي يتبرر فيه ، ثُمَّ لِيَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ، وَأَكْثِرُوا التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ قَبْلَ أَنْ تُصْبِحُوا ، ثُمَّ أَفِيضُوا فَإِنَّ النَّاسَ كَانُوا يُفِيضُونَ ، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ . حَتَّى تَرْمُوا الْجَمْرَةَ .

نیز روانه شوید»

٤٥٢٠ـ از هشام از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: قریش و کسانی که در دین ایشان بودند در مُزْدَلِفه می‌ایستادند و خود را«الحُمس» می‌نامیدند[1] و سائر عربها به عرفات می‌ایستادند. وقتی که اسلام آمد خداوند به پیامبر خود (صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که به عرفات بیاید و سپس در آنجا بایستد وبعد از آنجا روانه شود و همین است که خدای تعالی فرموده است: «ثُمَّ اَفِيْضُوْا مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ» «پس از همان جا که(انبوه) مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید»

٤٥٢١ـ از موسی‌بن عُقْبَه، از کُریب روایت است که ابن‌عباس گفت: مردی(از اهل مکه) تا زمانی که احرام نگرفته است، خانهٔ(کعبه) را طواف کند، تا آنکه احرام به حج می‌گیرد و چون سواره به سوی عرفات روانه شود، کسی را که هَدْی(حیوان قربانی) از شتر و گاو و گوسفند میسر شود، هر آنچه از اینها باشد، مگر کسی که او را میسر نشود که بر او سه روز روزه در ایام حج است و این(سه روز روزه) قبل از فرارسیدن روز عرفه است، پس اگر روز آخر آن سه روز، با روز عرفه تصادف کند، بر وی گناهی نیست، (که روزه داشته باشد) سپس راهی عرفات شود تا آنکه به عرفات بایستد؛ از نماز عصر تا آن که تاریکی پدید آید، پس از آن از عرفات بیرون آیند. وقتی از آنجا بیرون آمدند به مُزْدَلِفه می‌رسند؛ محلی که در آن از خداوند نیکی می‌طلبند، سپس خداوند را بسیار

---

۱ – الحُمُس، از مصدر حَمِسَ است، یعنی متعصب و سخت‌گیر در امر دین.

یاد می‌کنند و بسیار تکبیر و تهلیل می‌گویند، قبل از آن که صبح فرارسد، پس از آن که(نماز صبح را گزاردید به سوی مِنا) بیرون آیید و همانا مردم بیرون می‌آیند و خداوند تعالی فرموده است:

«پس از همانجا که(انبوه) مردم روانه می‌شود، شما نیز روانه شوید، و از خداوند آمرزش خواهید که خداوند آمرزندهٔ مهربان است.» تا آنکه رَمْی جمار کنید(سنگریزه بیندازید.)

٣٦ - باب : ﴿ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [٢٠١] .

باب ـ۳۶

«وَ مِنْهُم مَن يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فی الدُّنیا حَسَنَةً و فی الآخرةِ حَسَنَةً وَقِنَا عذاب النَّار» (۲۰۱)

وبرخی از آنان می‌گویند: پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت(نیز) نیکی عطا کن»

٤٥٢٢ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيز ، عَنْ أَنَسٍ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ ﴿ اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً ، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴾ [انظر : ٦٣٨٩ . أخرجه مسلم : ٢٦٩٠ ، زيادة].

۴۵۲۲ـ از عبدالعزیز روایت است که انس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «اللّهمَّ رَبَّنا آتِنا فی الدُّنیا حَسَنَةً و فی الآخرةِ حَسَنَتاً وَقِنا عَذابَ النّارِ»

٣٧ - باب :

﴿ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴾ [٢٠٤]

وَقَالَ عَطَاءٌ : النَّسْلُ : الْحَيَوَانُ .

باب ـ۳۷

«وَ هُوَ اَلَدُّ الخِصَام» (۲۰۴) «و او سخت‌ترین نزاع کنندگان است» و عطاء گفته است: کلمهٔ: اَلنَّسْلُ، به معنی حیوان است.[1]

---

۱ - مراد کلمه«النسل» در این آیت است که آن را حیوان معنی کرده است: «وَ اذا تَوَلّی سَعَی فی الارض لِیُفْسِدَ فیهٰا وَ یُهْلِکَ الحَرْثَ و النّسلَ والله لایُحِبُّ الفَسَادَ.» (البقره:۲۰۵) «و چون برگردد(یا ریاستی یابد) کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کِشت و نسل(مواشی) را نابود سازد».

٤٥٢٣ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ تَرْفَعُهُ قَالَ : « أَبْغَضُ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الأَلَدُّ الْخَصِمُ » .

وَقَالَ عَبْدُاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢٤٥٧ . أخرجه مسلم : ٢٦٦٨] .

۴۵۲۳ـ از ابن‌جُرَیْـج، از ابن‌ابـی مُلَیکَهٔ روایت اسـت که عایشـه این حدیث را بگونهٔ مرفوع روایت می‌کرد(آن حضرت) فرمود: «خوارترین کسـان نزد خداوند کسی است که سخت‌ترین نزاع کننده اسـت.» و عبدالله(ابن ولید مدنی) از سـفیان، از ابن‌جُرَیج، از ابن‌ابی مُلَیکه از عایشه رضی‌الله عنها روایـت کرده که(حدیث مذکور را) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)فرموده است.

٣٨ - باب :

﴿ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ ﴾ إِلَى ﴿ قَرِيبٌ ﴾ [٢١٤] .

باب ـ۳۸

«اَم حَسِبتُم اَن تَدخُلو الجَنَّـهَ وَ لَمّا يَاْتِكُم مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوا مِن قَبلِكُم مَسَّتهُمُ البَاسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَ زُلزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسـولُ وَالَّذِينَ ءامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصرُ اللهِ اَلآ اِنَّ نَصرَ اللهِ قَرِيب» (۲۱۴)

«آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر(سر) پیشینیان شما آمد، بر(سـر) شما نیامده اسـت؟ آنان دچار سختی و زیان شـدند و به(هـول و) تکان درآمدند، تا جایی که پیامبر و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: یاری خدا کی خواهد بود، هُشدار، که یاری خدا نزدیک است.»

٤٥٢٤ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يَقُولُ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ﴿ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا ﴾ . خَفِيفَةً ، ذَهَبَ بِهَا هُنَاكَ ، وَتَلا : ﴿ حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴾ . فَلَقِيتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ .

۴۵۲۴ـ از ابن‌جُرَیْـج، از ابن‌ابـی مُلَیْکه روایت اسـت که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آیهٔ: «حَتَّى اذا اسـتَيْأسَ الرُّسُـلُ وَظَنُّـوْا أَنَّهُمْ قَـدْ كُذِبُوا» (یوسـف:۱۱۰) را به تخفیـف «ذال» قدكُذِبُوا خواند.

«(مهلـت دادیم) تـا آنگاه کـه پیغامبران نومید شـدند(از گرویدن قوم خویش) و قوم ایشـان گمان کردند که به ایشـان بـه وعدهٔ دروغ داده

شده است.[۱]

ابن‌عباس این آیت را(به مفهوم آیتی که در سورهٔ بقره است) بُرد و خواند: «حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِيْنَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُاللهِ الا انَّ نَصْرَاللهِ قَرِيْبٌ» (البقره:۲۱٤)[۲] ابن ابی مُلَیکه گفت: عُرْوَه بن زُبَیر را ملاقات کردم و از این(گفتهٔ ابن عباس) یاد کردم.

٤٥٢٥ - فَقَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ : مَعَاذَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا وَعَدَ اللَّهُ رَسُولَهُ مِنْ شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا عَلِمَ أَنَّهُ كَائِنٌ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ ، وَلَكِنْ لَمْ يَزَلِ الْبَلاءُ بِالرُّسُلِ ، حَتَّى خَافُوا أَنْ يَكُونَ مَنْ مَعَهُمْ يُكَذِّبُونَهُمْ ، فَكَانَتْ تَقْرَؤُهَا : ﴿ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا﴾ مُثَقَّلَة [راجع : ۳۳۸۹].

٤٥٢٥- (به ادامهٔ موضوع) عُروه گفت: عایشه گفته است: پناه به خدا، (از این فهم).[۳] به خدا سوگند که خداوند به رسول خود هرگز چیزی را وعده نکرده است مگر آنکه(رسول او) به یقین دانسته که پیش از آن که وی بمیرد، آن وعده عملی شدنی است. ولیکن پیامبران پیوسته در ابتلاء و آزمایش بودند تا آنکه ترسیدند که کسانی که با ایشان‌اند، ایشان را تکذیب نمایند. و عایشه این آیه را می‌خواند: وَ ظَنُّوا اَنَّهُم قَدْكُذِّبُوا» به تشدید«ذال» یعنی آنگاه که پیغامبران از ایمان قوم نومید شدند «ایشان گمان کردند که به تحقیق تکذیب شدند» (یعنی قوم، ایشان را تکذیب می‌کنند)[۴]

---

۱ - معنی آنست که پیش از این هم مهلتی در نصرت پیغمبران واقع شده است تا آنکه وقتی پیغمبران از فتح و نصرت نومید شدند و گمان کردند که به تحقیق ایشان دروغ گفته شده‌اند، یعنی خدا به ایشان(العیاذ بالله) دروغ گفته که بر کافران نصرت می‌یابند.

۲ - ابن‌عباس مفهوم هر دو آیت را یکی دانسته وگفته است که استفهام در«مَتَی نَصْرُالله» یعنی«یاری خدا کی خواهد بود» برای استبعاد و استبطاء یعنی دور پنداشتن و درنگ دانستن نصرت است. مفهوم هر دو آیت با درآمدن نصرت بعد از نومیدی و استبعاد مناسبت دارد.

۳ - یعنی عایشه گفته است که خدا پناه دهد از این فهم که پیغمبران این گمان کنند که خدا به ایشان به دروغ وعدهٔ نصرت داده است.

۴ - «کُذِبُوا» به صیغه مجهول مخفف از قرائتهای متواتر است و منسوب به کوفیان. ابن‌عباس به آن رفته که ظن رُسُل بر خدا دروغ تجویز کرده است و برای آن گفته‌اند که صمایر ثلاثه که در«ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدكُذِبُوا» است راجع به قوم است و دو ضمیر دیگر راجع به رُسُل یعنی قوم گمان کردند که رُسُل دروغ گفته شده‌اند. (اقتباس از

٣٩ - باب :

﴿ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لأَنْفُسِكُمْ ﴾ الآيَةَ [٢٢٣].

٤٥٢٦ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ لَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ ، فَأَخَذْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا ، فَقَرَأَ سُورَةَ الْبَقَرَةِ ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَكَانٍ قَالَ : تَدْرِي فِيمَ أُنْزِلَتْ ؟ قُلْتُ : لاَ ، قَالَ : أُنْزِلَتْ فِي كَذَا وَكَذَا ، ثُمَّ مَضَى [انظر : ٤٥٢٧].

٤٥٢٧ - وَعَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنِي أَيُّوبُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﴿ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ﴾ . قَالَ : يَأْتِيهَا فِي

رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ [راجع : ٤٥٢٦].

باب ـ۳۹

«نســاؤكُم حَرْثٌ لكُم فَاتُوا حَرْثَكُم انّى شِـئتُم وَقَدِّموا لِأنْفُسِكُم» آيهٔ(۲۲۳)

«زنان شــما کشتزار شما هستند، پس به کشتزار خود بیایید به هــر روش که بخواهید و(اعمال صالحه را) پیش فرستید.»

۴۵۲۶ـ از ابن عَوْن روایت است که نافع گفت: آنگاه که ابن‌عمر رضی‌الله عنهما قرآن می‌خواند، سخن نمی‌گفت تا آنکه از خواندن قرآن فارغ می‌شد. روزی قرآن را گرفتم و او سورهٔ«البقره» را(از حفـظ) خواند تا آنکه به جایی رســید و گفت: می‌دانی که این آیت دربارهٔ چه نازل شده اســت؟ گفتم: نمی‌دانم گفــت: در مورد چنین و چنان نازل شــده است و ســپس گذشت(به خواندن ادامه داد)

۴۵۲۷ـ از أیّــوب از نافــع روایــت اســت که ابن‌عمر(در معنی) «به کشتزار خود بیایید به هر روش که بخواهید» گفت: بیایید در...[1] محمدبن

تیسیر القاری. ج۴، ص۲۵۲)

در تفسیر کشف الاسرار(میبدی) گفته شده که: «قدکُذِبُوا» به تخفیف است. به این قرائت«ظن» به معنی شک است و به قرائت اول به معنی«یقین» می‌گوید: چنان پنداشتند دشمنان پیغمبران که دروغ شنیده‌اند و باایشان دروغ گفته‌اند که به ایشان عذاب خواهد آمد.

۱ - در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی صحیح البخاری آمده است: بخاری(جای کلمه یا لفظی را) خالی گذاشته زیرا یقین نداشته که مراد ابن‌عمر چه بوده است. در تیسیر القاری گفته که شیعه دخول در دُبُر زوجه را حرام نمی‌داند ولفظ«انّی» را«اَیْن» یعنی کجا معنی می‌کند که منطوق حکم آن اباحت در دُبَر است. اهل سنّت که آن را حرام می‌دانند دلیل می‌آورند که لفظ«انّی» بین«اَیْن» یعنی«کجا» و بین«کَیْف» یعنی«چگونه» مشترک است، یعنی هم کجا، معنی می‌دهد و هم چگونه. پس ارادهٔ خاص از لفظ مشترک بدون قرینهٔ مخصصه به اتفاق باطل است. نظر به اینکه زن به زراعت تشبیه شده و نطفهٔ مرد به دانه، پس قرینهٔ صریح است و مراد از آن، آمدن از جانب پیش است که در انداختن این نطفه امید فرزند است. حدیثی که جابر روایت کرده نیز همین معنی«کیف»

یحیی بن سعید از پدر خود، از عُبَیْدُالله، از نافع از ابن‌عمر این حدیث را روایت کرده است.

٤٥٢٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعْتُ جَابِراً رضي الله عنه قال : كَانَتِ الْيَهُودُ تَقُولُ : إِذَا جَامَعَهَا مِنْ وَرَائِهَا جَاءَ الْوَلَدُ أَحْوَلَ ، فَنَزَلَتْ : ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾ [أخرجه مسلم :١٤٣٥].

٤٥٢٨- از سُفیان، از ابن مُنْكَدِر روایت است که جابر رضی‌الله عنه گفت: یهود می‌گفتند: اگر از جانب عقب با زن مجامعت شود، فرزند کج چشم تولد می‌شود. پس(در تکذیب یهود) این آیت نازل شد: «زنان شما کشتزار شما هستند پس به کشتزار خود بیایید به هر روش که بخواهید»

٤٠ - باب :

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ﴾ [٢٣٢] .

باب ـ۴۰

«وَ اذا طَلَّقْتُمُ النساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فلا تَعْضُلوهُنَّ اَنْ يَنْكِحْنَ اَزْواجَهُنَّ» (۲۳۲)[۱]

یعنی چگونه را می‌رساند، با آنکه سوق حدیث ابن‌عمر ناظر بر آنست که این فعل شنیع را مردم داشته‌اند پس آیت در منع آن نازل شد. و این عبارت متعارف اهل حدیث به همین معنی است. (به نقل از کرمانی)

در فرهنگ ابجدی عربی ـ فارسی، ترجمهٔ کلمات مذکور را چنین آورده است. «أنَّى» ظرف مکان است به معنای(کجا) و مترادف(أيْن) است که دو فعل را مجزوم می‌کند مانند«أنَّى تَجْلِسْ أجْلِسْ» هر کجا که بنشینی می‌نشینم... و نیز استفهام به معنای چگونه و مترادف«کیف» می‌آید مانند«أنَّى يکون ذلک؟»

۱ - آیات طلاق از آیهٔ ۲۲۹ سوره البقره آغاز یافته که می‌گوید: «طلاق(رجعی) دوبار است سپس یا رجوع است و نگهداری زن به وجه پسندیده و یا رها نمودن آن به نیکی است...» (البقره:۲۹) «پس اگر طلاق داد زن را(بار سوم)، در آنصورت زن طلاق شده به شوهرش حلال نمی‌گردد تا آنکه شوهر دیگر کند و اگر شوهر دوم طلاقش دهد پس باکی نیست که آن زن و شوهر اول دوباره به هم رجوع کنند، اگر گمان برند که می‌توانند احکام خداوند را رعایت نمایند...» (البقره:۲۳۰) «و هرگاه زنان را طلاق دادید و به پایان مدت(عدهٔ) شان نزدیک شدند یا آنها را به وجه پسندیده نگه دارید و یا ایشان را به خوبی رها کنید و نباید که آنها را جهت ضرر و اذیت نگه دارید تا به حقوق‌شان تجاوز نمایید و کسی که چنین کند همانا بر خود ستم نموده است...» (البقره:۲۳۱)

«و هرگاه زنان را طلاق دادید و به انجام مدت عدهٔ شان رسیدند، پس آنها را از نکاح شوهرانشان منع نکنید در صورتی که باهم راضی باشند و به وجه پسندیده دوباره ازدواج نمایند» (البقره:۲۳۲) (ترجمهٔ آیه مبارکه از ترجمهٔ: قرآن کریم، استاد عبداستار سیرت). یعنی پس

«و چـون زنـان را طـلاق دادید و عـدّهٔ خود را بـه پایان رسـاندند، ایشـان را از ازدواج با شوهرانشان(سابق یا آیندهٔشان) منع نکنید.»

٤٥٢٩ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ : حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ رَاشِدٍ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ قَالَ : كَانَتْ لِي أُخْتٌ تُخْطَبُ إِلَيَّ .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الْحَسَنِ ، حَدَّثَنِي مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ .

حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ الْحَسَنِ : أَنَّ أُخْتَ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ طَلَّقَهَا زَوْجُهَا ، فَتَرَكَهَا حَتَّى انْقَضَتْ عِدَّتُهَا فَخَطَبَهَا ، فَأَبَى مَعْقِلٌ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ ﴾

[انظر: ۵۱۳۰، ۵۳۳۰، ۵۳۳۱]

۴۵۲۹- از عَبّادبن راشـد از حَسَن روایت است که مَعْقِل بن یَسار گفت: من خواهری داشتم که نزد من به خواستگاری می‌آمدند.

از یونُس روایت اسـت که حسن گفت: خواهر مَعْقِل‌بن یَسار را شوهرش طلاق داد و او را به همان حالت گذاشت تا آنکه عدّه‌اش تمام شد و سپس(خواسـت) او را نکاح کند، ولی مَعْقِل از نکاح(مجـدد) وی ممانعـت کرد، همان بود که این آیت نازل شـد: «ایشـان را از ازدواج با شوهرانشان(سابق یا آیندهٔشان) منع نکنید».

٤١ - باب : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ

أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾ [٢٣٤]

﴿ يَعْفُونَ ﴾ [٢٣٧] : يَهَبْنَ .

باب ـ۴۱

«والَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُم و يَذَرُوْنَ اَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ و عَشْراً فاذَا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُم فِيْمَا فَعَلْنَ فِي اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيْرٌ» (۲۳٤)

«و کسانی از شـما که می‌میرند و همسرانی بر جـای می‌گذارند، (همسـران) چهـار ماه و ده روز انتظـار می‌برند، پس هرگاه عدّهٔ خود را به پایان رسـاندند، در آنچه آنان به نحو پسندیده دربارهٔ(شوهر کردن) خود انجام دهند گناهی بر

از دادن دو طلاق، در زمان عدّه می‌تواند رجوع کند یا اینکه رجوع نکند تا آنکه عدت تمام شود و بینونت حاصل شود. آنگاه که بینونت حاصل شد، مراجعت کرده نمی‌تواند مگر آنکه زن را به رضایت وی از نو نکاح کند، اما اگر این دو طلاق را گفت و پیش از آنکه عدّت بسر آید یا بعد از آنکه عدت بسر آید ونکاح تازه کرده باشد وی را طلاق سوم بدهد، بینونت کبری حاصل شود و تا آن زن به نکاح شوهر دیگری نرسد، به هیچ وجه وی را با خود نتواند گرفت«کشف الاسرار میبدی»

شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.» کلمه(یَعْفُوْنَ) در آیه ۲۳۷ البقره به معنی«یَهَبْنَ» است یعنی زنان مهر خود را ببخشند.

٤٥٣٠ - حَدَّثَنِي أُمَيَّةُ بْنُ بِسْطَامٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ حَبِيبٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ : قُلْتُ لِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ﴾ . قَالَ : قَدْ نَسَخَتْهَا الآيَةُ الأُخْرَى ، فَلِمَ تَكْتُبُهَا؟ أَوْ : تَدَعُهَا ؟ قَالَ : يَا ابْنَ أَخِي لا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْهُ مِنْ مَكَانِهِ

[انظر : ٤٥٣٦]

۴۵۳۰- از ابن ابی مُلَیکه روایت است که ابن زبیر گفت: به عثمان بن عَفّان(آنگاه که قرآن را جمع می‌کرد) گفتم: آیه«والَّذِیْنَ یُتَوفَونَ مِنْکُم وَ یَذَرُوْنَ ازواجاً وَصِیَّةً لِأَزْواجِهِم مَتعاً اِلَی الحَوْلِ غَیْرَ اِخْـراجٍ...» (البقره:۲٤۰) «و آنانکه از جملهٔ شما بمیرند و از خود زنانی باقی گذارند، وصیت نمایند تا به زنان‌شان برای یکسال نفقه دهند و از منزل شوهر اخراج نگردند...»[1]
آیهٔ مذکور توسط آیهٔ دیگری(البقره:۲۳٤) نسخ شده است پس چرا آن را(در قرآن) می‌نویسی یا می‌گذاری؟ عثمان گفت: ای پسر برادر، من چیزی را از جای آن(که قبل بر این شیخین و دیگر اصحاب در جای آن در قرآن بدان موافقت کرده‌اند) تغییر نمی‌دهم.

٤٥٣١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا شِبْلٌ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ﴾ . قَالَ : كَانَتْ هَذِهِ الْعِدَّةُ ، تَعْتَدُّ عِنْدَ أَهْلِ زَوْجِهَا وَاجِبٌ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ ﴾ . قَالَ : جَعَلَ اللَّهُ لَهَا تَمَامَ السَّنَةِ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً وَصِيَّةً ، إِنْ شَاءَتْ سَكَنَتْ فِي وَصِيَّتِهَا ، وَإِنْ شَاءَتْ خَرَجَتْ ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ﴾ . فَالْعِدَّةُ كَمَا هِيَ وَاجِبٌ عَلَيْهَا ، زَعَمَ ذَلِكَ عَنْ مُجَاهِدٍ .

وَقَالَ عَطَاءٌ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : نَسَخَتْ هَذِهِ الآيَةُ

۴۵۳۱- از ابن ابی نَجِیْح روایت است که مُجاهد گفت: آیهٔ «والَّذِیْـنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُـم و یَذَرُوْنَ اَزْواجاً...» (البقره:۲۳٤) «و کسانی که از شما بمیرند و زنانی از خود بجا گذارند، آن زنان تا مدت چهار ماه و ده روز از شوهر نمودن خودداری کنند...»
مطابق حکم آیهٔ مذکور بر زن واجب بوده که میعاد(چهار ماه و ده شب) را نزد اولیای شوهر

[1] - این حکم که شوهران قبل از مرگ باید به اولیای خود وصیت کنند تا برای زنان ایشان یک سال نفقه بدهند و از منزل شوهر اخراج نگردند در اوایل اسلام بود و سپس با نزول آیت(۲۳۴) البقره که عدت زن شوهر مُرده را، چهار ماه و ده شب تعیین کرد نسخ شد. اگرچه آیت(۲۳۴) در تلاوت بر آیت(۲۴۰) مقدم است ولی در نزول خود متأخر است.

عِدَّتَهَا عِنْدَ أَهْلِهَا ، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ﴾ قال عَطَاءٌ : إِنْ شَاءَتِ اعْتَدَّتْ عِنْدَ أَهْلِهِ وَسَكَنَتْ فِي وَصِيَّتِهَا ، وَإِنْ شَاءَتْ خَرَجَتْ ، لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ ﴾ .

قال عَطَاءٌ : ثُمَّ جَاءَ الْمِيرَاثُ ، فَنَسَخَ السُّكْنَى ، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ ، وَلَا سُكْنَى لَهَا .

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : بِهَذَا .

وَعَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عِدَّتَهَا فِي أَهْلِهَا ، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ ، لِقَوْلِ اللَّهِ : ﴿ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ﴾ نَحْوَهُ [انظر : ٥٣٤٤]

خود بسر برد. پس خداوند این آیت را نازل کرد:«والَّذِيْنَ يُتَوفَونَ مِنْكُم وَ يَذَرُوْنَ ازواجاً وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِم مَتَعاً اِلَى الحَوْلِ غَيْرِ اِخْراجٍ فَاِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيكُم فِيْمَا فَعَلْنَ فِى اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوف» (البقره:۲٤٠)

«و آنانکه از جملهٔ شما بمیرند و از خود زنانی باقی گذارند، وصیت نمایند تا به زنان‌شان برای یکسال نفقه بدهند و از منزل شوهر اخراج نگردند واگر زنان، خودشان خارج شوند بر شما گناهی نیست در آنچه که ایشان در حق خود از کار پسندیده تصمیم می‌گیرند و خداوند غالب با حکمت است.»[1]

مجاهد گفت: خداوند از مدت یک سال تمام، هفت ماه و بیست شب را به حیث وصیت برای وی(زن شوهر مرده) قرار داد(که با چهار ماه و ده شب دوران وجوب عدت یک سال می‌شود) که اگر بخواهد(در خانهٔ شوهر خود) سکونت نماید و اگر بخواهد از آنجا خارج شود و معنی فرمودهٔ خدای تعالی: «از منزل شوهر اخراج نگردند و اگر زنان خودشان خارج شوند بر شما گناهی نیست.» همین می‌باشد. بنابراین عدَّت(چهار ماه و ده شب) بر زن واجب است.

همین را ابن نَجِیْح از مجاهد دانسته است.

و عطاء می‌گوید که ابن‌عَبَّاس گفته است: همین آیت(از منزل شوهر اخراج نگردند) عدت زن را نزد اولیای شوهر(که در آنجا اقامت نماید) نسخ کرده است، و زن هر کجا که می‌خواهد

۱ – رسم عرب چنان بود که زن شوهر مرده به مدت یک سال عدت می‌داشت و در خانه شوهر بسر می‌برد و ترک زینت می‌کرد و جامه‌های کهنه می‌پوشید و اولیای شوهر به وی نفقه می‌دادند و در اوایل اسلام نیز به همین منوال بود تا آنکه آیت نازل شد و عدهٔ زن شوهر مرده را چهار ماه و ده شب تعیین نمود. (تیسیر القاری)

عدت خـود را بگذراند. و همین اسـت معنی فرمـودهٔ خدای تعالی: «از منزل شـوهر اخراج نگردند»

عطاء گفته است: اگر زن بخواهد در نزد اولیای شوهر مرده‌اش عِدَّت نگهدارد ومطابق وصیت در آنجا سـکونت نماید و اگر بخواهد از آنجا بیـرون آید نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر زنان خودشـان خارج شـوند، بر شـما گناهی نیست.»

عطاء گفت: سـپس مسـئلهٔ میراث(زن از مرد) به میان آمد ومسـئلهٔ سـکونت کردن(زن را در نزد اولیای شـوهر مرده) نسـخ کـرد. زن هر کجـا که بخواهد عِـدَّت خـود را نگهدارد، و محل سـکونت(فراهم کردن) برای وی واجب نیست. از محمدبن یوسف، از وَرْقاً، از ابن ابی نَجِیْح روایت اسـت، که مُجاهد همین حدیث را روایت کرد. و روایت اسـت از ابی نَجِیح، از عطـاء که ابن‌عباس گفـت: این آیت نگهداری عدت زن را در خانهٔ شوهر مرده‌اش نسخ کرد، پس هـر کجا که بخواهد عـدت نگهدارد نظر به فرمودهٔ خدای تعالی:«از منزل شـوهر اخراج نگردند» و نحو آن.

۴۵۳۲ – حَدَّثَنَا حبَّانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ : جَلَسْتُ إِلَى مَجْلِسٍ فِيهِ عُظْمٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، وَفِيهِمْ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى ، فَذَكَرْتُ حَدِيثَ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ فِي شَأْنِ سُبَيْعَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ : وَلَكِنَّ عَمَّهُ كَانَ لا يَقُولُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : إِنِّي لَجَرِيءٌ إِنْ كَذَبْتُ عَلَى رَجُلٍ فِي جَانِبِ الْكُوفَةِ ، وَرَفَعَ صَوْتَهُ ، قَالَ : ثُمَّ خَرَجْتُ فَلَقِيتُ مَالِكَ بْنَ عَامِرٍ ، أَوْ مَالِكَ بْنَ عَوْفٍ ، قُلْتُ : كَيْفَ كَانَ

۴۵۳۲- از عبـدالله ابن عوْن روایت اسـت که محمدبن سـیرین گفـت: در مجلسـی که در آن بـزرگان انصـار حاضـر بودند، نشسـتم و عبدالرحمن بن اَبی لَیلی در میان ایشان بود. من از حدیث عبدالله بن عُتْبَه(بن مسعود) در مورد سُـبَیْعَه بنت حارث یاد کردم[1] عبدالرحمن(بن

۱ – شوهر سُبَیعَه، سعدبن خَوْله در مکه وفات کرد و پس از چند شب سُبَیعَه وضع حمل کرد، از آن حضرت اجازه خواست که آیا قبل از سپری کردن چهار ماه و ده شب می‌تواند ازدواج کند. آن حضرت به وی اجازه داد.

قَوْلُ ابْنِ مَسْعُودٍ فِي الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَهِيَ حَامِلٌ؟ فَقَالَ قال: ابْنُ مَسْعُودٍ: أَتَجْعَلُونَ عَلَيْهَا التَّغْلِيظَ، وَلَا تَجْعَلُونَ لَهَا الرُّخْصَةَ؟ لَنَزَلَتْ سُورَةُ النِّسَاءِ الْقُصْرَى بَعْدَ الطُّولَى.

وَقَالَ أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ: لَقِيتُ أَبَا عَطِيَّةَ مَالِكَ بْنَ عَامِرٍ [انظر: ۴۹۱۰].

ابی لیلی) گفت: ولیکن عم او عبدالله بن عُتْبَه(که عبدالله بن مسعود است) چنین نمی‌گفت.

گفتم: من بسیار با جرئت خواهم بود که در مورد مردی دروغ ببندم که او(اکنون) در کوفه است(یعنی عبدالله بن عتبه بن مسعود).

عبدالرحمن بن لیلی صدایش را بلند کرد. وی سپس گفت: پس از آن بیرون آمدم و مالک‌بن عامر یا مالک‌بن عَوْف را ملاقات کردم و گفتم: قول ابن مسعود دربارهٔ زنی که حامله است و شوهرش وفات کرده باشد، چگونه است؟

وی گفت: ابن مسعود گفته است: آیا بر همچو زنی شدت(درازی عدت) را تحمیل می‌کنید و او را اجازهٔ(سهولت) نمی‌دهید؟[1] سورهٔ نساء کوتاه(سوره الطلاق) پس از سورهٔ دراز(البقره) نازل شده است.

اَیّوب گفت که محمد(بن سیرین) گفته است: من، اَبوعَطِیَّه مالک‌بن عامر را ملاقات کرده‌ام.[2]

۴۲ - باب: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ [۲۳۸].

باب ـ۴۲

«حافِظُوا علی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلاةِ الوُسْطَی» (۲۳۸) «بر همه نمازها و نماز وُسْطَی(نماز عصر) پایبندی کنید»

۴۵۳۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَوْمَ الْخَنْدَقِ: «حَبَسُونَا عَنْ صَلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، مَلَأَ اللهُ قُبُورَهُمْ

۴۵۳۳ـ از یَزِیْد از هِشام، از محمد، از عُبَیْده، روایت است که علی رضی‌الله عنه گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود. همچنان از یَحیی بن سَعِیْد از هِشام، از محمد، از عُبَیْده

۱ - یعنی اگر کمتر از چهار ماه و ده شب وضع حمل کند، از عدت بیرون می‌شود.

۲ - چون راوی بین نام مالک‌بن عامر و مالک‌بن عوف شک کرده بود، ایوب به روایت از محمدبن سیرین بدون تردید مالک‌بن عامر را گفته است.

وَبُيُوتَهُمْ، أوْ: أجْوَافَهُمْ نَاراً». شَكَّ يَحْيَى [راجع: ٢٩٣١. أخرجه مسلم: ٦٢٧].

روایت است که علی رضی‌الله عنه گفت، که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در روز خندق فرمود: «ما را(مشرکان) از نماز وُسْطَی(عصر)[1] باز داشتند تا آنکه آفتاب غروب کرد، خداوند قبرها و خانه‌ها- یا- درونهای ایشان را پر از آتش گرداند» یحیی در(الفاظ قبرها و خانه‌ها، یا درونهای ایشان) شک کرده است.

٤٣ - باب:

﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [٢٣٨].

أيْ: مُطِيعِينَ.

٤٥٣٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إسْمَاعِيلَ بْنِ أبِي خَالِد، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ شُبَيْلٍ، عَنْ أبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أرْقَمَ قال: كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِي الصَّلاَةِ، يُكَلِّمُ أحَدُنَا أخَاهُ فِي حَاجَتِهِ، حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾. فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ [راجع: ١٢٠٠. أخرجه مسلم: ٥٣٩].

باب ـ۴۳

«وَ قُومـوا للّٰهِ قانِتِيـن» (۲۳۸) «و بـرای خـدا خاضعانه(در نماز) بپاخیزید» قانِتِیْن یعنی مطیع و منقاد به حکم الهی.

٤٥٣٤ـ از ابوعَمْرو شیبانی روایت است که زیدبن اِرْقَم گفت: ما در نماز سخن می‌گفتیم و یکی از ما نظر به ضرورتی که داشت با برادر خود صحبت می‌کرد تا آنکه این آیت نازل شد: «بر همه نمازها و نماز میانه(عصر) پایبندی کنید و برای خدا خاضعانه به پا خیزید.» سپس به خاموشی(در نماز) مأمور شدیم.

٤٤ - باب: قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ:

﴿فَإنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أوْ رُكْبَاناً فَإذَا أمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [٢٣٩].

وَقَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ ﴿كُرْسِيُّهُ﴾ [٢٥٥]: عِلْمُهُ. يُقَالُ: ﴿بَسْطَةً﴾ [٢٤٧]: زِيَادَةً وَفَضْلاً. ﴿أفْرِغْ﴾ [٢٥٠]: أنْزِلْ ﴿وَلاَ يَئُودُهُ﴾ [٢٥٥]: لاَ يُثْقِلُهُ، آدَنِي أثْقَلَنِي، وَالآدُ وَالأيْدُ الْقُوَّةُ، السِّنَةُ: نُعَاسٌ. ﴿يَتَسَنَّهْ﴾ [٢٥٩]:

باب ـ۴۴

نرمودۀ خـدای عَزَّوَجَـلَّ «فَاِنْ خِفْتُـمْ فَرِجَالاً اَوْرُکْباناً فاذا اَمِنْتُمْ فَاذْکُـرُوْاللهَ کَمَا عَلَّمَکُم مَالَمْ تَکُوْنُوا تَعْلَمُون» (۲۳۹)

«پس اگـر بیم داشـتید، پیاده یا سـواره(نماز) گزارید و چون ایمن شدید خدا را یاد کنید که

[1] – در مورد نماز وسطی یا میانه، بسیاری از صحابه اختلاف داشتند که کدام نماز است و اکثر برآنند که نماز عصر است و این حدیث آن را تأیید می‌کند به قرینه غروب آفتاب.

يَتَغَيَّرْ. ﴿ فَبُهِتَ ﴾[۲۵۸] : ذَهَبَتْ حُجَّتُهُ . ﴿خَاوِيَةٌ﴾ [۲۵۹] : لا أَنِيسَ فِيهَا . عُرُوشُهَا[۲۵۹] : أَبْنِيَتُهَا . ﴿نُنْشِرُهَا﴾ [۲۵۹]: نُخْرِجُهَا . ﴿ إِعْصَارٌ﴾ [۲۶۶] : رِيحٌ عَاصِفٌ تَهُبُّ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ ، كَعَمُودٍ فِيهِ نَارٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ صَلْدًا ﴾ [۲۶۴] و [۲۶۵] : لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : ﴿ وَابِلٌ ﴾ [۲۶۴] و [۲۶۵] : مَطَرٌ شَدِيدٌ. الطَّلُّ : النَّدَى ، وَهَذَا مَثَلُ عَمَلِ الْمُؤْمِنِ .

﴿يَتَسَنَّهْ﴾ [۲۵۹] يَتَغَيَّرْ.

به شما آموخت آنچه نمی‌دانستید»[۱]

و ابن جُبیر گفته است: «کُرْسِیُّه» (۲۵۵) یعنی علم او.[۲]

«بَسْطَةً» (۲۴۷) به معنی زیادت و افزونی است.[۳]

«أَفْرِغ» (۲۵۰) به معنی نازل کن، می‌باشد[۴]

«وَ لَا یَئُودُه» (۲۵۵) یعنی بر او گرانی نمی‌کند. آدَنِی، یعنی بر من گرانی می‌کند[۵] وَ الآدّ والأَیْدُ به معنی قوت است

«السِنَةُ» (۲۵۵) یعنی پینکی، چرت یا کسالت خواب.[۶]

«یَتَسَنَّه» (۲۵۹) یعنی تغییر می‌کند.[۷]

«فَبُهِت» (۲۵۸) یعنی: دلیل وی از بین رفت.[۸]

«خَاوِیَه» (۲۵۹)یعنی: اُنس گیرنده‌ای در آن نبود.[۹]

---

۱ – این آیت پس از آیت سورهٔ نساء است که در آن تعلیم صلوة خوف شده نازل شده است، و مراد در اینجا خوف شدید است و جماعت نیست یعنی هر طور که میسر باشد و قدرت یابید نماز بگزارید.

۲ – «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْض» یعنی«کُرسی او آسمانها و زمین را در برگرفته است» کُرسی او، یعنی علم او.

۳ – «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ و الْجِسْمِ» «و داده است او را فراخی در دانش و افزونی در جسم» «بَسْطَة» را زیادت و افزونی تفسیر کرده است.

۴ – «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْراً» «ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبایی» «افرغ» را، نازل کن یا فرودآور، تفسیر کرده است.

۵ – «وَ لا یَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیم» «و گران نمی‌شود بر وی نگهبانی این هر دو(آسمان و زمین) و او بلند مرتبهٔ بزرگ قدر است»

۶ – «لا تَاخُذُهُ سِنَةٌ وَ لانَوْم» «او را پینکی و خواب نمی‌گیرد»

۷ – «فَانْظُر اِلَی طعامک وَ شَرَابِکَ لَمْ یَتَسَنَّه» «پس ببین به سوی طعام و آشامیدنی خود که تغییر نکرده است». دربسا از نسخ بخاری در متن باب«لَمْ یتسنَّه» آمده است و«یَتَسنَّه» در اخیر باب در این متن به تکرار آمده است.

۸ – «فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ» یعنی: آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند.

۹ – «أَوْ کَالَّذِی مَرَّعَلَی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خَاوِیَةٌ عَلَی عُرُوشِهَا» یعنی«یا چون آن کس که گذشت بر شهری که بر سقفهای خود افتاده بود.»

«عُرُوشِهَا» (٢٥٩) یعنی: بناهای آن.

«نُنْشِزُها» (٢٥٩) یعنی: بیرون می‌آوریم[1]

«اِعْصَارٌ» (٢٦٦) یعنی: باد تندی که از زمین به آسمان می‌وزد و همچو ستونی از آتش است.[2]

و ابن‌عباس گفته است:«صَلْدًا» (٢٦٤) و(٢٦٥) یعنی بر روی آن چیزی نیست.[3]

و عِکرِمه گفته است:«وَابِلٌ» (٢٦٤) و(٢٦٥) یعنی باران شدید.

الطَّلُّ: یعنی، شبنم، رطوبت، و همچون عمل مؤمن است(نزد خدا)[4]

«يَتَسَنَّه» (٢٥٦) یعنی: تغییر می‌کند.[5]

٤٥٣٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ إِذَا سُئِلَ عَنْ صَلاةِ الْخَوْفِ ، قَالَ : يَتَقَدَّمُ الإِمَامُ وَطَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ ، فَيُصَلِّي بِهِمُ الإِمَامُ رَكْعَةً ، وَتَكُونُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْعَدُوِّ لَمْ يُصَلُّوا ، فَإِذَا صَلَّى الَّذِينَ مَعَهُ رَكْعَةً اسْتَأْخَرُوا مَكَانَ الَّذِينَ لَمْ يُصَلُّوا ، وَلا يُسَلِّمُونَ ، وَيَتَقَدَّمُ الَّذِينَ لَمْ يُصَلُّوا فَيُصَلُّونَ مَعَهُ رَكْعَةً ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ الإِمَامُ وَقَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، فَيَقُومُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الطَّائِفَتَيْنِ فَيُصَلُّونَ لأَنْفُسِهِمْ رَكْعَةً بَعْدَ أَنْ يَنْصَرِفَ الإِمَامُ ، فَيَكُونُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الطَّائِفَتَيْنِ قَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، فَإِنْ كَانَ خَوْفٌ هُوَ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ صَلَّوْا رِجَالاً قِيَامًا عَلَى أَقْدَامِهِمْ أَوْ رُكْبَانًا ، مُسْتَقْبِلِي الْقِبْلَةِ أَوْ غَيْرَ مُسْتَقْبِلِيهَا .

قَالَ مَالِكٌ : قَالَ نَافِعٌ : لا أُرَى عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ ذَكَرَ ذَلِكَ إِلا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [راجع : ٩٤٢. أخرجه مسلم : ٨٣٩].

٤٥٣٥ـ از مالک، از نافع روایت است که هرگاه از ابن‌عُمر رضی‌الله عنهما در مورد نماز خوف(به هنگام ترس دشمن) سؤال می‌شد. گفت: امام(به نماز) پیش می‌شود و گروهی از مردم(در عقب وی به نماز می‌ایستند). امام برای آنها یک رکعت نماز می‌گزارد و گروهی از مردم میان آنها و میان دشمن قرار دارند که نماز نمی‌گزارند، آنگاه که امام برای کسانی که با

عبارت«خاوَيَةٌ عَلَىَ عُرُوشِهَا» را مترجمین فارسی قرآن به عبارت دیگر نیز ترجمه کرده‌اند: «ویران و خالی شده بود» ـ«بامهایش یکسر فروریخته بود» ـ«آن کارها فروافتاده و دیوارها بر کارها افتاده».

۱ - «وَ انْظُر اِلى العِظَام كَيْفَ نُنْشِزُها» «و به این استخوانها ببین، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می‌دهیم» کلمهٔ«نُنْشِزُها» اشتباهاً در متن فوق نُنْشِرُهَا» نوشته شده و نقطهٔ(زاء) افتاده است که باید اصلاح شود و این کلمه در ترجمه‌های فارسی به معانی دیگر نیز آمده است«چگونه زنده می‌گردانیم آن را» «چگونه جنبش می‌دهیم آن را»

۲ - «فَاصابَها اِعْصَارٌ فيْهِ نَارٌ فاحْتَرَقَت» «گردبادی آتشین بر آن(باغ) زند.

۳ - «فَاَصابَهُ وابلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا» و بارانی تند بر آن بریزد و آن(سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است.

۴ - «فاِن لَمْ يُصِبْها وابلٌ فَطَل» (۲۶۵) «اگر باران تندی بدان نرسد، باران ریزی(شبنم) برای آن بس است»

۵ - «يَتَسنَّه» قبلا آیت آن آورده شد.

وی بودند یک رکعت نماز گزارد، آنها می‌روند و به جایشـــان آنهایی که نمـــاز نگزارده‌اند قرار می‌گیرند ولی نماز را ســـلام نمی‌دهند، ســـپس کسانی که نماز نگزارده‌اند می‌روند و با امام یک رکعـــت می‌گزارند. بعد، امام از نماز برمی‌گردد در حالی که دو رکعت نماز گزارده اســـت. پس از آنکه امام از نماز برگشـــت، هر یک از آن دو گروه به نماز می‌ایســـتد و هریک به تنهایی یک رکعت نماز می‌گزارد.

پس اگر ترسی شدیدتر از این باشد(که جماعت نتوانند) پیاده بر سر پای ایستاده، و سواره(سوار بر مرکبهای خویش) نماز بگزارند، چه روی به قبله باشـــند یا نباشند. مالک گفته است که نافع گفت: گمان نمی‌برم که عبدالله‌بن عمر این(نماز خوف) را از رســـول‌الله (صلی‌الله علیه وســـلم) روایت کرده باشد.

٤٥ - باب : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ﴾ [٢٤٠] .

باب ـ۴۵

«وَ الَّذِيْنَ يُتَوفَّونَ مِنْكُمْ و يَذَرُوْنَ اَزْوَاجاً» (٢٤٠)
(و کســـانی از شـــما که مرگشان فرا می‌رسد، و زنانی برجای می‌گذارند.»

٤٥٣٦ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ ابْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا حُمَيْدُ ابْنُ الأَسْوَدِ ، وَيَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ قَالا : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ الشَّهِيدِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : قَالَ : ابْنُ الزُّبَيْرِ : قُلْتُ لِعُثْمَانَ : هَذِهِ الآيَةُ الَّتِي فِي الْبَقَرَةِ : ﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا - إِلَى قَوْلِهِ - غَيْرَ إِخْرَاجٍ ﴾ . قَدْ نَسَخَتْهَا الأُخْرَى ، فَلِمَ تَكْتُبُهَا ؟ قَالَ : تَدَعُهَا يَا ابْنَ أَخِي ، لا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْهُ مِنْ مَكَانِهِ .

قَالَ حُمَيْدٌ : أَوْ نَحْوَ هَذَا.[راجع : ٤٥٣٠]

٤٥٣٦ـ از ابن ابی‌مُلَيْكَه روایت است که ابن‌زبَیْر گفت: به عثمان گفتم: همین آیت سورهٔ البقره: کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و زنانی بر جای می‌گذارند ـ تا گفتهٔ خداوند ـ و از منزل شوهر اخراج نگردند» توسط آیت دیگری نسخ گردیده، پس چرا آن را می‌نویسی؟ عثمان گفت: ای بـــرادرزاده، آن را(در جایش) می‌گذارم، من هیچ چیز را از جـــای آن تغییر نمی‌دهم. حُمَیْد گفت: یا مانند(نحو) مذکور.

٤٦ - باب : ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى﴾ [٢٦٠] .

﴿فَصُرْهُنَّ﴾ : قَطِّعْهُنَّ .

٤٥٣٧ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ : ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ : أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ : بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ . [٢٦٠] » [راجع: ٣٣٧٢ . أخرجه مسلم: ١٥١، مطولاً]

باب ـ۴۶

«وَ اِذ قالَ اَبراهِيمُ رَبِّ اَرِنِى كَيفَ تُحْىِ المَوْتَى» (٢٦٠)[1]

«آنگاه کـه ابراهیم گفت: پروردگارا، مرا بنمای کـه چگونه مردگان را زنده می‌کنی» «فَصُرْهُنَّ» به معنی: پاره پاره کن است.

۴۵۳۷ـ از ابن‌شِهَاب، از ابوسَلَمَه و سَعِيد روايت است که ابوهُرَيره رضی‌الله عنه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما در شک کردن نسـبت به ابراهیم سزاوارتریم[2] آنگاه که گفت: «پـروردگارا مرا بنمای که چگونـه مردگان را زنـده می‌کنی. خداوند گفت: آیا ایمان نداری؟ گفـت: آری(ایمان دارم) ولی بـرای اینکه دلم آرام گیرد»[3]

٤٧ - باب : قَوْلِهِ :

﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ [٢٦٦].

باب ـ۴۷

«اَيَوَدُّ اَحَدُكُم اَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِن نَخِيلٍ وَّ اَعنَابٍ تَجرِى مِن تَحتِهَا الاَنهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَات و اَصَابـهُ الكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفاء فَاَصَابَها اِعصَارٌ فِيه نـارٌ فَاحتَرَقَت كَذلِكَ يُبَيِّـنُ اللهُ لَكُم الآيَت

١ – در متن بالا«تُحْىِ المَوْتَى» با دو(یاء) تحیی الموتی نوشته شده که مخالف با رسم الخط قرآن است.

٢ – در تیسیر القاری گفته شده: معنی آنست که اگر از ابراهیم در زنده کردن از جانب خدا شکی باشد ما هم بایستی شک می‌کردیم و ما خود شک نداریم پس ابراهیم به طریق اولی شک نداشته باشد، و این معنی ناشی از کمال تواضع است، یا اینکه شک ابراهیم در کیفیت زنده کردن بود نه در نفس زنده کردن، یا آنکه مراد از شک سؤال و طلب اطمینان بود و ما سزاوارتریم به این طلب کیفیت و اطمینان.

٣ – ادامه آیت چنین است: «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيرِ فَصُرهُنَّ اِلَيكَ» «فرمود: پس چهار پرنده را برگیر و آنها را پیش خود ریز ریز گردان...» در اینجا مراد معنی لفظ«فَصُرهُنَّ» است که آن را پاره پاره کردن معنی کرده است.

لَعَلَّكُم تَتَفَكَّرُوْن» (٢٦٦)

«آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها نهرها روان است، وبرای او در آن(باغ) از هرگونه میوه‌ای(فراهم) باشد، و در حالی که او را پیری رسیده و فرزندانی خُردسال دارد(ناگهان) گردبادی آتشین بر آن(باغ) زند و(باغ یکسر) بسوزد؟ این گونه خداوند آیات خود را بر شما روشن می‌گرداند باشد که شما بیندیشید.»

٤٥٣٨ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ سَمِعْتُ عَبْدَاللهِ بْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يُحَدِّثُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : وَسَمِعْتُ أَخَاهُ أَبَا بَكْرِ بْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يُحَدِّثُ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ : قَالَ : عُمَرُ ﷺ يَوْمًا لأَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ : فِيمَ تَرَوْنَ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ ﴿ أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ ﴾ قَالُوا : اللَّهُ أَعْلَمُ ، فَغَضِبَ عُمَرُ ، فَقَالَ : قُولُوا : نَعْلَمُ أَوْ لاَ نَعْلَمُ ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فِي نَفْسِي مِنْهَا شَيْءٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَالَ عُمَرُ : يَا ابْنَ أَخِي قُلْ وَلاَ تَحْقِرْ نَفْسَكَ ، قَالَ : ابْنُ عَبَّاسٍ : ضُرِبَتْ مَثَلاً لِعَمَلٍ ، قَالَ : عُمَرُ أَيُّ عَمَلٍ ؟ قَالَ : ابْنُ عَبَّاسٍ : لِعَمَلٍ ، قَالَ عُمَرُ : لِرَجُلٍ غَنِيٍّ يَعْمَلُ بِطَاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ، ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ لَهُ الشَّيْطَانَ ، فَعَمِلَ بِالْمَعَاصِي حَتَّى أَغْرَقَ أَعْمَالَهُ .

﴿ فَصُرْهُنَّ ﴾ : قَطِّعْهُنَّ .

٤٥٣٨ـ از ابن جُرَیْج روایت است که گفت: از عَبْدالله بن ابی‌مُلَیْکه شنیدم که از ابن‌عباس حدیث می‌کرد که گفته است: و از برادر وی ابابکر بن ابی مُلَیْکَه شنیدم که از عُبَیْد بن عُمَیْر حدیث می‌کرد که گفته است:

روزی عمر رضی‌الله عنه به اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)گفت: در مورد این آیت که نازل شده چه نظر دارید: «آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد» اصحاب گفتند: خدا داناتر است. عُمر خشمگین شد و گفت بگوييد که: آیا می‌دانید یا نمی‌دانید؟

ابن‌عباس گفت: ای امیرالمومنین، در نفس من از آن چیزی هست، عمر گفت: ای برادرزاده، بگوی و نفس خود را حقیر مگردان. ابن‌عباس گفت: در عملی مثالی زده شده است. عمر گفت: کدام عمل؟ ابن‌عباس گفت: برای عملی. عُمر گفت: مثال مرد ثروتمندی است که به اطاعت از خدای عزوجل عمل می‌کند، سپس خداوند شیطان را بر او می‌گمارد و او مرتکب

گناهان می‌شود تا آن که خداوند اعمال(صالحهٔ) او را ضایـــع می‌گردانـــد.[۱] «فَصُرْهُنّ» یعنی پاره پاره کن.[۲]

٤٨ – باب :

﴿ لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ﴾ [۲۷۳].

يُقَالُ : أَلْحَفَ عَلَيَّ ، وَأَلَحَّ عَلَيَّ ، وَأَحْفَانِي بِالْمَسْأَلَةِ . ﴿فَيُحْفِكُمْ﴾ [محمد : ۳۷] : يُجْهِدُكُمْ .

باب ـ۴۸

فرمودهٔ خدای عزوجل:

«لَايَسـْـأَلُوْنَ‌النَّـــاسَ‌اِلْحَافــاً» (۳۷۳) «از مردم با اصرار(چیزی) نمی‌خواهند.»

گفته می‌شود: اَلْحَفَ‌عَلَیَّ وَ اَلَحَّ‌عَلَیَّ و اَحَفَانِی بِالْمَسْأَلَهِ (هر سه کلمهٔ الحاف، و الحاح، و احفا، به یک معنی است و آن مبالغه وجهد و کوشش در ســؤال کردن(تکــدی) اســت. «فَيُحْفِكُــم» (محمد:۳۷) به معنی يُجْهِدُكُم، اســت(یعنی به اصرار از شما طلب کنند).

٤٥٣٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ أَبِي نَمِرٍ : أَنَّ عَطَاءَ بْنَ يَسَارٍ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي عَمْرَةَ الأَنْصَارِيَّ قَالا : سَمِعْنَا أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : النَّبِيُّ ﷺ : «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ ، وَلا اللُّقْمَةُ وَلا اللُّقْمَتَانِ ، إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ . وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ» . يَعْنِي قَوْلَهُ : ﴿ لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ﴾ [راجع : ١٤٧٦ . أخرجه مسلم : ١٠٣٩ باختلاف] .

٤٥٣٩ـ از شـــریک‌بن اَبِی نَمِرْ روایت است که عَطاءبن یَسار و عبدالرحمن‌بن اَبی عَمْره انصاری گفته‌اند: از ابوهریره رضی‌الله عنه شـــنیدیم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)می‌فرمود:

«مســکین آن نیســت که یک یا دو خرما او را باز گرداند و نه اینکه به یک یا دو لقمه(گدایی کند) لیکن مســکین کسی اســت که از گدایی دوری جوید و اگر می‌خواهید بخوانید»[۳] یعنی

---

۱ – گفته‌اند که همین حدیث دلیل معتزله است که قایل به هدر رفتن اعمال صالحه در ارتکاب گناهان کبیره است. لفظ حدیث نص نیست و این دلیل معتزله را رد کرده‌اند.

۲ – در بعضی نسخ بخاری کلمه«فَصُرهُن» «قَطِّعْهُن» در ذیل حدیث ۴۵۳۸ به تکرار آمده است.

۳ – این آیه درشأن اهل صُفّه نازل شده که از مهاجران قریش بودند و در صُفّه، مکانی سایه دار درمسجد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم می‌زیستند که هیچ وجهی برای معیشت نداشتند واگر کسی غذای زیادی داشت، به ایشان می‌آورد. آنها شب قرآن می‌آموختند و از مصاحبت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فیض یاب می‌شدند و در سریّه و غزوات شرکت می‌کردند.

فرمودهٔ خداوند را:«از مردم با اصرار(چیزی) نمی‌خواهند»

٤٩ - باب :

﴿ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا ﴾ [٢٧٥] .

﴿الْمَسُّ﴾ : الْجُنُونُ .

٤٥٤٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَمَّا نَزَلَتِ الآيَاتُ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرِّبَا ، قَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى النَّاسِ ، ثُمَّ حَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الْخَمْرِ [راجع : ٤٥٩ . أخرجه مسلم : ١٥٨٠].

٥٠ - باب :

﴿ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا ﴾ [٢٧٦] : يُذْهِبُهُ .

باب ـ۴۹

وَ اَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» (۲۷۵) «خداوند بَيع را حلال و رِبَا[1] را حرام گردانیده است»

«اَلْمَس» به معنی دیوانگی است(در آیهٔ مذکور.)

۴۵۴۰ـ از مُسْلِم، از مَسْرُوق روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: آنگاه که آیات آخر سورهٔ اَلْبَقَرَه دربارهٔ ربا نازل شد، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آن را بر مردم خواند وسپس تجارت شراب را حرام گردانید.

باب ـ۵۰

«یَمْحَقُ اللهُ الرِّبا» (۲۷٦) «یعنی خداوند(برکتش را) می‌برد(یا مالی را که در معاملهٔ سود باشد، ضایع می‌کند)[2]

---

۱ – ربا در لغت به معنی زیادت است و در اصطلاح شریعت زیادت مالی مخصوص است بدون عوض و سبب تحریم آن، آنست که افزونی در مالی صورت می‌گیرد که در ازای آن کار و زحمتی به عمل نیامده است. تحریم ربا مانند تحریم شراب(خمر) در چهار مرحله بطور تدریجی صورت گرفته است: «و آن سودی که شما به رسم ربا داده‌اید که بر اموال مردم ربا خوار بیفزاید، پس هرگز نزد خدا نمی‌افزاید» (روم:۳۹:۳۰)

«و گرفتن ایشان ربا را با آنکه از خوردن آن منع شده بودند» (نساء:۱۶۱:۴)

«ای مسلمانان، ربا، را چندین برابر مخورید، و از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید»

«ای اهل ایمان، از خدا بترسید و ترک کنید آنچه، را که از ربا باقی مانده است اگر مؤمنید» (البقره:۲۷۸) مراد از خوردن ربا یا سود، همان معاملهٔ ربا است، چه کسی ربا بگیرد و چه بدهد یک حکم دارد. «اقتباس از تفسیر المنیر ترجمهٔ عبدالرؤف مخلص)

۲ – «خدا از(برکت) ربا می‌کاهد، و بر صدقات می‌افزاید و خداوند

٤٥٤١ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِد : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَر ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ أَبَا الضُّحَى يُحَدِّثُ عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ : لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ الأَوَاخِرُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَلاَهُنَّ فِي الْمَسْجِدِ ، فَحَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الْخَمْرِ [راجع : ٤٥٩ . اخرجه مسلم : ١٥٨٠].

٤٥٤١ـ از مَسْرُوق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که آیات آخر سورهٔ البقره(که دربارهٔ معامله سود است) نازل شد، رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و آن آیات را در مسجد خواند و تجارت شراب را حرام گردانید.[1]

٥١ - باب : ﴿فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ﴾ [٢٧٩] فَاعْلَمُوا.

باب ـ۵۱

«فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ» (۲۷۹) «فأذنوا» یعنی بدانید.

٤٥٤٢ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُور ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، قَرَأَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهِمْ فِي الْمَسْجِدِ ، وَحَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الْخَمْرِ [راجع : ٤٥٩ . أخرجه مسلم : ١٥٨٠].

٤٥٤٢ـ از مسروق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که آیات آخر سورهٔ البقره نازل شد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)آن را در مسجد بر مردم خواند و تجارت شراب را حرام گردانید.[2]

٥٢ - باب :
﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ

وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [٢٨٠]. الآيَةَ .

باب ـ۵۲

«وَ اِن كَانَ ذُوعَسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلى مَيْسَرَةٍ وَ اَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُم تَعْلَمُونَ.» (۲۸۰)

هیچ ناسپاس گناهکار را دوست نمی‌دارد»(البقره:۲۷۶)

۱ - «و اگر(چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستادهٔ وی برخاسته‌اید، و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.» (البقره:۲۷۹)

۲ - مراد از نزول این آیت است:«کسانی که ربا می‌خورند(از گور) برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس دیوانه‌اش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: «داد و ستد(تجارت) صرفاً مانند ربا است، در حالی که خداوند تجارت را حلال و ربا را حرام گردانیده است...» (البقره:۲۷۵)

در اسماء الرجال بخاری گفته شده که عینی گفته است که تحریم خمر(شراب) قبل از نزول آیهٔ تحریم ربا(سود) بوده است. احادیث ۴۵۴۱ـ۴۵۴۳ را که اندکی در الفاظ آن تغییر به نظر می‌رسد عین حکم را دارد و این بخاطری است که راویان مختلفی آن را از ابو الضحی، از مسروق روایت کرده‌اند و این امر نهایت دقت امام بخاری را نشان می‌دهد که با چه امانتداری در تحقیق و روایت احادیث پرداخته است!

«و اگر طرف معاملهٔ شما تنگدست باشد، پس تا(هنگام) گشایش مهلتی(به او بدهید) و(اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد) بخشیدن آن برای شما بهتر است اگر بدانید».

٤٥٤٣ – وَقَالَ لَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا أُنْزِلَتِ الْآيَاتُ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُنَّ عَلَيْنَا ، ثُمَّ حَرَّمَ التِّجَارَةَ فِي الْخَمْرِ [راجع : ٤٥٩ . أخرجه مسلم : ١٥٨٠].

٤٥٤٣ـ ازمسروق روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که آیات آخر سورهٔ البقره نازل شد، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و آن را بر ما خواند و سپس تجارت شراب را حرام گردانید.

٥٣ – باب :

﴿ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ﴾ [٢٨١]

باب ـ۵۳

«وَاتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ اِلَى الله» (۲۸۱)
«وبترسید از آن روزی که در آن به سوی خدا برگردانده می‌شوید»

٤٥٤٤ – حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : آخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ آيَةُ الرِّبَا [انظر في البيوع، باب ٢٥].

٤٥٤٤ـ از عَاصِم، از شَعْبی روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: آخرین آیتی که بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)نازل شد، آیت ربا بود.[1]

---

۱ – در تیسیر القاری آمده است: در مورد نزول آخرین آیات، اقوال مختلف است: از ضحاک روایت شده که آخرین آیه، آیهٔ: «وَ اتَّقُوا یَوماً ترجَعُونَ فِیهِ اِلَی الله» (البقره:۲۸۱) است. و بعضی گفته‌اند که آیت: «وَ یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ الله یُفْتِیْکُم فی الکَلَالَه» (النساء:۱۷۶) آخرین آیه است. از اُبَی بن کَعْب مروی است که آیهٔ«لَقَدْ جَاءکُم رسولٌ من اَنْفُسِکُم...» (التوبه:۱۲۸) آخرین آیتی است که نازل شده است.
در تفسیر المنیر نیز آیت«وَ اتَّقُوا یَوماً ترجَعُونَ فِیهِ اِلَی الله» را به روایت از ابن جُرَیج؛ و ابو حاتم از سعیدبن جُبیر و از ابن‌عباس، آخرین آیت می‌داند که نازل شده است. و زمان نزول آن را تا هنگام وفات پیامبر صلی‌الله علیه و سلم از سی و یک روز تا سه شب یا سه ساعت روایت کرده‌اند.

٥٤ - باب :

﴿وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [٢٨٤] .

٤٥٤٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا النُّفَيْلِيُّ : حَدَّثَنَا مِسْكِينٌ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ مَرْوَانَ الأَصْفَرِ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ ابْنُ عُمَرَ : أَنَّهَا قَدْ نُسِخَتْ : ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ﴾ الآيَةَ [انظر : ٤٥٤٦].

٥٥ - باب : ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ [٢٨٥] .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿إِصْرًا﴾ [٢٨٦] : عَهْدًا . وَيُقَالُ : ﴿غُفْرَانَكَ﴾ [٢٨٥] : مَغْفِرَتَكَ ﴿فَاغْفِرْ لَنَا﴾ [٢٦٨] .

باب ـ۵۴

«وَ اِنْ تُبْدُوْا مَا فِی اَنْفُسِکُم اَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُم بِهِ اللهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَاللهُ علی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ» (البقره:٢٨٤)

«و اگر آنچه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند، آنگاه هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

٤٥٤٥ـ از خالد الحَذّاء، از مَروان الأصْفَرْ، از یکی از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)، که او ابن‌عمر است، روایت است که گفت: آیهٔ«و اگر آنچه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید» (به آیهٔ بعدی) منسوخ شده است.»[1]

باب ـ۵۵

«آمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنْزِلَ إلیه مِن رَبِّه.» (٢٨٥)

«پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است».

و ابن‌عباس گفته است: «اِصْراً» (٢٨٦) مراد از آن عهد، میثاق است. و گفته می‌شود«غُفْرانَک» (٢٨٥) یعنی آمرزش تو را می‌خواهیم. «فَاغْفِرْلَنَا» (٢٨٦) «ما را ببخشای» (شمارهٔ آیه اشتباهاً در متن، ٢٦٨ آمده است)

---

١ – صحابه به آن حضرت عرض کردند که ما نمی‌توانیم از عهدهٔ ضبط و محافظت خواطر بیرون آییم، سپس این آیت با نزول آیت: «لا یُکلِّفُ الله نَفْساً» یعنی آیت آخر سورة البقره نسخ شده است. از ابن‌عباس نقل شده که این آیت نسخ نگردیده است؛ زیرا این آیت خبر است و اخبار نه منسوخ می‌باشد و نه ناسخ. ولی دلیل آن را نپذیرفته‌اند؛ زیرا بسا اخباری است که متضمن حکمی می‌باشد پس می‌تواند ناسخ و منسوخ باشد. (تیسیر القاری، ج ۴،ص ۲۶۴)

٤٥٤٦ - حَدَّثَني إسْحاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أخْبَرَنا رَوْحٌ: أخْبَرَنا شُعْبَةُ، عَنْ خالِدٍ الحَذَّاءِ، عَنْ مَرْوانَ الأصْفَرِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أصْحابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال: أحْسِبُهُ ابْنَ عُمَرَ: ﴿إنْ تُبْدُوا ما في أنْفُسِكُمْ أوْ تُخْفُوهُ﴾. قال: نَسَخَتْها الآيَةُ الَّتي بَعْدَها [راجع: ٤٥٤٥].

٣ - تفسير سُورَة آل عِمْران

﴿تُقَاةٌ﴾ وتَقِيَّةٌ واحِدَةٌ. ﴿صِرٌّ﴾ [١١٧]: بَرْدٌ ﴿شَفَا حُفْرَةٍ﴾ [١٠٣] مِثْلُ شَفَا الرَّكِيَّةِ وهُوَ حَرْفُها

﴿تُبَوِّئُ﴾ [١٢١]: تَتَّخِذُ مُعَسْكَرًا. المُسَوَّمُ: الَّذي لَهُ سِيماءٌ بِعَلامَةٍ أوْ بِصُوفَةٍ أوْ بِما كانَ. ﴿رِبِّيُّونَ﴾ [١٤٦]: الجُمُوعُ، واحِدُها رِبِّيٌّ. ﴿تَحُسُّونَهُمْ﴾ [١٥٢]: تَسْتَأْصِلُونَهُمْ قَتْلًا. ﴿غُزًّا﴾ [١٥٦]: واحِدُها غازٍ. ﴿سَنَكْتُبُ﴾ [١٨١]: سَنَحْفَظُ. ﴿نُزُلًا﴾ [١٩٨]: ثَوابًا، ويَجُوزُ: ومُنْزَلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، كَقَوْلِكَ: أنْزَلْتُهُ.

وقالَ مُجاهِدٌ: ﴿والخَيْلِ المُسَوَّمَةِ﴾ [١٤]: المُطَهَّمَةُ الحِسانُ.

وقال سَعيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وعَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ أبْزَى: الرَّاعِيَةُ: المُسَوَّمَةُ.

وقالَ ابْنُ جُبَيْرٍ ﴿وحَصُورًا﴾ [٣٩]: لا يَأْتي النِّساءَ.

وقالَ عِكْرِمَةُ: ﴿مِنْ فَوْرِهِمْ﴾ [١٢٥]: مِنْ غَضَبِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ.

وقالَ مُجاهِدٌ: ﴿يُخْرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ﴾: مِنَ النُّطْفَةِ تَخْرُجُ مَيِّتَةً، ويُخْرِجُ مِنْها الحَيَّ. ﴿الإبْكارُ﴾

٤٥٤٦ـ از خالد الحَذّاء، از مَروان الاصفر، از یکی از یـاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) روایت اسـت که گفت: می‌پندارم، او ابن‌عمر بوده که گفت: آیـهٔ «اِنْ تُبْدُوا مَا فِی اَنْفُسِکُم اوتُخْفُوه» «اگر آنچه در دلهای خود دارید آشکار یا پنهان کنید» را آیهٔ بعدی آن نسخ کرده است.

تفسیر سورهٔ آل عِمْران

«تُقَاة» و تَقِیَّة» به یک معنی اسـت. یعنی: ترس. (آل عمران:۲۸)[۱]

«صِرٌّ» (۱۱۷) یعنی: سرما و سردی.[۲]

«شَفَا حُفْرَة» (۱۰۳) مانند: شَفَا الرَّکِیَّة، و آن کنار چاه است. و شَفَا، لبه یا کنارهٔ آن است.[۳]

«تُبَوِّئ» (۱۲۱) یعنی لشکرگاه می گیری[۴]

اَلْمُسوَّم: کسی که در چهره‌اش علامتی باشد، یا به پشم یا هر چه باشد.[۵]

---

۱ - «لایَتَّخِذِ المُؤمنِیْنَ الْکَفِرِیْنَ اَوْلِیَاء مِنْ دُوْنِ المؤمِنِیْنَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلکَ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فِی شَیءٍ اِلا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُم تُقَةً وَ یُحَذِّرُکمُ الله نَفْسَهُ وَ اِلَی اللهِ المَصِیْرُ» «مؤمنان نباید کافران را، به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز(او را) از(دوستی خدا) بهره‌ای نیست، مگر آنکه از شر آنها بترسید و به نوعی حذر کنید و خداوند شما را از عقوبت خود می‌ترساند و بازگشت(همه) به سوی خداست»

۲ - «کَمَثَلِ رِیحٍ فِیْهَا صِرٌ اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُم» «مانند باد سرد شدیدی است که بر کشتزار قومی که بر خود ستم نمودند اصابت کرد».

۳ - «وَ کُنْتُم عَلَی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَکُمْ مِنْهَا» «و بر کنار چاله‌ای از آتش بودید که شما را رهانید».

۴ - «وَ اِذْ غَدَوتَ مِنْ اَهلِکَ تُبَوِّیءُ المُؤمِنِیْنَ مَقَاعِدَ لِلقَتَالِ وَاللهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ» «و(یاد کن) زمانی را که(در جنگ اُحُد) بامدادان از پیش کسانت بیرون آمدی(تا) مؤمنان را برای جنگیدن در جایگاه جنگ جای بدهی و خداوند شنوای داناست».

۵ - «یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ اَلفٍ مِنَ المَلَئکةِ مُسَوِّمِیْنَ» (آل

[٤١] : أَوَّلُ الْفَجْرِ ، ﴿وَالْعَشِيِّ﴾ [٤١] : مَيْلُ الشَّمْسِ - أُرَاهُ - إِلَى أَنْ تَغْرُبَ .

«رِبِّيُّوْنَ» (١٤٦) صیغۀ جمع و مفرد آن- رِبِّیٌّ- است[1]

«تَحُسُّونَهُم» (١٥٢) یعنی: ایشان را از بیخ و بن برکنده، می‌کشتید[2]

«غُزًّا» (١٥٦) صیغۀ مفرد آن- غَازٍ است، یعنی: جنگیدن[3]

«سَنَكْتُبُ» (١٨١) یعنی: حفظ و ضبط خواهیم کرد[4]

«نُزُلاً» (١٩٨) یعنی: ثواب. و می‌تواند که: مُنْزَلٌ مِنْ عِنداللهِ باشد چنانکه می‌گویند: اَنْزَلْتُهُ، یعنی: او را فرود آوردم.[5]

و مُجاهد گفته است: «وَ الخَيْلُ المُسَوَّمَةُ» (١٤) یعنی اسبهای فربه و خوش‌هیکل.[6] سعیدبن جُبَیْر و عبدالله بن عبدالرحمن بن اَبْزَی گفته‌اند: الرَّاعِيَةُ به معنی: الْمُسَوَّمَةُ است. و ابن جُبَیْر گفته است: وَ حَصُوراً» (٣٩) یعنی به زنان رغبت نشان نمی‌دهد.[7]

و عِکْرَمَه گفته است: «مِنْ فَوْرِهِم» (١٢٥) یعنی

عمران:۱۲۵) «پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشتۀ نشاندار یاری خواهد کرد»

۱ - «وَ كَاَيِّن مِنْ نَبِيٍ قَتَل مَعَهُ رِبِّيُّوْنَ كَثِيرٌ» «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه کارزار کردند.

۲ - «وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَه اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ بِاذْنِه» «و(در جنگ اُحُد) قطعاً خدا وعدۀ خود را با شما راست گردانید، آنگاه که به فرمان او آنان را می‌کشتید».

۳ - «وَ قَالُواْ لِاِخْوانِهِمْ اِذا ضَرَبُوا فِي الاَرضِ او كانُوا غُزًّى» «و به حق برادران خویش که به سفر رفتند، یا به جهاد بیرون آمدند(و مردند) گفتند».

۴ - «سَنَكْتُبُ ما قالوا وَ قَتْلَهُمُ الانبيَاء بِغَيْرِ حَقٍ» «به زودی آنچه را گفتند، و به ناحق کشتن آنان پیامبران را ثبت خواهیم کرد».

۵ - «نُزُلاً مِنْ عِنْدِاللهِ وَ مَا عِنْدَاللهِ خَيْرٌ لِلأَبْرارِ» «در(این) پذیرایی از جانب خداست. و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است».

۶ - «وَ الخَيْلُ المُسوَّمَةِ وَ الانْعَامِ وَ الحَرْثِ» «و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزارها» «مُسَوّمه» به معنی اسب نشاندار است یا مراد اسبانی‌اند که در چراگاه رها شده‌اند.

۷ - «وَ سَيِّداً و حَصُوراً وَ نَبِيّاً مِنَ الصّالِحين» «و بزرگوار و خویشتندار(پرهیزنده از زنان) و پیامبری از شایستگان.

از خشـمی که(مشـرکان) از روز بـدر گرفته بودند.[۱]

و مجاهد در تفسیر: «یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ» (الانعام:۹۵) «زنـده را از مرده بیرون می‌آورد» گفته است: نطفه را که مرده است بیرون می‌آورد و از آن زنده، (که مولود اسـت) بیرون می‌آید. «اَلابْکَارُ» (٤١) اول صبح است. «وَالعَشِیُّ» (٤١) مایل شـدن آفتاب است می‌پندارم ـ که غروب کند.[۲]

١ - باب: ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ [٧].

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الْحَلالُ وَالْحَرَامُ. ﴿وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ [٤١]: يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا. كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلا الْفَاسِقِينَ﴾ [البقرة: ٢٦]. وَكَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ﴾ [يونس: ١٠٠] وَكَقَوْلِهِ: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ [محمد: ١٧].

﴿زَيْغٌ﴾ شَكٌّ. ﴿ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾ الْمُشْتَبِهَاتِ. ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ يَعْلَمُونَ ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ﴾ [٤١].

باب ـ۱

«مِنهُ اٰیَـاتٌ مُحکَمات» (۷) «پاره‌ای از آن آیات محکم(صریح و روشن) است.»

و مُجاهِد گفته است: (حکم) حلال و حرام(بدان آیات معلوم شـود) «وَ اُخرُ مُتَشابِهَات» (۷) که معنی یکـی معنی دیگری را تأییـد کند. مانند فرمودۀ خدای تعالی: «وَ ما یُضِلُّ بِهِ الاالفاسِقِیْن» (بقره:۲٦) «جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند.» و مانـند فرمودۀ خداوند جل ذکـره: «وَ یَجْعَلُ الرِّجْـسَ عَلَی الَّذِیْنَ لایَعْقِلُـوْن» (یونس:۱۰۰) «و(خدا) بر کسـانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد.»

مانند فرمودۀ خدای تعالی: «وَ الَّذِیْنَ اَهْتَدَوزَادَهُمْ هُـدًی و آتَاهُم تَقْواهُم» (محمد:۱۷) «و آنان که به هدایت گراییدند(خدا) آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و(توفیق) پرهیزگاری‌شان داد»[۳]

۱ - «وَ یَأتُوکُم مِن فَوْرِهِم» «و با همین جوش(و خروش) بر شما بتازند».

۲ - «وَاذْکُر رَبَّکَ کثیراً وَ سَبِّح بِالْعَشِیِّ وَ الإِبْکَر» «و پروردگارت را بسیار یاد کن، و شبانگاه و بامدادان(او را) تسبیح گوی»

۳ - «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الکتابَ مِنه ءایَاتٌ مُحْکَمَتٌ هُنَّ أُمُّ

٤٥٤٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التُّسْتَرِيُّ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تَلا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلا أُولُو الأَلْبَابِ﴾ . قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ ، فَاحْذَرُوهُمْ» [أخرجه مسلم : ٢٦٦٥].

«زَيْغٌ» (آل عمران:۷) به معنی شک است.

«اِبْتَغاءَ الفِتْنَة» «به منظور فتنه انگیزی» آن را به مشابه آن تأویل می‌کنند.

«وَ الرّاسِخُون فی العِلْمِ» «و استواران در علم» می‌دانند.

«یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ» «می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم».

٤٥٤٧ـ از ابن ابی مُلَیْکه، از قاسم‌بن‌محمد از عایشه رضی‌الله عنها روایت است که گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) این را تلاوت کرد: «هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ و أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِیْنَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُوْنَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأویلِه وَ ما یعْلَمُ تاویْلَهُ الّا الله والرّاسِخُوْنَ فی العِلْمِ یَقولوْنَ آمَنّا به کلٌ مِنْ عِند رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرَ إلّا أُولُوالالْباب» (آل عمران:۷) «اوست کسی که این کتاب را بر تو فروفرستاد. پاره‌ای از آن آیات محکم(صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند و(پاره‌ای دیگر) متشابهات‌اند(که تأویل پذیرند) اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن(به دلخواه خود) از متشابه آن

الکِتَب وَ أُخَرُ مُتَشَبِهَت». «اوست کسی که این کتاب(قرآن) را بر تو فروفرستاد، پاره‌ای از آن، آیات محکم(صریح و روشن) است. آنها اساس کتاب‌اند و(پاره‌ای) دیگر متشابهات است(که تأویل پذیرند و درک معانی آن به آسانی میسر نیست.»

در ترجمهٔ تفسیر المنیر آمده است: آیات محکم عبارت از آن آیاتی‌اند که در دلالت خود آشکارند... و عموماً به تبیین احکام، فرائض، اصول اعتقاد، امر، نهی، حلال و حرام می‌پردازند. آیات متشابه به احتمال معانی زیادی را دارند و ظاهر لفظ آنها یا معنای مرادشان مخالف است چه بسا که با آیات محکم موافقت داشته باشند و چه بسا که از حیث لفظ و ترکیب و نه از حیث معنای مراد موافق چیز دیگر باشند مانند«الرحمن علی العرش استوی». «خدای رحمن بر عرش استیلا یافته است». و یا فرمودهٔ خدای تعالی«یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدیهِم» «دست خدا بر فراز دستهای ایشان است».

پیروی می‌کنند، با آنکه تاویلش را جز خدا کسی نمی‌داند، و استواران در علم(عالمان واقعی) می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم همه(چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.» (آل عمران:۷)

عایشه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: هرگاه ببینی که(گروهی) از متشابه آن پیروی می‌کنند، ایشان کسانی‌اند که خداوند(در قرآن) آنها را نامیده است. پس از ایشان حذر کنید.»[۱]

۲ - باب :

﴿وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [۳٦] .

٤٥٤٨ - حَدَّثَني عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيد بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « مَا مِنْ مَوْلُود يُولَدُ إِلا وَالشَّيْطَانُ يَمَسُّهُ حِينَ يُولَدُ ، فَيَسْتَهِلُّ صَارِخًا مِنْ مَسِّ الشَّيْطَانِ إِيَّاهُ ، إِلا مَرْيَمَ وَابْنَهَا » . ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ : وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴾ [راجع : ٣٢٨٦. أخرجه مسلم : ٢٣٦٦].

باب ـ۲

«وَ اِنِّی اُعِیْذُهَا بِکَ وَ ذُرِّیَتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیْم» (۳٦)

«و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم»[۲]

٤٥٤٨ـ از زُهری، از سعیدبن مُسَیَّب، از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «هیچ نوزادی، زاده نمی‌شود مگر آن که به هنگام ولادت، شیطان او را لمس می‌نماید و به سبب لمس شیطان به آواز بلند می‌گرید، بجز مریم و پسر او.

سپس ابوهریره می‌گفت: اگر می‌خواهید(این آیت را) بخوانید: «و او و فرزندانش را از

---

۱ – ابن‌عباس می‌گوید که مراد از آن خوارج‌اند و اولین بدعتی که در دین اسلام پیدا شد، بدعت خوارج بود.(تیسیر القاری)

۲ – باب ۲ در تفسیر آیه مذکور است و این اخبار است از خدا، از گفتهٔ زن عمران مادر مریم(ع) که گفت به تحقیق پناه می‌دهم مریم و پسر او را که عیسی(ع) است، از شیطان رانده شده. و خداوند دعایش را مستجاب کرد. «تیسیر القاری»

٣ - باب: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا

قَلِيلاً أُولَئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ﴾ [٧٧]: لا خَيْرَ. ﴿أَلِيمٌ﴾ [٧٧]: مُؤْلِمٌ مُوجِعٌ، مِنَ الأَلَمِ، وَهْوَ فِي مَوْضِعِ مُفْعِلٍ.

٤٥٤٩، ٤٥٤٠ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ يَمِينَ صَبْرٍ، لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ﴾. إِلَى آخِرِ الآيَةِ. قال: فَدَخَلَ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ وَقَالَ: مَا يُحَدِّثُكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ قُلْنَا: كَذَا وَكَذَا، قال: فِيَّ أُنْزِلَتْ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي، قال: النَّبِيُّ ﷺ: «بَيِّنَتُكَ أَوْ يَمِينُهُ». فَقُلْتُ: إِذًا يَحْلِفَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ، يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» [راجع: ٢٣٥٦، ٢٣٥٧. أخرجه مسلم: ١٣٨ باختلاف].

شیطان رانده شده، به تو پناه می‌دهم».

باب ـ۳

«إِنَّ الَّذِيْنَ يَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِاللهِ وَ اَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيْلاً اُوْلَئِکَ لاخَلاقَ لَهُم» (۷۷): لا خَيْرَ.

«کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست.» «لاخَلاق» را امام بخاری، «نیست خیری» تفسیر کرده است.

«اَلِيم» (۷۷) مُؤْلِمٌ مُوْجِع(به معنای دردناک است) و از ـاَلَمـ مشتق است که به معنای درد است و به جای مُفْعِلـ آمده است.

۴۵۴۹،۴۵۵۰ـ) از ابووائل، از عبدالله بن‌مسعود رضی‌الله عنه روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)فرمود: «کسی که سوگند صبر را[۱] یاد کند تا مال مردی مسلمان را از وی جدا کند، خداوند را در حالی ملاقات کند که بر وی خشمگین است» سپس خداوند به تصدیق این(فرمودۀ رسول خود) این آیت را نازل کرد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیز می‌فروشند آنان را در آخرت بهره‌ای نیست» تا آخر آیه

ابووائل گفت: اَشْعَث‌بن قَیْس آمد و گفت: ابوعبدالرحمن(ابن مسعود) با شما چه می گفت؟ گفتیم که: چنین و چنان. اشعث گفت: (این آیه) در مورد من نازل شده است، من در زمین

۱ – سوگند صبر، در اینجا صبر به معنی حبس و نگهداشت است، یعنی کسی که خود را برای ادای سوگند نگهداشته باشد.«تیسیر القاری»

در متن عربی بعد از شمارۀ حدیث۴۵۴۹، شماره ۴۵۴۰ گذاشته شده که اشتباه است. باید ۴۵۵۰ نوشته می‌شد.

پسر عموی خود چاهی داشتم(و او از ملکیت من انکار کرد).
پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «گواه تو، یا سوگند وی» گفتم: همین اکنون وی سوگند(دروغ) می‌خورد یا رسول‌الله. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)فرمود: «کسی که سوگند صبر یاد کند تا مال مردی مسلمان را از وی جدا کند، خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است.»

۴۵۵۱ـ از ابراهیم‌بن عبدالرحمن روایت است که عبدالرحمن‌بن ابی‌اوفی رضی‌الله عنهما گفت: مردی در بازار جنسی را(برای فروش) بلند کرد و در مورد آن سوگند می‌خورد که: در خرید آن چنین بهایی داده است و نداده بود، تا مردی از مسلمانان را در فروش آن بفریبد. سپس این آیت نازل شد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیزی می‌فروشند» تا آخر آیت.

۴۵۵۲ـ از ابن جُرَیْج روایت است که ابن ابی‌مُلَیکه گفت: دو زن بودند که در خانه یا حجره کفش دوزی می‌کردند یکی از آنان برآمد در حالی که درفش در کف دستش خلانیده شده بود، و او ادعا کرد که زن دیگر درفش را خلانیده است، قضیه را نزد ابن‌عباس بردند. ابن‌عباس گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده است: «اگر قرار باشد که هر آنچه مردم دعوا کنند(بدون ثبوت) بدیشان داده شود، خونها و مالهای مردم به هدر می‌رود» (ابن‌عباس گفت:) زن(مدعی علیها) را سوگند بخدا بدهید و بر وی بخوانید: «کسانی که پیمان

٤٥٥١ – حَدَّثَنَا عَلِيٌّ ، هُوَ ابْنُ أَبِي هَاشِمٍ : سَمِعَ هُشَيْمًا : أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ بْنُ حَوْشَبٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَجُلاً أَقَامَ سِلْعَةً فِي السُّوقِ ، فَحَلَفَ فِيهَا : لَقَدْ أَعْطَى بِهَا مَا لَمْ يُعْطِهِ ، لِيُوقِعَ فِيهَا رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ [راجع : ٢٠٨٨].

٤٥٥٢ – حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دَاوُدَ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا تَخْرِزَانِ فِي بَيْتٍ ، أَوْ فِي الْحُجْرَةِ ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أُنْفِذَ بِإِشْفًى فِي كَفِّهَا فَادَّعَتْ عَلَى الأُخْرَى ، فَرُفِعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ ، لَذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ» . ذَكِّرُوهَا بِاللَّهِ ، وَاقْرَؤُوا عَلَيْهَا : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ﴾ . فَذَكَّرُوهَا فَاعْتَرَفَتْ ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ» [راجع : ٢٥١٤ . أخرجه مسلم : ١٧١١ .مختصراً].

خدا را می‌فروشند»
موضوع را به آن زن(مدعی علیها) یاد کردند و وی بدان اعتراف کــرد. ابن‌عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)فرموده است: «سوگند بر مدعی علیه اســت» (در صورتــی که علیه وی شاهدانی نباشد)

٤ - باب : ﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ ﴾ [٦٤] .

سَوَاءٍ : قَصْدٍ .

باب ـ۴

«قُلْ يا اَهْلَ الكتاب تَعَالَوْا الى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بينكم اَنْ لانَعْبُدُ الا الله» (٦٤)
«بگــو ای اهل کتاب، بیایید به ســوی کلمهٔ که میان ما وشــما یکسان اســت اینکه: جز خدا را نپرستیم» کلمه«سَواءٍ» را به معنای قصد تفسیر کرده که عدل (برابر) است.

٤٥٥٣ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ مَعْمَرٍ .

وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ :

حَدَّثَنِي أَبُو سُفْيَانَ مِنْ فِيهِ إِلَى فِيَّ قَالَ : انْطَلَقْتُ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : فَبَيْنَا أَنَا بِالشَّأْمِ ، إِذْ جِيءَ بِكِتَابٍ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى هِرَقْلَ .

قَالَ : وَكَانَ دَحْيَةُ الْكَلْبِيُّ جَاءَ بِهِ ، فَدَفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ بُصْرَى إِلَى هِرَقْلَ .

قَالَ : فَقَالَ هِرَقْلُ : هَلْ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ؟ فَقَالُوا : نَعَمْ .

قَالَ : فَدُعِيتُ فِي نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَدَخَلْنَا عَلَى هِرَقْلَ ، فَأَجْلَسَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ .

۴۵۵۳ـ از مَعْمَــر از زُهــری، از عُبَیْدالله‌بــن عبدالله‌بن عُتْبه روایت است که گفت: ابن‌عباس گفت: ابُوسُفیان از دهن خود به دهن من گفت: در مدتی که میان من و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)(مصالحهٔ صلح حُدَیْبیه) بود من(به سفر) برآمدم. در حالی که در شــام بــودم، نامه‌ای از پیامبر (صلی‌الله علیه وســلم) به هِرَقْل رسـید.
ابوســفیان گفت: دِحْیَه کلبــی آن نامه را آورده بود و آن را بــه حاکم بُصری داده بود و حاکم بصری آن را به هِرَقْل داده بود، هِرَقل گفت: آیا از قوم آن مــردی که ادعای پیامبری می‌کند در اینجا کسی هست؟ گفتند: آری.
ابوســفیان گفت: من با تنی از قریش فراخوانده شــدیم و نزد هِرَقْــل رفتیم و جلــو روی وی نشستیم. هِرَقْل گفت: کدام یک از شما از روی

فَقَالَ : أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا مِنْ هَـٰذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ؟ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ : فَقُلْتُ : أَنَا .

فَأَجْلَسُونِي بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَأَجْلَسُوا أَصْحَابِي خَلْفِي ، ثُمَّ دَعَا بِتَرْجُمَانِه ، فَقَالَ : قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَائِلٌ هَـٰذَا عَنْ هَـٰذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ .

قال أَبُو سُفْيَانَ : وَايْمُ اللَّه ، لَوْلَا أَنْ يُؤْثِرُوا عَلَيَّ الْكَذِبَ لَكَذَبْتُ .

ثُمَّ قال : لِتَرْجُمَانِه : سَلْهُ كَيْفَ حَسَبُهُ فِيكُمْ ؟ قال : قُلْتُ هُوَ فِينَا ذُو حَسَبٍ .

قال : فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِه مَلِكٌ ؟ قال : قُلْتُ : لَا .

قال : فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قال؟ : قُلْتُ : لَا .

قال : أَيَتَّبِعُهُ أَشْرَافُ النَّاسِ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ ؟ قال : قُلْتُ : بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ .

قال : يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ ؟ قال : قُلْتُ : لَا ، بَلْ يَزِيدُونَ .

قال : هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِه بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيه سَخْطَةً لَهُ ؟ قال : قُلْتُ : لَا .

قال : فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ ؟ قال : قُلْتُ : نَعَمْ .

قال : فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ ؟ قال : قُلْتُ : تَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالًا ، يُصِيبُ مِنَّا وَنُصِيبُ مِنْهُ ، قال : فَهَلْ يَغْدِرُ ؟ قال : قُلْتُ : لَا ، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي هَذِه الْمُدَّةِ لَا نَدْرِي مَا هُوَ صَانِعٌ فِيهَا ، قال : وَاللَّه مَا أَمْكَنَنِي مِنْ كَلِمَةٍ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرَ هَذِه .

قال : فَهَلْ قال هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ ؟ قُلْتُ : لَا .

ثُمَّ قال : لِتَرْجُمَانِه : قُلْ لَهُ : إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ حَسَبِه فِيكُمْ : فَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو حَسَبٍ ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي أَحْسَابِ قَوْمِهَا .

نسب به این مردی که می‌پندارد پیامبر است، نزدیکتر هستید؟ ابوسفیان می‌گوید: گفتم: من. مرا در پیش روی هِرَقْل نشاندند و یاران مرا پشت سر من نشاندند، سپس مترجم خود را فراخواند و گفت: به آنها بگوی که من در مورد کسی که می‌پندارد پیامبر است از این مرد سؤال می‌کنم، اگر وی به من دروغ بگوید، دروغ او را آشکار کنید. ابوسفیان می‌گوید: به خدا سوگند، اگر مرا(یاران من) دروغ گوی نمی‌گفتند، من دروغ می‌گفتم.

سپس هِرَقْل به مترجم خود گفت: از وی سؤال کن که نسب او در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما عالی نسب است. هِرَقْل گفت: آیا کسی از پدران وی پادشاه بوده است؟ گفتم:نی. گفت: آیا قبل از آنکه بگوید آنچه را می‌گوید، او را به دروغ متهم کرده‌اید؟ گفتم:نی. هِرَقْل گفت: آیا قدرتمندان از وی پیروی می‌کنند یا ناتوانان قوم؟ گفتم: بلکه ناتوانان قوم.

هِرَقْل گفت: آیا پیروان وی زیاد می‌شوند یا کم می‌شوند؟ گفتم: نی، بلکه زیاد می‌شوند.

هرقل گفت: آیا یکی از پیروان وی، پس از آنکه در دین وی درآمده است، از روی ناخشنودی از دین وی برمی‌گردد؟ گفتم:نی.

هرقل گفت: آیا با وی نبرد کرده‌اید؟ گفتم آری. هرقل گفت: جنگ شما با او چگونه بوده است؟ گفتم: جنگ میان ما و او حالت دلو را داشته است، گاه ما پیروز می‌شدیم و گاه او پیروز می‌شد. هرقل گفت: آیا پیمان می‌شکند؟ گفتم: نی، و مدتی است که از وی دوریم و

وَسَأَلْتُكَ هَلْ كَانَ فِي آبَائِهِ مَلِكٌ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ ، قُلْتُ رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ آبَائِهِ .

وَسَأَلْتُكَ عَنْ أَتْبَاعِهِ : أَضُعَفَاؤُهُمْ أَمْ أَشْرَافُهُمْ ، فَقُلْتَ : بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَدَعَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ ، ثُمَّ يَذْهَبَ فَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ سَخْطَةً لَهُ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ إِذَا خَالَطَ بَشَاشَةَ الْقُلُوبِ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ ، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَاتَلْتُمُوهُ ، فَزَعَمْتَ أَنَّكُمْ قَاتَلْتُمُوهُ ، فَتَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ سِجَالاً ، يَنَالُ مِنْكُمْ وَتَنَالُونَ مِنْهُ ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْتَلَى ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ فَزَعَمْتَ أَنَّهُ لا يَغْدِرُ ، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا تَغْدِرُ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ قَالَ أَحَدٌ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ ، فَزَعَمْتَ أَنْ لا ، فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ ، قُلْتُ رَجُلٌ ائْتَمَّ بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ .

قَالَ : ثُمَّ قَالَ : بِمَ يَأْمُرُكُمْ ؟ قَالَ : قُلْتُ : يَأْمُرُنَا بِالصَّلاةِ ، وَالزَّكَاةِ ، وَالصِّلَةِ ، وَالْعَفَافِ ، قَالَ : إِنْ يَكُ مَا تَقُولُ فِيهِ حَقًّا فَإِنَّهُ نَبِيٌّ ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ ، وَلَمْ أَكُ أَظُنُّهُ مِنْكُمْ ، وَلَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لأَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمَيْهِ ، وَلَيَبْلُغَنَّ مُلْكُهُ مَا تَحْتَ قَدَمَيَّ .

قَالَ : ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُ ، فَإِذَا فِيهِ :

خبر نداريم كه چكار می‌كند. ابوسفيان گفت: به خدا سوگند كه مرا توانايی آن نبود كه غير از آنچه گفتم كلمهٔ ديگری را(بر زبان) آورم.

هرقل گفت: آيا اين گفته(ادعای نبوت) را قبل از وی كسی گفته است؟ گفتم: نی. سپس هرقل به مترجم خود گفت: به او بگوی: من از نسب وی در ميان شما پرسيدم و تو گفتی كه وی در ميان شما عالی نسب است و چنان است كه پيامبران از ميان مردم عالی نسب برانگيخته می‌شوند. و از تو پرسيدم كه آيا كسی از پدران وی پادشاه بوده است، و تو گفتی كه نی، من با خود گفتم كه اگر كسی از پدران وی پادشاه می‌بود، می‌گفتم كه وی مردی است كه پادشاهی پدران خويش را می‌خواهد. و از تو در مورد پيروان او سؤال كردم كه: ناتوانان‌اند يا قدرتمندان و تو گفتی كه: ناتوانان‌اند. و همينها پيروان پيامبران‌اند.

و از تو سؤال كردم كه: آيا قبل از آنكه آنچه را می‌گويد، بگويد، او را به دروغ متهم كرده بوديد، و تو گفتی كه نی. من دانستم كه او كسی نيست كه بر مردم دروغ ببندد، و سپس برود و بر خدا دروغ ببندد. و از تو پرسيدم كه آيا كسی كه در دين وی درآمده است، سپس از روی ناخشنودی از دين وی برگشته است؟ و تو گفتی كه نی، و اين امر ايمان است، كه بشاشَت آن در دلها می‌آميزد.

و از تو پرسيدم كه پيروان او زياد می‌شوند و يا كم می‌گردند و تو گفتی كه آنها زياد می‌شوند و اين امر ايمان است تا آنكه كامل می‌شود.

و از تو پرسيدم كه آيا با وی نبرد كرده‌ايد وتو

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ ، سَلَامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ، أَمَّا بَعْدُ : فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلَامِ ، أَسْلِمْ تَسْلَمْ ، وَأَسْلِمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ ، وَ : ﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ - إِلَى قَوْلِهِ - اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾» .

فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ، ارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ عِنْدَهُ وَكَثُرَ اللَّغَطُ ، وَأُمِرَ بِنَا فَأُخْرِجْنَا .

قال : فَقُلْتُ لأَصْحَابِي حِينَ خَرَجْنَا : لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ ، إِنَّهُ لَيَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ ، فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الإِسْلَامَ .

قال الزُّهْرِيُّ : فَدَعَا هِرَقْلُ عُظَمَاءَ الرُّومِ ، فَجَمَعَهُمْ فِي دَارٍ لَهُ ، فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الرُّومِ ، هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلَاحِ وَالرَّشَدِ آخِرَ الأَبَدِ ، وَأَنْ يَثْبُتَ لَكُمْ مُلْكُكُمْ ، قال : فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الأَبْوَابِ ، فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ ، فَقَالَ : عَلَيَّ بِهِمْ ، فَدَعَا بِهِمْ فَقَالَ : إِنِّي إِنَّمَا اخْتَبَرْتُ شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ ، فَقَدْ رَأَيْتُ مِنْكُمُ الَّذِي أَحْبَبْتُ ، فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ [راجع : ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ ، بدون قول الزهري].

گفتی که نبرد کرده‌اید. و جنگ میان شما و میان او حالت دلو را داشته است، او بر شما پیروز می‌شده و شما بر او پیروز می‌شدید و چنان است که پیامبران بدان مبتلا می‌شوند و در فرجام، پیروزی با ایشان است. و از تو پرسیدم که آیا پیمان می‌شکنند و تو گفتی که نمی‌شکنند، و چنان است که پیامبران پیمان نمی‌شکنند.

و از تو سؤال کردم که آیا قبل از وی این گفته‌اش را کسی دیگر گفته بود، و تو گفتی که نی. با خود گفتم که اگر این گفته را قبل از وی کسی دیگر گفته بود، می‌گفتم که این مردی است که از گفتهٔ قبل از خود پیروی می‌کند. ابوسفیان گفت: سپس هرقل گفت: شما را به چه امر می‌کند. گفتم: ما را به نماز و زکات و صلهٔ رحم و پرهیز از گناهان امر می‌کند. هرقل گفت: اگر هر آنچه تو دربارهٔ وی گفتی راست باشد، به تحقیق که وی پیامبر است و همانا من می‌دانستم که وی ظهور می‌کند، ولی گمان نمی‌کردم که از میان شما باشد و اگر بدانم که به او می‌توانم رسید، دیدار وی را دوست می‌داشتم و اگر به نزدیک وی می‌بودم، پاهایش را می‌شستم و به تحقیق که ملک او تا زیر پاهایم گسترش می‌یابد.

ابوسفیان گفت: سپس هرقل نامهٔ رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم را طلبید و آن را خواند. در آن آمده بود. «بسم الله الرحمن الرحیم، از محمد رسول‌الله به هِرَقْل، بزرگ روم، سلام بر کسی که از راه راست پیروی کرد، اما بعد، من تو را به پذیرش اسلام فرامی‌خوانم، اسلام بیاور تا به سلامت بمانی، و اسلام بیاور

که خداوند پاداش تو را دو چندان می‌دهد، پس اگر(به اسلام) پشـــت بگردانی گناه رعایای تو برگردن تو می‌باشـــد، و«ای اهل کتاب بیایید به ســـوی کلمه‌ای که میان ما و شما یکسان است اینکه جز خدا را نپرســـتیم و چیزی را شـــریک او نگردانیـــم و بعضی از مـــا بعضی دیگر را به جای خدا بـــه خدایی نگیرد، پـــس اگر(از این پیشـــنهاد) اعراض کردند، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم(نه شما»).

و چون از خواندن نامه فارغ شد، سروصدا نزد او بلند شـــد و گفتگو بالا گرفت و ما را دستور دادند و از آنجا بیرون کردند.

ابوســـفیان می‌گوید: هنگام بیرون شدن از آنجا به یاران خود گفتم که: کار پسر ابی‌کَبْشَه چنان بالا گرفته که پادشاه روم از وی ترس دارد.[1] و همیشـــه متیقن بودم که امر(رسالت) رسول‌الله (صلی‌الله علیه وســـلم) پیروز می‌شـــود تا آنکه خداوند مرابه اسلام درآورد. زُهری گفته است: هِرَقل بزرگان روم را فراخوانده آنان را در خانهٔ خود گـــرد آورد و گفت: ای بـــزرگان روم آیا خواســـتار رستگاری و هدایت جاودانی هستید و اینکه ملک شما به شما پاینده بماند؟

راوی گفـــت: آن مردم همچون خران وحشـــی به ســـوی درهـــا گریختند، ولی درها را بســـته یافتند. هرقل گفت: ایشـــان را نزد من بیاورید. ایشان را فراخواندند، سپس هرقل گفت: همانا مـــن شـــدت(پایداری) شـــما را در دین شـــما می‌آزمودم. بنابراین، آنچه را دوست می‌دارم از شما مشاهده کردم. مردم به هرقل سجده کردند

---

۱ – ابوکبشه پدر آن حضرت نبود، و این کنایهٔ اهانت‌آمیزی بود که ابوسفیان نسبت عداوتی که با آن حضرت داشت، گفته بود.

و از وی خشنود گشتند.

٥ - باب: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ - إِلَى - بِهِ عَلِيمٌ﴾ [٩٢].

٤٥٥٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ أَنْصَارِيٍّ بِالْمَدِينَةِ نَخْلاً، وَكَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ، فَلَمَّا أُنْزِلَتْ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾. قَامَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ، قال: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَخْ، ذَلِكَ مَالٌ رَايِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَايِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ».

قال أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَفِي بَنِي عَمِّهِ.

قال عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ وَرَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: «ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ».

حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قال: قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ: «مَالٌ رَايِحٌ» [راجع: ١٤٦١. أخرجه مسلم: ٩٩٨].

باب ـ٥

«لَـنْ تنالُوا البِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ـ تا ـ بِهِ عَلِيم» (۹۲) «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.» و از هر چه انفاق کنید قطعاً خدا بدان داناست.»

۴۵۵۴ـ از مالک از اسحاق‌بن عبدالله‌بن‌ابی طلحه روایت است که از انس‌بن مالک رضی‌الله عنه شنیده است، که می‌گفت: ابوطلحه نسبت به دیگر انصار که در مدینه می‌زیستند، بیشتر درختان خرما داشت و بهترین مالی که آن را دوست می‌داشت(باغ) بَیْرُحاء بود که در مقابل مسجد قرار داشت ورسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به آن وارد شده و از آب گوارای آن می‌نوشید، و آنگاه که(این آیت) نازل شد: «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.»

ابوطلحه ایستاد و گفت: یا رسول‌الله خداوند می‌گوید: «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.» و دوست داشتنی‌ترین مال من ـبَیْرُحَاءـ است و آن صدقه برای خدا باشد. من به نیکویی و ذخیرهٔ(ثواب) آن در نزد خدا امید می‌دارم. یا رسول‌الله، پس هرطور که خدا ترا می‌نماید آن را صرف کن. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)فرمود: «به به، آن مالی بهره‌ور است، آن مال بهره‌ور است، و همانا آنچه را گفتی شنیدم و من(صلاح) می‌بینم که آن را در میان نزدیکان خود تقسیم

كنی».

ابوطلحه گفت: چنان(فرمودی) می‌کنم یا رسول‌الله. ابوطلحه آن را میان نزدیکان و پسر عموهای خود تقسیم کرد. عبدالله بن یوسف و رَوح‌بن عُبادَه گفته‌اند(آن حضرت به این لفظ) فرمود: «ذٰلک مالٌ رایِح» (بجای رابِح) یعنی مال رونده است(در خیر و صدقه بهتر باشد)

یَحْیَی‌بن یَحْیَی گفت: من بر مالک(به لفظ) «مالٌ رایح» خواندم.

٤٥٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حدثنا الأنصاري قال: حَدَّثَنِي أبي، عَنْ ثُمَامَةَ، عَنْ أنس ﷺ قال: فَجَعَلَهَا لِحَسَّانَ وَأُبَيٍّ، وَأَنَا أَقْرَبُ إِلَيْهِ، وَلَمْ يَجْعَلْ لِي مِنْهَا شَيْئًا [راجع: ١٤٦١. اخرجه مسلم: ٩٩٨، مطولا بدون «ولم يجعل» ...].

٤٥٥٥- از ثُمامه روایت است که انس رضی‌الله عنه گفت: ابوطلحه(باغ خرمای خود را) میان حَسَّان و اُبَی تقسیم کرد. و من(نسبت بدیشان) به وی نزدیکتر بودم و از آن چیزی به من نداد.

٦ - باب: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [٩٣].

باب -۶

«قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا اِنْ كُنْتُمْ صادِقِيْن» (۹۳) «بگو(به یهود که می‌گویند تورات برخی از خوراک حلال را حرام ساخته است) تورات را بیاورید و آن را بخوانید اگر راست می‌گویید.»

٤٥٥٦ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ وَامْرَأَةٍ قَدْ زَنَيَا، فَقَالَ لَهُمْ: «كَيْفَ تَفْعَلُونَ بِمَنْ زَنَى مِنْكُمْ». قَالُوا: نُحَمِّمُهُمَا وَنَضْرِبُهُمَا، فَقَالَ: «لا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ الرَّجْمَ». فَقَالُوا: لا نَجِدُ فِيهَا شَيْئًا، فَقَالَ لَهُمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ: كَذَبْتُمْ، فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَوَضَعَ مِدْرَاسُهَا الَّذِي يُدَرِّسُهَا مِنْهُمْ كَفَّهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَطَفِقَ يَقْرَأُ مَا دُونَ يَدِهِ وَمَا

٤٥٥٦- از مُوسی‌بن عُقْبه، از نافع روایت است که ابن‌عُمر رضی‌الله عنهما گفت: یهود، مرد و زنی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)آوردند. و آن حضرت به ایشان گفت: «با کسی که از شما زنا می‌کند، چه معامله می‌کنید» گفتند: روی‌های ایشان را سیاه می‌کنیم و آنها را می‌زنیم، فرمود: «آیا در تورات(حکم) سنگسار را نمی‌یابید؟» گفتند: ما در آن چیزی نمی‌یابیم.

وَرَاءَهَا ، وَلَا يَقْرَأُ آيَةَ الرَّجْمِ ، فَنَزَعَ يَدَهُ عَنْ آيَةِ الرَّجْمِ ، فَقَالَ : مَا هَذِهِ ؟ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَالُوا : هِيَ آيَةُ الرَّجْمِ ، فَأَمَرَ بِهِمَا فَرُجِمَا قَرِيبًا مِنْ حَيْثُ مَوْضِعُ الْجَنَائِزِ عِنْدَ الْمَسْجِدِ ، فَرَأَيْتُ صَاحِبَهَا يَحْنِي عَلَيْهَا ، يَقِيهَا الْحِجَارَةَ

[راجع : ۱۳۲۹. أخرجه مسلم : ۱۶۹۹، بدون ذکر موضع الجنائز].

عبدالله‌بن سـلام(عالم یهودی که مسلمان شده بود) بـه آنها گفـت: دروغ گفتیـد، تورات را بیاورید و آن را بخوانید اگر راسـت می‌گویید، مَدَرِّس تورات، کسـی از یهود که آن را درس می‌داد، کف دسـت خود را بر آیت سنگسـار گذاشت و به خواندن آنچه پیش از کف دست و بعد از کف دسـت وی بود آغـاز کرد، ولی آیت سنگسار را نخواند. عبدالله‌بن سلام، دست او را از بـالای آیت رجم، کنار زد و گفت: این چیسـت؟ و چون آن را دیدند، گفتند: این آیت سنگسار است.

آن حضرت(اجـرای حکم را) بر آن دو نفر امر کـرد و آنها را در نزدیـک جایی که به نزدیک مسجد بود، سنگسار کردند و من آن مرد زناکار را دیدم که(در اثنای سنگسار شدن) خودش را بـر روی آن زن خم می‌کرد تا او را از رسـیدن سنگ محافظت نماید.[1]

۷ – بَابٌ :

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾ [۱۱۰] .

باب ـ۷

«کُنْتُـمْ خیرَ أُمَّةٍ أُخْرِجت لِلنَّاسِ» (۱۱۰) «شـما بهترین امتی هسـتید کـه برای مـردم پدیدار شده‌اید».

٤٥٥٧ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مَيْسَرَةَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : ﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾ قَالَ : خَيْرَ النَّاسِ لِلنَّاسِ ، تَأْتُونَ بِهِمْ فِي السَّلَاسِلِ فِي أَعْنَاقِهِمْ ، حَتَّى يَدْخُلُوا فِي الإِسْلَامِ . [راجع : ۳۰۱۰] .

۴۵۵۷ـ از ابوحـازم روایت اسـت که ابوهریره

۱ – در این حدیث از چند وجه سخن رفته است. بعضی گفته‌اند که این زن و مرد ذمی نبوده‌اند و از دارحرب بودند؛ یعنی از یهودان فدک و خیبر بودند که در آن ایام با مسلمانان در جنگ بودند، ولی سؤال این است که اگر حربی می‌بودند، چگونه برای اجرای حکم نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم مراجعت می‌کردند. پس اگر ذمی می‌بودند آن حضرت بدون آنکه از حکم تورات از ایشان بپرسد، نظر به حکم اسلام آنها را سنگسار می‌کرد. و بعضی می‌گویند که اینها اهل ذمه بودند؛ زیرا سنگسار کردن حربی روا نیست. باید دانست که پرسیدن آن حضرت که برای مجازات زنا در میان ایشان سنگسار هست، برای الزام آنها بوده و آن حضرت از آن مطلع بوده است.

رضی‌الله عنه(در معنی این آیت) گفت: «شما بهترین امتی هستید که پدیدار شده‌اید» یعنی بهترین مردم از برای مردم که مردم را زنجیر در گردن افکنده می‌آورید تا آنکه به اسلام درآیند.

٨ - باب: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا﴾ [١٢٢]

٤٥٥٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قَالَ عَمْرٌو: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: فِينَا نَزَلَتْ: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ قَالَ: نَحْنُ الطَّائِفَتَانِ: بَنُو حَارِثَةَ وَبَنُو سَلِمَةَ، وَمَا نُحِبُّ - وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً: وَمَا يَسُرُّنِي - أَنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ، لِقَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾ [راجع: ٤٠٥١. أخرجه مسلم: ٢٥٠٥].

باب ـ ٨

«اِذْ هَمَّت طَائِفَتَانِ مِنْكُم اَنْ تَفْشَـلا» (١٢٢) «آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند»

٤٥٥٨ـ از سُفیان روایت است که عَمرو می گفت: جابر رضی‌الله عنهما می‌گفت: این آیت در میان ما نازل شد: «آن هنگام که دو گروه از شما برآن شدند که سستی ورزند، با آنکه خدا یاورشان بود.» جابر گفت: ما دو گروه بودیم، بنوحارثه و بَنُوسَلِمَه و ما دوست نداشتیم که... و سُفیان بار دیگر گفت: و ما را خوش نمی‌سازد ـ اگر این آیت نازل نمی‌شد، نظر به این فرمودهٔ خدای تعالی: «و خدا یاورشان بود»[١]

٩ - باب: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [١٢٨].

٤٥٥٩ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمٌ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ فِي الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا». بَعْدَ مَا يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا

باب ـ ٩

«لَيس َلَک َمِنَ َالاَمرِ شـیء» (١٢٨) «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست»

٤٥٥٩ـ از زُهری از سالم از پدر وی(ابن‌عمر) روایت است که گفت: آنگاه که رسول‌الله

١ - دو قبیلهٔ بنی‌سلمه و بنی‌حارثه که اندیشهٔ فرار از شرکت در جنگ احد داشتند، خداوند آنها را از آن جبن و ترس محفوظ داشت. این آیت هم جبن‌شان را مینماید و هم اینکه خداوند یاورشان بود. و جابر، با آنکه نزول این آیت از جبن‌شان سخن می‌گوید، به این خوش است که فرمود: خدا یاورشان بود.

وَلَكَ الْحَمْدُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ - إِلَى قَوْلِهِ - فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴾ .

رَوَاهُ إِسْحَاقُ بْنُ رَاشِدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ [راجع: ٤٠٦٩].

(صلی‌الله علیه وسلم) در رکعت آخر نماز صبح سر از رکوع بلند می‌کرد، می‌گفت: «بار الها، فلان و فلان و فلان را به لعنت گرفتار کن» و این(لعنت کردن) بعد از آن بود که می‌گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ربَّنا ولک الحمد» پس خداوند این آیت را نازل کرد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست یا(خدا) بر آنان می‌بخشاید یا عذابشان می‌کند، زیرا آنان ستمکارند»

این حدیث را اسحاق‌بن راشد از زُهری روایت کرده است.

٤٥٦٠ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ عَلَى أَحَدٍ ، أَوْ يَدْعُوَ لأَحَدٍ ، قَنَتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ ، فَرُبَّمَا قَالَ ، إِذَا قَالَ : سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ : «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، وَاجْعَلْهَا سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ» . يَجْهَرُ بِذَلِكَ ، وَكَانَ يَقُولُ فِي بَعْضِ صَلاتِهِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ : «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلانًا وَفُلانًا» لأَحْيَاءٍ مِنَ الْعَرَبِ ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ ﴾ . [١٢٨: الآية]. [راجع: ٨٠٤ . أخرجه مسلم: ٦٧٥].

٤٥٦٠- از ابن شهاب(زُهری) از سَعیدبن مُسَیَّب و ابوسلمه ابن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) وقتی که می‌خواست بر کسی دعای بد کند یا کسی را دعای نیک کند، پس از رکوع نماز، دعا می‌کرد، و بسا اوقات آنگاه که می‌گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اللَّهُمَّ ربّنا ولک الحمد» می‌گفت: «بار الها، ولید بن ولید و سَلَمَه بن هِشام وعَیّاش بن ابی رَبیْعه را نجات بده، بار الها، (قبیله) مضر را به سختی زجر کن و آنها را با سالهای(قحطی) مانند سالهای(قحطی) زمان یوسف روبرو گردان».

و آن حضرت با این الفاظ دعا می‌کرد. و در بعضی از نمازهای صبح می‌گفت: «بار الها، فلان و فلان و فلان را لعنت کن» بعضی از قبایل عرب را(که مسلمانان را کشته بودند دعای بد می‌کرد) تا آنکه خداوند نازل کرد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست»

١٠ - باب : [قَوْلِهِ] ﴿ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ ﴾ [١٥٣].

وَهُوَ تَأْنِيثُ آخِرِكُمْ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ﴾ [التوبة: ٥٢] : فَتْحًا أَوْ شَهَادَةً.

٤٥٦١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَّالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُبَيْرٍ، وَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ، فَذَاكَ إِذْ يَدْعُوهُمُ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا [راجع: ٣٠٣٩].

باب ـ ١٠

«فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ الرَّسُوْلُ يَدْعُوكُم فِى أُخراكُم» (١٥٣) «و پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند»[1]

کلمهٔ أُخْراكُم مونث آخِرِكُمْ اســت. ابن‌عباس گفته است:«اِحْدَى الحُسنَيَيْن» (التوبه:٥٢) «یکی از این دو نیکی» مراد ـ فتح یا شهادت ـ است.

٤٥٦١ـ از ابواســحاق روایت اســت که گفت: از براءبــن عازب رضــی‌الله عنهما شــنیدم که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)در روز اُحُد عبدالله‌بن جُبَیــر را فرماندهٔ افراد پیاده قرار داد، و آنهایی که شکســت خورده بودند برگشتند. پس فرمودهٔ خداوند اشــاره به همین است که: پیامبر ایشان را از پشت سرشان فرامی‌خواند. و در آن(روز) بجــز دوازده نفر با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) باقی نمانده بود.

١١ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ أَمَنَةً نُعَاسًا ﴾ [١٥٤].

٤٥٦٢ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَبُو يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ : أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ قَالَ : غَشِيَنَا النُّعَاسُ وَنَحْنُ فِي مَصَافِّنَا يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ : فَجَعَلَ سَيْفِي يَسْقُطُ مِنْ يَدِي وَآخُذُهُ، وَيَسْقُطُ وَآخُذُهُ [راجع: ٤٠٦٨].

باب ـ ١١

(فرمودهٔ خداوند) «اَمَنَةً نُعاساً» (١٥٤) «آرامشی به گونهٔ خوابی سبک»[2]

٤٥٦٢ـ از قَتــاده، از اَنَــس روایــت اســت که ابوطَلْحَه(رضــی‌الله عنه) گفت: در حالی که در روز اُحُد در صف جنگ بودیم، خوابی ســبک ما را فراگرفت. شمشــیر من از دستم می‌افتاد و آن را می‌گرفتم، و می‌افتاد و می‌گرفتم.

---

١ - مراد از شکست مسلمانان در جنگ اُحُد است که در کتاب«المغازی» تفصیل آن گذشت.

٢ - آیه چنین آغاز می‌شود: «پس از آن غم و اندوه خداوند به شما آرامش عنایت فرمود که بگونهٔ خواب سبکی گروهی از شما را فراگرفت».

۱۲ - باب : [قَوْلِه :]

﴿ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [۱۷۲].

﴿ الْقَرْحُ ﴾ : الْجِرَاحُ ، ﴿ اسْتَجَابُوا ﴾ : أَجَابُوا ، ﴿يَسْتَجِيبُ﴾ : يُجِيبُ .

باب ـ۱۲

(فرمودهٔ خداوند:) «اَلَّذِيْنَ اَسْتَجَابُوا للهِ والرَّسول مِـن بَعْدِ ما اَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِيْنَ اَحْسَـنُوا مِنْهُمْ و اتَّقُوا اَجْرٌ عَظِيْمٌ» (۱۷۲) «کسـانی که(در نبرد اُحُد) پس از آنکه زخم برداشـته بودند، دعوت خدا و پیامبر(او) را اجابت کردند، برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشـی بزرگ است.»

«اَلْقَرْح» که در آیهٔ فوق است به معنی جراحت و زخم است.

«استجابوا» یعنی اَجَابُوا ـ اجابت کردند.[۱]

«يَسْتَجِيْب» (الشـوری:۲۶) یعنی: يُجِيْبُ قبول می کند[۲]

۱۳ - باب : ﴿ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ ﴾ الآيَةَ [۱۷۳] .

۴۵۶۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : أُرَاهُ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾ . قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَام حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌ ﷺ حِينَ قَالُوا : ﴿ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴾ [انظر:۴۵۶۴] .

باب ـ۱۳

«اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُم فَاخْشَوْهُم» آیه (۱۷۳) «مردمان(برای جنگ) با شما گرد آمده‌اند، پس از آن بترسید».

۴۵۶۳ـ از ابوبکـر از ابوحَصِيْـن، از الضَّحَـی روایت اسـت که ابن‌عباس عبارت«حَسـبُنَا الله و نِعْـمَ الْوَكِيْـل» «خدا ما را بس اسـت و نیکو حمایتگـری اسـت» را(که در آخـر آیهٔ(۱۷۳) اسـت، سـخن ابراهیم علیه‌السـلام می‌گوید، کـه وقتی به آتش افکنده شـد، گفته اسـت. و

۱ – استجابُوا ـ که استفعال است به معنی افعال آمده و این موارد در کلام فصحاء بسیار است که می‌گویند ـ استجبتک ـ یعنی: اجبتک. این فعل که در وی«سین» درآید البته واقع است، خواه فعل محبوب باشد یا مکروه. فرمودهٔ خداوند: ویستجیب الذین آمنوا و عَمِلُوا الصّالحَات» که در آیه ۲۶ سوره الشوری به معنی«یجیب» است؛ یعنی قبول می‌کند دعای آنانکه ایمان آورده‌اند.

۲ – نوشته نشده

محمد (صلی‌الله علیه وسلم) وقتی آن را گفت که(منافقین) گفتند: «مردمان(برای جنگ) با شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید، (ولی) این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است».

٤٥٦٤ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كَانَ آخِرَ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ : حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ [راجع : ٤٥٦٣].

٤٥٦٤ـ از اسرائیل، از ابوحَصِیْن، از ابوالضُّحَی روایت است که ابن‌عباس گفت: این بود سخن آخر ابراهیم آنگاه که به آتش افکنده شد: ـ حَسْبِیَ اللهُ و نِعْمَ الوکیل ـ خدا بسنده است و نیکو حمایتگری است.

١٤ - باب : ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [١٨٠]. سَيُطَوَّقُونَ ، كَقَوْلِكَ طَوَّقْتُهُ بِطَوْقٍ .

باب ـ۱۴

«وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّلَهُم سَيُطَوَّقُوْنَ مابَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ للهِ مِيْرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالأرضِ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيْرٌ» (۱۸۰)

«و نپندارند کسانی که بخل می‌ورزند نسبت بدانچه خداوند از فضل خود بدیشان داده است، که آن(بخل) به خیر ایشان است بلکه به زیان ایشان است، به زودی آنچه بدان بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود، میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» «سَيُطَوَّقُون» در آیهٔ مذکور، مانند این است که بگویی، در گردن او (گردنبند) کردم.

٤٥٦٥ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ أَبَا النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ شُجَاعًا

٤٥٦٥ـ از عبدالله‌بن دینار، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی را که خدا مالی داده است و او زکاتش را ندهد، مال او در روز

أَقْرَعَ، لَهُ زَبِيبَتَانِ، يُطَوَّقُهُ يَوْمَ القِيَامَةِ، يَأْخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ - يَعْنِي بِشِدْقَيْهِ - يَقُولُ: أَنَا مَالُكَ أَنَا كَنْزُكَ». ثُمَّ تَلا هَذِهِ الآيَةَ: ﴿وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾. إِلَى آخِرِ الآيَةِ. [راجع: ۲۳۷۱. اخرجه مسلم: ۹۸۷، بقطعة ليست في هذه الطريق الاقرع]

قیامت به صورت ماری نر که موی سر ندارد و دارای دو نقطهٔ سیاه در دو چشم وی است در می‌آید و در گردنش پیچ می‌زند و گوشه‌های دهانش را نیش می‌زند و می‌گوید: منم مال تو، منم گنج تو.» سپس آن حضرت این آیه را خواند: «و نپندارند کسانی که بخل می‌ورزند نسبت بدانچه خداوند از فضل خود بدیشان داده است.» تا آخر آیه.

۱۵ - باب: ﴿وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾ [۱۸٦].

باب ۱۵

«وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُو الكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِن الَّذِيْنَ اَشْرَكُوا اَذًى كَثِيراً» (۱۸٦)

«و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و(نیز) از کسانی که به شرک گراییده‌اندآزار (سخنان دل‌آزار) بسیاری خواهید شنید.»

٤٥٦٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَرَاءَهُ، يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، قَالَ: حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ، فَإِذَا فِي الْمَجْلِسِ أَخْلاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأَوْثَانِ، وَالْيَهُودِ وَالْمُسْلِمِينَ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ ثُمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، إِنَّهُ

٤٥٦٦ - از شُعَیْب از زُهری، از عُروة‌بن زُبَیْر روایت است که اُسامه‌بن‌زید رضی‌الله عنهما او را خبر داده است که: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بر خری سوار شد که بر آن پارچهٔ ضخیم فَدَکی نهاده شده بود و اُسامه‌بن‌زید را در پشت سر خود بر آن خر سوار کرده بود تا از سعدبن عباده در قبیلهٔ بنی حارث بن‌خزرج عیادت کند، و این جریان قبل از واقعهٔ بدر بود.

اُسامه گفت: تا آنکه به مجلسی گذشت که در آن عبدالله‌بن اُبی ابن سُلول حاضر بود، و این قبل از آن بود که عبدالله‌بن اُبی(منافق) اسلام بیاورد. در آن مجلس مردم از فرقه‌های مختلف

لا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ إِنْ كَانَ حَقًّا ، فَلا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا ، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ . فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَاغْشَنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا ، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ . فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى كَادُوا يَتَثَاوَرُونَ ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا ، ثُمَّ رَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ دَابَّتَهُ ، فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ «يَا سَعْدُ ، أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ - يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ - قَالَ : كَذَا وَكَذَا» . قَالَ : سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اعْفُ عَنْهُ ، وَاصْفَحْ عَنْهُ ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ لَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ فَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ ، فَلَمَّا أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ اللَّهُ شَرِقَ بِذَلِكَ ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ . فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الأَذَى ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا ﴾ الآيَةَ ، وَقَالَ اللَّهُ : ﴿ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَأَوَّلُ الْعَفْوَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِيهِمْ ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا ، فَقَتَلَ اللَّهُ بِهِ صَنَادِيدَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ ، قَالَ : ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَعَبَدَةِ الأَوْثَانِ : هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ ، فَبَايِعُوا الرَّسُولَ ﷺ عَلَى الإِسْلامِ فَأَسْلَمُوا [راجع : ۲۹۸۷ ، أخرجه مسلم : ۱۷۹۸].

از مسلمانان و مشرکان بت‌پرست و یهود و مسلمانان گرد آمده بودند. عبدالله‌بن رواحه نیز در همین مجلس بود. آنگاه که غبار(سُم حیوانات، فضای مجلس را فراگرفت، عبدالله‌بن اُبی، بینی خود را با ردای خود پوشانید و سپس گفت: ما را غبار آلود نکنید. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)بر ایشان سلام کرد و سپس ایستاد و فرود آمد و ایشان را به سوی خدا(اسلام) دعوت کرد و برایشان قرآن را خواند.

سپس عبدالله‌بن اُبی ابن سُلُول گفت: ای مرد، از آنچه گفتی بهتر چیزی نیست، اگر راست باشد، پس با این سخنان ما را در مجلس ما اذیت مکن، به خانهٔ خود بازگرد و هر کس که نزد تو آمد قصه‌هایت را بر او بخوان.

عبدالله‌بن رواحه گفت: آری یا رسول‌الله، مجالس ما را(با هر آنچه می‌گویی) زیر پوشش بگیر و ما آن را دوست می‌داریم. سپس مسلمانان و مشرکان و یهود یکدیگر را دشنام دادند تا آنکه نزدیک بود به جان یکدیگر افتند، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پیوسته آنان را به نرمش فرامی‌خواند تا آنکه خاموش شدند. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مرکب خود را سوار شد و به راه افتاد تا آنکه به سعدبن عُباده رسید.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «ای سعد، آیا نشنیدی که اَبُوحُباب چه گفت- مرادش عبدالله‌بن‌اُبی بود - چنین و چنان گفته است.» سعدبن عُباده گفت: یا رسول‌الله، او را عفو کن و او را معذور بدار، سوگند به ذاتی که کتاب(قرآن) را بر تو فرستاده که خداوند

حـق را بر تـو آورده همان را که بـر تو نازل کرده اسـت که همانا مردمان این شهر(مدینه) بـر آن اتفاق کرده بودند که او را تاجگذاری و دسـتاربندی کنند(و او را مهمتر و سـالار خود بگیرند) ولی خدا(سالاری) او را نخواست و به خاطر حقی بود که به تو داد. او(یعنی عبدالله‌بن اُبـی) از این رو، بسـیار اندوهگین و عقده‌مند اسـت و همین باعث شده است که کاری بکند که تو خود آن را دیدی.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی چنانکه خداوند بدیشـان امر کرده بود مشرکین و اهل کتـاب را عفو کردنـد و اذیت‌شـان را تحمل می‌نمودند.

خدای عزوجلّ گفته اسـت: «و از کسـانی که پیش از شـما بـه آنان کتاب داده شـده و(نیز) از کسـانی که به شرک گراییده‌اند آزار(سخنان دل‌آزار)بسیاری خواهید شنید.» آیه (۱۸٦)

و خداوند فرموده است: «بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق بر ایشان آشکار شده از روی حسـدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند، پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که او بر هر کاری توانا است» (البقره:۱۰۹)

و پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلم) در عفو کردن پایـدار بود ـ آنچه را کـه خداوند امر کرده بود ـ تـا آنکه خداوند بـه او اجازه داد، و آنگاه که رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در واقعهٔ بدر نبرد کرد، خداوند توسـط او سـرکردگان کفار قریش را به قتل رسـاند. ابن‌اُبی ابن سَـلُول و کسانی از مشرکان و بت‌پرستان که با وی بودند

گفتند: این امر(اسلام) ظاهر شده است، سپس به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)، به اسلام بیعت کردند و(ظاهراً) اسلام آوردند.

١٦ - باب: ﴿لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا﴾ [١٨٨] [قرأ عاصمٌ وحمزةُ والكسائيُّ: لا تَحْسَبَنَّ]

باب ـ۱۶

«لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا» (۱۸۸) «گمان نکنند کسانی که بدانچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند» (عاصم و حمزه و کسائی ـ «لاتَحْسَبَنَّ» خوانده‌اند.

٤٥٦٧ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ قال: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْغَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ وَحَلَفُوا، وَأَحَبُّوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَنَزَلَتْ: ﴿لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ الآيَةَ [أخرجه مسلم: ٤٥٦٧].

٤٥٦٧ـ از عطاءبن یَسار روایت است که ابوسعید خُدری رضی‌الله عنه گفت: در زمان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، کسانی از مخالفین بودند که وقتی آن حضرت به غزوه رفت(آن حضرت را همراهی نکردند) و عقب ماندند، و از خانه نشستن خویش، که از آن حضرت عقب مانده بودند، شادمان بودند. آنگاه که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (از غزوه) برگشت، نزد وی عذر آوردند و سوگند یاد کردند و دوست داشتند، بدانچه نکرده‌اند، ستوده شوند.

سپس این آیت نازل شد: «گمان نکنند کسانی که بدانچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند به آنچه نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند» (۱۸۸)

٤٥٦٨ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ مَرْوَانَ قال لِبَوَّابِهِ: اذْهَبْ يَا رَافِعُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ فَرِحَ بِمَا أُوتِيَ، وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ، مُعَذَّبًا لَنُعَذَّبَنَّ أَجْمَعُونَ.

٤٥٦٨ـ از ابن ابی مُلیکه روایت است که عَلْقَمه‌بن وَقّاص به او گفته: مروان(بن حکم) به دربان خود گفت: ای رافع، نزد ابن‌عباس برو و بگوی: اگر هر مردی بدانچه به وی(از نعمتهای دنیوی) داده شده شادمان باشد و

فَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : وَمَا لَكُمْ وَلِهَذِه ، إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ ﷺ يَهُودَ فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِه ، فَأَرَوْهُ أَنْ قَد اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ ، وَفَرِحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كِتْمَانِهِمْ ، ثُمَّ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ - كَذَلِكَ ، حَتَّى قَوْلِه - يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا ﴾ .

تَابَعَهُ عَبْدُالرَّزَّاق ، عَنِ ابْنِ جُرَيْج .

حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِل : أَخْبَرَنَا الْحَجَّاجُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْج : أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْف أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ مَرْوَانَ : بِهَذَا [أخرجه مسلم : ۲۷۷۸].

دوست داشته باشد، بدانچه نکرده است ستوده شود، (در آخرت) عذاب ببینند، پس ما همگی عذاب خواهیم دید.

ابن‌عباس گفت: این به شما چه ربطی دارد.[۱] پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)روزی یهود را فراخواند و در مورد چیزی از ایشان پرسید و آنها(حقیقت) را از وی پنهان کردند و به او چیزی دیگر گفتند و خود را به خاطر آنچه از ایشان پرسیده بود و او را خبر داده بودند سزاوار ستودن دانستند، و از این پنهان کاری خود، شادمان بودند. سپس ابن‌عباس خواند: «و(یاد کن) هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت.ـ (این اشارت به آن جماعتی است که شامل آیه ۱۸۸ اند) تا فرمودهٔ خداوند: «شادمانی می‌کنند بدانچه کرده‌اند، و دوست دارند، به آنچه نکرده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند»[۲]

متابعت کرده است(هشام) عبدالرزاق را از ابن‌جُرَیح. روایت است از ابن‌مُقاتِل، از حَجّاج، از ابن‌جُرَیح، از ابن‌ابی مُلَیکه، از حُمَیدبن عبدالرحمن بن عَوْف که وی خبر داده است که: مروان... همین حدیث را گفته است.

۱ – برای دانستن معنای قرآن و حدیث، ما باید به معنای کلی کلمهٔ آن غور و دقت نماییم. نه اینکه فقط به شأن نزول آن توجه کنیم. (پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

۲ – اگر چه آیت در موردی خاص است، به حسب مفهوم خود عام است و شامل کسانی می‌شود که برایشان نعمت دنیوی داده شده و از روی عجب و تفوق بر دیگران شادمانی می‌کنند و دوست می‌دارند که مردم آنان را به صفاتی که فاقد آنند، بستایند. پس چه عجب که بر این حال معذب و معاتب گردند.«تیسیر القاری»

١٧ – باب : [قَوْلِه :]

﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الأَلْبَابِ ﴾ [١٩٠].

٤٥٦٩ – حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ قال : أَخْبَرَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قال : بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ ، فَتَحَدَّثَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مَعَ أَهْلِهِ سَاعَةً ثُمَّ رَقَدَ ، فَلَمَّا كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ قَعَدَ ، فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ : ﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الأَلْبَابِ ﴾ . ثُمَّ قَامَ فَتَوَضَّأَ وَاسْتَنَّ ، فَصَلَّى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، ثُمَّ أَذَّنَ بِلالٌ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ [راجع :١١٧. أخرجه مسلم: ٧٦٣].

باب ـ۱۷

(فرمودهٔ خدای تعالی) «انَّ فِی خَلْقِ السَّموات وَ الارضِ وَ اختِلَافِ اللَّیْلِ و النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولی الأَلْبَابِ» (۱۹۰) «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی(قانع کننده) است»

۴۵۶۹ـ از کُرَیب روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: شبی در خانهٔ خالهٔ خود میمونه(همسر آن حضرت) ایستادم، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) با همسر خود ساعتی صحبت کرد و سپس خوابید و آنگاه که یک سوم آخر شب فرا رسید، برخاست و به سوی آسمان نگریست و گفت«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی(قانع کننده) است» سپس برخاست و وضو کرد و دندانها را مسواک نمود و یازده رکعت نماز گزارد، سپس بلال اذان(صبح) گفت و آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، پس از آن بیرون آمد و نماز صبح را گزارد.

١٨ – باب : ﴿ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ ﴾ [١٩١].

باب ـ۱۸

«الَّذِیْنَ یَذکُرُونَ اللهَ قِیَاماً و قُعُوداً وَ علی جَنوبِهِم وَ یَتَفَکَّرونَ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضِ» (۱۹۱)

«آنانکه خدا را(در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند.»

٤٥٧٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ ، فَقُلْتُ لَأَنْظُرَنَّ إِلَى صَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَطُرِحَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وِسَادَةٌ ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي طُولِهَا ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ ، ثُمَّ قَرَأَ الآيَاتِ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ مِنْ آلِ عِمْرَانَ حَتَّى خَتَمَ ، ثُمَّ أَتَى شَنّاً مُعَلَّقاً ، فَأَخَذَهُ فَتَوَضَّأَ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ ، ثُمَّ جِئْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي ، ثُمَّ أَخَذَ بِأُذُنِي فَجَعَلَ يَفْتِلُهَا ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ أَوْتَرَ [راجع : ١١٧ . أخرجه مسلم : ٧٦٣].

٤٥٧٠ـ از كُرَيْب روايت است كه ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: شبی در خانه خالهٔ خود میمونه ماندم، با خود گفتم كه به نماز رسول‌الله (صلی‌الله عليه وسلم) می‌نگرم(كه نماز شب را چگونه می‌گزارد) ميمونه برای رسول‌الله (صلی‌الله عليه وسلم)بالشی نهاد و رسول‌الله (صلی‌الله عليه وسلم) بر طول بالش سر به خواب گذاشت، پس از آن روی خود را(برای بيداری) از خواب ماليد سپس ده آيت آخر سورهٔ آل عمران را خواند تا آنكه آن را تمام كرد، بعد به سوی مشكی كه آويخته بود رفت و از آب آن گرفت و وضو كرد، سپس به نماز ايستاد، من هم ايستادم و هر آنچه آن حضرت كرد، من هم كردم، بعد رفتم و به كناری وی ايستادم، دست خود را بر سرم نهاد، سپس گوش مرا گرفت و می‌تابيد. پس از آن دو ركعت گزارد، سپس دو ركعت گزارد،سپس دو ركعت گزارد، سپس دو ركعت گزارد، سپس دو ركعت گزارد، سپس دو ركعت گزارد، (جمعاً دوازده ركعت) و بعد يک ركعت(وتر) گزارد.

١٩ - باب : ﴿ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴾ [١٩٢]

باب ـ١٩

«رَبَّنا اِنَّکَ مَنْ تُدخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَ ما لِلظّالِمِيْنَ مِن اَنْصَارٍ» (١٩٢) «پروردگارا، هر كه را تو در آتش درآوری، يقيناً رسوايش كرده‌ای و برای ستمگاران ياورانی نيست.»

٤٥٧١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مَعْنُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ

٤٥٧١ـ از مالک از مَخْرَمَه بن‌سليمان، از كُرَيب مولی عبدالله‌بن عباس روايت است كه عبدالله‌بن عباس او را خبر داده است كه: وی شبی را نزد

أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهْيَ خَالَتُهُ ، قال : فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى انْتَصَفَ اللَّيْلُ ، أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ ، أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدَيْهِ ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهَا ، فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي ، فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي ، وَأَخَذَ بِأُذُنِي بِيَدِهِ الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ أَوْتَرَ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى جَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ

[راجع:۱۷۷ ـ أخرجه مسلم : ۷٦۳].

مَیمونه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)ایستاد و مَیْمونه خاله‌اش بود. ابن‌عباس گفت: من بر عرض بالش پهلو نهادم و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و همسرش بر طول بالش پهلو نهادند. رسول‌الله صلی‌الله عیله و سلم تا نیمهٔ شب خوابید، یا اندکی قبل از آن یا بعد از آن. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)بیدار شد و با هر دو دست روی خود را(برای بیداری) از خواب مالید. سپس ده آیت آخر سورهٔ آل عمران را خواند، بعد برخاست و به سوی مشکی که آویخته بود رفت و از آب آن وضو نمود، و وضوء را کامل کرد، سپس به نماز ایستاد. من هم همان کردم که او کرده بود. سپس رفتم و به کنارش ایستادم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) دست راست خود را بر سرم نهاد و گوش مرا با دست راست خود گرفت و تابید. آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، (جمعاً دوازده رکعت) سپس(یک رکعت) وتر گزارد. سپس پهلو نهاد تا آنکه مؤذن آمد، آنگاه برخاست و دو رکعت نماز سبک گزارد، بعد از آن بیرون آمد و نماز صبح را گزارد.

۲۰ - باب : ﴿رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ﴾ [۱۹۳] الآية

باب ـ ۲۰

«رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِى لِلْاِيْمَان» (۱۹۳)

«پروردگارا، ما منادیی را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد»

٤٥٧٢ – حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ كُرَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ ﷺ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهِيَ خَالَتُهُ ، قال : فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ ، أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ ، أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَجَلَسَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهَا ، فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي . قال ابْنُ عَبَّاسٍ : فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي ، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ ، رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ ، رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ ، أَوْتَرَ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى جَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ [راجع:۱۷۷ ، أخرجه مسلم : ٧٦٣].

٤٥٧٢- از کُرَیب مولای ابن‌عباس روایت است کـه، ابن‌عباس رضـی‌الله عنـه او را خبر داده اسـت که: وی شبی را نزد میمونه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و میمونه خاله‌اش بود.

ابن‌عباس گفت: من در عرض بالش پهلو نهادم و رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)و همسرش در طول بالش پهلو نهادند. رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) تا نیمهٔ شب خوابید، یا اندکی قبل یـا اندکی بعد از آن. رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسـلم)بیدار شد و روی خود را(برای بیداری) از خواب با دسـت خود مالید. سـپس ده آیت آخر سـورهٔ آل عمران را خواند. بعد به سـوی مشکی که آویخته بود ایستاد، و از آب آن وضو کـرد، و وضوی خود را نیک گردانید، و بعد به نماز ایستاد.

ابن‌عباس گفت: من برخاستم و همان کردم که او کرده بود. سـپس رفتم و به کنارش ایستادم، رسـول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)دسـت راست خود را بر سـرم نهاد و با دسـت راست خود گوش مرا گرفت و تابید. آن حضرت دو رکعت نماز گزارد، سـپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سپس دو رکعت گزارد، سـپس دو رکعت گزارد، (جمعاً دوازده رکعت) سپس(یک رکعت) وتر گزارد. سپس پهلو نهاد تا آنکه مؤذن نزدش آمد. آنگاه برخاسـت، دو رکعت نماز سبک گزارد، سپس بیرون آمد و نماز صبح را گزارد.

٤ – سُورَةُ النِّسَاء .

قال : ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ يَسْتَنْكِفُ ﴾ [١٧٢] : يَسْتَكْبِرُ. قِوَامًا : قِوَامُكُمْ مِنْ مَعَايِشِكُمْ . ﴿ لَهُنَّ سَبِيلاً ﴾ [١٥] : يَعْنِي الرَّجْمَ لِلثَّيِّبِ وَالْجَلْدَ لِلْبِكْرِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ مَثْنَى وَثُلاثَ ﴾ [٣] : يَعْنِي اثْنَتَيْنِ وَثَلاثًا وَأَرْبَعًا ، وَلا تُجَاوِزُ الْعَرَبُ رُبَاعَ .

١ – باب : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى ﴾ [٣]

٤٥٧٣ – حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَجُلاً كَانَتْ لَهُ يَتِيمَةٌ فَنَكَحَهَا ، وَكَانَ لَهَا عَذْقٌ ، وَكَانَ يُمْسِكُهَا عَلَيْهِ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْ نَفْسِهِ شَيْءٌ ، فَنَزَلَتْ فِيهِ : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى ﴾ . أَحْسِبُهُ قَالَ : كَانَتْ شَرِيكَتَهُ فِي ذَلِكَ الْعَذْقِ وَفِي مَالِهِ [راجع : ٢٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٣٠١٨] .

۴ـ سورهٔ النِّساء[1]

ابن‌عباس گفت: «یَسْتَنْکِف» (۱۷۲): یَسْتَکْبِرُ ـ یعنی «سرکشی می‌کند» معنی کرده است [2] قواماً: یعنی استقامت شما در معیشت شما.[3] «لَهُنَّ سَبِیْلاً» (۱۵) یعنی سنگسار کردن زناکار که بکر(شوهر رسیده) نباشد، و تازیانه زدن زنی زناکار که بکر باشد.[4] و غیر از ابن عباس در«مَثْنَی و ثُلاث» (۳) گفته است: یعنی دو و سه و چهار(زن را نکاح کنید.) و عرب از«رُباع» در نمی‌گذرند(یعنی خماس و سداس ـ پنج و شش نمی‌گویند)

باب ـ۱

«وَ اِنْ خِفتُمْ اَنْ لاتُقسِطُوا فی الْیَتَامَی» (۳) «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید»

۴۵۷۳ـ از هشام بن عُروه، از پدر وی روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: مردی که سرپرستی دختر یتیم را می‌کرد، او را به نکاح

---

۱ – جمهور علما بر این‌اند که سورهٔ«النِّساء» مدنی است، بجز یک آیت«اِنَّ الله یَامُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الامَانَاتِ اِلَی اَهْلِهَا» (۵۸) که در مورد عثمان بن ابی طلحه نازل شده و در حق سپردن کلید کعبه به وی است؛ یعنی خداوند به شما امر می‌کند که امانتها را به صاحب آن بسپارید.

۲ – «لَنْ یَسْتَنْکِفَ المُسِیحُ اَنْ یَکُونَ عَبْدَالله وَ لَاالمَلٰئکَةُ المُقَرَّبُوْنَ. وَ مَنْ یَسْتَنکِفْ عَنْ عِبادَتِه فَسَیَحْشُرُهُم اِلَیه جَمِیْعاً» (۱۷۲) «مسیح از این که بندهٔ خدا باشد هرگز ابا نمی‌ورزد و فرشتگان مقرب(نیز ابا ندارند) و هرکس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می‌آورد».

۳ – «وَ لَاتُؤ تواالسُّفَهاءَ اَمْوَالَکُم الَّتِی جَعَلَ الله لَکُم قِیَماً» (النساء:۵) «و اموال خود را که خداوند آن را سبب استقامت معیشت شما قرار داده، به بیخردان ندهید.» اشاره به قرائت ابن عمر است که«قِیَماً» را، «قواماً» خوانده و آن را ـ قوام معیشت ـ تفسیر کرده است. (تیسیرالقاری)

۴ – «و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید، پس اگر شهادت دادند آن زنان را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرارسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد» (النساء:۱۵)

خود درآورد. آن دختر[باغ] خرما داشت و او را بدان سبب نزد خود نگاه میداشت و نسبت به وی در خود احساس[محبت] نمی‌کرد. این آیه در مورد وی نازل شد: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید». راوی می‌گوید: گمان می‌کنم هِشام گفته بود: آن یتیم در[باغ] خرما و مال آن مرد شریک بوده است.

٤٥٧٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى ﴾ فَقَالَتْ : يَا ابْنَ أُخْتِي ، هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا ، تَشْرَكُهُ فِي مَالِهِ ، وَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا ، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا ، فَيُعْطِيَهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ ، فَنُهُوا عَنْ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ وَيَبْلُغُوا لَهُنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ فِي الصَّدَاقِ ، فَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ .

قال عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : وَإِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ﴾ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيَةٍ أُخْرَى : ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ . رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ عَنْ يَتِيمَتِهِ ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ ، قَالَتْ : فَنُهُوا - أَنْ يَنْكِحُوا - عَنْ مَنْ رَغِبُوا فِي مَالِهِ وَجَمَالِهِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِلَّا بِالْقِسْطِ ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ إِذَا كُنَّ قَلِيلَاتِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ [راجع : ٢٤٩٤ . أخرجه مسلم : ٣٠١٨] .

٤٥٧٤ـ از ابن‌شهاب(زهری) از عُروه بن زبیر روایت است که وی از عایشه در مورد این فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کرد که می‌گوید: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید». عایشه گفت: ای خواهرزادهٔ من، این همان یتیمی بود که در کنار ولی خود می‌زیست و در مال وی شریک بود و ولی یتیم از مال و جمال او خوشش می‌آمد و می‌خواست که او را به ازدواج خود درآورد بدون آنکه در مهر وی عدالت کند و مثل آنچه به غیر وی می‌دهد، به او بدهد. پس، از ازدواج کردن با ایشان منع شدند مگر آنکه در موردشان عدالت کنند و مهر آنان را به مرتبهٔ اعلی همتایان‌شان برسانند. و امر شدند که بجز از این یتیمان با سائر زنانی که ایشان را خوش آید، ازدواج کنند.

عُروه گفت که عایشه گفته است: پس از نزول این آیه، مردم از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فتوی طلبیدند، پس این آیت نازل شد:«و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند» (النساء:۱۲۷)[1]

۱ – ترجمهٔ کامل آیهٔ ۱۲۷ سورهٔ النساء: «و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند، بگو: خدا دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد و(نیز) دربارهٔ آنچه در قرآن به شما تلاوت می‌شود: دربارهٔ زنان یتیمی که حق مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید و(دربارهٔ) کودکان ناتوان و اینکه با یتیمان(چگونه) به داد رفتار کنید(پاسخگر شماست) و هر کار نیکی انجام دهید قطعاً خدا به آن داناست».

عایشه گفت: و فرمودهٔ خدای تعالی در آیهٔ دیگر(ادامهٔ آیهٔ فوق است) «و تمایل به ازدواج با آنان دارید» (النساء:۱۲۷) بی‌میلی هر یک از شما از دختر یتیم وی، آنگاه که مال و جمال‌شان اندک باشد. عایشه گفت: پس منع شدند که بخاطر رغبت در مال و جمال‌شان با ایشان ازدواج کنند، البته با زنان یتیم، مگر آنکه به عدالت رفتار کنند، و این بخاطری بود که ایشان با یتیم‌های اندک مال و اندک جمال تمایل به ازدواج نداشتند.

٢ - باب :

﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [٦] .

﴿وَبِدَارًا﴾ [٦] : مُبَادَرَةً . ﴿أَعْتَدْنَا﴾ [١٨]: أَعْدَدْنَا، أَفْعَلْنَا مِنَ الْعَتَادِ .

باب ـ۲

«وَ مَنْ كان غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُل بِالمَعْرُوفِ فَاِذَا دَفَعْتُم اِلَيْهِم اَمْوَالَهُم فَاَشْهِدُوا عَلَيهِم وَكَفَى بِالله حَسِيباً» (٦)

«و آن کس که توانگراست باید(از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد. و هر کس که تهیدست است باید مطابق عرف(از آن) بخورد: پس هرگاه اموالشان را به آنان رد کردید، برایشان گواه بگیرید، و خداوند برای حسابرسی کافی است.»

«وَ بداراً» که در آیهٔ ٦، النساء است، به معنی مُبَادَرَتً است، یعنی شتاب[1] «اَعْتَدنا» در آیه ١٨، النساء، به معنی اَعْدَدنا است، یعنی آماده کرده‌ایم[2]، گفته می‌شود: أَفَعَلْنَا مِنَ العَتَادِ ـ انجام دادیم از آنچه آماده شده است.

---

١ - «وَ لاتاكُلُوها اِسْرافاً و بِدَاراً اَنْ يَكْبَرُوا» «و اموالشان را(از بیم آنکه مبادا) بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید» (النساء:۶)
٢ - «اُولئِک اَعْتَدْنا عَذاباً اَلِيماً» «آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.»

٤٥٧٥ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ كَانَ غَنِيّاً فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ﴾ . أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي وَالِي الْيَتِيمِ إِذَا كَانَ فَقِيراً : أَنَّهُ يَأْكُلُ مِنْهُ مَكَانَ قِيَامِهِ عَلَيْهِ بِمَعْرُوفٍ [راجع : ٢٢١٢ . أخرجه مسلم : ٣٠١٩].

٤٥٧٥ـ از هشـــام، از پدرش از عايشه رضی‌الله عنها در تفسير فرمودۀ خدای تعالی روايت است ، کـــه می‌فرمايد: «و آن کس که توانگر اســـت بايـــد(از گرفتن اجرت سرپرســـتی) خودداری ورزد و هرکس که تهيدست است، بايد مطابق عـــرف(از آن) بخـــورد»، گفت: آيـــۀ مذکور در مورد ولی يتيم نازل شـــده که اگر فقير باشد از مال يتيم مطابق عرف، عوض اجرت سرپرستی خود می‌خورد.

٣ - باب : ﴿ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ ﴾ [٨] الآيَةَ

باب ـ۳

«وَ إذَا حَضَـرَ القِسْـمَةَ اُولُـو القُرْبَـى وَاليَتَامَى وَالمَسَاكِيْنُ» (٨)

«و هرگاه، خويشـــاوندان و يتيمان و مستمندان در تقسيم(ارث) حاضر شدند».

٤٥٧٦ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حُمَيْدٍ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ الأَشْجَعِيُّ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ﴿ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ ﴾ . قَالَ : هِيَ مُحْكَمَةٌ ، وَلَيْسَتْ بِمَنْسُوخَةٍ .

تَابَعَهُ سَعِيدٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ [راجع : ٢٧٥٩] .

٤٥٧٦ـ از شـــيبانی، از عكرمـــه روايت اســـت كه ابن‌عباس رضی‌الله عنهمـــا گفت: «و هرگاه خويشـــاوندان و يتيمـــان و مســـتمندان در تقســـيم(ارث) حاضر شـــدند» اين آيت مُحكم است و منسوخ نشده است. متابعت كرده است سعيد(ابن جُبَير) عكرمه را از ابن‌عباس.

٤ - باب : [قَوْلِهِ :] ﴿ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ ﴾ [١١]

باب ـ ۴

فرمودۀ خدای تعالی: «يُوصِيْكُمُ اللهُ فِی اَوْلادِكُم» (١١) «خداوند به شما دربارۀ فرزندانتان سفارش می‌كند».

٤٥٧٧ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ

٤٥٧٧ـ از ابن‌جُرَيْج، از ابن‌مُنْكَدِر روايت است كـــه جابر رضی‌الله عنهما گفت: پيامبر (صلی‌الله

رضيَ اللهُ عَنهُمَا قال: عَادَني النَّبيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ في بَني سَلِمَةَ مَاشِيَيْنِ، فَوَجَدَني النَّبيُّ ﷺ لا أعقلُ، شَيْئًا فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ ثُمَّ رَشَّ عَلَيَّ فَأَفَقْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَأمُرُني أَنْ أَصْنَعَ في مَالي يَا رَسُولَ اللهِ، فَنَزَلَتْ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾ [راجع: ١٩٤. أخرجه مسلم: ١٦١٦].

علیه وسلم) و ابوبکر پیاده درمحل بَنِی‌سلمه، به عیادت من آمدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مرا بیهوش دید، آن حضرت آب طلبید و از آن وضو کرد، سپس بر من آب پاشید و من به هوش آمدم و گفتم: مرا چه امر می‌کنی که در مال خود انجام دهم یا رسول‌الله؟ این آیت نازل شد: «خداوند به شما دربارهٔ فرزندانتان سفارش می‌کند».

٥ - باب: [قَوْلِهِ:] ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ﴾ [١٢]

باب ـ٥

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ لَكُم نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْواجُكُم» (١٢) «و نیمی از میراث همسرانتان از آن شما(شوهران) است.»

٤٥٧٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ وَرْقَاءَ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كَانَ الْمَالُ لِلْوَلَدِ، وَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ، فَنَسَخَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ مَا أَحَبَّ، فَجَعَلَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ، وَجَعَلَ لِلأَبَوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسَ وَالثُّلُثَ، وَجَعَلَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمُنَ وَالرُّبُعَ، وَلِلزَّوْجِ الشَّطْرَ وَالرُّبُعَ [راجع: ٢٧٤٧].

٤٥٧٨ـ از ابن‌ابی نَجِیح، عطاء روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: مال(در زمان جاهلیت) برای فرزند میراث می‌رسید و(صاحب مال) به پدر و مادر خود می‌توانست وصیت کند(که پس از مرگ وی به ایشان چیزی بدهند). خداوند از این حکم آنچه را خواست نسخ کرد و سهم میراث را برای پسر دوبرابر دختر گردانید و سهم هر یک از مادر و پدر را یک ششم و یک سوم گردانید و سهم زن را(اگر میت فرزند داشته باشد) یک هشتم و اگر(میت فرزند نداشته باشد) یک چهارم تعیین نمود. و سهم مرد را (اگر از زنش فرزند نمانده باشد) نیم مال(و اگر فرزند مانده باشد) یک چهارم مال متروکه قرار داد.

٦ - باب :

﴿ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ ﴾ : [١٩]. الآيَةَ .

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ لَا تَعْضُلُوهُنَّ ﴾ : لَا تَقْهَرُوهُنَّ . ﴿ حُوبًا ﴾ :[٤] : إِثْمًا . ﴿ تَعُولُوا ﴾ :[٣] تَمِيلُوا . ﴿ نِحْلَةً ﴾ :[٤] النِّحْلَةُ الْمَهْرُ .

٤٥٧٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : حَدَّثَنَا أَسْبَاطُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ . قَالَ الشَّيْبَانِيُّ : وَذَكَرَهُ أَبُو الْحَسَنِ السُّوَائِيُّ ، وَلَا أَظُنُّهُ ذَكَرَهُ إِلَّا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ ﴾ . قَالَ : كَانُوا إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ كَانَ أَوْلِيَاؤُهُ أَحَقَّ بِامْرَأَتِهِ ، إِنْ شَاءَ بَعْضُهُمْ تَزَوَّجَهَا ، وَإِنْ شَاؤُوا زَوَّجُوهَا ، وَإِنْ شَاؤُوا لَمْ يُزَوِّجُوهَا ، فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَهْلِهَا ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي ذَلِكَ [انظر : ٦٩٤٨].

باب -۶

«لایَحِلُّ لَکُم اَنْ تَرِثُوا النِّساء کَرْهاً ولاتَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا اٰتَیتُموْهُنَّ» (۱۹)

«برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه به میراث ببرید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید از ایشان بازستانید»

و از ابن‌عباس ذکر شده که«لاتَعْضَلُوهُنَّ» یعنی با زنان قهر و ستم نکنید. «حُوباً» (۲): به معنی گناه است[۱] «تَعُوْلُوا» (۲) یعنی ستم کنید[۲] «نِحْلَةً» (٤) یعنی اَلنِّحْلَةُ به معنی مهر است[۳]

۴۵۷۹- از شیبانی، از عِکرمه، از ابن‌عباس روایت است که شیبانی گفت: و ابوالحسن سُوّائی آن را یاد کرده است[۴]: «برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه به میراث بگیرید، و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید از ایشان بازستانید.»

ابن‌عباس گفت: مردم(در زمان جاهلیت) اگر مردی می‌مُرد، اقارب وی در ازدواج با زن وی مستحق‌تر بودند، اگر کسی از ایشان می‌خواست با آن زن ازدواج می‌کرد، و اگر می‌خواستند

---

۱ – «اِنَّهُ کانَ حُوْباً کَبِیْراً» یعنی«یقیناً که این گناهی بزرگ است» در متن عربی حدیث بعد از«حُوباً» شماره ۴، گذاشته شده؛ یعنی این کلمه در آیه ۴، النساء است. در حالی که اشتباه شده و کلمه«حُوباً» در آیهٔ ۲، النساء است.

۲ – «ذٰلِکَ اَدْنَیٰ اَلَّا تَعُولُوا» «این نزدیکتر است به آنکه ستم نکنید».

۳ – «وَ اٰتُوا النِّساء صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً» «و مَهر زنان را به خوشدلی و طیب‌خاطر به آنها بدهید.»

۴ – این حدیث به دو طریق از شیبانی، روایت شده است، چنانکه شیبانی از عِکرمه و عکرمه از ابن‌عباس روایت کرده است که موصول است. و طریق دیگر مشکوک فیه است که از طریق شیبانی، از ابوالحسن سُوّائی از ابن‌عباس روایت شده است.

او را بـه ازدواج دیگـری درمی‌آوردنـد و اگر می‌خواستند او را از ازدواج مانع می‌شدند. پس ایشان(اقارب مرد مرده) نسبت به وی از اقارب وی مستحق‌تر بودند. سپس این آیه در منع ایشان از این رسم نازل شد.

۷ – باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴾ [۳۳].

[أَمَّا قِرَاءَةُ عاصم وحمزة والكِسائيِّ فَـ : ((عَقَدَت))] .

وَقَالَ مَعْمَرٌ : أَوْلِيَاءُ مَوَالِي ، وَأَوْلِيَاءُ وَرَثَةٌ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ : هُوَ مَوْلَى الْيَمِينِ ، وَهْوَ الْحَلِيفُ ، وَالْمَوْلَى أَيْضًا ابْنُ الْعَمِّ ، وَالْمَوْلَى الْمُنْعِمُ الْمُعْتِقُ وَالْمَوْلَى الْمُعْتَقُ ، وَالْمَوْلَى الْمَلِيكُ ، وَالْمَوْلَى مَوْلًى فِي الدِّينِ .

باب ـ۷

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوالِدَانِ وَ الاقْرَبُونَ و الَّذينَ عَاقَدَتْ ايمانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُم انَّ اللهَ كانَ عَلَى كُلِّ شيءٍ شهيداً» (۳۳) (ولی در قرائت عاصم و حمزه و کسائی، عوض«عَاقَدَت»، عَقَدَت؛ آمده است).

«و به هر یک از شما وارثانی مقرر کردیم، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان گذاشته‌اند، و کسانی که ایشان را مربوط ساخته است عهد شما. پس بهرهٔ ایشان را بدهید، به تحقیق که خداوند بر همه چیز گواه است.» و مَعْمَر گفته که کلمهٔ«موالی» که در آیت آمده مراد آن اولیای ورثه است[۱]

«عَاقَدَتْ أَيْمانُكم» «کسانی که ایشان را عهد

۱ – این آیت را دو تأویل است: یکی اینکه هرکس را عصبه یا وارثین است که آنها از وی میراث می‌برند. «مِمَّا» در آیهٔ مذکور به معنای: از آنچه به میراث گذاشته‌اند، می‌باشد، یعنی میراثی که پدران و مادران و خویشاوندان او برایش به میراث گذاشته‌اند. بنابراین تأویل، پدران و مادران و خویشاوندان موروثان‌اند که از ایشان به میراث گذاشته شده نه وارثان، یعنی میراث خواران، تأویل دیگر: آنست که هرکس را عصبه یا وارثان است که آنها از وی باز می‌مانند و میراث می‌برند، آن عصبه یا بازماندگان، پدران و مادران و خویشاوندان‌اند که وارثان شناخته می‌شوند نه موروثان. در تأویل اول«مِمَّا» را آنچه به میراث گذاشته‌اند تفسیر کرده‌اند و در تأویل دوم به معنای«مَن» یعنی «کس» تفسیر کرده‌اند، یعنی کسانی که از مرده باقی می‌مانند.

۴۵۸۰ – حَدَّثَنِي الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ إِدْرِيسَ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرِّف ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْر ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضيَ اللهُ عَنْهُمَا ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ ﴾ . قال : وَرَثَةً ﴿ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ : كَانَ الْمُهَاجِرُونَ لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَرِثُ الْمُهَاجِرِيُّ الأَنْصَارِيَّ دُونَ ذَوِي رَحِمِه ، لِلأُخُوَّةِ الَّتِي آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمْ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ ﴾ . نُسِخَتْ . ثُمَّ قال : ﴿ وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ : مِنَ النَّصْرِ وَالرِّفَادَةِ وَالنَّصِيحَةِ ، وَقَدْ ذَهَبَ الْمِيرَاثُ ، وَيُوصِي لَهُ .

سَمِعَ أَبُو أُسَامَةَ إِدْرِيسَ ، وَسَمِعَ إِدْرِيسُ طَلْحَةَ [راجع: ۲۲۹۲] .

شما مربوط ساخته است» مراد از آن(مَوْلی الیمین) یا صاحبان سوگند است که«حَلیف» یعنی هم‌پیمان یکدیگراند.[1]

«مَوْلی» همچنان بدین معانی آمده است: «پسر عمو، و مُنْعِم، یعنی آزاد کننده، و آزاد کرده شده، و مالک، و بزرگ در دین»[2]

۴۵۸۰ـ از سَعیدبن جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: «وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِي» یعنی«به هر یک از شما وارثانی مقرر کردیم». مراد از«مَوَالی» ورثه است. «وَالَّذِيْنَ عَاقَدَت أَيْمانكُم» یعنی«کسانی که ایشان را عهد شما مربوط ساخته است» در مورد آن است که آنگاه که مهاجرین به مدینه می‌آمدند، مهاجر از انصاری میراث می‌برد نه ذو رحم انصاری(اقارب وی). و این بدان سبب بود که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) میان مهاجر و انصار رابطهٔ برادری استوار کرده بود، زمانی که این آیت نازل شد«وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِي» یعنی«به هر یک از شما وارثانی مقرر کردیم»، حکم میراث برادری نسخ شد و سپس فرمود: «والّذین عَاقَدَتْ أیمانُکم» یعنی«کسانی که مربوط ساخته است ایشان را عهد شما»، یعنی ایشان همدیگر را به عطایا و نیک اندیشی یاری رسانند. و حکم میراث در مورد ایشان از بین

۱ – در جاهلیت رسم محالفت یعنی سوگند خوردن و معاهدت یعنی عهد کردن در میان مردم رایج بود که مردم را با یکدیگر هم‌پیمان یا«حلیف» می‌کرد؛ که دشمن یکی، دشمن دیگری و دوست یکی، دوست دیگری باشد و هم‌پیمان از هم‌پیمان، یک ششم میراث می‌برد. آیت«وَالّذین عاقدت ایمانهم» در رابطه به همین هم‌پیمانان است که در اوایل اسلام حق‌شان را می‌دادند و با نزول آیت«و اولوالارحام» منسوخ شد. (اقتباس از: کشف الاسرار میبدی، تفسیر حسینی و تیسیر القاری)

۲ – مَوْلی دارای این معانی نیز می‌باشد: الحب، و الجار، و الناصر، و الصهر، و التابع، و الموازی.

٨ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ﴾ [٤٠] يَعْنِي زِنَةَ ذَرَّةٍ .

٤٥٨١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ حَفْصُ بْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّ أُنَاسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «نَعَمْ ، هَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ بِالظَّهِيرَةِ ، ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ» . قَالُوا : لا ، قَالَ : «وَهَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ» . قَالُوا : لا ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا كَمَا تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ : تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ ، فَلا يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الأَصْنَامِ وَالأَنْصَابِ إِلا يَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ . حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ ، وَغُبَّرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ ، فَيُدْعَى الْيَهُودُ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا : كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللَّهِ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : كَذَبْتُمْ ، مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلا وَلَدٍ ، فَمَاذَا تَبْغُونَ ، فَقَالُوا : عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا ، فَيُشَارُ : أَلا تَرِدُونَ؟ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ ، كَأَنَّهَا سَرَابٌ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ . ثُمَّ يُدْعَى النَّصَارَى فَيُقَالُ لَهُمْ : مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ؟ قَالُوا : كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : كَذَبْتُمْ ، مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ

رفت. ولی (در امر میراث) وصیت برای آن برادران می‌شود.

باب ـ۸

«انّ الله لَایَظلِمُ مِثقَالَ ذرَّة» (۴۰)
«در حقیقت، خدا هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند»
تفسیر مثقال را بـه وزن کرده یعنی به وزن ذره‌ای.

۴۵۸۱ـ از زیدبن اسلم، از عطاءبن یسار، روایت است که ابوسعید خُدری رضی‌الله عنه گفت: مردانی چند، در زمان پیامبر صلی‌الله علیه و سلم گفتند: یا رسول‌الله، آیا ما پروردگار خویش را در روز قیامت می‌بینیم؟ پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: آری، آیا شما در دیدن آفتاب درخشان نیمهٔ روز که بر آن ابری نباشد، زحمتی می‌بینید؟ گفتند: نی. فرمود: آیا شما در دیدن ماه شب چهارده که درخشنده است و بر آن ابری نیست، زحمتی می‌بینید؟ گفتند: نی.
پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «شما در دیدن خدای عزوجل در روز قیامت، زحمتی نمی‌بینید چنان که در دیدن آفتاب و ماه زحمت نمی‌بینید. آنگاه که روز قیامت فرارسد، منادی بانگ برمی‌آورد که: هر امتی در پی آن برود که آن را می‌پرستید. از آن کسانی که غیر خدا را می‌پرستیدند مانند بت پرستان و صورت پرستان کسی باقی نمی‌ماند مگر آنکه در دوزخ می‌افتد، تا آنکه کسی باقی نمی‌ماند بجز کسی که خدا را می‌پرستد و آن شامل مطیع و عاصی

وَلا وَلَد ، فَيُقَالُ : لَهُمْ : مَاذَا تَبْغُونَ ؟ فَكَذَلكَ مثْلَ الأوَّل. حَتَّى إذَا لَمْ يَبْقَ إلا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللّهَ ، منْ بَرٍّ أوْ فَاجرٍ ، أتَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمينَ في أدْنَى صُورَة من الَّتي رَأوْهُ فيهَا ، فَيُقَالُ : مَاذَا تَنْتَظرُونَ ، تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّة مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، قَالُوا : فَارَقْنَا النَّاسَ في الدُّنْيَا عَلَى أفْقَر مَا كُنَّا إلَيْهمْ وَلَمْ نُصَاحبْهُمْ ، وَنَحْنُ نَنْتَظرُ رَبَّنَا الَّذي كُنَّا نَعْبُدُ ، فَيَقُولُ: أنَا رَبُّكُمْ فَيَقُولُونَ : لا نُشْركُ باللَّه شَيْئًا» . مَرَّتَيْنِ أوْ ثَلاثًا [راجع : ۲۲ . أخرجه مسلم : ۱۸۳مطولا].

و بقایای اهل کتاب است.

یهود فراخوانده می‌شود و به آنها گفته می‌شود: شما که را عبادت می‌کردید؟ آنها می‌گویند: ما عُزَیر پسر خدا را می‌پرستیدیم. به آنها گفته می‌شود: دروغ گفتید، خداوند نه زنی گرفته است و نه فرزند دارد، و شما حالا چه می‌خواهید؟ آنها می‌گویند: پروردگارا! ما تشنه هستیم. ما را بنوشان. به آنها اشاره می‌شود که آیا(به آتش دوزخ) وارد نمی‌شوید؟ جایی که به سوی آتش(دوزخ) جمع خواهند شد، همچون سرابی که بخشهای آن همدیگر را محو می‌کند، و در آتش می‌افتند.

سپس نصارا فراخوانده می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: شما که را می‌پرستید؟ می‌گویند: ما مسیح پسر خدا را می‌پرستیدیم. به آنها گفته می‌شود: دروغ گفتید. خداوند نه زنی گرفته است و نه فرزند دارد.

به آنها گفته می‌شود، پس حالا چه می‌خواهید. پس همچنان مانند اول(چون یهود با ایشان معامله می‌شود) تا آنکه کسی نمی‌ماند بجز آنکه خدا را عبادت می‌کرد، که شامل مطیع و عاصی است. سپس پروردگار عالمیان به نزدیک‌ترین صورت که بار نخست آن را دیده‌اند بر ایشان می‌آید(به هر صفتی که می‌دانند تجلی می‌کند) و گفته می‌شود: در انتظار چه می‌باشید، هر امت بر پی آن می‌رود که آن را پرستش می‌کرد. می‌گویند: ما در دنیا از مردمی که بدیشان محتاج بودیم، جدا شدیم و ایشان را(در عقاید و اعمال) همراهی نکردیم و ما حالا دیدار پروردگار خود را انتظار می‌بریم، ذاتی که او را

می‌پرستیم. می‌گوید: منم پروردگار شما.
می‌گویند: ما چیزی را به خدا شریک نمی‌کنیم»
و این را دو یا سه بار می‌گویند.

٩ - باب: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ

وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [٤١].

الْمُخْتَالُ وَالْخَتَّالُ وَاحِدٌ. ﴿نَطْمِسَ وُجُوهًا﴾ [٤٧]: نُسَوِّيَهَا حَتَّى تَعُودَ كَأَقْفَائِهِمْ، طَمَسَ الْكِتَابَ مَحَاهُ، جَهَنَّمَ ﴿سَعِيرًا﴾ [١٥٥]: وُقُودًا.

باب ـ٩

«فَكَيْفَ اذا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيْدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيْداً» (٤١)
«پس چگونه است، آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه گیریم.» مُخْتال و خَتّال به یک معنی است[1] «نَطْمِسَ وُجُوها» (٤٧) «روی هایی را محو نماییم».
یعنی هم سطح و برابر و یکسان گردانیم تا آنکه مانند پشت ایشان گردد. طَمَسَ الكِتابَ می‌گویند: یعنی نوشته را محو کرد. جَهَنَّم «سَعِیْراً» (١٥٥) به معنی «وَقُوْد» یعنی سوزنده است.

٤٥٨٢ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ يَحْيَى: بَعْضُ الْحَدِيثِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «اقْرَأْ عَلَيَّ». قُلْتُ: أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ؟ قَالَ: «فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي». فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النِّسَاءِ، حَتَّى بَلَغْتُ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾. قَالَ: «أَمْسِكْ». فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ. [انظر: ٥٠٤٩، ٥٠٥٠، ٥٠٥٥، ٥٠٥٦، أخرجه مسلم: ٨٠٠ بدون لفظ «أمسك»].

٤٥٨٢ـ از ابراهیم، از عُبَیْده از عبدالله(بن مسعود) روایت است و یحیی گفت: بخشی از این حدیث را عَمْروبن مُرّه، آورده است. ابن‌مسعود گفت: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم به من گفت: برای من(از قرآن) بخوان.
گفتم: (قرآن) بر تو بخوانم در حالی که بر تو نازل شده است؟ فرمود: «همانا من دوست می‌دارم که آن را از غیر خود بشنوم». من سورهٔ«النساء» را بر آن حضرت خواندم تا آنکه

---

[1] - اشاره بدین آیت است: «إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتَالاً فَخُوراً» (النساء:٣٦) «حقا که خداوند دوست ندارد کسی را که متکبر و خودخواه باشد». بعضی بر این بحث کرده‌اند که مختال به معنی متکبر است و ختال به معنی خدعه‌گر و فریبنده است و در پاسخ گفته‌اند که ختال دارای نزدیک به بیست معنی است که یکی از آن متکبر است.

بدین آیت رسیدم: «پس چگونه است که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه گیریم» آن حضرت فرمود: «بس کن» در حالی که چشمان آن حضرت اشکبار بود.

١٠ - باب : قَوْلِه

﴿ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ ﴾ [٤٣]

﴿ صَعِيداً ﴾ [٤٣] . وَجْهَ الأَرْضِ .

وَقَالَ جَابِرٌ : كَانَتِ الطَّوَاغِيتُ الَّتِي يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهَا : فِي جُهَيْنَةَ وَاحِدٌ ، وَفِي أَسْلَمَ وَاحِدٌ ، وَفِي كُلِّ حَيٍّ وَاحِدٌ ، كُهَّانٌ يَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ .

وَقَالَ عُمَرُ : الْجِبْتُ السِّحْرُ ، ﴿ وَالطَّاغُوتُ ﴾ : الشَّيْطَانُ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : ﴿ الْجِبْتُ ﴾ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ شَيْطَانٌ ، ﴿ وَالطَّاغُوتُ ﴾ : الْكَاهِنُ .

باب -١٠

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ اِنْ كُنْتُم مَرْضَى اَوْ عَلَى سَفَرٍ اَوْجَاء اَحَدٌ مِنْكُم مِنَ الغَائِط» (٤٣)

«و اگر مریض یا در حال سفر باشید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد» «صَعِيداً» (٤٣) یعنی: روی زمین.[1]

و جَابر گفته است: کاهنانی بودند که نزد آنها به دادرسی می‌رفتند: یکی در جُهَيْنَه بود، و یکی در قبیلهٔ اَسْلَم، و در هر قبیله‌ای یک کاهن بود. کاهنان‌اند که شیطان بر آنها فرود می‌آید. و عُمَر گفته است: الجِبْت، یعنی: سِحْر. «وَ الطَّاغُوت» یعنی: شیطان.[2]

و عکرمه گفته است: «الجِبْت» در زبان حبشی به معنای شیطان است«و الطَّاغُوْت» یعنی: کاهن.[3]

---

۱ – ترجمهٔ کامل آیهٔ ۴۳، النساء: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید و نیز در حال جنابت(وارد نماز نشوید) مگر اینکه راهگذر باشید تا غسل کنید، و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمده و یا با زنان آمیزش کرده‌اید و آب نیافته‌اید. «فَتَيَمَّمُوْ صَعِيْداً طَيِّباً» پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دستهایتان را مسح نمایید که خدا بخشنده و آمرزنده است».

۲ – «اَلَمْ تَرَ الى الَّذِيْنَ اُوْتُوا نَصِيباً مِنَ الكتاب يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوْت» «آیا کسانی را که از کتاب(آسمانی) نصیبی یافته‌اند ندیده‌ای؟ که به جِبت و طاغوت ایمان دارند»

۳ – بعضی کلمات عجمی را که در قرآن آمده، بیست و هفت لغت گفته‌اند که عینی آن را آورده است و عبارتند از: سلسلة، طه، توریت، تبع، رم، طوبی، سجیل، کافور، زنجبیل، مشکات، سرادِق، استبرق، صلوة، سندس، طور، قرطاس، ناشئة، غساق، ورد، قسطاس، الیم، کِفلین، مقالید فردوس و تنور. ربانیین و قسوره.

٤٥٨٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : هَلَكَتْ قِلادَةٌ لأَسْمَاءَ ، فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَلَبِهَا رِجَالاً ، فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ ، وَلَيْسُوا عَلَى وُضُوءٍ ، وَلَمْ يَجِدُوا مَاءً ، فَصَلَّوْا وَهُمْ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ، يَعْنِي : آيَةَ التَّيَمُّمِ [راجع : ٣٣٤ . أخرجه مسلم : ٣٦٧ ، مطولاً باختلاف].

۴۵۸۳ـ از هِشَـام، از پدر وی روایت است که عایشــه رضی‌الله عنها گفت: «گلوبند اَسْماء(که عایشــه به عاریت گرفته بود) گم شـد. پیامبر صلی‌الله علیه و سلم کسانی را به جستجوی آن فرسـتاد. وقت نماز فرارسید در حالی که مردم وضو نکرده بودند، و آب نیافتند و بدون وضو نماز گزاردند. پس خداوند نازل کرد. یعنی: آیهٔ تیمم را.

١١ - باب : قَوْلِهِ :
﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ [٥٩]

باب ـ۱۱

فرمـودهٔ خداوند تعالـی: «اَطِیْعُـوْ اللهَ و اَطِیْعُو الرَّسُوْلَ وَ اُوْلِی الاَمْرِ مِنْکُم» (۵۹)
«خـدا را اطاعت کنید و پیامبـر و اولیای خود را(نیز) اطاعت کنید»

٤٥٨٤ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ يَعْلَى بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ . قَالَ : نَزَلَتْ فِي عَبْدِاللَّهِ بْنِ حُذَافَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ ، إِذْ بَعَثَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي سَرِيَّةٍ . [أخرجه مسلم : ١٨٣٤]

۴۵۸۴ـ از سـعیدابن جُبَیـر روایت اسـت که ابن‌عبَّـاس رضی‌الله عنهما گفـت: آیت«خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را(نیز) اطاعت کنید»دربارهٔ عبدالله‌بـن حُذَافه‌بن قَیْس بن عَدِی نازل شـده است و آنگاه بود که پیامبر صلی‌الله علیه و سـلم او را در سَرِیَّة(ماموریت جنگی) فرستاده بود.

١٢ - باب :
﴿ فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ [٦٥]

باب ۱۲
«فَلَا و رَبِّـکَ لایؤمِنُونَ حَتَّـی یُحَکِّمُوْکَ فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُم» (۶۵)
«ولی چنین نیسـت، به پروردگارت قسـم که ایمـان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان اختلاف است، داور گردانند».
۴۵۸۵ـ از زُهـری، از عُـروه روایت اسـت که

٤٥٨٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ قَالَ : خَاصَمَ الزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ فِي شَرِيجٍ مِنَ الْحَرَّةِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اسْقِ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ » . فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنْ كَانَ ابْنَ عَمَّتِكَ ، فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ : « اسْقِ يَا زُبَيْرُ ثُمَّ احْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ ، ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ » . وَاسْتَوْعَى النَّبِيُّ ﷺ لِلزُّبَيْرِ حَقَّهُ فِي صَرِيحِ الْحُكْمِ ، حِينَ أَحْفَظَهُ الأَنْصَارِيُّ ، كَانَ أَشَارَ عَلَيْهِمَا بِأَمْرٍ لَهُمَا فِيهِ سَعَةٌ ، قَالَ الزُّبَيْرُ : فَمَا أَحْسِبُ هَذِهِ الآيَاتِ إِلاَّ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ ﴿ فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ [راجع : ٢٣٦٠]

گفت: زبَیر و مردی از انصار در مورد راه آب سنگلاخ حَرّه که بر زمین مزروعی می‌آمد دعوی کردند.

پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «زمین خود را آبیاری کن و سپس آب را به(زمین) همسایه‌ات رها کن». مرد انصاری گفت: یا رسول‌الله، (این را به خاطری حکم کردی که) زُبیر پسر عمهٔ تو است. رخسار رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سرخ شد. سپس فرمود: «آبیاری کن ای زُبیر، سپس جلوی آب را ببند تا به بیخ دیوارها برسد، و پس از آن آب را به(زمین) همسایه‌ات رها کن». بنابراین، پیامبر صلی‌الله علیه و سلم حق زبیر را کامل داد و این هنگامی بود که آن مرد انصاری، آن حضرت را خشمگین ساخته بود. آن حضرت(نخست حکمی کرد) که برای هر دو گنجایش(مصالحه) داشت. زبیر گفت: گمان نمی‌کنم که این آیات بجز در این مورد نازل شده باشد، «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان اختلاف است، داور گردانند».

١٣ - باب : ﴿ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ ﴾ [٦٩]

باب ـ۱۳

«فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِيْنَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّيْنَ» (٦٩)

«این جماعت همراه کسانی‌اند که خداوند آنان را از نعمت پیامبران بهره‌مند کرده‌است»

٤٥٨٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ : حَدَّثَنَا

٤٥٨٦ـ از سَعد از عُروه روایت است که عایشه

إبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «مَا مِنْ نَبِيٍّ يَمْرَضُ إِلا خُيِّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ» . وَكَانَ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ ، أَخَذَتْهُ بُحَّةٌ شَدِيدَةٌ ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : ﴿ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ﴾ . فَعَلِمْتُ أَنَّهُ خُيِّرَ[راجع : ٤٤٣٥ . أخرجه مسلم : ٢٤٤٤] .

رضی‌الله عنها گفت: از رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «هیچ پیامبری مریض نشده است مگر آن که میان(زندگی) دنیا و آخرت مخیّر ساخته شده است» آن حضرت در آن بیماری که روح وی قبض گردید در صدایش گرفتگی و خشونت شدید پدید آمد و از وی شنیدم که می‌گفت: «همراه آن کسان که خدا انعام کرده است، از پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان». پس دانستم که آن حضرت مخیر شده است.

١٤ - باب : ﴿ وَمَا لَكُمْ لا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ ﴾ الآيَةَ [٧٥] .

باب ـ۱۴

«وَ مَالَكُم لاتُقَاتِلُوْن فِی سَبِيْلِ الله و المُسْتَضْعَفِيْنَ مِنَ الرِّجال و النساء وَ الوِلْدان الَّذِيْنَ يَقُوْلُون رَبَّنا اَخْرِجْنا مِنْ هَذِه القَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُها» (۷۵)[۱] «و چرا شما در راه خدا(و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند بیرون ببر.»

٤٥٨٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَأُمِّي مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ[راجع : ١٣٥٧] .

٤٥٨٧ـ از سُفْیان روایت است که عبیدالله گفت: از ابن‌عباس شنیدم که می‌گفت: من و مادر من در زمرهٔ ناتوانان(مستضعفین مکه) بودیم.

٤٥٨٨ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ تَلا : ﴿ إِلا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ ﴾ . قَالَ : كُنْتُ أَنَا وَأُمِّي مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ [راجع : ١٣٥٧] .

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﴿ حَصِرَتْ ﴾ [٩٠]: ضَاقَتْ . ﴿ تَلْوُوا ﴾ [١٣٥] : أَلْسِنَتَكُمْ بِالشَّهَادَةِ .

٤٥٨٨ـ از ایوب از ابن‌ابی‌ملیکه روایت است که ابن‌عباس این آیه را تلاوت کرد: «الاّ المُسْتَضْعَفِيْنَ مِنَ الرِّجال و النساء و الوِلْدَان» (۹۸) «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی».

۱ – در سائر نسخ بخاری، آیت مذکور را تا«اَهْلُها» آورده است که متن فوق آن را فاقد است. در بخش ترجمه تا«اَهْلُهَا» آورده شد».

وَقَالَ غَيْرُهُ : الْمُرَاغَمُ الْمُهَاجَرُ ، رَاغَمْتُ : هَاجَرْتُ قَوْمِي . ﴿ مَوْقُوتًا ﴾ [۱۰۳] مُوَقَّتًا وَقْتَهُ عَلَيْهِمْ .

ابن‌عباس گفت: من و مادر من در زمرهٔ کسانی بودیم که خداوند آنان را معذور داشته است. و ابن‌عباس گفته است که «حَصِرَت» (۹۰) یعنی تنگ شدن است[۱]

«تَلْوُا اَوْ تُعرِضُوا» (۱۳۵) یعنی زبان شما در ادای شهادت.[۲] و غیر از ابن‌عباس گفته است: اَلْمُراغَم، به معنی مهاجرت است.[۳] هَاجَرْتُ قُومی، یعنی قوم خود را ترک کردم. «مَوْقُوتًا» (۱۰۳) مراعات وقت و وقت را بر ایشان معین کردن[۴] است.

۱۵ - باب : ﴿ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا ﴾ [۸۸]

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : بَدَّدَهُمْ . ﴿ فِئَةٌ ﴾ جَمَاعَةٌ .

باب ـ ۱۵

«فَما لَكُم فی المُنَافِقِيْنَ فِئَتَيْنِ وَ الله اَرْكَسَهُمْ بما كَسَبُوا» (۸۸) «شما را چه شده است که دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید؟ و خدا ایشان را به شومی آنچه کردند نگونسار ساخت».

ابن‌عبّاس گفته است(اَرْكَسَهُم) یعنی «بدَّدَهُم» به معنای تلف کردن و بر باد کردن و پاره کردن و پریشان کردن و درمانده کردن است. «فِئَةٌ» به معنای جماعت، گروه و دسته است.

۴۵۸۹ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ قَالا : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيٍّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ ﴾ . رَجَعَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أُحُدٍ ، وَكَانَ النَّاسُ فِيهِمْ فِرْقَتَيْنِ : فَرِيقٌ يَقُولُ : اقْتُلْهُمْ ، وَفَرِيقٌ يَقُولُ : لا ، فَنَزَلَتْ : ﴿ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ ﴾ . وَقَالَ : « إِنَّهَا طَيْبَةُ تَنْفِي الْخَبَثَ ، كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْفِضَّةِ » . [راجع : ۱۸۸٤ . أخرجه مسلم : ۱۳۸٤]

۴۵۸۹ـ از عَدِی از عبدالله‌بن یزید روایت است

۱ – «حَصِرَت صُدُورُ هم اَن يُقتِلُوكم اويُقتِلوا قَوْمَهُم» (النساء:۹۰) «در حالی که سینهٔ آنان تنگ آمده است از اینکه بجنگند با شما یا بجنگند با قوم خویش».

۲ – «وَ اِن تَلْوُا اَوْ تُعرِضُوا» (النساء:۱۳۵) «اگر پیچانید سخن را(در ادای شهادت) یا رو گردانید».

۳ – اشاره بدین آیت است: «وَ مَن يُهاجِرْ فی سَبيْلِ الله يَجِدْ فی الأرضِ مُراغَماً كثيراً وَسَعَةً» (النساء:۱۰۰) «هر که در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاههای فراوان و گشایشها خواهد یافت» مُراغَم که در فوق آن را مهاجرت تفسیر کرده در اینجا به معنی «اقامتگاهها» آمده است.

۴ – «اِنَّ الصَّلوٰة كانت علی المؤمِنِيْنَ كتاباً مَوْقُوتاً» «به تحقیق که نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معین است».

۴۵۸۹ – حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ قَالا : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيٍّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾ . رَجَعَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أُحُدٍ ، وَكَانَ النَّاسُ فِيهِمْ فِرْقَتَيْنِ : فَرِيقٌ يَقُولُ : اقْتُلْهُمْ ، وَفَرِيقٌ يَقُولُ : لا ، فَنَزَلَتْ : ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾ . وَقَالَ : «إِنَّهَا طَيْبَةُ تَنْفِي الْخَبَثَ ، كَمَا تَنْفِي النَّارُ خَبَثَ الْفِضَّةِ» . [راجع : ۱۸۸۴ ، أخرجه مسلم : ۱۳۸۴]

که زیدبن ثابت رضی‌الله عنه(این آیت را خواند): «شـما را چه شده اسـت که دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید» (و سپس در شأن نزول آن گفت) گروهی از یاران پیامبر صلی‌الله علیه و سلم(که از شـرکت در جنگ ابا ورزیده بودند) از اُحُد برگشـتند، و مردم(در داوری) دربارهٔ ایشان دو دسته شدند. گروهی می‌گفتند: آنان را می‌کشیم و گروهی می‌گفتند: نی(نمی‌کشـیم) سپس این آیت نازل شد: «شما را چه شده است که دربارهٔ منافقان دو دسـته شـده‌اید» سپس آن حضرت فرمود: «به تحقیق که مدینه طَیْبَه(پاکیزه) اسـت چـرک را دور می‌کند، همچون آتش که چرک نقره را دور می‌کند»[1]

باب :﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ﴾ [۸۳]

أَفْشَوْهُ . ﴿يَسْتَنْبِطُونَهُ﴾[۸۳]: يَسْتَخْرِجُونَهُ . ﴿حَسِيبًا﴾ [۸٦] : كَافِيًا . ﴿إِلا إِنَاثًا﴾ [۱۱۷] : يَعْنِي الْمَوَاتَ ، حَجَرًا أَوْ مَدَرًا ، وَمَا أَشْبَهَهُ . ﴿مَرِيدًا﴾ [۱۷۷]: مُتَمَرِّدًا . ﴿فَلَيُبَتِّكُنَّ﴾[۱۱۹] : بَتَّكَهُ : قَطَّعَهُ . ﴿قِيلاً﴾ [۱۲۲] : وَقَوْلاً وَاحِدٌ . ﴿طَبَعَ﴾[۱۵٦] . خَتَمَ . [راجع : ۱۸۸۴] .

باب

«وَ اِذَا جَاءَهُم اَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ اَوِالْخَوْفِ اَذَاعُوابِه» (۸۳)

«چـون خبری(حاکـی) از ایمنی یا وحشـت به آنان برسـد، انتشـارش دهند». «اذاعُوبه» را «اَفْشَوه» یعنی افشا کردن تفسیر کرده است. «یَسْـتَنْبِطُونَه» (۸۳) بـه معنای «یَسْـتَخْرِجُوْنَه» است، یعنی آن را بیرون آورد[2] «حَسِیْبًا» (۸٦) به معنای «کافِیًا» است. یعنی بسنده است. «اِلّا اِنَاثًا»

---

۱ – کسانی که در غزوهٔ اُحُد اشتراک نکردند و برگشتند، سیصد نفر بودند که عبدالله‌بن ابی بن‌سلول(منافق) و همراهان وی بودند، مردم علیه آنها خشمگین بودند و به دو دسته تقسیم شدند، بعضی می‌گفتند آنها باید کشته شوند و گروه دیگر به کشتن ایشان موافق نبودند تا آنکه آیت نازل شد، که کشتن آن را صلاح ندید، (تیسیر القاری)

۲ – «لَعَلِمَهُ‌الَّذِیْنَ‌یَستَنْبِطُونَه‌ُمِنهُم» «قطعاً از میان آنها کسانی‌اند(که مصلحت آن خبر را می‌توانند) بیرون آورند.» یعنی توانایی استنباط و درک آن را دارند.

(۱۱۷) به معنای ـ اَلْمَوَاتـ ـ است. یعنی بیروح، چون سنگ و گل و آنچه مشابه آن است.[۱]

«مَرِیْداً» (۱۱۷) به معنای ـ مُتَمَرِّدْ ـ است، یعنی: سرکش، نافرمان[۲]

«فَلْيُبَتِّكُنّ» (۱۱۹) به معنای ـ قَطَّعَهُ ـ است، یعنی: قطع می‌کنند[۳]

«قِيلاً» (۱۲۲) و قَوْلاً ـ یک معنی دارد، یعنی: گفتار.[۴]

«طَبَعَ» (۱۵۵) به معنای ـ خَتَمَ ـ است. یعنی: مُهر نهاده است[۵]

١٦ - باب: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾ [٩٣]

٤٥٩٠ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ النُّعْمَانِ قال: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ قال: آيَةٌ اخْتَلَفَ فِيهَا أَهْلُ الْكُوفَةِ، فَرَحَلْتُ فِيهَا إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَسَأَلْتُهُ عَنْهَا، فَقَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾. هِيَ آخِرُ مَا نَزَلَ، وَمَا نَسَخَهَا شَيْءٌ [راجع: ٣٨٥٥. أخرجه مسلم: ٣٠٢٣].

باب ـ۱۶

«وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ» (۹۳) «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است.»

٤٥٩٠ـ از شُعْبَه، از مُغِیرةبن نُعْمان روایت است

---

۱ - «اِنَ اللهَ عَلیَ کُلِ شیءٍ حَسِیْبًا» «خداوند همواره به هر چیزی حسابرس است» مولف «حَسِیْبًا» را کافی یا بسنده تفسیر کرده است.

۲ - «اِنْ یَدْعُونَ من دُونِه اِلّا اِنَاثاً وَ اِنْ یَدْعُوْنَ الاشَیطَاناً مَرِیْداً» «مشرکان نمی‌پرستند بجز خدا، مگر بتانی را که به نام دختران نامیده‌اند و نمی‌پرستند مگر شیطان سرکش را».
مؤلف«اِنَاثاً» را بتهای بیروح چون سنگ و گل و غیره تفسیر کرده و«مَرِیْداً» را، متمرد و سرکش و نافرمان تفسیر کرده است. شارح متن فوق«مَرِیْداً» را به آیه ۱۷۷، النساء، مأخذ داده است، در حالی که این کلمه نیز در آیت(۱۱۷) است.

۳ - «وَلَاُضِلَنَّهُمْ وَ لَاُمَنِّیَنَّهُم وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ اٰذانَ الانعامِ» «و البته گمراه کنم ایشان را، و البته در آرزوی باطل افکنم ایشان را تا بشکافند گوشهای چهارپایان را».

۴ - «وَ مَنْ اَصْدَقَ مِنَ اللهِ قِیْلاً» «و کیست راستگوتر از خدا در سخن».

۵ - «بَلْ طَبَعَ اللهُ عَلَیْها بکُفْرِهِم» «بلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهایشان». شارح اشتباهاً شمارهٔ آیت را(۱۵۶) گذاشته است.

که سَعیدبن جُبَیْر گفت: آیتی هست که دربارهٔ آن اهل کوفه اختلاف کردند. من(برای دریافت حکم آن) به سوی ابن‌عباس راهی شدم و در آن باره از وی سؤال کردم. وی گفت: این آیه نازل شد: «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است» و این واپسین آیتی است که در این باب نازل شده و حکم آن را چیزی نسخ نکرده است[۱]

١٧ - باب : ﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا ﴾ [٩٤]

السِّلْمُ وَالسَّلَمُ وَالسَّلَامُ وَاحِدٌ .

باب ـ۱۷

«وَ لاتَقُولُوا لِمَن اَلْقَی اِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مؤمِناً».

«و کسی که بر شما(به نشانهٔ اسلام خود) سلام می‌کند مگویید که تو مؤمن نیستی.» (۹٤)

کلمات: اَلسِّلْمُ وَ السَّلْمُ وَ اَلسَّلامُ یک معنی دارد.

٤٥٩١ - حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا ﴾ . قَالَ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كَانَ رَجُلٌ فِي غُنَيْمَةٍ لَهُ فَلَحِقَهُ الْمُسْلِمُونَ ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ ، فَقَتَلُوهُ وَأَخَذُوا غُنَيْمَتَهُ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ فِي ذَلِكَ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾ : تِلْكَ الْغُنَيْمَةُ .

قَالَ : قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ السَّلَامَ ﴾ [أخرجه مسلم : ٣٠٢٥].

٤٥٩١ـ از عَمرو، از عَطاء روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: آیهٔ«و به کسی که به شما(به نشانهٔ اسلام خود) سلام می‌کند، مگویید که تو مؤمن نیستی». مردی در میان گوسفندان خود بود، مسلمانان(که به جنگ می‌رفتند) به او رسیدند. وی گفت: السَّلامُ

۱ – دربارهٔ این آیت اقوال بسیار آمده است: از عبدالله‌بن عباس و زیدبن ثابت و عبدالله‌بن عمر و ابوهریره، روایت شده که این گناه یعنی قتل عمد به توبه عفو نمی‌شود. قول دیگر آنست که این گناه به توبه عفو می‌شود و دلیل آورده‌اند که در صورتی که توبه از شرک و ارتداد قبول شود، توبه از قتل، دور از طریق شرع نمی‌باشد. فقط، حق العباد باقی است که اگر خدا بخواهد مقتول را راضی می‌گرداند. سوم اینکه سروکارش با خدا است که توبه‌اش را قبول می‌کند یا نمی‌کند. ابوحنیفه و اصحاب وی بر این نظراند. امام شافعی می‌گوید که جزای وی دوزخ است، مگر آنکه خدا عفو کند چهارم اینکه جزای او دوزخ است، اگر چه خداوند سبحانه و تعالی او را جزا دهد. (تیسیر القاری)

عَلَيكُم. مسلمانان او را کشتند و گوسفندانش را گرفتند. خداوند در این مورد این آیه را نازل کرد: «و به کسی که به شما(به نشانهٔ اسلام خود) سلام می‌کند، مگویید که تو مؤمن نیستی، (تا بدین بهانه) متاع زندگی دنیا را بجویید.» مراد از ـ متاع زندگی دنیا ـ همین گوسفندان بود. عطاء گفته است: ابن‌عباس چنین خواند: «السَّلَام»

١٨ - باب: ﴿لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ... وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [٩٥].

باب ـ۱۸

«لَا يَسْتَوِی القَاعِدُوْنَ مِنَ الْمُؤمِنِيْنَ... و الْمُجَاهِدِيْنَ فِی سبیل الله» (۹۵)

«مسلمانان خانه‌نشین... با جهاد کنندگان در راه خدا برابر نیستند».

٤٥٩٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِيُّ: أَنَّهُ رَأَى مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى جَلَسْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَأَخْبَرَنَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمْلَى عَلَيْهِ: ﴿لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾. فَجَاءَهُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمِلُّهَا عَلَيَّ، قال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ، وَكَانَ أَعْمَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ، وَفَخِذُهُ عَلَى فَخِذِي، فَثَقُلَتْ عَلَيَّ حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرُضَّ فَخِذِي، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ [راجع: ٢٨٣١].

٤٥٩٢ـ از صالح‌بن کَیسان از ابن‌شهاب روایت است که سَهل‌بن سَعدالسّاعدی گفت: همانا وی مَروان‌بن حَکَم(آخرین خلیفهٔ اموی) را در مسجد دید. سهل گفت: من جلو رفتم تا در کنار وی نشستم. وی گفت که زیدبن ثابت او را خبر داده است که: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم بر او این آیت را املاء می‌کرد: «مسلمانان خانه‌نشین با جهاد کنندگان در راه خدا برابر نیستند».

در حالی که آن حضرت بر من می‌نوشت. ابن‌اُم‌مکتوم نزد وی آمد و گفت: یا رَسُول الله، به خدا سوگند اگر توانایی جهاد می‌داشتم جهاد می‌کردم و ابن‌اُم‌مکتوم نابینا بود. خداوند بر رسول خود وحی فرستاد، و ران آن حضرت بر ران من بود و چنان گرانی بر خود احساس کردم که ترسیدم ران من بشکند، سپس آن

حالت از آن حضرت دور شد.
خداوند ایـن را نازل کرد: «غیـر اوُلی الضّرر» «بجز معذوران».

٤٥٩٣ - حَدَّثَنَا حَفصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ . دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْدًا فَكَتَبَهَا ، فَجَاءَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ فَشَكَا ضَرَارَتَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ غَيْرَ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ [راجع : ۲۸۳۱ . اخرجه مسلم : ۱۸۹۸].

٤٥٩٣ـ از شـعبه، از ابواسحاق که روایت است که براء رضی‌الله عنه گفت: آنگاه که نازل شـد: «مسـلمانان خانه‌نشـین برابر نیسـتند». پیامبر صلـی‌الله علیه و آله و سـلم زیـد را فراخواند و او آن را نوشـت، سپس ابن‌اُم‌مکتوم آمد و از نابینایی خود شکایت کرد. سپس خدای تعالی فرستاد: «بجز معذوران».

٤٥٩٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ . قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ : « ادْعُوا فُلانًا» . فَجَاءَهُ وَمَعَهُ الدَّوَاةُ وَاللَّوْحُ ، أَوِ الْكَتِفُ ، فَقَالَ : «اكْتُبْ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾» . وَخَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا ضَرِيرٌ ، فَنَزَلَتْ مَكَانَهَا : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ [راجع : ۲۸۳۱ . اخرجه مسلم: ۱۸۹۸].

٤٥٩٤ـ از ابواسـحاق روایـت اسـت کـه بَراء(رضـی‌الله عنه) گفت: آنگاه که نازل شـد: «مسـلمانان خانه‌نشـین برابر نیسـتند». پیامبر صلـی‌الله علیـه و سـلم گفت: فـلان کس را فراخوانیـد» وی(زیـد) بـا دوات و تختـه یا شـانه، نزد آن حضرت آمد، آن حضرت گفت: «بنویس: «مسلمانان خانه‌نشین با جهاد کنندگان در راه خدا برابر نیستند» و ابن‌اُم‌مکتوم بر پشت سـر پیامبر صلی‌الله علیه و سلم بود. وی گفت: یا رسـول‌الله، من نابینا هستم(جهاد نمی‌توانم) در همانجا نازل شـد: «مسلمانان خانه‌نشین که زیان دیده نیسـتند با مجاهـدان راه خدا برابر نمی‌باشند».

٤٥٩٥ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ (ح)

وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ : أَنَّ مِقْسَمًا مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ ﷺ أَخْبَرَهُ : ﴿ لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ، عَنْ بَدْرٍ ، وَالْخَارِجُونَ إِلَى بَدْرٍ [راجع : ۳۹٥٤].

٤٥٩٥ـ از ابراهیم‌بن موسـی، از هِشـام روایت اسـت که ابن‌جُرَیْج ایشـان را خبر داده است. (ح)

از ابن‌جُرَیْـج، از عبدالکریـم، از مُقْسَـم مولَی عبدالله‌بن حارث روایت اسـت کـه ابن‌عباس رضـی‌الله عنـه او را خبر داده که: «مسـلمانان خانه‌نشین برابر نیستند» در شأن اهل بدر است

و کسانی که در بَدر شرکت نکردند.

١٩ - باب : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ﴾ [٩٧]. الآيَةَ .

٤٥٩٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِئُ : حَدَّثَنَا حَيْوَةُ وَغَيْرُهُ قَالا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَبُو الأَسْوَدِ قال : قُطِعَ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَعْثٌ ، فَاكْتُتِبْتُ فيه ، فَلَقِيتُ عِكْرِمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَنَهَانِي عَنْ ذَلِكَ أَشَدَّ النَّهْيِ ، ثُمَّ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ : أَنَّ نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ ، يُكَثِّرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى بِهِ ، فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ ، أَوْ يُضْرَبُ فَيُقْتَلُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ﴾ . الآيَةَ .

رَوَاهُ اللَّيْثُ ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ . [انظر : ٧٠٨٥].

باب ـ۱۹

«انّ الَّذِيْنَ تَوَفّا هُمُ المَلائِكَهُ ظَالِمِى اَنْفُسِهُم قَالُوا فِيمَ كُنتُم قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فی الارض قالُوا اَلَم تكن اَرْض الله واسِعَهً فَتُهَا جِرُوا فِيْها» (۹۷) «هر آینه آنان که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند، در حالی که(به ترک هجرت و ماندن در سرزمین کفر) بر خویشتن ستمگار بودند، فرشتگان به ایشان گفتند، شما در چه حال بودید، گفتند: در روی زمین مردمی ناتوان بودیم. گفتند: آیا زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت می‌گردید».

۴۵۹۶ـ از محمدبن عبدالرحمن ابُوالاسود روایت است که گفت: مردم مدینه به اعزام لشکری(به جنگ شام به هنگام خلافت عبدالله‌بن زبیر در مکه) واداشته شدند و مرا در آن ثبت نام کردند، سپس عکرمه مولی‌ابن عباس را دیدم و او را آگاه کردم. وی مرا از این کار منع کرد و بشدت منع کرد، سپس گفت: ابن‌عباس مرا خبر داده که: مردمی چند از مسلمانان همراه گروه مشرکین بودند که شمار مشرکان را در زمان رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم افزایش می‌داد، تیری می‌آمد و به یکی از ایشان(که همراه مشرکین بود) می‌رسید و او را می‌کشت. یا به شمشیر(مسلمانان) زده می‌شدند و کشته می‌شدند، سپس خداوند نازل کرد: «هر آینه آنان که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند در حالی که(به ترک هجرت و ماندن در دیار

کفر) بر خود ستمکار بودند»[۱]
لَیْث از ابُوالاَسْوَدْ، همین را روایت کرده است.

٢٠ – باب : ﴿ إلا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً ﴾ [٩٨] .

باب ـ ۲۰

«اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِیْنَ مِنَ الرجالِ و النِّساءِ و الوِلْدانِ لا یَسْتَطِیْعُونَ حِیْلَةً وَ لایَهْتَدُونَ سبیْلاً» (۹۸)
«مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند.»

٤٥٩٧ – حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿إلا الْمُسْتَضْعَفِينَ﴾ . قال : كَانَتْ أُمِّي مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ.
[راجع : ١٣٥٧].

۴۵۹۷ـ از اَیّـوب، از ابن‌ابـی مُلیکـه روایـت اسـت که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: «اِلَّا المُسْتَضْعَفِیْن» «مگر آن فرودستان»، و مادر من از کسانی بود که خدا او را معذور داشته بود.[۲]

٢١ – باب : قَوْلِهِ : ﴿فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا﴾ [٩٩] .

باب ـ ۲۱

فرمـودهٔ خدای تعالـی: «فَاُولٰئِکَ عَسَـی الله اَنْ یَعْفُوا عَنْهُم وَ کانَ الله عَفُواً غَفُوراً» (۹۹)
«پس آنان(که فی الجمله) عذری دارند، باشـد

۱ – در زمان رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم مسلمانانی بودند که در مکه می‌زیستند و مکه در تسلط مشرکان بود، وقتی مشرکان به جنگ مسلمانان می‌رفتند، مسلمانان، ناخواسته با ایشان همراهی می‌کردند، که در جنگ با مسلمانان کشته می‌شدند. آیت مذکور در نکوهش از ایشان است که چرا هجرت نکردند و از مکه بیرون نیامدند. سپس حالتی پیش آمد که جنگ میان مسلمانان درگرفت، عبدالله‌بن زبیر در مکه حکومت می‌کرد و می‌خواست لشکری به جنگ شام بفرستد، عبدالملک خلیفهٔ اموی، در شام حکومت می‌کرد، عکرمه، محمدبن عبدالرحمن را که در این جنگ ثبت نام شده بود از شرکت در این جنگ به خاطری منع کرد که این جنگ را در راه خدا نمی‌دانست و آن را با آن واقعهٔ زمان آن حضرت تشبیه کرد که مسلمانان مکه ناخواسته به جنگ اعزام می‌شدند.
۲ – مادر ابن‌عباس، لبابه بنت حارث است و اولین زنی است که پس از خدیجه رضی‌الله عنها به اسلام درآمده و خواهر میمونه همسر آن حضرت است. ایشان در مکه می‌زیستند و مکه در آن زمان نزد مشرکین بود. او و ابن‌عباس که در زمرهٔ کودکان بودند، معذور شناخته شدند که از مکه نتوانستند هجرت کنند.

که خدا از ایشان درگذرد، که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده است.»

٤٥٩٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي الْعِشَاءَ إِذْ قال : « سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ » . ثُمَّ قال قَبْلَ أَنْ يَسْجُدَ : « اللَّهُمَّ نَجِّ عَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ نَجِّ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، اللَّهُمَّ نَجِّ الْوَلِيدَ ابْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ نَجِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ» [راجع: ٨٠٤ ، اخرجه مسلم: ٦٧٥].

٤٥٩٨ـ از ابوسَلَمَه روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آنگاه که نماز خفتن را می‌گزارد. چون گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه». قبل از آنکه سجده نماید، گفت: «بار الها، عَیّاش‌بن ابی‌ربیعه را نجات بده، بار الها، سَلَمه‌بن‌عَیّاش را نجات بده، بار الها مسلمانان ناتوان را نجات بده، بار الها کیفر خود را بر قوم مُضَر سخت بگردان. بار الها، آنها را با سالهای(قحطی) مثل سالهای زمان یوسف روبرو کن»

٢٢ - باب : [قَوْلِه] ﴿ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ ﴾ [١٠٢] .

باب ـ۲۲

فرمودهٔ خداوند: «وَ لاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى مِن مَطَرٍ اوكُنْتُمْ مَرْضَى اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَكُم» (۱۰۲)

«و گناهی نیست بر شما، اگر شما را رنجی از باران باشد یا بیمار باشید که اسلحهٔ خود را بر زمین نهید».

٤٥٩٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا حَجَّاجٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال : أَخْبَرَنِي يَعْلَى ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى ﴾ . قال : عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ عَوْفٍ وَكَانَ جَرِيحًا .

٤٥٩٩ـ از سعیدابن جُبَیْر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: آیهٔ«اگر شما را رنجی از باران باشد یا بیمار باشید» دربارهٔ عبدالرحمن ابن‌عوف است، که زخمی بود..

٢٣ - باب : قَوْلِه : ﴿ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ ﴾ [١٢٧].

باب ـ۲۳

فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ يَستَفْتُونَكَ فی النساء

«قُلِ اللهُ يُفْتِيْكُمْ فِيْهِنَّ وَ ما يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِى الكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ» (۱۲۷)

«دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند، بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد و(نیز) آنچه در قرآن به شما(در مورد) زنان یتیم تلاوت می‌شود».

٤٦٠٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عن أبيه ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا : ﴿ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ - إِلَى قَوْلِه - وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ ﴾ . قَالَتْ : هُوَ الرَّجُلُ تَكُونُ عِنْدَهُ الْيَتِيمَةُ ، هُوَ وَلِيُّهَا وَوَارِثُهَا ، فَأَشْرَكَتْهُ فِي مَالِه حَتَّى فِي الْعَذْقِ ، فَيَرْغَبُ أَنْ يَنْكِحَهَا وَيَكْرَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا رَجُلاً ، فَيَشْرَكُهُ فِي مَالِه بِمَا شَرِكَتْهُ فَيَعْضُلُهَا ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ [راجع : ٢٤٩٤ ـ أخرجه مسلم : ٣٠١٨].

٤٦٠٠ـ از عُروه از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: آیهٔ«دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد ـ تا فرمودهٔ خداوند ـ تمایل به ازدواج با آنان دارید». عایشه گفت: مراد همان مردی است که دختر یتیم در نزد او می‌باشد و او ولی و وارث آن دختر یتیم است و آن مرد را درمال خود شریک می‌کند تا آن که در نخلستان خود، آن مرد میل دارد که با دختر یتیم ازدواج کند و ناخوش می‌دارد که مردی دیگر با وی ازدواج کند و او را در مال خود شریک کند بدانچه او را در مال خود شریک گردانیده بود، وی، از ازدواج دختر یتیم با مردی دیگر ممانعت می‌کند، سپس آیت مذکور نازل شد.

٢٤ - باب : ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ [١٢٨]

باب ـ۲۴

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ شِقَاقٌ ﴾ [٣٥] . تَفَاسُدٌ .
﴿ وَأُحْضِرَتِ الأَنْفُسُ الشُّحَّ ﴾ [١٢٨] . هَوَاهُ فِي الشَّيْءِ يَحْرِصُ عَلَيْهِ .
﴿ كَالْمُعَلَّقَةِ ﴾ [١٢٩] : لا هِيَ أَيِّمٌ ، وَلا ذَاتُ زَوْجٍ ،
﴿ نُشُوزًا ﴾ : بُغْضًا .

«و اِنْ اَمْرأةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً اَوْ اِعْرَاضًا» (۱۲۸)

«و اگر زنی که از شوهر خویش بیم ناسازگای یا روی گردانی داشته باشد» و ابن‌عباس گفته است: «شِقَاق» (۳۵) به معنای: «تَفاسُدٌ» است یعنی قطع علاقه با یکدیگر کردن.

«وَ اُحْضِرَتِ الاَنْفُسُ الشُّحّ» (۱۲۸) «و نفسهای

انسانها را بخل فراگرفته است» «الشُّحُّ» یعنی: آرزومندی در چیزی که بدان حرص داشته باشد. «كَالْمُعَلَّقَةِ» (۱۲۹) یعنی(حالت تعلیق و بلاتکلیفی): نه شوهر دار و نه بی شوهر[1] «نُشُوزاً»: یعنی: بُغْضًا- به معنای خشم است.

٤٦٠١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ قَالَتْ : الرَّجُلُ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ لَيْسَ بِمُسْتَكْثِرٍ مِنْهَا ، يُرِيدُ أَنْ يُفَارِقَهَا ، فَتَقُولُ : أَجْعَلُكَ مِنْ شَأْنِي فِي حِلٍّ ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي ذَلِكَ [راجع : ٢٤٥٠. أخرجه مسلم : ٣٠٢١]

٤٦٠١- از هشام‌بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: آیهٔ: «و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد» در مورد مردی است که به زن خود علاقه و محبتی ندارد و می‌خواهد از وی جدا شود و زن به او می‌گوید: «تو را در مورد خود(از پرداخت مهر و نفقه و غیره) آزاد می‌کنم. سپس این آیه در همین مورد فرود آمد.

٢٥ - باب : ﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ﴾ [١٤٥]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَسْفَلَ النَّارِ . ﴿ نَفَقًا ﴾ [الأنعام : ٣٥] : سَرَبًا .

باب ـ۲۵

«اِنَّ المنافِقِينَ فِى الدَّرْکِ الاسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (۱٤٥)

«آری، منافقین در پست‌ترین درجات دوزخ‌اند» و ابن‌عباس گفته است: در پایین‌ترین درجهٔ آتش. «نَفَقًا» (الانعام: ۳٥) یعنی: سَرِبًا. راه زیر زمین یا سوراخ.[2]

٤٦٠٢ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، عَنِ الْأَسْوَدِ قَالَ : كُنَّا فِي حَلْقَةِ عَبْدِاللَّهِ فَجَاءَ حُذَيْفَةُ حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا فَسَلَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : لَقَدْ أُنْزِلَ النِّفَاقُ عَلَى قَوْمٍ خَيْرٍ مِنْكُمْ ، قَالَ الْأَسْوَدُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : ﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ﴾ . فَتَبَسَّمَ عَبْدُاللَّهِ ، وَجَلَسَ حُذَيْفَةُ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ ، فَقَامَ عَبْدُاللَّهِ فَتَفَرَّقَ أَصْحَابُهُ ، فَرَمَانِي

٤٦٠٢- از ابراهیم راویت است که اسود گفت:

---

۱ - «وَلَن تَستَطِيعُوا اَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلَا تَمِيلُوا كُلَ المَيلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَة» «و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید، هر چند(بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن(زن دیگر) را سرگشته(بلاتکلیف) رها کنید.»

۲ - «وَ اِن كانَ كَبُرَ عَلَيكَ اِعراضُهُم فَاِنِ استَطَعتَ اَن تَبتَغِيَ نَفَقاً فِى الاَرضِ اَو سُلَّماً فِى السَّماءِ» «و اگر اعراض کردن آنان(از قرآن) بر تو گران است، اگر می‌توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی» نفق به معنی نقب یا سوراخ است. کرمانی گفته که مقصود مؤلف بیان اشتقاق منافق از- نفق - است و حالت وی به موش صحرایی می‌ماند که دو سوراخ دارد، گاه به این و گاه به آن می‌رود.

بِالْحَصَا ، فَأَتَيْتُهُ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ : عَجِبْتُ مِنْ ضَحكه ، وَقَدْ عَرَفَ مَا قُلْتُ ، لَقَدْ أُنْزِلَ النِّفَاقُ عَلَى قَوْمٍ كَانُوا خَيْرًا مِنْكُمْ ثُمَّ تَابُوا ، فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ .

ما در حلقهٔ جمعیت عبدالله نشسته بودیم، حُذَیفه آمد و بر سر ما ایستاد و سلام کرد و سپس گفت: نفاق بر قومی نازل شده که از شما بهتر بودند. اسود گفت: سُبحان الله، خداوند می‌گوید: «آری، منافقان در فروترین درجات دوزخ‌اند».

عبدالله(بن مسعود) خندید و حُذَیفه در گوشهٔ مسجد نشست. سپس عبدالله، برخاست و یاران وی پراکنده شدند. اسود گفت: حُذَیفه در گوشهٔ مسجد نشست، سپس عبدالله، برخاست و یاران وی پراکنده شدند. اسود گفت: حُذَیفه سنگریزه‌ای به سوی من افکند(که نزد وی بروم) نزد او رفتم. حُذَیفه گفت: از خندهٔ عبدالله(بن مسعود) تعجب کردم و او دانست آنچه من گفتم. به تحقیق که نفاق بر قومی نازل شد که از شما بهتر بودند، سپس آنها، توبه کردند و خداوند(به رحمت) برایشان بازگشت.[1]

٢٦ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ ﴾ [١٦٣]

باب ـ۲۶

فرمودهٔ خدای تعالی: «اِنّـا اَوْحَیْنـا اِلَیکَ کَما اَوْحَیْنَا اِلَی نُوْحٍ» (١٦٣) «ما همچنان که به نُوح

۱ - مراد آنست که کسانی بهتر از شما منافق شده بودند و سپس توبه کردند و خداوند توبهٔ ایشان را پذیرفت. از اینجا مستفاد می‌شود که توبهٔ مرتد و زندیق قبول می‌شود و جمهور علما بر این نظر می‌باشند. امام ابوحنیفه گفته که اگر زندیق را نزد من بیاورند، من او را توبه می‌فرمایم. اگر قبول کرد، توبهٔ او را قبول می‌کنم، و همچنین آیهٔ کریمه الا الَّذِیْنَ تابُوْا و اَصْلَحُوا و اعْتَصَمُوا بالله و اَخْلَصُوا دِیْنَهُم لله فَاُولئکَ مَعَ المؤمنین» «مگر کسانی که توبه نمودندو(عمل خود را) اصلاح کردند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که(در نتیجه) آنان با مؤمنان خواهند بود» (النساء:۱۴۵) دلالت بر صحت توبهٔ زندیق می‌کند. حذیفه بدین وسیله، به ایشان هشدار داده که کسانی داخل صحابه بودند و از شما بهتر بودند، نفاق ورزیدند، پس شما بترسید که مبادا ایمان از دلهای شما کشیده شود.

و پیامبران بعد از وی وحی کردیم به تو(نیز) وحی کردیم».

٤٦٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي الأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا يَنْبَغِي لأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ : أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى » [راجع: ٣٤١٢].

٤٦٠٣ـ از ابووائل، از عبدالله(بن مسعود) روایت است که پیامبری صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «هیچ کس را شایسته نیست که بگوید: من از یونس‌بن مَتّی بهتر هستم.»

٤٦٠٤ـ از هِلال، از عَطاءبن یَسار، از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «کسی که بگوید: من از یونُس بن مَتّی بهترم، دروغ گفته است».[۱]

٢٧ - باب : ﴿ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ ﴾ [١٧٦]

وَالْكَلَالَةُ : مَنْ لَمْ يَرِثْهُ أَبٌ أَوِ ابْنٌ . وَهُوَ مَصْدَرٌ ، مِنْ تَكَلَّلَهُ النَّسَبُ .

باب ـ۲۷

«يَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُم فِي الكَلالَةِ اِنِ امْرُؤٌ اهلَکَ لَيْس لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ ما تَرَکَ و هُوَ يَرِثُهَا اِنْ لَم يَكُن لَهَا ولدٌ» (١٧٦)

«از تو(دربارهٔ کلاله) فتوا می‌طلبند، بگو: خدا دربارهٔ کلاله فتوا می‌دهد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، و خواهری داشته باشد. نصف میراث از آن اوست. و آن(مرد) نیز از او(خواهر خود) میراث می‌برد اگر او(خواهر وی) فرزندی نداشته باشد».

وَ کَلاله: کسی است که پدر یا فرزندی از خود بجا نگذاشته باشد و آن مصدر، از تکلّل؛ یعنی بیک طرف انداخت نسب را(از نسب بیرون افتاد).

٤٦٠٥ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ : آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ : ﴿ بَرَاءَةٌ ﴾ وَآخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ : ﴿ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ ﴾ [راجع : ٤٣٦٤ . أخرجه مسلم : ١٦١٨] .

٤٦٠٥ـ از شُعْبَه، از ابواسحاق روایت است که بَراء رضی‌الله عنه گفت: آخرین سوره‌ای که نازل شده، سورهٔ«برائت» است و آخرین آیت

---

۱ – مناسبت این دو حدیث با آیت باب آن است که نام«یونس» در آن آمده است.(تیسیر القاری»

«یَستَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفْتِیْکُم فی الکَلالَةِ».

٥- سُورَةُ الْمَائِدَةِ

١- باب :

﴿ حُرُمٌ ﴾ [١] وَاحِدُهَا حَرَامٌ : ﴿ فَبِمَا نَقْضِهِمْ ﴾ [١٣] بِنَقْضِهِمْ . ﴿ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ ﴾ [٢١]: جَعَلَ اللَّهُ . تَبُوءُ [٢٩]: تَحْمِلُ . ﴿ دَائِرَةٌ ﴾ [٥٢] : دَوْلَةٌ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : الإِغْرَاءُ التَّسْلِيطُ . ﴿ أُجُورَهُنَّ ﴾ [٥] : مُهُورَهُنَّ .

قَالَ سُفْيَانُ : مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَشَدُّ عَلَيَّ مِنْ : ﴿ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ [٦٨] . ﴿ مَنْ أَحْيَاهَا ﴾ [٣٢] : يَعْنِي مَنْ حَرَّمَ قَتْلَهَا إِلَّا بِحَقٍّ ، حَيِيَ النَّاسُ مِنْهُ جَمِيعًا . ﴿ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ﴾ : سَبِيلاً وَسُنَّةً . الْمُهَيْمِنُ : الأَمِينُ ، الْقُرْآنُ أَمِينٌ عَلَى كُلِّ كِتَابٍ قَبْلَهُ .

٥ـ سورة المائده

باب ـ١

«حُرُم» (١) مفرد آن حرام است[١]

«فَبِمَا نَقْضِهِم» (١٣) یعنی: بِنَقْضِهِمْ ـ به سبب شکستن ایشان.[٢]

«الَّتِی کَتَبَ الله» (٢١) یعنی: خداوند فرض گردانیده است.[٣]

«تَبُوْأ» (٢٩) یعنی ـ تَحْمِل.[٤]

«دائِرَة» (٥٢) یعنی ـ دَوْلَة حادثه و کاری سخت و دشوار[٥]

وغیر از وی[٦] گفته است: الاغراء به معنی: اَلتَّسلِیْط است یعنی برتری و چیرگی[٧]

«اُجُورَهُن» (٥) یعنی: مُهُورَهُنَّ به معنی مهرهای ایشان[٨]

---

١ - «و أَنْتُم حُرُمٌ إنّ الله یَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ» «در حالی که در احرام باشید».

٢ - «فَبِما نَقْضِهِمْ مِیْثاقَهُم لَعَنّهُم» «پس(بسزای) پیمان شکستنشان، لعنتشان کردیم».

٣ - «یَاقَوْمِ اُدْخُلوا الاَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتی کَتَبَ اللهُ لَکُم» «ای قوم من به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است، درآیید».

٤ - «إنّی اُرِیْدُ اَنْ تَبُوأَ بِإثْمِی وَ إثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ اَصْحَابِ النّار» «هر آینه می‌خواهم که ببری گناه مرا و گناه خود را، پس باشی از اهل دوزخ.

٥ - «یَقُولون نَخْشَی اَنْ تُصِیْبَنا دَائِرَة» «می‌گویند، می‌ترسیم از آنکه برسد ما را مصیبتی».

٦ - ـ قال غیره ـ گفته ولی قبل بر این عبارت، اسم کسی ذکر نشده، معلوم نمی‌شود که مرجع ضمیر چیست. (تیسیرالقاری)

٧ - ـ الاغراء ـ در این آیت آمده است: «فَاَغْرَیْنَا بَیْنَهُم العَداوَةَ و البَغْضاء اِلی یَوْمِ القِیامَةِ» «بر انگیختیم میان ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت». (١٤)

٨ - «اذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُن» «چون مهر ایشان را به ایشان بدهید».

۲ - باب: [قَوْلِهِ:]

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾[۳]

وقالَ ابنُ عَبَّاسٍ: ﴿ مخمصة ﴾[۳]: مجاعة.

سُفیان گفته است: در قرآن آیتی دشوارتر از این بر من نیست،[۱] «لَسْتُم عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيْمُوا التَّوراةَ و الانْجيلَ و ما اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُم» (٦٨) «نیستید بر چیزی تا آنکه بر پا کنید حکم تورات و انجیل و آنچه را فرو فرستاده شده است بر شما از سوی پروردگار شما».

«مَنْ اَحْيَاهَا» (۳۲) یعنی کسی که کشتن کسی را حرام کند مگر به حق، مردم همه از وی زنده گردند.[۲]

«شِرْعَةً و مِنْهاجاً» (٤٨) یعنی راه و سنّت[۳]

«الْمُهَيْمِنُ: الامين. یعنی قرآن بر هر کتابی که قبل از آن نازل شده، امین است.[۴]

باب ـ۲

فرمودهٔ خدای تعالی: «اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُم دِيْنَكُم» (۳) «امروز دین شما را برایتان کامل کردم»[۵]

ابن‌عباس گفته است: «مَخْمَصَةٍ» (۳) یعنی گرسنگی.

---

۱ - سیوطی گفته که مراد از دشواری، اخلال در فرایض است که اگر در یکی اخلال واقع شود، در همه اخلال می‌شود. و در بعضی حواشی آمده که دشواری از آن است که به علم احکام تورات و انجیل و عمل بدان تکلیف شده است. (تیسیر القاری)

۲ - «وَ مَنْ اَحْياها فَكَاَنَّما اَحْيَاءَ النَّاسَ جَمِيْعاً» «و هر که سبب زندگانی کسی شد، پس چنان است که همه مردمان را زنده ساخت».

۳ - «وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُم شِرْعَةً وَ مِنْهاجًا» «و برای هر گروهی از شما مقرر ساخته‌ایم شریعت و راهی را».

۴ - اشارت است به فرمودهٔ خدای تعالی: «و مُهَيْمِناً عليه».

۵ - «اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُم دِيْنَكُم و اتمَمْتُ عَلَيْكُم نِعْمَتِى وَ رَضِيْتُ لَكُم الاسلامَ دِيْنًا فَمَن اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَةٍ غير مُتَجانِفٍ لِاثمٍ» «امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم اسلام را دین برای شما، پس هر که ناچار شود در گرسنگی غیر متمایل».

٤٦٠٦ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ قَيْس ، عَنْ طَارِق ابْنِ شِهَاب : قَالَتِ الْيَهُودُ لِعُمَرَ : إِنَّكُمْ تَقْرَؤُونَ آيَةً : لَوْ نَزَلَتْ فِينَا لاتَّخَذْنَاهَا عِيدًا : فَقَالَ عُمَرُ : إِنِّي لأَعْلَمُ حَيْثُ أُنْزِلَتْ ، وَأَيْنَ أُنْزِلَتْ ، وَأَيْنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أُنْزِلَتْ : يَوْمَ عَرَفَةَ ، وَإِنَّا وَاللَّهِ بِعَرَفَةَ .

قال سُفْيَانُ : وَأَشُكُّ كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَمْ لا : ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾ [راجع : ٤٥. أخرجه مسلم : ٣٠١٧].

٤٦٠٦ـ از سُفیان از قَیْس روایت است که طارق ابن‌شهاب گفت: یهود به عمر گفتند: شما آیتی را می‌خوانید که اگر در میان ما نازل می‌شد، نـزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر گفت: همانا من می‌دانم که این آیت کی نازل شده و به کجا نازل شده و هنگام نزول آن رسول‌الله صلی الله علیه و سلم در کجا بود. آن روز عرفه بود و به خدا سوگند که ما در عرفات بودیم. و سفیان گفته است: و شک دارم که آن در روز جمعه بود یا نه(که این آیت نازل شد) «الیومَ اَکْمَلْتُ لَکُم دِیْنَکُم».

٣ - باب : قَوْلِه : ﴿ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ﴾ [٦]

﴿ تَيَمَّمُوا ﴾ : تَعَمَّدُوا . ﴿ آمِّينَ ﴾ [٢] عَامِدِينَ ، أَمَمْتُ وَتَيَمَّمْتُ وَاحِدٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿ لَمَسْتُمْ ﴾ [النساء: ٤٣] ، [المائدة : ٦] و﴿ تَمَسُّوهُنَّ ﴾ [البقرة: ٢٣٦، ٢٣٧] و [الأحزاب: ٤٩] و﴿ اللاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ ﴾ [النساء: ٢٣] وَالإِفْضَاءُ : النِّكَاحُ .

باب ـ٣

فرمودهٔ خدای تعالی: «فَلَم تَجِدُوْا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیدًا طَیِّبًا» (٦) «پس اگر آب نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید.»

«تَیَمَّمُوْا» یعنی: تَعَمَّدُوا: قصد کنید.

«آمِّیْن» (٢) به معنـی: عَامِدِیْن: قصد کنندگان[1]

کلمات: اَمَمْتُ و تَیَمَّمْتُـ یک معنی دارد.

و ابن‌عباس گفته اسـت: «لَمَسْتُم» (النساء٤٣)، (المائـده:٦) و«تَمَسُّـوهُنّ» (البقره: ٢٣٦، ٢٣٧) و(الاحـزاب:٤٩) و(اَللاتـی دَخَلْتُـمْ بِهِـنّ» (النسـاء:٢٣) و اَلافْضَاءُ(یعنی این چهار کلمه، لمس و مـس، و دَخَل و اِفْضَاء) به معنی وطی و جماع است[2]

---

١ - «وَ لاَآمِّیْنَ اَلبَیْتَ اَلحَرَام» «و نه قصدکنندگان بیت الحرام را».

٢ - امام شافعی با تمسک به این آیت، مساس زن را با کف دست، ناقض وضو می‌داند ولی امام ابوحنیفه آن را ناقض وضو نمی‌شمارد؛ زیرا«لمس» در اینجا به معنای جماع است. و به روایتی از ابن‌عباس، لمس، و مَس و مباشرت، به معنی جماع می‌باشد.

٤٦٠٧ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَتْ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ ، أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ ، انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي ، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْتِمَاسِهِ ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فَقَالُوا : أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ ، أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِالنَّاسِ ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ؟ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ ، فَقَالَ : حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ ، وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي ، وَلَا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلَّا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ ، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ : مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ . قَالَتْ : فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا الْعِقْدُ تَحْتَهُ [راجع : ٣٣٤ . أخرجه مسلم : ٣٦٧].

٤٦٠٧ـ از مالـک، از عبدالرحمان بن‌قاسم، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها همسر پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: در یکی از سفرهای رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم با وی بودیم تا آنکه به بَیْداء یا به ذَاتِ الجَیْش رسیدیم. گلوبند من گسیخت(و گم شد) پیامبر صلی‌الله علیه و سلم برای جستجوی آن(در آن جا) ایستاد و مردم هم همراه وی ایستادند. مردم بر سر آب نبودند و نه هم با خود آب داشتند. مردم نزد ابوبکر صدیق رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عایشه چه کاری کرد، رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم و مردم را ماندگار ساخت در حالی که نه بر سر آب‌اند و نه با خود آب دارند؟ ابوبکر آمد، و رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سر خود را بر ران من نهاده بود و به خواب رفته بود. وی به من گفت: تو، رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم و مردم را ماندگار ساخته‌ای در حالی که نه بر سر آب‌اند و نه با خود آب دارند.

عایشه گفت: ابوبکر مرا سرزنش کرد و گفت آنچه را خدا خواسته بود که بگوید و با دست خود بر پهلویم می‌خلاند، و آنچه مرا مانع می‌شد که خود را حرکت دهم، بودن(سر) رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم بر ران من بود.

رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم برخاست در حالی که صبح فرارسیده بود و آب نبود. خداوند آیت تَیَمُّم را نازل کرد. اُسَیْدبن حُضیر گفت: این(نزول آیت تیمم) برکت اولین شما نیست، ای اولاد ابوبکر. عایشه گفت: سپس شتری را که من بر آن سوار بودم، حرکت دادیم

٤٦٠٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : سَقَطَتْ قِلَادَةٌ لِي بِالْبَيْدَاءِ : وَنَحْنُ دَاخِلُونَ الْمَدِينَةَ ، فَأَنَاخَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَنَزَلَ فَثَنَى رَأْسَهُ فِي حَجْرِي رَاقِدًا ، أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَكَزَنِي لَكْزَةً شَدِيدَةً ، وَقَالَ : حَبَسْتِ النَّاسَ فِي قِلَادَةٍ ، فَبِي الْمَوْتُ لِمَكَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَدْ أَوْجَعَنِي ، ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَيْقَظَ ، وَحَضَرَتِ الصُّبْحُ ، فَالْتُمِسَ الْمَاءُ فَلَمْ يُوجَدْ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ﴾ . الآيَةَ فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ : لَقَدْ بَارَكَ اللَّهُ لِلنَّاسِ فِيكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ ، مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَرَكَةٌ لَهُمْ [راجع : ٣٣٤. اخرجه مسلم : ٣٦٧].

و ناگاه دیدم که گلوبند در زیر آن است.

٤٦٠٨- از عَمرو، از عبدالرحمن بن‌قاسم، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: حمایل گردن‌بند من در موضع بَیْداد، افتاد و ما در حال ورود به مدینه بودیم. پیامبر صلی‌الله علیه و سلم شتر را خواباند و فرود آمد و سر خود را پیچید و در کنار من به خواب رفت. ابوبکر آمد و به شدت بر سینه‌ام کوبید و گفت: مردم را به خاطر گردنبند نگاه داشتی. من چون مرده(بی حرکت) بودم، زیرا جای رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم(در کنار من) بود و حقا که مرا دردناک گردانید. سپس پیامبر صلی‌الله علیه و سلم بیدار شد و صبح فرا رسید، آب خواسته شد، یافت نشد، پس(این آیت) نازل شد: «ای مسلمانان چون به(عزم) نماز برخیزید» (٦)، تا آخر آیه. سپس أُسَیْدبن حُضَیر گفت: خداوند مسلمانان را به خاطر شما برکت داد، ای اولاد ابوبکر، شما برایشان جز برکت نیستید.

٤ - باب : [قَوْلِه]

﴿ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ ﴾ [٢٤]

باب -٤

فرمودهٔ خدای تعالی «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبک فَقَاتِلَا اِنّاها هُنَا قَاعِدُوْن» (٢٤) «پس تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما همین جا می‌نشینیم».

٤٦٠٩ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ مُخَارِقٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ ، سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ ﷺ قال : شَهِدْتُ مِنَ الْمِقْدَادِ (ح) .

وحَدَّثَنِي حَمْدَانُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ : حَدَّثَنَا الأَشْجَعِيُّ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مُخَارِقٍ ، عَنْ طَارِقٍ ، عَنْ

٤٦٠٩- از اسرائیل، از مُخارِق، از طارق ابن‌شَهاب روایت است که ابن‌مسعود رضی‌الله عنه گفت: حاضر بودم بر مِقْداد، و همچنین از سُفیان، از مُخارِق از طارق روایت است که عبدالله(ابن‌مسعود) گفته است: مِقداد در

عَبْدُاللَّه قال : قال الْمِقْدَادُ يَوْمَ بَدْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّه ، إِنَّا لا نَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى : ﴿ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ ﴾ . وَلَكِنِ امْضِ وَنَحْنُ مَعَكَ ، فَكَأَنَّهُ سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ .

وَرَوَاهُ وَكِيعٌ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مُخَارِقٍ ، عَنْ طَارِقٍ : أَنَّ الْمِقْدَادَ قال ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ [راجع : ۳۹۵۲]

روز(جنگ) بَدْر گفت: یا رسـول‌الله، به تحقیق که ما به تو نمی‌گوییم چنانکه بنی اسـرائیل به موسـی گفتند: «پس تو و پـروردگارت بروید و جنگ کنیـد و ما همینجا می‌نشـینیم» (ولی می‌گوییـم) تو راهی شـو و ما هـم همراه تو هسـتیم، گویا اندوه رسـول‌الله صلی‌الله علیه و سلم را دور کرد.

وَکیع از سُفیان، از مُخارق از طَارِق روایت کرده اسـت که: مِقداد، این را به پیامبر صلی‌الله علیه و سلم گفت.

٥ - باب : ﴿ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا ﴾ - إِلَى قَوْلِه- ﴿أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الأَرْضِ﴾ [۳۳].

الْمُحَارَبَةُ لِلَّه : الْكُفْرُ بِه .

باب ـ۵

«اِنَّمـا جَـزاَءُ الَّذیْـنَ یُحَارِبُونَ اللهَ وَ رَسُـولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فی الارضِ فَسَاداً اَنْ یُقَتَّلوا اَوْ یُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّـعَ اَیْدیهِم وَ اَرْجُلُهُم مِنْ خِلافٍ اَوْ یُنْفَوْ مِنَ الاَرْضِ» (۳۳)

«سـزای کسانی که با(دوستداران) خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فسـاد می‌کوشـند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته شـوند یا دسـت و پایشـان در خلاف جهت یکدیگر بریده شـود، یا از آن سـرزمین تبعید گردند» جنگیدن با خـدا، مراد کفر ورزیدن به خداست.

٤٦١٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ قال : حَدَّثَنِي سَلْمَانُ أَبُو رَجَاءٍ مَوْلَى أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ : أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا خَلْفَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ ، فَذَكَرُوا وَذَكَرُوا ، فَقَالُوا وَقَالُوا : قَدْ أَقَادَتْ بِهَا الْخُلَفَاءُ ، فَالْتَفَتَ إِلَى أَبِي قِلابَةَ ، وَهُوَ خَلْفَ ظَهْرِه : فَقَالَ : مَا تَقُولُ يَا عَبْدَاللَّه بْنَ زَيْدٍ ، أَوْ

٤٦١٠ـ از سَـلمان بُورَجَـا مولـی ابی‌قِلاَبه، از ابوقِلابه روایت اسـت که گفت: وی در پشت سـر عُمربن عبدالعزیز نشسـته بود و مردم(در مورد قسـامه) یاد کردند و یـاد کردند و گفتند و گفتند که: خلفا به قصاص کشـته‌اند. عمربن عبدالعزیز به سـوی ابی قِلابه نگریست و او بر

قال : مَا تَقُولُ يَا أَبَا قِلاَبَةَ ؟ قُلْتُ : مَا عَلِمْتُ نَفْسًا حَلَّ قَتْلُهَا فِي الإِسْلاَمِ ، إِلاَّ رَجُلٌ زَنَى بَعْدَ إِحْصَانٍ ، أَوْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ ، أَوْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ . فَقَالَ عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ بِكَذَا وَكَذَا ؟ قُلْتُ : إِيَّايَ حَدَّثَ أَنَسٌ، قال : قَدِمَ قَوْمٌ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَكَلَّمُوهُ ، فَقَالُوا : قَدِ اسْتَوْخَمْنَا هَذِهِ الأَرْضَ ، فَقَالَ : « هَذِهِ نَعَمٌ لَنَا تَخْرُجُ ، فَاخْرُجُوا فِيهَا ، فَاشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا » . فَخَرَجُوا فِيهَا ، فَشَرِبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا ، وَاسْتَصَحُّوا ، وَمَالُوا عَلَى الرَّاعِي فَقَتَلُوهُ ، وَاطَّرَدُوا النَّعَمَ ، فَمَا يُسْتَبْطَأُ مِنْ هَؤُلاَءِ ؟ قَتَلُوا النَّفْسَ ، وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَخَوَّفُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَقُلْتُ : تَتَّهِمُنِي ؟ قال : حَدَّثَنَا بِهَذَا أَنَسٌ ، قال : وَقَالَ : يَا أَهْلَ كَذَا ، إِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا أُبْقِيَ هَذَا فِيكُمْ ، أَوْ مِثْلُ هَذَا [راجع : ۲۳۳ . اخرجه مسلم : ۱۶۷۱، مختصراً].

پشت سرش بود و گفت: تو چه می‌گویی ای عبدالله بن‌زید، یا چنین گفت: «تو چه می‌گویی ای ابوقِلابه»؟ ابوقِلابه گفت: «من نمی‌دانم که قتل کسی در اسلام روا باشد مگر مردی که زن داشت باشد و زنا کند، یا کسی که بدون قصاص کسی را کشته باشد، یا با خدا و رسول او جنگیده باشد».

عَنْبَسَه گفت: انس مرا چنین و چنان گفته است؟ ابوقِلابه گفت: گفتم که انس مرا حدیث کرده است که: گروهی نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آمدند و با آن حضرت صحبت کردند و گفتند: آب و هوای این سرزمین به مزاج ما برابر نیست. آن حضرت فرمود: «این شتران ماست که بیرون می‌روند که بچرند پس با آنها برآیید و از شیر و شاشه آن(دارو گونه) بنوشید»

آنها با شتران بیرون آمدند و از شاشه و شیر آن نوشیدند و سلامت یافتند سپس بر شتر چران حمله کردند و او را کشتند و شتران را ربودند پس چرا در مجازات آن گروه تاخیر شود؟ نفسی را کشتند و با خدا و رسول او جنگیدند و رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم را(از غلبه و قدرت خود) ترساندند. سپس ابوقلابه گفت: سبحان الله آیا بر من تهمت(دروغ) می‌بندی؟

عَنْبَسَه گفت: انس همین را به ما حدیث کرده است(ولی به این تفضیل نشنیده بودم) سپس عَنْبَسَه گفت: ای مردم چنین و چنان، به تحقیق که شما پیوسته در نیکی هستید تا آنکه این مرد یا مانند این مرد در میان شما باشد.

باب ـ۶

٦ - باب : [قَوْلِه :]
﴿ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ ﴾ [٤٥]

٤٦١١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كَسَرَتِ الرُّبَيِّعُ ، وَهْيَ عَمَّةُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَطَلَبَ الْقَوْمُ الْقِصَاصَ ، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ ، عَمُّ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : لا وَاللَّهِ لا تُكْسَرُ سِنُّهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا أَنَسُ ، كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ » . فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَقَبِلُوا الأَرْشَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ » [راجع : ٢٧٠٣ . أخرجه مسلم : ١٦٧٥ ، باختلاف] .

(فرمودۀ خدای تعالی) «وَ الْجُرُوحُ قِصَاص» (٤٥) «و زخمها(نیز) قصاص دارد»

٤٦١١ـ روایت است از حُمَیْد که انس رضی‌الله عنه گفته است: رُبَیِّع(بنت نضر) که عمۀ انس بن‌مالک است، دندان پیشین دختری از انصار را شکست. قوم دختر انصاری تقاضای قصاص کردند و نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آمدند و پیامبر صلی‌الله علیه و سلم به قصاص(شکستن دندان رُبَیِّع) امر کرد.
اَنَس‌بن نضر، عموی انس‌بن مالک گفت: نی، بخدا سوگند که دندان وی شکسته نمی‌شود یا رسول‌الله. رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «ای انس، (حکم) کتاب خدا قصاص است» سپس مردم(اقارب دختر انصاری) راضی شدند و دِیَت جراحت(وجه جبران) آن را پذیرفتند. رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «هستند کسانی از بندگان خدا که اگر به خدا سوگند یاد کند، خدا سوگندش را راست می‌گرداند»

٧ - باب : ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾ [٦٧]

٤٦١٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ ، وَاللَّهُ يَقُولُ : ﴿ يَا أَيُّهَا

باب ـ٧

«یـا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ» (٦٧) «ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن».

٤٦١٢ـ از شَعبی، از مَسْرُوْق روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: اگر کسی به تو بگوید که محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم از آنچه بر وی نازل شده است، چیزی را پنهان

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾. [٦٧]. الآيَةَ. [راجع: ٣٢٣٤. أخرجه مسلم: ١٧٧، مطولاً]

کرده است، به تحقیق که دروغ گفته است. خداوند می‌گوید: «ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ کن» (٦٧)

٨ - باب: [قَوْلِهِ] ﴿لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾[٨٩]

باب ـ٨

(فرمودهٔ خدای تعالی) «لا يُؤاخِذُكُمُ اللهُ باللَّغْوِ فِي أَيمانِكُم» (٨٩) «خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند».

٤٦١٣ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَلَمَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ سُعَيْرٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾. فِي قَوْلِ الرَّجُلِ: لا وَاللَّهِ، وَبَلَى وَاللَّهِ [انظر: ٦٦٦٣].

٤٦١٣ـ از هَشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: این آیت نازل شد: «خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند.»، در مورد کسی است که(در هنگام صحبت) می‌گوید:نی به خدا، و هان به خدا(که برحسب عادت است، نه نیت قسم).

٤٦١٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَاهَا كَانَ لا يَحْنَثُ فِي يَمِينٍ: حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ كَفَّارَةَ الْيَمِينِ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: لا أَرَى يَمِينًا أُرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلا قَبِلْتُ رُخْصَةَ اللَّهِ، وَفَعَلْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ [انظر: ٦٦٢١].

٤٦١٤ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: پدر وی(ابوبکر) در سوگند، خلاف نمی‌کرد تا آنکه خدا(حکم) کفارهٔ سوگند را نازل کرد. ابوبکر گفت: اگر در امری سوگند خورده باشم و امر بهتری را از آن ببینم، رخصت دادن خدا را(در کفاره آن) قبول می‌کنم و همان کاری را می‌کنم که بهتر است.

٩ - باب: قَوْلِهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾[٨٧]

باب ـ٩

فرمودهٔ خدای تعالی «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللهُ لَكُم» (٨٧)

«ای مؤمنان حرام مکنید چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا به شما حلال کرده است»

٤٦١٥ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ

٤٦١٥ـ از اسماعیل، از قَیس روایت است که عبدالله(بن مسعود) رضی‌الله عنه گفت: ما همراه

النَّبِيِّ ﷺ وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ ، فَقُلْنَا : أَلا نَخْتَصِي ؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ﴾ [انظر : ۵۰۷۱، ۵۰۷۵] .

پیامبر صلی‌الله علیه و سلم جهاد می‌کردیم و زنان با ما نبود. ما گفتیم: آیا خصی نشویم؟(تا ما را نیازی به زن نباشد) آن حضرت ما را از آن منع کرد و پس از آن به ما اجازه داد که(موقتاً حتی) در بدل یک جامه با زن ازدواج کنیم و سپس ابن‌مسعود خواند: «ای مؤمنان حرام مکنید چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا به شما حلال کرده است.[۱]

۱۰ – باب : قَوْلِهِ :

﴿ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ﴾ [۹۰]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ الأَزْلامُ ﴾ : الْقِدَاحُ يَقْتَسِمُونَ بِهَا فِي الأُمُورِ ، وَالنُّصُبُ أَنْصَابٌ يَذْبَحُونَ عَلَيْهَا ،

وَقَالَ غَيْرُهُ : الزَّلَمُ : الْقِدْحُ لا رِيشَ لَهُ ، وَهُوَ وَاحِدُ الأَزْلامِ . وَالاسْتِقْسَامُ : أَنْ يُجِيلَ الْقِدَاحَ ، فَإِنْ نَهَتْهُ انْتَهَى ، وَإِنْ أَمَرَتْهُ فَعَلَ مَا تَأْمُرُهُ ، وَقَدْ أَعْلَمُوا الْقِدَاحَ أَعْلامًا ، بِضُرُوبٍ يَسْتَقْسِمُونَ بِهَا ، وَفَعَلْتُ مِنْهُ قَسَمْتُ ، وَالْقُسُومُ الْمَصْدَرُ . يُجِيلُ : يُدِيرُ .

باب ـ ۱۰

فرمودهٔ خدای تعالی «اِنَّما الْخَمْرُ و الْمَيْسِرُ وَ الاَنْصَابُ و الاَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطان». (۹۰)

«شراب و قمار و بُتها و تیرهای قرعه پلیداند(و) از عمل شیطانند».

و ابن‌عباس گفته است: «الاَزْلام» به معنی ـ قِداح ـ است یعنی تیری که بدان قسمت و نصیب خویش را در کارها معلوم می‌کنند[۲] و مراد از ـ النُّصُب ـ بتان‌اند که بر آن ذبح

---

۱ – مراد از یک جامه، راضی کردن زن به چیزی اندک است. نووی گفته که از این گفتهٔ ابن‌مسعود ظاهر می‌شود که وی به اباحت متعه اعتقاد داشته است. همچنانکه از گفتهٔ ابن‌عباس ظاهر می‌شود، و شاید احادیث نسخ بدیشان نرسیده است. قاضی عیاض می‌گوید که حدیث اباحت متعه را جمعی از صحابه روایت کرده‌اند و مُسلِم در صحیح خود از ابن‌مسعود و ابن‌عباس و جابر و سلمه‌بن اکوع روایت کرده‌اند. لیکن در حدیث ایشان متعه در سفر بوده است نه در حضر. از حدیث ابن‌عمر معلوم می‌شود که اباحت آن در اوایل اسلام بوده و بعد منسوخ شده و اجماع به حرمت متعه منعقد شده است. اهل بدعت که آن را روا دانسته‌اند، به احادیث منسوخه تمسک کرده‌اند و به این آیت«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» «پس کسی که استمتاع کردید با وی از زنان، مهر ایشان را بدهید» (النساء: ۲۴). در روایت ابن‌مسعود «مِنهُن الی اجلٍ» آمده است؛ یعنی«تا مدتی» که قرائت شاذ است، در هدایه اباحت متعه به امام مالک نسبت داده شده است. «تیسیر القاری ج۴، ص۳۱۹»

۲ – با تیر انداختن، فال می‌گرفتند.

٤٦١٦ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ ، وَإِنَّ فِي الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ لَخَمْسَةَ أَشْرِبَةٍ ، مَا فِيهَا شَرَابُ الْعِنَبِ [انظر : ٥٥٧٩ . باختلاف].

٤٦١٧ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قَالَ : قَالَ : أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيخِكُمْ هَذَا الَّذِي تُسَمُّونَهُ الْفَضِيخَ ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَفُلَانًا وَفُلَانًا إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ : وَهَلْ بَلَغَكُمُ الْخَبَرُ ؟ فَقَالُوا : وَمَا ذَاكَ ؟ قَالَ : حُرِّمَتِ الْخَمْرُ : قَالُوا : أَهْرِقْ هَذِهِ الْقِلَالَ يَا أَنَسُ ، قَالَ : فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلَا رَاجَعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ [راجع : ٢٤٦٤ . أخرجه مسلم : ١٩٨٠].

می‌کنند. و غیر از ابن‌عباس گفته است: ـ الزَّلْمُ ـ زِلْمُ ـ به معنی تیری است که پـر ندارد و آن صیغهٔ واحد است و جمع آن ـ ازلام ـ است. و ـ اِسْتَقْسام ـ (که در قول ابن‌عباس آمده) به معنی برگردانیدن است که اگر(تیر) آن را منع کند از آن(کار) باز می‌ماند و اگر به وی امر کند، آنچه را امر کرده است، انجام می‌دهد. و همانا که تیرها را نشانی می‌کند، به نشانه‌هایی که نصیب و قسمت خود را می‌طلبند[1] و بدان عمل می‌کنند. ـ قَسَمْتُ ـ (صیغهٔ ثلاثی مجرد و طلب قسمت است) و ـ قُسُوم ـ مصدر است. ـ يجِيلُ ـ (که در متن حدیث است) به معنای ـ یدیر ـ یعنی برگردانیده شدن است[2]

٤٦١٦ـ از عبدالعزیزبن عمربن عبدالعزیز، از نافع روایت است که ابن‌عمر رضی‌الله عنهما گفته است: حکم تحریم شراب نازل شد و در آن روزها در مدینه پنج نوع شراب بود که در آن شراب انگور نبود.

٤٦١٧ـ از عبدالعزیزبن صُهَیب روایت است که انس‌بن مالک رضی الله عنه گفت: ما(به هنگام نزول آیت تحریم خمر) شرابی بجز آنچه از خرما ساخته می‌شود، نداشتیم که آن را«فضیخ» می‌نامند، و من ایستاده بودم و ابوطلحه و فلان و فلان را می‌نوشانیدم که ناگاه مردی آمد و گفت: «آیا به شما خبر رسیده است»؟ گفتند: «آن خبر چیست»؟ گفت: «شراب حرام گردید».

---

۱ - بر تیرها می‌نوشتند که«می‌کنم» و«نمی‌کنم» و آنها را در تیرکش می‌گذاشتند و به هنگام فال گرفتن تیری را می‌کشیدند. اگر بر آن(می‌کنم) نوشته شده بود، آن کار را می‌کردند و اگر«نمی‌کنم» نوشته شده بود، آن کار را نمی‌کردند

۲ - لفظ ـ يُجِيْل، یدیر ـ که در متن آمده در سائر نسخ بخاری دیده نشده.

گفتند: این کوزه‌های شراب را بر خاک بریز ای انس. انس گفت: پس از این در مورد(حرمت) شراب نپرسیدند و نه هم پس از شنیدن این خبر، بدان مراجعه کردند.

٤٦١٨ - حدَّثنا صدَقةُ بنُ الفَضلِ : أخبرنا ابنُ عيينَةَ ، عنَ عمرَوَ ، عَنْ جابرٍ قالَ : صبَّحَ أناسٌ غَداةَ أحُد الخمْرَ فقتلوا من يومِهمْ جميعاً شهداءَ وذلكَ قَبْلَ تحريمِها [راجع : ٢٨١٥] .

٤٦١٨- از ابن‌عُیَیْنه، از عَمرو روایت است که جَابر(رضی‌الله عنه) گفت: بعضی از مردم در صبح روز(جنگ) اُحُد شراب نوشیدند و همهٔ آنها در آن روز کشته شدند، در حالی که شهیداند و این قبل از تحریم شراب بود.

٤٦١٩ - حَدَّثَنا إسْحَاقُ بْنُ إبْرَاهيمَ الْحَنْظَليُّ : أخْبَرَنَا عيسَى وَابْنُ إدْريسَ ، عَنْ أبي حَيَّانَ ، عَنِ الشَّعْبيِّ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال : سَمعْتُ عُمَرَ ﷺ عَلَى مِنْبَرِ النَّبيِّ ﷺ يَقُولُ : أمَّا بَعْدُ ، أيُّهَا النَّاسُ إنَّهُ نَزَلَ تَحْريمُ الْخَمْرِ ، وَهْيَ منْ خَمْسَةٍ : منَ الْعنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحنْطَة وَالشَّعيرِ ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ [انظر : ٥٥٨١ ، ٥٥٨٨ ، ٥٥٨٩ ، ٧٣٣٧ لم يذكر متنه . اخرجه مسلم : ٣٠٣٢ ، بزيادة] .

٤٦١٩- از شَعْبی روایت است که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: از عُمر رضی‌الله عنه بر منبر پیامبر صلی‌الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: اما بعد، ای مردم- به تحقیق که آیت تحریم شراب نازل شده است و شراب از پنج چیز است: انگور، خرما، عسل، گندم و جو. و شراب(خمر) چیزی است که عقل را بپوشاند.[۱]

---

۱ – از این حدیث پیداست که کلمهٔ خَمر به علاوهٔ شراب حاصله از انگور و خرما و عسل و گندم و جو، بر هر آنچه مستی آورد اطلاق می‌شود و جماهیر سَلَف و خَلَف گفته‌اند:«کل مسکر خمر و کل مسکر حرام» یعنی هر چه مستی بیاورد شراب است و هر چه مستی بیاورد، حرام است. امام ابوحنیفه رضی‌الله عنه، کلمه«خمر» را به آب انگور که سخت بجوشد و کف کند اطلاق کرده است که نزد اهل لغت، به همین معنی معروف است. چنانکه اسم خمر را بر غیر آن اطلاق نمی‌کنند و همین خمر را گفته است که حرام است چه اندک باشد و چه بسیار. چه مستی بیاورد و چه نیاورد. مسکرات دیگر به سبب مستی آوردن خود حرام است و مانند شراب انگور نجس عین نیست و اندک آن حرام نیست و کسی که آن را حلال داند، کافر نمی‌شود، از آنکه حرام بودن آن اجتهاد ظنی است نه قطعی، خفیفه است و در یک روایت و غلیظه است در روایت دیگر، وحد واجب است اگر مستی بیاورد، به خلاف شراب انگور که نجاست آن غلیظ است و کسی که آن را حلال بداند، کافر است و به نوشیدن قطره‌ای حد واجب می‌شود.

١١ - باب : ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا﴾ الآية [٩٣]

٤٦٢٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ الْخَمْرَ الَّتِي أُهْرِيقَتِ الْفَضِيخُ .

وَزَادَنِي مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَبِي النُّعْمَانِ قَالَ : كُنْتُ سَاقِيَ الْقَوْمِ فِي مَنْزِلِ أَبِي طَلْحَةَ ، فَنَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ : اخْرُجْ فَانْظُرْ مَا هَذَا الصَّوْتُ ؟ قَالَ : فَخَرَجْتُ فَقُلْتُ : هَذَا مُنَادٍ يُنَادِي : أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ ، فَقَالَ لِي : اذْهَبْ فَأَهْرِقْهَا ، قَالَ : فَجَرَتْ فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ ، قَالَ : وَكَانَتْ خَمْرُهُمْ يَوْمَئِذٍ الْفَضِيخَ ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ : قُتِلَ قَوْمٌ وَهِيَ فِي بُطُونِهِمْ ، قَالَ : فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا﴾ [راجع : ٢٤٦٤. أخرجه مسلم : ١٩٨٠].

باب ـ ۱۱

«لَيْسَ عَلَى الَّذِيْنَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيْما طَعِمُوْا» (۹۳) «بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند گناهی در آنچه(قبلاً) خورده‌اند نیست.»

٤٦٢٠ـ از حَمَّادبن زَیْد، از ثابت روایت است که انس رضی‌الله عنه گفت: شرابی که(پس از حکم تحریم) بر زمین ریخته شد، شراب فَضِیخ بود. (ساخته شده از خُرما) و محمد(ابن سلام) به روایت از ابی‌النُعْمان افزوده است: (انس گفت) من در منزل ابوطلحه ساقی مردم بودم، آیت تحریم شراب نازل شد و آن حضرت منادی را فرمود که اعلام کند. ابوطلحه گفت: برو و ببین که این آواز برای چیست؟

انس می‌گوید: من بیرون آمدم و گفتم: این منادی است که اعلام می‌دارد که همانا شراب حرام شده است. ابوطلحه به من گفت: برو و شراب را بر زمین ریز. انس گفت: شراب در کوچه‌های مدینه سرازیر شد. و شراب ایشان در آن روز فَضِیْخ بود. بعضی کسان گفتند: مردم کشته شدند و شراب در شکمهایشان بود. سپس خداوند نازل کرد: «بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند، گناهی در آنچه(قبلاً) خورده‌اند نیست.»

١٢ - باب : قَوْلِهِ : ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ [١٠١]

باب ـ ۱۲

فرمودۀ خدای تعالی «لا تَسْئَلُوا عَنْ اَشْیاَ إِنْ تُبدَلَکُم تَسُؤْکُم» (۱۰۱)

«از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد،

٤٦٢١ – حَدَّثَنَا مُنْذِرُ بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْجَارُودِيُّ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ قال: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». قال: فَغَطَّى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وُجُوهَهُمْ لَهُمْ خَنِينٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قال: «فُلانٌ». فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾.

رَوَاهُ النَّضْرُ، وَرَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ، عَنْ شُعْبَةَ [راجع: ٩٣. أخرجه مسلم: ٢٣٥٩ زيادة في الأثر].

٤٦٢٢ – حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ: حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ: حَدَّثَنَا أَبُو خَيْثَمَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْجُوَيْرِيَةِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتِهْزَاءً، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ: أَيْنَ نَاقَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾. حَتَّى فَرَغَ مِنَ الآيَةِ كُلِّهَا.

١٣ – باب: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلا سَائِبَةٍ وَلا وَصِيلَةٍ وَلا حَامٍ﴾ [١٠٣]

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ﴾ يَقُولُ: قال اللَّهُ، وَإِذْ هَا هُنَا صِلَةٌ. الْمَائِدَةُ: أَصْلُهَا مَفْعُولَةٌ، كَعِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، وَتَطْلِيقَةٍ بَائِنَةٍ، وَالْمَعْنَى: مِيدَ بِهَا صَاحِبُهَا مِنْ خَيْرٍ، يُقَالُ مَادَنِي يَمِيدُنِي.

شما را اندوهناک می‌کند، میرسید». رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم خطبه خواند، خطبه‌ای که مانند آن را هرگز نشنیده بودم و فرمود: «اگر بدانید آنچه من می‌دانم، کم می‌خندید و بسیار می‌گریید».

یاران پیامبر صلی‌الله علیه و سلم از شنیدن آن روهای خود را پوشیدند و صدای گریه‌شان بلند شد». مردی گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «فلان کس» سپس این آیت نازل شد: «از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می‌کند، میرسید» نَضر و روح‌بن عُباده، این حدیث را از شُعبه روایت کرده‌اند.

٤٦٢٢ـ از ابوالجُوَیْریَه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: کسانی از روی استهزاء، از رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم سؤال می‌کردند. مردی می‌گفت: پدر من کیست؟ و مرد دیگری که شترش را گم کرده بود، می‌گفت: شتر من کجاست؟، پس این آیت در مورد ایشان نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می‌کند، میرسید.» تا آنکه آن حضرت از خواندن تمام آیت فارغ شد.

باب ـ۱۳

«ما جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِيرةٍ وَ لَاسائبةٍ وَ لا وَصِيلةٍ وَ لاحَامٍ» (۱۰۳)

«خدا(چیزهایی ممنوع از قبیل) بحیره و سائبه و وصیله و حَام قرار نداده است» «وَ اِذْ قالَ اللهُ»[1]

۱ – مراد از آن«اذ قال الحَوارِيُّون يَعِيسَى ابْنَ مَرْيَم» (المائده:۱۱۲) است. بسا از اموری که در قیامت واقع خواهد شد، در قرآن مجید

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿ مُتَوَفِّيكَ ﴾ [آل عمران : ٥٥] : مُمِيتُكَ .

که«اذ» برای ماضی است و«قال» «گفت» به معنی۔ يَقُولُ۔ است، یعنی می‌گوید«اذْ» در اینجا صِلَه(پیوست) است. ۔ اَلْمائِدَةُ۔ در«اَنْ يُنزِّلَ عَلَيْنا مَائِدةً»[۱] (در لفظ اسم فاعل است) و اصل آن(یعنی معنی آن) اسم مفعول است، مانند: ۔ عِيْشَةُ رَاضِيَةٌ۔ و۔ تَطْلِيْقَةٌ بائِنَةٌ۔[۲] معنی: مِيْدَ بها صاحِبُهَا مِن خير. یعنی به صاحب آن نیکویی داده شده است. گفته می‌شود: مَادَنِي يُمِدُنِي. و ابن‌عباس گفته است«مُتَوَ فِّيْكَ» (آل عمران:۵۵) «برگیرندهٔ توام» یعنی: میرانندهٔ توام.[۳]

٤٦٢٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْد ، عَنْ صَالِح بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ : الْبَحِيرَةُ : الَّتِي يُمْنَعُ دَرُّهَا لِلطَّوَاغِيت ، فَلا يَحْلُبُهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ .

وَالسَّائِبَةُ : كَانُوا يُسَيِّبُونَهَا لآلِهَتِهِمْ لا يُحْمَلُ عَلَيْهَا شَيْءٌ .

قَالَ : وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ الْخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ ، كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ» .

وَالْوَصِيلَةُ النَّاقَةُ الْبِكْرُ تُبَكِّرُ ، فِي أَوَّلِ نِتَاجِ الإِبِلِ ، ثُمَّ تُثَنِّي بَعْدُ بِأُنْثَى ، وَكَانُوا يُسَيِّبُونَهَا لِطَوَاغِيتِهِمْ ، إِنْ وَصَلَتْ إِحْدَاهُمَا بِالأُخْرَى لَيْسَ بَيْنَهُمَا ذَكَرٌ .

وَالْحَامِ : فَحْلُ الإِبِلِ يَضْرِبُ الضِّرَابَ الْمَعْدُودَ ، فَإِذَا قَضَى ضِرَابَهُ وَدَعُوهُ لِلطَّوَاغِيتِ وَأَعْفَوْهُ مِنَ الْحَمْلِ ، فَلَمْ يُحْمَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ ، وَسَمَّوْهُ الْحَامِيَ .

و قَالَ لِي أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، سَمِعْتُ سَعِيدًا قَالَ : يُخْبِرُهُ بِهَذَا .

قَالَ : وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ : نَحْوَهُ .

٤٦٢٣۔ از ابن‌شهاب روایت است که سعیدبن مُسَیَّب گفت: البَحِيْرَةُ: شتر ماده‌ای بود که از دوشیدن شیر آن به نیت بُتها منع شده بود و هیچ یکی از مردم شیر آن را نمی‌دوشید.

السَّائبه: شتر ماده‌ای بود که برای نذر بتان خویش، آن را آزاد گذاشته بودند و بر آن چیزی بار نمی‌شد. سعیدبن مسیَّب می‌گوید: ابوهریره گفت که رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «عَمْروبن عامر خزاعی را دیدم که روده‌های خود را در آتش می‌کشید و او نخستین کسی بود که(سنت) آزاد گذاشتن حیوانات را به میان آورد.»

به لفظ ماضی آمده است چنانکه در«نفخ فی الصّور» و غیره است. کرمانی در توجیه این کلام گفته که(اذ) برای ماضی است و مراد اینجا مستقبل است از آنکه حق سبحانه آن را در روز قیامت خواهد گفت.

۱ – «فرو فرستد سفره‌ای بر ما» (المائده:۱۱۲)

۲ – در این دو کلام اسم فاعل، به معنی مفعول آمده است زیرا۔ عیش، یعنی زندگی۔ مرضی ۔ است نه راضی. «فَهُوَ فی عِيشةٍ راضيةٍ» (الحاقه:۲۱) یعنی او در زندگی پسندیده باشد. بائنه۔ صفت طلاق است یعنی طلاق قاطع است. حکم نکاح را؛ زیرا رجوع در وی بی عقد جدید، بدون رضای زن نمی‌شود.

۳ – «وَ اِذ قال الله يَعيسى اِنِّي متوفيک» «آنگاه که خدا گفت: ای عیسی من برگیرندهٔ توام».

وَرَوَاهُ ابْنُ الْهَادِ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ [راجع : ٣٥٢١].

٤٦٢٤ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ الْكَرْمَانِيُّ : حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «رَأَيْتُ جَهَنَّمَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، وَرَأَيْتُ عَمْرًا يَجُرُّ قُصْبَهُ ، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ» [راجع : ١٠٤٤. أخرجه مسلم : ٩٠١، مطولاً].

١٤ - باب : ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ

فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [١١٧].

الوَصِيلَة- شتر ماده‌ای است که بار اول ماده می‌زاید و بار دوم ماده می‌زاید و بعد ماده می‌زاید. و این گونه شتران را برای بُتها آزاد می‌گذاشتند و این شتران بین دو زایمان نَر نمی‌زادند.

الْحَام: شتری نر است که برای نسل‌گیری از آن استفاده می‌کردند و پس از آنکه چند ضربه از عمل نسل‌گیری آن استفاده می‌کردند آن را برای بتان آزاد می‌گذاشتند و از بار کردن معاف می‌کردند و بر آن چیزی بار نمی‌کردند و آن را- حَامِی- می‌نامیدند.

مؤلف می‌گوید:ابوالیَمان به من گفت: شُعَیْب، از زهری روایت کرده که وی از سعید شنیده است که: سعید همین حدیث را به زُهری خبر داده است. سعید گفته است: و ابوهریره گفت، از پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، مانند(نحو) آن را شنیده‌ام. و ابن‌الهاد، از ابن‌شهاب از سعید شنیده است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفته است: من از پیامبر صلی‌الله علیه و سلم شنیده‌ام.

٤٦٢٤- از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «دوزخ را دیدم که بخشی از آتش آن بخش دیگر را می‌خورد و عَمْرو را دیدم که(در آنجا) روده‌های خود را می‌کشید و او نخستین کسی بود که روش آزاد گذاشتن حیوانات را(برای بُتها) پدید آورده بود».

باب -۱۴

«وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهيداً ما دُمتُ فِيْهِمْ فَلَمَّا تَوفَّيتَنی

٤٦٢٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ ابْنُ النُّعْمَانِ قال : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً ، ثُمَّ قال : ﴿ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ ، ثُمَّ قال : أَلا وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ ، أَلا وَإِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أُصَيْحَابِي ، فَيُقَالُ : إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ كَمَا قال الْعَبْدُ الصَّالِحُ : ﴿ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾ . فَيُقَالُ : إِنَّ هَؤُلاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ» [راجع : ٣٣٤٩ . أخرجه مسلم : ٢٨٦٠].

كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ» (۱۱۷)

«و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم، و چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیزی گواهی»

٤٦٢٥ـ از مُغیره‌ابن نَعمان، از سعیدبن جُبَیر روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم خطبه خواند و گفت: «ای مردم، به تحقیق که شما در پیشگاه خدا در حالی جمع می‌شوید که پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناشده‌اید» و سپس گفت: «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهدهٔ ما، که ما انجام دهندهٔ آنیم.» (الأنبياء:١٠٤)
آگاه باشید که به تحقیق اولین کس از انسانها که در روز قیامت پوشیده می‌شود، ابراهیم است، آگاه باشید که به تحقیق مردانی از امت من آورده می‌شوند که گرفته می‌شوند که به سوی آتش دوزخ کشانده شوند. من می‌گویم: ای پروردگار من(ایشان) یاران منند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که ایشان پس از تو چه پدید آورده بودند، من می‌گویم، آنچه را که بندهٔ صالح(عیسی‌ع) گفت: «و تا وقتی در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم و چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی.»
پس گفته می‌شود: ایشان پیوسته بر پس پاهای خویش برگشته بودند از آن زمان که تو از

ایشان جدا شدی.»[۱]

١٥ - باب: قَوْلِهِ:

﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [١١٨]

٤٦٢٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ النُّعْمَانِ قال: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ، وَإِنَّ نَاسًا يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ كَمَا قال: الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ - إِلَى قَوْلِهِ - الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [راجع: ٣٣٤٩. اخرجه مسلم: ٢٨٦٠].

باب ـ۱۵

فرمودۀ خدای تعالی «انْ تُعذِّبْهُم فَانَّهُم عِبَادُک وَ انْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَانَّک انْتَ العَزِيْزُ الحَكِيْم» (۱۱۸)
«اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی.»

٤٦٢٦ـ از سعیدبن جُبَیْر، از ابن‌عباس روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «به تحقیق که شما در روز قیامت جمع کرده می‌شوید و به تحقیق مردمانی گرفته می‌شوند که به سوی دوزخ برده شوند، من می‌گویم آنچه را که بندۀ صالح(عیسی[ع]) گفت: «و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم و چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیزی گواهی و اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی.»

٦- سُورَةُ الأَنْعَامِ

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ﴾ [٢٣]: مَعْذِرَتُهُمْ. ﴿مَعْرُوشَاتٍ﴾ [١٤١]: مَا يُعْرَشُ مِنَ الْكَرْمِ وَغَيْرِ ذَلِكَ.

﴿حَمُولَةً﴾ [١٤٢]: مَا يُحْمَلُ عَلَيْهَا. ﴿وَلَلَبَسْنَا﴾ [٩]: لَشَبَّهْنَا. ﴿يَنْأَوْنَ﴾ [٢٦]: يَتَبَاعَدُونَ. ﴿تُبْسَلُ﴾ [٧٠]: تُفْضَحُ. ﴿أُبْسِلُوا﴾ [٧٠]: أُفْضِحُوا. ﴿بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ﴾ [٩٣] بَسْطُ الضَّرْبِ. ﴿اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الإِنْسِ﴾

۶ـ سورۀ الانعام

ابن‌عباس گفته است: «ثُمّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُم» (۲۳)
«فِتْنَتُهُم» یعنی معذرت ایشان[۲]

۱ - مراد از آن نه اعیان صحابه‌اند که همیشه ملازمت پیامبر صلی‌الله علیه و سلم را داشتند و نه عشرۀ مُبَشَّره که آن حضرت بدیشان بشارت بهشت داده است و نه اهل بیت و نه آنانی که دربارۀ ایشان قرآن مجید به«رضی‌الله عن المومنین» یاد کرده که مرضی خداوندند و این موضوع به احادیث صحیحه مشهوره به ثبوت پیوسته است.«اقتباس از تیسیر القاری»

۲ - «ثُمّ لم تَكُنْ فِتْنَتُهُم الّا اَنْ قَالُوا وَ الله رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكين»

[۱۲۸] ثُمْ كَثِيراً . ﴿ممَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ﴾ [۱۳٦] وا للَّه مِنْ ثَمَرَاتِهِمْ وَمَالِهِمْ نَصِيبًا ، وَلِلشَّيْطَانِ وَالأَوْثَانِ نَصِيبًا . ﴿أمَّا اشْتَمَلَتْ﴾ [۱٤۳] ني هَلْ تَشْتَمِلُ إِلا عَلَى ذَكَرٍ أوْ أُنْثَى ، فَلِمَ تُحَرِّمُونَ بَعْضًا وَتُحِلُّونَ بَعْضًا ؟ . ﴿مَسْفُوحًا﴾ [١٤٥] : مُهْرَاقًا . ﴿صَدَفَ﴾ [۱٥۸] : أعْرَضَ . أُبْلِسُوا : أُويِسُوا ، وَ﴿أُبْسِلُوا﴾ [٢] سْلِمُوا . ﴿ سَرْمَدًا ﴾ [القصص: ۷۱، ۷۲] : دائماً . ﴿اسْتَهْوَتْهُ﴾ [۷۱] لَتْهُ ﴿تَمْتَرُونَ﴾ [٢] كُّونَ . ﴿وَقْرًا﴾ [٢٥] مٌ . وَأَمَّا الْوِقْرُ : فَإِنَّهُ الْحِمْلُ . ﴿ أَسَاطِيرُ ﴾ [٢٥] حدُهَا أُسْطُورَةٌ وَإِسْطَارَةٌ ، وَهْيَ التُّرَّهَاتُ . ﴿الْبَأْسَاءُ﴾ [٤٢] الْبَأْس وَيَكُونُ مِنَ الْبُؤْسِ . ﴿ جَهْرَةً ﴾ [٤٧] اينَةً . ﴿الصُّوَرُ﴾ [۷۳] جَمَاعَةٌ كَقَوْله سُورَةٌ وَسُوَرٌ . ﴿مَلَكُوت﴾ [۷٥] : مُلْكٌ ، مثْلُ : رَهَبُوت خَيْرٌ مِنْ رَحَمُوت ، وَيَقُولُ : تُرْهَبُ خَيْرٌ مِنْ أنْ تُرْحَمَ . ﴿ وَإِنْ تَعْدِلْ ﴾ [۷۰] : تُقْسِطْ ، لا يُقْبَلْ مِنْهَا في ذَلكَ الْيَوْمِ . ﴿جَنَّ﴾ [٧٦] : أظْلَمَ ﴿تَعَالَى﴾ [١٠٠] عَلا . يُقَالُ : عَلَى اللَّه حُسْبَانُهُ : أيْ حِسَابُهُ ، وَيُقَالُ : ﴿حُسْبَانًا﴾ [٩٦] : مَرَامِيَ وَ﴿ رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ ﴾ [الملك: ٥] . ﴿ مُسْتَقَرٌّ ﴾ [٩٨] : في الصُّلْبِ ﴿وَمُسْتَوْدَعٌ﴾ [٩٨] : في الرَّحِم . الْقِنْوُ الْعِذْقُ ، وَالاثْنَان قِنْوَان ، وَالْجَمَاعَةُ أيْضًا قِنْوَانٌ ، مِثْلُ صِنْوٍ وَ﴿ صِنْوَانٍ ﴾ [الرعد: ٤] . ﴿ أكِنَّةً ﴾ [٢٥] : واحدها كنان .

«مَعْرُوشَات» (۱٤۱) یعنی: آنچه از تاک انگور و غیره سقف(داربست) زده شود.[۱]

«حَمُولَةً» (١٤٢) حیوانی که بر آن بار می‌شود[۲]

«ولَلَبَسْنَا» (۹) یعنی: مشتبه می‌کردیم.[۳]

«يَنْأَوْنَ» (٢٦) یعنی: دور می‌شوند.[۴]

«تُبْسَلَ» (۷۰) یعنی رسوا می‌شوند.[۵]

«اُبْسِلُوا» (۷۰) رسوا شدند.[۶]

«باسطوا اَيْديهم» (۹۳) بَسْط، یعنی: ضرب.[۷]

«اسْتَكْثَرتُم مِنَ‌الاِنْس» (۱۲۸) یعنی: بیشتر مردم را گمراه کردید.[۸]

«ممّا ذرأ مِنَ‌الحَرْث» (١٣٦) یعنی: برای خدا از حاصل زراعت و باغها و مالهای خویش نصیبی مقرر کردند و برای شیطان و بتان نصیبی مقرر کردند.[۹]

«بعد از آن نباشد عذر ایشان مگر آنکه گویند قسم به خدا پروردگار ما، که مشرک نبودیم».

۱ – «وَ هُوَ الّذی اَنشَاَجَنّت مَعْرُوشات وَ غَیر مَعْرُوشات» «و او کسی است که باغهایی با داربست و بدون داربست آفرید».

۲ – «وَ مِنَ‌الاَنْعَامِ حَمُولَةً و فَرْشًا» «و از حیوانات، حیوانات بارکش را»

۳ – «وَ لَوْ جَعَلْنَه مَلَكاً لَجَعَلْنَهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِم ما يَلْبِسُوْن» «و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را(به صورت) مردی در می‌آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم».

۴ – «وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ و يَنؤنَ عَنْه» «و ایشان منع می‌کنند از متابعت او و دور می‌شوند از متابعت او».

۵ – «وَ ذَكِرْ به تُبْسَلَ نَفْس» «و به وسیله این(قرآن) اندرزده مبادا کسی(به کیفر) آنچه کسب کرده، به هلاکت افتد».

۶ – اُوْلَئکَ الّذِيْنَ اُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا» «آن گروه آنانند که به مهلکه گذاشته شدند به سزای آنچه کردند».

۷ – وَ المَلَئكَةُ بَاسِطوا اَيْديهِم» «و فرشتگان دستهای خود را دراز می‌کنند» (یعنی می‌زنند) در متن فوق«باسطو» نوشته شده که الف بعد از واو آن نیامده است.

۸ – «يَا مَعْشَر الجِنّ قَدِ استَكْثَرتُم مِن الاِنس» «ای گروه جنیان، از آدمیان(پیروان) فراوان یافتید» پس از آیهٔ فوق، ـ ثُمَّ كثيراً ـ آمده، که در سائر نسخه‌های بخاری چنین است: اَضْلَلْتُم كثيراً ـ که ترجمهٔ آن آورده شد.

۹ – «وَ جَعَلُوا لله مِمَّا ذَرَاَ مِنَ‌الحَرْثِ و الاَنْعَامِ نَصِيْباً» «و(مشرکان) برای خدا از آنچه آفریده است، از جنس زراعت و چهارپایان سهمی گذاشتند».

«اَمَّا اشْـتَمَلَت» (١٤٣) یعنی: آیا رحمها مشتمل بر نر و ماده اسـت. پس چـرا بعضی را حرام می‌کنید و بعضی را حلال می‌کنید؟[۱]

«مَسْفُوحاً» (١٤٥) یعنی: ریخته شده.[۲]

«صَـدَف» (١٥٧) یعنـی: اعـراض کند و روی گرداند[۳]

«اُبْلِسُوا» یعنی: نومید کرده شده اند[۴]

«اُبْسِـلُوا» (٧٠) یعنـی: تسـلیم و منقـاد کرده شدند[۵]

«سَـرْمَداً» (قصـص: ٧١ـ٧٢) یعنـی: دائمی و همیشگی[۶]

«اسْتَهْوَتْه» (٧١) یعنی: او را گمراه کرده باشد[۷]

«تَمْتَرُوْن» (٢) یعنی: شک می‌کنید.[۸]

«وَقْرا» (٢٥): و آن- وِقْرَـ(کری گوش) به معنی بار است[۹]

«اَسَـاطِیْرُ» (٢٥) صیغـهٔ مفرد آن- اُسـطُورةٌ و اسْـطارَةٌـ اسـت.[۱۰] و به معنـی چیزهای باطل

---

۱ – «قُل‌ْالذَّکَرَیْنِ حَرَّم‌َاَم‌ِالاُنْثَیَیْنِ اَمّا اشْتَمَلَت‌ْعَلَیْه‌ِاَرْحَام‌ُالاُنْثَیَیْنِ» «بگو: آیا(خدا) نرهای(آنها) را حرام کرده یا ماده؟ یا آنچه را که رَحم آن دو ماده مشتمل شده است» در متن، عوض: «یعنی هل تَشْتَمِل»، «نی هل تشتمل» آمده است که(عین) و(یای) «یعنی» افتاده است.

۲ – «اِلّا اَن‌ْ یَکُوْن‌َ مَیْتَة‌ً اَوْدَمًا مَسْفُوْحًا» «مگر آنکه باشد مردار یا خون ریخته شده».

۳ – فَمَن‌ْ اَظْلَم‌ُ مِمَّن‌ْ کَذَّب‌َ بِآیَت‌ِ الله وَ صَدَف‌َ عَنْهَا» «پس کیست ستمگارتر از کسی که به دروغ نسبت کند آیات خدا را و از آن اعراض کند».

۴ – «فَاِذَاهُم مُبْلِسُون» (۴۴) «پس ناگهان ناامید شدند».

۵ – «اُوْلَئِک‌َ الَّذِیْن‌َ اُبْسِلُوا بِمَا کَسَبُوا» «آن گروه آنانند که به مهلکه گذاشته شدند به وبال آنچه کردند».

۶ – قُل‌ْ اَرَءَیْتُم‌ْ اِن‌ْ جَعَل‌َ اللهُ عَلَیکُم‌ُ الَّیْل‌َ سَرْمَدًا» «بگو: آیا دیدید اگر خدای تعالی شب را بر شما پاینده گرداند»

۷ – «کالَّذِی اسْتَهْوَتْه‌ُ الشَّیَاطِیْن» «مانند کسی که شیطانها او را گمراه کرده باشند»ـ اَضَلَّتْه، در متن ناقص آمده است.

۸ – «ثُمَّ اَنْتُم تَمْتَرُون» «باز شما شک می‌کنید». در متن عوض«تَشُکُون» اشتباهاً«کُوْن» نوشته شده است.

۹ – «وَ فِی اٰذَانِهِم‌ْ وَقْرًا» «و در گوشهای ایشان گرانی را».

۱۰ – «یَقُوْل‌ُ الَّذِیْن‌َ کَفَرُوا اِن‌ْ هَذَا اِلّا اَسَاطِیْرُ الاَوَّلِیْن» «بگویند کسانی

است.

«الْبَأْسَـاء» (۴۲) مشتق از ـ باس ـ یعنی شدت و عذاب اسـت و می‌تواند که مشـتق از ـ بئوس ـ باشد یعنی فقر و بدحالی[1]

«جَهْـرَةً» (۴۷) یعنی: مُعَائَنَـةً: دیدن[2] (در متن: اَیْنهُ ـ آمده)

«الصُّـوَرُ» (۷۳) یعنـی: جماعـت[3] چنانکه در فرمودهٔ خدای تعالی ـ سُـوْرَةٌ ـ جمع آن سُـوَرٌ ـ است.

«مَلَكُوتٌ» (۷۵) به معنی: مُلک ـ اسـت ـ مانند: رَهْبُـوتٌ خَيْرٌ مِنْ رَحْمُوتٍ ـ و گفته می‌شـود: تُرهَبُ خَيْرٌ مِن اَنْ تُرحَمُ ـ[4]

«وَ اِنْ تَعْدِل» (۷۰): تُقْسِـطْ یعنی: عدل کردن، در آن روز(قیامت) از ایشان قبول نمی‌شود[5]

«جَنَّ» (۷٦) یعنی: تاریک[6]

«تَعَالَى» (۱۰۰): علا ـ یعنی: بلند مرتبه[7]

گفته می‌شود: علی الله حُسْبَانَهُ ـ یعنی حساب

که کافر شدند، این نیست مگر افسانه‌های پیشینیان».

۱ – «فَأَخَذْنَهُم بِالْبَاسَاءِ و الضَرَّاءِ لَعَلَّهُم يَتَضَرَّعُون» «آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم تا به زاری و خاکساری درآیند».

۲ – «قُل أَرَءَيْتَكُم اِن أَتَكُم عَذَابُ الله بَغْتَةً اَوْجَهْرة» «بگو آیا دیدید اگر بیاید به شما عذاب خدا ناگهان یا آشکارا».

۳ – «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصّور» «روزی که در صُور دمیده شود» معلوم است که الصُور» به فتح واو گفته است. حَسَن و مُعاذ قاری و ابوالمجاز و ابوالمتوکل «و نَفَخَ فی الصُّوَر» به فتح(واو) خوانده‌اند و در این مورد مفسرین اختلاف کرده‌اند، بعضی گویند که جمع(صورت) است یعنی«روزی که در تنهای آدمیان دمیده شود».

۴ – «وَ كَذَلِكَ نُرِى اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَتِ و الارض» «و همچنین نمودیم ابراهیم را مُلک آسمانها و زمین» جوهری گفته که(ملکوت) از(ملک) گرفته شده چنانکه(رهبوت) از(رهبه) است. (واو)، و(تا) هر دو زائد است. بعضی گویند(ملکوت) مبالغهٔ(ملک) است. در اصطلاح صوفیه(ملکوت) عالم غیب را گویند و(مُلک) عالم شهادت است.

۵ – «و اِن تَعْدِل كُلَّ عَدْلٍ لايُؤْخَذْمِنْهَا» «اگر(برای رهایی خود) هر فدیه‌ای که بدهد، از او پذیرفته نگردد».

۶ – «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَيْلُ رَءَاكَوْكَباً» «پس چون شب بر وی تاریک شد ستاره‌ای را دید»

۷ – «سُبحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُون» «پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند»

۱ - باب : ﴿ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُهَا إِلا هُوَ ﴾ [۵۹]

او با خداست. و گفته می‌شود: «حُسْبَاناً» (٩٦) یعنی تیرها.[1]

«رُجُوماً لِلشَّيَاطِيْنِ» (الملک:۵) «آلات رجم شیاطین»[2]

«مُسْتَقَرٌّ» (۹۸) «در صُلب پدر»

«و مُسْتَوْدَعٌ» (۹۸) «در رحم مادر»[3]

ـ اَلْقِنْوُ ـ یعنی: العِذْق ـ به معنی خوشه یا شاخهٔ خرما و ـ قنوان ـ به معنای دو است. و قنوان ـ به معنای جماعت است.[4]

مثل ـ صِنْو ـ و «صِنْوَانٌ» (الرَّعْد:٤) هر واحد از چند تنهٔ درخت که همه از یک ریشه رسته باشد[5]

«اکنهٔ» مفرد آن«کِنان» است، یعنی پرده.[6]

باب ـ۱

«وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الغَيْبِ لايَعْلَمُهَا الّاهُوَ» (٥٩)

۱ - و الشَّمسَ وَ القَمَرَ حُسْبَاناً» «خورشید و ماه را معیار حساب این است» «حُسْبان» را تیرها تفسیر کرده است.

۲ - «وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السماء الدُّنيا بِمَصَابِيْحَ وَ جَعَلْنَها رُجُوماً لِلشَّياطِيْنِ» «هر آینه آسمان نزدیک را به چراغها زینت دادیم و ساختیم آن چراغها را آلات رجم شیاطین و آماده کردیم برای شیاطین عذاب دوزخ».

۳ - «وَ هُوَ الَّذی اَنْشَاكُم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ» «و اوست همان کسی که شما را از یک تن پدید آورد پس او(برای شما) قرارگاه و محل امانتی(مقرر کرد).

امام بخاری کلمه«مُستقر» را در آیت مذکور ـ صُلب پدر، و«مُسْتَوْدَع» را رحم مادر تفسیر کرده است.

۴ - اشارت بدین آیات است: «وَ مِنَ النَّخلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوانٌ دانِيَةٌ» (۹۹) «از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌هایی که نزدیک به تناول و در دسترس است بیرون می‌آید» صیغهٔ تثنیه و جمع آن بر یک وزن است.

۵ - «وَ نَخِيْلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ» «و درختان خرمای بعضی بسیار پر شاخ و بعضی غیر آن.» دو شاخ را نیز ـ صنوان ـ می‌گویند، صنوان ـ نیز مانند ـ قنو ـ تثنیه و جمع آن یک وزن است.

۶ - «وَ جَعَلنا عَلى قُلُوبِهِمْ اكِنَّةً» «و پیدا کردیم بر دلهایشان پرده».

«و کلیدهـای غیب، تنها نزد اوسـت و جز او کسی آن را نمی‌داند»

٤٦٢٧ – حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْد ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنْ أَبِيه ، أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ : ﴿ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ : إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ، وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ ، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا ، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾ [راجع: ١٠٣٩].

٤٦٢٧ـ از ابن‌شـهاب، از سـالم‌بن عبـدالله از پدرش روایت است که رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «مفاتیح غیب پنج است: علم به(زمان وقوع) قیامت نزد خداوند اسـت و نزول باران، و می‌دانـد آنچه در رحم(زنان) است، و کس نمی‌داند که فردا چه کار می‌کند، و کس نمی‌داند که به کدام سرزمین می‌میرد، به تحقیق که خدا دانای آگاه است به همه چیز.»

٢ – باب : [قَوْلِه :]

﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا

مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ﴾ [٦٥].

﴿ يَلْبِسَكُمْ ﴾ [٦٥] : يَخْلِطَكُمْ ، مِنَ الاِلْتِبَاسِ ؛ ﴿يَلْبِسُوا﴾ [٨٢] : يَخْلِطُوا . ﴿ شِيَعًا ﴾ [٦٥] : فِرَقًا .

باب ـ٢

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى اَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عذاباً مِنْ فوقِكُم اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْيَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَ يُذِيْقَ بَعْضَكُم بأسَ بَعْضٍ» (٦٥)

«بگو او تواناسـت که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد، یا شما را گروه گروه به هم اندازد(دچار تفرقه سازد) و عذاب بعضی از شـما را بـه بعضی دیگر بچشـاند.» «یَلْبِسَکُم» (در آیهٔ مذکور) به معنی: یَخْلِطَکُم یعنی: شـما را درهـم اندازد، از مـادهٔـ اِلْتِباس ـ گرفته شـده است. «یَلْبِسُـوا» (٨٢) به معنی: یَخْلِطُواـ است.[1] «شِیَعًا» به معنی: گروه است.

٤٦٢٨ – حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْد ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَار ، عَنْ جَابِر ﷺ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ﴾ . قَالَ : رَسُولُ اللَّه ﷺ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » . قَالَ : ﴿ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾ قَالَ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » . ﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ﴾ قَالَ

٤٦٢٨ـ از حَمَّادبـن زَیْـد، از عَمْروبـن دینـار روایت است که جابر رضی‌الله عنه گفت: آنگاه که این آیه نازل شـد: «بگو او تواناسـت که از

١ – «اَلَّذِیْنَ آمَنوا وَلَم یَلبِسوا اِیمانَهُم بِظُلمٍ اُولئِکَ لَهُمُ الاَمنُ وَ هُم مُهْتَدون» (الانعام–٨٢) «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، برای آنان ایمنی می‌باشد، و ایشان راه یافتگانند».ـ التباس ـ به معنای آمیختگی و پیچیدگی است که ثلاثی آن ـ لَبس ـ است از باب ـ عَلِمَ ـ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَـٰذَا أَهْوَنُ ، أَوْ : هَـٰذَا أَيْسَرُ» [انظر : ۷۳۱۳، ۷٤٠٦]

بالای سرتان بر شما عذابی بفرستد.» رسول‌الله صلی‌الله علیه و سـلم فرمود: «بـه ذات تو پناه می‌جویم». خداونـد گفت: «یا از زیر پاهایتان» آن حضرت فرمـود: «به ذات تو پناه می‌جویم» «یا شـما را گروه گروه به هـم اندازد و عذاب بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشاند.» رسـول‌الله صلی‌الله علیه و سـلم فرمـود: «این عذاب(دنیا) سست‌تر یا آسانتر است».

٣ - باب : ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [٨٢]

٤٦٢٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ . قال أَصْحَابُهُ : وَأَيُّنَا لَمْ يَظْلِمْ ؟ فَنَزَلَتْ : ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ . [راجع : ٣٢. أخرجه مسلم : ١٢٢].

باب ـ٣

«وَ لَم يَلْبِسُوا اِيْمَانَهُم بِظُلْمٍ» (٨٢) «و ایمان خود را به شرک نیالودند».

٤٦٢٩ـ از ابراهیـم از علْقمه روایت اسـت که عبدالله(بن مسعود) رضی‌الله عنه گفت: آنگاه که این آیت نازل شـد: «و ایمان خود را به شرک نیالودند». یاران آن حضرت گفتند: و کدام یک از ما ظلم نکرده اسـت؟[1] سپس این آیت نازل شـد: «که به راستی شرک ستمی بزرگ است». (لقمان: ١٣)

٤ - باب : [قَوْلِهِ :] ﴿وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [٨٦]

٤٦٣٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ عَمِّ نَبِيِّكُمْ ، يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ : أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ

باب ـ٤

فرمـودهٔ خدای تعالی: «و يُونُـسَ وَ لُوطاً وَ كُلا فَضَّلْنَا علی العالمين» (٨٦) «و یونُس و لُوط، که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم».

٤٦٣٠ـ از ابوالعالیه روایت است که گفت: پسر عمـوی پیامبر شـما یعنی ابن‌عبـاس رضی‌الله عنهمـا به من گفـت: که پیامبر صلـی‌الله علیه

[1] - یاران آن حضرت، ظلم را به معنی گناه فهمیده بودند. (تیسیر القاری)

مَتَّى»[راجع: ٣٣٩٥. أخرجه مسلم: ٢٣٧٧].

٤٦٣١ – حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاس: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنَا سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: سَمِعْتُ حُمَيْدَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْف، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى»[راجع: ٣٤١٥. أخرجه مسلم: ٢٣٧٦].

٥ – باب: قَوْلِه:

﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ﴾[٩٠]

٤٦٣٢ – حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال: أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ الأَحْوَلُ: أَنَّ مُجَاهِدًا أَخْبَرَهُ أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ عَبَّاس: أَفِي «ص» سَجْدَةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلا: ﴿ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ – إِلَى قَوْلِه – فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ﴾ ثُمَّ قال: هُوَ مِنْهُمْ.

زَادَ يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْد، وَسَهْلُ بْنُ يُوسُفَ، عَنِ الْعَوَّامِ، عَنْ مُجَاهِد: قُلْتُ لابْنِ عَبَّاس، فَقَالَ: نَبِيُّكُمْ ﷺ مِمَّنْ أُمِرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ[راجع: ٣٤٢١].

و سلم فرمود: «شایسته نیست بنده‌ای را که بگوید: من از یُونُس بن مَتَّی، بهتر هستم.»

٤٦٣١ـ از حُمیدبن عبدالرحمن بن عوف روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)فرمود: «بنده‌ای را شایسته نیست که بگوید: «من از یونُس بن مَتَّی بهتر هستم.»

باب ـ۵

فرمودهٔ خدای تعالی: «اُوْلَئِکَ الَّذِیْنَ هَدَی اللهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه» (۹۰) «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن.» (۹۰)

٤٦٣٢ـ از سُلیمان الاحْوَل روایت است که مُجاهِد او را خبر داده که از ابن‌عباس پرسیده است: آیا در سورهٔ«ص» سجده هست؟ ابن‌عباس گفت: آری و سپس تلاوت کرد: «و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم تا این فرمودهٔ خدای تعالی: پس به هدایت آنان اقتدا کن» سپس ابن‌عباس گفت: داوود(نیز یکی از پیامبران است که در سوره«ص» سجده کرده و خداوند، آن حضرت را به هدایتشان امر کرده است.)

یزید به روایت از محمدبن عُبید و سهل‌بن یُوسُف، افزوده است که عَوّام گفت: مجاهد گفته است: به ابن‌عباس(در مورد سجدهٔ«ص») گفتیم: وی گفت: پیامبر شما صلی‌الله علیه و سلم از آنانی است که امر شده است تا به ایشان(انبیاء) اقتدا کند.

٦ - باب : [قَوْلِه :]

﴿ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا ﴾ الآيَةَ [١٤٦].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كُلَّ ذِي ظُفُرٍ : الْبَعِيرُ وَالنَّعَامَةُ . ﴿ الْحَوَايَا ﴾ [١٤٦] : الْمَبَاعِرُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ هَادُوا ﴾ : صَارُوا يَهُودًا .

وَأَمَّا قَوْلُهُ : ﴿ هُدْنَا ﴾ [الأعراف : ١٥٦] تُبْنَا ، هَائِدٌ تَائِبٌ .

باب ـ۶

فرمودهٔ خدای تعالی: «و عَلَی الَّذِیْنَ هَادُوا حَرَّمْنَا کُلَّ ذی ظُفُرٍ وَ مِنَ البَقَرِ و الغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُمَا». (١٤٦)

«و بر یهودیان هر(حیوان) چنگال داری را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم.» و ابن‌عباس گفته است: مراد از«کُلُّ ذِی ظُفَرٍ» شتر، شترمرغ است«الحَوَایَا» (١٤٦) یعنی: المَبَاعِر- یعنی شکمبه است. و غیر از ابن‌عباس گفته است: «هَادُوا» یعنی یهود(از دین) برگشتند.

ولی فرمودهٔ خدا«هُدْنَا» (الاعراف: ١٥٦) یعنی: تُبْنَا- توبه کردیم هائد: تَائِبٌ است. یعنی توبه کننده.[1]

٤٦٣٣ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ : قَالَ عَطَاءٌ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ ، لَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا جَمَلُوهَا ، ثُمَّ بَاعُوهُ ، فَأَكَلُوهَا » .

وَقَالَ أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْحَمِيدِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ : كَتَبَ إِلَيَّ عَطَاءٌ : سَمِعْتُ جَابِرًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ٢٢٣٦ . أخرجه مسلم : ١٥٨١، مطولاً].

٤٦٣٣- از عطاء روایت است که جابربن عبدالله رضی‌الله عنهما گفت: از پیامبر صلی‌الله علیه و سلم شنیدم که فرمود: «خدا یهود را بکشد، که چون خدا پیه حیوانات را برایشان حرام گردانید، آن را گداختند، سپس آن را فروختند و(بهای) آن را خوردند. و ابوعاصم گفته است: از عبدالحمید روایت است که یزید گفت: عطاء به من نوشت که: از جابر شنیدم(که این حدیث را) از پیامبر صلی‌الله علیه و سلم روایت کرده است.

---

[1] - وَ اکْتُبْ لَنَا فِی هَذِهِ الدُّنیا حَسَنَةً و فی الآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَیکَ» «و برای ما در این دنیا نیکی مقرر فرما و در آخرت(نیز) زیرا که ما به سوی تو بازگشته‌ایم».

٧ - باب : قَوْلِه :

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ﴾ [١٥١]

٤٦٣٤ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ ، وَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ، وَلَا شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ ، وَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ» .

قُلْتُ : سَمِعْتَهُ مِنْ عَبْدِاللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : وَرَفَعَهُ ؟ قَالَ : نَعَمْ [انظر : ٤٦٣٧، ٥٢٢٠، ٧٤٠٣، أخرجه مسلم : ٢٧٦٠].

باب ـ ٧

فرمودهٔ خدای تعالی: «و لاتَقْرَبُوا الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْها وَ مَا بَطَنَ» (١٥١) «و به کارهای زشت ـ چه علنی آن و چه پوشیده(اش) نزدیک مشوید».

٤٦٣٤ـ از عَمرو، از ابووائل روایت است که عبدالله(بن مسعود) رضی‌الله عنه گفت: «هیچ یکی غیرتمندتر از خدا نیست، و این بدان سبب است که او گناهان(چون زنا و غیره) را که آشکار باشد یا پنهان، منع کرد و نزد او محبوب‌تر از مدح خدا چیزی نیست و به همین سبب است که خداوند، خودش را وصف کرده است.»

عَمْرو می‌گوید: به ابووائل گفتم: آیا این را از عبدالله(بن مسعود) شنیده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: و آن را مرفوع می‌کرد؟ (از قول آن حضرت می‌گفت) گفت: آری.

٨ - باب :

﴿وَكِيلٌ﴾ [١٠٢]: حَفِيظٌ وَمُحِيطٌ بِهِ . ﴿قُبُلًا﴾ [١١١]: جَمْعُ قَبِيلٍ، وَالْمَعْنَى : أَنَّهُ ضُرُوبٌ لِلْعَذَابِ ، كُلُّ ضَرْبٍ مِنْهَا قَبِيلٌ . ﴿زُخْرُفَ الْقَوْلِ﴾ [١١٢] : كُلُّ شَيْءٍ حَسَّنْتَهُ وَوَشَّيْتَهُ . وَهُوَ بَاطِلٌ ، فَهُوَ زُخْرُفٌ . ﴿وَحَرْثٌ حِجْرٌ﴾ [١٣٨] : حَرَامٌ وَكُلُّ مَمْنُوعٍ فَهُوَ حِجْرٌ مَحْجُورٌ ، وَالْحِجْرُ كُلُّ بِنَاءٍ بَنَيْتَهُ ، وَيُقَالُ لِلْأُنْثَى مِنَ الْخَيْلِ : حِجْرٌ ، وَيُقَالُ لِلْعَقْلِ : حِجْرٌ وَحِجًى ، وَأَمَّا الْحِجْرُ فَمَوْضِعُ ثَمُودَ ، وَمَا حَجَّرْتَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَرْضِ فَهُوَ حِجْرٌ ، وَمِنْهُ سُمِّيَ حَطِيمُ الْبَيْتِ حِجْرًا ، كَأَنَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ مَحْطُومٍ ، مِثْلُ : قَتِيلٍ مِنْ مَقْتُولٍ ، وَأَمَّا حَجْرُ الْيَمَامَةِ فَهُوَ مَنْزِلٌ .

باب ـ ٨

«وكِيلٌ» (١٠٢): يعنی: نگهبان و احاطه کنندهٔ آن.[١]

«قُبُلاً» (١١١) جمع قبيل است[٢] و معنی آن اینکه عذاب شامل انواع زدن است و هر زدن نوعی است.

«زُخْرُفَ القَوْلِ» (١١٢) یعنی هر چیزی را که نیک پنداری و آن را برگزینی و آن باطل باشد،

---

١ - «وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» «و او بر هر چیزی نگهبان است»

٢ - «و حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيءٍ قُبُلاً» «و هر چیزی را دسته دسته در برابر آن گرد می‌آوریم».

پس آن«زُخرُف» است[1]

«وَ حَرْثٌ حِجْرٌ» (۱۳۸) به معنای حرام است[2] و هر چه ممنوع است آن را حِجْر، یعنی محجور می‌گویند، و حِجر، هر بنایی است که آن را بسازی، و اسب ماده(مادیان) را حِجر گویند. و عقل را حِجْر، و حَجی، گویند. و اما حِجر، نام موضع قوم ثمود است.

و آنچه بر زمین بنا کنی آن را حِجر گویند و به همین مناسبت است که حطیم خانهٔ کعبه را حِجْر، می‌گویند، که‌ـ حَطیم، از مَحْطُوم مشتق شده است. مانند‌ـ قَتِیْل که از‌ـ مقتول، مشتق شده است و اما‌ـ حَجَر الیمامَه، آن منزل است.

۹ - باب : [قَوْلِه :]

﴿ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ ﴾[۱۵۰]

لُغَةُ أهْلِ الْحِجَازِ هَلُمَّ لِلْوَاحِدِ وَالاثْنَيْنِ وَالْجَمِيعِ .

باب ـ۹

فرمودهٔ خدای تعالی: «هَلُمَّ شَهَداءکُم» (۱۵۰) «گواهان خود را بیاورید.»

اهل حجاز برای صیغهٔ مفرد و تثنیه و جمع همین«هَلُمَّ» را استعمال می‌کنند.

۱۰ - باب : ﴿ لا يَنْفَعُ نَفْسًا إيمَانُهَا ﴾[۱۵۸]

باب ـ۱۰

«لایَنْفَعُ نَفْساً ایْمَانُها» (۱۵۸) «ایمان آوردنش سودی ندارد.»

٤٦٣٥ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا عُمَارَةُ : حَدَّثَنَا أبُو زُرْعَةَ : حَدَّثَنَا أبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قَال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، فَإذَا رَآهَا النَّاسُ آمَنَ مَنْ عَلَيْهَا ، فَذَاكَ حِينَ : ﴿ لا يَنْفَعُ نَفْسًا إيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ ﴾ [راجع : ۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۷] .

٤٦٣٥ـ از اَبُوزُرْعه روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آفتاب از سوی غرب طلوع کند و چون مردم آن را ببینند،

۱ - «یُوْحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ القَوْلِ غُرُوْراً» «بعضی از آنها به بعضی، برای فریب(یکدیگر) سخنان آراسته القا می‌کنند».

۲ - «و قالوا هَذِه اَنْعامٌ و حَرْثٌ حِجْرٌ» «و گفتند این چهارپایان و کشتزارها ممنوع است».

هر کس که بر روی زمین است، ایمان می‌آورد. و آنگاه است که: «ایمان آوردنش سودی ندارد، کسی که قبل برآن ایمان نیاورده است».

٤٦٣٦ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ ، وَذَلِكَ حِينَ لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا » . ثُمَّ قَرَأَ الآيَةَ [اخرجه مسلم: ١٥٧].

٤٦٣٦ـ از هَمَّام روایت است که ابوهریره رضی‌الله عنه گفت: رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آفتاب از سوی غرب طلوع کند، و چون(از سوی غرب) طلوع کند و مردم آن را ببینند، همگی ایمان می‌آورند و این زمانی است که ایمان آوردن کس سودی ندارد.» و سپس آیت را خواند.

٧- سُورَةُ الأَعْرَافِ

سُوْرهٔ اعراف

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ وَرِيشًا ﴾ [٢٦] : الْمَالُ . ﴿ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴾ [٥٥] : فِي الدُّعَاءِ وَفِي غَيْرِهِ . ﴿عَفَوْا﴾ [٩٥] كَثُرُوا وَكَثُرَتْ أَمْوَالُهُمْ . ﴿ الْفَتَّاحُ ﴾ [سبأ: ٢٦] : الْقَاضِي . ﴿ افْتَحْ بَيْنَنَا ﴾ [٨٩] اقْضِ بَيْنَنَا . ﴿ نَتَقْنَا الْجَبَلَ﴾ [١٧١] : رَفَعْنَا . ﴿انْبَجَسَتْ﴾ [١٦٠] : انْفَجَرَتْ . ﴿ مُتَبَّرٌ ﴾ [١٤٩] : خُسْرَانٌ . ﴿آسَى﴾ [٩٣]: أَحْزَنُ ﴿تَأْسَ﴾ [المائدة: ٢٦، ٦٨] تَحْزَنْ .

وَقَالَ غَيْرُهُ ﴿ مَا مَنَعَكَ أَنْ لا تَسْجُدَ ﴾ [١٢] : يَقُولُ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ . ﴿ يَخْصِفَانِ ﴾ [٢٢] : أَخَذَا الْخِصَافَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ يُؤَلِّفَانِ الْوَرَقَ يَخْصِفَانِ الْوَرَقَ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ ﴿ سَوْآتِهِمَا ﴾ [٢٠] : كِنَايَةٌ عَنْ فَرْجَيْهِمَا . ﴿ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴾ [٢٤]: هُوَ هَا هُنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَالْحِينُ عِنْدَ الْعَرَبِ مِنْ سَاعَةٍ إِلَى مَالا يُحْصَى عَدَدُهُ . الرِّيَاشُ وَالرِّيشُ وَاحِدٌ ، وَهُوَ مَا ظَهَرَ مِنَ اللِّبَاسِ . ﴿قَبِيلُهُ﴾ [٢٧]: جِيلُهُ الَّذِي هُوَ مِنْهُمْ . ﴿ ادَّارَكُوا ﴾ [٣٨]: اجْتَمَعُوا .

ابن‌عباس گفته است: «وَ رِيْشاً» (٢٦) یعنی: مال.[١]

«اِنَّهُ لايُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ» (٥٥) «او از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد» یعنی(افراط کردن) در دعا و غیر آن[٢]

«عَفَوا» (٩٥) تا آنکه زیاد شدند و اموالشان زیاد شد.[٣]

«الفَتَّاح» (سباء:٢٦) به معنای: قاضی است.[۴]

---

١ - «يَابَنِى آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيكُم لِبَاساً يُوَارِى سَوءَآتِكُمْ وَ رِيشاً» «ای فرزندان آدم در حقیقت ما برای شما لباسی فرستادیم که عورتهای شما را پوشیده می‌دارد و(برای شما) زینتی است». مؤلف آن را به مال تفسیر کرده و بعضی از ابن‌عباس«ریشا» را به جمال تفسیر کرده‌اند.

٢ - «أُدْعُو رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَه اِنَّهُ لايُحِبُّ المُعْتَدِينَ» «پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد»

٣ - «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوا» «باز دادیم به ایشان به جای محنت، راحت تا آنکه بسیار شدند».

۴ - «قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُم يَفْتَحُ بَيْنَنَا بالحَقِّ» «بگو پروردگار ما میان ما جمع خواهد کرد و سپس میان ما حکم خواهد کرد».

وَمَشَاقُّ الإِنْسَانِ وَالدَّابَّةِ كُلُّهَا يُسَمَّى سُمُومًا وَاحِدُهَا سَمٌّ ، وَهِيَ : عَيْنَاهُ وَمَنْخِرَاهُ وَفَمُهُ وَأُذُنَاهُ وَدُبُرُهُ وَإِحْلِيلُهُ . ﴿ غَوَاشٍ ﴾ [٤]: مَا غُشُّوا بِهِ . ﴿ نُشُرًا ﴾ [٥٧] : مُتَفَرِّقَةً . ﴿نَكِدًا﴾ [٥٨]: قَلِيلاً . ﴿ يَغْنَوْا ﴾ [٩٢]: يَعِيشُوا . ﴿حَقِيقٌ﴾ [١٠٥]: حَقٌّ . ﴿ اسْتَرْهَبُوهُمْ ﴾ [١١٦]: مِنَ الرَّهْبَةِ . ﴿ تَلْقَفُ ﴾ [١١٧] : تَلْقَمُ ﴿طَائِرُهُمْ﴾ [١٣١]حَظُّهُمْ طُوفَانٌ مِنَ السَّيْلِ ، وَيُقَالُ لِلْمَوْتِ الْكَثِيرِ الطُّوفَانُ. ﴿الْقُمَّلُ﴾[١٣٣] : الْحُمْنَانُ يُشْبِهُ صِغَارَ الْحَلَمِ ، عُرُوشٌ وَعَرِيشٌ بِنَاءٌ . ﴿ سُقِطَ ﴾ [١٤٩]: : كُلُّ مَنْ نَدِمَ فَقَدْ سُقِطَ فِي يَدِهِ ، الأَسْبَاطُ قَبَائِلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ . ﴿يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ ﴾ [١٦٣] : يَتَعَدَّوْنَ لَهُ ، يُجَاوِزُونَ .

﴿ تَعْدُ ﴾ [الكهف: ٢٨] : تُجَاوِزْ . ﴿ شُرَّعًا ﴾ [١٦٣] : شَوَارِعَ. ﴿بَئِيسٍ﴾ [١٦٥]: شَدِيدٍ . ﴿ أَخْلَدَ ﴾ [١٧٦]: قَعَدَ وَتَقَاعَسَ. ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ﴾ [١٨٢]: نَأْتِيهِمْ مِنْ مَأْمَنِهِمْ ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ﴾ [الحشر: ٢]: ﴿ مِنْ جِنَّةٍ﴾ [١٨٤]: مِنْ جُنُونٍ . ﴿فَمَرَّتْ بِهِ﴾ [١٨٩]: اسْتَمَرَّ بِهَا الْحَمْلُ فَأَتَمَّتْهُ . ﴿يَنْزَغَنَّكَ﴾ [٢٠٠] : يَسْتَخِفَّنَّكَ . ﴿ طَيْفٌ ﴾ [٢٠١] : مُلِمٌّ بِهِ لَمَمٌ ، وَيُقَالُ ﴿طَائِفٌ﴾ وَهُوَ وَاحِدٌ . ﴿يَمُدُّونَهُمْ﴾ [٢٠٢] : يُزَيِّنُونَ . ﴿وَخِيفَةً ﴾ [٢٠٥]: خَوْفًا ، ﴿وَخُفْيَةً ﴾ مِنَ الاخْفَاءِ . ﴿وَالآصَالُ ﴾ [٢٠٥] وَاحِدُهَا أَصِيلٌ ، وَهُوَ مَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى الْمَغْرِبِ ، كَقَوْلِهِ : ﴿بُكْرَةً وَأَصِيلاً ﴾ [الفرقان : ٥] .

«اَفتَحْ بَيْنَنَا» (۸۹) یعنی: میان ما قضاوت کن.[1]

«نَتَقْنا الجَبَل» (۱۷۱) یعنی«بلند کردیم کوه را»[2]

«اَنْبَجَسَت» (۱٦۰) یعنی: اَنْفَجَرَت؛ ترکید، جاری شد[3]

«مُتَبَرٌ» (۱۳۹) به معنی خُسران است[4]

«أسی» (۹۳) یعنی: حزن و اندوه.[5]

«تأسَ» (المائده:۲٦و٦٨) اندوهگین.[6]

و غیر از ابن‌عباس گفته است: «مـا مَنَعَکَ اَنْ لاتَسْجُدَ» (۱۲) می‌گوید: تـو را چه چیز مانع شد که سجده کنی[7]

«یَخْصِفَان» (۲۲) یعنی(آدم و حوا) از برگهای بهشت وصله بهم می‌پیوستند و برگها را یکی بر دیگر می‌نهادند(تا عورت خویش را بپوشند)

«سَوآتِهِمَا» (۲۰) کنایـه از شـرمگاه ایشـان است.[8]

«و مَتَاعٌ اِلی حِیْنٍ» (۲٤) «تا وقتی معین» یعنی از همین حالا تا به روز قیامت، لفظ حِیْن ـ در نزد

---

۱ – «رَبَّنا افْتَحْ بَیْنَنا و بَیْنَ قَوْمِنا بالحقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الفَاتِحِیْن» «بار پروردگارا، میان ما و میان قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی».

۲ – «وَ اِذ نَتَقْنا الجَبَل فَوقَهُم کَاَنَّهُ ظُلَّةٌ» «هنگامی که کوه(طور) را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم».

۳ – «فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اَثْنَتَا عَشَرَةَ عَیْنًا» «پس روان شد از آن سنگ داوزده چشمه».

۴ – «اِنْ هَؤُلاَءِ مُتَبَّرٌ ما هُم فِیْهِ و بَاطِلٌ ما کَانُوا یَعْمَلُون». «هر آینه این جماعت باطل شده است آنچه (مذهبی) که ایشان درآنند و باطل شده است آنچه می‌کردند.»

۵ – «فَکَیْفَ أَسَی عَلَی قَوْمٍ کَافِرِیْن» «پس چگونه اندوه خورم بر قوم کافران».

۶ – «فلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الفَاسِقِیْن» «پس اندوهناک مباش بر گروه ستمکاران» (المائده: ۲٦)

۷ – «مَا مَنَعَکَ اَنْ لاتَسْجُدُ» در اینجا کلمهٔ «لا» زاید است و برای تأکید فعل بر آن زیاد شده است و این زیادتی«لا» در قرآن زیاد است. (تیسیر القاری)

۸ – «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیطَنُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا ماوُرِیَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهما» «شیطان آنان را وسوسه کرد تا شرمگاه‌های پوشیدهٔ خود را بر یکدیگر آشکار نمایند».

عرب از زمانی است که شمار آن را نمی‌توانند حساب کنند.[۱]
اَلرِّیَاش و اَلرِّیْش به یک معنی است یعنی آنچه از(فاخر بودن) لباس آشکار می‌شود.
«قَبِیْلُه» (۲۷) یعنی: گروه او که از جنس خودشان است[۲]
«ادَّارکُو» (۳۸) یعنی: جمع شوند.[۳]
و سوراخهای انسان و حیوان همگی سُموم نامیده می‌شود و صیغهٔ مفرد آن سَمّ است[۴] و آن«سوراخها» شامل دو چشم و دو سوراخ بینی و دهان و دو گوش و شرمگاه پس و پیش انسان است.
«غَوَاشٍ» (٤١) یعنی: آنچه بدان پوشیده شود(مانند فرش، لحاف)[۵]
«نُشْرًا» (۵۷) یعنی: متفرق و پراکنده[۶]
«نَکِدًا» (۵۸) یعنی: اندکی.[۷]

---

۱ - «و لَکُم فی الارضِ مُسْتَقَرٌّ و متاعٌ الی حِیْنٍ» «و شما را در زمین استقرار و بهره‌مندی باشد تا وقتی معین» «حِینٍ» را مؤلف روز قیامت تفسیر کرده است.
۲ - «اِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَ قَبِیْلُهُ مِن حَیْثُ لاتَرَوْنَهُم» «هر آینه شیطان و قوم او می‌بینند شما را از آن جا که شما نمی‌بینید ایشان را».
۳ - «حَتّی اِذَا ادَّارکُوْا فِیْهَا جَمِیْعاً» «تا وقتی که چون به یکدیگر برسند در دوزخ یکجا».
۴ - در بعضی نسخ به جای- مشاق- مسام- آمده و هر دو به یک معنی است و اشاره به این آیت است: «لایَدْخُلُون الجَنَّةَ حتی یَلِجَ الجَمَلُ فی سَمِّ الخِیَاطِ» (۴۰) «و بهشت را درنیابند تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن داخل شود».
۵ - «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَواشٍ» «ایشان را از دوزخ فرش بود و از بالای ایشان از دوزخ پوششها باشد».
۶ - اشاره به این آیت است: «وَ هُوَ الَّذِیْ یُرسِلُ الرِّیَحَ بُشْرًا بین یَدَیْ رَحْمَته» و اوست آنکه می‌فرستد بادها را مژده دهنده پیش از رحمت خود». در آیهٔ مذکور«بُشرًا» آمده و نه«نُشرًا». در تفسیر آن گفته شده که بادها را به‌طور پراکنده به هر طرف می‌فرستد و- نشور، جمع نشر- است. یعنی باد خوش که از هر جانب بوزد.
۷ - «وَ البَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نباتُهُ باِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خُبُثَ لایَخْرُجُ اِلّا نَکِدًا» «و شهر پاکیزه بر می‌آید گیاه او به فرمان پروردگار او و زمین ناپاکیزه بر نمی‌آید رستنی او مگر ناهموار به دیر روینده» - «نَکِدًا» را که- دیر روینده- ترجمه شده، مؤلف(اندکی) تفسیر کرده است.

«یَغْنَوا» (۹۲) یعنی: زندگی کردند.[۱]
«حَقِیْق» (۱۰۵) یعنی: حق یا سزاوار[۲]
«اسْتَرهَبُوْهُم» (١١٦) یعنی: از- الرَّهْبَة- مشتق شده که به معنی ترس است[۳]
«تَلَقَف» (۱۱۷) یعنی: لقمه می‌کند یا می‌بلعد.[۴]
«طَائِرُهُم» (۱۳۱) یعنی: نصیب ایشان، طوفانی از سیل است. و برای مرگ بسیار طُوْفان گفته می‌شود.[۵]
«القُمَّل» (۱۳۳) یعنی: حُمنان- به کِرم کوچکی(مانند کَنَه) شباهت دارد.[۶]
عُرُش، و عَرِیش، یعنی بناء است.
«سُقِطَ» (١٤٩) یعنی هر کس که پشیمان شد به تحقیق که در دست خود می‌افتد(دست خود را می‌گزد)[۷]
«اَلاَسْبَاطُ» مراد از آن قبایل بنی اسرائیل است.
«یَعْدُونَ فِی السَّبْت» (١٦٣) یعنی از حکم او سر باز زدند، تجاوز کردند[۸]

---

۱ - «اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا شُعَیبًا کَاَنْ لَم یَغْنَوْا فِیْهَا» «کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود در آن(دیار) سکونت نداشتند».
۲ - «حَقِیْقٌ عَلَی اَنْ لااَقُول عَلَی اللهِ الاالْحَق» «سزاوارم به اینکه نگویم بر خدا مگر سخن راست».
۳ - «وَ اَسْتَرْهَبُوهُم وَ جاء وا بِسِحْرٍ عَظِیْمٍ» «و بترسانیدند ایشان را و جادویی بزرگ آوردند».
۴ - «وَ اوحَیْنا اِلی مُوْسَی اَنْ اَلْقِ عَصَاکَ فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ ما یأفِکُوْن» «به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز، پس(انداخت و اژدها شد) ناگهان آن عصا فرو می‌بلعید آنچه به دروغ ساخته بودند».
۵ - «اَلا اِنَّمَا طَائِرُهُم عِنْدَاللهِ» «آگاه باشید که(سرچشمه) بدشگونی آنها نزد خداست»
۶ - «فَاَرسَلْنا عَلَیْهِمُ الطُوْفَانَ وَ الجَرادَ وَ القُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ و الدَّم» «پس فرستادیم بر ایشان طوفان و مَلَخ و کَنَه و غوکها(قورباغه‌ها) و خون».
۷ - «وَ لَمَّا سُقِطَ فِی اَیْدیهم وَرَاَوْ اَنَّهُم قَدْضَلُّوْا» «و چون انگشت ندامت گزیدند و دانستند که واقعاً گمراه شده‌اند».
۸ - «اِذ یَعْدُونَ فِی السَّبْت اِذ تَأْتِیهِمْ حِیطانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً» «چون از حد می‌گذشتند در روز شنبه، وقتی که ماهیان‌شان روی آب می‌آمدند در روز شنبهٔ‌شان».

«تَعْدُ» (الکَهْف:۲۸) یعنی تجاوز[۱]

«شُـرَّعاً» (۱٦۳) به معنی شـوارع(جمع شارع) یعنی ظاهر(بر روی آب)[۲]

«بَئِیْسٍ» (۱٦٥) به معنی: شدید(سخت)[۳]

«اَخْلَدَ» (۱۷٦) یعنی: قَعَد و تَقَاعَسَ- نشستن(بر زمین دنیا) و پیروی از هوای نفس(توانگری)[۴]

«سَنَسْـتَدْرِجُهُم» (۱۸۲) یعنی: ایشان را از جای امن‌شـان می‌آوریم. مانند ایـن فرمودهٔ خدای تعالی«فَاَتاهُـمُ الله مِـنْ حَیْـثُ لَمْ یَحْتَسِـبُوا» (الحشر:۲) «پس بیامد به ایشان عقوبت خدا از آنجا که گمان نمی‌کردند»[۵]

«مِنْ جِنَّةٍ» (۱۸٤) یعنی: از دیوانگی[۶]

«اَیَّانَ مُرسَهَا» (۱۸۷): مَتَی خُرُوْجُهَا: یعنی: زمان برآمدن آن چه وقت است[۷]

«فَمَرَّتْ بِـهِ» (۱۸۹) یعنی: حمل(حوا) دوامدار شد و حمل را تمام کرد.[۸]

---

۱ – «وَ لاتَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُم» «باید که در نگذرد چشمان تو از ایشان».

۲ – «یَومَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ یَوْمَ لایَسْبِتُوْنَ» «به ایشان ظاهر شده روزی که به تعظیم شنبه مشغول می‌شدند و روزی که تعظیم شنبه نمی‌کردند».

۳ – «وَ اَخَذْنَا الَّذِیْنَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِیسٍ» «و گرفتار کردیم ستمکاران را به عذابی سخت».

۴ – «وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَهُ وَلَکِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَی الارْضِ» «و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیلهٔ آن(آیات) بالا می‌بردیم، اما او به زمین(دنیا) گرایید».

۵ – «وَ الَّذِیْنَ کَذَّبُوا بِاَیَتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لایَعْلَمُونَ» «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی‌دانند(تا محل هلاک) ایشان را بکشیم».

۶ – «اَوَلَم یَتَفَکَّرُوْا مَابِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلَّانَذِیرٌ مُبِینٌ» «آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ دیوانگی ندارد. او جز هشدار دهندهٔ آشکار نیست».

۷ – «یَسْئَلُوْنَکَ عَنِ السَّاعَةِ اَیَّانَ مُرْسَهَا» «از تو دربارهٔ قیامت می‌پرسند که وقوع آن چه وقت است؟» «اَیَّانَ مُرْسَهَا» در متن فوق از قلم افتاده است.

۸ – «فَلَمَّا تَغَشَّهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ» «پس چون(آدم) با او(حوا) در آمیخت، باردار شد، باری سبک و(چندی) با آن(بار سبک) گذرانید».

«يَنْزَغَنَّک» (۲۰۰) یعنی: اگر شیطان تو را سبک کند.[1]

«طَيْف» (۲۰۱) یعنی: به حادثهٔ دیوانگی دچار شد، و گفته می‌شود: «طَائِف»، که هر دو به یک معنی است[2]

«يَمُدُّوْنَهُم» (۲۰۲) یعنی: زینت می‌دهند.[3]

«وَ خُفْيَةً» (۲۰۵) یعنی: ترس. «وَ خُفْيَةً» از ـ اِخْفَاء ـ مشتق است. یعنی پنهان.

«وَ الآصَال» (۲۵۰) صیغه مفرد آن «اصیل» است، و آن هنگام میان عصر و شام است[4] مانند فرمودهٔ خدای تعالی: «بُكْرَةً و اَصِيْلاً» (الفرقان:۵) «صبح و شام»[5]

١ – باب: ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ﴾ [٣٣]

٤٦٣٧ – حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: – قُلْتُ: أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ عَبْدِاللَّهِ؟ قال: نَعَمْ، وَرَفَعَهُ، قال –: «لا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَلا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ» [راجع: ٤٦٣٤. أخرجه مسلم: ٢٧٦٠].

باب ـ۱

«اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّی الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ» (۳۳) «همانا پروردگار من، زشتکاری‌ها را چه آشکار باشد و چه پنهان، حرام، گردانیده است.»

٤٦٣٧ـ از عَمْرَو بن مُرَّة، از ابووائل روایت است که عبدالله(ابن مسعود) گفت: عَمْرْوبن

---

۱ – «وَ اِمَّا يَنزَغَنَّکَ مِنَ الشَّيطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ باللهِ اِنَّهُ هوالسَمِيعُ عَلِيْم» «و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو برسد، به خدا پناه بر، زیرا که او شنوای داناست.»

۲ – «اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذا مَسَّهُمْ طَيْفٌ مِنَ الشَّيطانِ تَذَكَّرُوْ فَاِذاهُم مُبْصِرُوْن» «در حقیقت، متقیان چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان برسد، (خدا را) بیاد آورند و بناگاه بینا شوند».

۳ – «و اِخْوَانُهُم يَمُدُّونَهُم فی الغَیِّ ثُمَّ لايُقْصِرُون» «و یارانشان آنان را به گمراهی می‌کشانند و کوتاهی نمی‌کنند».

۴ – «وَ اذْكُر رَبَّکَ فی نَفْسِک تَضَرُّعاً وَ خِيْفَةً وَ دُوْنَ الجَهْرِ مِنَ القَوْلِ بِالغُدُوِّ و الآصَالِ وَ لاتَكُنْ مِنَ الغَافِلِيْن» «پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس بی‌صدای بلند در دل خود یاد کن و از غافلان مباش»

۵ – «وَ قالُوْا اَسَاطِيْرُ الاَوَّلِيْنَ اكْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَّ اصيلاً» «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می‌شود»

مُرَّة گفت: به ابووائل گفتم: آیا تو این(حدیث) را از عبدالله(ابن مسعود) شنیده‌ای؟ گفت: آری. و عبدالله(ابن مسعود) آن را به پیامبر صلی‌الله علیه و سلم رساند، که فرموده است: «هیچ کس غیرتمندتر از خدا نیست و به همین سبب است که: ـ زشتکاری‌ها را، چه آشکار باشد و چه پنهان، حرام گردانیده است ـ و هیچ کس بیش از خدا، دوست ندارد که مدح شود و به همین سبب است که مدح خود را کرده است».

٢ - باب : ﴿ولَمَّا جاءَ موسَى لِميقاتِنا وكَلَّمَهُ رَبُّهُ

قال : رَبِّ أرِني أنْظُرْ إلَيْكَ قال : لَنْ تَراني ولَكِنِ انْظُرْ إلَى الْجَبَلِ فَإنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَراني فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ موسَى صَعِقًا فَلَمّا أفاقَ قال : سُبْحانَكَ تُبْتُ إلَيْكَ وَأنَا أوَّلُ الْمُؤمِنينَ﴾ [١٤٣]

قال ابْنُ عَبَّاس : أرِني : أعْطِني .

باب ـ۲

«وَ لَمَّا جاءِ مُوْسَى لِمِيْقَاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قال: رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ اِلَيْکَ قَال: لَنْ تَرَانِي وَلَکِن انْظُرْ اِلَى الجَبَلِ فَانِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا و خَرَّ مُوْسَى صَعِقاً فَلَمَّا اَفَاقَ قال: سُبْحَانَکَ تُبْتُ اِلَيکَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤمِنِيْن» (۱۴۳)

«وَ چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خود را بـه من بنمای تا بر تو بنگرم». فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، لیکن بـه کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت، به زودی مرا خواهی دید». پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد. و چون به خود آمد، گفت: تو مَنَزَّهی، به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم». ابن‌عبّاس گفته است: أَرِنِي(که در آیت است) یعنی مرا(این حالت) بده(که بسویت نظر کنم).

۴۶۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قال : جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَدْ لُطِمَ وَجْهُهُ ، وَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِكَ مِنَ الأَنْصَارِ لَطَمَ فِي وَجْهِي ، قال : «ادْعُوهُ» . فَدَعَوْهُ ، قال : «لِمَ لَطَمْتَ وَجْهَهُ» . قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي مَرَرْتُ بِالْيَهُودِ ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ ، فَقُلْتُ : وَعَلَى مُحَمَّدٍ ، وَأَخَذَتْنِي غَضْبَةٌ فَلَطَمْتُهُ ، قال : «لا تُخَيِّرُونِي مِنْ بَيْنِ الأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَفَاقَ قَبْلِي أَمْ جُزِيَ بِصَعْقَةِ الطُّورِ» [راجع : ۲۴۱۲. أخرجه مسلم : ۲۳۷۴].

۴۶۳۸ـ از عَمْروبْـن یحیـی المازِنی، از پدرش روایت اسـت که ابوسَعِید خُدری رضی‌الله عنه گفـت: مردی یهـودی که بر روی وی سـیلی نواخته شده بود، نزد پیامبر صلی‌الله علیه و سلم آمـد و گفت: یا محمد، مردی انصاری از یاران تو بر رویم سیلی نواخته است.

آن حضـرت فرمود: «او را فـرا خوانید». او را فراخواندنـد، آن حضرت فرمود: «چرا بر روی وی سیلی زدی؟» گفت: یا رسول‌الله، من بر این یهودی گذشـتم و از وی شـنیدم که می‌گفت: سـوگند به ذاتی که موسـی را بـر همهٔ مردم برگزید. من گفتـم: و(او را) بر محمد برگزیده اسـت؟ و خشـم مرا فرا گرفـت و بر روی او نواختم. آن حضرت فرمـود: «در میان پیامبران مـرا برتری ندهید، بـه تحقیق که مردم در روز قیامت بیهوش می‌شـوند و نخسـتین کسی که به هوش می‌آید من هسـتم، و ناگاه می‌بینم که موسـی پایه‌ای از پایه‌های عرش خدا را گرفته اسـت، و مـن نمی‌دانم که وی قبـل از من به هوش آمده یا بیهوشـی(کوه) طور او را بسنده شده است».

باب: ﴿الْمَنَّ وَالسَّلْوَى﴾ [۱۶۰]

باب:

«اَلْمنّ و السَّلْوَی» (۱۶۰) «مَنّ و سَلْوَی»[۱]

۴۶۳۹ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ ، وَمَاؤُهَا شِفَاءُ الْعَيْنِ» [راجع : ۴۴۷۸. أخرجه مسلم : ۲۰۴۹].

۴۶۳۹ـ از عبدالمَلِـک، از عَمْرَوبـن حَرِیْث؛ از سـعیدبن زَیْد روایت اسـت که پیامبر صلی‌الله علیه و سـلم فرمود: «الکَمْأة(صمغ یا سماروغ خود روی) نوعی از«مَن» است و آب آن شفای

۱ - «مَنّ و سَلوَی» در ترجمهٔ المنجد، شیر خشت و مرغ بریان ترجمه شده است.

چشم است».

٣- باب : ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا

الَّذي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَات وَالأَرْض لا إِلَهَ إِلا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّه وَرَسُولِه النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّه وَكَلِمَاتِه وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [١٥٨]

٤٦٤٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَمُوسَى بْنُ هَارُونَ قَالا : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِم : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ الْعَلاء بْن زَبْر قال : حَدَّثَني بُسْرُ بْنُ عُبَيْداللَّه قال : حَدَّثَني أَبُو إِدْرِيسَ الْخَوْلانِيُّ قال : سَمِعْتُ أَبَا الدَّرْدَاء يَقُولُ : كَانَتْ بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ مُحَاوَرَةٌ ، فَأَغْضَبَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ : فَانْصَرَفَ عَنْهُ عُمَرُ مُغْضَبًا ، فَاتَّبَعَهُ أَبُو بَكْرٍ يَسْأَلُهُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَهُ فَلَمْ يَفْعَلْ ، حَتَّى أَغْلَقَ بَابَهُ فِي وَجْهِه ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاء : وَنَحْنُ عِنْدَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ «أَمَّا صَاحِبُكُمْ هَذَا فَقَدْ غَامَرَ» . قال : وَنَدِمَ عُمَرُ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُ ، فَأَقْبَلَ حَتَّى سَلَّمَ وَجَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، وَقَصَّ عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ الْخَبَرَ ، قال أَبُو الدَّرْدَاء : وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ ، وَجَعَلَ أَبُو بَكْرٍ يَقُولُ : وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّه ، لأَنَا

باب ـ٣

«قُـل يا اَيُّهَا النّاسُ اِنّى رَسُولُ الله اِلَيكُم جَميْعاً الَّذى لَهُ مُلكُ السَّمَوات و الارْضِ لااِلَهَ اِلّا هُوَ يُحْيِى وَ يُميتُ فَآمِنُوْا بِاللهِ و رَسُوْلِه النَّبى الاُمِّى الَّذى يُؤمِنُ بِالله وَ كَلِمَاتِه وَ اتَّبِعُوْهُ لَعَلَّكُم تَهْتَدُون» (١٥٨)

«بگـو: ای مردم! من پیامبر خدا به سـوی همهٔ شـما هسـتم، همان(خدایی) کـه فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ اوست. هیچ معبودی جز او نیسـت، که زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خدا و رسـول او که پیامبر اُمّی(درس نخوانده) اسـت،[١] آن که به خدا و سخنان او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از وی پیروی کنید تا باشـد که راهیاب شوید».

٤٦٤٠ـ از بُسْربن عبیدالله، از ابوادْریس خَوْلانی روایت اسـت که گفـت: از ابودَرداء شـنیدم که می‌گفت: میـان ابوبکر و عُمر گفتگو شـد و ابوبکـر عُمَر را خشـمگین سـاخت و عمر خشـمگینانه از نزدش رفت. ابوبکر درپی وی رفت و از او خواسـت که به خدا از وی طلب بخشایش کند. ولی عمر این کار را نکرد تا آنکه دروازهٔ خانـه خود را بر روی وی بسـت. پس ابوبکر نزد رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم رفت. ـ ابـودرداء گفت: ما نـزد آن حضرت بودیم-

---

١ - کلمهٔ«اُمّی» را در بسا از ترجمه‌های قرآن«امّی» گفته‌اند و در ترجمهٔ المنجد، درس نخوانده معنی شده است. در فرهنگ ابجدی، در ترجمهٔ آن گفته شده که کسی که نتواند بخواند و بنویسد و در تفسیر کشف الاسرار میبدی- کتابها نخوانده و ننوشته، ترجمه شده است.

كُنْتُ أظْلَمَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ : « هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي ، هَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي ، إنِّي قُلْتُ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إنِّي رَسُولُ اللَّهِ إلَيْكُمْ جَمِيعًا ، فَقُلْتُمْ : كَذَبْتَ ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : صَدَقْتَ » .

قالَ أبو عبد الله : غامَرَ : سَبَقَ بالخير [راجع : ٣٦٦١].

رســول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «اما، یار شما(ابوبکر) در نیکی پیشی گرفته است».

ابــودرداء گفــت: عُمر از کاری کــه کرده بود، پشیمان شــد و آمد و ســلام کرد و نزد پیامبر صلــی‌الله علیه و ســلم نشســت و ماجرا را به رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم بیان کرد. ابودرداء گفت: رســول‌الله صلی‌الله علیه و سلم(بر عمر) خشمگین شد و ابوبکر می‌رفت و می‌گفت: به خدا سوگند یا رسول‌الله که من(نسبت به عمر) مقصرتر بودم. رســول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «آیا شما به خاطر من ترک کنندهٔ یار من هستید، آیا شما به خاطر من ترک کنندهٔ یار من هســتید. من گفتم: ای مردم من به ســوی همه شما پیامبر خدا هستم. شما گفتید دروغ گفتی، و ابوبکر گفت: راست گفتی.»[1]

ابوعبدالله گفته اســت: کلمهٔ«غامَرَ» (که در این حدیــث آمده) یعنی پیشــی گرفتن در نیکویی است.

٤ – باب :

﴿ وَقُولُوا حِطَّةٌ ﴾ [١٦١]

باب ـ۴

«وَ قُولُــوْا حِطَّــةٌ» (١٦١) «و بگویید(خداوندا) گناهان ما را فرو ریز».

٤٦٤١ – حَدَّثَنَا إسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قِيلَ لِبَنِي إسْرَائِيلَ : ﴿ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ ﴾ . فَبَدَّلُوا ، فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ ، وَقَالُوا : حَبَّةٌ فِي شَعَرَةٍ» [راجع: ٣٤٠٣. أخرجه مسلم: ٣٠١٥].

٤٦٤١ـ از مَعْمَر، از هَمَّام‌بن مُنَبِّه روایت اســت کــه ابوهریره رضــی‌الله عنه گفت: رســول‌الله صلی‌الله علیه و ســلم فرمود: «به بنی اســرائیل گفته شد: «سجده کنان از دروازهٔ شهر درآیید و بگویید(خداوندا) گناهان ما را فرو ریز تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم» آنها امر خدا را تغییر دادند و جســتان و خیزان بر سُرینهای خود در

---

۱ – تفضیل آن در فضایل ابوبکر رضی‌الله‌عنه قبلاً آمده است.

آمدند، و گفتند: (عـوض حِطَّةٌ)ـ حَبَّةٌ(دانه‌ای) فی شَعَرةٍ(درموی).

٥ - باب : ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وأْمُرْ بالْعُرْفِ وأعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ [١٩٩]

﴿ العُرْفُ ﴾ : المَعْرُوفُ .

٤٦٤٢ - حَدَّثَنَا أبُو اليَمَانِ : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قَدِمَ عُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنِ بْنِ حُذَيْفَةَ ، فَنَزَلَ عَلَى ابْنِ أخِيهِ الحُرِّ بْنِ قَيْسٍ ، وكَانَ مِنَ النَّفَرِ الَّذِينَ يُدْنِيهِمْ عُمَرُ ، وكَانَ القُرَّاءُ أصْحَابَ مَجَالِسِ عُمَرَ وَمُشَاوَرَتِهِ ، كُهُولاً كَانُوا أوْ شُبَّانًا ، فَقَالَ عُيَيْنَةُ لابْنِ أخِيهِ : يَا ابْنَ أخِي ، هَلْ لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الأمِيرِ ، فَاسْتَأْذِنْ لِي عَلَيْهِ ، قال : سَأَسْتَأْذِنُ لَكَ عَلَيْهِ ، قال ابْنُ عَبَّاسٍ فَاسْتَأْذَنَ الحُرُّ لِعُيَيْنَةَ ، فَأَذِنَ لَهُ عُمَرُ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قال : هِيْ يَا ابْنَ الخَطَّابِ ، فَوَاللَّهِ مَا تُعْطِينَا الجَزْلَ وَلا تَحْكُمُ بَيْنَنَا بِالعَدْلِ ، فَغَضِبَ عُمَرُ حَتَّى هَمَّ أنْ يُوقِعَ بِهِ ، فَقَالَ لَهُ الحُرُّ : يَا أمِيرَ المُؤْمِنِينَ ، إنَّ اللَّهَ تَعَالَى قال لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ خُذِ العَفْوَ وأْمُرْ بِالعُرْفِ وأعْرِضْ عَنِ الجَاهِلِينَ ﴾ . وإنَّ هَذَا مِنَ الجَاهِلِينَ ، وَاللَّهِ مَا جَاوَزَهَا عُمَرُ حِينَ تَلاهَا عَلَيْهِ ، وكَانَ وَقَّافًا عِنْدَ كِتَابِ اللَّهِ [انظر : ٧٢٨٦، وانظر في الاعتصام بالكتاب والسنة ، باب٢٨].

باب ـ٥

«خُذِ العَفْوَ وَ امُرْ بِالْعُرْفِ وَ اعْرِضْ عَنِ الجَاهِلِيْنَ» (۱۹۹)

«گذشت پیشـه کن، و به(کار) پسندیده فرمان ده و از نادانـان رخ برتـاب. «العُـرف» یعنی: پسندیده.

٤٦٤٢ـ از زُهـری از عَبَیْـدالله بـن عبدالله بن عُتْبه روایت است که ابن‌عباس رضی‌الله عنهما گفـت: «عُیَیْنَه بن حِصْن بـن حُذَیْفَه آمد و بر پسـر برادر خود حُرْبن قَیْس فرود آمد و حُربن قیس از کسانی بود که عُمر(بن خطاب) با وی رفاقت داشـت و در زمرهٔ حافظان قرآن بود،که مصاحب عمر، و مشاور وی بود،

و این مشاوران پیران بودند یا جوانان. عُیَیْنَه به پسـر برادر خود گفت: ای برادرزاده، آیا تو نزد این امیر(عمر) قدر و منزلتی داری که برای من اجازهٔ(ورود) بگیری. ابن‌عباس گفت: حُر برای عُیَیْنَه اجازه خواسـت و عمر به او اجازه داد. و چون نزد عمر درآمد به او گفت: آگاه باش ای پسر خطاب! به خدا سوگند که با گشاده دستی بر ما نمی‌بخشی و در میان ما به عدالت داوری نمی‌کنی.

عمر خشمگین شد تا بدان حد که می‌خواست با وی درافتد. حُر، به او گفت: ای امیرالمؤمنین! خدای تعالی به پیامبر خود صلی‌الله علیه و سلم می‌گوید: «گذشـت پیشه کن و به کار پسندیده

فرمان ده و از نادان رخ برتاب» و همانا این مرد از جاهلان است. به خدا سوگند که وقتی حُر این آیت را بر وی خواند، عمر از حکم آن سر نپیچید و عمر در برابر کتاب خدا درنگ کننده(مطیع) بود.

٤٦٤٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ : ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾ قَالَ : مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا فِي أَخْلَاقِ النَّاسِ [انظر: ٤٦٤٤].

٤٦٤٣ـ از وَکیع، از هشام، از پدرش روایت است که عبدالله بن زُبَیر گفت: «گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده» (الاعراف:۱۹۹) این آیت را خداوند دربارهٔ اخلاق مردم نازل کرده است. (باید دارای اخلاق و صفات حسنه باشد.).

٤٦٤٤ - وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ بَرَّادٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ : أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ ، أَوْ كَمَا قَالَ [راجع: ٤٦٤٣].

٤٦٤٤ـ از اَبواُسامه، از هشام، از پدرش روایت است که عبدالله‌بن زُبَیر گفت: خداوند به پیامبر خود صلی‌الله علیه و سلم امر کرد که از اخلاق(بد) مردم در برابر خود در گذرد یا چنانکه گفت.[1]

٨- سُورَةُ الأَنْفَالِ

۸ـ سورهٔ الانفال

١ - باب : قَوْلِهِ : ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ الأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ﴾ [١]

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : الأَنْفَالُ : الْمَغَانِمُ .

قَالَ قَتَادَةُ : ﴿رِيحُكُمْ﴾ : الْحَرْبُ يُقَالُ نَافِلَةٌ عَطِيَّةٌ .

باب ـ۱

فرمودهٔ خدای تعالی «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفَالِ قُلِ

---

۱ - از امام جعفر صادق رضی‌الله عنه روایت است که گفت در قرآن در بیان مکارم اخلاق از این آیت، آیتی جامع‌تر نیست و این فرمودهٔ مبنی بر آن است که مراد معامله با نفس خود است یا به غیر نفس خود. غیر نفس یا عالم است یا جاهل و این همه معاملات در این آیت مندرج است.
یا از این جهات که سرچشمهٔ اخلاق سه گونه است: عقلی است و شهوانی و غضبی، و کمال هر خلق امری متوسط است و متوسط خلق عقلی حکمت است و از آن امر به معروف ناشی است، و متوسط شهوانی عفت و از آن اخذ عفو ناشی است، و متوسط غضبی شجاعت است و از آن اعراض از جاهلان ناشی است.«تیسیر القاری»

٤٦٤٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سُورَةُ الأَنْفَالِ ، قَالَ : نَزَلَتْ فِي بَدْرٍ [راجع : ٤٠٢٩. اخرجه مسلم : ٣٠٣١].

﴿الشَّوْكَةُ﴾ [٧] : الْحَدُّ . ﴿مُرْدِفِينَ﴾ [٩] : فَوْجًا بَعْدَ فَوْجٍ : رَدِفَنِي وَأَرْدَفَنِي جَاءَ بَعْدِي . ﴿ذُوقُوا﴾ [٥٠] : بَاشِرُوا وَجَرِّبُوا ، وَلَيْسَ هَذَا مِنْ ذَوْقِ الْفَمِ ، ﴿فَيَرْكُمَهُ﴾ [٣٧] : يَجْمَعَهُ ، ﴿وَإِنْ جَنَحُوا﴾ [٦١] : طَلَبُوا ، السِّلْمُ وَالسَّلْمُ وَالسَّلَامُ وَاحِدٌ . ﴿يُثْخِنَ﴾ [٦٧] : يَغْلِبَ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿مُكَاءً﴾ إِدْخَالُ أَصَابِعِهِمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ . ﴿وَتَصْدِيَةً﴾ [٣٥] : الصَّفِيرُ . ﴿لِيُثْبِتُوكَ﴾ [٣٠] : لِيَحْبِسُوكَ .

الأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللهَ وَ اَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُم﴾ (۱)

«از تو دربارهٔ غنایم جنگی می‌پرسند، بگو: غنایم جنگی از آن خدا و رسول اوست، پس از خدا بترسید و با یکدیگر سازش کنید.»

ابن‌عباس گفت: انفال، یعنی غنایم.[۱]

قتاده گفته است: «رِيْحُكُم» (٤٦) یعنی: الحرب: به معنای جنگ. گفته می‌شود:ـ نَافِلَةٌ عَطِيَّةٌ: یعنی به غنیمت، عطیّه گفته می‌شود[۲]

٤٦٤٥ـ از ابُوبِشْرْ، از سَعیدبن جُبَیْر روایت است که گفت: دربارهٔ سورهٔ انفال از ابن‌عباس رضی‌الله عنهما سؤال کردم. گفت: در(غزوهٔ) بدر(دربارهٔ غنایم) نازل شده است.

«الشَّوكَةُ» (۷) یعنی: الحدّ:[۳]

«مُرْدِفِيْنَ» (۹) لشکر، در پی لشکر دیگر. کلمات: «رَدَفَنِی» و «اَرْدَفَنِی» (یعنی ماضی مجرد و مزید آن) به یک معنی است. یعنی پس از من در پی من آمد.[۴]

---

۱ - در مورد غنایم، در رابطه به آیت مذکور، اختلاف است، لیکن آنچه به صحت پیوسته، آنست که دربارهٔ تقسیم غنایم جنگ بدر که آن را مهاجرین تقسیم کنند یا انصار، اختلاف رخ داده بود. پس حکم آمد که تقسیم آن در اختیار پیامبر صلی‌الله علیه و سلم است. در حکم این آیت نیز اختلاف است. اکثر برآنند که این آیت با نزول آیت:۴۰ سورهٔ انفال منسوخ شده است که می‌گوید: «آنچه غنیمت یافتید از کافران از هر جنس پس یک پنجم از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و درویشان و مسافران است» برخی گویند که حکم آن محکم و به صلاحیت امام است که با در نظر داشت صلاح مسلمانان، به هر که بخواهد بدهد. «تیسیرالقاری»

۲ - «وَ اَطِيْعُوا الله و رَسُولَه وَ لاتَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيْحُكُم» «و فرمانبرداری کنید خدا و رسول او را و با یکدیگر نزاع نکنید که سست شوید و عزت و شکوه شما از بین برود»

۳ - «وَ تَوَدُّوْنَ اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشوكةِ تَكُوْنُ لَكُمْ» «و دوست می‌داشتید که چیزی غیر از جنگ از آن شما باشد» مؤلف ـ شوکهٔ را به معنای ـ حَدّـ ترجمه کرده که دارای معنای مختلف است و یکی از آن ـ جنگ یا مخالفت، است.

۴ - «أَنِّي مُمِدُّكُم بِألفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدَفِيْنَ» «من شما را با هزار فرشتهٔ پیاپی یاری خواهم کرد».

«ذوقُوا» (۵۰): باشِرُوْا و جَرِّبُوا. یعنی: دربر گیرید و بیازمایید. و چشیدن(که معنای ـ ذُوْقُوـ است) در اینجا مراد چشیدن دهان نیست.[۱]

«فَیَرْکُمه» (۳۷): یَجْمَعَهُ؛ یعنی آن را جمع کند.[۲]

«وَ اِنْ جَنَحُوا» (٦۱): طَلَبُوا: یعنی طلب کنند، اَلسِّلْمْ و السَّلْم و السَّلام(در همان آیه) یک معنی دارد و آن صلح است.[۳]

«یُثْخِن» (٦۷): یَغْلِبَ؛ یعنی غلبه یابند.[۴]

و مجاهد گفته است: «مُکَاً» (۳۵) یعنی درون کردن انگشتهایشان در دهانهایشان. و «تَصْدِیَةً» (در همان آیه) یعنی: صفیر: به معنای سوت کشیدن.[۵]

«لِیُثْبِتُوک» (۳۰): لِیَحْبِسُوکَ ـ یعنی: تا آنکه تو را نگهدارند.[۶]

باب ـ۱

۱ـ باب: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ﴾ [۲۱].

«اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِیْنَ لاَیَعْقِلُون» (۲۲)

«قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی‌اندیشند».

---

۱ ـ «وَ ذُوْقُوْا عذاب الحَریق» «و عذاب سوزان را بچشید».

۲ «فَیَرْکُمَهُ جَمِیْعاً فَیَجْعَلَهُ فِی جَهَنَّم» «و همه را متراکم کند، آنگاه در جهنم قرار دهد».

۳ ـ «وَ اِنْ جَنَحُوْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» «اگر به صلح گراییدند تو نیز بدان گرای».

۴ ـ «ما کان لِنَبِی اَنْ یَکُون لَهُ اَسْرَی حَتّی یُثْخِنَ فی الارض» «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که(برای اخذ سربها از دشمن) اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند».

۵ ـ «وَ مَا کانَ صَلاتُهُمْ عِنْد البَیْتِ اِلّا مُکا و تَصْدِیَة» «و نمازشان در نزدیک خانهٔ کعبه جز سوت کشیدن و دستک زدن نبود».

۶ ـ «و اذ یَمْکُرُ بِکَ الذِیْنَ کَفروا لِیُثْبِتُوکَ اَوْیَقْتُلُوکَ اَوْیُخرِجُوْکَ» «و یاد کن، هنگامی که کافران دربارهٔ تو نیرنگ می‌کردند که تو را حبس کنند یا بکشند یا بیرون کنند».

٤٦٤٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ ﴾ . قال : هُمْ نَفَرٌ مِنْ بَنِي عَبْدِالدَّارِ .

٤٦٤٦ـ از ابـن ابـی نَجیْـح، از مجاهد روایت اسـت که ابن‌عباس گفت: آیت: «قطعاً بدترین جنبندگان نـزد خـدا، کـران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشـند» در شـأن گروهـی از قبیلهٔ بنی عَبْدِالدَّار، بوده است.

٢ - باب : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾ [٢٤]

﴿ اسْتَجِيبُوا ﴾ : أَجِيبُوا . ﴿ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾ : يُصْلِحُكُمْ .

باب ـ٢

«یا اَیُّها الَّذِیْنَ آمَنُوْا اسْتَجِیْبُوا لله و لِلرسُول اِذا دَعاکُم لِمَا یُحْیِیْکُم و اَعْلَمُوْا اَنَّ اللهَ یَحُولُ بین المَرْءِ وَ قَلْبِه و اَنَّهُ اِلَیْهِ تُحْشَرون» (٢٤)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد، و هم در نزد او محشور خواهید شد».[1]

«اَسْتَجِیْبُوا»: ـ اَجِیْبُو ـ است. یعنی: اجابت کنید.

«لِمَا یُحْیِیْکُم»: ـ یُصْلِحُکمْ ـ یعنی: شما را صلاح بخشد.

٤٦٤٧ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ حَفْصَ بْنَ عَاصِمٍ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى ﷺ قال : كُنْتُ أُصَلِّي ، فَمَرَّ بِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَانِي ، فَلَمْ آتِهِ حَتَّى صَلَّيْتُ ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ : « مَا مَنَعَكَ أَنْ تَأْتِيَ ؟ أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ ﴾ ثُمَّ قال : «لأُعَلِّمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ» . فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيَخْرُجَ فَذَكَرْتُ لَهُ .

وَقَالَ مُعَاذٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خُبَيْبٍ : سَمِعَ حَفْصًا : سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ ، رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، بِهَذَا . وَقَالَ : « هِيَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، السَّبْعُ

٤٦٤٧ـ از حَفْص‌بـن عاصِمْ روایت اسـت که ابوسـعید بن المُعَلَّی رضـی‌الله عنه گفت: من نماز می‌گزاردم، رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم از کنار من گذشـت و مـرا فراخواند، من نزد وی نرفتـم تا آنکه نماز گزاردم، سـپس نزد آن حضـرت رفتـم و فرمود: «تو را چه مانع شـد کـه بیایی؟ آیا خدا نگفته اسـت: «ای کسـانی کـه ایمـان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر شـما را فراخوانند اجابت کنید» سـپس آن حضرت

[1] ١ – ابن‌عباس گفته که میان مؤمن، کفر حایل می‌شود و میان کافر، ایمان حایل می‌شود؛ یعنی دل مؤمن را نمی‌گذارد که کفر ورزد و دل کافر را نمی‌گذارد که ایمان آورد، که همه به فعل و تقدیر اوست. «تیسیر القاری»

الْمَثَانِي» [راجع: ٤٤٤٧].

فرمود: «بزرگترین سورهٔ قرآن را قبل از آنکه(از مسجد) بیرون آیم، به تو تعلیم خواهم داد». آنگاه که رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم، خواست که بیرون آید، من او را یادآور شدم. و معاذ گفته است: روایت است از شُعْبَه، از خُبَیْب، از حَفْص که وی از ابوسعید که یکی از یاران پیامبر صلی‌الله علیه و سلم است، همین حدیث را شنیده است و آن حضرت فرمود که«آن سوره: الحَمْدُ لله ربِّ العالمین، سبع المثانی است»

٣ - باب: [قَوْلِه:]

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [٣٢]

قال ابْنُ عُيَيْنَةَ: مَا سَمَّى اللَّهُ تَعَالَى مَطَرًا فِي الْقُرْآنِ إِلا عَذَابًا، وَتُسَمِّيهِ الْعَرَبُ الْغَيْثَ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا﴾ [الشورى: ٢٨]

٤٦٤٨ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُعَاذ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ، هُوَ ابْنُ كُرْدِيدٍ، صَاحِبُ الزِّيَادِيِّ: سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ: قَالَ

باب ـ ٣

فرمودهٔ خدای تعالی:

«و اذ قالُوا اللّهُمَّ اِنْ كانَ هذا هُوَالحَقُّ مِن عِنْدِكَ فَاَمْطِر عَلَينا حِجارةً مِنَ السَّماء أو ائتِنا بِعَذابٍ اليمٍ» (٣٢) «و یاد کن هنگامی را که گفتند: خدایا اگر این (کتاب) همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی را بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.»

ابن عُیَیْنَه گفته است: خدای تعالی هر آنچه را در قرآن ـ مَطَراً ـ یعنی باران نامیده است. به جز از عذاب نیست[1] و عرب باران را ـ غَیْث ـ می‌نامند و آن فرمودهٔ خدای تعالی است: «یُنزِّلُ الغَیْثَ مِنْ بَعْدِ ماقَنَطوا» (الشوری: ٢٨) «و اوست آنکه فرود می‌آرد باران را بعد از آنکه ناامید شدند.»

٤٦٤٨ ـ از شُعبه، از عبدالحمید و او، ابن کُردِیدْ، صاحب الزّیادی است روایت است که

١ - بر این گفتهٔ ابن عُیینه ایراد گرفته‌اند: زیرا در این آیه: «ان کان بکُم أذی من مطر» مراد از آن باران است. «تیسیرالقاری.»

أبو جَهل : اللَّهُمَّ إنْ كانَ هَذَا هُوَ الْحَقّ مِنْ عِنْدِكَ ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ ، أوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ . فَنَزَلَتْ : ﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَمَا لَهُمْ أَنْ لا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ﴾ الآيَةَ [انظر : ٤٦٤٩]، أخرجه مسلم : ٢٧٩٦].

از انس بن مالک رضی الله عنه شنیده است که گفت: ابوجهل گفت: خدایا اگر این (کتاب) همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی را بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور. سپس این آیه نازل شد: «ولی تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کنندهٔ ایشان نخواهد بود. و چرا خدا (در آخرت) عذابشان نکند با اینکه آنان (مردم را) از (زیارت) مسجدالحرام باز می‌دارند.» (الانفال: ۳۲ ـ ۳۳)

٤ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴾ [٣٣]

باب ـ ۴

فرمودهٔ خدای تعالی:

«و ما كانَ اللهُ لِيُعذِّبَهُم و أنتَ فيهِم وَ ما كانَ اللهُ مُعذِّبَهُم و هُمْ يَسْتَغفِرُونَ» (۳۳) «ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کنندهٔ ایشان نخواهد بود.»

٤٦٤٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُعَاذ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ صَاحِبِ الزِّيَادِيِّ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ : قَالَ أَبُو جَهْلٍ : اللَّهُمَّ إنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقّ مِنْ عِنْدِكَ ، فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ ، أوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ . فَنَزَلَتْ : ﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَمَا لَهُمْ أَنْ لا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ﴾ . الآية [٣٣-٣٤] [راجع : ٤٦٤٨ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٦].

٤٦٤٩ ـ از محمد بن نضر، از عُبيدالله بن مُعاذ از پدرش، از شُعبه، از عبدالحمید صاحب الزّیادی روایت است که انس بن مالک گفت: ابوجهل گفت: «خدایا اگر این (کتاب) همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگهایی را بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور».

سپس این آیه نازل شد: «ولی تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کنندهٔ ایشان نخواهد بود و چرا خدا

(در آخرت) عذابشـان نکند با آنکه آنان (مردم را) از (زیارت) مسـجدالحرام بازمی‌دارند.» آیهٔ (۳۳_۳۳)[1]

٥ – باب : ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [٣٩]

٤٦٥٠ – حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا حَيْوَةُ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَجُلاً جَاءَهُ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، أَلَا تَسْمَعُ مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ : ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ، فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ لَا تُقَاتِلَ كَمَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ؟ فَقَالَ : يَا ابْنَ أَخِي ، أَغْتَرُّ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَلَا أُقَاتِلُ ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَغْتَرَّ بِهَذِهِ الْآيَةِ الَّتِي يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾ . إِلَى آخِرِهَا . قَالَ : فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ قَالَ ابْنُ عُمَرَ : قَدْ فَعَلْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ كَانَ الْإِسْلَامُ قَلِيلاً ، فَكَانَ الرَّجُلُ يُفْتَنُ فِي دِينِهِ ، إِمَّا يَقْتُلُونَهُ وَإِمَّا يُوثِقُونَهُ ، حَتَّى كَثُرَ الْإِسْلَامُ فَلَمْ تَكُنْ فِتْنَةٌ ، فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ لَا يُوَافِقُهُ فِيمَا يُرِيدُ قَالَ : فَمَا قَوْلُكَ فِي عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ ؟ قَالَ ابْنُ عُمَرَ : مَا قَوْلِي فِي عَلِيٍّ وَعُثْمَانَ ؟ أَمَّا عُثْمَانُ : فَكَانَ اللَّهُ قَدْ عَفَا عَنْهُ ، فَكَرِهْتُمْ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُ . وَأَمَّا عَلِيٌّ : فَابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَتَنُهُ – وَأَشَارَ بِيَدِهِ – وَهَذِهِ ابْنَتُهُ – أَوْ بِنْتُهُ – حَيْثُ تَرَوْنَ [راجع : ٣١٣٠]

باب ـ ۵

«وَقاتِلوهُم حَتّى لاتكونَ فِتنةٌ وَ يَكونَ الدّينُ كُلُّهُ لله» (۳۹)

«و بـا آنان بجنگید تا فتنـه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد.»

۴۶۵۰ ـ از بُکَیـر از نافع روایت اسـت که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردی نزد وی آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمن، آیا تو نمی‌شـنوی آنچه را خداوند در کتاب خود یاد کرده است: «و اگـر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو اصلاح آورید و اگر (باز) یکی از آن دو، بر دیگری تعدی کرد با آن (طایفه‌ای) که تعدی می‌کنـد، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد، پس اگر بازگشت، میان آنها دادگرانه سازش آورید و عدالـت کنید که خـدا دادگران را دوسـت می‌دارد.» (الحجرات: ۹)

پـس تو را چه باز می‌دارد کـه بجنگی چنانکه خداونـد در کتاب خود یاد کرده اسـت؟ ابن عمر گفت: ای برادرزاده، تأویل کردن من بدین آیه و نجنگیدن من، نزد من دوسـت داشتنی‌تر است که تأویل کنیم بدین آیه که در آن خدواند می‌فرمایـد: «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشـد،

[1] – ذکر این باب با این ترجمه و حدیثی که آورده با همان حدیث اول یکسان است، جز آنکه امام بخاری این حدیث را از محمد بن نضر شنیده است و حدیث قبلی را از برادرش احمد بن نضر شنیده بود. مؤلف، این هر دو برادر را در نیشابور دریافته و به منزل ایشان رفته و با ایشان صحبت کرده است. «تیسیر القاری»

کیفرش دوزخ اســت که در آن ماندگار خواهد بود، و خدابر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ســاخته است.» آن مرد گفت: خداوند می‌گوید: «با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند.»

ابــن عمر گفــت: مــا در روزگار رســول الله صلی الله علیه و ســلم جنگیدیم و در آن زمان مسلمانان اندک بودند. مرد در دین خود به فتنه می‌افتاد، (مشــرکان) او را می‌کشتند و یا در بند نگه می‌داشتند، تا آنکه شمار مسلمانان زیاد شد و فتنــه‌ای نماند. چون آن مرد دید که ابن عمر بدانچه وی می‌خواهد، موافقت نمی‌کند، به ابن عمر گفت: ســخن تو در مــورد علی و عثمان چیست؟[۱]

ابن عمر گفت: چیست سخن من در مورد علی و عثمــان؟ اما عثمان، خداوند وی را عفو کرد، ولی شما را خوش نمی‌آید که وی را عفو کنید. و اما علی، پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و سلم و داماد وی است ـ و با دست اشاره کرد و گفت: ـ این خانهٔ اوســت ـ یا دختر اوست ـ که تو می‌بینی.

---

۱ - به قول عَینی، ابن عمر در هیچ یک از جنگهایی که میان مسلمانان واقع شده، جنگ جَمَل، جنگ صِفّین و محاصرهٔ ابن زبیر، حاضر نشده است. مراد از قول پرسنده، در مورد علی و عثمان رضی الله عنهما آن بود که بر عثمان (رض) ایراد می‌گرفت که در غزوهٔ بدر حاضر نشده بود و در بیعت رضوان حضور نداشت و در جنگ اُحد فرار کرده بود. در حالی که در وقت جنگ بدر همسر وی که دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم بود بیمار بود و آن حضرت به وی اجازه داد که در مدینه نزد همسر خود بماند و از اینکه در بیعت رضوان حضور نداشت دلیلش آن بود که آن حضرت او را برای مذاکره با مشرکین، به مکه فرستاده بود و اینکه از جنگ اُحُد فرار کرده بود، اوضاع جنگ به حالت غیر مترقبه درآمده بود و خداوند گناهان آنها را بخشید. چنانکه آیت نازل شد: «و لقد عفی الله عنهم»، ایراد وی در مورد حضرت علی (ع) آن بود که چرا با مسلمانان جنگیده است؟ که ایراد بی معنی است.

٤٦٥١ – حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا بَيَانٌ : أَنَّ وَبَرَةَ حَدَّثَهُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا - أَوْ : إِلَيْنَا - ابْنُ عُمَرَ ، فَقَالَ رَجُلٌ : كَيْفَ تَرَى فِي قِتَالِ الْفِتْنَةِ ؟ فَقَالَ : وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ ؟ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ ، وَكَانَ الدُّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً ، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمُلْكِ [راجع : ٣١٣٠].

٤٦٥١ ـ از بَیان، از وَبَرَه روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: ابن عمر بر ما بیرون آمد ـ یا گفت: به سوی ما بیرون آمد. مردی گفت: دربارهٔ جنگی که فتنه آن را سبب شده باشد، چه می‌اندیشی؟ ابن عمر گفت: آیا تو می‌دانی که فتنه چیست؟ محمد صلی الله علیه و سلم با مشرکان می‌جنگید، و در آمدن بر مشرکان فتنه بود و (جنگ وی) مانند جنگ شما بر سر تصاحب قدرت نبود.

٦- باب : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [٦٥] .

باب ـ ۶

«يا أيُّها النَّبيُّ حَرِّضِ المؤمنينَ عَلَى القتالِ إنْ يَكُن مِنكُم عِشرونَ صابِروُنَ يَغلِبوا مائَتين و إنْ يكن مِنكُم مائةٌ يَغلِبوا الْفاً من الّذينَ كَفَروا بأنَّهُم قَوْمٌ لايفقَهون» (٦٥) «ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز، اگر از (میان) شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند، چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند.»

٤٦٥٢ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ﴾ فَكُتِبَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَفِرَّ وَاحِدٌ مِنْ عَشَرَةٍ . فَقَالَ سُفْيَانُ غَيْرَ مَرَّةٍ : أَنْ لَا يَفِرَّ عِشْرُونَ مِنْ مِائَتَيْنِ .
ثُمَّ نَزَلَتْ : ﴿الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ﴾ . الْآيَةَ .
فَكَتَبَ أَنْ لَا يَفِرَّ مِائَةٌ مِنْ مِائَتَيْنِ .
وَزَادَ سُفْيَانُ مَرَّةً نَزَلَتْ : ﴿حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى

٤٦٥٢ ـ از سُفیان، از عمرو روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که این آیت نازل شد: «اگر از (میان) شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند، و اگر از شما یکصد تن باشند...» بر مسلمانان فرض گردانیده شد که یک نفرشان از ده نفر غیرمسلمان نگریزد. سُفیان بار دیگر گفت: بیست نفر از دویست نفر نگریزند، سپس این آیه نازل شد که: «اکنون خدا بر شما تخفیف

الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ ﴾ .
قَالَ سُفْيَانُ : وَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ : وأُرَى الأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ مِثْلَ هَذَا [انظر : ٤٦٥٣]

داده اســت.» (٦٦) و خداوند فـرض گردانید که یکصد نفر (مسـلمان) از دویست نفر کافر نگریزند. سفیان بار دیگر افزود که این آیه نازل شـد: «مؤمنان را به جهاد برانگیز، اگر از (میان) شما بیسـت تن شکیبا باشـند، بر دویست تن چیره می‌شوند.» (٤٦) سُفیان گفته است: و ابن شُبْرُمَه گفت: من امر به معروف و نهی از منکر را مثل همین می‌بینم. (یعنی یک نفر، خود را از امر به معروف و نهی از منکر از دو نفر باز ندارد).

٧- باب : ﴿ الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا ﴾ الآيَةَ [٦٦]. إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾ .

باب ـ ٧

«اَلآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْكُم و عِلمَ اَنَّ فِيْكُم ضَعْفاً» (٦٦)

«اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شـما ضعفی هسـت، پس اگر از (میان) شـما یکصد تن شکیبا باشـند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شـما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و خداوند با شکیبایان است.»

٤٦٥٣ – حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللَّهِ السُّلَمِيُّ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ : أَخْبَرَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي الزُّبَيْرُ بْنُ خِرِّيتٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ﴾ . شَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ ، حِينَ فُرِضَ عَلَيْهِمْ أَنْ لا يَفِرَّ وَاحِدٌ مِنْ عَشَرَةٍ ، فَجَاءَ التَّخْفِيفُ ، فَقَالَ : ﴿ الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ﴾ . قَالَ فَلَمَّا خَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُمْ مِنَ الْعِدَّةِ ، نَقَصَ مِنَ الصَّبْرِ

٤٦٥٣ ـ از زُبیر بـن خِرِیْت، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که این آیه نازل شـد «اگر از میان شـما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند.» این حکم بر مسـلمانان دشـوار آمـد، زیرا که بر ایشـان فرض گردانیده شـد که یک نفر از مقابل ده نفر کافر نگریزد. سـپس تخفیف آمد و خداوند فرمود: «اکنون خدا بر شـما تخفیف داده و معلوم داشـت که در شما ضعفی هست،

بِقَدْرِ مَا خُفِّفَ عَنْهُمْ [راجع: ٤٦٥٢]

پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز گردند.»
ابن عباس گفت: آنگاه که خدا در شمار مسلمان (در مقابله با کافران) تخفیف آورد، از صبر ایشان به تناسب تخفیفی که آورده بود، کاست.[1]

٩- سُورَةُ ﴿ بَرَاءَةٌ ﴾ [التوبة]

﴿ وَلِيجَةً ﴾ [١٦] : كُلُّ شَيْءٍ أَدْخَلْتَهُ فِي شَيْءٍ . ﴿الشُّقَّةُ﴾ [٤٢]: السَّفَرُ . الْخَبَالُ الْفَسَادُ ، وَالْخَبَالُ الْمَوْتُ . ﴿وَلَا تَفْتِنِّي﴾ [٤٩] : لَا تُوَبِّخْنِي . ﴿ كَرْهًا ﴾ وَ ﴿ كُرْهًا ﴾ [٥٣]: وَاحِدٌ . ﴿ مُدَّخَلاً ﴾ [٥٧] : يُدْخَلُونَ فِيهِ . ﴿ يَجْمَحُونَ ﴾ [٥٧] : يُسْرِعُونَ . ﴿ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ ﴾ [٧٠] : ائْتَفَكَتْ انْقَلَبَتْ بِهَا الأَرْضُ . ﴿أَهْوَى ﴾ [النجم: ٥٣]: أَلْقَاهُ فِي هُوَّةٍ . ﴿ عَدْنٍ ﴾ [٧٢]: خُلْدٍ ، عَدَنْتُ بِأَرْضٍ أَيْ : أَقَمْتُ ، وَمِنْهُ : مَعْدِنٌ ، وَيُقَالُ : فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ ، فِي مَنْبَتِ صِدْقٍ .

﴿ الْخَوَالِفُ﴾ [٩٣]: الْخَالِفُ الَّذِي خَلَفَنِي فَقَعَدَ بَعْدِي ، وَمِنْهُ : يَخْلُفُهُ فِي الْغَابِرِينَ ، وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ النِّسَاءُ ، مِنَ الْخَالِفَةِ ، وَإِنْ كَانَ جَمْعَ الذُّكُورِ ، فَإِنَّهُ لَمْ يُوجَدْ عَلَى تَقْدِيرِ جَمْعِهِ إِلا حَرْفَانِ : فَارِسٌ وَفَوَارِسُ ، وَهَالِكٌ وَهَوَالِكُ . ﴿ الْخَيْرَاتُ ﴾ [٨٨] وَاحِدُهَا خَيْرَةٌ ، وَهِيَ الْفَوَاضِلُ . ﴿ مُرْجَوْنَ ﴾ [١٠٦]: مُؤَخَّرُونَ . الشَّفَا : شَفِيرٌ ، وَهُوَ حَدُّهُ ، وَالْجُرُفُ مَا تَجَرَّفَ مِنَ السُّيُولِ وَالأَوْدِيَةِ . ﴿هَارٍ ﴾ [١٩] هَائِرٍ ، يُقَالُ : تَهَوَّرَتِ الْبِئْرُ إِذَا انْهَدَمَتْ ، وَانْهَارَ مِثْلُهُ . ﴿ لأَوَّاهٌ ﴾ [١١٤]: شَفَقًا وَفَرَقًا . وَقَالَ الشَّاعِرُ :

إِذَا قُمْتُ أَرْحَلُهَا بِلَيْلٍ ... تَأَوَّهُ آهَةَ الرَّجُلِ الْحَزِينِ

سورهٔ «برائت» (التَّوبَه)[2]

«وَلِيجَـةً» (١٦): هر چیزی را که در چیزی درآوری.[3]
«اَلشُّقَّة» (٤٢) یعنی: سفر[4]
خَبالٌ (٤٧) یعنی: فساد ـ و خَبالُ ـ یعنی مرگ[5]
«وَلَا تَفْتِنِّي» (٤٩) یعنی: مرا توبیخ و سرزنش مکن.[6]

---

۱ – با ختم حدیث ۴۶۵۳، جزء هجدهم صحیح البخاری پایان یافت.
۲ – با آغاز سورهٔ برائت، جزء نوزدهم صحیح البخاری آغاز گردید. این سوره را سیزده نام است که مشهور آن «بَرائت» و «التَوبه» است و این سوره مدنی است به جز دو آیت آخر آن (لقد جاءکم رسولٌ...» که در مکه نازل شده است. این سوره بدون تسمیه «بسم الله الرحمن الرحیم» است. در سبب سقوط ـ بسمله ـ اقوال مختلف است: بعضی گفته‌اند که چون این سوره در مورد نقض عهد است و در ایام جاهلیت در نقض نامه ـ بسمله ـ نمی‌نوشتند، آنگاه علی رضی الله عنه این سوره را خواند، بسمله نگفت. بعضی گفته‌اند سورهٔ ـ انفال ـ و برائت ـ یک سوره است و بعضی گفته‌اند که دو سوره است، عثمان رضی الله عنه که قرآن را نوشت، هر دو نظر را رعایت کرد، میان این دو سوره فاصله گذاشت و ـ بسمله ـ را ترک کرد. قشیری گفته که جبرئیل علیه السلام تسمیه نیاورده، پس همچنان نوشتند و بسمله ننوشتند.
۳ – «و لَمْ يتَّخذوا مِنْ دونِ الله و لا رسولِه و لا الْمُؤمنين وَليجةً» «و نگرفتند به جز خدا و به جز پیامبر او و به جز مؤمنان هیچ دوست پنهانی» معنای ـ وَليجَة ـ در المنجد، دوست و رفیق و محرم اسرار آمده است.
۴ – «ولكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ» «ولیکن دور شد بر ایشان مسافت راه».
۵ – «لَوْخَرَجوا فيكم مازادُوكُمْ اِلّا خَبالاً» «اگر با شما بیرون آمده بودند جز فساد در میان شما نمی‌افزودند.»
۶ – «و منهم مَنْ يَقولُ أذَنْ لى وَ لاتَفْتِنّى» (و از ایشان کسی است که می‌گوید: مرا اجازه بده و مرا در فتنه مینداز.»

«کَرْهاً» و «کُرْهاً» (۵۳) دارای یک معنی است یعنی ناخوشی[1]

«مُدَّخَلاً» (۵۷) یعنی: در آن آمده باشند.

«یَجْمَحوُنَ» (۵۷) یعنی: شتاب می‌کنند.[2]

«وَالمُؤتَفِکات» (۷۰) ائتَفَکَت: یعنی زمین بر ایشان زیر و زبر شد.[3]

«اَهْوَی» (النجم: ۵۳) یعنی: آن را در مغاک انداخت.[4]

«عَدْن» (۷۲) یعنی: دوام و بقا ـ عَدَنْتُ بأرضٍ ایْ ـ یعنی: بر زمین اقامت کردم. و ـ مَعْدِنٌ ـ از آن مشتق است و گفته می‌شود: ـ فی مَعْدَنِ صِدْقٍ ـ یعنی در محلی که گیاه می‌روید (رستنگاه گیاه)[5]

«خَوالِف» (۹۳)[6] جمع، خالِف؛ است. یعنی: کسی که پس از من است و بعد از من می‌نشیند. (کسی که جانشین من است) و ـ یَخْلُفُهُ فِی الغابِرینَ ـ از همین لفظ مشتق است. یعنی: بازماندگان جانشین وی شوند (دعایی در حق مرده) و جایز است که مراد از ـ اَلخالِفهٔ ـ زنان باشند. و اگر جمع مذکر باشد (یعنی اگر خَوالِف، جمع خالف باشد) همانا (در کلام عرب) بدین منوال یافت نشده است به جز دو

---

۱ - قُل اَنفِقُوا طَوْعاً اَوْ کَرْهاً «بگو ای منافقان خرج کنید بخوشی یا ناخوشی».

۲ - لَوْ یَجِدوُنَ مَلْجأً اَوْ مغارات اَوْ مُدَّخَلا لَوَلَّوا الیهِ و هُم یَجمَحونَ «اگر بیابند پناهی را، یا غارها را یا جای در آمدن را، هر آینه متوجه شوند به آن شتاب کنان.»

۳ - «وَ قَوْمَ ابراهیمَ و اَصْحابِ مَدْیَنَ و المؤتَفِکات اَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بالبَیِّنات» «آیا خبر قوم... ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده (اهل مؤتفکات) به شما نرسیده؟ پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند.»

۴ - «وَالْمُؤْتَفِکَهَ اَهْوی» «و شهر مُؤتَفِکَه را بر زمین افکند.»

۵ - «فی جَنّات عَدْنٍ» «در بهشتهای جاودان».

۶ - «رَضوُا بِاَنْ یَکوُنو مَعَ الخَوالِف» «و به این راضی شدند که از خانه نشینان باشند.» (یعنی زنان پس مانده)

حرف: ـ فارِسْ ـ که جمع آن فَوارِس ـ است و هالِکْ که جمع آن هَوالِک است.[۱]

«الخَیْرات» (۸۸) صیغهٔ مفرد آن ـ خَیْرَةٌ ـ است و آن فواضل است.[۲]

«مُرْجَئُون» (۱۰۶): مُؤَخَّرُون. یعنی تأخیر شدگان.[۳]

الشَّفا: شَفِیر: یعنی و آن حد (کنار) آن است. و ـ الجُرُف ـ زمینی که در معرض سیل و آب رودخانه باشد.

«هارٍ» (۱۰۹) هائِر: یعنی ساختمانی که آسیب دیده و فرو نریخته باشد، چنانکه گفته می‌شود: تَهَوَّرَت البِئر ـ وقتی که منهدم شده باشد و: انْهارَ مثل آن است.[۴]

«لأَوَّاه» (۱۱۴): شفقاً فَرَقاً. یعنی: مهربانی و دلسوزی[۵] و شاعر گفته است:

چون شبانگاه ایستادم که شتر را پالان کنم
شتر ناله می‌کند مانند آه مردِ اندوهگین

---

۱ – عینی با مؤلف موافق نیست که گفته که به جز دو حرف: فارس و هالِک، در زبان عرب بدین منوال (فواعل جمع فاعل) جمع بندی نشده است و این مثالها را می‌آورد: سَوابق، جمع سابق و نواکِس، جمع ناکِس و دواجِن جمع داجِن و همچنان در اسما: عَوازِب جمع عازِب و کواهل جمع کاهِل، الی غیر ذلک، آمده است.

۲ – «وَ اُولٰئکَ لَهُمُ الخَیرات» «و اینانند که همهٔ خوبیها برای آنان است.»

۳ – «وَ آخَروُنَ مُرْجونَ لِاَمرِالله» «وعدهٔ دیگر (کارشان) موقوف به فرمان خداست.»

۴ – «اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنیانَهُ علی تَقْوی مِن الله و رِضوانٍ خَیْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّس بُنیانَهُ علی شَفا جُرُف هارٍ فَانْهارُ بِهِ فِی نَارِ جَهَنَّم» (التّوبه: ۱۰۹) «آیا کسی که بنیاد (کار) خود را بر پایهٔ تقواً و خشنودی خدا نهاده، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پایه ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می‌افتد.»

۵ – «اِنَّ اِبراهیمَ لَاَوّاهٌ حَلِیم» «به راستی، ابراهیم، دلسوزی بردبار بود.»

١ - باب: [قَوْلِه:]

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [١].

﴿أَذَانٌ﴾ [٣] إِعْلامٌ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿أُذُنٌ﴾ [٦١]: يُصَدِّقُ. ﴿تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [١٠٣]: وَنَحْوُهَا كَثِيرٌ، وَالزَّكَاةُ: الطَّاعَةُ وَالإِخْلاصُ. ﴿لا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [فصلت: ٧]: لا يَشْهَدُونَ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ. ﴿يُضَاهُونَ﴾ [٣٠] يُشَبِّهُونَ.

٤٦٥٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ: آخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ﴾ [النساء: ١٧٦]. وَآخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ: بَرَاءَةٌ [راجع: ٤٣٦٤. أخرجه مسلم: ١٦١٨].

باب ـ ١

(فرمودهٔ خدای تعالی):

«بَـراءةٌ مِنَ اللهِ و رَسولِه الی الَّذینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرکین» (١) «این آیات اعلام بیزاری (و عدم تعهد) است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته‌اند.»

«اَذانٌ» (٣): اعلام است.[1] و ابن عباس گفته است: «اُذُنٌ» (٦١) یعنی: تصدیق می‌کند.[2] «تُطَهِّرُهُم و تُزَکِّیهِم بها» (١٠٣) «که با آن پاک و پاکیزه‌شان بسازی.»[3] و مانند این (که دو لفظ مختلف معنی واحدی داشته باشد) بسیار است.

الزَّکاةُ: یعنی فرمانبرداری و اخلاص «لایُؤتون الزَّکاةَ»[4] (فصلت: ٧) «و آنان که نمی‌دهند زکات را»: یعنی به کلمهٔ: لااله الاالله، گواهی نمی‌دهند.

«یُضاهِئون» (٣٠) یعنی: مشابهت کرده‌اند.[5]

٤٦٥٤ ـ از شُعبه، از ابو اسحاق روایت است که بَراء رضی الله عنه گفت: آخرین آیت قرآنی که نازل شد این است: «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفتیکُم فی الکلالَةِ» (النساء: ١٧٦) «از تو فتوا می‌طلبند، بگو: خداوند دربارهٔ کلاله (میراث کسی که پسر و پدر ندارد) فتوا می‌دهد.» و آخرین سوره که نازل شد، سورهٔ «برائت» است.

---

١ – وَ اذانٌ مِنَ اللهِ و رَسولِه الی النّاسِ یَومَ الحجِّ الاکبرِ» «اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش در روز حج اکبر»

٢ – وَمِنهُمُ الَّذینَ یُؤذونَ النَّبیَّ وَ یقولونَ هُوَ اُذُنٌ» «و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او زود باور است.»

٣ – «خُذْ مِن اَموالِهِم صَدَقةً تُطَهِّرُهُم و تُزَکّیهِم بها» «از اموال آنان زکات بگیر تا به وسیلهٔ آن پاک و پاکیزه‌شان بسازی.»

۴ – «اَلَّذینَ لایُؤتونَ الزَّکوةَ و هُمْ بالاخرةِ هُم کافِرون» «آنان که زکات نمی‌دهند و ایشان به آخرت ناباورند.»

۵ – یُضاهِئونَ قَولَ الَّذینَ کَفَروا مِن قَبلُ» «مشابهت کرده‌اند به سخن قومی که کافر شدند پیش از این.»

٢ - باب : قَوْلِه :

﴿فَسِيحُوا فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ﴾ [٢] .

﴿سِيحُوا﴾ : سِيرُوا .

٤٦٥٥ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ . وَأَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ ، فِي مُؤَذِّنِينَ بَعَثَهُمْ يَوْمَ النَّحْرِ ، يُؤَذِّنُونَ بِمِنًى : أَنْ لا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ ، وَلا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ ، قال : حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : ثُمَّ أَرْدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبَرَاءَةَ .

قال أَبُو هُرَيْرَةَ : فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ يَوْمَ النَّحْرِ فِي أَهْلِ مِنًى بِبَرَاءَةَ ، وَأَنْ لا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ ، وَلا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ [راجع : ٣٦٩ . أخرجه مسلم : ١٣٤٧، بلفظ مختلف وبدون ذكر ، علي وبراءة] .

باب ـ ۲

فرمودهٔ خدای تعالی:
«فَسِيْحوا فِی الارض اَرْبَعَهَ اَشْهُر وَاعلموا اَنَّكُم غَيْرُ مُعجزی‌الله وَ اَنَّ الله مُخْزی الكافرين» (۲) «پس (ای مشـركان) چهار ماه (دیگر با امنیت كامل در زمین بگردید و بدانید كه شما نمی‌توانید خدا را به ستوه آورید. و این خداست كه رسوا كنندهٔ كافران است» «سِيحوا» یعنی: سیر كنید و بگردید.

۴۴۵۵ ـ از عُقَیل از ابن شهاب از حُمید بن عبدالرحمن روایت است كه ابوهریره رضی الله عنه گفت: ابوبكر در آن حج كه در سنهٔ نهم امیر حاج شده بود، مرا در گروه اعلام كنندگان روز نحر (دهم ذی حجه) فرستاد كه در منی اعلام می‌كردند: هیچ مشركی بعد از امسال حج نكند و هیچ كسی خانهٔ كعبه را برهنه طواف نكند. حُمید بن عبدالرحمن گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم از پی (ابوبكر)، علی بن ابی طالب را فرستاد و او را فرموده بود كه مردم را از احكام سورهٔ برائت، آگاه گرداند. ابوهریره گفت: علی به همراه ما در روز نحر احكام سورهٔ برائت را به مردمی كه در منا بودند، اعلام داشت كه پس از امسال هیچ مشركی حج نكند و هیچ برهنه‌ای خانهٔ كعبه را طواف نكند.

٣ - باب : [قَوْلِه :]

﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ

باب ـ ۳

فرمودهٔ خدای تعالی:
«وَ أذانٌ مِنَ الله و رسُولِه اِلی النّاسِ يَوْمَ الحجِّ

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [۳].

آذَنَهُمْ: أَعْلَمَهُمْ.

الاکبر[۱] اَنَّاللهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشرکینَ و رَسوُلُهُ فَان تُبتُم فَهُوَ خَیرٌ لَکُمْ و اِن تَوَلَّیْتُم فاعْلَموا اَنَّکُمْ غیرُ مُعجزی الله و بَشِّرالَّذینَ کَفَروا بعذابٍ اَلیمٍ.»

(۳) «و این آیات اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند (با این حال) (اگر از کفر) توبه کنید، آن برای شما بهتر است و اگر رو بگردانید، پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد، و کسانی را که کفر ورزیدند، از عذابی دردناک خبر بده.»

آذَنَهُمْ: ایشان را آگاه گردان.

٤٦٥٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ قَالَ: ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ ﷺ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ فِي الْمُؤَذِّنِينَ، بَعَثَهُمْ يَوْمَ النَّحْرِ يُؤَذِّنُونَ بِمِنًى، أَنْ لَا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ [راجع: ٣٦٩. اخرجه مسلم: ١٣٤٧، باختلاف].

قَالَ حُمَيْدٌ: ثُمَّ أَرْدَفَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبَرَاءَةَ.

[قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مِنًى يَوْمَ النَّحْرِ بِبَرَاءَةَ، وَأَنْ لَا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ].

۴۶۵۶ - ابن شهاب گفته است: حُمید بن عبدالرحمن مرا خبر داده است که ابوهریره گفت: ابوبکر رضی الله عنه در آن حج که اعلام کنندگان را در روز نحر فرستاده بود، مرا نیز در آن گروه فرستاد که در مِنا اعلام می‌کردند: هیچ مشرکی پس از امسال حج نکند و هیچ برهنه‌ای، خانهٔ کعبه را طواف نکند. حُمید گفت: سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم متعاقب آن علی بن ابی طالب را فرستاد و او را فرموده بود که مردم را از احکام سورهٔ برائت آگاه گرداند. (ابوهریره گفت: علی به همراه ما در روز نحر احکام سورهٔ برائت را به مردمی که در منا بودند، اعلام داشت که پس از امسال هیچ مشرکی حج نکند، و هیچ برهنه‌ای خانهٔ

۱ - در تعیین روز حج اکبر اقوال مختلف است. اکثریت صحابهٔ بزرگوار گفته‌اند که مراد از آن روز عرفه است. به روایتی از علی رضی الله عنه گفته شده که روز حج اکبر روز نحر یعنی دهم ذی حجه است. عکرمه به روایت از ابن عباس آن را روز نحر گفته است و به روایتی از سعید بن مُسَیِّب، گفته شده که روز دوم نحر است و از مجاهد نقل شده که گفت: همهٔ ایام حج، اکبر است. از اینکه مردم عوام می‌گویند که حج اکبر حجی است که با روز پنجشنبه برابر آید، سندی یافت نشد. (اقتباس از تیسیر القاری ج ۴، ص ۳۰۷)

٤- باب: ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [٤]

٤٦٥٧ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ حُمَيْدَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ بَعَثَهُ، فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهَا قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فِي رَهْطٍ، يُؤَذِّنُونَ فِي النَّاسِ: أَنْ لَا يَحُجَّنَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ.

فَكَانَ حُمَيْدٌ يَقُولُ: يَوْمُ النَّحْرِ يَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ، مِنْ أَجْلِ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ [راجع: ٣٦٩. اخرجه مسلم: ١٣٤٧].

کعبه را طواف نکند.) [1]

باب ـ ۴

«اِلا الَّذِینَ عاهدتم مِن المُشرکین» (٤)

٤٦٥٧ ـ از صالح از ابن شهاب روایت است که حُمید بن عبدالرحمن او را خبر داده که ابوهریره گفت: ابوبکر رضی الله عنه او را در آن حج که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر را امیر گردانیده بود در جمعی فرستاد و آن پیش از حجةالوداع بود که به مردم اعلام کنند که: پس از امسال هیچ مشرکی حج نکند و هیچ برهنه‌ای، کعبه را طواف نکند. و حُمید، همچنان می‌گفت: روز نحر روز حج اکبر است

١ – امام احمد (بن حنبل) نظر به اسنادی که دارد، گفته است: آن حضرت، ابوبکر را با سورهٔ برائت فرستاد، وقتی ابوبکر به ذوالحُلیفه رسید، آن حضرت فرمود که حکم خدا آمده که اخبار، برائت، را به جز من یا کسی از اهل بیت من نرساند. عبدالله بن احمد بن حنبل با اسنادی که دارد از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفته است: آنگاه که ده آیت از سورهٔ برائت نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم ابوبکر را فراخواند و او را با آن ده آیت فرستاد تا آن را بر مردم مکه بخواند. آن حضرت سپس مرا فراخواند و فرمود: برو، هر کجا که ابوبکر را دریابی آن آیات مکتوبه را از وی بگیر و نزد مردم برو و آیات را بخوان. ابوهریره گفته است: ابوبکر همچنان که بود به حیث امیر حج باقی ماند. و همچنان روایت کرده‌اند که چون علی آن آیات مکتوبه را از ابوبکر طلبید، ابوبکر به او گفت: آیا تو را امیر گردانیده است یا مأمور؟ علی گفت: بلکه مأمور. آنگاه که ابوبکر از حج مراجعت کرد، از آن حضرت سؤال کرد که آیا در مورد من چیزی نازل شده است که علی، نوشتهٔ آیات را از من گرفت؟ آن حضرت فرمود: هیچ چیز نازل نشده، لیکن جبرئیل آمد و گفت: آن آیات را باید به جز تو یا اهل بیت تو کسی نخواند. گفته‌اند که رسم عرب چنان بود (زیرا آن عهد را آن حضرت با مشرکان پیشتر بسته بود). طحاوی، که از اجلهٔ علمای حنفیه است با در نظر داشت روایات امام احمد و پسرش که پیشتر یاد شد، گفته است: این گفتهٔ ابوهریره که ـ ابوبکر مرا با اعلام کنندگان فرستاده بود، با روایات مذکور منافات صریح دارد؛ زیرا قبل از رسیدن ابوبکر به مکه وظیفهٔ اعلام آیات سورهٔ برائت به علی قرار گرفته بود و ابوبکر در آن دخالتی نداشت، پس فرستادن ابوبکر، ابوهریره را با دیگر اعلام کنندگان معنی ندارد (اقتباس از تیسیرالقاری)

به دلیل حدیث ابو هریره (که قبلاً گذشت.»

٥ - باب : ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ [١٢]

باب ـ ٥

«فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الکُفْرِ اِنَّهُم لا اَیْمانَ لَهُم» (۲) «پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست.»

٤٦٥٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ قال : كُنَّا عِنْدَ حُذَيْفَةَ فَقَالَ مَا بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ هَذِهِ الآيَةِ إِلا ثَلاثَةٌ ، وَلا مِنَ الْمُنَافِقِينَ إِلا أَرْبَعَةٌ ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ : إِنَّكُمْ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ تُخْبِرُونَا فَلا نَدْرِي ، فَمَا بَالُ هَؤُلاءِ الَّذِينَ يَبْقُرُونَ بُيُوتَنَا ، وَيَسْرِقُونَ أَعْلاقَنَا ؟ قال : أُولَئِكَ الْفُسَّاقُ ، أَجَلْ ، لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلا أَرْبَعَةٌ ، أَحَدُهُمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ ، لَوْ شَرِبَ الْمَاءَ الْبَارِدَ لَمَا وَجَدَ بَرْدَهُ .

٤٦٥٨ ـ از اسماعیل روایت است که زید بن وَهْب گفت: ما نزد حُذیفه (رازدار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) بودیم، وی گفت: از کسانی که شامل این آیه (۱۲، برائت)اند به جز سه کس باقی نمانده است و از منافقین به جز چهارکس باقی نمانده است.[۱]
بادیه نشین گفت: شما یاران محمد صلی الله علیه و سلم هستید، ما را آگاه گردانید آنچه را نمی‌دانیم. آن گروهی که خانه‌هایمان را سوراخ می‌کنند و مالهای ارزشمند ما را می‌دزدند، در چه حالتی اند.
حُذیفه گفت: آن گروه فاسقان (دزدان و گناهکاران)اند (نه کافر و منافق) زیرا از آن گروه (منافق) به جز چهارکس باقی نمانده است، که یکی از ایشان پیری کهنسال است که اگر آب سرد بنوشد، سردی آن را درنمی‌یابد.[۲]

٦ - باب : قَوْلِه :

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [٣٤] .

باب ـ ۶

فرمودهٔ خدای تعالی:
«وَالَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهبَ و الفِضَّةَ و لایُنْفِقونَها

۱ - حُذیفه، رازدار رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که منافقان را می‌شناخت ولی مأمور بود که آنها را افشا نکند.
۲ - یعنی خداوند او را در همین دنیا هم به کیفر اعمالش رسانیده بود که سردی آب را درنمی‌یافت.

فی سبیل الله فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ الیمٍ.» (٣٤) «و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر بده.»

٤٦٥٩ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ الأَعْرَجَ حَدَّثَهُ أَنَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَكُونُ كَنْزُ أَحَدِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ» [راجع: ١٤٠٣. أخرجه مسلم: ١٩٨٧ بقطعة ليست في هذه الطريق «الأقرع»].

٤٦٥٩ - از ابوالزّناد، از عبدالرحمن الاعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود: «گنجینه‌های (پول زکات داده نشده) هر یک از شما در روز قیامت به صورت ماری که سر آن موی ندارد، در می‌آید.»

٤٦٦٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: مَرَرْتُ عَلَى أَبِي ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ، فَقُلْتُ: مَا أَنْزَلَكَ بِهَذِهِ الأَرْضِ؟ قَالَ: كُنَّا بِالشَّامِ، فَقَرَأْتُ: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾. قَالَ مُعَاوِيَةُ: مَا هَذِهِ فِينَا، مَا هَذِهِ إِلَّا فِي أَهْلِ الْكِتَابِ، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّهَا لَفِينَا وَفِيهِمْ [راجع: ١٤٠٦].

٤٦٦٠ - از حُصین، از زید بن وَهب روایت است که گفت: در رَبْذه بر اَبی ذر (غفاری) گذر کردم و به او گفتم: تو را چه چیز بدین سرزمین کشانیده است؟ گفت: ما در شام بودیم. این آیت را خواندم: «و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر بده.» معاویه (حاکم شام) گفت: این آیت دربارهٔ ما (مسلمانان) نیست و این آیت به جز دربارهٔ اهل کتاب نیست. گفتم: همانا این آیت در مورد ما و در مورد ایشان (اهل کتاب) است.

٧ - باب: قَوْلِهِ:

﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾ [٣٥].

باب - ٧

فرمودهٔ خدای تعالی:

«یَومَ یُحمَی عَلَیها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکوی بها جِباهُهُم و جُنُوبُهُم و ظُهورُهُم هذا ماکنزتُم لِاَنفُسِکُم فَذُوقوا ماکنتُم تَکنِزُون» (٣٥) «روزی که آن (گنجینه)ها را در آتش دوزخ بگدازند، و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند (و

گویند) این است آنچه برای خود می‌اندوختید، پس (کیفر) آنچه را می‌اندوختید، بچشید.»

٤٦٦١ - وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ أَسْلَمَ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ: هَذَا قَبْلَ أَنْ تُنْزَلَ الزَّكَاةُ، فَلَمَّا أُنْزِلَتْ جَعَلَهَا اللَّهُ طُهْرًا لِلأَمْوَالِ [راجع: ١٤٠٤].

٤٦٦١ - از یونس، از ابن شهاب، از خالد بن اسلم روایت است که گفت: با عبدالله بن عُمر بیرون آمدیم و گفت: این (حکم وعید) پیش از آن بود که فرضیت زکات نازل شود و چون (حکم زکات) نازل شد، خداوند زکات را موجب پاکی اموال گردانید.

٨ - باب: قَوْلِهِ:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [٣٦]

الْقَيِّمُ: هُوَ الْقَائِمُ.

باب - ٨

فرمودهٔ خدای تعالی:

«اِنَّ عِدَّةَ الشُّهورِ عِندَالله اثناعَشَرَ شَهْراً فی کتاب الله یَوْمَ خَلَقَ السَّموات وَالارْضَ مِنْها اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلک الدِّینُ القَیِّمُ» (٣٦) «در حقیقت، شمار ماهها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است. از این (دوازده ماه) چهار ماه حرام است.»

القیم: (در این آیت) یعنی: دایم و برپا.

٤٦٦٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ» [راجع: ٦٧. أخرجه مسلم: ١٦٧٩، مطولاً].

٤٦٦٢ - از محمد، از ابن ابو بکره، از ابوبکره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «زمان، واپس بر محور روزی که خدا آسمانها و زمین را آفریده برگشت، سال، دوازده ماه است که چهار ماه آن، حرام است که سه ماه از آن پیاپی‌اند: ذوالقعده، ذوالحجه، و محرّم و ماه رجب مُضر، بین ماه جمادی الاخر و شعبان است.

٩ - باب : قَوْلِه :

﴿ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِه لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [٤٠]

أَيْ : نَاصِرُنَا ، السَّكِينَةُ : فَعِيلَةٌ مِنَ السُّكُونِ .

٤٦٦٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَارِ ، فَرَأَيْتُ آثَارَ الْمُشْرِكِينَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ رَفَعَ قَدَمَهُ رَآنَا ، قَالَ : « مَا ظَنُّكَ بِاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا » [راجع: ٣٦٥٣ . أخرجه مسلم: ٢٣٨١]

٤٦٦٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ قَالَ حِينَ وَقَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِ الزُّبَيْرِ : قُلْتُ : أَبُوهُ الزُّبَيْرُ ، وَأُمُّهُ أَسْمَاءُ ، وَخَالَتُهُ عَائِشَةُ ، وَجَدُّهُ أَبُو بَكْرٍ ، وَجَدَّتُهُ صَفِيَّةُ .

فَقُلْتُ لِسُفْيَانَ : إِسْنَادُهُ ؟ فَقَالَ : حَدَّثَنَا ، فَشَغَلَهُ إِنْسَانٌ : وَلَمْ يَقُلْ : ابْنُ جُرَيْجٍ [انظر: ٤٦٦٥، ٤٦٦٦]

باب - ٩

فرمودهٔ خدای تعالی:

«ثانی اثنین اذهما فی الغار اذیقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا» (٤٠) «و او نفر دوم از دو تن بود، آنگاه که در غار (ثور) بودند وقتی به همراه خود می‌گفت: اندوه مدار که خدا با ماست.» یعنی: خدا یاری دهندهٔ ماست.، السّکینة، بر وزن فَعیلة، است که از سکون مشتق شده (یعنی: آرامش)

٤٦٦٣ ـ از ثابت از انس روایت است که ابوبکر رضی الله عنه گفت: من با پیامبر صلی الله علیه و سلم در (روز هجرت از مکه) در غار بودم، و پی پای مشرکین را (از درون غار) دیدم. گفتم: یا رسول الله، اگر یکی از ایشان پای خود را بلند کند ما را می‌بیند. فرمود: «چه می‌اندیشی در مورد دو کسی که خدا سوم آنها است.»

٤٦٦٤ ـ از عبدالله بن محمد، از (سُفیان) ابن عُیَینه، از ابن جُریج روایت است که ابن ابی مُلَیکه گفت: آنگاه که میان ابن عباس و ابن زُبیر (رضی الله عنهما) بر (سر بیعت) گفت و گوی شد[1] من به ابن عباس گفتم: پدر او زُبیر است و مادر وی اسماء، و خاله‌اش عایشه و پدربزرگ (مادری) وی ابوبکر و مادربزرگش صَفیه است

---

۱ - آنگاه که معاویه وفات کرد و یزید را به جای خود نصب کرد. ابن زبیر به یزید بیعت نکرد و مردم را به بیعت خود فراخواند و مردم حجاز و مصر و عراق و خراسان به خلافت وی اطاعت کردند. ولی ابن عباس و محمد بن حنیفه پسر علی بن ابی طالب که در مکه بودند به ابن زبیر بیعت نکردند. ابن زبیر ایشان را محاصره کرد ولی مختار ابن ابی عبید که در کوفه بود، لشکری فرستاد و ابن عباس و محمد حنفیه را از مکه بیرون آورد و از ایشان خواست که در مقابله با ابن زبیر قیام کنند. ولی آنها نپذیرفتند. ابن عباس به طایف رفت و در سنهٔ ۶۸ هجری درگذشت و محمد بن حنفیه به شام رفت و در آنجا اقامت گزید و در سال ۷۴ وفات کرد.

(پس چرا با وی بیعت نمی‌کنی؟)[۱]
(عبدالله بن محمد) گفت: به سفیان (ابن عُیَیْنه) گفتم: اسناد این حدیث چیست؟ وی گفت: حدیث کرد مرا. کسی او را مشغول داشت (مجال نیافت که اسناد را بیان کند) و سُفیان نگفت: ابن جریج (که از ابن جُرَیج روایت کرده است).

٤٦٦٥ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قال : حَدَّثَنِي يَحْيَى ابْنُ مَعِين : حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : قال ابْنُ جُرَيْجٍ : قال ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : وَكَانَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ ، فَغَدَوْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، فَقُلْتُ : أَتُرِيدُ أَنْ تُقَاتِلَ ابْنَ الزُّبَيْرِ ، فَتُحِلَّ حَرَمَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ ابْنَ الزُّبَيْرِ وَبَنِي أُمَيَّةَ مُحِلِّينَ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لا أُحِلُّهُ أَبَدًا . قال : قال النَّاسُ : بَايِعْ لابْنِ الزُّبَيْرِ ، فَقُلْتُ : وَأَيْنَ بِهَذَا الأَمْرِ عَنْهُ ، أَمَّا أَبُوهُ : فَحَوَارِيُّ النَّبِيِّ ﷺ ، يُرِيدُ الزُّبَيْرَ ، وَأَمَّا جَدُّهُ : فَصَاحِبُ الغَارِ ، يُرِيدُ أَبَا بَكْرٍ ، وأما أُمُّهُ : فَذَاتُ النِّطَاقِ ، يُرِيدُ أَسْمَاءَ ، وَأَمَّا خَالَتُهُ : فَأُمُّ الْمُؤْمِنِينَ ، يُرِيدُ عَائِشَةَ ، وَأَمَّا عَمَّتُهُ : فَزَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ ، يُرِيدُ خَدِيجَةَ ، وَأَمَّا عَمَّةُ النَّبِيِّ ﷺ فَجَدَّتُهُ ، يُرِيدُ صَفِيَّةَ ، ثُمَّ عَفِيفٌ فِي الإِسْلامِ ، قَارِئٌ لِلْقُرْآنِ ، وَاللَّهِ إِنْ وَصَلُونِي وَصَلُونِي مِنْ قَرِيبٍ ، وَإِنْ رَبُّونِي رَبُّونِي أَكْفَاءٌ كِرَامٌ ، فَآثَرَ التُّوَيْتَاتِ وَالأُسَامَاتِ وَالْحُمَيْدَاتِ ، يُرِيدُ أَبْطُنًا مِنْ بَنِي أَسَدٍ : بَنِي تُوَيْتٍ وَبَنِي أُسَامَةَ وَبَنِي أَسَدٍ ، إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَاصِ بَرَزَ يَمْشِي الْقُدَمِيَّةَ ، يَعْنِي عَبْدَالْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ ، وَإِنَّهُ لَوَّى ذَنَبَهُ ، يَعْنِي ابْنَ الزُّبَيْرِ [راجع : ٤٦٦٤، وانظر في فضائل الصحابة، باب ١٣].

٤٦٦٥ ـ از عبدالله بن محمد، از یَحْیی ابن مَعین، از حجّاج از ابن جُرَیج روایت است که ابن ابی مُلَیکه گفت: میان آنها (ابن عباس و ابن زُبیر) چیزی (اختلاف) بود. من، صبح زود نزد ابن عباس رفتم و گفتم: آیا قصد داری که با ابن زبیر مقاتله کنی و حرام خدا را حلال بگردانی (در مکه که جنگ در آن حرام است حلال گردانی؟) ابن عباس گفت: از این کار به خدا پناه می‌جویم. به تحقیق که خدا، بنی اُمیّه و ابن زبیر را حلال کنندهٔ (حرم مکه) مقدَّر کرده است ـ و من، به خدا سوگند، هیچگاه (حرم مکه را با خونریزی در آن) حلال نمی‌گردانم. ابن عباس گفت: مردم می‌گویند با ابن زبیر بیعت کن. من گفتم: این امر (خلافت) کجا از وی دور است در حالی که پدر وی، حواری، پیامبر صلی الله علیه و سلم است. ـ مراد وی زبیر است ـ و اما پدربزرگ (مادری) او مصاحب (آن حضرت) در غار است ـ مراد وی ابوبکر است ـ و اما مادر او ذات النِّطاقین (صاحب دو کمربند) است ـ مراد وی اسماء است ـ و

۱ - ابن ابی ملیک در واقع از افتخارات ابن زبیر یاد کرد که پدرش زبیر از عشرهٔ مبشره و حواری رسول الله صلی الله علیه و سلم است. مادر وی ـ اسماء دختر ابوبکر، خاله‌اش عایشه، همسر آن حضرت و پدربزرگ وی ابوبکر، یار آن حضرت در غار است و صفیه دختر عبدالمطلب، مادربزرگش یعنی مادر زبیر است.

اما خالهٔ او ام‌المؤمنين است ـ مراد وی عايشه است ـ و اما عمهٔ (پدر او) همسر پيامبر صلی الله عليه و سلم است ـ مراد وی خديجه است ـ و اما عمهٔ پيامبر صلی الله عليه و سلم مادر پدر اوست ـ مراد وی صفيّه است. سپس ابن عباس گفت: ابن زبير مسلمان پرهيزگار و حافظ قرآن است. به خدا سوگند (هرچند من بنی اُميه را به خاطر وی ترک کردم) به خدا سوگند اگر (بنی اُميّه) مرا به خود پيوند دهند، پيوند نزديک (از نظر نسب) می‌دهند و اگر مرا پرورش دهند، همتايانی بزرگ‌اند. و ابن زُبير به تُوَيْتات و اسامات و حُميدات نسب می‌رساند. مراد ابن عباس، آن است که وی از بطن (شاخهٔ) بنی اسد است: بنی تُوَيْت و بنی اُسامه و بنی اسد. همانا ابوالعاص به مسائل اساسی نظر دارد و بر ياران خود برتری دارد. يعنی (مراد از ابوالعاص) عبدالملک بن مروان است. و او دُم خود را گره کرده است، يعنی ابن زبير.[1]

٤٦٦٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا عِيسَى ابْنُ يُونُسَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ دَخَلْنَا عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ : أَلَا تَعْجَبُونَ لِابْنِ الزُّبَيْرِ ، قَامَ فِي أَمْرِهِ هَذَا ، فَقُلْتُ : لَأُحَاسِبَنَّ نَفْسِي لَهُ مَا حَاسَبْتُهَا لِأَبِي بَكْرٍ وَلَا لِعُمَرَ ، وَلَهُمَا كَانَا أَوْلَى بِكُلِّ خَيْرٍ مِنْهُ ، وَقُلْتُ : ابْنُ عَمَّةِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ ، وَابْنُ أَبِي بَكْرٍ ، وَابْنُ أَخِي خَدِيجَةَ ، وَابْنُ أُخْتِ عَائِشَةَ ، فَإِذَا هُوَ يَتَعَلَّى عَنِّي وَلَا يُرِيدُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنِّي أَعْرِضُ هَذَا مِنْ نَفْسِي فَيَدَعُهُ ، وَمَا أُرَاهُ يُرِيدُ خَيْرًا ، وَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ ، لَأَنْ يَرُبَّنِي بَنُو عَمِّي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَرُبَّنِي غَيْرُهُمْ [راجع : ٤٦٦٤].

٤٦٦٦ ـ از عُمر بن سعيد روايت است که ابن ابی مُليکه گفت: نزد ابن عباس آمديم. وی گفت: آيا در مورد ابن زبير تعجب نمی‌کنيد که در اين کار (خلافت) ايستادگی می‌کند. من گفتم: در نفس خود با ابن زبير محاسبه می‌کنم (از وی حمايت می‌کنم) آنچه را که به ابوبکر و عمر نکرده‌ام[2] هرچند آن دو تن شايسته‌تر

[1] – يعنی ابن زبير به مسائل اساسی نظر ندارد و کارها را به تأخير می‌اندازد، در حالی که عبدالملک بر (معالی امور سوار) است و هميشه پيشرفت کرده چنانکه عراق را از ابن زبير گرفت و مصعب برادر ابن زبير را کشت و سپس لشکری به مکه فرستاد و کار ابن زبير را به تأخير نينداخت تا آنکه او را کشت (اقتباس از اسماء الرجال، حاشيهٔ تيسيرالقاری، ج ۴، ص ۳۶۳)

[2] – بعضی گفتار ابن ابی مليکه را چنين تفسير کرده‌اند: خيرخواهی

از ابـن زبیر بودنـد و گفتم که: وی پسـرعمهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم است و پسر زبیر اسـت و پسر ابوبکر و پسر برادر خدیجه است و پسـر خواهر عایشه اسـت، و پسر ابوبکر و پسـر برادر خدیجه است و پسر خواهر عایشه اسـت، هرچند خود را برتر از مـن می‌داند و این (کمک مـرا) نمی‌خواهد. پس گفتم: گمان نمی‌کـردم که خودم را بـه او عرضه کنم و او نپذیـرد، و نمی‌پنـدارم که به مـن قصد نیکی داشته باشد. بنابراین اگر از روی ناچاری باشد، زمامداران که پسـرعموهای من (بنی امیه)اند، نـزد من دوسـت داشـتنی‌تراند از آنکه غیر از ایشان باشند.

١٠ - باب: [قَوْلِه :]

﴿ وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ ﴾ [٦٠]

قال مُجاهدٌ : يَتَألَّفُهُمْ بالعَطِيَّةِ .

باب ـ ۱۰

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم.» (٦٠) «کسـانی که دلشان به دسـت آورده می‌شـود.»[1] مجاهد گفته است: دلهایشان را با هدایا به دست آورد.

٤٦٦٧ - حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قالَ : بُعِثَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِشَيْءٍ فَقَسَمَهُ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ وَقَالَ : «أَتَأَلَّفُهُمْ» . فَقَالَ رَجُلٌ : مَا عَدَلْتَ ، فَقَالَ : «يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَـٰذَا قَوْمٌ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ» [راجع : ٣٣٤٤ . أخرجه مسلم : ١٠٦٤ ، مطولاً].

٤٦٦٧ ـ از ابونُعم روایت اسـت که ابوسـعید (خُدری) رضی الله عنه گفت: به پیامبر صلی الله علیه و سـلم چیزی فرستاده شد و آن حضرت آن را میـان چهارکـس تقسـیم کـرد و گفت: «دلهایشان را (به اسلام) متمایل می‌کنم.» مردی

را در مورد او به نهایت می‌رسانم تا از ادعای خلافت او را بازدارم.

۱ - انَّما الصَّدقاتُ لِلْفُقراء والمَساكينَ و العاملينَ عليها و المُؤلفةُ قُلوبُهُم» «صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان (گردآوری و پخش) آن و کسانی است که دلشان به دست آورده می‌شود) مولفهٔ زمان آن حضرت نزدیک به پنجاه نفراند که از آن جمله است ابوسفیان و پسر او معاویه و حکیم بن حزام. در مورد اینکه دادن صدقات برای مؤلفه‌القلوب که در زمان آن حضرت بدان نیاز بوده آیا پس از زمان آن حضرت نیز جایز است یا نه، علما اختلاف کرده‌اند.

گفت: عدالت نکردی، آن حضرت فرمود: «از نسل وی قومی پدید می‌آیند که به گمراهی از دین بیرون می‌روند.»

١١- باب : قَوْلِه : ﴿ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [٧٩]

﴿ يَلْمِزُونَ ﴾ : يَعِيبُونَ . وَ ﴿ جُهْدَهُمْ ﴾ [٧٩] : طَاقَتَهُمْ .

٤٦٦٨ - حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ خَالِد أَبُو مُحَمَّد : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَر ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي وَائِل ، عَنْ أَبِي مَسْعُود قَالَ : لَمَّا أُمِرْنَا بِالصَّدَقَةِ كُنَّا نَتَحَامَلُ ، فَجَاءَ أَبُو عَقِيلٍ بِنِصْفِ صَاعٍ ، وَجَاءَ إِنْسَانٌ بِأَكْثَرَ مِنْهُ ، فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ : إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنْ صَدَقَةِ هَذَا ، وَمَا فَعَلَ هَذَا الآخَرُ إِلا رِئَاءً ، فَنَزَلَتْ : ﴿ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلا جُهْدَهُمْ ﴾ . الآيَةَ [راجع : ١٤١٥ . أخرجه مسلم : ١٠١٨] .

٤٦٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ : أَحَدَّثَكُمْ زَائِدَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ شَقِيق ، عَنْ أَبِي مَسْعُود الأَنْصَارِيِّ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُ بِالصَّدَقَةِ ، فَيَحْتَالُ أَحَدُنَا حَتَّى يَجِيءَ بِالْمُدِّ ، وَإِنَّ لأَحَدِهِمُ الْيَوْمَ مِائَةَ أَلْف . كَأَنَّهُ يُعَرِّضُ بِنَفْسِهِ [راجع : ١٤١٥ . أخرجه مسلم : ١٠١٨، مطولاً باختلاف] .

باب ـ ۱۱

فرمودهٔ خدای تعالی:
«الَّذِینَ یَلْمِزون المطوّعین مِن المؤمنین» (۷۹)
«کسانی که بر رغبت کنندگان مسلمان در دادن صدقات عیب می‌گیرند.» «یَلمِزون: یعنی: عیب می‌گیرند و «جُهْدَهُم» یعنی: توانشان (۷۹).

٤٦٦٨ ـ از سَلیمان، از ابووائل روایت است که ابومسعود گفت: آنگاه که به صدقه دادن مأمور می‌شدیم، می‌آوردیم. ابوعقیل نصف صاع (غله) آورد و کسی دیگر زیاده از آن آورد. منافقان گفتند: خداوند از صدقهٔ این شخص (که نصف صاع است) بی نیاز است و کس دیگر به جز از روی ریاکاری صدقه نداده است. سپس این آیت نازل شد: «کسانی که بر رغبت کنندگان مسلمان در دادن صدقات عیب می‌گیرند و از کسانی که (در انفاق) جز به اندازهٔ توانشان (عیب جویی) می‌کنند.»

٤٦٦٩ ـ اسحاق بن ابراهیم، روایت کرد که گفت: به ابواُسامه گفتم: آیا زائده، از سُلیمان، از شقیق، از ابو مسعود انصاری به شما حدیث کرده است؟ گفت: (ابو مسعود انصاری گفته است): رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را به صدقه دادن امر می‌کرد، و هر یک از ما با مشقت تلاش می‌کرد تا یک مُد (غله) می‌آورد و امروز هر یکشان صد هزار دارد. (شفیق می‌گوید)

گویا. ابو مسعود خودش را مراد می‌دارد.

١٢ - باب: [قَوْلِه:]

﴿ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴾ [٨٠].

٤٦٧٠ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : لَمَّا تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّه إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ يُكَفِّنُ فِيهِ أَبَاهُ فَأَعْطَاهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ ، عَلَيْهِ فَقَامَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُصَلِّي عَلَيْهِ ، وَقَدْ نَهَاكَ رَبُّكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّمَا خَيَّرَنِي اللَّهُ فَقَالَ ﴿ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً ﴾ . وَسَأَزِيدُهُ عَلَى السَّبْعِينَ» . قَالَ : إِنَّهُ مُنَافِقٌ ، قال : فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ﴾ [أخرجه مسلم : ٢٤٠٠].

باب ـ ۱۲

فرمودۀ خدای تعالی:

«اسـتَغفِر لَهُم اَوْلا تستَغْفِر لَهُم ان تَسْتَغْفِرْ لَهُم سَبْعِين مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَاللهُ لَهُم» (۸۰) «چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی (یکسان است حتی) اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.»

٤٦٧٠ ـ از ابواُسامه، از عُبیدالله از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: آنگاه که عبدالله بن اُبی مُرد، پسرش عبدالله بن عبدالله، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از آن حضرت خواست که پیراهن خود را به وی بدهد تا پدر خود را در آن کفن کند. آن حضرت پیراهن خود را به او داد، سپس از آن حضرت خواست تا بر وی نماز بگزارد. سپس عمر برخاست و جامۀ رسول الله صلی الله علیه و سلم را گرفت و گفت: یا رسول الله، بر وی نماز می‌گزاری[1] در حالی که پروردگار تو، از آن منع کرده که بر وی نماز بگزاری؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند مرا در آمرزش خواستن و نخواستن مخیر گردانیده و گفته است ـ چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی (یکسان است حتی) اگر هفتاد بار بر ایشان آمرزش طلب کنی ـ و

---

۱ – در سطر ۷، حدیث ۴۶۷۰، در بعضی روایات بخاری عوض: تصلی علیه، أتصلی علیه ـ به اضافه همزۀ استفهامی آمده است. (اسماء الرجال)

٤٦٧١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ .

و قال غَيْرُهُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ ﷺ أَنَّهُ قال : لَمَّا مَاتَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ ، دُعِيَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَثَبْتُ إِلَيْهِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُصَلِّي عَلَى ابْنِ أُبَيٍّ ، وَقَدْ قال يَوْمَ كَذَا : كَذَا وَكَذَا ، قال : أُعَدِّدُ عَلَيْهِ قَوْلَهُ ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ : « أَخِّرْ عَنِّي يَا عُمَرُ » . فَلَمَّا أَكْثَرْتُ عَلَيْهِ ، قال : « إِنِّي خُيِّرْتُ فَاخْتَرْتُ ، لَوْ أَعْلَمُ أَنِّي إِنْ زِدْتُ عَلَى السَّبْعِينَ يُغْفَرْ لَهُ لَزِدْتُ عَلَيْهَا » . قال : فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ انْصَرَفَ ، فَلَمْ يَمْكُثْ إِلا يَسِيرًا ، حَتَّى نَزَلَتِ الآيَتَانِ مِنْ بَرَاءَةَ : ﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا إِلَى قَوْلِهِ - وَهُمْ فَاسِقُونَ ﴾ . قال : فَعَجِبْتُ بَعْدُ مِنْ جُرْأَتِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ [راجع : ١٣٦٦]

من بر هفتاد بار زیاده خواهم کرد». عمر گفت: به تحقیق که وی منافق است. رسول الله صلی الله علیه و سلم بر وی نماز گزارد و سپس خداوند این آیت را نازل کرد: «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست.» (التوبه: ۸٤)

٤٦٧١ ـ از ابن شَهاب (زُهری)، از عُبیدالله بن عبدالله از ابن عباس روایت است که عمر بن خطّاب رضی الله عنه گفت: آنگاه که عبدالله بن اُبی ابن سَلول مرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم به خاطر وی فراخوانده شد تا بر وی نماز (جنازه) بخواند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم ایستاد، من به سوی وی دویدم و گفتم: یا رسول الله، آیا بر ابن اُبی نماز می‌خوانی، و تو به فلان روز، چنین و چنان گفتی، و گفته‌های وی را برشمردم.

رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسم کرد و گفت: «ای عمر، از من دور شو.» و چون به آن حضرت بسیار گفتم: فرمود: «همانا من مُخیر گردانیده شدم، و من (همین را) اختیار کردم، و اگر می‌دانستم که اگر بر هفتاد بار (آمرزش خواهی) زیاد کنم و او بخشیده خواهد شد، بر آن زیاد می‌کردم.»

عمر گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر وی نماز خواند و سپس از نماز برگشت و درنگ نکرد مگر اندکی تا آنکه دو آیه از سورهٔ برائت نازل شد: «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست، چرا که آنان به خدا و پیامبر کافر شدند و در حال فسق مردند.» (التوبه: ۸٤)

عمر گفت: پس از آن از جرأت خود در برابر رسول الله صلی الله علیه و سلم درشگفت شدم. حال آن‌که خدا و رسول او (از من) داناتراند.

١٣ - باب : ﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ﴾ [٨٤]

٤٦٧٢ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : لَمَّا تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ، جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَعْطَاهُ قَمِيصَهُ ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِيهِ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي عَلَيْهِ ، فَأَخَذَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِثَوْبِهِ ، فَقَالَ : تُصَلِّي عَلَيْهِ وَهُوَ مُنَافِقٌ ، وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ ، قَالَ : « إِنَّمَا خَيَّرَنِي اللَّهُ - أَوْ أَخْبَرَنِي - فَقَالَ : ﴿ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴾ . فَقَالَ : سَأَزِيدُهُ عَلَى سَبْعِينَ » . قَالَ : فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّيْنَا مَعَهُ ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ : ﴿ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ﴾ [أخرجه مسلم : ٢٤٠٠] .

باب ـ ١٣

«وَ لا تُصَلِّ عَلَى اَحَدٍ مِنْهُم ماتَ اَبَداً وَلاتَقُم علی قَبْرِه» (٨٤) «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست.»

٤٦٧٢ ـ از انس بن عَیاض، از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: آنگاه که عبدالله بن اُبی مرد، پسرش عبدالله بن عبدالله نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد. آن حضرت پیراهن خود را به او داد و فرمود که (جسد) او را در آن کفن کنند. سپس آن حضرت ایستاد که بر وی نماز بخواند، عمر بن خطاب جامه‌اش را گرفت و گفت: بر وی نماز می‌خوانی در حالی که او منافق است، و خداوند تو را منع کرده است که برای منافقان آمرزش بخواهی. آن حضرت فرمود: «خداوند مرا مُخیّر گردانیده ـ یا گفت ـ مرا خبر داده ـ و گفته است: «چه برای آنان آمرزش بخواهی یا بر ایشان آمرزش نخواهی (یکسان است حتی) اگر هفتاد بار بر ایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.» آن حضرت گفت: «من (آمرزش خواهی را) بر هفتاد بار خواهم افزود.»

ابن عمر گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر وی نماز خواند و ما همراه وی نماز خواندیم، سپس خداوند (این آیه را) بر وی

نازل کرد: «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست چرا که آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حال فسق مردند.»[1]

١٤ - باب : قَوْلِه :

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [٩٥].

باب ـ ۱۴

فرمودهٔ خدای تعالی:

«سَيَحلفُونَ بالله لَكُم اذا انْقَلَبتم اِلَيهم لِتُعرضوا عَنْهُم فَأعرضوا عَنْهُم اِنَّهم رِجسٌ وَ مأواهُمْ جَهَنَّمُ جَزاءً بماكانوا يَكْسِبون» (۹۵) «وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرف نظر کنید. پس، از آنان روی برتابید، چرا که آنان پلیدند و به (سزای) آنچه به دست آورده‌اند، جایگاهشان دوزخ خواهد بود.» (التوبه: ۹۵)

٤٦٧٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ، حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ تَبُوكَ : وَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ ، بَعْدَ إِذْ هَدَانِي ، أَعْظَمَ مِنْ صِدْقِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ : أَنْ لَا أَكُونَ كَذَبْتُهُ ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أُنْزِلَ الْوَحْيُ : ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ إِلَى قَوْلِهِ الْفَاسِقِينَ﴾ [راجع : ٢٧٥٧ . أخرجه مسلم : ٧١٦ بقطعة ليست في هذه الطريق، و أخرجه : ٢٧٦٩، مطولاً].

٤٦٧٣ ـ از عبدالرحمن بن عبدالله روایت است که عبدالله بن کَعْب بن مالک گفت: از کعب بن مالک، ـ هنگامی که از (شرکت در غزوه)

---

۱ – عینی گفته که در این حدیث اشکال کرده‌اند؛ زیرا از آیت ۸۰ سورهٔ توبه، که خداوند، آن حضرت را مخیر گردانیده، فهم تخییر معلوم نمی‌شود! «چه برای آنان آمرزش بخواهی یا بر ایشان آمرزش نخواهی (یکسان است، حتی) اگر هفتاد بار بر ایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید، چرا که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.» (التوبه: ۸۰) زیرا در این آیت «بانَّهُم کفروا» یعنی آنان کافر شدند، حالت ایشان را بیان می‌کند و استغفار برای کافران نیست. با آنکه این حدیث را به طرق کثیره روایت کرده‌اند، جمعی از اکابر در صحت این حدیث طعن کرده‌اند. بعضی پاسخ داده‌اند که مبنای این اشکال و طعن آن است که این جماعت گمان کرده‌اند که این آیت از صدر تا ذیل یکجا نازل شده است، در حالی که چنین نیست بلکه نزول «ذلک بانَّهُم کفروا...» متأخر است از نزول صدر آیت. پوشیده نماند که این پاسخ وقتی تمام می‌شود که تاخر آخر آیت، از صدر آیت ثابت شود و همچنان تاخر نزول آیت از این واقعه به اثبات برسد. در تیسیر القاری در این رابطه به تفصیل سخن رفته است. (تیسیر القاری، ج ۴، ص ۳۶۸ ـ ۳۶۹)

تبوک تخلف کرد- شـنیدم کـه گفت: «به خدا سـوگند که خداوند، پـس از آنکه مرا هدایت کرده است به من نعمتی بزرگتر از راستی من به رسـول الله صلی الله علیه و سلم ارزانی نداشته است که به آن حضرت دروغ نگفته بودم، پس هلاک می‌شدم چنانکه هلاک شدند کسانی که دروغ گفته بودند.[۱] آنگاه که این آیه نازل شـد: «وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرف نظر کنید. پس از آنان روی برتابید، چرا که آنان پلیدند و به (سزای) آنچه به دست آورده‌اند، جایگاه‌شان دوزخ خواهد بود. برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشـنود گردید. پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید، قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.» (التوبه: ۹۵ ـ ۹۶)

۱۵ - باب: قوله:

﴿يحلفون لكم لترضوا عنهم فإن ترضوا عنهم﴾. إلى قوله: ﴿الفاسقين﴾ [۹۶].

باب ـ ۱۵

«یَحْلِفونَ لَکُم لِتَرْضـوا عَنْهُم فَإن تَرْضَوْا عَنْهُم» تا به فرموده‌اش «الفاسـقین» (۹۶) «برای شـما سـوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشـنود گردید، پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید، قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.»

باب: قوله:

﴿وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً وآخر سيئاً عسى الله أن يتوب عليهم إن الله غفور رحيم﴾ [۱۰۲].

باب ـ ۱۶

فرمودهٔ خدای تعالی:

«و اَخرونَ اَعْترفوا بذُنوبهم خَلَطوا عَمَلاً صالَحاً و آخر سَـئاً عَسَـی الله اَنْ یَتـوبَ عَلَیْهِم اِنَّ الله

۱ – حدیث ۴۶۷۳، سطر ششم عوض «هلک الذین» ـ هلک الذقین ـ نوشته شده که اشتباه است.

غَفورٌ رَحیم﴾ (۱۰۲) «و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با (کاری) دیگر که بد است در آمیخته‌اند. امید است که خدا توبهٔ آنان را بپذیرد، که خدا آمرزندهٔ مهربان است.»

٤٦٧٤ – حَدَّثَنَا مُؤَمَّلٌ، هُوَ ابْنُ هِشَامٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا سَمُرَةُ بْنُ جُنْدَبٍ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَنَا: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَابْتَعَثَانِي، فَانْتَهَيْنَا إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبِنِ ذَهَبٍ وَلَبِنِ فِضَّةٍ، فَتَلَقَّانَا رِجَالٌ: شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، وَشَطْرٌ كَأَقْبَحِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، قَالَا لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ، فَوَقَعُوا فِيهِ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، قَالَا لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ، قَالَا: أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وَشَطْرٌ مِنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا، تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ» [أخرجه مسلم: ۲۲۷۵، مختصراً].

٤٦٧٤ ـ از عَوْف، از ابورجاء روایت است که سَمُرَه بن جُنْدَب رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما گفت: امشب (در خواب) دو مأمور نزد من آمدند و مرا بردند و ما به شهری رسیدیم که از خشت طلا و خشت نقره ساخته شده بود و با مردانی مواجه شدیم که نیم بدنشان نیکوترین (انسانی) بود که تو دیده‌ای و نیم دیگر (بدنشان) زشت‌ترین (انسانی) بود که تو دیده‌ای. آن دو مأمور (فرشته) بدیشان گفتند: بروید و خود را در این جوی آب بیفکنید. آنها خود را افکندند، سپس نزد ما برگشتند و به نیکوترین صورت درآمدند. آن دو مأمور (فرشته) به من گفتند: آن گروه که نیم بدنشان نیکو و نیم بدنشان زشت بود، کسانی بودند که عمل نیک و بد را با هم آمیخته بودند، ولی خداوند از ایشان درگذشت (عفو کرد)[1]

١٦ – باب: [قَوْلِهِ:]

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [۱۱۳]

باب ـ ۱۶

فرمودهٔ خدای تعالی:

«ماکانَ لِلنَّبیِّ و الَّذینَ آمنوا اَنْ یَستغفروا

۱ - اگرچه این آیت در مورد گروهی معین نازل شده اما حکم آن عام است، یعنی همهٔ مؤمنانی را شامل می‌شود که با وجود طاعات مرتکب معاصی می‌شوند؛ یعنی عمل نیک را با عمل بد می‌آمیزند، قریب است که خداوند به آنها توفیق توبه دهد و توبه‌شان را بپذیرد. (تیسیر القاری)

٤٦٧٥ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ قال : لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ ، دَخَلَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدَهُ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَيْ عَمِّ ، قُلْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» . فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ : يَا أَبَا طَالِبٍ ، أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ» . فَنَزَلَتْ : ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾[۱۱۳] [أخرجه مسلم : ٢٤ ، بزيادة].

لِلْمُشْرِكِينَ» (۱۱۳) «بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند، سزاوار نیست که برای مشرکان آمرزش بخواهند.»

٤٦٧٥ ـ از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب، از پدرش روایت است که گفت: آنگاه که مرگ ابوطالب فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد وی آمد. ابوجهل و عبدالله بن ابی اُمیّه همراه وی بودند. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «ای عمو، لا اله الا الله، بگوی تا نزد خدا برای تو حجت آورم.» ابوجهل و عبدالله بن ابی اُمیه گفتند: ای ابوطالب، آیا از دین عبدالمطلب روی می‌گردانی؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «برای تو آمرزش می‌خواهم تا آنگه که از آمرزش خواهی تو منع نشوم.» پس این آیت نازل شد: «بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند، سزاوار نیست که برای مشرکان (پس از آنکه برایشان آشکار گردید که اهل دوزخند) آمرزش بخواهند هر چند خویشاوندان آنها باشند.» (۱۱۳)

١٧ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ تَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾[۱۱۷] .

[وقرأ حمزة ، وحفصٌ عن عاصم : «يزيغ»].

باب ـ ۱۷

فرمودهٔ خدای تعالی:

«لَقَدْ تابَ اللهُ علی النَّبی و المُهاجرینَ والانصارالذینَ اتَّبَعُوهُ فی ساعةِ العُسرَةِ مِنْ بَعْدِ ما کادَ تَزیغُ قُلوبُ فریقٍ مِنْهُم: ثُمَّ تابَ عَلیهِم اِنَّهُ بِهِم رؤوفٌ رَحیمٌ» (۱۱۷) (حمزه، و حفص به روایت عاصم «یَزیغ» عوض «تَزیغ» خوانده‌اند. «به یقین، خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند، ببخشود، بعد از آنکه چیزی نمانده بود

که دلهای دسته‌ای از آنان منحرف شود، باز بر ایشان ببخشود، چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.»

٤٦٧٦ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي يُونُسُ .

قال أَحْمَدُ . وَحَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ كَعْبٍ قال : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ ، قال : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ فِي حَدِيثِهِ : ﴿ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا ﴾ . قال : فِي آخِرِ حَدِيثِهِ : إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَمْسِكْ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ » [راجع : ٢٧٥٧. أخرجه مسلم : ٧١٦ بقطعة ليست في هذه الطريق وأخرجه : ٢٧٦٩ ، مطولاً].

٤٦٧٦ - از یونس، از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن کعب روایت است که عبدالله بن کعب (که از میان پسران کعب، عصاکش وی به هنگام پیری بود) گفته است: از کعب بن مالک شنیدم که در حدیث خود (این آیه را) گفت: «و (نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند.» (التوبه: ۱۱۸) و در آخر سخن خود گفت: همانا بخشی از نشانهٔ توبهٔ من آن است که از مال خود دست بردارم و آن را برای رضای خدا و رسول او صدقه کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بخشی از مال خود را برای خود نگهدار و آن برای تو بهتر است.»

١٨ - باب : ﴿ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا

حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾ [١١٨]

باب ـ ۱۸

«وَ علی الثُلاثةِ الَّذینَ خُلِّفوا حتّی اذا ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الارضُ بِما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَیْهِم اَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا اَنْ لامَلْجأ من الله الّا الیه ثُمَّ تابَ علیهم لِیَتوبوا اِنَّ الله هُوا التَّوابُ الرَّحیمُ» (۱۱۸)

«و (نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند (و قبول توبهٔ آنان به تعویق افتاد) تا آنجا که زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد، تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه‌پذیر مهربان است.»

٤٦٧٧ - حَدَّثَني مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبي شُعَيْب : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ أَعْيَنَ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ رَاشِد : أَنَّ الزُّهْرِيَّ حَدَّثَهُ قال : أَخْبَرَني عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ عَبْدِاللَّه بْن كَعْب بْن مَالك ، عَنْ أَبيه قال : سَمعْتُ أَبي كَعْبَ بْنَ مَالك ، وَهُوَ أَحَدُ الثَّلاثَة الَّذينَ تيبَ عَلَيْهِمْ : أَنَّهُ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُول اللَّه ﷺ في غَزْوَة غَزَاهَا قَطُّ غَيْرَ غَزْوَتَيْن : غَزْوَة الْعُسْرَة وَغَزْوَة بَدْر ، قال : فَأَجْمَعْتُ صدْقي رَسُولَ اللَّه ﷺ ضُحًى ، وَكَانَ قَلَّمَا يَقْدَمُ منْ سَفَر سَافَرَهُ إِلا ضُحًى ، وَكَانَ يَبْدَأُ بالْمَسْجد ، فَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْن ، وَنَهَى النَّبيُّ ﷺ عَنْ كَلامي وَكَلام صَاحبَيَّ ، وَلَمْ يَنْهَ عَنْ كَلام أَحَد منَ الْمُتَخَلِّفينَ غَيْرَنَا ، فَاجْتَنَبَ النَّاسُ كَلامَنَا ، فَلَبِثْتُ كَذَلكَ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ الأَمْرُ ، وَمَا منْ شَيْء أَهَمُّ إِلَيَّ منْ أَنْ أَمُوتَ فَلا يُصَلِّي عَلَيَّ النَّبيُّ ﷺ ، أَوْ يَمُوتَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَأَكُونَ منَ النَّاس بتلْكَ الْمَنْزلَة ، فَلا يُكَلِّمُني أَحَدٌ منْهُمْ وَلا يُصَلِّي وَلا يُسَلِّمُ عَلَيَّ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَوْبَتَنَا عَلَى نَبيِّه ﷺ حينَ بَقيَ الثُّلُثُ الآخرُ منَ اللَّيْل ، وَرَسُولُ اللَّه ﷺ عنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ وَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ ، مُحْسنَةً في شَأْني ، مَعْنيَّةً في أَمْري ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «يَا أُمَّ سَلَمَةَ ، تيبَ عَلَى كَعْب» . قَالَتْ : أَفَلا أُرْسلُ إِلَيْه فَأُبَشِّرَهُ ، قال : «إِذًا يَحْطمَكُمُ النَّاسُ فَيَمْنَعُونَكُمُ النَّوْمَ سَائرَ اللَّيْلَة» . حَتَّى إِذَا صَلَّى رَسُولُ اللَّه ﷺ صَلاةَ الْفَجْر آذَنَ بتَوْبَة اللَّه عَلَيْنَا ، وَكَانَ إِذَا اسْتَبْشَرَ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ ، حَتَّى كَأَنَّهُ قطْعَةٌ منَ الْقَمَر ، وَكُنَّا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ الَّذينَ خُلِّفُوا عَن الأَمْر الَّذي قُبلَ منْ هَؤُلاء الَّذينَ اعْتَذَرُوا ، حينَ أَنْزَلَ اللَّهُ لَنَا التَّوْبَةَ ، فَلَمَّا ذُكرَ الَّذينَ كَذَبُوا رَسُولَ اللَّه ﷺ منَ الْمُتَخَلِّفينَ وَاعْتَذَرُوا بالْبَاطل ، ذُكرُوا بشَرِّ مَا ذُكرَ به أَحَدٌ ، قال : اللَّهُ سُبْحَانَهُ : ﴿يَعْتَذرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لا تَعْتَذرُوا لَنْ نُؤْمنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ منْ أَخْبَاركُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ . الآيَةَ [٩٤] [انظر في التوحيد، باب ٤٦.

أخرجه مسلم: ٧١٦ ، مختصراً ، وأخرجه: ٢٧٦٩ ، مطولاً]

٤٦٧٧ ـ از اسحاق بن راشد، از (ابن شهاب) زُهری از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک، از پدرش روایت است که گفت: از پدر خود، کعب بن مالک، که او یکی از سه نفری است که توبهٔ ایشان پذیرفته شد، شنیدم که گفت: وی هرگز در هیچ غزوه‌ای که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن جهاد کرده است عقب نمانده است. به جز دو غزوه: غزوهٔ عُسرت (غزوهٔ تبوک) و غزوهٔ بَدر.

کعب گفت: تصمیم گرفتم که به رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن راست بگویم و آن هنگام چاشت بود و در کمتر سفری بود که آن حضرت بازمی‌گشت مگر آنکه به وقت چاشت بود، و ابتدا به مسجد می‌آمد و دو رکعت نماز می‌گزارد و پیامبر صلی الله علیه و سلم از سخن گفتن با من و دو یار من (که از غزوهٔ تبوک عقب مانده بودند) منع کرده بود، و آن حضرت از سخن گفتن (مردم) با هیچ یکی از عقب ماندگان (این غزوه) به جز از ما منع نکرده بود و مردم از سخن گفتن با ما دوری می‌جستند. در همین حالت (که کسی با من سخن نمی‌گفت) مدتی درنگ کردم تا آنکه حالت من به درازا کشید، و چیزی بر من اندوهناک‌تر از آن نبود که من بمیرم و رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من نماز نخواند یا اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم بمیرد و من در بین مردم به همین منوال باشم که کسی با من سخن نگوید و کسی بر (جنازهٔ) من نماز نخواند و کسی بر من سلام نگوید. پس خداوند (آیت قبول) توبهٔ ما را بر پیامبر خود

صلی الله علیه و سلم نازل کرد و آن هنگامی بود که قسمت سوم از شب باقی مانده بود و رسول الله صلی الله علیه و سلم (در آن شب) نزد اُم سَلَمه بود و اُم‌سلمه دربارهٔ من احسان کننده و در کار من کمک کننده بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «ای اُم‌سَلَمه، توبهٔ کعب قبول شد.» اُم‌سلمه گفت: آیا کسی را نزدش بفرستم و به وی مژدگانی بدهم؟ آن حضرت فرمود: «مردم ازدحام می‌کنند و شما را از خواب بقیهٔ شب باز می‌دارند.»

تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز صبح را گزارد، آنگاه از قبول توبهٔ ما به پیشگاه خدا، آگهی داد، و چون آن حضرت مژدگانی می‌داد، روی وی روشن می‌شد تا آنکه گویی پاره‌ای از ماه است. و ما سه نفر بودیم که عقب مانده بودیم، از آن گروهی که در امری که عذر آورده بودند. قبول شده بود، آنگاه بود که خدا توبهٔ ما را پذیرفت و چون از آن کسانی که به رسول الله صلی الله علیه و سلم دروغ گفته بودند، و از جمله عقب ماندگان (جنگ تبوک) بودند و به ناحق عذر آورده بودند، یاد شد. آنان به بدترین چیزی که کسی یاد می‌شود یاد شدند. خداوند سبحانه تعالی فرمود: «هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما عذر می‌آورند. بگو. عذر نیاورید، هرگز شما را باور نخواهیم داشت، خدا ما را از خبرهای شما آگاه گردانیده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید.» (۹٤)

١٩ - باب : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾[١١٩]

٤٦٧٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ ، حِينَ تَخَلَّفَ ، عَنْ قِصَّةِ تَبُوكَ : فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا أَبْلاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلانِي ، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ : ﴿ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾ [١١٧-١١٩] [اخرجه مسلم : ٧١٦، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

باب ـ ۱۹

«یا أَیُّهاالَّذینَ آمَنوا اتَّقُوْا الله وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِین» (۱۱۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.»

۴۶۷۸ ـ از عُقیل، از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که وی عصاکش کعب بن مالک بوده که گفت: از کعب بن مالک شنیدم، هنگامی که از غزو تبوک عقب مانده بود، بازگو می‌کرد: به خدا سوگند، هیچ کسی را نمی‌دانم که خداوند در صداقت گفتار بهتر آزموده باشد نسبت به اینکه مرا آزموده است ـ من از آن روزی که آن (سخن راست را) به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتم تا همین امروز قصد دروغ نکرده‌ام، و خدای عَزَّوجَلَّ بر رسول خود صلی الله علیه و سلم (این آیات را) نازل کرد: «به یقین، خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در هنگام دشواری از او پیروی کردند. ببخشود. بعد از آنکه چیزی نمانده بود که دلهای دسته‌ای از آنان منحرف شود. باز بر ایشان ببخشود، چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است. و (نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند، (قبول توبهٔ آنان به تعویق افتاد) تا آنکه زمین با همهٔ فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه‌پذیر مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و با راستان باشید.» (التوبه: ۱۱۷ ـ ۱۱۹)

۲۰- باب : قَوْلِه :

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾[۱۲۹] مِنَ الرَّأْفَةِ.

۴۶۷۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ السَّبَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ ﷺ ، وَكَانَ مِمَّنْ يَكْتُبُ الْوَحْيَ ، قَالَ : أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ مَقْتَلَ أَهْلِ الْيَمَامَةِ ، وَعِنْدَهُ عُمَرُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ عُمَرَ أَتَانِي فَقَالَ : إِنَّ الْقَتْلَ قَدِ اسْتَحَرَّ يَوْمَ الْيَمَامَةِ بِالنَّاسِ ، وَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَسْتَحِرَّ الْقَتْلُ بِالْقُرَّاءِ فِي الْمَوَاطِنِ ، فَيَذْهَبَ كَثِيرٌ مِنَ الْقُرْآنِ ، إِلا أَنْ تَجْمَعُوهُ ، وَإِنِّي لأَرَى أَنْ تَجْمَعَ الْقُرْآنَ . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : قُلْتُ لِعُمَرَ : كَيْفَ أَفْعَلُ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ عُمَرُ : هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ ، فَلَمْ يَزَلْ عُمَرُ يُرَاجِعُنِي فِيهِ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ لِذَلِكَ صَدْرِي ، وَرَأَيْتُ الَّذِي رَأَى عُمَرُ ، قَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَعُمَرُ عِنْدَهُ جَالِسٌ لا يَتَكَلَّمُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّكَ رَجُلٌ شَابٌّ عَاقِلٌ وَلا نَتَّهِمُكَ ، كُنْتَ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَتَتَبَّعِ الْقُرْآنَ فَاجْمَعْهُ ، فَوَاللَّهِ لَوْ كَلَّفَنِي نَقْلَ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ مَا كَانَ أَثْقَلَ عَلَيَّ مِمَّا أَمَرَنِي بِهِ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ . قُلْتُ : كَيْفَ تَفْعَلانِ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ النَّبِيُّ ﷺ ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ، فَلَمْ أَزَلْ أُرَاجِعُهُ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي لِلَّذِي شَرَحَ اللَّهُ لَهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَقُمْتُ فَتَتَبَّعْتُ الْقُرْآنَ أَجْمَعُهُ مِنَ الرِّقَاعِ وَالأَكْتَافِ

باب ـ ۲۰

فرمودهٔ خدای تعالی:

«لَقَدْ جاءَكُم رسولٌ من أنفسكم عزيزٌ عليه ما عَنِتُّم حَريصٌ عليكم بالمؤمنينَ رؤفٌ رحيمٌ» (۱۲۹)

«رؤفٌ» مشتق از رحمت است یعنی اشد رحمت. «قطعاً، برای شما پیامبری از خود شما آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»[۱]

۴۶۷۹ ـ از زُهری، از ابن السّبّاق روایت است که زید بن ثابت انصاری رضی الله عنه- یکی از کسانی که وحی را می‌نوشت- گفته است: ابوبکر پس از کشته شدن (جمع کثیری) در جنگ یَمامه، به طلب من فرستاد و عمر هم نزد ابوبکر بود. ابوبکر به من گفت: عمر نزد من آمده و می‌گوید: کشتار مردم در روز (جنگ) یَمامه، بس شدید بوده و بیم از آن دارم که این کشتار شدید حافظان قرآن در میدانهای جنگ، بخشهای زیادی از قرآن را از میان ببرد، مگر آنکه قرآن را جمع کنید و صلاح در آن می‌بینم که قرآن را جمع کنی. ابوبکر می‌گوید: به عمر گفتم: من چگونه کاری بکنم که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را نکرده است. عمر گفت: به خدا سوگند که این کاری نیک

---

۱ - این آیت جامع دارای شش صفت کمال پیامبر صلی الله علیه و سلم است که عبارت است از رسالت، و نفاست و عزت و حرص بر رسانیدن نیکیها بر امت، در دنیا و آخرت، و رأفت و رحمت. حسین بن فضل گفته که خداوند به هیچ یک از پیامبران دو اسم از اسماء خود را جمع نکرده مگر آن حضرت را که رؤف و رحیم است. (تیسیر القاری)

وَالْعُسُبِ، وَصُدُورِ الرِّجَالِ، حَتَّى وَجَدْتُ مِنْ سُورَةِ التَّوْبَةِ آيَتَيْنِ مَعَ خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ لَمْ أَجِدْهُمَا مَعَ أَحَدٍ غَيْرِهِ: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾. إِلَى آخِرِهِمَا.

وَكَانَتِ الصُّحُفُ الَّتِي جُمِعَ فِيهَا الْقُرْآنُ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ عُمَرَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ.

تَابَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ، وَاللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ.

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، وَقَالَ: مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ.

وَقَالَ مُوسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ: مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ.

وَتَابَعَهُ يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ.

وَقَالَ أَبُو ثَابِتٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ وَقَالَ: مَعَ خُزَيْمَةَ، أَوْ أَبِي خُزَيْمَةَ [راجع: ۲۸۰۷].

است و عمر پیوسته در این مورد بر من اصرار می‌ورزید تا آنکه خداوند سینه‌ام را گشود و رای عمر را به صلاح دانستم. زید بن ثابت گفت: و عمر نزد ابوبکر نشسته بود و سخن نمی‌گفت. ابوبکر گفت: تو (ای زید) مردی جوان و هوشیار هستی و ما تو را (به دروغ و فراموشکاری در این امر) متهم نمی‌کنیم، تو بودی که برای رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی می‌نوشتی، پس (نسخه‌های قرآن را) تجسس کن و آن را جمع کن.

(زید بن ثابت می‌گوید) به خدا سوگند اگر ابوبکر مرا به انتقال یکی از کوه‌ها مکلف می‌گردانید. بر من گرانتر از آن نبود که به جمع کردن قرآن مرا امر نمود. من گفتم: شما دو نفر، چگونه کاری را می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و سلم نکرده است؟

ابوبکر گفت: این کار، به خدا که کاری نیک است. من پیوسته با وی مناقشه می‌کردم تا آن که خداوند سینهٔ مرا گشود، همچنان که سینه‌های ابوبکر و عمر را گشوده بود.

سپس برخاستم و قرآن را تجسس کردم و آن را از روی پاره‌های کاغذ و چرم و استخوان شانه و برگهای درخت خرما و سینه‌های مردم جمع کردم، تا آنکه دو آیت از سورهٔ «التوبه» را نزد خُزَیمهٔ انصاری یافتم و به جز از وی نزد کس دیگر نیافتم (که این دو آیت است: «لَقَدْ جاءکُم رسولٌ من انفسکُم عزیزٌ علیه ما عَنِتُّمْ حریصٌ عَلَیکُم» تا آخر دو آیت.[1]

[1] - اگر سؤال شود که قرآن همگی متواتر است. چگونه آن دو آیت به جز نزد خزیمه، نزد دیگران نبوده است. در پاسخ گفته‌اند که به طور مکتوب نبوده است و خزیمه در راستگویی کسی است که به حکم خداوند او را ذوالشهادتین خوانده‌اند و گواهی وی را به جای

همان صحیفه‌های جمع کرده شـده نزد ابوبکر بود تا آنکـه خدا او را نزد خـود فراخواندند، سپس نزد عمر بود تا آنکه خدا او را فراخواند، سپس نزد (اُم المؤمنین) حفصه دختر عمر بود. متابعت کرده است (شعیب راوی را) عثمان بن عُمـرو لَیْث؛ از یونُس، از ابن شـهاب (زُهری) و لَیْـث گفتـه اسـت: حدیث کرده اسـت مرا عبدالرحمن بن خالد، از ابن شـهاب (زهری) و گفته است: ـ نزد ابو خزیمهٔ انصاری (عوض نزد خزیمهٔ انصاری که در متن آمده اسـت.) و موسـی از ابراهیم، از ابن شهاب، چنین روایت کرده اسـت: نزد ابو خُزیمـهٔ انصاری. متابعت کرده است (موسی را) یعقوب بن ابراهیم از پدر خود، و ابوثابت گفته است: ابراهیم مرا حدیث کرد و گفت: نزد خُزیمَه، یا ابو خزَیمه.

١٠- سُورَةُ يُونُسَ

١ - باب:

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ﴾ [٢٤]: فَنَبَتَ بِالْمَاءِ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ. ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ [٦٨].

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ: ﴿أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ﴾ [٢]: مُحَمَّدٌ ﷺ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: خَيْرٌ. يُقَالُ: ﴿تِلْكَ آيَاتُ﴾ [١]: يَعْنِي هَذِهِ أَعْلَامُ الْقُرْآنِ، وَمِثْلُهُ: ﴿حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ﴾ [٢٢]: الْمَعْنَى بِكُمْ. ﴿دَعْوَاهُمْ﴾ [١٠]: دُعَاؤُهُمْ. ﴿أُحِيطَ بِهِمْ﴾ [٢٢]: دَنَوْا مِنَ الْهَلَكَةِ. ﴿أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾ [البقرة: ٨١]. ﴿فَأَتْبَعَهُمْ﴾ [٩٠]:

سورهٔ یونُس

باب ـ ١

و ابـن عباس گفته اسـت: «فاختَلَطَ بـهِ نباتُ الارض» (٢٤) «پس درهم آمیخت به سبب آن، رویبدگی زمین.» یعنی: «هرگونه نبات (پس از درهـم آمیختگی) به آب روییده اسـت. «قالوا اتّخَـذالله وَلَداً سُـبحانَهُ هُوالغَنِیُّ» (٦٨) «گفتند: خـدا فرزندی برای خود اختیار کرده اسـت.» منزه است او. او بی نیاز است.» و زید بن اسلم گفته اسـت: «انّ لَهُم قَدَم صِـدقٍ» (٢)[١] یعنی:

گواهی دو نفر پذیرفته‌اند.

١ – «و بَشِّرالذین آمنوا أنَّ لَهُم قَدَمَ صِدقٍ عِند ربّهم» «مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقهٔ نیک است».

وَأَتْبَعَهُمْ وَاحِدٌ . ﴿ عَدْوًا ﴾ [٩٠] : مِنَ الْعُدْوَانِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ ﴾ قَوْلُ الإِنْسَانِ لِوَلَدِهِ وَمَالِهِ إِذَا غَضِبَ : اللَّهُمَّ لا تُبَارِكْ فِيهِ وَالْعَنْهُ ﴿ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ ﴾ [١١] : لأُهْلِكَ مَنْ دُعِيَ عَلَيْهِ وَلأَمَاتَهُ . ﴿ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى ﴾ مِثْلُهَا حُسْنَى ﴿ وَزِيَادَةٌ ﴾ [٢٦] : مَغْفِرَةٌ . ﴿ الْكِبْرِيَاءُ ﴾ [٧٨] : الْمُلْكُ .

«آنان را پیشرویی نیک است.» مراد از آن محمد صلی الله علیه و سلم است. و مجاهد گفته است: «مراد از ـ قَدَم صِدق» نیک است. گفته می‌شود: «تلکَ آیات» (۱) «این آیتهای کتاب» یعنی: ـ (تلک ـ که اشاره به مخاطب برای دور است در اینجا مراد «این» است) این است اعلام قرآن و مانند آن.[۱]

«حتی اذا کُنتُم فی الفُلک و جَرَیْنَ بِهِم» (۲۲) «تا وقتی که در کشتیها باشید و کشتیها با سواران خود روان شوند.» (بهم) به معنی بِکُم است (ضمیر غایب به جای ضمیر مخاطب به کار رفته است.) «دَعْواهُم» (۱۰) یعنی: دعای ایشان.[۲]

«اُحیطَ بهم» (۲۲) یعنی: نزدیک به هلاکت رسیدند.[۳] «اَحاطَتْ به خطیئَتُه» (البقره: ۸۱) «گناه او، او را احاطه کرد.»[۴]

«فَاَتْبَعَهُم» (۹۰) و اَتْبَعَهُم. یکی است یعنی: «آنان را دنبال کردند. عدواً از اعدوان گرفته شده یعنی تجاوز».[۵]

و مجاهد گفته است: «وَلَوْ یُعَجِّلُ اللهُ لِلنّاسِ

---

۱ - «تلک آیاتُ الکتابِ الحَکیم» این است آیات کتاب حکمت آموز.

۲ - «دَعْواهُم فیها سُبحانَکَ اللّهُمَّ و تَحیَّتُهُم فیها سَلام» «دعای آنان در آنجا سُبحانک اللّهُمَّ» (خدایا تو پاک و منزّهی) و درودشان در آنجا سلام است.

۳ - وَ جاءَهُمُ المَوْجُ مِن کلّ مکانٍ وظَنّوا اَنَّهُم اُحیطَ بِهَم» و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند.

۴ - «بَلی مَنْ کَسَبَ سَیّئةً و اَحاطَت به خَطیئَتُه فَاُولئکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالدون» «آری، کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود.»

۵ - «وَ جَوَزْنا ببنی اسرائیلَ البَحْرَ فَاَتْبَعَهُمْ فرعونُ و جُنُودُ بَغیاً وَ عَدْواً» «و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال کردند.»

الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بالخیرِ» (یونس: ۱۱) «و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می‌طلبند در رساندن بلا به آنها شتاب می‌کرد.» گفتهٔ انسانی است که چون خشمگین شود، برای فرزند و مال خود بدی می‌خواهد: بارالها، به وی برکت مده و او را لعنت کن.

«لَقُضِیَ اِلَیْهِم اَجَلُهُم» (۱۱) «قطعاً اجلشان فرا می‌رسد.» یعنی (کسی بر خود دعای (فرستادن شر را از جانب خدا می‌کند) هلاک می‌شود و میرانده می‌شود.»[۱]

«لِلَّذینَ اَحْسَنوا الحُسنی» «برای کسانی که نیکوکاری کردند، نیکویی (بهشت) است.» یعنی مانند آن نیکویی است. «وَ زیادَةٌ» «و زیاده (بر آن) است» (۲٦) یعنی آمرزش و رضایت خداوند است و غیر از مجاهد گفته است (مراد از ـ وَزیادَةٌ ـ) نظر کردن به روی خدا است.[۲]

«الکِبْریاء» (۷۸) به معنی مُلک است: یعنی: پادشاهی.[۳]

٢ - باب: ﴿ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ

بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ [٩٠]

﴿ نُنَجِّيكَ ﴾ :[٩٠] : نُلْقِيكَ عَلَى نَجْوَةٍ مِنَ الأَرْضِ، وَهُوَ النَّشَزُ : الْمَكَانُ الْمُرْتَفِعُ .

باب ـ ۲

---

۱ – دربارهٔ این آیت گفته شده که وقتی نضر بن حارث که از منکران بود، گفت: ای خدا، اگر دین اسلام حق باشد پس بر ما از آسمان سنگ ببار. پس معنی آیت این است، که اگر این مردم را بر بدی که برای خود و فرزند و مال خود می‌خواهند، خدا شتاب کند، چنانکه خدا برای نیکی ایشان در دنیا شتاب کرده است، آنها هلاک می‌شوند.

۲ – در متن سائر نسخ بخاری سطر آخر باب ـ ۱، بعد از ـ مَغفِرَةٌ ـ چنین آمده است (و رضوان؛ وَقالَ غَیْرُه؛ النَّظَرُ الی وَجْهِه) که ترجمهٔ آن آورده شد. که متن فوق فاقد آن است.

۳ – «قالُوا أَجِئتَنا لِتَلفِتَنا عَمّا وَجَدْنا علیه آبائنا و تَکونَ لَکُما الکِبریاءُ فِی الارضِ وَ ما نَحْنُ لَکُما بِمؤمنین» «گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدران ما را بر آن یافته‌ایم بازگردانی، و بزرگی در این سرزمین برای شما دو تن باشد؟ ما به شما دو تن ایمان نداریم».

«وَ جاوَزنا ببنی اسرائیلَ الْبَحْرَ فَاَتْبَعَهُم فِرعوْنُ وَ جُنسودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حَتّی اذا اَدْرَکَهُ الغَرَقُ قال آمَنْتُ اَنَّهُ لا اله الاالّذی آمَنَتْ به بَنوُ اِسْرائیلَ وَ أنا مَنَ المُسلمین» (۹۰)[1] «و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند تا آنکه در شُرُف غرق شدن قرار گرفت. گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند نیست، و من از تسلیم شدگانم.» «نُنَجِّیْک» (۹۲) یعنی: «بدن تو را (ای فرعون) بر زمینی بلند می‌افکنیم.» و آن (النَّجوَةُ) یعنی: اَلنَّشزُ. زمینی برآمده و بلند.

٤٦٨٠ - حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبي بِشْرٍ، عَنْ سَعيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَالْيَهُودُ تَصُومُ عَاشُورَاءَ، فَقَالُوا: هَذَا يَوْمٌ ظَهَرَ فيهِ مُوسَى عَلَى فِرْعَوْنَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «أَنْتُمْ أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْهُمْ فَصُومُوا» [راجع: ٢٠٠٤. أخرجه مسلم: ١١٣٠].

٤٦٨٠ ـ از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: «پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه آمد و یهود روز عاشورا (دهم محرم) را روزه می‌گرفتند و می‌گفتند که این روزی است که موسی بر فرعون پیروز شد. پیامبر صلی الله علیه و سلم به یاران خود گفت: «شما نسبت بدیشان به موسی سزاوارترید، پس (عاشورا را) روزه بگیرید.»

---

۱ - نظر به این آیت شیخ محیی‌الدین ابن عربی و تابعان او بر این نظراند که فرعون، مسلمان مرده است. چنانکه در «خصوص» تصریح کرده است ولی بعضی می‌گویند که این مذهب شیخ نیست بلکه از روی جدل و احتمال آیت گفته که این معنی مفهوم می‌شود ولی در فتوحات، نمرود و فرعون را در درکات شدید دوزخ گفته‌است. جمهور مشایخ و علما بر آنند که فرعون کافر مرده است و نصوص قرآن و احادیث نیز به این ناظر است. چنانکه پس از مرگ ابوجهل آن حضرت فرمود: «فرعون این امت مرد.» «تیسیرالقاری ج ۴، ص ۳۸۰»

١١- سُورَةُ هُودٍ

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ عَصِيبٌ ﴾ [٧٧]: شَدِيدٌ . ﴿ لَا جَرَمَ ﴾ [٢٢]: بلى .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ وَحَاقَ ﴾ [٨]: نَزَلَ ، ﴿ يَحِيقُ ﴾ [فاطر: ٤٣]: يَنْزِلُ. ﴿ يَئُوسٌ ﴾ [٩]: فَعُولٌ مِنْ يَئِسْتُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ تَبْتَئِسْ ﴾ [٣٦]: تَحْزَنْ . ﴿ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ ﴾ شَكٌّ وَامْتِرَاءٌ فِي الْحَقِّ ﴿ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ ﴾ [٥]: مِنَ اللَّهِ إِنِ اسْتَطَاعُوا .

قَالَ أَبُو مَيْسَرَةَ : الأَوَّاهُ الرَّحِيمُ بِالْحَبَشِيَّةِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ بَادِئَ الرَّأْيِ ﴾ [٢٧]: مَا ظَهَرَ لَنَا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ الْجُودِيُّ ﴾ [٤٤] : جَبَلٌ بِالْجَزِيرَةِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ ﴿ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ ﴾ [٨٧] : يَسْتَهْزِئُونَ بِهِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ أَقْلِعِي ﴾ [٤٤]: أَمْسِكِي . ﴿عَصِيبٌ﴾[٧٧]: شَدِيدٌ . ﴿لَا جَرَمَ﴾ [٢٢] : بَلَى . ﴿وَفَارَ التَّنُّورُ ﴾ [٤٠]: نَبَعَ الْمَاءُ ، وَقَالَ عِكْرِمَةُ : وَجْهُ الأَرْضِ .

۱۱ ـ سورهٔ هود[1]

ابن عباس گفته است: «عَصِيب» (۷۷) يعنى: سخت[2] «لاجَرَم» (۲۲) يعنى: آرى[3] و غير از ابن عباس گفته است: «وَحاقَ» (۸) يعنى: فرود آورد.[4]

«يحِيق» (فاطر: ۴۳) يعنى: فرود مى‌آورد.[5]

«يَئوس» (۹) بر وزن «فَعُول» است از «يَئِست» مشتق است. يعنى: نوميد.[6] و مجاهد گفته است: «تَبْتَئِس» (۳٦) يعنى: غمگين.[7]

«يَثْنُونَ صُدورهُم» شک و شبهه کردن در حق. «لِيَسْتَخْفوا مِنْه» (۵) يعنى: اگر توان پنهان شدن از خدا را داشته باشند.[8]

ابومَيْسَره گفته است: ـ الاوّاه ـ در زبان حبشى به معناى مهربان است.[9]

---

۱ – سدى از ابن عباس روايت کرده که سورهٔ هود مکى است، به جز آيت «وَاَقِم الصَّلواةَ طَرَفِى النُهارِ وَزُلَفاً مَنَ اللَّيل اِنَ الحَسنات يُذهِبْن السَيئاتِ ذلک ذِکرى لِلذّاکِرين» «در دو طرف روز (اول و آخر آن) و نخستين ساعات شب نماز را برپا دار؛ زيرا خوبيها بديها را از بين مى‌برد. اين براى پند گيرندگان پندى است.» و اين آيه در مورد مردى نازل شد که زنى بيگانه را بوسيده بود و براى توبه نزد پيامبر صلى الله عليه و سلم آمد.(۱۱۴هود)

۲ – «وَ قالَ هذا يَوْمٌ عَصيب» «و گفت: اين روزى است سخت».

۳ – لاجَرَم اَنَّهُم فى الآخرةِ هُمُ الأخسرون» آرى اين جماعت در آخرت زيانکارترند.

۴ – «وَ حاقَ بِهِم ماکانوا بِهِ يَسْتَهزِءون» «و فروخواهد گرفت آنان را، آنچه را که مسخره‌اش مى‌کردند.»

۵ – «وَلا يَحيقُ المَکرُ السَّيِّىءُ اِلا بِاَهْلِهِ» «و فرود نمى‌آيد و بال بد انديشى قبيح، مگر بر اهل او.»

۶ – «اَنَّهُ لَيَئوسٌ کَفورٌ» «همانا وى نااميد و ناسپاس است.»

۷ – «فَلا تَبتَئِس بماکانوا يَفْعَلون» «پس اندوه مخور به سبب آنچه مى‌کردند.»

۸ – «اَلا اِنَّهُم يَثنونَ صُدوُرَهُم لِيَستخفوا مِنه» «آگاه باش اين کافران مى‌پيچند سينه‌هاى خود را، مى‌خواهند که از خدا پنهان شوند.»

۹ – «اِنَّ اِبراهيمَ لَحَليمٌ اَوّاهٌ مُنيب» (هود: ۷۵) «همانا ابراهيم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده (به سوى خدا) بود).

ابن عباس گفته است: «بادیَ‌الرایِ» (٢٧) یعنی: آنچه برای ما پیداست.[١] و مُجاهد گفته است: «الجُودیّ» (٤٤) کوهی است در جزیره.[٢] و حسن گفته است: «انّک لَاَنتَ الحلیمُ» (٨٧) یعنی: آن را از روی استهزاء می گفتند.[٣] (کلمات: «عَصیب» و «لاجَرَم» تکرار آمده است. و ابن عباس گفته است اقلعی با زمان) «وَفار التَّنورُ» (٤٠) آب از آن فوران کرد و عِکرمه گفته است: تنور به معنای روی زمین است.[٤]

١ - باب: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [٥]

باب - ١

«اَلا انَّهُم یَثْنونَ صُدُورَهُم لِیَسْتَخفوا مِنهُ الا حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیابَهُم یَعْلَمُ مایُسِرّونَ و ما یُعلِنونَ انَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدور» (٥) «آگاه باش، این کافران می‌پیچند سینه‌های خود را و می‌خواهند راز خود را از خدا پنهان دارند. آگاه باش آنگاه که آنان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند (خدا) آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند، می‌داند، زیرا او به اسرار سینه‌ها داناست.»

٤٦٨١ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ قَالَ: قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادِ بْنِ جَعْفَرٍ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ: «أَلَا إِنَّهُمْ تَثْنَوْنِي صُدُورُهُمْ». قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْهَا، فَقَالَ: أُنَاسٌ كَانُوا يَسْتَحْيُونَ أَنْ يَتَخَلَّوْا فَيُفْضُوا إِلَى السَّمَاءِ، وَأَنْ يُجَامِعُوا نِسَاءَهُمْ فَيُفْضُوا إِلَى السَّمَاءِ، فَنَزَلَ ذَلِكَ فِيهِمْ.

٤٦٨١ - از ابن جُرَیْج، از محمد بن عَبّاد بن جعفر روایت است که وی از ابن عباس شنیده

---

١ - «وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ اِلاّالَّذینَ هُم اَراذِلُنا بادِیَ الرَّأی» «و نمی‌بینیم کسی از تو پیروی کرده باشد به جز کسانی که فرومایگان و ظاهر بینان‌اند.»

٢ «و قُضِیَ الاَمرُ و استَوَت عَلَی الجُودی» «و کار به انجام رسید و کشتی (نوح) بر (کوه) جودی قرار گرفت»

٣ - «قالوا یا شُعیبُ اصلواتُکَ تامُرُکَ اَن نَترُکَ مایَعْبُدُ آباؤنا اَوان نَفعَلَ فی اَموالِنا مانَشؤا اِنَّکَ لَاَنتَ الحَلیم الرَّشیدُ» «گفتند ای شعیب، آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که هر آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم، یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بردبار فرزانه‌ای.»

۴ - «حتّی اِذاجاءَ اَمرُنا وَ فارَ التَّنورُ» «تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد.»

کـه (آیت را چنین می‌خوانـد: «الا اِنَّهُم تَثْنَونَی صُدُورُهُم»[1]

محمـد بن جعفر گفـت: در مورد ایـن آیه از ابـن عباس پرسـیدم. گفت: مردمـی بودند که می‌شـرمیدند در محل قضاء حاجت برهنه در آیند و با برهنگی در معرض آسمان قرار گیرند و بـا زنان خـود جماع کنند و بـا برهنگی در معرض آسـمان قرار گیرند. سپس این آیت در مورد ایشان نازل شد.

٤٦٨٢ – حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ. وَأَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادِ بْنِ جَعْفَرٍ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَرَأَ: «أَلَا إِنَّهُمْ تَثْنَونِي صُدُورُهُمْ». قُلْتُ: يَا أَبَا الْعَبَّاسِ مَا تَثْنَونِي صُدُورُهُمْ؟ قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ يُجَامِعُ امْرَأَتَهُ فَيَسْتَحِي، أَوْ يَتَخَلَّى فَيَسْتَحِي، فَنَزَلَتْ: «أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ».

٤٦٨٢ ـ از ابـن جُرَیْج، از محمـد بن عَبّاد بن جعفر روایت اسـت که ابن عبـاس (آیت را) چنین خواند: «اَلَا اِنَّهُم تَثْنونِی صُدورُهُم» گفتم: ای ابوالعبـاس، ـ تَثْنَونـی صُدُورُهُم چه معنی دارد؟ گفـت: مردی بود کـه از جماع کردن با زن خـود (در فضای بـاز) و از قضای حاجت (در فضای باز) می‌شـرمید. پس این آیت نازل شـد: «آگاه باش کـه اینان سـینه‌های خود را می‌پیچند.»

٤٦٨٣ – حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو قَالَ: قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ﴾.

وَقَالَ غَيْرُهُ: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿يَسْتَغْشُونَ﴾ يُغَطُّونَ رُؤُوسَهُمْ. ﴿سِيءَ بِهِمْ﴾ سَاءَ ظَنُّهُ بِقَوْمِهِ ﴿وَضَاقَ بِهِمْ﴾ [٧٧]: بِأَضْيَافِهِ ﴿بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ﴾ [٨١]: بِسَوَادٍ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أُنِيبُ﴾ [٨٨]: أَرْجِعُ.

٤٦٨٣ ـ از حُمَیدی، از سُـفیان روایت اسـت کـه عمرو گفت: ابن عبـاس چنین خواند: «اَلَا اِنَّهُـم یَثْنونَ صُدورَهُم لِیَسْـتَخفوا مِنْـهُ الاحِیْنَ یستَغْشُوْنَ ثِیابَهُم.» و غیر از عمرو، از ابن عباس چنین روایت کرده اسـت: «یَسْتَغْشُـون» یعنی: سـرهای خود را می‌پوشند. «سِیءَ بِهِم» (لوط) نسـبت به قوم خود بدگمان شد. «وَ ضاقَ بِهِم» (۷۷) یعنی: نسبت به میهمانان خود (فرشتگان) دلتنگ شد.[2]

---

۱ – در سائر نسخ بخاری، قرائت ابن عباس «یَثْنُونِی» آمده است و گفته شده که در روایت غیر ابی‌ذر «تَثْنَونِی» است.

۲ – وَلَمّا جاءت رُسُلُنا لوطاً سِیءَ بِهِم وَضاقَ بِهِم ذَرْعاً وَ قالَ هذا یَوْمٌ عَصِیبٌ» «و چون فرستادگان ما (فرشتگان) نزد لوط آمدند. اندوهگین گشت و از بابت ایشان دلتنگ (و نگران) شد و گفت:

٢- باب : [قَوْلِه :]

﴿ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ﴾ [٧]

٤٦٨٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَان : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَاد ، عَنِ الأَعْرَج ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَال : « قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ ، وَقَالَ : يَدُ اللَّهِ مَلأَى لا تَغِيضُهَا نَفَقَةٌ ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ . وَقَالَ : أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالأَرْضَ فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِه ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ » [انظر : ٥٣٥٢، ٧٤١١، ٧٤١٩، ٧٤٩٦ . اخرجه مسلم : ٩٩٣].

﴿ اعْتَرَاكَ ﴾ [٥٤] : افْتَعَلَكَ ، مِنْ عَرَوْتُهُ ، أَيْ : أَصَبْتُهُ ، وَمِنْهُ يَعْرُوهُ وَاعْتَرَانِي . ﴿ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ﴾ [٥٦] : أَيْ : فِي مُلْكِهِ وَسُلْطَانِه . ﴿ عَنِيدٌ ﴾ [٥٩] : وَعَنُودٌ وَعَانِدٌ وَاحِدٌ ، هُوَ تَأْكِيدُ التَّجَبُّرِ . ﴿ اسْتَعْمَرَكُمْ ﴾ [٦١] : جَعَلَكُمْ عُمَّارًا ، أَعْمَرْتُهُ الدَّارَ فَهِيَ عُمْرَى جَعَلْتُهَا لَهُ . ﴿ نَكِرَهُمْ ﴾ [٧٠] : وَأَنْكَرَهُمْ وَاسْتَنْكَرَهُمْ وَاحِدٌ . ﴿ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴾ [٧٣] : كَأَنَّهُ فَعِيلٌ مِنْ مَاجِد ، مَحْمُودٌ مِنْ حَمِدَ . ﴿سِجِّيلٍ﴾ [٨٢] : الشَّدِيدُ الْكَبِيرُ ، سِجِّيلٌ وَسِجِّينٌ ، وَاللامُ وَالنُّونُ أُخْتَانِ ، وَقَالَ تَمِيمُ بْنُ مُقْبِل :

وَرَجْلَةٍ يَضْرِبُونَ الْبَيْضَ ضَاحِيَةً ضَرْبًا تَوَاصَى بِهِ الأَبْطَالُ سِجِّينَا

«بِقِطعٍ مِنَ اللیل» (۸۱) ـ قطع ـ به معنی ـ سواد ـ یعنی سیاهی[۱] و مُجاهد گفته است: «اُنیبُ» (۸۸) یعنی: رجوع می کنم.[۲]

باب ـ ۲

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَ کانَ عَرْشُــهُ عَلَی الماء» (۷). «و عرش او بر آب بود.»

٤٦٨٤ ـ از ابوالزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره رضی الله عنــه که رســول الله صلی الله علیه و سـلـم فرمود : «خداوند عزّوجلّ فرموده است: ـ نفقه کــن تا بر تو نفقه کنم ـ و گفت: ـ دســت خدا پر اســت و هیچ نفقه‌ای از آن نمی کاهد و شب و روز نعمت ارزانی می‌دارد ـ و گفت: آیا شما می‌دانید آنگاه که آسمان و زمین را آفریده است چه (نعمتهایی) ارزانی داشــته است و آن انفاق از آنچه در دست اوست، نکاسته است و عرش او بر آب اســت.[۳] و میزان (عدالت) در دســت اوست، که آن را پایین می‌کشد یا بالا می‌برد.»

«اِعْتَراک» (٥٤): اِفْتَعَلَکَ: یعنی گردانیده اســت تو را[۴] ـ مِنْ عَرَوْتُهُ ـ یعنی: رســیدم او را. و از

امروز روزی سخت است.

۱ – «قالوا یالوُطُ اِنّا رُسُلُ رَبِّک لَنْ یَصِلوُا اِلیکَ فَاَسْرِ بِاَهلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیل» «گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس پاسی از شب گذشته، خانواده‌ات را حرکت ده.»

۲ – «وَما تَوْفیقی اِلّا باللهِ علیهِ توکَّلتُ وَ اِلیهِ اُنیب» «توفیق من جز به یاری خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او بازمی‌گردم.»

۳ – مذهب ائمهٔ اهل سنت و طریقهٔ ایمانیان، وجوب ایمان است به اینکه ـ عرش بر آب است. بدون تغییر و تأویل. باید به ظاهر اعتقاد کرد و از کیفیت و چگونگی آن زبان بست. (تیسیر القاری)

۴ – «اِنْ نَقولُ اِلا اعْتراکَ بَعْضُ آلِهتنا بِسوُءٍ» «نمی‌گوییم به جز اینکه رسانیده‌اند به تو، بعضی از خدایان ما آسیبی.»

همین مشتق است. یَعْرَوْهُ، و اعترانی.

«آخِذٌ بناصِیَتِها» (٥٦) یعنی: در زیر قدرت و سلطهٔ او هستند.[1]

«عَنِیْدِ» (٥٩) و عنودٌ وعائدٌ. به یک معنی است (که از عِناد مشتق است) و آن تاکید است بر سرکشی و گردنکشی.[2] (در متن ـ عَنِیْدٌ ـ است.) (وَیَقُوْلُ الاَشْهادُ واحده شاهدٌ مِثلَ صاحِب و اصحاب ـ و گفته می‌شود: اشهاد. مفرد وی شاهد است، مثل صاحب که مفرد اصحاب است.)[3]

«اِسْتَعْمَرَکُم» (٦١): شما را باشنده ساخت. عبارت: اَعْمَرتُهُ الدّارَ فَهِی عُمری یعنی خانه را برای وی آباد کردم تا مادام‌العمر در آن سکونت کند. یعنی برای او هبه کردم.[4]

«نَکِرَهُم» (٧٠) نشناخت ایشان را. وأنْکَرَهُم وَ اسْتَنکَرَهُم (هر سه لفظ) دارای یک معنی است.[5]

«حَمِیْدٌ مَجیدٌ» (٧٣) گویا ـ مجید ـ فعیل است، اسم فاعل است که از ـ ماجد ـ گرفته شده است. (مجد به معنی شرف است و ـ مجید ـ مبالغهٔ «ماجد» است) (ـ حمید ـ اسم مفعول از حِمدَ گرفته شده) مَحْمُوْدٌ، از حَمِدَ ـ گرفته

---

۱ – «مامِن دابَّةٍ الا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها» «هیچ جنبده‌ای نیست مگر خدا گیرنده به پیشانی او است» یعنی: مالک اوست.

۲ – «وَ تلکَ عادٌ جحدوُا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبعوا اَمْرَ کُلِّ جَبّارٍ عَنِیْدٍ» «و این قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند و فرستادگانش را نافرمانی کردند و هر سرکش ستیزنده را پیروی کردند.»

۳ – عبارت میان دو کمانک در متن فوق نیامده است، در سایر نسخ بخاری آمده است. مؤلف آن را در باب (۴) آورده که بعداً خواهد آمد.

۴ – «هُوَ اَنْشاکُمْ مِنَ الارضِ واسْتَعْمَرَکُم فیها» «اوست که شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن ساکن گردانید.»

۵ – «فَلَمّا رَأَآیْدِیَهُم لاتَصِلُ اِلَیهِ نَکِرهُم» «و چون دید که دستهایشان به غذا نمیرسد، آنان را ناشناس یافت.»

شده است.[۱]

«سِـــجِّيْل» (۸۲)[۲] یعنی: سخت هولناک. کلمات ـ سَـــجِّيْل ْو سَجِّيْن ْـ (که حروف آخر آنها) لام و نون، اســـت یکی به دیگری تغییر می‌خورد. و تمِيْم بن مُقْبِل ْ(شـــاعر که دوران جاهلیت و اســـلام را دریافته) می‌گوید: بســـا پیاده‌ها است که به وقت چاشـــت شمشیر می‌زنند ـ وصیت کرد بعضی، بعضی دیگر را که مرد دلیر، سخت می‌زند.[۳]

۳ - باب :

﴿ وإلى مَدْيَنَ اَخاهُمْ شُعَيْبًا ﴾ [۸٤] إلى أهلِ مَدْيَنَ ، لأنَّ مَدْيَنَ بَلَدٌ ، وَمِثْلُهُ ﴿ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ ﴾ [يوسف: ۸۲] : وَاسْأَلِ الْعِيْرَ ، يَعْني أهْلَ القَرْيَةِ وَأصْحَابَ الْعِيْرِ . ﴿ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا ﴾ [۹۲] : يَقُولُ : لَمْ تَلْتَفِتُوا إلَيْه ، وَيُقَالُ إذَا لَمْ يَقْضِ الرَّجُلُ حَاجَتَهُ : ظَهَرْتَ بِحَاجَتِي وَجَعَلْتَني ظِهْرِيًّا ، وَالظِّهْرِيُّ هَا هُنَا : أنْ تَأخُذَ مَعَكَ دَابَّةً أوْ وِعَاءً تَسْتَظْهِرُ بِه . ﴿ أرَاذِلُنَا ﴾ [۲۷] سُقَّاطُنَا . ﴿ إجْرَامِي ﴾ [۳٥] : هُوَ مَصْدَرٌ مِنْ أجْرَمْتُ ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ : جَرَمْتُ . ﴿الفُلْكُ﴾ [۳۷] : وَالْفَلَكُ وَاحِدٌ، وَهِيَ السَّفِينَةُ وَالسُّفُنُ . ﴿ مُجْرَاهَا ﴾ [٤١] : مَدْفَعُهَا ، وَهُوَ مَصْدَرُ أجْرَيْتُ ، وَأرْسَيْتُ : حَبَسْتُ ، وَيُقْرَأ : ﴿ مَرْسَاهَا ﴾ مِنْ رَسَتْ هِيَ ، و﴿مَجْرَاهَا ﴾ مِنْ جَرَتْ هِيَ . ﴿ وَمُجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا﴾ مِنْ فُعِلَ بِهَا ﴿ رَاسِيَاتٌ ﴾ [سبأ: ۱۳] : ثَابِتَاتٌ .

باب ـ ۳

«وَ اِلَى مَدْيَنَ َاخاهُم ْشُـعَيْباً» (۸٤) «و به ســـوی مَدْيَن؛ برادرشـــان شعیب را فرستادیم.» یعنی به ســـوی اهل مَدْيَن، زیرا مدین، شهری است. و مانند آن «وَ اسأَلِ القَرْيَة» (یوسف: ۸۲) و اسئَلِ العِيْر. یعنی از اهل قریه و افراد کاروان.

«وَرَائكُم ْظِهْرِياً» (۹۲) «او را پشـــت ســـر خود گرفته‌ایـــد.» می‌گویـــد: بـــه ســـوی وی توجه نمی‌کنیـــد. و هنگامـــی که مردی نیاز کســـی را برآورده نســـازد. گفته می‌شود: ظَهَرت َبِحاجَتِي ْـ وَجَعَلْتَنـــي ظِهرِيّـــاً ـ یعنی: نیاز مـــرا برآورده نساختی.[۴]

---

۱ - «قالوا أتَعْجَبِيْنَ مِن ْأمرِالله رَحْمَت ُالله و بَرَکاتُه ُعَلَيکُم أهْلَ البَيْت انّه ُحَمِيدٌ مَجِيد» «فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی، بخشایش خدا و برکات او بر شماست، ای اهل این خانه، بیگمان او ستوده‌ای بزرگوار است.»

۲ - «وَاَمْطرنا عَلَيهِمْ حِجارة ٌمِن سِجّيل» «و سنگ پاره هایی از (نوع) سنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم.»

۳ - یعنی دلیران و پهلوانان به یکدیگر وصیت می‌کنند که این چنین سخت باید زد. یعنی لفظ ـ سِجّيناً ـ که در شعر آمده به معنای سخت است.

۴ - «واتَّخَذ ْتُمُوه ْوَراءَكُم ظِهْرِيّاً» «خدا را پشت سر خود گرفته‌اید.»

وَ ـ الظُّهْری، (در اینجا) بدین معنی است که: با خود حیوان یا ظرفی را بگیری که بدان استعانت می‌کنی.[۱]

«أَراذِلُنا» (۲۷): سُقّاطُنا. یعنی فرومایگان ما[۲]

«إجْرامِی» (۳۵) یعنی: جُرم من، و آن مصدر است، که از ـ اَجْرَمْتُ‌ـ گرفته شده و بعضی می‌گویند که از ـ جَرَمْتُ ـ گرفته شده است.[۳]

«الْفُلْک» (۳۷) و اَلْفَلَکُ‌ـ یکی است (واحد و جمع آن تغییر نمی‌کند)[۴] و به معنای، اَلسَّفینَهُ‌ـ یعنی کشتی است که جمع آن، السُفنْ است.

«مُجْراها» (٤١) مَدْفَعُها: یعنی روان شدن آن[۵] و آن مصدر ـ اَجْریتُ ـ است و ـ اَرْسَیْتُ‌ـ یعنی: نگهداشتن آن (لنگر انداختن کشتی) است. و خوانده می‌شود «مَرْساها» (به فتح میم) که از ـ رَست ـ مأخوذ است یعنی: ایستادن و بر جای ماندن(کشتی) است. و ـ «مَجراها» (به فتح میم) مأخوذ از ـ جَرَتْ‌اسـت و آن به معنای روان شدن (کشتی است. و «مُجْرِیْها و مُرْسِیها» (به

---

۱ – لفظ: هَا هُنا، یعنی (دراینجا). در روایت ابوذر که راوی مشهور بخاری است، نیامده و بهتر است که ساقط باشد؛ زیرا تفسیر آیت بدین معنا به اتفاق اهل علم باطل و نادرست است. «تیسیرالقاری»

۲ – «وَ ما نراکَ اتَّبَعَکَ اِلاَّالَّذینَ هُم أَراذِلُنا بادِیَ الرَّای» «و جز جماعتی از؟) فرومایگان ما و آن هم ظاهربین نمی‌بینیم که کسی تو را پیروی کرده باشد.

۳ – «اَمْ یَقولُونَ افْتراهُ قُلْ اِنْ افْتَرَیْتُهُ فَعَلَیَّ اِجرامی و اَنا بَرِیْءٌ مِمّا تُجْرِمون» «یا در بارهٔ قرآن می‌گویند: آن را بر بافته است. بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده‌ام، گناه من بر عهدهٔ خود من است ولی از جرمی که به من نسبت می‌دهید، برکنارم.»

۴ – «وَاصْنَعِ الفُلْکَ بِاَعْیُنِنا و وَحْینا ولاتُخاطِبْنی فِی الَّذینَ ظَلَموا اِنَّهُم مُغْرَقوْنَ» «و زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز، و دربارهٔ کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی، چرا که آنان غرق شدنی اند.»

۵ – «وَ قالَ اَرْکبوا فِیها بِسمِ‌الله مَجْرِها و مُرسِها اِنَّ رَبّی لَغَفورٌ رَحیم» و گفت (نوح) در کشتی سوار شوید، به نام خداست روان شدن آن و ایستادن (لنگر انداختن) آن. هر آینه پروردگار من آمرزندهٔ مهربان است.

لفظ فاعل و ضم میم و کسـر راءِ و سکون یاء) است، از آنچه بدان عمل می‌شود.

«رَاسِیات» (سبأ: ۱۳): ثابتات؛ یعنی ثابت و پای برجا.[1]

٤ – باب : [قوله] : ﴿ ويَقُولُ الأشْهَادُ هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ ألا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالمِينَ﴾ [١٨]

وَاحِدُ الأَشْهَادِ : شَاهِدٌ ، مِثْلُ : صَاحِب وَأَصْحَاب .

باب ـ ۴

فرمودهٔ خدای تعالی

«وَ یَقولُ الاَشـهادُ هٰؤلاءِ الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی رَبِّهِمْ اَلا لَعْنَـةُ اللهِ عَلَـی الظّالِمیـن» (۱۸) «و گواهان خواهند گفت: اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هـان! لعنت خدا بر ستمگاران باد.»

اَشْـهادُ ـ صیغـهٔ جمع اسـت و صیغهٔ مفرد آن شـاهد اسـت. مانند: اصحـاب که مفـرد آن «صاحب» است.

٤٦٨٥ – حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَهِشَامٌ قَالا : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ قال : بَيْنَا ابْنُ عُمَرَ يَطُوفُ ، إِذْ عَرَضَ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، أَوْ قال : يَا ابْنَ عُمَرَ : سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ فِي النَّجْوَى ؟ فَقَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يُدْنَى الْمُؤْمِنُ مِنْ رَبِّهِ – وَقَالَ هِشَامٌ : يَدْنُو الْمُؤْمِنُ – حَتَّى يَضَعَ عَلَيْهِ كَنَفَهُ ، فَيُقَرِّرُهُ بِذُنُوبِهِ ، تَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا ؟ يَقُولُ : أَعْرِفُ ، يَقُولُ : رَبِّ أَعْرِفُ ، مَرَّتَيْنِ ، فَيَقُولُ : سَتَرْتُهَا فِي الدُّنْيَا ، وَأَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ ، ثُمَّ تُطْوَى صَحِيفَةُ حَسَنَاتِهِ . وَأَمَّا الآخَرُونَ أَوِ الْكُفَّارُ ، فَيُنَادَى عَلَى رُؤُوسِ الأَشْهَادِ : ﴿هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾» .

وَقَالَ شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ [ل: راجع :

٢٤٤١. أخرجه مسلم : ٢٧٦٨].

٤٦٨٥ ـ از قَتـاده، از صَفْـوان بن مُحرِزْ روایت اسـت که گفت: در حالی کـه ابن عمر طواف می‌کـرد، ناگاه مـردی پیش آمـد و گفت: ای ابوعبدالرحمـن، یا گفت: ای ابـن عمر، آیا در مـورد نَجوی (سـخنی که میان بندهٔ مسـلمان و خداونـد در قیامت واقع می‌شـود) از پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزی شنیده‌ای؟ ابن عمر گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شنیده‌ام که می‌گفت: «مسلمان نزد پروردگار خود آورده می‌شـود و هشـام راوی گفت، مسـلمان نزد پروردگار خود می‌آید، تا آنکه خداوند او را در سایهٔ رحمت خود می‌گیرد و به اقرار گناهانش وامـی‌دارد و (از وی می‌پرسـد) آیا چنان گناه

[1] – «وَقُدُوْرٍ راسِیات» «دیگهای ثابت»

خود را می‌شناسی؟ می‌گوید: می‌شناسم، ای پروردگار من! می‌شناسم. (دوبار می‌گوید. پس خداوند می‌گوید: در دنیا (گناهان) تو را پوشیدم و امروز تو را بخشیدم. سپس طومار حسناتش پیچیده شود و اما دیگران یا کافران، (دربارهٔ ایشان) در حضور گواهان به آواز بلند بانگ زده می‌شود: «اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند، هان، لعنت خدا بر ستمگران باد.» (هود: ۱۸) و شیبان از قتادَه، از صفوان روایت کرده است.

٥ - باب: قَوْلِه:

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [۱۰۲]

﴿الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ﴾ [۹۹]: الْعَوْنُ الْمُعِينُ، رَفَدْتُهُ أَعَنْتُهُ. ﴿تَرْكَنُوا﴾ [۱۱۳]: تَمِيلُوا. ﴿فَلَوْلَا كَانَ﴾ [۱۱٦]: فَهَلَّا كَانَ. ﴿أُتْرِفُوا﴾ [۱۱٦]: أُهْلِكُوا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾ [۱۰٦]: شَدِيدٌ وَصَوْتٌ ضَعِيفٌ.

باب ـ ٥

فرمودهٔ خدای تعالی

«وَ کذلکَ اَخْذُ ربِّکَ اذا اَخذَی القُری وَهِی ظالِمَةٌ انَّ اَخْذهُ اَلیمٌ شدیدٌ»(۱۰۲) «و این گونه بود (به قهر) گرفتن پروردگارت، وقتی شهرها را در حالی که ستمگر بودند (به قهر) می‌گرفت، آری (به قهر) گرفتن او دردناک و سخت است.»

«الرِّفْدُ المَرْفُوْدُ» (۹۹) یعنی: کمک ـ رَفَدْتُهُ ـ یعنی کمک کردم او را.[1]

«تَرْکَنُوا» (۱۱۳) یعنی: مَیل کنید.[2]

«فَلَوْلا کانَ» (۱۱٦) یعنی چرا باشد.[3]

«أُتْرِفوا» (۱۱٦) یعنی: هلاک کرده شدند (بدان آسودگی)[4] و ابن عباس گفته است: «زَفِیرٌ

---

۱ - وَأُتْبِعوا فی هذه لَعْنَةً وَ یَوْمَ‌الْقِیامَه بئسَ الرِّفْدُ الْمَرْفوْدُ» در این دنیا و روز قیامت به لعنت بدرقه شدند و چه بد عطایی نصیب آنان می‌شود.

۲ - وَلاتَرْکنوا اِلَی الَّذینَ ظَلَموا» و میل نکنید به سوی آنانی که ستم کردند.

۳ - «فلولا کانَ مِنَ الْقُرُونَ مِن قَبْلِکُم» «پس چرا از نسلهای پیش از شما خردمندانی نبودند».

۴ - «واتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَموا ما اُتْرِفوا فیهِ وَ کانوُا مُجْرِمین» و پیروی

وَ شَهِيقٌ» ۱۰۶-) یعنی: آواز شدید و آواز ضعیف.[1]

٤٦٨٦ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ ، حَتَّى إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ » . قال : ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴾

[أخرجه مسلم : ٢٥٨٣] .

٤٦٨٦ - ازابوبُرده روایت است که ابوموسی رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند به ظالم مهلت می‌دهد و آنگاه که او را گرفت، نجاتش نمی‌دهد.» و سپس (این آیت را) خواند: «و این گونه بود (به قهر) گرفتن پروردگارت، وقتی شهرها را در حالی که ستمگر بودند (به قهر) می‌گرفت. آری (به قهر) گرفتن او دردناک و سخت است.»

٦- باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ ﴾ [١١٤].

﴿ وَزُلَفًا ﴾ : سَاعَاتٍ بَعْدَ سَاعَاتٍ ، وَمِنْهُ سُمِّيَتِ الْمُزْدَلِفَةُ ، الزُّلَفُ : مَنْزِلَةٌ بَعْدَ مَنْزِلَةٍ ، وَأَمَّا ﴿ زُلْفَى ﴾ : فَمَصْدَرٌ مِنَ الْقُرْبَى ، ازْدَلَفُوا : اجْتَمَعُوا ، ﴿ أَزْلَفْنَا ﴾ [الشعراء: ٦٤] : جَمَعْنَا .

باب - ۶

فرمودهٔ خدای تعالی

«واَقِـمِ الصَّلاةَ طَرَفَی النَّهـارِ وَ زُلفاً مِنَ اللَّیلِ اِنَّ الحَسناتِ یُذْهِبْنَ السَّیاتِ ذالک ذکری لِلذّاکرین» (۱۱٤) «و در دو طـرف روز (اول و آخـر آن) و نخسـتین ساعات شب نماز را بر پا دار، زیرا خوبیها بدیها را از بین می‌برد.»

«و زُلفاً» یعنی ســاعات بعد ساعات. و به همین سبب اسـت که «المزدلِفَة» نامیده شده، الزُّلفُ: منــزل بعد از منــزل، و اما «زُلْفَــی» (ص: ٤٠): مصدر اسـت از (لحاظ معنی) چـون ـ القربی ـ اسـت. یعنی نزدیـک. ـ اَزْدَلَفوا ـ یعنی جمع کنید.[2]

«اَزْلَفنا» (الشعرأ: ٦٤) جمع کردیم.[3]

کردند ستمگران ناز و نعمتی را که در آن بودند.

۱ - «فَاَمَّاالَّذینَ شَقوُا فَفِی‌النّار لَهُمْ فیها زَفیرٌ و شَهیق» اما آنانکه بدبخت شدند، در آتش باشند، ایشان را در آنجا فریاد سخت و ناله‌ای زار باشد.»

۲ - وَ اِنَّ لَه عِندنا لَزُلفی و حُسْنَ ماب» و هر آینه او را نزد ما قربت است و نیکو بازگشت است.

۳ - «وَاَزْلَفنا ثَمَّ الاخرین» و نزدیک آوردیم آنجا آن دیگران را.

٤٦٨٧ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ، هُوَ ابْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً أَصَابَ مِنِ امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ: ﴿وَأَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ﴾. قَالَ الرَّجُلُ: أَلِيَ هَذِهِ؟ قَالَ: «لِمَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ أُمَّتِي». [راجع: ٥٢٦. أخرجه مسلم: ٢٧٦٣]

١٢ - سُورَةُ يُوسُفَ

وَقَالَ فُضَيْلٌ: عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ: ﴿مُتَّكَأً﴾ [٣١]: الأُتْرُجُّ، قَالَ فُضَيْلٌ: الأُتْرُجُّ بِالْحَبَشِيَّةِ مُتْكًا.

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: عَنْ رَجُلٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ: مُتْكًا: قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ قُطِعَ بِالسِّكِّينِ.

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ﴾ [٦٨]: عَامِلٌ بِمَا عَلِمَ.

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: ﴿صُوَاعَ﴾ [٧٢]: مَكُّوكُ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَلْتَقِي طَرَفَاهُ، كَانَتْ تَشْرَبُ بِهِ الأَعَاجِمُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿تُفَنِّدُونِ﴾ [٩٤]: تُجَهِّلُونَ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿غَيَابَةِ﴾ [١٠، ١٥]: كُلُّ شَيْءٍ غَيَّبَ عَنْكَ شَيْئًا فَهُوَ غَيَابَةٌ. وَالْجُبُّ: الرَّكِيَّةُ الَّتِي لَمْ تُطْوَ. ﴿بِمُؤْمِنٍ لَنَا﴾ [١٧]: بِمُصَدِّقٍ. ﴿أَشُدَّهُ﴾ [٢٢]: قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَ فِي النُّقْصَانِ، يُقَالُ: بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغُوا أَشُدَّهُمْ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: وَاحِدُهَا شَدٌّ.

٤٦٨٧ ـ از ابوعثمان روایت است که ابن مسعود رضی الله عنه گفت: مردی روی زنی بیگانه را بوسید و سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و موضوع را به آن حضرت گفت. بر آن حضرت (این آیه) نازل شد. «و در دو طرف روز (اول و آخر آن) و نخستین ساعات شب نماز را بر پادار زیرا خوبیها، بدیها را از بین می‌برد.» آن مرد گفت: این حکم خاص برای من است؟ فرمود: نی، برای همه امت من است، که با همچو حالتی عمل کنند.»

۱۲ ـ سورهٔ یوسف

و فُضَیل، از حُصَیْن روایت کرده که مجاهد گفته است: «مُتَّکا» (۳۱) یعنی: ترنج. فُضَیل گفته که: ترنج را به زبان حبشی، مُتکا، می‌گویند.[۱] ابن عیینه از مردی روایت کرده که مجاهد گفته است: هر آنچه با کارد بریده شود متکاء گویند و قتاده گفته است: «لَذُوْ عَلْمٍ لما عَلَّمناه» (۶۸) کننده بود بدانچه می‌دانست.[۲]

و سعید بن جُبیر گفته است: «صُواع» (۷۲): جام است و آن لفظ فارسی است و (ظرفی است که) دو طرف آن جمع می‌گردد و مردم عجم در آن آب می‌نوشند.[۳] و ابن عباس گفته

۱ – «فَلَمّا سَمِعت بِمَكْرِهِن اَرسَلَت اِلَيهِن واَعتَدَت لَهُن مُتَّكاً و آتَت كُلَّ واحدَه مِنهُن سكّيناً» «پس چون (همسر عزیز) از مکرشان اطلاع یافت، نزد آنان (کسی) فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر یک از آنان (میوه) و کاردی داد.»

۲ – «وَ اِنّهُ لَذو عِلمٍ لما عَلّمناه وَلكنّ اَكثَرَ النّاسِ لايَعلَمون» «و او بود خداوند دانش، بدانچه ما او را آموخته بودیم ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.»

۳ – «قالوُا نَفقِدُ صُواعَ المَلک» «گفتند: جام شاه راگم کرده‌ایم.»

وَالْمُتَّكَأُ : مَا اتَّكَأْتَ عَلَيْهِ لِشَرَابٍ أَوْ لِحَدِيثٍ أَوْ لِطَعَامٍ ، وَأَبْطَلَ الَّذِي قَالَ الأُتْرُجُّ ، وَلَيْسَ فِي كَلامِ الْعَرَبِ الأُتْرُجُّ ، فَلَمَّا احْتُجَّ عَلَيْهِمْ بِأَنَّهُ الْمُتَّكَأُ مِنْ نَمَارِقَ ، فَرُّوا إِلَى شَرٍّ مِنْهُ ، فَقَالُوا : إِنَّمَا هُوَ الْمُتْكُ ، سَاكِنَةَ التَّاءِ ، وَإِنَّمَا الْمُتْكُ طَرَفُ الْبَظْرِ ، وَمِنْ ذَلِكَ قِيلَ لَهَا ، مَتْكَاءُ ، وَابْنُ الْمَتْكَاءِ ، فَإِنْ كَانَ ثَمَّ أُتْرُجٌّ فَإِنَّهُ بَعْدَ الْمُتَّكَإِ .

﴿ شَغَفَهَا ﴾ [٣٠] : يُقَالُ : بَلَغَ شِغَافَهَا ، وَهُوَ غِلافُ قَلْبِهَا، وَأَمَّا شَعَفَهَا فَمِنَ الْمَشْعُوفِ . ﴿ أَصْبُ ﴾ [٣٣] : أَمِيلُ صَبَا مَالَ ﴿ أَضْغَاثُ أَحْلامٍ ﴾ [٤٤] : مَا لا تَأْوِيلَ لَهُ، وَالضِّغْثُ: مِلْءُ الْيَدِ مِنْ حَشِيشٍ وَمَا أَشْبَهَهُ، وَمِنْهُ : ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا ﴾ [ص: ٤٤] لا مِنْ قَوْلِهِ أَضْغَاثُ أَحْلامٍ، وَاحِدُهَا ضِغْثٌ . ﴿نَمِيرُ﴾ [٦٥] : مِنَ الْمِيرَةِ . ﴿ وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ﴾ [٦٥] : مَا يَحْمِلُ بَعِيرٌ . ﴿ أَوَى إِلَيْهِ﴾ [٦٩] : ضَمَّ إِلَيْهِ . ﴿ السِّقَايَةَ ﴾ [٧٠] : مِكْيَالٌ . ﴿تَفْتَأُ ﴾ [٨٥] : لا تَزَالُ . ﴿حَرَضًا﴾ [٨٥]: مُحْرَضًا، يُذِيبُكَ الْهَمُّ. ﴿ تَحَسَّسُوا ﴾ [٨٧]: تَخَبَّرُوا . ﴿مُزْجَاةٍ ﴾ [٨٨] : قَلِيلَةٌ . ﴿ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ﴾ [١٠٧]: عَامَّةٌ مُجَلِّلَةٌ . ﴿اسْتَيْأَسُوا ﴾ [٨٠] : يَئِسُوا . ﴿ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ﴾ [٨٧] : مَعْنَاهُ الرَّجَاءُ . ﴿ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ [٨٠]: اعْتَزَلُوا نَجِيًّا ، [وَالْجَمْعُ : أَنْجِيَةٌ ، يَتَنَاجَوْنَ ، الواحدُ : نَجِيٌّ ، والاثنان والجمعُ : نَجِيٌّ] وَأَنْجِيَةٌ .

است: «تُفَنِّدُونِ» (٩٤) به جهالت نسبت دادن.[1]
و غیر از ابن عباس گفته است: «غَیابَة» (١٠، ١٥) هر آنچه چیزی را از تو غایب کند، همان، غیابَهْ، است. و اَلجُبُّ یعنی: چاهی که تعمیر کرده نشده است.[2]

«بمؤمنٍ لَنا» (١٧) تصدیق کنندهٔ ما.[3]

«أَشُدَّهُ» (٢٢) قبل از آنکه (نیروی کس) رو بـه کاهش گذارد (حدود چهل سالگی) گفته می‌شود: به سن رشد رسید، و به سن رشد رسیدند. و بعضی گفته‌اند که صیغهٔ واحد آن: شَدٌّ، است.[4] و اَلْمُتَّکَأ: یعنی آنچه بر آن تکیه کنی برای نوشیدن یا سخن گفتن یا غذا خوردن و باطل کرده است کسی که آن را تُرنج گفته است و در کلام عرب، مُتَّکا، به معنی تُرنج نیست و چون بر ایشان حجت آورده شود که (مُتَّکأ به معنای ترنج نیست بلکه) به معنای تکیه است بر بالشهای خورد، به سوی بدتر از آن بگریزند و بگویند که آن کلمه «مُتْک» است با سکون «تأ» و همانا مُتْک، طرف فرج زن است که آن را ختنه می‌کنند و به همین سبب است که (زن ختنه شده را) «مَتْکا» می‌گویند و پسر او را، «ابن مَتْکا» می‌گویند. و اگر در آنجا (مجلسی که زن عزیز ترتیب کرده بود) ترنج می‌بود، پس

١ – «قالَ اَبوهُم اِنّی لَاَجِدُ ریحَ یوسُفَ لَولا اَن تُفَنِّدون» «پدر ایشان گفت: هر آینه من بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید.»
٢ – «قالَ قائلٌ منهُم لاتَقتُلُوا یُوسُفَ وَ اَلقوهُ فی غیبتِ الجُبِّ» (١٠) «گویندهٔ ایشان گفت: یوسف را مکشید، بلکه او را در قعر تاریک چاه بیفکنید.»
٣ – «وَ ما اَنتَ بمؤمنٍ لَنا و لَوْ کُنّا صادقین» «و تو ما را باور نمی‌داری، هر چند راستگو باشیم.»
٤ – «وَلَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ آتیناهُ حُکماً و عِلماً» چون یوسف به نهایت قوت خود رسید او را حکمت و دانش دادیم.

آماده کرده می‌شود بعد از آمدن تکیه‌گاه.[۱]

«شَـغَفَها» (۳۰) گفته می‌شود: به سوی شِغاف، آن رسیده است و آن غلاف (جدار نازک) قلب است. ولیکن «شَعَفها» از «مشعوف» گرفته شده (فریفته شده)[۲]

«أصْبُ» (۳۳) یعنی میـل می‌کنم. «صَبا» یعنی: میل می‌کند.[۳]

«اَضْغاثُ اَحْـلامٍ» (٤٤) یعنی خوابی که تأویل ندارد. و ـ الضِّغثُ ـ پُری دسـت است از کاه، و آنچه بدان مشـابهت دارد و این معنی از این مأخوذ است.[۴]

«وَ خُذْ بیدَکَ ضِغْثاً» (ص ٤٤) و این بدان معنی نیسـت که در فرمودهٔ خداوند آمده اسـت که «اَضْغـاثُ اَحْلامٍ» و صیغهٔ واحـد آن «ضِغْث» است.[۵]

«نَمیرُ» (٦٥) از «المِیره» مأخوذ است و به معنای غذا می‌باشد.[۶]

---

۱ – امام بخاری، سخن کسانی که ـ مُتْکأ ـ را به معنای تُرنج خوانده و آنانی که آن را طرف فرج زن گفته‌اند، رد می‌کند بلکه آن را چیزی می‌خواند که بر آن تکیه می‌کنند.

۲ – «وقالَ نِسوةٌ فی المَدینةِ اِمْرأتُ العزیزِ تُراوِدُ فَتها عَنْ نَفسه قَدْ شَغَفَها حُبّاً اِنّا لَنَراها فی ضَلالٍ مبین» «و دسته‌ای از زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته، و سخت خاطر خواه او شده است، به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.»

۳ – «قالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلیَّ مِمّا یَدْعوننی اِلیه. وَ الا تَصْرِفْ عَنّی کَیْدهُنَّ اَصْبُ اِلَیْهِنَّ وَ اَکُن مِن الجاهلین» «یوسف» گفت: پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی‌تر است، از آنچه مرا به آن می‌خوانند. و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از (جملهٔ) نادانان خواهم شد.»

۴ – «قالوُا اَضْغاثُ اَحْلام و ما نَحْنُ بتأویل الاحلام بعالَمین» «و گفتند: خوابهایی است پریشان و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم.»

۵ – «وَ خُذْ بیدک ضِغْثاً فاضرِبْ به و لاتَحْنَثْ» (و به او گفتیم: یک دسته شاخه‌ها به دست خود برگیر و (زن خود را) به آن بزن و سوگند مشکن.»

۶ – «وَ نَمیرُ اَهْلَنا و نَحْفَظُ اَخانا و نزدادُ کَیلَ بَعیر» «و غله آوریم برای اهل خود و حفاظت کنیم برادر خود را و زیاده آوریم پیمانه

«وَ نَـزْدادُ کیـلَ بَعِیـرٍ» (٦٥) کَیل بَعیـرٍ، یعنی: مقداری که یک شتر حمل می‌کند.[۱]

«اَوی اِلیهِ» (٦٩) یعنی: او را به خود پیوست (او را دربرگرفت.)[۲]

«السِّقایَةَ» (٧٠) یعنی: پیمانه (جامی که یوسف در آن آب می‌خورد).[۳]

«تَفتَأ» (٨٥) یعنی: همیشه[۴]

«حَرَضـاً» (٨٥) مُحْرِضاً اسـت. یعنی تو را غم می‌گدازد.

«تَحَسَّسُـوا» (٨٧) یعنـی: خبـری از یوسـف بیاورید.[۵]

«مُزْجاة» (٨٨) یعنی: اندک[۶]

یک شتر را.»

۱ - وَلَمّا فَتَحوا مَتاعَهُم وَجَدُوا بِضاعَتَهم رُدَّت اِلیهِم، قالوا یا ابانا ما نَبْغی هذه بِضاعَتُنا رُدَّت اِلینا و نَمیرُ اَهْلَنا و نَحفَظُ اَخانا و نَزداد کَیل بعیر ذلک کَیلٌ یسیرٌ» «و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایهٔشان به آنها بازگردانیده شده است. گفتند: ای پدر، دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایهٔ ماست که به ما بازگردانیده شده است. قوت خانهٔ خود را فراهم و برادرمان را نگهبانی می‌کنیم. و (با بردن) او یک بار شتر می‌افزاییم و این (پیمانهٔ اضافی نزد عزیز) پیمانهٔ ناچیز است.»

۲ - ولَمّا دَخَلُو عَلی یوسُفَ آوا اِلیهِ اخاهُ قال اِنّی أنا اَخوکَ فلا تَبْتَئِسْ بماکانوا یَعْملون» «و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش (بنیامین) را نزد خود جای داد و گفت: من برادر تو هستم، بنابراین از آنچه برادران می‌کردند غمگین مباش.»

۳ - «فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجهازِهم جَعَلَ السِّقایَةَ فی رَحْلِ اَخیه ثُمَّ اَذَّنَ مُؤذِّنٌ اَیَّتُها العیرُ اِنَّکُم لَسارِقُونَ» «پس هنگامی که آنان را به خوار و بارشان مجهز کرد، آبخوری، (جام) را در بار برادرش نهادند سپس (به دستور او) نداکننده‌ای بانگ در داد: ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید.»

۴ - قالوا تالله تَفْتَئوا تَذْکُرُ یوسُفَ حتّی تَکوُنَ حَرَضاً اَوْتکوُنَ مِنَ الهالِکین» «پسران او» گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.

۵ - «یا بُنَیَّ اذْهَبوا فَتَحَسَّسوا مِنْ یوسفَ وَ اَخیهِ و لا تایْئَسوا مِن روح الله.» «ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید.»

۶ - «فَلَمّا دَخَلوا عَلَیه قالوا یا اَیُّهاالعزیزُ مَسَّنا و اَهْلَنا الضُّرُّ وَ جِئنا بِبَضاعةٍ مُزْجةٍ فاَوْفِ لَنا الکَیلَ» «پس چون (برادران) بر او وارد شدندو گفتند: ای عزیز، به ما و خانوادهٔ ما آسیب رسیده است و سرمایهٔ ناچیز آورده‌ایم، بنابراین پیمانه را تمام بده.»

«غاشیةٌ مِنْ عذابِ اللهِ» (۱۰۷) اندوه همگانی[۱]
«اَستیْأسُوا» (۸۰) (مشتق از یأس است) یعنی نومید شدند. (در شمارهٔ ۸)
«لاتَیْئسوا مِنْ روحِ الله» (۸۷) معنای آن امید است (در شمارهٔ پاورقی)
«خَلَصوُا نَجیاً» (۸۰) یعنی: جدا شدند از مردم در حالی که راز کننده‌اند (و جمع نجی ـ أنْجِیَةٌ و یَتَناجونَ است.) صیغه واحد آن نجی است واجیة و تثنیه و جمع آن نیز نجی است.[۲]

٢ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ ﴾ [٦].

باب ـ ۱

فرمودهٔ خدای تعالی
«وَیُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلیک و علی آل یَعقوبَ کَما اَتَمَّها علی اَبَوَیکَ مِنْ قَبْلُ ابراهیمَ وَ اسحاق» (۶)
«و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب، تمام می‌کند، همان گونه که قبلاً بر پدران تو، ابراهیم و اسحاق تمام کرد.»

٤٦٨٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْكَرِيمُ ، ابْنُ الْكَرِيمِ ، ابْنِ الْكَرِيمِ ، ابْنِ الْكَرِيمِ ، يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ» . [راجع: ٣٣٨٢]

۴۶۸۸ ـ از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از پدرش، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کریم پسر کریم، پسر کریم، پسر کریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است.»

٢ - باب : قَوْلِهِ

﴿ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ ﴾ [٧]

باب ـ ۲

فرمودهٔ خدای تعالی
«لَقَد کانَ فی یوسُفَ وَ إخوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائلین»

۱ - «اَفَاَمِنوا اَن تأتیَهُم غاشیةٌ مِنْ عذابِ الله» آیا ایمن اند از اینکه عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد.
۲ - «فَلَمّا استَیْئسوا مِنه خَلَصوا نَجیاً» «چون از او نومید شدند، رازگویان کنار کشیدند.»

(۷) «به راستی در (سرگذشت) یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرتهاست.»

٤٦٨٩ - حَدَّثَني مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ سَعِيد بْنِ أَبِي سَعِيد ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : سُئِلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ أَيُّ النَّاسِ أَكْرَمُ ؟ قال : « أَكْرَمُهُمْ عِنْدَ اللَّه أَتْقَاهُمْ » . قَالُوا : لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ ، قال : « فَأَكْرَمُ النَّاسِ يُوسُفُ نَبِيُّ اللَّه ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّه ، ابْنِ نَبِيِّ اللَّه ، ابْنِ خَلِيلِ اللَّه » . قَالُوا : لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ ، قال : « فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِي » . قَالُوا : نَعَمْ ، قال : «فَخِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الإِسْلامِ ، إِذَا فَقِهُوا» .

تَابَعَهُ أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه [راجع : ٣٣٥٣. أخرجه مسلم : ٢٣٧٨]

٤٦٨٩ ـ از عبده، از عبیدالله، از سعید بن ابی سعید روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال شد که کدام مردم نزد خدا گرامی‌تر است؟ آن حضرت فرمود: «گرامی‌ترین آنها نزد خدا پرهیزگارترین آنهاست.» گفتند: در این مورد از تو نمی‌پرسیم. آن حضرت فرمود: «گرامی‌ترین مردم، یوسف پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر خلیل الله است.» گفتند: ما در این مورد از تو نمی‌پرسیم. فرمود: «از مردمان با فضیلت عرب از من می‌پرسید؟» گفتند: آری. فرمود: «بهترین شما در دوران جاهلیت بهترین شما در اسلام است اگر عالم باشد.» متابعت کرده است عبده را ابواُسامه از عبیدالله.

٣ - باب : قَوْلِه :

﴿ قال : بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ﴾ [١٨]

سَوَّلَتْ : زَيَّنَتْ .

باب ـ ۳

فرمودهٔ خدای تعالی:

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ امراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ.»

(۱۸) «(نه) بلکه نفس شما کاری (بد) را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو (برای من بهتر است»). سَوَّلَت: زَيَّنَت: زینت داده است (آراسته است.)

٤٦٩٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال :

وحَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ابْنُ يَزِيدَ الأَيْلِيُّ قال : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ

٤٦٩٠ ـ از ابن شهاب زُهری روایت است که گفت: از عُروه بن زُبیر و سعید بن مُسَیَّب و عَلْقَمه ابن وقّاص و عبیدالله بن عبدالله، دربارهٔ حدیث عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم، آنگاه که اهل افک (تهمت کنندگان)

ابْنَ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدَاللّهِ بْنَ عَبْدِاللّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ : لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللّهُ ، كُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللّهُ ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ ، فَاسْتَغْفِرِي اللّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ » . قُلْتُ : إِنِّي وَاللّهِ لا أَجِدُ مَثَلاً إِلا أَبَا يُوسُفَ : ﴿ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴾ . وَأَنْزَلَ اللّهُ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ﴾ . الْعَشْرَ الآيَاتِ [راجع: ۲۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۷۷۰، مطولاً].

گفتند آنچه گفتند، پس خداوند عایشه را پاک گردانید، هر یک از این چهار کس پاره‌ای از این حدیث را به من گفتند: پیامبر صلی الله علیه و سلم (به عایشه) گفت: اگر تو (از آنچه به تو نسبت داده شده) پاک باشی، زود است که خداوند تو را پاک گرداند و اگر گناهی کرده‌ای از خدا آمرزش بخواه و به خدا توبه کن.» (عایشه گفت:) گفتم: به خدا سوگند که (در وضع خود) مثالی یافته نمی‌توانم مگر پدر یوسف که گفت: «اینک صبری نیکو (برای من بهتر است) و بر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری دهنده است.» و سپس خدا (این آیات را) فرستاد: «در حقیقت کسانی که آن بهتان را آوردند، دسته‌ای از شما بودند.» (النور: ۱۱) ده آیت (در برائت من نازل شد.)

٤٦٩١ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَسْرُوقُ بْنُ الأَجْدَعِ قَالَ : حَدَّثَتْنِي أُمُّ رُومَانَ وَهِيَ أُمُّ عَائِشَةَ قَالَتْ : بَيْنَا أَنَا وَعَائِشَةُ أَخَذَتْهَا الْحُمَّى ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَعَلَّ فِي حَدِيثٍ تُحُدِّثَ » . قَالَتْ : نَعَمْ ، وَقَعَدَتْ عَائِشَةُ ، قَالَتْ : مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَيَعْقُوبَ وَبَنِيهِ : ﴿ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴾ [راجع : ۳۳۸۸].

٤٦٩١ - از ابو وائل، از مسروق بن اَجْدع روایت است که گفت: اُم‌ّرومان که وی مادر عایشه است، گفت: در حالی که من و عایشه نشسته بودیم، عایشه را تب گرفت، پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «شاید (این تب) به خاطر سخنی است که گفته می‌شود.» گفتم: آری. سپس عایشه نشست و گفت: مثال من و مثال شما مانند یعقوب و پسر وی است: « (نه) بلکه نفس شما کاری (بد) را برای شما آراسته است، اینک صبری نیکو (برای من بهتر است) و بر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری دهنده است.» (یوسف: ۱۸)

٤- باب : قَوْلِه :

﴿ وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِه وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ﴾[٢٣].

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : ﴿ هَيْتَ لَكَ ﴾ : بِالْحَوْرَانِيَّةِ : هَلُمَّ . وَقَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ : تَعَالَهْ .

٤٦٩٢ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : ﴿ هَيْتَ لَكَ ﴾ . قَالَ : وَإِنَّمَا نَقْرَؤُهَا كَمَا عُلِّمْنَاهَا . ﴿ مَثْوَاهُ ﴾[٢١]: مُقَامُهُ . ﴿ وَأَلْفَيَا ﴾[٢٥]: وَجَدَا . ﴿ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ﴾[الصافات: ٦٩] ﴿ أَلْفَيْنَا ﴾[البقرة: ١٧٠]

وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ : ﴿ بَلْ عَجِبْتُ وَيَسْخَرُونَ ﴾[الصافات: ١٢] .

٤٦٩٣ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : أَنَّ قُرَيْشًا لَمَّا أَبْطَؤُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالإِسْلَامِ ، قَالَ : «اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ» . فَأَصَابَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ ، حَتَّى أَكَلُوا الْعِظَامَ ، حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا مِثْلَ الدُّخَانِ ، قَالَ اللَّهُ : ﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴾[الدخان: ١٠] . قَالَ اللَّهُ : ﴿ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴾[الدخان: ١٥] . أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ وَقَدْ مَضَى الدُّخَانُ ، وَمَضَتِ الْبَطْشَةُ . [راجع: ١٠٠٧، أخرجه مسلم: ٢٧٩٨].

باب ـ ۴

«و راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بیتِها عَنْ نَفْسِه و غَلَّقَتِ الابْوابَ و قالتْ هَیْتَ لَکَ» (۲۳) «و آن (بانو) که در خانه‌اش بود، خواست از او کام گیرد و درها را (پیاپی) بست و گفت: بیا که از آن توام.» و عِکرمه گفته است: «هَیْتَ لَکَ» به زبان حورانی به معنای «بیا» است. و ابن جُبَیر گفته است که به معنای «بیا» است.

٤٦٩٢ ـ از سُلیمان، از ابووائل از عبدالله ابن مسعود روایت است که خواند: «هَیْتَ لَکَ» و گفت: آن را همان گونه می‌خوانیم که تعلیم داده شده‌ایم.

«مَثْواه» (۲۱) یعنی: جای او را.[1]

«وَاَلْفَیا» (۲۵) یعنی: یافتند.[2]

«اَلْفَوْا آباءَهُم» (الصافات: ۶۹) و «اَلْفَیْنا» (البقره: ۱۷۰) به همین معنی است.[3] و از ابن مسعود روایت شده که چنین خواند: «بَلْ عَجِبتُ وَ یَسْخَرُونَ» (الصافات: ۱۲)[4]

٤٦٩٣ ـ از مَسروق روایت است که عبدالله

---

۱ – «وَقالَ الَّذی اشتراهُ مِنْ مصر لامْرَأتِه اَکْرمی مَثْواهُ عَسَی اَنْ یَنْفَعَنا اَوْ نَتَّخِذَه وَلَداً» «و آن کس که یوسف را از مصر خریده بود به همسرش گفت: نیکش بدار، شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی برگزینیم.»

۲ – «واسْتَبَقا البابَ وَ قدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُر و اَلْفیا سَیّدها لَداالبابِ قالت ماجزاء مَنْ اراد بِاَهلِکَ سوءً الا اَن یُسْجَنَ اَوْ عذابٌ اَلیمٌ» «و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و آن (زن) پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانهٔ در آقای زن را یافتند. زن گفت: کیفر کسی که قصد بد به خانوادهٔ تو کرده است چیست؟ جز اینکه زندانی یا دچار عذابی دردناک شود.»

۳ – «اِنَّهم اَلفوا آباءَهُم ضالّین» «هر آینه ایشان پدران خود را گمراه یافتند.» (الصّافات: ۶۹) «قالوا بَل نَتَّبِعُ ما اَلْفَیْنا علیه آباءنا» «می‌گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم.» (البقره: ۱۷۰)

۴ – این آیت در سورهٔ (الصافات) آمده و در اینجا مناسبتی دیده نشد و آن را تفسیر نکرده است. (تیسیرالقاری)

(بن مسعود) رضی الله عنه گفت: آنگاه که قوم قریش در پذیرش اسلام به پیامبر صلی الله علیه و سـلم درنگ کردند، آن حضرت دعا کرد که: «بارالها، هفت سـال قحطی همچون هفت سال زمان یوسـف را بر ایشان پدید آور.» بر ایشان سالی فرارسید که همه چیزشان را از بین برد تا آنکه اسـتخوان می‌خوردند و تا آنکه کسی که به سوی آسمان می‌دید (از فرط گرسنگی) میان خود و میان آسمان دود می‌دید. خداوند گفت: «پـس در انتظار روزی باش که آسـمان دودی نمایان برمی‌آورد.» (الدُّخان: ۱۰)
خداوند گفت: «ما این عذاب را اندکی از شـما برمی‌داریم.» (الدّخـان: ۱۵) آیا در روز قیامت از ایشـان عذاب برداشته می‌شـود؟ کیفر دود گذشت و مؤاخذهٔ (روز بدر) هم گذشت.

٥- باب: قَوْلِهِ:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ. قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَى لِلَّهِ﴾ [٤٩، ٥٠]

[«حَاشَى» قراءةُ أبي عمرو بن العلاءِ. وَقَرَأَ الباقُونَ: «حَاش»].

وَحَاشَ وَحَاشَى: تَنْزِيهٌ وَاسْتِثْنَاءٌ.

﴿حَصْحَصَ﴾ [٥١]: وَضَحَ.

باب ـ ۵

فرمودهٔ خدای تعالی:
«فَلَمّـا جاءهُ الرَّسـولُ قـال: ارْجِعْ إلَـی رَبِّک فَاسْـأَلْه ما بالُ النِّسـوَةِ اللّاتی قَطَّعْنَ أَیْدِیهُنَّ اِنَّ رَبّی بَکیْدهِنَّ عَلیـمٌ: قال ماخَطْبُکُنَّ اذ راوَدْتُنَّ یوسُـفَ عَنْ نَفْسـه قُلْنَ حاشَ لله.» (۵۰، ۵۱)
«پـس هنگامی که آن فرسـتاده نـزد وی آمد (یوسـف) گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند، چگونه اسـت؟ زیرا پـروردگار من به نیرنگ آنان آگاه اسـت. (پادشـاه) گفت: وقتی از یوسف کام می‌خواستید، چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: خدا منزه اسـت.» (حاشَی) قرائت

ابوعَمْرو بن علاء است و سائرین «حاش» خوانده‌اند. کلمات: حاشَ و حاشَیَ به معنای تنزیه و استثناء است. «حَصْحص» (۵۱) یعنی: واضح شد.[۱]

٤٦٩٤ – حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْقَاسِمِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُضَرَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا ، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ مَا لَبِثَ يُوسُفُ لأَجَبْتُ الدَّاعِيَ ، وَنَحْنُ أَحَقُّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لَهُ : ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾» [البقرة : ٢٦٠]. [راجع: ٣٣٧٢ أخرجه مسلم: ١٥١].

٤٦٩٤ ـ از ابن شهاب (زهری)، از سعید بن مُسَیِّب و ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند لوط را رحمت کند (که وقتی مورد آزار قوم خویش قرار گرفت) آرزو کرد که کاش در ستونی استوار جای می‌گرفت. و اگر من به همان مدتی که یوسف در زندان ماند، در زندان می‌ماندم، خواستهٔ دعوت کننده (پادشاه مبنی بر برآمدن از زندان را) می‌پذیرفتم. و ما سزاوارتریم به ابراهیم. آنگاه که خداوند به او گفت: «آیا ایمان نیاوردی؟ گفت:: چرا ولی تادلم آرامش یابد.» (البقره: ۲٦۰)

٦– باب : قَوْلِهِ : ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ﴾ [١١٠]

باب ـ ۶
فرمودهٔ خدای تعالی:

«حتّی إذا اسْتیأس َالرُّسُل» (۱۱۰) «تا هنگامی که فرستادگان (ما) نومید شدند.»[۲]

٤٦٩٥ – حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ لَهُ ، وَهُوَ يَسْأَلُهَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ﴾ . قَالَ : قُلْتُ : أَكُذِبُوا أَمْ كُذِّبُوا ؟ قَالَتْ : عَائِشَةُ : كُذِّبُوا قُلْتُ : فَقَدِ اسْتَيْقَنُوا أَنَّ قَوْمَهُمْ كَذَّبُوهُمْ فَمَا هُوَ بِالظَّنِّ ؟ قَالَتْ : أَجَلْ لَعَمْرِي لَقَدِ اسْتَيْقَنُوا بِذَلِكَ ،

٤٦٩٥ ـ از صالح، از ابن شهاب (زُهری) از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه رضی الله عنها به وی گفته بود، و او دربارهٔ این فرمودهٔ

۱ – و قالَت امْرأتُ العَزيزُ الئن حَصْحَص الحَقّ أناراوَدْتُه» «همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد من (بودم که) از او کام خواستم».

۲ – ترجمهٔ کامل آیت: «تا هنگامی که فرستادگان (ما) نومید شدند و (مردم) پنداشتند که به آنان واقعاً دروغ گفته شده، یاری ما به آنان رسید پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یافتند. ولی عذاب ما از گروه مجرمان برگشت ندارد.» (یوسف: ۱۱۰)

فَقُلْتُ لَهَا : وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا ، قَالَتْ : مَعَاذَ اللَّهِ ، لَمْ تَكُنِ الرُّسُلُ تَظُنُّ ذَلِكَ بِرَبِّهَا . قُلْتُ : فَمَا هَذِهِ الآيَةُ ؟ قَالَتْ : هُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَصَدَّقُوهُمْ ، فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْبَلاءُ وَاسْتَأْخَرَ عَنْهُمُ النَّصْرُ ، حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ مِمَّنْ كَذَّبَهُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ ، وَظَنَّتِ الرُّسُلُ أَنَّ أَتْبَاعَهُمْ قَدْ كَذَّبُوهُمْ ، جَاءَهُمْ نَصْرُ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ [راجع : ۳۳۸۹].

خدای تعالی از عایشه سئوال کرده بود: «تا هنگامی که فرستادگان [ما] نومید شدند.»
عُروه گفت: (به عایشه) گفتم: آیا پیامبران پنداشتند که دروغ گفته شده‌اند (خدا به دروغ به ایشان وعدهٔ نصرت داده است) یا قوم شان، ایشان را تکذیب کرده‌اند؟ عایشه گفت: (کُذِبوُا، به تخفیف ذال نیست بلکه به تشدید ذال ـ کُذِّبو ـ است) یعنی: ایشان پنداشتند که توسط قوم‌شان تکذیب شده‌اند. به عایشه گفتم: پیامبران به یقین دانسته بودند که ایشان را قوم تکذیب کرده‌اند، پس این تکذیب به گمان نیست (یقینی است)؟ عایشه گفت: به زندگی‌ام سوگند که پیامبران آن را به یقین دانسته بودند. به عایشه گفتم: و پیامبران گمان کردند که (از جانب خدا) دروغ گفته شده‌اند.
عایشه گفت: پناه به خدا (از چنین سخنی). پیامبران چنان نبودند که همچو موضوعی را به پروردگار خود گمان کنند. گفتم: پس معنی این آیه چیست؟ گفت: آنها پیروان پیامبران بودند که به پروردگار خود ایمان آورده بودند و پیامبران را تصدیق کرده بودند، پس دورهٔ آزمون بر ایشان دراز شد و یاری خدا بر ایشان به تأخیر افتاد، تا آنکه پیامبران از گروهی از قوم خویش که ایشان را تکذیب کردند، نومید شدند، و پیامبران گمان کردند که پیروانشان، ایشان را تکذیب کردند، در همین حالت یاری خداوند فرا رسید.

٤٦٩٦ ـ حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : فَقُلْتُ : لَعَلَّهَا ﴿ كُذِبُوا ﴾ مُخَفَّفَةً ، قَالَتْ : مَعَاذَ اللَّهِ [راجع : ۳۳۸۹].

٤٦٩٦ ـ از شعیب از زُهری روایت است که عُروه گفت: به عایشه گفتم: شاید «کُذِبوُا» به تخفیف ذال باشد، یعنی پیامبران گمان کردند

که دروغ گفته شده‌اند. عایشه گفت: پناه به خدا (از چنین سخنی).

۱۳- سُورَةُ الرَّعْدِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ﴾ [١٤]: مَثَلُ الْمُشْرِكِ الَّذِي عَبَدَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ غَيْرَهُ، كَمَثَلِ الْعَطْشَانِ الَّذِي يَنْظُرُ إِلَى ظِلِّ خَيَالِهِ فِي الْمَاءِ مِنْ بَعِيدٍ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ وَلَا يَقْدِرُ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿سَخَّرَ﴾ [٢]: ذَلَّلَ. ﴿مُتَجَاوِرَاتٌ﴾ [٤]: مُتَدَانِيَاتٌ. ﴿الْمَثُلَاتُ﴾ [٦]: وَاحِدُهَا مَثُلَةٌ، وَهِيَ الْأَشْبَاهُ وَالْأَمْثَالُ. وَقَالَ: ﴿إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا﴾ [يونس: ١٠٢]. ﴿بِمِقْدَارٍ﴾ [٨]: بِقَدَرٍ. ﴿مُعَقِّبَاتٌ﴾ [١١]: مَلَائِكَةٌ حَفَظَةٌ، تُعَقِّبُ الْأُولَى مِنْهَا الْأُخْرَى، وَمِنْهُ قِيلَ الْعَقِيبُ، يُقَالُ: عَقَّبْتُ فِي إِثْرِهِ. ﴿الْمِحَالِ﴾ [١٣]: الْعُقُوبَةُ. ﴿كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ﴾ [١٤]: لِيَقْبِضَ عَلَى الْمَاءِ. ﴿رَابِيًا﴾ [١٧]: مِنْ رَبَا يَرْبُو. ﴿أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ﴾ [١٧]: الْمَتَاعُ مَا تَمَتَّعْتَ بِهِ. ﴿جُفَاءً﴾ [١٧]: أَجْفَأَتِ الْقِدْرُ، إِذَا غَلَتْ فَعَلَاهَا الزَّبَدُ، ثُمَّ تَسْكُنُ فَيَذْهَبُ الزَّبَدُ بِلَا مَنْفَعَةٍ، فَكَذَلِكَ يُمَيِّزُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ. ﴿الْمِهَادُ﴾ [١٨]: الْفِرَاشُ. ﴿يَدْرَءُونَ﴾ [٢٢]: يَدْفَعُونَ، دَرَأْتُهُ عَنِّي دَفَعْتُهُ. ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ أَيْ يَقُولُونَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. ﴿وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾ [٣٠]: تَوْبَتِي. ﴿أَفَلَمْ يَيْأَسْ﴾ [٣١]: أَفَلَمْ يَتَبَيَّنْ. ﴿قَارِعَةٌ﴾ [٣١]: دَاهِيَةٌ. ﴿فَأَمْلَيْتُ﴾ [٣٢]: أَطَلْتُ، مِنَ الْمَلِيِّ وَالْمُلَاوَةِ، وَمِنْهُ ﴿مَلِيًّا﴾ [مريم: ٤٦]: يُقَالُ لِلْوَاسِعِ الطَّوِيلِ مِنَ الْأَرْضِ مَلًى مِنَ الْأَرْضِ. ﴿أَشَقُّ﴾ [٣٤]: أَشَدُّ مِنَ الْمَشَقَّةِ. ﴿مُعَقِّبَ﴾ [٤١]: مُغَيِّرٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿مُتَجَاوِرَاتٌ﴾ [٤]: طَيِّبُهَا عَذْبُهَا،

۱۳- سورة الرَّعْد[1]

و ابن عباس گفته است: «کَباسِطِ کَفَّیْه» (۱٤)[2] مانند مشرکی است که با خدا، خدای دیگری را به جز او می‌پرستد، مانند تشنه‌ای است که به سوی صورت خیالی خود از دور در آب می‌نگرد و می‌خواهد که آب را بگیرد ولی توان آن را ندارد. و غیر از ابن عباس گفته است: «سَخَّرَ» (۲) یعنی: رام و نرم کرد.[3] «مُتَجاوِرات» (٤) یعنی: نزدیک بهم.[4] «المثـلات» (٦) صیغهٔ واحد آن «مَثُلَة» است یعنی مثل و مانند[5] و خداوند گفته است: «الا مِثْلَ ایّامِ الّذینَ خَلوا» (یونس: ۱۰۲).[6] «بِمِقْدار» (۸) یعنی: به اندازه.[7] «مُعَقِّبات» (۱۱) یعنی فرشتگانی که (انسان را) نگاه می‌دارند و از پی یک گروه، گروه دیگر

---

۱ – درمورد سورهٔ الرّعد، که آیا مکی یا مدنی است اختلاف است و تسمیه (بسم‌الله الرحمن الرحیم) در غیر روایت ابوذر نیامده است.

۲ – «اِلّا کباسطِ کَفَّیهِ اِلَی الْماءِ لِیَبْلُغَ فاهُ وَ ماهُوَ بِبالِغِه» «مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا (آب) به دهانش برسد، در حالی که (آب) به (دهان) او نخواهد رسید.»

۳ – «ثُمَّ استَوَی عَلَی العَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ القَمَرَ» «آنگاه بر عرش مستقر شد و خورشید و ماه را رام گردانید.»

۴ – «وَفِی الارْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِرات» «و در زمین قطعاتی است کنار هم»

۵ – وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلات» «و حال آنکه پیش از آنان (بر کافران) عقوبتها رفته است.»

۶ – «فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ اِلّا مِثْلَ اَیّامِ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِم» «پس آیا جز مانند روزهای کسانی راکه پیش از آنان درگذشتند انتظار می‌برند.»

۷ – «وَ کُلُّ شَیءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدار» «و هر چیزی نزد او به اندازه است.»

وَخَبِيثُهَا السِّبَاخُ . ﴿صِنْوَانٌ﴾ النَّخْلَتَانِ أَوْ أَكْثَرُ فِي أَصْلٍ وَاحِدٍ ﴿وَغَيْرُ صِنْوَانٍ﴾ [٤] : وَحْدَهَا . ﴿بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾ [٤] : كَصَالِحِ بَنِي آدَمَ وَخَبِيثِهِمْ ، أَبُوهُمْ وَاحِدٌ . ﴿السَّحَابُ الثِّقَالُ﴾ [١٢] : الَّذِي فِيهِ الْمَاءُ . ﴿كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ﴾ [١٤] : يَدْعُو الْمَاءَ بِلِسَانِهِ ، وَيُشِيرُ إِلَيْهِ بِيَدِهِ ، فَلَا يَأْتِيهِ أَبَدًا . ﴿فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾ [١٧] : تَمْلَأُ بَطْنَ كُلِّ وَادٍ بِحَسَبِهِ . ﴿زَبَدًا رَابِيًا﴾ [١٧] : الزَّبَدُ زَبَدُ السَّيْلِ . ﴿زَبَدٌ مِثْلُهُ﴾ [١٧] : خَبَثُ الْحَدِيدِ وَالْحِلْيَةِ .

می‌آیند، و به همین جهت است که گفته شده: ـ اَلْعَقِيبُ ـ کسی که از پس چیزی می‌آید و گفته می‌شود: عَقَّبْتُ فِي أَثَرِهِ ـ یعنی در پی او آمدم.[1]

«المحال» (۱۳) یعنی: عقوبت (سزای گناه).[2]

«کباسطِ کَفَّیْهِ الی الماءِ» (۱٤) از آب بازداشته می‌شود.[3]

«رابیاً» (۱۷) از ربا، یَرْبُوُ مشتق است.[4]

«اَوْمَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُه» (۱۷) متاع چیزی است که از آن بهره بگیری.[5]

«جُفاء» یعنی: جوش زد دیگ. پس جوش آن «زَبَدْ» (کف) است سپس از جوش باز می‌ایستد پس زَبَد (کف یا چرک) آن بدون بهره‌گیری از بین می‌رود و همچنین است که حق از باطل جدا می‌گردد.[6]

«اَلْمِهادُ» (۱۸) یعنی: بستر.[7]

«یَدْرَءون» (۲۲) یعنی دفع می‌کنند ـ دَرَأْتُه عَنِّی.

---

۱ – «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِن خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِاللهِ» «برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.»

۲ – «وَهُمْ يُجادِلونَ فِی اللهِ وَهُوَ شَدیدُ الْمِحالِ» « و آنان دربارهٔ خدا مجادله می‌کنند، در حالی که او سخت کیفر است.»

۳ – در شمارهٔ ۲، آمده است.

۴ – اَنزَلَ مِنَ السَّماء ماء فَسالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدْرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابيا وَ مِمّاَ يُوقِدونَ عَلَيْهِ فی النّارِ ابْتِغاء حلْيه اَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذالكَ الله يَضْرِبُ الحقَّ و الباطل فَاَمّا اَلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاء».

۵ – (همو که) از آسمان آبی فرو فرستاد، پس رودخانه‌هایی به اندازهٔ گنجایش خودشان روان شدند و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی، در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود.»

۶ – «اولئکَ لَهُمْ سُوءُ الحِسابِ وَمأواهُمْ جَهَنَّمُ وبِئسَ المِهادُ» «آنان به سختی بازخواست شوند و جایشان دوزخ است و چه بد جایگاهی است.»

۷ – «وَيَدْرَءونَ بالحَسَنَةِ وَالسَيِئه اولئکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّارِ» «و با نیکی بدی را دفع می‌کنند، ایشان راست فرجام خوش، سرای باقی».

یعنی: آن را دفع کردم.[۱]

«سلامٌ عَلَیْکُم» (۲۴) یعنی (فرشتگان) می‌گویند: سلامتی باد بر شما.[۲]

«و اِلَیْهِ مَتاب» (۳۰) یعنی: توبهٔ من.[۳]

«اَفَلَمْ یَیْئَسْ» (۳۱) آیا ظاهر نشده است.[۴]

«قارعهٌ» (۳۱) مصیبت و بلا.

«فَاَمْلَیْتُ» (۳۲) یعنی دراز کردم ـ اَلْمَلِیّ و اَلْمِلاوَةُ از همین است و «مَلِیّاً» (مریم: ٤٦) از همین است.[۵] برای زمین دراز و گشاده گفته می‌شود: مَلِی مِنَ الارض.

«اَشَقُّ» (۳٤) یعنی شدیدترین و از ـ مشقت ـ مشتق است.[۶]

«مُعقِّب» (٤۱) یعنی تغییر دهنده.[۷]

و مجاهد گفته است: «مُتَجاوِرات» (٤) خوب آن گوارا و شیرین آن است و بد آن زمین شوره زار است.

---

۱ – «وَ یَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ اُولٰئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّار» «و با نیکی بدی را دفع می‌کنند، ایشان راست فرجام خوش، سرای باقی.»

۲ – «سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُم فَنِعْمَ عُقْبَی الدّار» «درود بر شما به (پاداش) آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای.»

۳ – «قُلْ هُوَ رَبّی لاالهالا هوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ و اِلَیهِ متاب» «بگو: اوست پروردگار من، معبودی به جز او نیست، بر او توکل کرده‌ام و بازگشت من به سوی اوست.»

۴ – «وَلایَزالُ الَّذینَ کَفَروا تُصیبُهُمْ بِما صَنَعوا قارعهٌ» «و کسانی که کافر شده‌اند پیوسته (به سزای) آنچه کرده‌اند مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد.

۵ – «فَاَمْلَیْتُ لِلَّذینَ کَفَروا ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقاب» «به کسانی که کافر شدند مهلت دادم، آنگاه آنان را (به کیفر) گرفتم، پس چگونه بود کیفر من». «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاَرْجُمَنَّکَ وَاهْجُرْنی مَلِیّاً» «اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و (برو) برای مدتی طولانی از من دور شو.»

۶ – «لَهُمْ عَذابٌ فِی الدُّنیا و لَعَذابُ الاخرَةِ اَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ واقٍ» «برای آنان در زندگی دنیا عذابی است و قطعاً عذاب آخرت دشوارتر است و برای ایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست.»

۷ – «واللهُ یَحْکُمُ لامُعَقِّبَ لِحُکْمِه وَ هُوَ سَریعُ الحِساب» «و خداست که حکم می‌کند برای حکم او بازدارنده‌ای نیست و او به سرعت حسابرسی می‌کند.»

صِنْــوانٌ (٤) (درخــت خرمای) دو شــاخه یا دارای شاخه‌های بیشتر که از یک ریشه‌اند «غیر صِنْوان» یکی است (که شاخه ندارد)[1]

«بماءِ واحِد» (١٤) یعنی «که با یک آب سیراب می‌گردند» همچون انســان خــوب و بد که از یک پدراند.

«السَّــحابُ الثِّقال» (١٢): ابرهایی که در آن آب است.[2]

«کَباسِطِ کَفَّیْه» (١٤) «مانند کسی که دو دستش را به سوی آب می‌گشاید.» یعنی: آب را با زبان می‌طلبد و با دست به سوی آن اشاره می‌کند و هرگز بدان دسترسی پیدا نمی‌کند.

«فَســالَت اَوْدِیَةٌ بِقَدرِها» (١٧) یعنی: بســتر هر رودخانه‌ای را به گنجایش آن پر می‌کند.

«زَبَــداً رابیــاً» (١٧) مراد از «الزَّبَدْ» کف ســیل است.»

«زَبَدٌ مِثْلُــه» (١٧) یعنی: زنگ و ناخالصی آهن و زیور.

١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ ﴾ [٨].

﴿ غِيضَ ﴾ [هود: ٤] نُقِصَ .

باب ـ ١

فرمودهٔ خدای تعالی:

«اللهُ یَعْلَمُ ماتَحْمِلُ کُلُّ اُنْثَی وَ ما تَغِیضُ الاَرحام» (٨) «خــدا می‌داند آنچه را کــه هر ماده‌ای (در رحم) بار می‌گیرد و آنچه را که رحمها نقصان می‌کنند (می‌کاهند)».

---

١ - وَ جَنّاتٌ مِن اَعْنابٍ وَ زَرْعٌ و نَخیلٌ صِنْوانٌ و غیرُ صِنْوان یُسْقی بماءِ واحِد» «و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که با یک آب سیراب می‌گردند.»

٢ - «هُوَالَّذی یُریکُم البرقَ خوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنْشِیُ السَّحابَ الثِّقال» «اوست کسی که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند و ابرهای گرانبار را پدیدار می‌کند.»

٤٦٩٧ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنٌ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ : لا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي الْمَطَرُ أَحَدٌ إِلا اللَّهُ ، وَلا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ، وَلا يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلا اللَّهُ » [راجع : ١٠٣٩].

١٤- سُورَةُ إِبْرَاهِيمَ

قالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ هَادٍ ﴾ [الرعد: ٧]: دَاعٍ .

وَقالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ صَدِيدٌ ﴾ [١٦] : قَيْحٌ وَدَمٌ .

وَقالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ ﴾ [٦] : أَيَادِيَ اللهِ عِنْدَكُمْ وَأَيَّامَهُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ﴾ [٣٤] : رَغِبْتُمْ إِلَيْهِ فِيهِ . ﴿ يَبْغُونَهَا عِوَجاً ﴾ [٣] . يَلْتَمِسُونَ لَهَا عِوَجاً . ﴿ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ ﴾ [٧] : أَعْلَمَكُمْ ، آذَنَكُمْ . ﴿ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ ﴾ [٩] : هَذَا مَثَلٌ ، كَفُّوا عَمَّا أُمِرُوا بِهِ . ﴿ مَقَامِي ﴾ [١٤] حَيْثُ يُقِيمُهُ اللهُ بَيْنَ يَدَيْهِ . ﴿ مِنْ وَرَائِهِ ﴾ [١٦] : قُدَّامَهُ . ﴿ لَكُمْ تَبَعاً ﴾ [٢١] وَاحِدُهَا تَابِعٌ ، مِثْلُ غَيَبٍ وَغَائِبٍ ، ﴿ بِمُصْرِخِكُمْ ﴾ [٢٢] : اسْتَصْرَخَنِي اسْتَغَاثَنِي . ﴿ يَسْتَصْرِخُهُ ﴾ [القصص: ١٨] : مِنَ الصُّرَاخِ . ﴿ وَلَا خِلَالٌ ﴾ [٣١] : مَصْدَرُ خَالَلْتُهُ خِلَالاً ،

«غیض» (هود: ٤٤) یعنی: نقصان شد (کاسته شد).[۱]

٤٦٩٧ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کلیدهای غیب پنج اند که آن را به جز خدا کسی نمی‌داند: کسی به جز خدا نمی‌داند که فردا چه واقع خواهد شد، و کسی به جز خدا نمی‌داند که رحمها چه نقصان می‌کنند و هیچ کسی به جز خدا نمی‌داند که کی باران می‌بارد. و کسی به جز خدا نمی‌داند که به کدام سرزمین می‌میرد و کسی به جز خدا نمی‌داند که قیامت کی به پا می‌شود.»

۱۴ـ سورهٔ ابراهیم

ابن عباس گفته است: «هادٍ» (الرعد: ۷) دعوت کننده‌ای.[۲]

و مجاهد گفته است: «صَدِیدٌ» (١٦) یعنی: چرک زخم و خون.[۳]

و ابن عُیَیْنه گفته است :«أذکُرُوا نِعمةَ الله عَلَیکُم»(٦) یعنی نعمتها و فراخهای زندگی که نزد شماست و روزیهای او.[۴]

---

۱ – «وَ غِیضَ الماءُ و قُضِیَ الامرُ و اسْتَوَت علی الجُودِی» «و کم کرده شد آب و به انجام رسانیده شد کار و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت.»

۲ – «اِنَّما اَنتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ» «(ای پیامبر) تو فقط بیم دهنده‌ای، و برای هر قومی رهبری است.»

۳ – «مِنْ وَرَائِه جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِن ماءٍ صَدِيدٍ» «آن کس که دوزخ پیش روی اوست و به او آبی چرکین نوشانده می‌شود.»

سطر سوم سورهٔ ابراهیم را ـ ابن عُیَیْنَه ـ اشتباه نوشته است.

۴ – «وَ اِذقالَ موسی لِقَومِه اذْکُرُوْ نِعْمَةَ الله عَلَیکُم» «و (به خاطر بیاور) آنگاه که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود بیاد بیاورید.»

وَيَجُوزُ - أَيْضاً - جَمْعُ خُلَّةٍ وَخِلاَلٍ ﴿اجتُثَّتْ﴾ [۲٦] : استُؤصِلَتْ

و مجاهد گفته است: «مِنْ كُلِّ ما سألْتُمُوه» (٣٤) یعنی: به سوی آن رغبت دارید.[۱]

«يَبْغونَها عِوَجاً» (٣) یعنی: در آن کجی می‌جویند.[۲]

«و إذ تَأذَّنَ رَبُّكُم» (٧) یعنی: آگاه ساخت شما را.[۳]

«رَدُّوا أيْدِيهِمْ فِي أفْواهِهِم» (٩) یعنی: این مثل است، یعنی بازماندند از آنچه به آن امر کرده شدند.[۴]

«مَقامِی» (١٤) جایی که خدا بنده‌ها را در «قیامت» به جلو خود ایستاده می‌کند.»[۵]

«من وَرائه» (١٦) یعنی: پیشروی او.[۶]

«لَكُمْ تَبَعاً» (٢١) یعنی: صیغهٔ واحد آن ـ تابعٌ ـ است مانند: «غَيَب» که صیغهٔ واحد آن «غائب» است.[۷]

«بِمُصْرِخِكُم» (٢٢) اِستَصْرَخَنی، یعنی: از من یاری خواست.[۸]

---

۱ - «وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَألْتُمُوهُ و إنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ الله لا تُحْصوها إنَّ الانسانَ لَظلومٌ كفّارٌ» «و هر آنچه خواستید به شما داد، و اگر نعمت خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید، قطعاً انسان ستم پیشهٔ ناسپاس است.»

۲ - «وَ يَصُدُّونَ عَنْ سبيلِ اللهِ وَ يَبْغونَها عِوجاً» «و باز می‌دارند مردمان را از راه خدا و در آن کجی می‌طلبند.»

۳ - وَ إذْ تَأذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُم لأَزِيدَنَّكُمْ و لَئِنْ كَفَرْتُم إنَّ عذابی لَشَديدٌ» «و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.»

۴ - «جاءَتْهُم رُسُلُهُمْ بالبَيِّناتِ فَرَدُّوا أيديهم في أفْواهِهِم» «پیامبرانشان، برایشان دلایل آشکار آوردند، ولی آنان دستهایشان را (به نشانهٔ اعتراض) بر دهانهایشان نهادند».

۵ - «ذلكَ لِمَنْ خافَ مَقامی وَ خافَ وَعِيْد» «این برای کسی است که از ایستادن (در محشر به هنگام حساب) در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد».

۶ - «مِنْ ورائه جَهَنَّم» در شمارهٔ ۲ آمده است.

۷ - «إنّا كُنّا لَكُم تَبَعاً فَهَلْ أنْتُم مُغْنُونَ عَنّا من عذاب الله مِنْ شيءٍ» «ما پیروان شما بودیم آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دور می‌کنید».

۸ - فلا تَلُومونِی وَ لُومُوا أنْفُسَكُمْ ما أنا بِمُصْرِخِكُم وَ ما انتُم

«يَسْتَصْرِخُهُ» (القصص: ۱۸) از صراخ، گرفته شده یعنی: فریاد[1]

«وَ لاخِلال» (۳۱) مصدر: خِلِلْتُهُ خِلالاً، است. یعنی: دوستی و نیز ممکن است که جمع ـ خُلَّة و خلال باشد.[2]

«اَجْتُثَّتْ» (٢٦) یعنی: از بیخ برکنده شده است.[3]

١ - باب : قَوْلِه :

﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ﴾ [٢٤-٢٥] [وقرأ عاصمٌ وابنُ عامرٍ والكسائيُّ وحمزةُ من السبعة (أُكُلَها) بالضمّ] .

٤٦٩٨ - حَدَّثَني عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «أَخْبِرُونِي بِشَجَرَةٍ تُشْبِهُ ، أَوْ : كَالرَّجُلِ الْمُسْلِمِ ، لا يَتَحَاتُّ وَرَقُهَا ، وَلا وَلا وَلا ، تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ» . قال ابْنُ عُمَرَ : فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ ، وَرَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ لا يَتَكَلَّمَانِ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ ، فَلَمَّا لَمْ يَقُولُوا شَيْئًا ، قال : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هِيَ النَّخْلَةُ» . فَلَمَّا قُمْنَا قُلْتُ لِعُمَرَ : يَا أَبَتَاهُ ، وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ وَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ ، فَقَالَ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَكَلَّمَ ؟ قال : لَمْ أَرَكُمْ تَكَلَّمُونَ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ أَوْ أَقُولَ شَيْئًا ، قال عُمَرُ : لأَنْ تَكُونَ قُلْتَهَا ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا وَكَذَا [راجع : ٦١. أخرجه مسلم : ٢٨١١].

باب ـ ١

فرمودۀ خدای تعالی:

«كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُها ثابِتٌ و فَرْعُها فِى السَّماء تُؤْتِى اُكُلَها كُلَّ حِيْن» (٢٤ ـ ٢٥) «مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان باشد و در هر فصلی میوۀ خود را می‌دهد.» (و عاصم و ابن عامر و کسائی و حمزه از قراء سبعه ـ اُكُلُها ـ به ضم لام خوانده‌اند.

٤٦٩٨ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم که فرمود: «مرا از درختی خبر بدهید که مانند ـ یا ـ همچو مرد مسلمان است که برگ آن نمی‌ریزد و نه، و نه، و نه ـ و در هر فصل میوۀ خود را می‌دهد.»

يُمْضرخِی» «پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید، من فریاد رس شما نیستم و شما فریاد رس من نیستید.

١ – «فَاَصْبَحَ فِى المدينةِ خائفاً يَتَرقَّبُ فاذَالّذى استَنْصَرَهُ بالاَمسِ يَسْتَصْرِخُه» «صبحگاهان در شهر بیمناک و در انتظار (حادثه‌ای) بود. ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود (باز) با فریاد از او یاری خواست.»

٢ «مِن قَبلِ اَنْ ياتِى يَوْمٌ لابَيْعٌ فيه و لاخِلال» «پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستی‌ای.»

٣ – «وَمَثَلُ كَلِمةُ خَبيْثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ اَجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الارضِ مالَها من قرار» «و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد.»

ابن عمر گفت: در دلم رسید که آن درخت خرماست، ولی دیدم که ابوبکر و عمر سخن نمی‌گویند و من ناخوش پنداشتم که سخن بگویم، و چون حاضران چیزی نگفتند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آن درخت خرماست.» آنگاه که برخاستیم به عمر گفتم: ای پدر، به خدا سوگند که در دلم رسید که آن درخت خرماست. وی گفت: چه چیز تو را بازداشت که سخن بگویی؟ (ابن عمر) گفت: ندیدم که شما سخن بگویید، پس ناخوش داشتم که سخن بزنم و یا چیزی بگویم. عمر گفت: اگر تو آن را می‌گفتی[1] نزد من دوست داشتنی‌تر از آن بود که چنان (شتران سرخ موی) داشته باشم.

٢ - باب: ﴿ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ ﴾ [٢٧]

٤٦٩٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَلْقَمَةُ بْنُ مَرْثَدٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ عُبَيْدَةَ، عَنِ الْبَرَاءِ ابْنِ عَازِبٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُسْلِمُ إِذَا سُئِلَ فِي الْقَبْرِ: يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ﴾ [راجع: ١٣٦٩. أخرجه مسلم: ٢٨٧١].

باب ـ ۲

«يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالقَوْلِ الثَّابِتِ» (۲۷) «خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند با سخن استوار ثابت می‌گرداند».

٤٦٩٩ ـ از عَلْقَمه بن مَرْثَد، از سَعْد بن عُبیده، از براء بن عازب روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «آنگاه که از مسلمان در قبر (پس از بازگشت روح به جسد) از پروردگار و دین او سؤال می‌شود، گواهی می‌دهد که نیست معبود بر حقی به جز خدا و محمد فرستادهٔ خداست، و این است معنی فرمودهٔ خدای تعالی: خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت با

---

۱ - حدیث ۴۶۹۸، سطر دوم از آخر: قال عمر: لَأَنْ تَكُونَ، درست است. در متن لأ ان تكون، به اضافهٔ الف آمده که اشتباه است.

سخن استوار، ثابت می‌گرداند.»

٣ - باب : ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا ﴾ [٢٨]

﴿ أَلَمْ تَرَ ﴾ : أَلَمْ تَعْلَمْ ؟ كَقَوْلِه : ﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ﴾ [٢٤] ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا ﴾ [البقرة: ٢٤٣].

﴿ الْبَوَارُ ﴾ [٢٨]: الْهَلَاكُ ، بَارَ يَبُورُ بَوْرًا . ﴿ قَوْمًا بُورًا ﴾ [الفرقان : ١٨] : هَالِكِينَ .

باب ـ ٣

«اَلَمْ تَـرَ إِلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَـةَ اللهِ كُفراً» (٢٨) «آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند، نِنگریستی».

«اَلَم تَرَ» یعنی: آیا ندانستی، همچون فرموده او تعالی: «اَلَم تَرَ کَیْف» (٢٤) «اَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ خَرَجوا» (البقره: ٢٤٣)[1]

«اَلْبَوارُ» (٢٨) یعنی: هلاک، بارَ، یَبورُ، بَوْراً (ماضی و مضارع و مصدر آن است).[2]

«قَوْماً بوراً» (الفرقان: ١٨) یعنی «گروهی هلاک شده».[3]

٤٧٠٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عَطَاء : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ : ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا ﴾ . قَالَ : هُمْ كُفَّارُ أَهْلِ مَكَّةَ . [راجع : ٣٩٧٧].

٤٧٠٠ ـ از عَمرو، از عطاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند، ننگریستی.» در شأن کافران اهل مکه نازل شده است.

---

١ - اَلَم تَرَكَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبةٍ اَصْلُها ثابتٌ وَ فَرْعُها فی السَّماءِ». «آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است.» «اَلَم تَرَ إِلَى الَّذينَ خَرَجوا مِنْ دِيارِهِمْ وَهُمْ اُلوفٌ حَذَرَ المَوْتِ فَقالَ لَهُم اللهُ مُوتوا ثُمَّ اَحْياهُم» «آیا ندیدی به سوی کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خویش بیرون آمدند و هزاران تن بودند، خداوند به آنان گفت: بمیرید باز ایشان را زنده گردانید.» مراد از «اَلَم تَرَ» آیا ندیدی. کرمانی گفته که «رویت» مراد از آن دیدن با چشم نیست و عینی گفته که این کلمه‌ای است که به خاطر تعجب از چیزی و برای تنبیه مخاطب گویند. و در آیت فوق مراد از آن رویت بصیرت است، نه رویت بصری. (تیسیرالقاری ج ۴، ص ۴۰۲)

٢ - «اَلَم تَرَ إِلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللهِ كُفراً و اَحَلّوا قَوْمَهُم دارالبَوار» «آیا ندیدی به سوی کسانی که نعمت خدا را به ناسپاسی بدل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند.»

٣ - «حتّى نَسُوالذِّكرَ وكانوا قَوْماً بوراً» «تا آنکه پند را فراموش کردند و شدند گروهی هلاک شده.»

١٥- سُورَةُ الْحِجْرِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ [٤١]: الْحَقُّ يَرْجِعُ إِلَى اللَّهِ وَعَلَيْهِ طَرِيقُهُ. ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ﴾ [٧٩]: الإِمَامُ كُلُّ مَا ائْتَمَمْتَ وَاهْتَدَيْتَ بِهِ إِلَى الطَّرِيقِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَعَمْرُكَ﴾ [٧٢]: لَعَيْشُكَ. ﴿قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ [٦٢]: أَنْكَرَهُمْ لُوطٌ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿كِتَابٌ مَعْلُومٌ﴾ [٤]: أَجَلٌ. ﴿لَوْ مَا تَأْتِينَا﴾ [٧]: هَلاَّ تَأْتِينَا. ﴿شِيَعٌ﴾ [١٠]: أُمَمٌ، وَلِلأَوْلِيَاءِ أَيْضًا شِيَعٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿يُهْرَعُونَ﴾ [هود: ٧٨]: مُسْرِعِينَ. ﴿لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ [٧٥]: لِلنَّاظِرِينَ. ﴿سُكِّرَتْ﴾ [١٥]: غُشِّيَتْ. ﴿بُرُوجًا﴾ [١٦]: مَنَازِلَ لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ. ﴿لَوَاقِحَ﴾ [٢٢]: مَلاَقِحَ مُلْقَحَةً. ﴿حَمَإٍ﴾ [٢٦]: جَمَاعَةُ حَمْأَةٍ، وَهُوَ الطِّينُ الْمُتَغَيِّرُ، وَالْمَسْنُونُ الْمَصْبُوبُ. ﴿تَوْجَلْ﴾ [٥٣]: تَخَفْ. ﴿دَابِرَ﴾ [٦٦]: آخِرَ. ﴿الصَّيْحَةُ﴾ [٨٣]: الْهَلَكَةُ.

١٥ ـ سورة الحِجْر[1]

و مجاهد گفته است: «صِراطٌ عليَّ مُسْتَقيم» (٤١) «راهی راست است بر من» يعنی: حق، به سوی خدا و به راه خدا راجع می‌شود.[2]

«وَ اِنَّهُما لَبِإمامٍ مُبِيْنٍ» (٧٩) «هر دو به راه آشکار هستند.» امام، هرکسی است که به وی اقتدا کنی و به وی راه یابی.[3]

و ابن عباس گفته است: «لَعَمْرُک» (٧٢) يعنی زندگی تو[4]

«قَومٌ مُنْكَرُوْن» (٦٢) يعنی: لوط ايشان را نشناخت.[5] و غير از ابن عباس گفته است: «كتابٌ معْلوْمٌ» (٤): كتاب به معنای «اجل» يعنی مدت است.[6]

«لَوْما تَأْتِينا» (٧) يعنی چرا پيش ما نمی‌آوری.[7]

«شِيَعٌ» (١٠) يعنی فرقه و طايفه‌ای از مردم، و برای دوستان نيز «شِيَعٌ» گفته می‌شود.[8]

١ – اين سوره به اتفاق مفسران مكی است. كلبی گفته كه يک آيت آن مدنی است. (تيسيرالقاری)

٢ – «قالَ هذا صِراطٌ عليَّ مُسْتقيم» «فرمود: اين راهی است راست (كه) به سوی من (منتهی می‌شود.)»

٣ – «فانْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ اِنَّهُما لَبِامامٍ مُبين» «پس، از آنان انتقام گرفتيم و آن دو (شهر اكنون) بر سر راهی آشكار است.»

۴ – «لَعَمْرُکَ اِنَّهُمْ لَفی سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُوْن» «به زندگی تو سوگند كه آنان در مستی خود سرگردان بودند».

۵ – «قالَ اِنَّكم قومٌ مِنْكَروْن» «لوط گفت: شما مردمی ناشناس هستيد».

۶ – «وَما اَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ اِلاّ وَلَها كتابٌ مَعلوم» «و هيچ شهری را هلاک نكرديم مگر آن كه برای آن اجلی معين بود.» يعنی خدای تعالی، هلاک اهل قريه را در لوح محفوظ يا كتاب خاص مقدر كرده بود. «اسماء الرجال»

۷ – «لَوْما تأْتِيْنا بِالْمَلائِكَةِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادقين» «چرا فرشته‌ها را پيش ما نمی‌آوری، اگر از راستگويانی»

۸ – «وَلَقَدْ اَرْسَلْنا مِنْ قَبلِکَ فِی شِيَعِ الاَوّلين» «و به يقين، پيش از تو (نيز) در گروه‌های پيشينيان (پيامبرانی) فرستاديم».

و ابن عباس گفته است: «یُهرَعوُن» (هود: ۷۸) یعنی: شتاب می‌کردند.[۱]

«لِلْمُتَوسِّمیْن» (۷۵) برای بینندگان.[۲]

«سُکِّرَت» (۱۵) یعنی: پوشیده شده.[۳]

«بُروُجاً» (۱٦) یعنی: منازلی که برای خورشید و ماه است.[۴]

«لَواقِح» (۲۲) یعنی: ملاقح، که جمع آن مُلقِحَة، است یعنی بادی که ابر و درخت را بارور نماید.[۵]

«حَماء» (۲٦) که جمع حَمْأة، است و آن گِلی تغییر یافته است.[۶]

والمَسْنوُن، یعنی: ریخته شده در قالب (تا صورتی پیدا کند).

«تَوْجَل» (۵۳) یعنی: بترس (از «وَجَل» مشتق است)[۷]

«دابرَ» (٦٦) یعنی: آخر[۸]

«اَلْصَّیحَة» ۸۳-) یعنی: هلاکت[۹]

۱ - «وَ جاءه' قَوْمُه' یُهْرَعُوْنَ اِلَیه» «و قوم لوط نزد وی شتابان آمدند».

۲ - «اِنّ فی ذلکَ لآیات' لِلْمتوَسّمیْن» «به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرتها است».

۳ - «لقالوا اِنّما سُکِّرَت اَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحوُرون» «قطعاً می‌گفتند: در حقیقت ما چشم بندی شده‌ایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم».

۴ - وَلَقَدْ جَعَلْنا فی السّماء بُروُجاً و زَیّنّهاللنّاظرین» «و به یقین، ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم.»

۵ - «واَرْسَلنا الرِّیحَ لَواقِحَ فاَنْزَلنا مَنَ السَّماء ماء فَاَسْقَیْنکموهُ و ما اَنْتُم لَه' بخزنین» «و بادها را باردار کننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه دار آن نیستید.»

۶ - «وَلَقَد خَلَقنا الانسانَ من صَلْصالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنوُن» «و در حقیقت انسان را از گِلی خشک، از گِلی سیاه و بدبو آفریدیم.»

۷ - «قالوا لاتَوْجَلْ اِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ علیم» «گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم.»

۸ - «وَقَضَیْنا اِلَیه ذلکَ الاَمْرَ اَنْ دابِرَ هوءلاء مَقْطوع' مُضْبِحین» «و او را از این امر آگاه کردیم که ریشهٔ آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد.»

۹ - «فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ مُصْبِحیْن» «پس، فریاد (مرگبار) صبحدم،

١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ﴾ [١٨]

٤٧٠١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ ، قَالَ : « إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ، ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ ، كَالسِّلْسِلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ - قَالَ عَلِيٌّ : وَقَالَ غَيْرُهُ : صَفَوَانٍ ، يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ - فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ ، قَالُوا : مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ، قَالُوا لِلَّذِي قَالَ : الْحَقَّ ، وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ . فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُو السَّمْعِ ، وَمُسْتَرِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ - وَوَصَفَ سُفْيَانُ بِيَدِهِ وَفَرَّجَ بَيْنَ أَصَابِعِ يَدِهِ الْيُمْنَى ، نَصَبَهَا بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ - فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشِّهَابُ الْمُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقَهُ ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ ، إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ ، حَتَّى يُلْقُوهَا إِلَى الْأَرْضِ - وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ : حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْأَرْضِ - فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ ، فَيُصَدَّقُ فَيَقُولُونَ : أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا ، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا ، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا ؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ » .

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : « إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ » . وَزَادَ : « وَالْكَاهِنِ » .

وَحَدَّثَنَا سُفْيَانُ فَقَالَ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ : « إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ ، وَقَالَ :

باب - ۱

فرمودهٔ خدای تعالی:

«إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» (۱۸) «مگر آن کسی که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند».

۴۷۰۱ - از سُفیان، از عمرو، از عِکرمه، از ابوهریره روایت است در حالی که روایت را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌رساند، که فرموده است: «آنگاه که خداوند امری را در آسمان حکم می‌کند، فرشتگان فرمانبردارانه و مطیعانه، به فرموده‌اش بال می‌زنند و این حالت بسان آواز زنجیری است که بر سنگ زده می‌شود.

(امام بخاری می‌گوید:) علی بن عبدالله، شیخ وی و غیر از وی گفته است: صَفْوانٍ، یعنی خداوند آن حکم را به همهٔ فرشتگان می‌رساند. (فَإِذَا فُزِّعَ) آنگاه که ترس از دلهای فرشتگان دور می‌شود، می‌گویند: پروردگار شما چه گفت: (فرشتگان مقرب چون مکائیل و جبرئیل می‌گویند: راست گفته است و او برتر و بزرگ است. آواز ربایان (مسترقوا السمع) آن را می‌شنوند، و آواز ربایان (شیاطین) هر یکی بالای دیگری است و سُفیان (راوی) صورت حال را بیان کرد و میان انگشتان دست راست خود را بگشود، و انگشتان را یکی بر دیگری قرار داد - و بسا اوقات شعلهٔ آسمان، آواز ربای را قبل از آن که خبر را به صاحب خود برساند، فرومی‌گیرد و او را می‌سوزاند. و بسا اوقات (شعلهٔ آسمان) او را فرو نمی‌گیرد تا آن که

آنان را فروگرفت.»

عَلَى فَمِ السَّاحِرِ» .

قُلْتُ لِسُفْيَانَ : أَأَنْتَ سَمِعْتَ عَمْرًا قال : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ قال : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ؟ قال : نَعَمْ .

قُلْتُ لِسُفْيَانَ : إِنَّ إِنْسَانًا رَوَى عَنْكَ : عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، وَيَرْفَعُهُ : أَنَّهُ قَرَأَ : ﴿فُرِّغَ﴾ .

قال سُفْيَانُ : هَكَذَا قَرَأَ عَمْرٌو ، فَلَا أَدْرِي : سَمِعَهُ هَكَذَا أَمْ لَا .

قال سُفْيَانُ : وَهِيَ قِرَاءَتُنَا [انظر: ۴۸۰۰، ۷۴۸۱].

خبر را به کسی که متصل وی است یعنی به کسی که در زیر وی است، می‌رساند، تا آن که خبر به زمین افکنده می‌شود ـ (راوی می‌گوید) شاید، سُفیان گفته باشد: تا آن که خبر به زمین می‌رسد و در دهان ساحر افکنده می‌شود و با آن خبر صد دروغ دیگر می‌گوید و دروغهای وی تصدیق می‌شود و مردم می‌گویند: آیا به ما خبر نداده بود که در چنین و چنان روز، چنین و چنان می‌شود و آنچه را گفته بود. راست آمد؟ به خاطر کلمه‌ای که از آسمان شنیده است».

(امام بخاری می‌گوید) روایت کرده ما را (بار دیگر) علی بن عبدالله، روایت کرده است ما را سُفیان، روایت کرده است ما را عَمرو، از عِکرمه، از ابو هریره که چنین روایت کرد: «آنگاه که خداوند امری را حکم می‌کند...» و در آن کلمه «کاهن» را (قبل از ـ در دهان ساحر) زیاد کرده است. (علی بن عبدالله گفته است) روایت کرده ما را سُفیان که عَمرو گفت: از عِکْرِمه، شنیدم که گفت: روایت کرده ما را ابوهریره و گفت: «آنگاه که خداوند امری را حکم می‌کند و گفته است: «دهان ساحر» (کلمهٔ کاهن را زیاد نکرده است». (علی بن عبدالله می‌گوید) به سُفیان گفتم: آیا تو آن را از عَمْرو شنیده‌ای؟ گفت: از عِکرمه شنیدم که گفت: ازابوهریره شنیده‌ام و گفت: آری، این چنین است. به سُفیان گفتم: مردی از تو، از عَمرو، از عِکرمه، از ابوهریره روایت کرده و این را مرفوع کرده (به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسانیده است) که وی چنین خوانده است: «فُرِّغ» عوض «فُزِّع»[۱]

۱ – پوشیده نماند که ظاهر این حدیث می‌رساند که لفظی را به لفظ مرادف بدل کردن رواست چنانکه از قول امام ابی حنیفه

سُفیان گفت: عَمرو، چنین خوانده است. نمی‌دانم که از وی چنین شنیده‌ام یا نه. و سُفیان گفت: همین است قرائت ما (که از شیخ خود عمرو شنیده‌ام، ولی در سماع عمرو از عِکرمه تردید دارم).

٢ - باب: قوله:

﴿ولَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ﴾ [٨٠]

باب ـ ۲

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلَقَد كَذَّبَ اَصْحابُ الحِجْرِ المُرسَلين» (۸۰) «و اهل حِجر (نیز) پیامبران (ما) را تکذیب کردند.»

٤٧٠٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مَعْنٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لأَصْحَابِ الْحِجْرِ: «لا تَدْخُلُوا عَلَى هَؤُلاءِ الْقَوْمِ إِلا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ فَلا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ» [راجع: ٤٣٣. أخرجه مسلم: ٢٩٨٠].

٤٧٠٢ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است، که گفت: (آنگاه که در راه غزوهٔ تبوک به منطقهٔ اصحاب حجر رسیدیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ اصحاب حجر گفت: «به منازل این قوم داخل نشوید، مگر اینکه گریان باشید و اگر گریان نباشید در جاهای آنها داخل نشوید، از بیم آنکه مبادا به شما برسد آنچه بدیشان رسیده است».

٣ - باب: قوله:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [٨٧]

باب ـ ۳

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ المَثانِي والقُرْآنَ العَظيم» (۸۷) «به راستی، به تو سَبْع المثانی (سورهٔ فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم.»

٤٧٠٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى قَالَ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا

٤٧٠٣ ـ از خُبَیْب بن عبدالرحمن، از حَفْص

فهمیده‌اند که قرآن اسم معنی است و اگر کلمه‌ای را به مرادف آن خوانند باک ندارد و نماز فاسد نمی‌شود و نیز در اینجا قرائت مشهور «فزع» است به زاء و عین مهمله، و قرائت ابن عامر «فرغ» است. (تیسیرالقاری)

شُعْبَةُ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى قَالَ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أُصَلِّي، فَدَعَانِي فَلَمْ آتِهِ حَتَّى صَلَّيْتُ، ثُمَّ أَتَيْتُ فَقَالَ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَأْتِيَنِي». فَقُلْتُ: كُنْتُ أُصَلِّي، فَقَالَ: «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ ثُمَّ قَالَ: «أَلَا أُعَلِّمُكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». فَذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَذَكَّرْتُهُ، فَقَالَ: «﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ» [راجع: ٤٤٧٤].

بن عاصم روایت است که ابوسعید بن المُعَلّی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر من گذشت در حالی که من نماز می‌گزاردم. آن حضرت مرا فراخواند و من نزد وی نرفتم تا آنکه نماز گزاردم. سپس رفتم و فرمود: «تو را چه چیز بازداشت که نزد من بیایی؟» گفتم: من نماز می‌گزاردم. فرمود: «آیا خداوند نگفته است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید». (انفال: ۸) و سپس فرمود: «آیا به تو عظیم‌ترین سوره‌ای را که در قرآن هست تعلیم ندهم، قبل از آن که از مسجد بیرون روم.» چون رسول الله صلی الله علیه و سلم خواست که از مسجد بیرون رود، او را یادآور شدم. فرمود: «آن سوره الحمدُلله ربّ‌العالَمین است و آن سَبْعُ‌المثانی است و قرآن عظیم است که به من داده شده است.»[۱]

٤٧٠٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُمُّ الْقُرْآنِ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ».

٤٧٠٤ ـ از سعید المَقْبُری روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اُمُّ‌القُرآن» همان سَبْعَ مثانی است و قرآن عظیم است.»[۲]

۱ – مراد از سبع المثانی، سورهٔ فاتحه (الحمدُلله ربّ‌العالمین» تا آخر سوره است و همین است قول عمرو علی و ابن مسعود رضی الله عنهم، و قول حسن و مجاهد و قتاده. این سوره که هفت آیت است، بدان سبب «مثانی» گویند که ـ ثنی ـ به معنای دعا می‌باشد و اهل آسمان مانند اهل زمین بدان دعا می‌کنند و همچنان گفته شده که هفت کلمه در آن دو بار آمد ه است چون کلمات الله، رحمن، رحیم... ایّاک الصراط، علیهم و غیر، در قرائت عمر بن خطاب ـ غیر الضالین ـ است و گفته‌اند که «مثانی» به خاطری گفته شده که این سوره دوبار نازل شده، باری در مکه و باری در مدینه. همچنان گفته شده که مراد از سبع المثانی، هفت سورهٔ اول قرآن است: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف، انفال، توبه. (تیسیر القاری)

۲ – «وَالقُرانِ العَظیم» عطف بر «اُمُّ‌القران» است و عطف بر «سَبْعُ المَثانی» نیست. یعنی «سبع المثانی» جزئی از «القران العظیم»

٤ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴾ [٩١]

﴿ الْمُقْتَسِمِينَ ﴾ : [٩٠] : الَّذِينَ حَلَفُوا ، وَمِنْهُ ﴿ لا أُقْسِمُ ﴾ [البلد: ١] : أَيْ : أُقْسِمُ ، وَتُقْرَأُ ﴿ لأُقْسِمُ ﴾ . ﴿ وَقَاسَمَهُمَا ﴾ [الأعراف: ٢١] : حَلَفَ لَهُمَا وَلَمْ يَحْلِفَالَهُ . وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ تَقَاسَمُوا ﴾ [النمل: ٤٩] : تَحَالَفُوا .

٤٧٠٥ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴾ . قال : هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ ، جَزَّؤُوهُ أَجْزَاءً ، فَآمَنُوا بِبَعْضِهِ وَكَفَرُوا بِبَعْضِهِ .

٤٧٠٦ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللهِ بْنُ مُوسَى ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴾ . قال : آمَنُوا بِبَعْضٍ وَكَفَرُوا بِبَعْضٍ ، الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى .

باب ـ ۴

فرمودۀ خدای تعالی:

«الَّذينَ جَعَلوا القُرانَ عِضينَ» (۹۱) «همانا که قرآن را جزء جزء کردند».

«المُقْتَسِمين» (۹۰)[۱] آنانی که قسم خوردند (گروهی از کافران) و از آن مأخوذ است «لااُقْسِمُ» (البلد: ۱)[۲] یعنی: اُقْسِمُ: قسم می‌خورم. (و کلمه لا زاید است) و خوانده می‌شود «لأُقْسِم» یعنی: قسم می‌خورم.

«وقاسَمَهُما» (الاعراف: ۲۱)[۳] یعنی: قسم خورد (شیطان) برای آن دو نفر (آدم و حوا) و آنها به وی قسم نخوردند. و مجاهد گفته است: «تَقاسَموا»[۴] (النّمل: ۴۹) یعنی: با یکدیگر سوگند یاد می‌کردند.

۴۷۰۵ ـ از ابو بشر، از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «همانا که قرآن را جزء جزء کردند» ایشان اهل کتاب (یهود و نصارا) بودند که قرآن را به چند جزء تجزیه کردند که به بعضی از آن ایمان آوردند و به بعضی از آن کافر شدند.

۴۷۰۶ ـ از اَعمش، از ابوظَبْیان روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: «کما اَنْزَلنا علی المُقتَسمین» (الحجر: ۹۰) «همان گونه که عذاب را بر تقسیم کنندگان نازل کردیم.» یعنی است.

۱ – «کَما اَنْزَلنا علی المُقْسِمین» «همان گونه که عذاب را بر تقسیم کنندگان نازل کردیم.»

۲ – «لا اُقْسِمُ بِهذا البَلَد» «سوگند به این شهر».

۳ – «وَ قاسَمَهُما اِنّي لَکُما لَمِن النّاصِحیْن» «و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم.»

۴ – «وَقالوْ تَقاسَموْا بالله لَنُبَیِّتَنّهُ وَ اَهْلَه» (با هم) گفتند: به خدا سوگند بخورید که حتماً به (صالح) و کسانش شبیخون می‌زنیم.»

کسانی که به بعضی از آن ایمان آوردند و به بعضی کافر شدند. یعنی یهود و نصارا.

٥ - باب : قَوْلِهِ :
﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ [٩٩]
قَالَ سَالِمٌ : ﴿الْيَقِينُ﴾ الْمَوْتُ .

باب ـ ۵
فرمودهٔ خدای تعالی:

«واعْبُدْ رَبَّکَ حتّی یا تیکَ الْیَقین» (۹۹) «و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد.» سالم گفته است: «الْیَقین» به معنای مرگ است.

١٦ - سُورَةُ النَّحْلِ

﴿رُوحُ الْقُدُسِ﴾ [١٠٢] : جِبْرِيلُ . ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾[الشعراء: ١٩٣] . ﴿فِي ضَيْقٍ﴾[١٢٧] : يُقَالُ : أَمْرٌ ضَيْقٌ وَضَيِّقٌ ، مِثْلُ هَيْنٍ وَهَيِّنٍ ، وَلَيْنٍ وَلَيِّنٍ ، وَمَيْتٍ وَمَيِّتٍ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿تَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ﴾[٤٨]: تَتَهَيَّأُ ﴿سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا﴾ [٦٩] : لَا يَتَوَعَّرُ عَلَيْهَا مَكَانٌ سَلَكَتْهُ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿فِي تَقَلُّبِهِمْ﴾[٤٦] : اخْتِلَافِهِمْ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿تَمِيدُ﴾[١٥] : تَكَفَّأُ . ﴿مُفْرَطُونَ﴾ [٦٢] : مَنْسِيُّونَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾[٩٨] : هَذَا مُقَدَّمٌ وَمُؤَخَّرٌ ، وَذَلِكَ أَنَّ الاسْتِعَاذَةَ قَبْلَ الْقِرَاءَةِ ، وَمَعْنَاهَا : الاعْتِصَامُ بِاللَّهِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿تُسِيمُونَ﴾[١٠] تَرْعَوْنَ .
﴿قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ [٩] : الْبَيَانُ . الدِّفْءُ : مَا اسْتَدْفَأْتَ .
﴿تُرِيحُونَ﴾[٦]: بِالْعَشِيِّ ، وَ ﴿تَسْرَحُونَ﴾[٦] :

۱۶ ـ سورهٔ النَّحْل

«رَوْحُ‌الْقُدُس» ۱۰۲–) یعنی: جبرئیل. «نَزَلَ بِهِ رُوحِ الأمين» (الشعرا: ۱۹۳) «فرود آوردش (قرآن را) روح الامین»[۱]

«فی ضَیْق» (۱۲۷) گفته می‌شود: اَمْرٌ ضَیْقٌ و ضَیِّقٌ مثل هَیْن و هیِّن و لَیْن وَ لَیِّن و مَیْت و مَیِّت.[۲]

ابن عباس گفته است: «تَتَفیأُ ظِلالُه» (٤٨) یعنی: آماده می‌شود.[۳] «سُبُلَ رَبِّکَ ذُلُلاً» (٦٩) یعنی راهی را که (زنبور) می‌پیماید، دشواری ندارد.[۴]

---

۱ – مولف با استناد به آیت: ۱۹۳ سورهٔ الشعرا دریافته که روح القُدُس به معنای جبرئیل است.

۲ – «واصْبِرْ وِ ما صَبْرُکَ الّا باللهِ و لاتَحْزَنْ عَلَیْهِم وَ لا تَکُ فی ضَیْقٍ مِمّا یَمْکرون» «و صبر کن و صبر تو جز به (توفیق) خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و در تنگدلی مباش از آن‌چه نیرنگ می‌کنند.» در لفظ [ضیق] دو لغت است یکی: ضَیِّقٌ به تشدید یاء مکسور به معنی تنگی و دیگری ضَیْق به تخفیف و آن به معنای تنگدلی است.

۳ – «اَوَلَمْ یَرَوا الی ما خَلَقَ‌اللهُ مِنْ شیءٍ یَتَفَیَّؤُا ظِلالُهُ عن الیَمینِ و الشَّمائلِ سُجَّداً لله وَ هُم داخِرُون» «آیا به چیزهایی که خدا آفریده است، ننگریسته‌اند که (چگونه) سایه‌هایشان از راست و از (جوانب) چپ می‌گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند.»

۴ – «ثُمَّ کُلی مِنْ کُلِّ‌الثَّمراتِ فاسلُکی سُبُلَ‌رَبِّکَ ذُلُلاً» «سپس از

بالغَدَاة. ﴿بشقٍ﴾ [۷]: يَعْني الْمَشَقَّةَ. ﴿عَلَى تَخَوُّفٍ﴾ [٤٧]: تَنَقُّصٍ. ﴿الأنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ [٦٦]: وَهِيَ تُؤَنَّثُ وَتُذَكَّرُ، وكَذَلِكَ: النَّعَمُ الأنْعَامُ جَمَاعَةُ النَّعَمِ. ﴿أكْنَانًا﴾ [٨١]: وَاحِدُهَا كِنٌّ، مِثْلُ: حِمْلٍ وَأحْمَالٍ. ﴿سَرَابِيلَ﴾ قُمُصٌ ﴿تَقِيكُمُ الْحَرَّ﴾ ﴿سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ﴾ [٨١]: فَإنَّهَا الدُّرُوعُ. ﴿دَخَلًا بَيْنَكُمْ﴾ [٩٤،٩٢]: كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَصِحَّ فَهُوَ دَخَلٌ.

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿حَفَدَةً﴾ [٧٢]: مَنْ وَلَدَ الرَّجُلَ. السَّكَرُ مَا حُرِّمَ مِنْ ثَمَرَتِهَا، وَالرِّزْقُ الْحَسَنُ مَا أحَلَّ اللهُ.

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ صَدَقَةَ: ﴿أنْكَاثًا﴾ [٩٢]: هِيَ خَرْقَاءُ، كَانَتْ إذَا أبْرَمَتْ غَزْلَهَا نَقَضَتْهُ.

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: الأُمَّةُ مُعَلِّمُ الْخَيْرِ، وَالْقَانِتُ الْمُطِيعُ.

«خبت» (۹۷) یعنی: فرو نشیند.

و ابن عباس گفته است: «فی تَقَلُّبِهِم» (٤٦) یعنی: اختلافشان[1] و مجاهد گفته است: «تَمِیْدُ» (۱۵) یعنی: برگرداند.[2]

«مُفْرَطوُن» (٦٢) یعنی: فراموش شدگان[3] و غیر از مجاهد گفته است: «فَاذا قرأتَ القرآنَ فاسْتَعِذْ بالله من الشّیطانِ الرَّجیم» (۹۸) «پس چون قرآن می‌خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر» در این معنی تقدیم و تاخیر است و این به خاطری است که ـ استعاذة ـ قبل از قرائت قرآن است و معنای آن پناه جستن است به خدا (از شر شیطان رجیم) و ابن عباس گفته است: «تُسِیْمُون» (۱۰) یعنی: می‌چرانید.[4]

«شاکلَته» (بنی اسرائیل: ٨٤) یعنی: کنارهٔ آن[5]

«قَصْدُ السَّبیلِ» (۹) یعنی: بیان راه (شریعت)[6]

«دِفْءٌ» (٥) یعنی: آنچه خود را بدان گرم نگهداری.[7]

«تُرِیْحوُن» (٦) یعنی: شامگاهان که آنها را (از

همه میوه‌ها بخور و به راه‌های پروردگار خود رام شده برو».

۱ – «أو یاخُذَهُم فی تَقَلُّبِهِم فما هُم بِمُعْجِزین» «یا در حال رفت و آمدشان (گریبان) آنان را بگیرد و کاری از دستشان برنیاید».

۲ – «وَالْقی فی‌الارض رَواسِیَ اَنْ تَمِیْدَبِکُمْ و انهراً وَ سُبُلاً لَعَلَّکُم تَهْتَدوُن» «و در زمین کوههایی استوار افکند تا شما را نجنباند و رودها و راهها (قرار داد) تا شما راه خود را پیدا کنید».

۳ – «لاجَرَمَ اَنَّ لَهُمُ النّارَ و اَنَّهُمْ مُفْرَطوُن» «حقا که آتش برای آنان است و به سوی آن پیش فرستاده خواهند شد».

۴ – «هُوَالّذی اَنْزَلَ من السَّماء ماء لَکُمْ شرابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فیه تُسِیْموُن» «اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد که (آب) آشامیدنی شما از آن است و روییدنیهایی که (رمه‌های خود را) در آن می‌چرانید (نیز) از آن است».

۵ – «قُلْ کلٌّ یَعْمَلُ علی شاکلَته» «بگو هرکس به روش خود عمل می‌کند.» این آیت در متن نیامده است؛ ترجمهٔ آن آورده شد.

۶ – «وَ علی الله قَصْدُ السَّبیلِ وَ مِنْها جائرٌ» «و نمودن راه راست بر عهدهٔ خداست، و برخی از آن (راهها) کج است».

۷ – «والانْعامَ خَلَقَها لَکُم فیها دِفءٌ و منافعُ وَ مِنْها تاکُلوُن» «و چهار پایان را برای شما آفرید: در آنها برای شما (وسیلهٔ) گرمی و سودهایی است».

صحـــرا) برمی‌گردانید. «تَسْـــرَحوُن» (٦) یعنی: صبحگاهان که آنها را (به صحرا) می‌برید.[۱]

«بِشِقِ» (٧) یعنی: به مشقت.[۲]

«علـــی تَخَوُّف» (٤٧) یعنی: نقصان (در جانها و مالهایشان)[۳]

«الأنعـــام لَعِبرة» (٦٦) یعنی: و آن (لفظ انعام) را مذکر و مؤنث هر دو اعتبار کرده‌اند و همچنان اســـت: الاَنعامُ که جمع النَّعَم اســـت (که شامل گاو و گوسفند و شتر است).[۴]

«اَکْناناً» (٨١) صیغهٔ واحد آن (کِنٌ) است، یعنی پناهگاه، پوشیده مثل: حِمْلٍ و احمال[۵]

«سَـــرَابیل» (٨١): جامه‌ها «تَقِیْکُمُ الحرَّ ســـرابیلَ تَقِیْکُم بأسَـــکُم»[۶] (بأسکُم) یعنی زره‌های آهنین شما.

«دَخَلاً بَیْنَکُم» (٩٢، ٩٤) هر چیزی که درســـت نیست. «دَخْلٍ» است.[۷]

ابن عباس گفته است: «حَفَدَةً» (٧٢) یعنی کسی

---

۱ – «وَلَکُم فیها جَمالٌ حینَ تُریحوُنَ و حین تَسْرَحوُن» «در آنها برای شما زیبایی است آنگاه که (آنها را) از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که آنها را به چراگاه می‌برید».

۲ – «و تَحْمِلُ اَثْقالَکُم اِلی بَلَدٍ لَمْ تکوُنوا بالِغیهِ اِلّا بِشِقِّ الا نفس» «و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدنها، بدان نمی‌توانستید برسید».

۳ – «اَوْ یاخُذَهُم عَلی تَخَوُّفٍ فَاِنَّ رَبَّکُمْ لَرءُوْفٌ رَحیم» «یا آنان را در حالی که وحشت زده‌اند فرو گیرد، همانا پروردگار شما رؤوف و مهربان است».

۴ – «و اِنَّ لَکُم فی الانعام لَعِبْرَةً» «و هر آینه شما را در چهار پایان پندی هست».

۵ – «واللهُ جَعَلَ لَکُم مِمّا خَلَقَ ظِلالاً وَجَعَلَ لَکُم من الجبالِ اَکْناناً» «و خدا از آنچه آفریده، به سود شما سایه‌هایی فراهم آورد و از کوهها برای شما پناهگاههایی قرار داد».

۶ – «وَجَعَلَ لَکُم سرابیلَ تَقِیْکُمُ الحَرَّ و سرابیلَ تَقیکُم بأسَکُم» و برای شما جامه‌هایی مقرر کرده که شما را از گرما (و سرما) حفظ می‌کند و تن پوشها (زره‌ها)یی که شما را از آسیب جنگ نگه می‌دارد.

۷ – «ولاتَتَّخذوا أیمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُم» (۹۴) «و زنهار، سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار ندهید.»

که (از اولاد ذکور باشد) (و از پشت پسر) مرد به میان آمده باشد. السَّکَرُ ـ یعنی آنچه از میوه حرام کرده شده باشد.[۱] والرِّزْقُ الحَسَنُ یعنی آنچه را خدا حلال کرده است. (النحل: ٦٧) و ابن عُیَیْنَه از صَدَقه روایت کرده که «اَنْکاثاً» (۹۲) (نام زنی که رشته خود را پاره می‌کرد) خَرْقاء بود که وقتی رشتهٔ خود را محکم می‌بافت، آن را از هم می‌گسست.[۲]
و ابن مسعود گفته است: اَلْاُمَّةُ یعنی آموزندهٔ نیک و اَلْقانِتَةُ یعنی: فرمان بردار. (النحل: ۱۲۰)[۳]

١ - باب: قَوْلِهِ:
﴿وَمِنكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ﴾ [٧٠]

باب ـ ۱

«و مِنکُم مَن یُرَدُّ الی اَرْذَلِ العُمُرِ» (۷۰) «و بعضی از شما تا خوارترین (دورهٔ) سالهای زندگی (فرتوتی) بازگردانیده می‌شود.»

٤٧٠٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى أَبُو عَبْدِاللهِ الأَعْوَرُ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ» [راجع: ٢٨٢٣. أخرجه مسلم: ٢٧٠٦].

٤٧٠٧ ـ از شُعَیْب روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم دعا می‌کرد: «(بارالها) به تو پناه می‌جویم از بُخل و کاهلی و سالهای فرتوت زندگی، و عذاب قبر و از ابتلای دجّال و از ابتلای زندگی و مرگ».

---

۱ - «وَ من ثَمراتِ النَّخیلِ والاَعْنابِ تَتَّخِذون مِنْهُ سَکَراً وَ رِزقاً حَسَناً» «و از میوهٔ درختان خرما و انگور، بادهٔ مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می‌گیرید.»
۲ - «وَ لا تَکونُوا کالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِن بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْکاثاً» «و مانند آن (زنی) نباشید که رشتهٔ خود را پس از محکم بافتن، یکی یکی از هم می‌گسست.»
۳ - «اِنَّ ابراهیم کانَ اُمَّةً قانتاً لله حَنیفاً» «به راستی ابراهیم، پیشوای مطیع خدا (و) حق گرای بود.»

١٧ - سُورَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ
[الإِسراء]

١- باب :

٤٧٠٨- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ قال : سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ ﷺ قال : فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْكَهْفِ وَمَرْيَمَ : إِنَّهُنَّ مِنَ الْعِتَاقِ الأُوَلِ ، وَهُنَّ مِنْ تِلادِي .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ ﴾ [٥١] : يَهُزُّونَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : نَغَضَتْ سِنُّكَ ، أَيْ : تَحَرَّكَتْ . [انظر: ٤٧٣٩، ٤٩٩٤]

۱۷ ـ سورهٔ بنی اسرائیل[1]
(الإسراء)

باب ـ ۱

۴۷۰۸ ـ از ابواسحاق، از عبدالرحمن بن یزید روایت است که گفت: از ابن مسعود رضی الله عنه شنیدم که (در فضیلت این سه سوره) گفت: بنی اسرائیل و الکَهْف و مَرْیَم، اینها از جملهٔ نکوئی‌های گرامی اوایل اند و از قدمااند.

ابن عباس گفته است: «فَسَیُنْغِضُونَ اِلَیکَ رُؤُسَهُم» (۵۱) یعنی «می‌جنبانند به سوی تو سرهای خویش را»[2] یعنی: از روی استهزاء سرهای خویش را می‌جنبانند. و غیر از ابن عباس گفته است: نَغَضَتْ سِنُّکَ ـ یعنی دندان تو جنبید.

٢-باب

﴿ وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ [٤]

أَخْبَرْنَاهُمْ أَنَّهُمْ سَيُفْسِدُونَ ، وَالْقَضَاءُ عَلَى وُجُوهٍ : ﴿وَقَضَى رَبُّكَ ﴾ [٢٣] : أَمَرَ رَبُّكَ . وَمِنْهُ : الْحُكْمُ : ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ﴾ [يونس: ٩٣] و [النحل: ٧٨] و [الجاثية: ١٧]. وَمِنْهُ الْخَلْقُ ﴿ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ ﴾ [الصافات: ١٢] خَلَقَهُنَّ . ﴿ نَفِيرًا ﴾ [٦] : مَنْ يَنْفِرُ مَعَهُ . ﴿وَلِيُتَبِّرُوا﴾ يُدَمِّرُوا ﴿ مَا عَلَوْا ﴾ [٧] . ﴿ حَصِيرًا ﴾ [٨] : مَحْبِسًا ، مَحْصَرًا . ﴿ حَقَّ ﴾ [١٦] : وَجَبَ . ﴿ مَيْسُورًا ﴾ [٢٨] : لَيِّنًا . ﴿ خِطْئًا ﴾[٣١] : إِثْمًا وَهُوَ اسْمٌ مِنْ خَطِئْتَ وَالْخَطَأُ مَفْتُوحٌ مَصْدَرُهُ مِنَ الإِثْمِ خَطِئْتُ بِمَعْنَى خَطَأْتُ . ﴿تَخْرِقَ﴾ [٣٧] : تَقْطَعَ . ﴿وَإِذْ هُمْ نَجْوَى ﴾ [٤٧] : مَصْدَرٌ مِنْ

باب ـ ۲

«وقَضَینا اِلی بنی اسرائیل» (۴) «و پیغام فرستادیم به سوی بنی اسرائیل. یعنی آنها را خبر دادیم که فساد خواهند کرد و ـ القضاء ـ به چند معنی آمده است.

«و قَضَی رَبّک» (۲۳) یعنی: پروردگار تو امر کرد[3] در این آیه ـ قَضَی ـ به معنی حکم آمده:

---

۱ – قتاده می‌گوید که این سوره مکی است، مگر هشت آیت که در مدینه نازل شده یعنی از آغاز (و اِنْ کادوُ لِیَفْتنوُک) تا (وَ قُل رَبِّ اَدْخِلنِی مُدْخَلَ صِدْق) (آیات ۷۳ ـ ۸۰)

۲ – فَیَقوُلوُنَ مَنْ یُعیدُنا قُل الَّذی فَطَرَکُم اَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَیُنْغِضونَ اِلَیکَ رُؤُسُهُم» «پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ بگو همان کسی که نخستبن بار شما را پدید آورد (باز) سرهای خود را به طرف تو تکان می‌دهند.»

۳ – «وَقَضی رِبُّکَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ و بالْوالِدَیْنِ اِحْساناً» «و حکم

نَاجَيْتُ فَوَصَفَهُمْ بِهَا وَالْمَعْنَى يَتَنَاجَوْنَ. ﴿رُفَاتًا﴾ [٤٩، ٩٨]: حُطَامًا. ﴿وَاسْتَفْزِزْ﴾ [٦٤] اسْتَخِفَّ. ﴿بِخَيْلِكَ﴾ [٦٤] الْفُرْسَانِ، وَالرَّجْلُ وَالرِّجَالُ الرَّجَّالَةُ وَاحِدُهَا رَاجِلٌ مِثْلُ صَاحِبٍ وَصَحْبٍ وَتَاجِرٍ وَتَجْرٍ. ﴿حَاصِبًا﴾ [٦٨]: الرِّيحُ الْعَاصِفُ، وَالْحَاصِبُ أَيْضًا: مَا تَرْمِي بِهِ الرِّيحُ، وَمِنْهُ: ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ٩٨]: يُرْمَى بِهِ فِي جَهَنَّمَ، وَهُوَ حَصَبُهَا، وَيُقَالُ: حَصَبَ فِي الأَرْضِ ذَهَبَ، وَالْحَصَبُ: مُشْتَقٌّ مِنَ الْحَصْبَاءِ وَالْحِجَارَةِ. ﴿تَارَةً﴾ [٦٩]: مَرَّةً، وَجَمَاعَتُهُ تِيَرَةٌ وَتَارَاتٌ. ﴿لأَحْتَنِكَنَّ﴾ [٦٢]: لأَسْتَأْصِلَنَّهُمْ، يُقَالُ: احْتَنَكَ فُلاَنٌ مَا عِنْدَ فُلاَنٍ مِنْ عِلْمٍ اسْتَقْصَاهُ. ﴿طَائِرَهُ﴾ [١٣]: حَظَّهُ.

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: كُلُّ سُلْطَانٍ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حُجَّةٌ.

﴿وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ﴾ [١١١]: لَمْ يُحَالِفْ أَحَدًا.

«انّ ربَّـکَ یَقْضِی بَیْنَهُم» (یونس: ۹۳) و (النّمل: ۷۸) و (الجاثیـة: ۱۷) یعنی: «هر آینه پروردگار تو میان ایشـان حکم می‌کند.» یکی از معانی ـ قَضَی ـ آفریدن است: «فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَمَوات» (فُصِّلَت: ۱۲) یعنـی: آنهـا را هفت آسـمان آفرید.

«نَفیـراً» (٦) یعنی: کسـانی که با وی رهسـپار شدند.[۱]

«وَلِیُتَبِّـرُوا» (۷) یعنـی: هـلاک و نابـود کنید. «ماعَلَوْ» (۷)[۲]

«حَصِیْراً» (۸) یعنی: بازداشتگاه و بندگاه.[۳]

«حَقّ» (١٦) یعنی: لازم و ثابت شد.[۴]

«مَیْسوراً» (۲۸) یعنی: نرم[۵]

«خِطْئاً» (۳۱) یعنی: گناه و آن اسم است از باب: خَطِئتَ و «الخَطاء» مصدر آن مفتوح اسـت. به معنی گناه اسـت. خَطِئتُ بـه معنای «اَخْطَأت» است یعنی مجرد و مزید آن یکی است.»[۶]

«تَخْرق» (۳۷) تَقْطَع: یعنی: پاره کرده[۷]

کرد پروردگار تو که عبادت مکنید مگر فقط وی را و با پدر و مادر نیکوکاری کنید.» این آیت در متن عربی عوض (۲۳) اشتباهاً (۳۳) شماره‌گذاری شد و در سطربعدی عوض (النّمل)، (النحل) آمده که ترجمهٔ آن اصلاح گردید.

۱ – وَجَعَلْناکُم اَکْثَرَ نَفیراً» «و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم.»

۲ – «وَلِیُتَبِّروا ما عَلَوْا تَتْبیراً» «تا نابود کنند به هر چه دست یابند نابود کردنی.»

۳ – وَجَعَلْنا جَهَنَّمَ للکافرینَ حصِیراً» «و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم.»

۴ – فَحَقَّ عَلَیْهاالقَولُ فَدَمَّرنها تَدْمِیراً» «تا لازم شود بر آن (شهر) وعدهٔ عذاب، پس آن را (یکسره) زیر و زبر کنیم.»

۵ – «فَقُل لَهُم قَوْلا مَیْسوراً» «پس با آنان سخنی نرم بگوی.»

۶ – «اِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْئاً کبیراً» «آری، کشتن آنان، همواره گناهی بزرگ است.»

#: ـ أخْطأتُ، اشتباهاً در متن عربی «خَطأت» آمده است که در ترجمه اصلاح گردید.

۷ – «وَلا تَمْشِ فِی الارضِ مَرَحاً اِنَّک لَنْ تخرق الارضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبال طوْلا» «و در زمین خرامان مرو، هر آینه تو زمین را نخواهی

«وَ اِذْهُم نَجْوَی» (٤٧) یعنی: «نجوی» مصدر است از «ناجَیْت» گرفته شده و آنها را بدان (صفت) وصف کرده و معنای آن «یَتَناجَوْن» با یکدیگر نجوی (سرگوشی) می‌کنند.[۱]

«رُفاتاً» (٤٩، ٩٨) یعنی: حُطاماً. یعنی: شکسته و ریخته و خشکیده[۲]

«وَاسْتَفْزِزْ» (٦٤) یعنی: سبک کن، وادار کن.[۳]

«بِخَیْلِک» (٦٤) یعنی: توسط سواران تو.

«والرَّجِل» (٦٤) و الرِّجال یعنی پیادگان و صیغهٔ واحد آن، راجل است، مانند: صاحب و صَحْب و تاجر و تَجْر.

«حاصِباً» (٦٨) یعنی: باد تند و «الحاصب» یعنی آنچه را باد می‌پراکند (مانند سنگریزه و غیره)[۴] از همین جا معنی ماخوذ است.

«حَصَبَ جَهَنَّم» (الأنبیاء: ٩٨)[۵] که آن دردوزخ افکنده می‌شود. و همان چیزی که افکنده می‌شود «حَصب» آن است و گفته می‌شود: «حَصَبَ فِی الارضِ» یعنی: رفت در زمین و «الحَصَب» از «حُصْباء» مشتق است که به معنای سنگ است.

«تارَه» (٦٩) یعنی: یکبار، و جمع آن، تِیرَه و

شگافت و نرسی به کوهها در درازی.»

۱ – «وَ اِذْهُم نَجْوای اِذیَقوُلُ الظّالِمون اِن تَتَّبِعوُن اِلّا رُجُلاً مَسْحوراً» «و آنگاه که به نجوا می‌پردازند، وقتی که ستمگران می‌گویند: جز مردی افسون شده را پیروی نمی‌کنید.

۲ – «وَ قالوُا اِذا کُنّا عِظاماً و رُفاتاً اِنّا لَمَبْعوُثون خَلْقاً جدیداً» «و گفتند آیا چون استخوانی چند و اعضای پوسیدهٔ از هم پاشیده شویم، آیا به آفرینش نو برانگیخته می‌شویم.»

۳ – وَاستَفْزِز مَن اِستَطَعتَ مِنْهُم بِصَوْتِک وَاَجْلِب عَلَیهِم بِخَیْلِک وَ رَجِلِک» «و از ایشان هرکه را خواستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز.»

۴ – او یُرسِلَ عَلَیکُم حاصِباً» «یا بر شما طوفانی از سنگریزه‌ها بفرستد.»

۵ – اِنَّکُم وَما تَعْبدُون مِن دُوْنِ الله حَصَبُ جَهَنَّم» «در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید.» (الانبیاء: ٩٨)

تارات» است.[۱]

«لَأَحْتَنِکَنَّ» (٦٢) یعنی: هر آینه آنها را از بیخ و بن برمی‌اندازم. گفته می‌شود: احْتَنَکَ فلانٌ ماعِنْدَ فلانٍ من عِلْمٍ استَقْصاهُ یعنی: هلاک کرد فلان، چیزی را که نزد فلان است از علمی که آن را به نهایت رسانیده است «طائره» (۱۳) یعنی: نصیب او را[۲]

ابن عباس گفته است: هر جا لفظ «سُلطان» در قرآن آمده به معنای «حجت» است.[۳]

«وَلِیٌّ من الذُّل» (۱۱۱) یعنی هیچ کسی را دوست یا هم پیمان نگرفته است.[۴]

۳ - باب : قوله :

﴿سبحان الذي أسرى بعبده لَيلاً مِنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ﴾ [۱]

باب ـ ۳

فرمودهٔ خدای تعالی:

«سُبْحانَ الَّذی أسری بِعبْده لَیْلاً مَنَ الْمسْجدِ الحَرام» (۱) «منزه است، آن خدایی که شبانگاهی بنده‌اش را از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی برد.»[۵]

---

۱ - «اَمْ اَمِنْتُم اَنْ یُعیدَکُم فیهِ تارَةً اُخْرای فَیُرسِلَ عَلَیکُم قاصِفاً مِنَ الرّیح» «یا (مگر) ایمن شدید از اینکه بار دیگر شما را در آن (دریا) بازگرداند و تندبادی شکننده بر شما بفرستد.»

۲ - «لاَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ اِلَّا قَلیلاً» «ریشه کن خواهم کرد فرزندانش را، جز اندکی (از آنها را)»

۳ - لفظ سلطان در این سوره در آیات ۳۳ و ۶۵ آمده است.

۴ - «وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِ وَ کَبِّرهُ تَکبیراً» «و نیست او را هیچ کار سازی به سبب ناتوانی و به تعظیم یاد کن او را تعظیم کردنی.»

۵ - در این آیه اشاره است به معراج پیامبر صلی الله علیه و سلم. بردن آن حضرت از مسجدالحرام (مکه) تا بیت المقدس در این آیه قطعیت یافته و از آنجا تا فراز آسمانها به تفصیل در احادیث آمده که در کتب تفسیر و سیر از آن یاد شده است. احادیثی که از بزرگان صحابه چون انس بن مالک و ابوسعید خُدری و شداد بن اوس و ابوهریره و ابن عباس و عایشه رضی الله عنهم روایت شده از آن چنین برمی‌آید که در شب دوشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سال قبل از هجرت و به روایتی به تاریخ نوزدهم رمضان یعنی هجده

٤٧٠٩ – حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ (ح) .

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : أُتِيَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ بِإِيلِيَاءَ بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَلَبَنٍ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا ، فَأَخَذَ اللَّبَنَ ، قَالَ جِبْرِيلُ : الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَاكَ لِلْفِطْرَةِ ، لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ [راجع : ٣٣٩٤، أخرجه مسلم : ١٦٨، مطولاً وكله في الأشربة، ٩٢] .

٤٧٠٩ ـ از ابن شهاب روایت است که ابن مُسَیَّب گفت: ابوهریره گفت: در آن شبی که آن حضرت به «ایلیأ»، «بیت‌المقدس» برده شد، برایش دو ظرف از شراب و شیر آورده شد، آن حضرت به آنها نگریست و شیر را گرفت، جبرئیل گفت: ستایش خدایی را که تو را به فطرت (اسلام) رهنمون شد و اگر شراب را می گرفتی، امت تو گمراه می‌شد.

٤٧١٠ – حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ ، قُمْتُ فِي الْحِجْرِ ، فَجَلَّى اللّٰهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ» .

زَادَ يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ : «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ ، حِينَ أُسْرِيَ بِي إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ» . نَحْوَهُ [راجع : ٣٨٨٦، أخرجه مسلم : ١٧٠] .

﴿ قَاصِفًا ﴾ [٦٩] رِيحٌ تَقْصِفُ كُلَّ شَيْءٍ .

٤٧١٠ ـ از ابن شهاب روایت است که ابوسَلَمه گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «آنگاه که (کافران) قریش (دربارهٔ سفر معراج) مرا تکذیب کردند، من در حِجر (کعبه) ایستادم، پس خداوند بیت المقدس را بر من نمودار کرد و من شروع کردم که از نشانه‌های آن بدیشان خبر دهم در حالی که به

ماه قبل از هجرت، رسول الله صلی الله علیه و سلم را از خانهٔ اُم هانی بنت ابی طالب به سفر معراج بردند. چنانکه آن حضرت از مکه تا بیت‌المقدس به سواری «براق» برده شد و از آنجا تا آسمان دنیا به وسیلهٔ «معراج» یعنی چیزی شبیه نردبان بالا برده شد و از آسمان دنیا، جبرئیل آن حضرت را به پر خویش گرفت و به آسمان دوم، سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم برد. آن حضرت در این آسمانها پیامبران و فرشتگان را دید. در آسمان ششم «بیت‌العِزّه» و در آسمان هفتم «بیت المعمور» را دید و سپس از آن برگذشت و به «سدرة المنتهی» یعنی «درخت عظیم» رسید. آنگه جبرئیل، آن حضرت را از خود پیش ساخت و خود در عقب وی راهی شد تا آنکه به اولین پردهٔ درگاه رب العزّت رسید، جایی که جبرئیل در بیرون پرده ماند و محمد (ص) در درون پرده شد. پرده دار به یک طرفة العین، به پرده دار دیگر رسانید و پرده دار دیگر به پرده دار دیگر، تا از هفتاد پرده درگذشت. به روایتی در این وقت جبرئیل با وی بود و سپس آن حضرت را به «رفرف» نشاند تاآنکه به عرش پروردگار رسید و عرش و لوح محفوظ را دید. آیت «ثُمَّ دنا فَتَدَلّی» (النجم ۸) یعنی «باز نزدیک شد و فرود آمد» را اشاره بدین سفر تفسیر کرده‌اند. آنگاه مقرب درگاه الوهیت گشت و پروردگارش او را به نظر رحمت دید و به لطف و کرامت بنواخت.

سوی آن می‌دیدم.»[1]

یعقوب بن ابراهیم افزوده است: پسر برادر ابن شهاب از عموی خود، چنین روایت کرده که (آن حضرت فرمود:) «آنگاه که قریش مرا تکذیب کردند، زمانی که مرا به سوی بیت‌المقدس بردند.» مانند حدیث فوق.

«قاصِفاً» (٦٩) یعنی: تندبادی که هرچیز را می‌شکند.

٤- باب :

﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ﴾ [٧٠]

كَرَّمْنَا وَأَكْرَمْنَا وَاحِدٌ . ﴿ ضِعْفَ الْحَيَاةِ ﴾ عَذَابَ الْحَيَاةِ . ﴿ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ﴾ [٧٥] : عَذَابَ الْمَمَاتِ . ﴿خِلافَكَ ﴾ [٧٦] وَخَلْفَكَ سَوَاءٌ . ﴿ وَنَأَى ﴾ [٨٣] : تَبَاعَدَ . ﴿شَاكِلَتِهِ ﴾ [٨٤]: نَاحِيَتِهِ ، وَهِيَ مِنْ شَكْلِهِ . ﴿صَرَّفْنَا ﴾ [٤١، ٨٩] : وَجَّهْنَا . ﴿ قَبِيلًا ﴾ [٩٢] : مُعَايَنَةً وَمُقَابَلَةً ، وَقِيلَ : الْقَابِلَةُ لأَنَّهَا مُقَابِلَتُهَا وَتَقْبَلُ وَلَدَهَا . ﴿ خَشْيَةَ الإِنْفَاقِ ﴾ [١٠٠] : أَنْفَقَ الرَّجُلُ أَمْلَقَ ، وَنَفِقَ الشَّيْءُ ذَهَبَ . ﴿ قَتُورًا ﴾ [١٠٠] : مُقَتِّرًا . ﴿ لِلأَذْقَانِ ﴾ [١٠٧: ١٠٩] : مُجْتَمَعُ اللَّحْيَيْنِ ، وَالْوَاحِدُ ذَقَنٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مَوْفُورًا ﴾ [٦٣] : وَافِرًا . ﴿ تَبِيعًا﴾ [٦٩] : ثَائِرًا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : نَصِيرًا . ﴿ خَبَتْ ﴾ [٩٧]: طَفِئَتْ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لا تُبَذِّرْ ﴾ [٢٦] : لا تُنْفِقْ فِي الْبَاطِلِ . ﴿ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ ﴾ [٢٨]: رِزْقٍ ﴿ مَثْبُورًا ﴾ [١٠٢]: مَلْعُونًا . ﴿ لا تَقْفُ ﴾ [٣٦]: لا تَقُلْ . ﴿فَجَاسُوا﴾ [٥]: تَيَمَّمُوا . يُزْجِي الْفُلْكَ : يُجْرِي الْفُلْكَ : ﴿ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ ﴾ [١٠٧، ١٠٩] : لِلْوُجُوهِ .

باب ـ ۴

«وَلَقَدْ كَرَّمْنا بنی آدم» (٧٠-) «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.» (کلمات) «کَرَّمْنا و اَکْرَمْنا (که هر دو فعل متعدی‌اند) به یک معنی می‌باشد. «ضِعْفَ الحیاةِ» یعنی: عذاب زندگی. «وَضِعْفَ المَمات» (٧٥) یعنی عذاب مرگ.[2]

«خِلافَک» (٧٦) و «خَلْفَک» هر دو برابراند (به یک معنی است)[3]

«وَنای» (٨٣) تباعَدَ: یعنی؛ دور شد[4]

«شاکِلَتِهِ» (٨٤) ناحِیَتِهِ: یعنی: جهت خود و

---

۱ - بعضی در موضوع معراج گفته‌اند که آن در خواب بوده نه در بیداری، این نظر خلاف اخبار صحاح و خلاف مذهب اهل سنت و جماعت است؛ زیرا اگر معراج در حالت خواب می‌بود در آن هیچ معجزه‌ای به شمار نمی‌رفت و کافران انکار نمی‌کردند؛ زیرا انسان هرچیز در خواب می‌بیند و کسی نمی‌تواند آن را تکذیب کند. «اقتباس از تفسیر کشف الاسرار میبدی»

۲ - «اِذاً لَاَذَقْناکَ ضِعْفَ الحیاةِ وَضِعْفَ الممات» «آنگاه تو را دو چند (عذاب) زندگی و دوچند (عذاب) مرگ می‌چشانیدیم.»

۳ - «وَ اِن کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الارض لِیُخْرِجوکَ مِنْها و اِذاً لَا یَلْبِثُونَ خِلفَکَ اِلا قَلیلاً» «و نزدیک بود که تو را ازاین سرزمین برکنند. تا تو را از آنجا بیرون سازند و در آن صورت آنان (هم) پس از تو جز (زمان) اندکی نمی‌ماندند.»

۴ - وَ اِذا اَنْعَمْنا علی الانسانِ اَعْرَضَ ونَأبِجانِبِه» «و چون به انسان نعمتی ارزانی داریم، روی می‌گرداند و پهلو تهی می‌کند.»

«شاکلته» مشتق از «شَکْله» است.[۱]
«صَرَّفْنا» (٤١، ٨٩) وَجَّهْنا. یعنی: پیش آورده‌ایم.[۲]
«قَبِیْلاً» (٩٢) یعنی معاینه و مقابله و گفته می‌شود: قابله، زیرا وی در مقابل زن است و نوزاد پیش او پیش می‌آید.[۳]
«خَشْیَةَ الانْفاق» (١٠٠) اَنْفَقَ‌الرَّجُلُ به معنای «اَمْلَقَ» است.[۴]
یعنی: مرد انفاق کرد. و نَفِقَ‌الشَّیءُ ذَهَبَ (آن چیز از میان رفت) (وی بر فرق معنای ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید آن اشارت کرده است.)
«قَتُوراً» (١٠٠) مُقَتِّراً، یعنی: بخیل و ممسک.
«لِلاَذْقان» (١٠٧، ١٠٩) یعنی: جای جمع شدن هر دو استخوان فک. و صیغهٔ واحد آن «ذَقَن» است یعنی زنخ.[۵]
و مجاهد گفته است: «مَوْفوراً» (٦٣) وافِراً: یعنی فراوان (اسم فاعل به جای اسم مفعول آمده است.)[۶]
«تَبِیْعاً» (٦٩) ثائراً. یعنی: خشم[۷]
و ابن عباس گفته است، تَبِیْعاً: نصیراً یعنی

---

۱ - «قُلْ کُلٌ یَعْمَلُ علی شاکِلَته» «بگو هرکس به روش خود عمل می‌کند.»
۲ - «وَلَقَدْ صَرَّفْنا فی هذاالقُرن لِیَذَّکَّروا» (۴۱) «و به راستی ما در این قرآن (حقایق را) گونه گون بیان کردیم تا پند گیرند.»
۳ - «اَوْتَأتِی باللهِ والملائکَةِ قَبِیلاً» «یا خدا و فرشتگان را در برابر (ما حاضر آوری)»
۴ - «قُلْ لَوْ اَنْتُم تَمْلِکُوْنَ خَزائِنَ رَحْمَةِ رَبّی اِذاً لَاَمْسَکْتُمْ خَشْیَةَ الاِنْفاقِ وکانَ الانسانُ قَتوراً» «بگو: اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید. باز هم از بیم خرج کردن قطعا امساک می‌ورزیدید، و انسان همواره بخیل است.»
۵ - «وَیَخِرُّوْنَ لِلاَذْقانِ یَبْکُوْنَ و یَزِیدُهُم خُشوعاً» (۱۰۹) «و بر روی زمین می‌افتند و می‌گریند و بر فروتنی آنها می‌افزاید.»
۶ - «فاِنَّ جَهَنَّمَ جزاؤُکم جَزاء مَوْفوُراً» «مسلماً جهنم سزایشان خواهد بود که کیفری تمام است.»
۷ - «ثُمَّ لاتَجِدوُ الَکُمْ عَلَینا به تَبِیْعاً» «آنگاه برای خود در برابر ما کسی را نیابید که آن را دنبال کند.»

یاور[1]

و ابن عباس گفته است: «لاتُبَذِّرْ» (٢٦) یعنی: به باطل خرج مکن.[2]

«اِبْتَغاء رَحْمَهٔ» (٢٨) یعنی رزق.[3]

«مَثْبوراً» (١٠٢) مَلْعوناً یعنی: لعنت شده.[4]

«لاتَقْفُ» (٣٦) لاتَقُل: یعنی مگوی.[5]

«فَجاسُوْا» (٥) تَیَمَّمُوْ: یعنی قصد کردند.[6]

یُزْجِی الفُلْکَ: یُجْزِی الفُلْکَ: یعنی (یُزْجی به معنای یُجْرِیْ است) یعنی کشتی را روانه می‌کند.[7]

«یَخِرُّنَ لِلاذقانِ» (١٠٧، ١٠٩) یعنی: لِلْوُجوه؛ بر روی می‌افتند.[8]

باب : قَوْلِه ﴿ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا ﴾ . الآيَةَ [١٦]

باب

فرمودهٔ خدای تعالی:

«و اذا اَرَدْنا اَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً اَمَرْنا مُتْرِفیها» (آیه١٦)

«و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم.

---

١ - «کُلَّما خَبَتْ زدنهم سَعیراً» «هر بار که آتش آن فرونشیند، شراره‌ای (تازه) برایشان می‌افزاییم.»

٢ - «وَآتِ ذالقُربی حقَّهُ و المِسکینَ وابْنَ السَّبیلِ و لا تُبذِّر تَبذیراً» «و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را (دستگیری کن) و ولخرجی و اسراف مکن.»

٣ - وَ اِمّا تُعرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغاء رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجوُها فَقُل لَهُم قَولاً مَیسوراً» «و اگر به امید رحمتی که از پروردگارت جویای آنی، از ایشان روی می‌گردانی، پس با آنان سخنی نرم بگوی.»

۴ - «وَ اِنّی لاَظُنُّکَ یافِرعَوْنَ مَثْبُوراً» «و راستی ای فرعون تو را تباه شده می‌پندارم.»

۵ - «وَلا تَقْفُ مالَیْسَ لَکَ بِهِ علم» «و مرو پی چیزی که بدان علم نداری.»

۶ - «فَاِذا جاء وَعْدُ اُوْلٰهُما بَعَثنا عَلَیکُم عِباداً لَنا اُوْلی باسٍ شدید فَجاسوُا خِلَلَ الدِّیار» «پس آنگاه که وعدهٔ (تحقق) نخستین آن دو فرا رسید، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تامیان خانه‌هایتان برای قتل و غارت شما به جستجو درآیند.»

٧ - «رَبُّکُم الّذی یُزجی لَکُمُ الفُلکَ فی البحر» «پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می‌آورد.» (۶۶)

٨ - «اذا یُتلی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلاَذقانِ سُجَّداً» «چون این کتاب بر آنان خوانده شود، سجده کنان به روی در می‌افتند.»

خوشگذرانانش را وامی‌داریم.»

٤٧١١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا مَنْصُورٌ : عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه قَالَ : كُنَّا نَقُولُ لِلْحَيِّ إِذَا كَثُرُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ : أَمِرَ بَنُو فُلَانٍ .

حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : وَقَالَ أَمِرَ .

٤٧١١ ـ از منصـور، از ابـو وائـل روایـت که عبدالله (بن مسعود) گفت: در روزگار جاهلیت، آنگاه که شـمار افراد قبیله‌ای زیاد می‌شدند، ما می‌گفتیم: أَمِرَ بَنُوفَلان.

حُمَیْدی از سـفیان روایت کرده که گفته است: أَمَرَ.

٥ - باب : ﴿ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾ [٣]

باب ـ ٥

«ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نوحٍ إنَّهُ كانَ عَبْداً شَـكوراً» (۳) «ای فرزندان کسانی که (آنان را در کشتی) با نوح برداشتیم. راستی که او بنده‌ای سپاسگزار بود.»

٤٧١٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا أَبُو حَيَّانَ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِلَحْمٍ ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ ، فَنَهَشَ مِنْهَا نَهْشَةً ثُمَّ قَالَ : «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ وَلَا يَحْتَمِلُونَ ، فَيَقُولُ النَّاسُ : أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ ، أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ : عَلَيْكُمْ بِآدَمَ .

فَيَأْتُونَ آدَمَ ﷺ فَيَقُولُونَ لَهُ : أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ : إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ ، وَلَنْ يَغْضَبَ

٤٧١٢ ـ از ابوحَیّان‌َالتَّیمی، از ابوزُرْعه بن عَمْرو بن جَریر روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفته است: گوشت (پخته شده) برای رسول الله صلی الله علیه و سـلم آورده شد. گوشت بازو (سـر دسـت گوسـفند) به وی پیش شد و آن گوشـت او را خوش می‌آمـد و لقمه‌ای از آن بـه دندان برکند و سـپس گفـت: «من در روز قیامت سـالار مردم هسـتم و آیا می‌دانید، این به کدام دلیل اسـت؟ خداوند مردمان پیشین و پسین را در یک زمین جمع می‌کند، فراخواننده ایشان را می‌شـنواند و بیننده ایشان را می‌نگرد و آفتاب (به مردم) نزدیک می‌شـود و مردم را غم و اندوهی می‌رسـد که نه تاب آن را دارند و نه تحمل آن را. مردم می‌گویند: آیا نمی‌بینید که به چه حالتی رسیده‌اید، آیا کسی را جستجو نمی‌کنید که از شما نزد پروردگار شما شفاعت

بَعْدَهُ مِثْلَهُ ، وَإِنَّهُ قَدْ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ .

فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُونَ : يَا نُوحُ ، إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ؟ فَيَقُولُ : إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ .

فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُونَ : يَا إِبْرَاهِيمُ ، أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ : إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلاثَ كَذِبَاتٍ - فَذَكَرَهُنَّ أَبُو حَيَّانَ فِي الْحَدِيثِ - نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى .

فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ : يَا مُوسَى ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَضَّلَكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلامِهِ عَلَى النَّاسِ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ؟ فَيَقُولُ : إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ ، وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى .

فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُونَ : يَا عِيسَى ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ، اشْفَعْ لَنَا ، إِلَى رَبِّكَ أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ عِيسَى : إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ قَطُّ ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ - وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْبًا - نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي ، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي ،

کند؟ بعضی از مردم به بعضی دیگر می‌گویند: نزد آدم بروید.

نزد آدم علیه السلام می‌روند و به او می‌گویند: تو پدر همهٔ مردم هستی، خداوند تو را با دست خود آفریده و از روح خود در تو دمیده و فرشتگان را امر کرده و بر تو سجده کردند، پس، از ما به نزد پروردگار ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم؟

آدم می‌گوید: همان پروردگار من امروز به حدی خشمگین است که قبل از این، مانند آن خشمگین نبوده و بعد از این مانند آن خشمگین نخواهد بود، و همانا وی مرا از (خوردن میوه) آن درخت منع کرده بود ولی من او را نافرمانی کردم ـ نفس من، نفس من، نفس من (خودم، خودم، خودم)- به سوی کسی غیر از من بروید، نزد نوح بروید.

نزد نوح می‌روند و می‌گویند: ای نوح، تو نخستین پیامبر (اُولوالعزم) به سوی مردم زمین هستی، و به تحقیق خداوند تو را بنده‌ای سپاسگزار نامیده است، پس از ما به نزد پروردگار خود شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم؟ نوح می‌گوید: همانا پروردگار من عزّوجّل امروز به حدی خشمگین است که نه قبل از آن چنین خشمگین بوده و نه بعد از این چنین خشمگین خواهد بود. به تحقیق که من (در دنیا) حق آن داشتم که یک بار دعای (بد) نمایم و آن دعا را در حق قوم خود کردم که (غرق شدند) ـ نفس من، نفس من، نفس من ـ نزد کسی غیر از من بروید. نزد ابراهیم بروید.

نزد ابراهیم می‌روند و می‌گویند: ای ابراهیم

اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ .

فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا ﷺ فَيَقُولُونَ : يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَخَاتِمُ الانْبِيَاءِ ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، الا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ ؟ فَأَنْطَلِقُ فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ ، فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي ، ثُمَّ يُقَالُ : يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ ، سَلْ تُعْطَهْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأَقُولُ : أُمَّتِي يَا رَبِّ ، أُمَّتِي يَا رَبِّ ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ : يَا مُحَمَّدُ أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الأَبْوَابِ ، ثُمَّ قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمْيَرَ ، أَوْ : كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى»

[راجع: ۳۳٤۰. أخرجه مسلم : ۱۹٤].

تو پیامبر خدا و دوست خاص وی از مردم روی زمین هستی، از ما به نزد پروردگار خود شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم؟

ابراهیم به آنها می‌گوید: همانا پروردگار من امروز خشم گرفته است، چنان خشمی که نه قبل از آن گرفته بود و نه بعد از این می‌گیرد و به تحقیق که من بودم که سه دروغ گفتم ـ ابوحیّان (راوی) این دروغها را در حدیث ذکر کرده است ـ نفس من، نفس من، نفس من ـ نزد دیگری غیر از من بروید، نزد موسی بروید.

نزد موسی می‌روند و می‌گویند: ای موسی، تو فرستادهٔ خدایی، خداوند تو را به رسالت و کلام (مستقیم) خود بر مردم برتری داده است، از ما به نزد پروردگار خود شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم؟ موسی می‌گوید: همانا پروردگار من امروز خشم گرفته است، همچو خشمی که نه قبل از این گرفته بود و نه بعد از این می‌گیرد و به تحقیق من کسی را کشته‌ام که مأمور به کشتن وی نبوده‌ام ـ نفس من، نفس من، نفس من ـ نزد غیر از من بروید، نزد عیسی بروید.

نزد عیسی می‌روند و می‌گویند: ای عیسی، تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که آن را به سوی مریم القا کرده و روحی از وی می‌باشی که آفریده است و در گهواره که کودک بودی با مردم سخن گفتی، از ما به سوی پروردگار خود شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم؟

عیسی می‌گوید: همانا پروردگار من امروز چنان خشم گرفته است که هرگز قبل از آن خشم نگرفته بود و بعد از این چنان خشم نخواهد گرفت ـ و از گناه خود یاد نکرد ـ نفس من، نفس من، نفس من ـ نزد غیر من بروید. نزد محمد صلی الله علیه و سلم بروید.

نزد محمد صلی الله علیه و سلم می‌آیند و می‌گویند: ای محمد، تو رسول الله و خاتم الأنبیاء هستی، و به تحقیق که خداوند گناه پیشین و پسین تو را بخشیده است، نزد پروردگار خود از ما شفاعت کن، آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم؟

آنگاه من راهی می‌شوم و به زیر عرش می‌آیم و به پیشگاه پروردگار خود عزَّوَجلّ به سجده می‌افتم. سپس خداوند مرا به گفتن ستایش و حسن ثنای خود راهنمایی می‌کند که قبل از آن هیچ چیزی از آن را بر کسی راهنمایی نکرده است و سپس می‌گوید: ای محمّد، سرِ خود را بلند کن، بخواه که داده می‌شوی و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود.

من سر خود بلند می‌کنم و می‌گویم: امّت من ای پروردگار من، امت من ای پروردگار من.

گفته می‌شود: ای محمد، از امت خود کسانی را که حساب ندارند، از دروازهٔ راست دروازه‌های بهشت (به بهشت) درآور و آنها در درآمدن از سائر دروازه‌ها با مردم شریک‌اند.

سپس آن حضرت فرمود: سوگند به ذاتی که جان من در ید قدرت اوست که مسافت میان دو پاشنهٔ دروازهٔ هر یک از دروازه‌های بهشت همچون مسافت میان مکه و حِمْیر، یا: میان

مکه و بُصرا (در شام) است.»

٦ - باب: [قَوْلِه:]

﴿وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [٥٥]

باب ـ ۶

فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَ آتَيْنـا داودَ زبـوراً» (٥٥) «و بـه داوود زبور دادیم.»

٤٧١٣ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ الْقِرَاءَةُ، فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَابَّتِهِ لِتُسْرَجَ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ، يَعْنِي الْقُرْآنَ» [راجع: ٢٠٧٣].

٤٧١٣ ـ از مَعْمَـر. از هَمّام بن مُنَبّه، از ابوهریره رضی الله عنه روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خواندن زَبـور بر داوُود آسـان کرده شد و چون امر می‌کرد که مرکبش زین کرده شود، وی پیش از زین کردن مرکب، قرائت را تمام می‌کرد، یعنی خواندن زَبور را.»

٧ - باب: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ [٥٦]

باب ـ ۷

«قُـلِ ادْعوا الّذينَ زَعَمْتُم مِنْ دُونـه فَلا يَمْلِكونَ كَشْـفَ الضُّرِّ عَنْكُم و لا تَحْويـلا» (٥٦) «بگو کسانی را که به جای او (معبود خود) پنداشتند، بخوانیـد. (آنها) نه اختیاری دارند که از شـما دفـع زیان کننـد و نه (آنکه بلایی را از شـما) بگردانند.»

٤٧١٤ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ: عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: ﴿إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾. قَالَ: كَانَ نَاسٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعْبُدُونَ نَاسًا مِنَ الْجِنِّ، فَأَسْلَمَ الْجِنُّ وَتَمَسَّكَ هَؤُلَاءِ بِدِينِهِمْ.

زَادَ الْأَشْجَعِيُّ: عَنْ سُفْيَانَ، عَنِ الْأَعْمَشِ: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ﴾. [انظر: ٤٧١٥، أخرجه مسلم: ٣٠٣٠]

٤٧١٤ ـ از ابراهیم، از ابومَعْمَر روایت است که عبدالله (بن مسـعود) در مـورد آیت «اِلى رَبِّهِمُ الوسيلَة» (٢٥٧) «به سوی پروردگار خود تقرب می‌جویند.» گفت: گروهی از انسـانها، گروهی از جنیان را می‌پرستیدند و همان جنیان که (که مورد پرسـتش بودند) به اسـلام درآمدند ولی همان مردم به دین جنیان تمسـک ورزیدند (و بدان پایدار ماندند، هرچند جنیانی که مسلمان

شده بودند بدین امر راضی نبودند.»
اَشْجَعِی، از سُفیان، از اَعْمَش در روایت این حدیث، این را افزوده است: «قُلِ ادعُوْاالّذینَ زَعَمْتُم.»

٨ - باب : [قوله :] ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ﴾ الآيَةَ [٥٧] .

باب ـ ۸

فرمودهٔ خدای تعالی:

«اُوْلائِکَ الَّذِینَ یدْعوْنَ یَبْتَغُوْنَ اِلی رَبِّهِمُ الْوسیلَة» (آیهٔ: ۵۷) «آن کسانی که ایشان می‌خوانند، (خود) به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند (تا بدانند) کدام یک از آنها (به او) نزدیکترند.)

٤٧١٥ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ رضيَ اللهُ عَنْهُ : فِي هَذِهِ الآيَةِ : ﴿ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ﴾ . قَالَ : كَانَ نَاسٌ مِنَ الْجِنِّ يُعْبَدُونَ ، فَأَسْلَمُوا [راجع : ٤٧١٤ . اخرجه مسلم : ٣٠٣٠] .

٤٧١۵ ـ از ابراهیم، از ابو مَعْمر روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه، دربارهٔ آیت «الّذینَ یَدْعونَ یَبْتَغُونَ اِلی رَبِّهِمُ الوسیلَة» گفته است: گروهی از جنیان (توسط انسانها) پرستش می‌شدند و آن گروه جنیان اسلام آوردند (در حالی که همان مردم هنوز آنها را می‌پرستیدند.)

٩ - باب : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ﴾ [٦٠]

باب ـ ۹

«وَمَا جَعَلْنا الرُّؤْیا الَّتی أرَیْناکَ اِلّا فِتْنَةً لِلنّاس» (٦٠) «و آن رویایی را که به تو نمایاندیم، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم.»

٤٧١٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ﴾ . قَالَ : هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ ، أُرِيَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ .

٤٧١٦ ـ از عَمْرو، از عِکْرِمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته که آیت: «وما جَعَلْنا الرّؤیا الّتی أرَیناکَ اِلّا فِتْنَةً لِلنّاس» (که در آن کلمهٔ «رؤیا» آمده است) همان دیدن با چشم

﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ﴾ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ . [راجع: ۳۸۸۸]

است. به رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن شب که به آسمان برده شد، نموده شد.
«والشَّجَرَةِ الْمَلْعوْنَة» (٦٠) «و آن درخت لعنت شده» درخت زَقُّوم، است (درخت زنندۀ تلخی که در زیر دوزخ می‌روید.)[1]

۱۰ - باب : ﴿ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴾ [۷۸]

قال : مُجَاهِدٌ صَلاةَ الْفَجْرِ .

باب ـ ۱۰

«انّ قُرْآنَ الفَجْرِ كان مَشْهوداً» (۷۸) «زیرا نماز صبح همواره (مقرون: حضور (فرشتگان است.)»
مُجاهد گفته است: مراد از «قُرآن الفجر» نماز صبح است.

٤٧١٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « فَضْلُ صَلاةِ الْجَمِيعِ عَلَى صَلاةِ الْوَاحِدِ خَمْسٌ وَعِشْرُونَ دَرَجَةً ، وَتَجْتَمِعُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاةِ الصُّبْحِ » .
يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ : اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴾ . [راجع : ۱۷٦ . أخرجه مسلم : ٦٤٩بنحوه . أخرجه : ٣٦٢ بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وأخرج بعضه مطولاً في المساجد((٢٧٢))].

٤٧١٧ ـ از زُهری، از ابوسَلَمه و ابن مُسَیِّب، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «فضیلت نماز جماعت بر نماز به تنهایی بیست و پنج درجه است و فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح جمع می‌شوند.»
ابوهریره می‌گوید: بخوانید اگر می‌خواهید: «وَ قرآن الفَجر اِنّ قرآن الفجر کان مَشهوداً».

---

[1] - در تفسیر «والشجرة الملعونة» در تیسیر القاری وجوه زیادی آمده است. ابن ابی حاتم از حدیث عبدالله بن عمرو، روایت کرده که مراد از آن حکم بن عاص و مروان پسر اوست و نیز ابن ابی حاتم به سندی که دارد چنین روایت کرده که عایشه رضی الله عنه، به مروان گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌گفت که: «والشجرة الملعونه» که در قرآن است، مراد از آن کنایت از تو و پدر تو و جد تو است. و همچنان گفته شده که مراد از آن بنی امیه است که به آن حضرت نموده شد که بر منبر وی می‌برآیند. (تیسیر القاری، ج ۴، ص ۴۲۵)

١١ - باب : ﴿ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ﴾ [٧٩]

٤٧١٨ - حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُثًا ، كُلُّ أُمَّةٍ تَتْبَعُ نَبِيَّهَا يَقُولُونَ : يَا فُلَانُ اشْفَعْ ، يَا فُلَانُ اشْفَعْ ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ [راجع : ١٤٧٤. أخرجه مسلم : ١٠٤٠، بقطعة ليست في هذه الطريق].

٤٧١٩ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ : حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ : اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ ، وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ » [راجع : ٦١٤].

رَوَاهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ـ ۱۱

«عَسَی اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مقاماً محموداً» (۷۹) «امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.»

۴۷۱۸ ـ از ابوالأحْوَص؛ از آدم بن علی روایت است که گفت: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: مردم در روز قیامت زانو می‌زنند (یا گروه گروه می‌شوند) و هر امتی پیامبر خود را پیروی می‌کند و می‌گویند: ای فلان شفاعت کن ای فلان شفاعت کن، تا آن که (حق) شفاعت به پیامبر صلی الله علیه و سلم منتهی می‌شود و آن روزی است که خداوند آن حضرت را به «مقاماً محموداً» (مقام ستوده) می‌رساند.

۴۷۱۹ ـ از محمد بن منکدر، از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «کسی که هنگام شنیدن اذان بگوید: «اللّهُمَّ رَبَّ هذه الدَّعْوةِ التّامَّةِ و الصَّلاةِ القائمَة، آتِ مُحَمَّداً الوَسیلَةَ و الفَضیلَةَ وَابْعَثْهُ مَقاماً محموداً الَّذی وَعَدْتَه»[۱] شفاعت من در روز قیامت بر وی واجب می‌شود. روایت کرده است آن را حمزه بن عبدالله، از پدر خود، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

١٢- باب : ﴿ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾ [٨١]

يَزْهَقُ : يَهْلِكُ.

باب ـ ۱۲

«وَ قُلْ جاءَ الحَقُّ و زَهَقَ الباطِلُ اِنَّ الباطِلَ کانَ

۱ – بارالها، پروردگار این دعوت کامل و این نمازی که به پا می‌شود، وسیله (برترین مقام اختصاص یافته در بهشت) و فضیله (برتری بر جهانیان را) به محمد ارزانی کن و مقام ستوده شده‌ای را که به وی وعده کرده‌ای، برایش عطای کن.

٤٧٢٠ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قال : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُّونَ وَثَلاثُ مِائَةِ نُصُبٍ ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ : ﴿ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾ . ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴾ [راجع :٢٤٧٨. أخرجه مسلم : ١٧٨١].

زَهوُقاً» (۸۱) «بگو: حق آمد و باطل نابود شـد. آری، باطل همواره نابود شـدنی است.» یَزْهَقُ، یعنی: هلاک می‌شود.

٤٧٢٠ ـ از مجاهـد، از ابومعمـر، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (در سال فتح مکه) به مکـه درآمد در حالی که پیرامون کعبه سه صد و شـصت بت بـود. آن حضرت با چوبی که در دست داشـت، بتان را می‌زد و می‌رفت و می گفت: «حق آمد و باطل نابود شـد، آری، باطل همواره نابود شـدنی اسـت.» (و آن آیت را) «حق آمد و (دیگر) باطل از سر نمی‌گیرد و برنمی‌گردد.» (سَبا: ٤٩)

١٣ - باب : ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ﴾ [٨٥]

باب ـ ۱۳

«وَیَسْـألونَکَ عَنِ الرُّوْحِ» (۸۵)[1] «و دربارهٔ روح از تو می‌پرسند.»

٤٧٢١ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرْثٍ ، وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى عَسِيبٍ ، إِذْ مَرَّ الْيَهُودُ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ؟ فَقَالَ : مَا رَأْيُكُمْ إِلَيْهِ ؟ وَقَالَ بَعْضُهُمْ ، لا يَسْتَقْبِلُكُمْ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ ، فَقَالُوا : سَلُوهُ ، فَسَأَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، فَأَمْسَكَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ شَيْئًا ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ ، فَقُمْتُ مَقَامِي ، فَلَمَّا نَزَلَ الْوَحْيُ قَالَ : ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً ﴾ [راجع : ١٢٥. أخرجه مسلم : ٢٧٩٤].

٤٧٢١ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمَه روایت اسـت که عبدالله (بن مسـعود) رضـی الله عنه گفت: در حالی که من با پیامبر صلی الله علیه و سـلم در کشتزاری بودیم و آن حضرت به شاخهٔ درخت خرما تکیه کرده بود، گروهی از یهود گذشـتند و بعضی از آنها بـه بعضی دیگر گفتند: دربارهٔ روح از وی بپرسـید. بعضی از ایشـان گفتند: شـما را چه احتیاج است که از وی می‌پرسید؟ و بعضی از ایشـان گفتند مبادا شما را با چیزی

---

۱ – در مورد روح، اقوال زیادی آمده است: بیضاوی می‌گوید، مراد امری است که آدمی بدان زنده است. بعضی گویند: نوری است از انوار الهیه، و اقوال دیگر.

حدیث ۴۷۲۱، سطر پنجم، عوض ـ ماراْ بُکُمْ ـ مارَأیکم ـ نوشته شده است.

مواجه کند که خوش‌تان نیاید. و سپس گفتند: از وی بپرسید آنها دربارهٔ روح از آن حضرت سؤال کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم خاموش ماند و به ایشان (پاسخ) چیزی نداد. و من دانستم که بر وی وحی می‌آید. من به جای خود ایستادم و هنگامی که وحی نازل شد، آن حضرت گفت: «دربارهٔ روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است و به شما از دانش به جز اندکی داده نشده است.»

١٤ - باب: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ [١١٠]

باب ـ ۱۴

«وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ و لاتَخافِتْ بِها» (۱۱۰) «و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن.»

٤٧٢٢ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْتَفٍ بِمَكَّةَ، كَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ﴾ أَيْ بِقِرَاءَتِكَ، فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ ﴿وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [انظر: ٧٤٩٠، ٧٥٢٥، ٧٥٤٧. أخرجه مسلم: ٤٤٦].

۴۷۲۲ ـ از ابوبشر، از سعید بن جُبَیْر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما، دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی که می‌گوید: «و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن.» گفته است: این آیه نازل شد در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مکه پنهان می‌بود،[1] هنگامی که آن حضرت برای اصحاب خود نماز می‌گزارد، آواز خود را به خواندن قرآن بلند می‌کرد و چون مشرکان می‌شنیدند به قرآن و کسی که آن را فرستاده و کسی که آن را آورده، دشنام می‌دادند. پس، خداوند به پیامبر خود صلی الله علیه و سلم فرمود: «نمازت را

---

۱ - و آن در اوایل اسلام، پیش از اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه بوده است. در مورد شأن نزول این آیت، اقوال دیگری نیز آمده است.

بلنـد مکن.» یعنی خواندن آن را، که کافران آن را می‌شنوند و قرآن را دشنام می‌دهند. «و بسیار آهسته‌اش مکن.» که یاران خود را نشنوانی «و میان این (و آن) راهی میانه اختیار کن.»(۱۱۰)

٤٧٢٣ - حَدَّثَنِي طَلْقُ بْنُ غَنَّامٍ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أُنْزِلَ ذَلِكَ فِي الدُّعَاءِ [انظر: ٦٣٢٧، ٧٥٢٦. أخرجه مسلم: ٤٤٧].

۴۷۲۳ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنهما گفت: این آیت (۱۱۰) دربارهٔ دعا نازل شده است (که نباید دعا را بلند گفت و نه بسیار آهسته)

١٨- سُورَةُ الكَهْفِ

۱۸ ـ سورهٔ الکَهْف[1]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ﴿تَقْرِضُهُمْ﴾ [١٧] تَتْرُكُهُمْ. ﴿وَكَانَ لَهُ ثُمُرٌ﴾ [٣٠٤] ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: جَمَاعَةُ الثَّمَرِ ﴿بَاخِعٌ﴾ [٦]: مُهْلِكٌ ﴿أَسَفًا﴾ [٦]: نَدَمًا الكَهْفُ الفَتْحُ فِي الجَبَلِ وَالرَّقِيمُ الكِتَابُ. ﴿مَرْقُومٌ﴾ [٩]: مَكْتُوبٌ مِنَ الرَّقْمِ. ﴿رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ [٢٠]: أَلْهَمْنَاهُمْ صَبْرًا. ﴿لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا﴾ [القصص: ١٠] ﴿شَطَطًا﴾ [١٤]: إِفْرَاطًا. ﴿الوَصِيدُ﴾ [١٨]: الفِنَاءُ، جَمْعُهُ: وَصَائِدُ وَوُصُدٌ، وَيُقَالُ: الوَصِيدُ البَابُ. ﴿مُؤْصَدَةٌ﴾ [البلد: ٢٠]: مُطْبَقَةٌ، آصَدَ البَابَ وَأَوْصَدَ. ﴿بَعَثْنَاهُمْ﴾ [١٩]: أَحْيَيْنَاهُمْ. ﴿أَزْكَى﴾ [١٩]: أَكْثَرُ، وَيُقَالُ: أَحَلُّ، وَيُقَالُ: أَكْثَرُ رَيْعًا.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿أُكُلَهَا﴾.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿وَلَمْ تَظْلِمْ﴾ [٣٣]: لَمْ تَنْقُصْ.

وَقَالَ سَعِيدٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿الرَّقِيمُ﴾ اللَّوْحُ مِنْ رَصَاصٍ، كَتَبَ عَامِلُهُمْ أَسْمَاءَهُمْ، ثُمَّ طَرَحَهُ فِي خِزَانَتِهِ، فَضَرَبَ اللَّهُ عَلَى آذَانِهِمْ فَنَامُوا.

و مجاهد گفته است: «تَقْرِضُهُم» (۱۷) تَتْرُکُهُم: یعنی: ایشان را می‌گذاشت.[2]

«وَ کانَ لَهُ ثُمُرٌ» (٣٤) یعنی: طلا و نقره[3] و غیر از مجاهد گفته است: (ثُمُر، به ضَمَّتَیْن) جمع ثَمَر است.

«باخِع» (٦): مُهْلِکٌ: یعنی: تباه کننده.[4]

---

۱ – سوره ـ الکهف ـ به روایت ابن عباس و عبدالله بن زبیر مکی است. قرطبی به روایتی از ابن عباس گفته که به جز یک آیت آن مکی نیست و آن «واصبر نَفْسَکَ» است. عینی به روایت از مقامات تنزیل گفته که سه آیت مکی نیست، چنانکه «وَیَسْئَلونکَ عَنْ ذِی القَرْنَیْن» (۸۳) را نیز مکی نمی‌داند.

۲ – «وَ تَرى الشَّمسَ اِذا طَلَعَت تزاوَرُ عَنْ کَهْفِهِم ذاتَ الیَمینِ و اِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُم ذاتَ الشِّمالِ وَهُمْ فی فَجْوَةٍ مِنْه» «و آفتاب را می‌بینی که چون برمی‌آید، از غارشان به سمت راست مایل است. و چون فرو می‌شود از سمت چپ دامن برمی‌چیند (در حالی که آنان در جای فراخ از آن‌اند.)

۳ – وَکانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِه وَ هُوَ یُحاوِرُه اَنا اَکْثَرُ مِنکَ مالاً و اَعَزُّ نَفَراً» «و برای او میوه‌های فراوان بود پس به رفیقش ـ در حالی که با او گفتگو می‌کرد ـ گفت: مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.»

آیهٔ مذکور در متن (۳۰۴) شماره گذاری شده که اشتباه است بلکه (۳۴) است.

۴ – فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلَى آثارِهِمْ اِنْ لَمْ یُؤمِنوا بِهذاالحدیثِ اَسَفاً» «شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه در پیگیری (کار) شان تباه کنی.»

وَقَالَ غَيْرُهُ : وَأَلَتْ تَئِلُ تَنْجُو .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مَوْئِلاً ﴾ [۵۸] : مَحْرِزًا . ﴿ لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴾ : لا يَعْقِلُونَ .

«اَسَفاً» (٦) یعنی ندامت و پشیمانی.

«اَلْكَهْف»: یعنی: کشادگی در کوه (غار).

الّرقيم: یعنی: کتاب «مَرْقُوم» (۹) یعنی نوشته شده و مشتق از «الرّقم» است.[1]

«رَبْطَنَا عَلَى قُلُوْبِهِمْ»(۲۰) یعنی به آنان صبر را الهام کردیم.

«لَوْلا أنْ رَبَطنا عَلَى قَلْبِها» (القصص: ۱۰) نیز به همین معنی است.[2]

شَطَطاً (١٤) یعنی: افراط[3]

«اَلْوَصِيدُ» (١٨): الفناء. یعنی: آستان، درگاه. و جمع آن، وَصائدُ، و وُصُدٌ، است و گفته می‌شود: الوصيد، یعنی: دروازه.[4]

«مُؤْصَدَةٌ» (البلد: ۲۰) مُطْبَقةٌ: یعنی: بسته شدن، محل محصور، سیاه چال. آصَدَ البابَ و أوصَدَ، یعنی: آصَدَ و اَوْصَدَ هر دو گفته می‌شود.[5]

«بَعَثْناهُم» (١٩) یعنی: ایشان را زنده کردیم.[6]

«أزْكَى» (١٩) یعنی: بیشتر و گفته می‌شود که (ازکی) به معنای حلال‌تر است و گفته می‌شود که به معنای: فراوانی غذا است.[7]

---

۱ – «اَم حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الكَهْفِ و الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آيتنا عَجَباً» «مگر پنداشتی اصحاب کَهف و رَقیم (خفتگان غار لوحه‌دار) از آیات ما شگفت بوده است؟

آیهٔ مذکور که آیهٔ (۱۴) است. اشتباهاً در متن عربی شمارهٔ (۲۰) نوشته شده است.

۲ – «لَوْلا اَنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ المؤمنين» «اگر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان آرندگان باشد.»

۳ – «لَقَدْ قُلْنا اذا شَطَطاً» «که در این صورت قطعاً ناصواب گفته‌ایم.»

۴ – «وَكَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» «و سگشان در آستانهٔ غار دو دست خود را دراز کرده بود.»

۵ – «عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ» «و بر آنان آتش سر پوشیده احاطه دارد.»

۶ – «وَكذلكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَسالُوابَيْنَهُم» «و این چنین بیدارشان کردیم، تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند.»

۷ – «فَلْيَنْظُر اَيُّها اَزْكى طَعاماً فَلْياتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْه» «تا ببیند کدام یک از غذاهای آن پاکیزه‌تر است و از آن غذایی برایتان بیاورد.»

ابن عباس گفته است: «اُکُلَها» (۳۳) (یعنی میوه‌های خود را) «وَلَم تَظْلِم» (۳۳) یعنی: از آن نکاست.[۱]

و سعید از ابن عباس روایت کرده که «الرَّقِیم» تخته‌ای است از قلع و سُرب که حاکمشان، نامهایشان را نوشت. و سپس آن را در خزانهٔ خود افکند و خداوند بر گوشهایشان خواب چیره کرد و به خواب رفتند و غیر از ابن عباس گفته است: و أَلَت؛ تَئِل؛ به معنای: تَنْجوُ، است یعنی نجات می‌یابد.

و مُجاهد گفته است: «مَوْئِلاً» (۵۸) مَحْرِزاً: یعنی: نگهبانگاه.[۲]

«لایستَطیعوُنَ سَمْعاً» (۱۰۱) لایَعْقِلوُنَ: یعنی: نمی‌اندیشند.[۳]

١- باب : ﴿ وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ﴾ [٥٤]

٤٧٢٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ : أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ ، قال : ﴿ أَلا تُصَلِّيَانِ ﴾ . [راجع: ١١٢٧. أخرجه مسلم: ٧٧٥ مطولاً].

﴿ رَجْماً بِالْغَيْبِ ﴾ [٢٢] : لَمْ يَسْتَبِنْ . ﴿ فُرُطاً ﴾ [٢٨] : نَدَماً . ﴿ سُرَادِقُهَا ﴾ [٢٩] : مِثْلُ السُّرَادِقِ ، وَالْحُجْرَةِ الَّتِي تُطِيفُ بِالْفَسَاطِيطِ . ﴿ يُحَاوِرُهُ ﴾ مِنَ الْمُحَاوَرَةِ ﴿ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي ﴾ أَيْ لَكِنْ أَنَا ﴿ هُوَ اللَّهُ رَبِّي ﴾ ثُمَّ حَذَفَ الأَلِفَ وَأَدْغَمَ إِحْدَى النُّونَيْنِ فِي الأُخْرَى

باب ـ ۱

«وَ کانَ الانسانُ اکثَرَ شیءٍ جَدَلاً» (۵۴) «و (لی) انسان در بیشتر چیزها سر جدال دارد.»

۴۷۲۴ ـ از ابن شهاب (زهری)، از علی بن حسین از حسین به علی روایت است که علی رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم شبی نزد وی و فاطمه آمد و گفت: «آیا شما دو نفر نماز (تهجد) نمی‌گزارید؟»

---

۱ – «کلتا الجَنَّتَین اتَت اُکُلَها و لَم تَظْلِم مِنهُ شیئاً وَ فَجّرْنا خِلالَهُما نَهراً» «هر یک از این دو باغ محصول خود را به موقع می‌داد و از (صاحبش) چیزی دریغ نمی‌ورزید و میان آن دو (باغ) نهری روان کرده بودیم.»

۲ – «بَل لَهُم مَوعِدٌ لَن یَجِدوا مِن دُونِه مَوْئِلاً» «بلکه ایشان را موعدی است که هرگز نیابند غیر از آن پناهی.»

۳ – «الّذینَ کانَت اَعْیُنُهُم فی غِطاء عن ذِکْری وَکانوا لایَستَطیعُونَ سَمْعاً» «به همان کسانی که چشمان (بصیرت)شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن (حق) نداشتند.»

﴿ وَفَجَّرْنَا خِلالَهُمَا نَهَرًا﴾ يَقُولُ بَيْنَهُمَا ﴿ زَلَقًا ﴾ لا يَثْبُتُ فِيهِ قَدَمٌ ﴿ هُنَالِكَ الْوِلايَةُ ﴾ مَصْدَرُ الْوَلِيِّ ﴿ عُقُبًا ﴾ عَاقِبَةً وَعُقْبَى وَعُقْبَةً وَاحِدٌ وَهِيَ الآخِرَةُ ﴿ قِبَلاً ﴾ وَقُبُلاً وَقَبَلاً اسْتِئْنَافًا ﴿لِيُدْحِضُوا ﴾ لِيُزِيلُوا . الدَّحْضُ : الزَّلَقُ .

«رَجْماً بِالْغَيْبِ» (۲۲) یعنی: ظاهر نبوده است.[۱]

«فُرُطاً» (۲۸) یعنی: پشیمانی.[۲]

«سُرادِقُها» (۲۹) مانند السَّرادِق، (سراپرده) حجره‌ای که با خیمه‌ها احاطه می‌شود.[۳]

«یُحاوِرُه» (۳٤،۳۷) از محاوره گرفته شده یعنی با یکدیگر سخن گفتن.[۴]

«لَکِنّا هُوَ اللهُ رَبّی» (۳۸) یعنی: لکن أنا «هُوَ الله رَبّی» سپس الف (أنا) را حذف کردند و یکی از نون‌ها را در دیگری (نون أنَا، را در نون لکِن) ادغام کردند «لکنّا» شده است.[۵]

«وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً» (۳۳) یعنی: خِلالَهُما - میان آن دو[۶]

«زَلَقاً» (٤۰) یعنی: پای بر آن قرار نمی‌گیرد (می‌لغزد).[۷]

«هُنالِکَ الوِلایَةُ» (٤٤) مصدر آن - وَلّی -

---

۱ - «سَیَقُولُونَ ثَلثَةٌ رابِعُهُم کَلْبُهُمْ وَ یَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُم کَلْبُهُم رَجْماً بِالْغَیْبِ» «به زودی خواهند گفت (اصحاب کهف سه تن شدند و چهارمین آن‌ها سگشان بود. و می‌گویند پنج بودند و ششمین آنها سگشان بود به خیال غایبانه.»

۲ - «وَلا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ اَمْرُهُ فُرُطاً» «و فرمان مبر از آن کس که دل او را از یاد خویش غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشته است.»

۳ - «اِنّا اَعْتَدْنا لِلظّالِمینَ ناراً اَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها» «ما برای ستمگاران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در برمی‌گیرد.»

۴ - «قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ اَکَفَرْتَ بِالَّذی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّاکَ رَجُلاً» «رفیقش در حالی که با او گفت و گو می‌کرد به او گفت: آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را (به صورت) مردی درآورد، کافر شدی.»

۵ - «لکنّا هُوَ اللهُ رَبّی و لا اُشْرِکُ بِرَبّی اَحَداً» «لیکن من (اعتقاد دارم) که اوست خدا پروردگار من و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم.»

۶ - «کِلْتَا الجَنَّتَینِ اٰتَتْ اُکُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَیئاً وَ فَجَّرْنا خِلٰلَهُما نَهراً» «هر یک از این دو باغ محصول خود را (به موقع می‌داد و از (صاحبش) چیزی دریغ نمی‌ورزید و میان آن دو (باغ) نهری روان کرده بودیم.»

۷ - «وَ یُرْسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعیداً زَلَقاً» «و بر آن (باغ تو) آفتی از آسمان بفرستد تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد.»

است.[1]

«عُقْباً» (٤٤) عاقِبَةٌ و عُقْبی و عَقْبَةٌ دارای عین معنی است یعنی: آخرت.[2]

«قِبَلاً» (٥٥) و قُبُلاً و قَبَلاً یعنی: استیناف یا از سر گرفتن.[3]

«لِيُدْحِضوا» (٥٦) یعنی: تا بلغزانند «اَلدَّحْض» یعنی: لغزیدن[4]

٢ - باب: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ [٦٠]

زَمَانًا، وَجَمْعُهُ أَحْقَابٌ.

باب ـ ۲

«وَ إذقالَ مُوسی لِفتاهُ لاأَبْرَحُ حَتّی أَبْلُغَ مَجْمَعَ البَحْرَیْنِ او أَمْضِیَ حُقُباً» (٦٠) «و (یاد کن) هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود گفت: دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هرچند سالها (ی سال) سیر کنم.»

«حقب» به معنی زمان است و جمع آن «اَحْقاب» است.

٤٧٢٥ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو ابْنُ دِينَارٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ نَوْفًا الْبِكَالِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ مُوسَى صَاحِبَ الْخَضِرِ لَيْسَ هُوَ مُوسَى صَاحِبَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ: حَدَّثَنِي أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ:

أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مُوسَى قَامَ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: إِنَّ لِي عَبْدًا بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ فَكَيْفَ لِي بِهِ؟ قَالَ: تَأْخُذُ مَعَكَ حُوتًا فَتَجْعَلُهُ فِي مِكْتَلٍ، فَحَيْثُمَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَهُوَ ثَمَّ.

فَأَخَذَ حُوتًا فَجَعَلَهُ فِي مِكْتَلٍ، ثُمَّ انْطَلَقَ وَانْطَلَقَ مَعَهُ

٤٧٢٥ ـ از سُفیان، از عَمرو بن دینار، از سعید بن جُبَیر روایت است که گفت: به ابن عباس گفتم: نُوف البکالی، می‌گوید که موسی، همراه خضر، همان موسی صاحب (یار) بنی اسرائیل نیست. ابن عباس گفت: آن دشمن خدا دروغ

---

١ - «هُنا لَکَ الولایَةُ لِلّه الحقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً و خَیْرٌ عُقْباً» «در آنجا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و اوست بهترین فرجام.» صاحب کشاف گفته ولایت به فتح واو به معنی نصرت است ـ و تولی و یتولی ـ و قرائت جمهور قُراء به همین فتح است و ولایت به کسر واو به معنی سلطان و ملک است «تیسیر القاری»

٢ - به شمارهٔ ٨ آمده است.

٣ - «الّا أنْ تاتِیَهُم سُنَّتُ الاوَّلینَ اَوْ یاتِیَهُمُ العَذابُ قُبُلاً» «جز اینکه (مستحق شوند) تا سنت (خدا در مورد) عذاب پیشینیان دربارهٔ آنان (نیز) به کار رود، یا عذاب رویارویشان بیاید.»

۴ - «ویُجادِلُ الّذینَ کَفَروا بالباطلِ لِیُدْحِضوا بِهِ الحقّ» «و کسانی که کافر شدند به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیلهٔ آن حق را پایمال گردانند.»

بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ ، حَتَّى إِذَا أَتَيَا الصَّخْرَةَ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا فَنَامَا ، وَاضْطَرَبَ الْحُوتُ فِي الْمِكْتَلِ فَخَرَجَ مِنْهُ فَسَقَطَ فِي الْبَحْرِ ، فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ، وَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنِ الْحُوتِ جِرْيَةَ الْمَاءِ فَصَارَ عَلَيْهِ مِثْلَ الطَّاقِ ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ نَسِيَ صَاحِبُهُ أَنْ يُخْبِرَهُ بِالْحُوتِ ، فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمَا وَلَيْلَتَهُمَا ، حَتَّى إِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ : آتِنَا غَدَاءَنَا ، لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا .

قال : وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى النَّصَبَ حَتَّى جَاوَزَا الْمَكَانَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِهِ ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ : أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ ، فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ ، وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا .

قال : فَكَانَ لِلْحُوتِ سَرَبًا ، وَلِمُوسَى وَلِفَتَاهُ عَجَبًا ، فَقَالَ مُوسَى : ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي ، فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ، قال : رَجَعَا يَقُصَّانِ آثَارَهُمَا حَتَّى انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ ، فَإِذَا رَجُلٌ مُسَجًّى ثَوْبًا ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى ، فَقَالَ الْخَضِرُ : وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلامُ ، قال : أَنَا مُوسَى ، قال : مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ؟ قال : نَعَمْ ، أَتَيْتُكَ لِتُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا ، قال : إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْرًا ، يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لا تَعْلَمُهُ أَنْتَ ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَهُ اللَّهُ لا أَعْلَمُهُ ، فَقَالَ مُوسَى : سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ : فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ ، حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا .

فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ ، فَمَرَّتْ سَفِينَةٌ فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمْ ، فَعَرَفُوا الْخَضِرَ فَحَمَلُوهُمْ بِغَيْرِ نَوْلٍ ، فَلَمَّا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ ، لَمْ يَفْجَأْ إِلا وَالْخَضِرُ قَدْ قَلَعَ لَوْحًا مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَةِ بِالْقَدُومِ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى :

می‌گوید. اُبی بن کعب مرا گفته است که: وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «موسی در میان بنی اسرائیل ایستاد و در حال خواندن خطبه بود که از وی سؤال شد: کدام یک از مردمان، داناترین است؟ موسی گفت: من. خداوند او را به خاطری که علم را به خدا نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و بر وی وحی فرستاد که: مرا در مجمع‌البحرین بنده‌ای است که از تو داناتر است. موسی گفت: ای پروردگار من، چگونه او را ملاقات کنم؟ خداوند گفت: ماهی‌ای را با خود بگیر و آن را در سبد انداز، پس در هر جا که ماهی را گم کردی، وی در همان جا است.

موسی ماهی را گرفت و در سبد انداخت و سپس راهی شد و یوشَع بن نون، جوان همراه وی نیز راهی شد، تا آنکه به صخره رسیدند و سرهای خود را گذاشتند و به خواب رفتند. ماهی در سبد به جنبش درآمد و از آن بیرون جهید و در دریا افتاد و راه خود را در دریا در پیش گرفت و رفت. خداوند مسیر عبور ماهی را از جریان آب محفوظ داشت و مسیر ماهی به صورت طاقی درآمد و چون موسی بیدار شد، همراه وی فراموش کرد که ماجرای ماهی را به او بگوید، آنها بقیهٔ روز و تمام شب را راه رفتند، تا آنکه صبح روز دیگر، موسی به جوان همراه خود گفت: صبحانهٔ ما را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم.

آن حضرت فرمود: موسی رنج بسیار ندید تا آنکه از همان جایی که خداوند به او امر کرده بود گذشت. جوان همراه وی به او گفت: دیدی،

قَوْمٌ قَدْ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا ﴿ لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا ، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ، قال : أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْرًا قال : لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ، قال : وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : وَكَانَتِ الأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا ، قال : وَجَاءَ عُصْفُورٌ فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ ، فَنَقَرَ فِي الْبَحْرِ نَقْرَةً ، فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ : مَا عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ ، إِلا مِثْلُ مَا نَقَصَ هَذَا الْعُصْفُورُ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ ، ثُمَّ خَرَجَا مِنَ السَّفِينَةِ ، فَبَيْنَا هُمَا يَمْشِيَانِ عَلَى السَّاحِلِ ، إِذْ أَبْصَرَ الْخَضِرُ غُلامًا يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ رَأْسَهُ بِيَدِهِ فَاقْتَلَعَهُ بِيَدِهِ فَقَتَلَهُ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَاكِيَةً بِغَيْرِ نَفْسٍ ، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ، قال : أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْرًا ، قال : وَهَذِهِ أَشَدُّ مِنَ الأُولَى ، قال : إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا .

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا ، فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ ، قال : مَائِلٌ ، فَقَامَ الْخَضِرُ فَأَقَامَهُ بِيَدِهِ ، فَقَالَ مُوسَى ، قَوْمٌ أَتَيْنَاهُمْ فَلَمْ يُطْعِمُونَا وَلَمْ يُضَيِّفُونَا ، لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ، قال : ﴿ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ - إِلَى قَوْلِهِ - ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴾ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : وَدِدْنَا أَنَّ مُوسَى كَانَ صَبَرَ حَتَّى يَقُصَّ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ خَبَرِهِمَا » .

قال سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ : فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ : وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَصْبًا ، وَكَانَ يَقْرَأُ : « وَأَمَّا الْغُلامُ فَكَانَ كَافِرًا وَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ » [راجع : ۷٤. أخرجه مسلم : ۲۳۸۰]

آنگاه که در صخره پناه گرفتیم (ماجرای) ماهی را فراموش کردم و تذکار آن را از یاد من نبرد به جز شیطان، و ماهی به گونهٔ شگفت آور، راه خود را در دریا پیش گرفت.

آن حضرت فرمود: برای ماهی مسیر رفتن بود و برای موسی و همراه وی در شگفت شدن.

موسی گفت: این همان بود که ما می‌جستیم، پس جستجو کنان رد پای خود را گرفتند و جستجو کنان به رد پای خویش برگشتند تا آن که به صخره رسیدند. ناگاه مردی را دیدند که در جامه پیچیده شده است. موسی بر وی سلام کرد. خضر به وی (شگفت زده) گفت: در سرزمینی که تو هستی سلام گفتن (عجیب) است. وی گفت: من موسی هستم. گفت: موسای بنی اسرائیل؟ گفت: آری. من نزد تو آمده‌ام تا آنچه از هدایت آموخته شده‌ای، مرا بیاموزی.

خضر گفت: تو هرگز نمی‌توانی که با من صبر کنی، ای موسی. من علمی از علم خدا دارم که مرا آموخته است و تو آن را نمی‌دانی، و تو علمی از علم خدا داری که تو را آموخته است و من نمی‌دانم.

موسی گفت: اِن شاءالله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری از تو نافرمانی نخواهم کرد.

خضر به وی گفت: اگر از من پیروی می‌کنی، پس از چیزی سؤال مکن تا (خود) از آن با تو سخن آغاز کنم.

آنها در ساحل دریا گام زنان روان شدند. کشتی‌ای از کنارشان گذشت و آنها از اهل کشتی خواستند تا آنها را سوار کنند. آنان خضر

را شـناختند و آنها را بدون کرایه سوار کردند. چون سوار کشتی شدند، ناگهان موسی دید که خضر، یکی از تخته‌های کشتی را با تیشه برکند. موسی به وی گفت: مردمی را که بدون کرایه ما را سـوار کردند، تو قصد کشتی شان را کردی و آن را شـکاف کردی. تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً بـه کار ناروایی مبادرت ورزیدی. خضر گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی، موسـی گفت: به سـبب آنچه فرامـوش کردم، مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر.

اُبَی بن کعب (راوی) گفت: و رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: و این نخستین (اعتراض) موسی از روی فراموشی بود.

آن حضـرت فرمود: گنجشـکی آمد و در کنار کشـتی نشسـت و نول خود را بـاری در دریا فـرو برد. خضر به وی گفـت: علم من و علم تـو با مقایسـه با علم خدا، مانند آن اسـت که این گنجشک از (آب) دریا کاسته است. سپس هر دویشـان از کشـتی برآمدند و در حالی که در ساحل بحر روان بودند، ناگاه خضر کودکی را دیـد که با کودکان دیگر بازی می‌کند. خضر سـر آن کودک را در دست گرفت و سرش را با دسـت خویش برکند و او را کشـت. موسی بـه وی گفت: آیا نفس پاک (بی گناه) را بدون آنکه بر وی قصاص لازم شـود، کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی کردی.

خضر گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی.

(راوی) گفت: این (ملامتی) نسـبت به بار اول

شدیدتر بود. موسی گفت: اگر پس از این از تو چیزی بپرسم با من همراهی نکن و از جانب من قطعاً معذور خواهی بود.

هر دویشان راهی شدند تا به اهل قریه‌ای رسیدند و از آنها غذا طلبیدند، آنها از مهمان نمودن ایشان خودداری کردند، و در آن‌جا دیواری یافتند که در حال فرو ریختن بود. (راوی) گفت یعنی: کج شده بود. خِضر آن را با دست خویش راست کرد.

موسی گفت: اینها قومی اند که ما نزدشان آمدیم، نه ما را غذا دادند و نه ما را مهمان کردند، اگر می‌خواستی می‌توانستی از این کار مزدی بگیری. خضر گفت: «این است جدایی میان من و تو، به زودی تو را از تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت.» (۷۸) رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: دوست داشتیم که موسی صبر می‌نمود تا خداوند از قصه‌های آنها ما را آگاه می‌کرد.»

سعید بن جُبیر گفته: ابن عباس (آخر آیت ۷۹ الکهف را) چنین می‌خواند: ـ وَ کانَ اِمامَهُم مَلِکٌ یاخُذُ کُلَّ سَفینَةٍ صالِحةٍ غَصْباً»[1] و (آغاز آیهٔ ۸۰ الکهف را) چنین می‌خواند: «وَامَّا الغُلام فَکانَ کافِراً وَ کانَ اَبْواهُ مُؤْمِنینِ»[2]

---

۱ - قرائت ابن عباس از قرائتهای مشهور نیست بلکه از قرائتهای شاذ است. مطابق قرائت مشهور چنین است: «وَ کانَ وَرائَهُم مَلِکٌ یاخُذُ کُلَّ سَفینةٍ غَصْباً» ابن عباس عوض ـ وراءَهُم ـ که دارای معانی متضاد، پس و پیش است ـ امامَهُمْ می‌خواند یعنی: پیش روی ایشان. و کلمهٔ ـ صالِحةً ـ را نیز می‌افزود. ترجمه: «پیش روی ایشان پادشاهی بود که هر کُشتی را به زور می‌گرفت.» نظر به قرائت ابن عباس «هر کشتی سالمی را به زور می‌گرفت.»

۲ - قرائت مشهور چنین است: «واما الغُلامُ فکانَ ابْواهُ مُؤمنینِ» «و اما نوجوان، پدر و مادرش مسلمان بودند.» نظر به قرائت ابن عباس ترجمه‌اش چنین می‌شود: «و اما نوجوان، کافر بود و پدر و مادرش مسلمان بودند.» وی کلمهٔ «کافراً» را افزوده می‌خواند.

٣ - باب : ﴿ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا

فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴾ [٦١] . مَذْهَبًا ، يَسْرُبُ يَسْلُكُ ، وَمِنْهُ : ﴿ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴾ .

٤٧٢٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ ، وَغَيْرُهُمَا قَدْ سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : إِنَّا لَعِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي بَيْتِهِ ، إِذْ قَالَ : سَلُونِي ، قُلْتُ : أَيْ أَبَا عَبَّاسٍ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ ، بِالْكُوفَةِ رَجُلٌ قَاصٌّ يُقَالُ لَهُ نَوْفٌ ، يَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ بِمُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ، أَمَّا عَمْرٌو فَقَالَ لِي : قَالَ : قَدْ كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ ، وَأَمَّا يَعْلَى فَقَالَ لِي : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنِي أُبَيُّ ابْنُ كَعْبٍ قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مُوسَى رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : ذَكَّرَ النَّاسَ يَوْمًا ، حَتَّى إِذَا فَاضَتِ الْعُيُونُ وَرَقَّتِ الْقُلُوبُ وَلَّى ، فَأَدْرَكَهُ رَجُلٌ فَقَالَ : أَيْ رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ فِي الْأَرْضِ أَحَدٌ أَعْلَمُ مِنْكَ ؟ قَالَ : لَا ، فَعَتَبَ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَى اللَّهِ ، قِيلَ : بَلَى ، قَالَ : أَيْ رَبِّ ، فَأَيْنَ ؟ قَالَ : بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ ، قَالَ : أَيْ رَبِّ ، اجْعَلْ لِي عَلَمًا أَعْلَمُ ذَلِكَ بِهِ ، فَقَالَ لِي عَمْرٌو : قَالَ : حَيْثُ يُفَارِقُكَ الْحُوتُ . وَقَالَ لِي يَعْلَى : قَالَ : خُذْ نُونًا مَيِّتًا ، حَيْثُ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ ، فَأَخَذَ حُوتًا

باب ـ ٣

«فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهما نَسيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبيلَهُ فی البَحْرِ سَرَباً» (٦١) «پس چون به محل برخورد دو (دریا) رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند و ماهی در دریا راه خود را پیش گرفت (و رفت)»

«سَرَباً» مَذْهَباً. یعنی: رفتن است. يَسْرُبُ (فعل مضارع) یعنی: می‌رود. و از همین معنی مأخوذ است: «وَ سارِبٌ بالنَهارِ» (الرّعد: ١٠) یعنی: (و در روز رونده است).

٤٧٢٦ ـ از ابراهیم بن موسی، از هِشام بن یوسف روایت است که ابن جُریْج آنها را خبر داده و گفته است: يَعْلی بن مُسلم و عمرو بن دینار به روایت از سعید بن جُبیر مرا خبر داده‌اند (و در روایت خویش از سعید بن جبیر) هر یک بر گفتۀ دیگری می‌افزود. (ابن جُریج می‌گوید:) به غیر از این دو نفر (يَعْلی بن مسلم و عمرو بن دینار) از کس دیگر شنیدم که از سعید بن جُبیر روایت می‌کرد و گفت: ما نزد ابن عباس در خانه‌اش بودیم که به ما گفت: از من سؤال کنید. گفتم: ای ابن عباس، خدا مرا فدای تو کند، مردی قصه خوان در کوفه است که او را نوف می‌نامند و می‌گوید که (مصاحب خضر)، موسای بنی اسرائیل نیست.

(ابن جُریج می‌گوید: اما عَمْرو (بن دینار) به من گفت: ابن عباس گفته: به تحقیق (نوف) دشمن خدا دروغ گفته است. و اما يَعْلی به من گفت: ابن عباس گفته که أُبَیْ‌ابی کعب به من گفته است.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «موسی

فَجَعَلَهُ فِي مِكْتَلٍ ، فَقَالَ لِفَتَاهُ : لا أُكَلِّفُكَ إِلا أَنْ تُخْبِرَنِي بِحَيْثُ يُفَارِقُكَ الْحُوتُ ، قال : مَا كَلَّفْتَ كَثِيرًا ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ ﴾ . يُوشَعَ بْنِ نُونٍ ، - لَيْسَتْ عَنْ سَعِيدٍ - .

قال : فَبَيْنَمَا هُوَ فِي ظِلِّ صَخْرَةٍ فِي مَكَانٍ ثَرْيَانَ ، إِذْ تَضَرَّبَ الْحُوتُ وَمُوسَى نَائِمٌ ، فَقَالَ فَتَاهُ : لا أُوقِظُهُ ، حَتَّى إِذَا اسْتَيْقَظَ نَسِيَ أَنْ يُخْبِرَهُ ، وَتَضَرَّبَ الْحُوتُ حَتَّى دَخَلَ الْبَحْرَ ، فَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنْهُ جِرْيَةَ الْبَحْرِ ، حَتَّى كَأَنَّ أَثَرَهُ فِي حَجَرٍ .

قال لِي عَمْرٌو : هَكَذَا كَأَنَّ أَثَرَهُ فِي حَجَرٍ _ وَحَلَّقَ بَيْنَ إِبْهَامَيْهِ وَاللَّتَيْنِ تَلِيَانِهِمَا - لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا .

قال : قَدْ قَطَعَ اللَّهُ عَنْكَ النَّصَبَ -لَيْسَتْ هَذِهِ عَنْ سَعِيدٍ -أَخْبَرَهُ فَرَجَعَا ، فَوَجَدَا خَضِرًا .

قال لِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ : عَلَى طِنْفِسَةٍ خَضْرَاءَ عَلَى كَبِدِ الْبَحْرِ .

قال سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ : مُسَجًّى بِثَوْبِهِ ، قَدْ جَعَلَ طَرَفَهُ تَحْتَ رِجْلَيْهِ وَطَرَفَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ وَقَالَ : هَلْ بِأَرْضِي مِنْ سَلامٍ ، مَنْ أَنْتَ : قال : أَنَا مُوسَى ، قال : مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ؟ قال : نَعَمْ . قال : فَمَا شَأْنُكَ ؟ قال : جِئْتُ لِتُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا ، قال : أَمَا يَكْفِيكَ أَنَّ التَّوْرَاةَ بِيَدَيْكَ ، وَأَنَّ الْوَحْيَ يَأْتِيكَ ؟ يَا مُوسَى ، إِنَّ لِي عِلْمًا لا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْلَمَهُ وَإِنَّ لَكَ عِلْمًا لا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَعْلَمَهُ ، فَأَخَذَ طَائِرٌ بِمِنْقَارِهِ مِنَ الْبَحْرِ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا عِلْمِي وَمَا عِلْمُكَ فِي جَنْبِ عِلْمِ اللَّهِ ، إِلا كَمَا أَخَذَ هَذَا الطَّائِرُ بِمِنْقَارِهِ مِنَ الْبَحْرِ .

حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ وَجَدَا مَعَابِرَ صِغَارًا ، تَحْمِلُ أَهْلَ هَذَا السَّاحِلِ إِلَى أَهْلِ هَذَا السَّاحِلِ الآخَرِ ،

رسـول خدا علیه‌السـلام روزی مردم را وعظ کرد تا آنکه از چشـمان مردم اشـک روان شد و دلهایشـان نرم گردید (آنگاه) پشت گردانید (به وعظ خود پایـان داد). مردی نزدش آمد و گفت: ای رسـول خدا، آیا بر روی زمین کسی از تو داناتر اسـت؟ موسی گفت: نه. بر موسی عتاب شـد، زیرا که علم را به خدا نسبت نداد. گفته شـد: آری (از تو داناتری) اسـت. موسی گفـت: ای پـروردگار من، وی به کجاسـت؟ خداوند گفت: در مَجمع البحرین است. موسی گفت: ای پروردگار من، به من نشـانی بگردان تا آنجا را بدانم.

«ابن جریج می‌گویـد» عَمْرو (بن دینار) به من گفت: خداوند گفت: جایی که ماهی از تو جدا شود. و یعلی (بن مسلم) به من گفت: خداوند فرمود: ماهـی مرده‌ای را بگیر (و نشـانی آن) جایی است که در آن روح دمیده شود.

موسی ماهی را گرفت و آن را در سبد نهاد و به جـوان همراه (خادم) خود گفت: بر تو تکلیفی تحمیل نمی‌کنم جز اینکـه هر جایی که ماهی از تو جدا شـود، مـرا آگاه گردانی. وی گفت: تکلیف زیادی نکردی. در همین مورد است که خداوند جل ذکره گفته است:

«و یـاد کـن هنگامی را که موسـی بـه جوان (همـراه) خود گفت» (۵۹) که یُوشـع بن نون است. (نام یوشع بن نون، یا بخش آخر روایت) از سعید (ابن جُبیر) نیست. ماهی (زنده شد) و به حرکت درآمد و موسی در خواب بود. جوان همراه وی گفت: موسـی را بیـدار نمی‌کنم. تا آنکه موسـی خود بیدار شد و جوان همراه وی

عَرَفُوهُ ، فَقَالُوا : عَبْدُ اللَّهِ الصَّالِحُ - قال : قُلْنَا لِسَعِيد : خَضِرٌ ، قال : نَعَمْ - لا نَحْمِلُهُ بِأَجْرٍ ، فَخَرَقَهَا وَوَتَدَ فِيهَا وَتِدًا ، قال مُوسَى : أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا ، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا - قال مُجَاهِدٌ : مُنْكَرًا - قال : أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْرًا .

كَانَتِ الأُولَى نِسْيَانًا ، وَالْوُسْطَى شَرْطًا ، وَالثَّالِثَةُ عَمْدًا .

قال : لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا .

لَقِيَا غُلامًا فَقَتَلَهُ .

قال يَعْلَى : قال سَعِيدٌ : وَجَدَ غِلْمَانًا يَلْعَبُونَ ، فَأَخَذَ غُلامًا كَافِرًا ظَرِيفًا فَأَضْجَعَهُ ثُمَّ ذَبَحَهُ بِالسِّكِّينِ ، قال : أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ - لَمْ تَعْمَلْ بِالْحِنْثِ .

وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَرَأَهَا : زَكِيَّةً زَاكِيَةً مُسْلِمَةً : كَقَوْلِكَ غُلامًا زَكِيًّا .

فَانْطَلَقَا فَوَجَدَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ - قال : سَعِيدٌ بِيَدِهِ هَكَذَا ، وَرَفَعَ يَدَهُ - فَاسْتَقَامَ - قال يَعْلَى : حَسِبْتُ أَنَّ سَعِيدًا قال : فَمَسَحَهُ بِيَدِهِ فَاسْتَقَامَ - لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا - قال سَعِيدٌ : أَجْرًا نَأْكُلُهُ - وَكَانَ وَرَاءَهُمْ - وَكَانَ أَمَامَهُمْ ، قَرَأَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ : أَمَامَهُمْ مَلِكٌ . يَزْعُمُونَ عَنْ غَيْرِ سَعِيد : أَنَّهُ هُدَدُ بْنُ بُدَدَ ، وَالْغُلامُ الْمَقْتُولُ اسْمُهُ يَزْعُمُونَ : جَيْسُورٌ -

مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ، فَأَرَدْتُ إِذَا هِيَ مَرَّتْ بِهِ أَنْ يَدَعَهَا لِعَيْبِهَا ، فَإِذَا جَاوَزُوا أَصْلَحُوهَا فَانْتَفَعُوا بِهَا - وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ سَدُّوهَا بِقَارُورَةٍ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ بِالْقَارِ -

كَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ وَكَانَ كَافِرًا ، فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ، أَنْ يَحْمِلَهُمَا حُبُّهُ عَلَى أَنْ يُتَابِعَاهُ

فراموش کرد که او را (از زنده شدن ماهی) آگاه کند و ماهی به حرکت آمد تا به دریا درآمد و خداوند جریان آب دریا را از ماهی محفوظ نگهداشت. تا آنکه اثر ماهی گویی در سنگ پدیدار بود. ابن جُریج می‌گوید: عَمْرو به من گفت: گویی اثر او این چنین در سنگ پدیدار بود و دو شصت و انگشتان متصل به آنها را حلقه کرد. موسی گفت: به تحقیق که ما در این سفر رنج فراوان دیدیم.

جوان همراه او (یوْشَع) به موسی گفت: خداوند رنج را از تو دور کرده است.

(این روایت از سعید نیست که او را خبر داده باشد) سپس برگشتند و خضر را یافتند.

(ابن جَریج راوی می‌گوید) عثمان بن ابی سُلیمان (به اضافهٔ روایت سعید) به من گفت: (خضر را) بر فرشی سبز در میان دریا دیدند.

سعید بن جُبیر گفت: در حالی که به جامهٔ خود پیچیده بود که یک طرف جامه زیر پاهای وی و طرف دیگر آن زیر سر وی بود. موسی بر وی سلام کرد. او جامه را از روی خود برداشت و گفت: آیا در سرزمین من (تحیّت به گونهٔ) سلام کردن است؟ تو کیستی؟ گفت: منم موسی. خضر گفت: موسای بنی اسرائیل. گفت: آری. خضر گفت: به چه کار آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام تا بیاموزی مرا از آنچه در راهنمایی آموخته شده است. خضر گفت: آیا به تو همین بسنده نیست که تورات در دست داری و به تو وحی می‌آید؟ ای موسی در واقع. من علمی دارم که نباید تو آن را بیاموزی و تو علمی داری که نباید من آن را بیاموزم.

عَلَى دينه، فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً، لِقَوْلِهِ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً، وَأَقْرَبَ رُحْمًا، هُمَا بِهِ أَرْحَمُ مِنْهُمَا بِالأَوَّلِ الَّذِي قَتَلَ خَضِرٌ».

وَزَعَمَ غَيْرُ سَعِيدٍ: أَنَّهُمَا أُبْدِلَا جَارِيَةً، وَأَمَّا دَاوُدُ بْنُ أَبِي عَاصِمٍ فَقَالَ: عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ: إِنَّهَا جَارِيَةٌ[راجع: ٧٤. أخرجه مسلم: ٢٣٨٠].

در این حال گنجشکی به منقار خود از دریا آب گرفت. خضر گفت: به خدا سوگند که علم من و علم تو در پهلوی علم خدا، جز به مقدار همین گنجشک که از دریا گرفت، چیزی بیش از آن نیست.

تا آنکه برای سواری کشتی راهی شدند، و کشتیهای کوچکی یافتند که مردم این ساحل را انتقال می‌داد و به مردم ساحل دیگر می‌رساند. کشتیبانان او را شناختند و گفتند: بندهٔ صالح خداست. (یعلی بن مسلم راوی) گفت: به سعید (بن جُبیر) گفتیم: آیا خضر را شناختند؟ گفت: آری. (کشتیبانان گفتند:) از وی کرایه نمی‌گیریم. خضر، کشتی را سوراخ کرد و به جای آن میخی کوبید (تا آب به کشتی وارد نشود.)

موسی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی؟ واقعاً کاری ناپسند کردی.

مجاهد گفته است: (موسی چنین گفت) کاری زشت کردی. خضر گفت: آیا نگفته بودم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی.

این اولین فراموشی موسی بود (که از خضر سؤال کرد) و سؤال دوم وی نظر به شرطی بود (که با خضر کرده بود که اگر سؤال کردم با من همراهی نکن) و سؤال سوم وی از روی قصد بود (که به وی گفت: باید اجرت می‌گرفتی.)

موسی گفت: «به سبب آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر.» (الکهف: ٧٣) به پسر برخوردند، (خضر) او را کشت. یعلی گفت که سعید گفته است:

خضر با پسرانی برخورد که بازی می‌کردند، وی پسری کافر و نیکو رویی را گرفت و او را خواباند و سپس با کارد سر او را برید. موسی گفت: «اَقَتَلْتَ نَفْساً زکیةً بِغیرِ نَفْسٍ» (الکهف: ٧٤) «آیا شخص بی‌گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد، کشتی؟»

ـ به عهد خود وفا نکردی.

و ابن عباس چنین می‌خواند: ـ زَکِیَّةً زاکِیَةً مُسْلِمَةً ـ یعنی کلمات ـ زَکِیَّةً و زاکِیَةً به معنی مسلمان است. چنانکه می‌گویند: پسر زکی.

آنها راهی شدند، دیواری دیدند که در حال فرو ریختن بود. خضر آن را راست کرد. (راوی) گفت: سعید بن جبیر دست خود را چنین کرد و خضر دست خود را بلند نمود و آن (دیوار) را راست کرد. یَعْلی گفت: می‌پندارم که سعید چنین گفت: خضر دست خود را بر دیوار کشید و دیوار راست شد. موسی گفت: اگر می‌خواستی، می‌توانستی از این کار مزد بگیری؟

سعید گفت: مزدی که از آن می‌خوردیم.

و کانَ وَرَائهُمْ به معنای، کانَ اِمامَهُمْ است، یعنی: پیشرویشان. ابن عباس آیت را چنین خوانده است: أَمامَهُم مَلِکٌ یعنی پیش رویشان پادشاهی بود (که هر کشتی (درستی) را به زور می‌گرفت.) به روایت از غیر سعید بن جبیر می‌گویند که نام آن پادشاه ـ هُدَدْ بن بُدَد ـ بود و می‌گویند که نام پسر (نیکو روی) که کشته شد، حَیْسُور، بوده است.

(خضر می‌گوید): پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی (درستی) را به زور می‌گرفت. من خواستم که وقتی کشتی از نزد پادشاه بگذرد،

آن را بـــه خاطر عیب (ســـوراخ) آن رها کند و چون از نزد پادشـــاه بگذرند و (سوراخ) آن را اصلاح کنند و از آن بهره گیرند. و بعضی مردم می‌گویند که ســـوراخ آن را با شیشهٔ (گداخته) بســـتند و بعضی مردم می‌گویند که آن را با قیر بستند.

مادر و پدر آن پسر (نیکو روی) مسلمان بودند و خودش کافر بود، بیم آن داشـــتیم که وی پدر و مادر خود را به طغیان و کفر بکشد و دوستی وی باعث شود که پدر و مادر از دین پسر خود پیروی کنند. پس خواستیم که پروردگارشان در عوض وی برایشان پسری نیکوتر ارزانی دارد. ذکر این قول موســـی «آیا شخص بی گناهی را کشـــتی؟» به خاطر آن اســـت که مادر و پدر به ایـــن فرزند نزدیک‌تر و مهربان‌تر باشـــند و آنها بـــه وی نســـبت به اولی که او را خضر کشـــت نزدیک‌تر و مهربان‌تر باشـــند. و کسی به جز از ســـعید بن جبیر گفته است که: عوض آن (پسر مقتول) به پدر و مادر وی دختری داده شـــد. و امـــا داود بن ابی عاصـــم به روایت بیش از یک نفر گفت که عوض وی دختر بود.

٤ - باب: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ: آتِنَا غَدَاءَنَا

لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ﴾. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿عَجَبًا﴾ [٦٢-٦٣]. ﴿صُنْعًا﴾ [١٠٤]: عَمَلاً ﴿حِوَلاً﴾ [١٠٨]: تَحَوُّلاً. ﴿قَالَ: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾[٦٤]. ﴿إِمْرًا﴾ [٧١]: وَ﴿نُكْرًا﴾ [٧٤]: دَاهِيَةً. ﴿يَنْقَضَّ﴾ [٧٧]: يَنْقَاضُ كَمَا تَنْقَاضُ السِّنُّ.

باب ـ ۴

«فَلَمّا جاوزا قالَ لِفَتـاهُ: اَتِنا غداءنا لَقَدْ لَقِيْنا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً قالَ: اَرأَيْتَ اِذْ اَوَيْنا الی الصَّخْرَةِ فَاِنّی نَسِـيْتُ الحوتَ وَما اَنْسِنيْهُ اِلّا الشَّيطانُ اَنْ اَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِی‌البَحْرِ عَجَباً» (٦٢ ـ ٦٣)

«و هنگامـــی که از آنجا گذشـــتند (موســـی) به جوان خود گفت: غذایمان را بیاور که راســـتی

﴿لَتَخِذْتَ﴾ [۷۷] : وَاتَّخَذْتَ وَاحِدٌ . ﴿رُحْمًا﴾ [۸۱] : مِنَ الرُّحْمِ ، وَهِيَ أَشَدُّ مُبَالَغَةً مِنَ الرَّحْمَة ، وَنَظُنُّ أَنَّهُ مِنَ الرَّحِيمِ ، وَتُدْعَى مَكَّةُ أُمَّ رُحْمٍ ، أَيِ : الرَّحْمَةُ تَنْزِلُ بِهَا .

ما از این سفر رنج بسیار دیدیم. گفت: دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان (کسی) آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.

«صُنعاً» (۱۰٤) یعنی: در عمل.[۱]

«حِوَلاً» (۱۰۸) یعنی: تَحَوُّلاً: برگشتن[۲] (چنانکه قال: ذلکَ ما کُنّا نَبْغِ فارْتَدّا علی آثارِهما قَصَصاً» (٦٤) «گفت: این همان بود که ما می‌جستیم. پس جستجو کنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند.»

«اِمْراً» (۷۱) و «نُکْراً» (۷٤) یعنی: داهِیَةً: کار بد و ناپسند.[۳]

«یَنْقَضَّ» (۷۷) و «یَنْقاضَّ» یکی است. یعنی می‌افتد «کما تَنْقاضُ السِنُّ» چنانکه دندان می‌افتد.[۴]

«لَتَخَذْتَ» (۷۷) و «اتَّخَذْتَ» یکی است: یعنی می‌گرفتی.[۵]

«رُحْماً» (۸۱) از «الرُّحْم» (به ضم راء و سکون حاء) گرفته شده و (در این لفظ) مبالغهٔ بیشتر

---

۱ - «الّذینَ ضلَّ سَعْیُهُمْ فِی‌الحیوةِ الدّنیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أنّهُمْ یُحْسِنونَ صُنْعاً» (آنان کسانی‌اند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که در عمل نیکوکاری می‌کنند.»

۲ - «خالِدینَ فِیها لایَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً» «در آن جاودانه خواهند بود و از آنجا خواستار بازگشت نمی‌شوند.»

۳ - «لَقَدْ جِئتَ شَیْئاً اِمْراً» «واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی» «لَقَدْ جِئتَ شیئاً نُکراً» «واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی.»

۴ - «فَوَجَدا فیها جِداراً یُریدُ اَنْ یَنْقَضَّ فَأقامهُ قالَ لَوشِئتَ لَتَّخَذْتَ علیهِ اَجراً» «پس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد - (و خضر) آن را راست کرد (موسی گفت: اگر می‌خواستی (می‌توانستی) برای آن مزدی بگیری». در متن عربی کلمهٔ - لَتَخَذْتَ - به کسر - و بدون شدّه - تاء - نوشته شده که اشتباه است.

۵ - «فَاَرَدْنا اَنْ یُبْدِلَهُما رَبُّهُماه خیراً مِنْهُ زَکوةً وَ اَقْرَبَ رُحْماً» «پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد.»

از ـ الرَّحْمَةِ ـ است و گمان می‌بریم که به معنای ـ اَلرَّحیمِ ـ باشد. و مَکّه (معظمه) ـ اُمَّ رُحْمٍ ـ خوانده می‌شود. یعنی بر آن رحمت نازل می‌شود.

٤ – باب قوله تعالى : ﴿ قالَ أرأيْتَ إذْ أوَيْنا إلى الصَّخْرَةِ ﴾ إلى آخره [٦٣]

باب ـ ۴

فرمودهٔ خدای تعالی: «قالَ اَرَأَیْتَ اِذْ أوَیْنا إلی الصَّخْرَةِ فَانِّی نَسیتُ الحوْتَ وَما اَنْسانیهُ الّا الشَّیطنُ اَنْ اَذْکُرَهُ واتَّخَذَ سَبیلَهُ فی‌البَحْرِ عَجَباً». (٦٣)

«گفت: دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان (کسی) آن را از یاد من نبرد، تا به یادش باشم، و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.»

٤٧٢٧ – حَدَّثَنِي قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ قال : حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ : إِنَّ نَوْفًا الْبَكَالِيَّ يَزْعُمُ : أَنَّ مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ لَيْسَ بِمُوسَى الْخَضِرِ ، فَقَالَ : كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ . حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ .

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال : « قَامَ مُوسَى خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ ، فَقِيلَ لَهُ : أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ ؟ قال : أَنَا فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ ، وَأَوْحَى إِلَيْهِ ، بَلَى ، عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ ، هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ . قال : أَيْ رَبِّ ، كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَيْهِ ؟ قال : تَأْخُذُ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ ، فَحَيْثُمَا فَقَدْتَ الْحُوتَ فَاتَّبِعْهُ .

قال : فَخَرَجَ مُوسَى وَمَعَهُ فَتَاهُ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ ، وَمَعَهُمَا الْحُوتُ ، حَتَّى انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَنَزَلَا عِنْدَهَا ، قال : فَوَضَعَ مُوسَى رَأْسَهُ فَنَامَ .

٤٧٢٧ ـ از قُتَیْبه بن سعید، از سُفیان بن عُیَیْنه از عمرو بن دینار، از سعید بن جُبیر روایت است که گفت: به ابن عباس گفتم، همانا نوْف البکالی می‌گوید: همانا موسای بنی اسرائیل همان موسای مصاحب خضر نیست. ابن عباس گفت: آن دشمن خدا دروغ می‌گوید. اُبی بن کعب به من حدیث کرده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «موسی در میان بنی اسرائیل به خطبه ایستاد. به وی گفته شد: آیا کدام مردم داناتر است؟ موسی گفت: من. خداوند او را عتاب کرد، زیرا علم را به خدا نسبت نداده بود و به وی وحی آمد: آری، یکی از بنده‌های من در مجمع‌البحرین است، وی از تو داناتر است. موسی گفت: ای پروردگار

قال سُفيانُ : وَفي حَديثِ غَيرِ عَمْرٍو قال : وَفي أَصْلِ الصَّخْرَةِ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا الحَيَاةُ ، لا يُصِيبُ مِنْ مَائِهَا شَيْءٌ إلا حَيِيَ ، فَأَصَابَ الحُوتَ مِنْ مَاءِ تِلْكَ العَيْنِ .

قال : فَتَحَرَّكَ وَانْسَلَّ مِنَ المِكْتَلِ فَدَخَلَ البَحْرَ ، فَلَمَّا استَيْقَظَ مُوسَى قال لِفَتَاهُ : ﴿آتِنَا غَدَاءَنَا﴾ . الآيَةَ ،

قال : وَلَمْ يَجِدِ النَّصَبَ حَتَّى جَاوَزَ مَا أُمِرَ بِهِ ، قال لَهُ فَتَاهُ يُوشَعُ ابنُ نُونٍ : ﴿أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الحُوتَ﴾ . الآيَةَ . قال : فَرَجَعَا يَقُصَّانِ فِي آثَارِهِمَا ، فَوَجَدَا فِي البَحْرِ كَالطَّاقِ مَمَرَّ الحُوتِ ، فَكَانَ لِفَتَاهُ عَجَبًا ، وَلِلْحُوتِ سَرَبًا .

قال : فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ ، إِذْ هُمَا بِرَجُلٍ مُسَجًّى بِثَوْبٍ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى ، قال : وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلامُ ، فَقَالَ : أَنَا مُوسَى ، قال : مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ؟ قال : نَعَمْ ، قال : هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا . قال لَهُ الخَضِرُ : يَا مُوسَى إِنَّكَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللهِ عَلَّمَكَهُ اللهُ لا أَعْلَمُهُ ، وَأَنَا عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللهِ عَلَّمَنِيهِ اللهُ لا تَعْلَمُهُ . قال : بَلْ أَتَّبِعُكَ ؟ قال : فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا .

فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى السَّاحِلِ ، فَمَرَّتْ بِهِمْ سَفِينَةٌ فَعُرِفَ الخَضِرُ ، فَحَمَلُوهُمْ فِي سَفِينَتِهِمْ بِغَيْرِ نَوْلٍ ، يَقُولُ : بِغَيْرِ أَجْرٍ ، فَرَكِبَا السَّفِينَةَ .

قال : وَوَقَعَ عُصْفُورٌ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ ، فَغَمَسَ مِنْقَارَهُ فِي البَحْرِ ، فَقَالَ الخَضِرُ لِمُوسَى : مَا عِلْمُكَ وَعِلْمِي وَعِلْمُ الخَلائِقِ فِي عِلْمِ اللهِ ، إِلا مِقْدَارُ مَا غَمَسَ هَذَا العُصْفُورُ مِنْقَارَهُ .

قال : فَلَمْ يَفْجَأْ مُوسَى إِذْ عَمَدَ الخَضِرُ إِلَى قَدُومٍ فَخَرَقَ السَّفِينَةَ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا : ﴿لَقَدْ

من، راه رسیدن به وی چگونه است؟ خداوند فرمود: ماهی را در سبد بگیر، هر کجا که ماهی را گم کردی، همانجا او را طلب کن. آن حضرت فرمود: موسی برآمد و یوشع بن نون جوان (خادم) وی همراه او بود. و ماهی هم با آنها بود تا آنکه به صخره (سنگ کلان) رسیدند و نزدیک آن فرود آمدند و فرمود: که موسی سر خود را نهاد و خوابید. سُفیان در (روایت) غیر از عمرو (بن دینار) گفته است: در پای صخره چشمه‌ای بود که بدان، الحیاة، می‌گفتند و از آب آن به هرچیز که می‌رسید زنده می‌شد و از آب همین چشمه به ماهی رسید. (راوی) گفت: ماهی به جنبش آمد و از سبد بیرون جهید و در دریا درآمد. آنگاه که موسی از خواب بیدار شد، به جوان (خادم) خود گفت: «غذایمان را بیاور.» (آیة: ٦٢)

راوی گفت: موسی تا از آنجایی که به وی امر شده بود، نگذشت، رنجی ندید.

جوان (خادم) او، یوشع ابن نون به وی گفت: «دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم.» (آیة: ٦٣) گفت: آنها جستجو کنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند و گذرگاه ماهی را بسان طاقی در دریا دیدند که برای جوان (خادم موسی) موجب شگفتی بود و برای ماهی گذرگاه شگافان پدید آمد. گفت: آنگاه که به نزدیک صخره رسیدند، ناگاه مردی پیچیده در جامه را دیدند و موسی بر وی سلام کرد. وی گفت: در این سرزمین که تویی، سلام کردن چگونه باشد؟ وی گفت: منم موسی. خضر گفت: موسای بنی اسرائیل.

جِئْتَ﴾ الآيَةَ .

فَانْطَلَقَا إِذَا هُمَا بِغُلامٍ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ فَقَطَعَهُ ، قَالَ لَهُ مُوسَى : أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ ، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ، قَالَ : أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا - إِلَى قَوْلِهِ - فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ ، فَقَالَ بِيَدِهِ : هَكَذَا فَأَقَامَهُ ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : إِنَّا دَخَلْنَا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَلَمْ يُضَيِّفُونَا وَلَمْ يُطْعِمُونَا ، لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ، قَالَ : هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ، سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَدِدْنَا أَنَّ مُوسَى صَبَرَ حَتَّى يَقُصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا» .

قَالَ : وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقْرَأُ : وَكَانَ أَمَامَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَصْبًا ، وَأَمَّا الْغُلامُ فَكَانَ كَافِرًا .

[راجع : ٧٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٨٠] .

گفت: آری. موسی گفت: آیا تو را پیروی کنم تا مرا بیاموزانی از آنچه در راهیابی آموخته شده‌ای؟ خضر به وی گفت: ای موسی، تو دارای علمی از علم خدا هستی که خداوند تو را بدان تعلیم داده و من آن را نمی‌دانم و من دارای علمی از علم خدا هستم که خداوند مرا بدان تعلیم داده و تو آن را نمی‌دانی.

موسی گفت: بلکه من تو را پیروی می‌کنم. خضر گفت: اگر مرا پیروی می‌کنی در مورد چیزی از من سؤال مکن تا آنکه من آن را به تو بگویم. آنها گام زنان راه ساحل را در پیش گرفتند. کشتی از کنارشان گذشت و خضر شناخته شد، و ملاّحان آنها را بدون نُول در کشتی برداشتند، یعنی بدون کرایه، به کشتی سوار شدند.

گفت: گنجشکی بر کنار کشتی نشست و منقار خود را در دریا فرو برد، خضر به موسی گفت: علم من و علم تو و علم همهٔ آفریدگان در برابر علم خدا، چیزی به جز مقدار (آبی) نیست که این گنجشک در منقار خود گرفته است.

گفت: موسی با قصد خضر به گرفتن تیشه، حیرت زده شد و خضر کشتی را شکافت. موسی به وی گفت: قومی که ما را بدون کرایه سوار کردند، تو قصد کشتی ایشان را کردی و آن را شکافتی تا اهل کشتی را غرق کنی! «واقعاً کار...».

آنها راهی شدند، ناگاه پسری دیدند که با سائر پسران بازی می‌کرد، خضر سر وی را گرفت و آن را برید. موسی به وی گفت: آیا نفس بی‌گناهی را کشتی، بدون اینکه بر وی قصاص

باشد، واقعاً کاری زشت کردی.
خضر گفت: «آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی. (موسی) گفت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن (و) از جانب من قطعاً معذور خواهی بود. پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند، از مردم آنجا خوراکی خواستند ولی آنها از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. سپس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد.» (۷۵ ـ ۷۷)

خضر با دست خود چنین اشارت کرد و آن را راست نمود. موسی به وی گفت: ما بدین قریه آمدیم، ما را مهمان نکردند و به ما غذا ندادند. اگر می‌خواستی، از ایشان مزد می‌گرفتی. خضر گفت: همین است جدایی میان من و تو، تو را به تأویل آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی کنی، آگاه خواهم کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: دوست داشتیم که موسی شکیبایی می‌کرد تا آنکه ماجرای آن دو نفر برای ما بیان می‌شد. (راوی) گفته است: و ابن عباس (آیه را) چنین می‌خواند: وَكَانَ اَمَامَهُم مَلِكٌ يأخُذُ كُلَّ سَفينةٍ صالِحةٍ غَصْباً، وَ اما الغُلامُ فَكانَ كافراً.[1]

٥ - باب: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ [١٠٣]

٤٧٢٨ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾. هُمُ الْحَرُورِيَّةُ؟ قَالَ: لَا، هُمُ الْيَهُودُ

باب - ۵

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالاخْسَرِيْنَ اَعْمالاً» (۱۰۳) «بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم.»

۴۷۲۸ ـ از عمروبن مُرّه روایت است که مَصْعَب بن سعد گفت: از پدر خود (سعد بن ابی وقّاص) پرسیدم: «بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم

[1] - در مورد قرائت ابن عباس قبلاً توضیح داده شد.

وَالنَّصَارَى ، أَمَّا الْيَهُودُ : فَكَذَّبُوا مُحَمَّدًا ﷺ ، وَأَمَّا النَّصَارَى : كَفَرُوا بِالْجَنَّةِ وَقَالُوا : لا طَعَامَ فِيهَا وَلا شَرَابَ ، وَالْحَرُورِيَّةُ : ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾ .

وَكَانَ سَعْدٌ يُسَمِّيهِمُ الْفَاسِقِينَ .

آگاه گردانم؟» دربارهٔ (خوارج) حِروُریه، است؟ سعد گفت: نی، دربارهٔ یهود و نصاری است و اما قوم یهود، محمد صلی الله علیه و سلم را دروغ گوی خواندند، و اما نصاری دربارهٔ بهشت کفر ورزیدند و گفتند که در آنجا نه طعامی است و نه نوشیدنی‌ای. و اما حِرُوریه، (این آیت حسب حال‌شان است.) «همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند.» و سعد ایشان را فاسقین می‌نامید.[1]

٦ - باب : ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ﴾ الآيَةَ [١٠٥]

باب ـ ۶

«اُولئک الَّذینَ کَفَروا بآیاتِ رَبِّهِمْ وَلِقائه فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُم» (آیهٔ ۱۰۵) «آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید.»

٤٧٢٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، لا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ . وَقَالَ : اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ » .

وَعَنْ يَحْيَى بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ مِثْلَهُ [أخرجه مسلم : ٢٧٨٥] .

۴۷۲۹ ـ از ابوالزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردی بزرگ و فربه در روز قیامت می‌آید که نزد خداوند به اندازهٔ بال پشه ارزش ندارد، و فرمود: (اگر می‌خواهید) بخوانید[2] «و روز قیامت برای آنها (قدرو) ارزشی نخواهیم نهاد» (الکهف: ۱۰۵) از یَحْیی بن بُکَیر، از مُغیره بن عبدالرحمن، از ابی الزّناد، به مثل این حدیث روایت شده است.

---

۱ - سعد بن ابی وقاص، خوارج حروریه را فاسق می‌خواند، یعنی کافر نمی‌گفت.

۲ - عبارت (ان شئتم) اگر می‌خواهید، در سایر نسخ بخاری دیده نشد.

١٩- سورة مريمَ

قال ابنُ عبَّاس : ﴿ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ ﴾ اللَّهُ يَقُولُهُ ، وَهُمُ الْيَوْمَ لا يَسْمَعُونَ وَلا يُبْصِرُونَ ﴿ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ ﴾ [٣٨] : يَعْنِي قَوْلَهُ ﴿ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ ﴾ : الْكُفَّارُ يَوْمَئِذٍ أَسْمَعُ شَيْءٍ وَأَبْصَرُهُ . ﴿ لأَرْجُمَنَّكَ ﴾ [٤٦] : لأَشْتِمَنَّكَ . ﴿ وَرِئْيًا ﴾ [٧٤] : مَنْظَرًا .

وَقَالَ أَبُو وَائِلٍ : عَلِمَتْ مَرْيَمُ أَنَّ التَّقِيَّ ذُو نُهْيَةٍ حَتَّى قَالَتْ : ﴿ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴾ [١٨] :

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ﴾ [٨٣] : تُزْعِجُهُمْ إِلَى الْمَعَاصِي إِزْعَاجًا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لُدًّا ﴾ [٩٧] : عِوَجًا .

قال : ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ وِرْدًا ﴾ [٨٦] : عِطَاشًا ﴿ أَثَاثًا ﴾ [٧٤] : مَالاً . ﴿ إِدًّا ﴾ [٨٩] : قَوْلاً عَظِيمًا . ﴿ رِكْزًا ﴾ [٩٨] : صَوْتًا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ﴿ فَلْيَمْدُدْ ﴾ [٧٥] : فَلْيَدَعْهُ . ﴿ غَيًّا ﴾ [٥٩] : خُسْرَانًا . ﴿ بُكِيًّا ﴾ [٥٨] : جَمَاعَةُ بَاكٍ . ﴿ صِلِيًّا ﴾ [٧٠] : صَلِيَ يَصْلَى . ﴿ نَدِيًّا ﴾ [٧٠] : وَالنَّادِي وَاحِدٌ ، مَجْلِسًا .

۱۹ ـ سورهٔ مریم[۱]

ابن عباس گفت: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِر» یعنی: خداوند به ایشان می‌گوید و آنها امروز نمی‌شنوند و نمی‌بینند. «در گمراهی آشکارند.» (۳۸) یعنی فرمودهٔ خدای تعالی: «أَسْمِعْ بِهِمْ و أَبْصِرْ» یعنی کافران در آن روز (قیامت) شنواتر و بیناترند.[۲]

«لَأَرْجُمَنَّک» (٤٦) یعنی: لَأَشْتِمَنَّک: تو را دشنام می‌دهم.[۳]

«وِرءیاً» (٧٤) یعنی: مَنْظَراً: نموداری.[۴]

و ابووائل گفته است: مریم دانسته که وی (فرشته) پرهیزگار صاحب خرد است تا آن که گفت: «اگر پرهیزگاری، من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم.» (۱۸)[۵]

و ابن عُیَیْنَه گفته است «تَؤُزُّهُم أَزّا» (۸۳) آنان را

---

۱ – این سوره در روایت ابوذر هروی که نسخهٔ معتبر صحیح‌البخاری را ترتیب کرده، به سورهٔ «کهیعص» ثبت شده است. ثعلبی گفته است که تمام این سوره مکی است. مقاتل گفته است که به استثنای یک آیت آن که مدنی است که آن آیت سجده است (یعنی آیت: ۵۸)

۲ – «أَسْمِعْ بِهِم وَأَبْصِر یوْمَ یاتونَنا لکِنِ الظّالمونَ الْیَوْمَ فی ضَلالٍ مُبینٍ» «چه شنوا و بینایند روزی که به سوی ما می‌آیند، ولی ستمگران امروز در گمراهی آشکارند.»(۳۸)

۳ – «قالَ أَراغِبٌ أَنْتَ عَنْ الِهَتی یا ابراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَاهْجُرْنی مَلِیّا» «گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و (برو) برای مدتی طولانی از من دور شو.»

۴ – «وَکَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ من قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً ورئیاً» «و چه بسیار نسلها را پیش از آن نابود کردیم، که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند.»

۵ – برای توضیح مطلب ترجمهٔ آیات ۱۶ و ۱۷ سورهٔ مریم آورده می‌شود: «و در این کتاب از مریم یاد کن، آنگاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به (شکل) بشری

به سوی گناهان می‌کشانند.[۱]

و مُجاهد گفته است: «لُدّاً» (۹۷): عِوَجاً. یعنی کجی و انحراف،[۲] ابن عباس گفته است: «وِرْداً» (٨٦) یعنی: تشنگان[۳]

«اَثاثاً» (٧٤) یعنی: مال[۴]

«اِدّاً» (۸۹) یعنی: سخنی بزرگ.[۵]

«رِکْزاً» (۹۸) صَوْتاً: یعنی صدا.[۶]

و مجاهد گفته است: «فَلْیَمْدُدْ» (۷۵) وامی‌گذارد.[۷]

«غَیّاً» (۵۹) خُسْراناً. یعنی زیان[۸]

«بُکِیّاً» (۵۸) جمع آن باک است به معنی گریننده.[۹]

«صِلِیّاً» (۷۰) صَلِی یَصْلَی (از باب: سَمِعَ یَسْمَعُ است.) یعنی در آتش انداختن.[۱۰]

«نَدِیّاً» (۷۳) و النَّادِی، واحد آن است و به معنی

---

۱ – «أَلَم تَرَ اَنّا اَرْسَلْنا الشَّیطینَ عَلَی الکافرینَ تَؤُزُّهُمْ اَزّاً» «آیا ندانستی که ما شیطانها را بر کافران گماشته‌ایم تا آنان را (به گناهان) تحریک کنند.»

۲ – «فانّما یَسَّرْنهُ بِلسانکَ لِتُبَشِّرَ بِهِالمتّقینَ وَ تُنذِرَ بِه قَوماً لُدّا» «در حقیقت، ما این (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران بدان نوید و ستیزه جویان را بدان بیم دهی.»

۳ – «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمینَ اِلی جَهَنَّمَ وِرْداً» «و روان کنیم گنهکاران را به سوی دوزخ تشنگان.»

۴ – «وَکَمْ اَهْلَکنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَحْسَنُ اَثاثاً وَ رِئیاً» «و چه بسیار نسلها را پیش از آنان نابود کردیم که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند.»

۵ – «لَقَدْ جِئْتُم شَیئاً اِدّاً» «واقعاً چیز زشتی را بر زبان آوردید.»

۶ – «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحدا اَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِکزا» «آیا کسی از آنان را می‌یابی یا از ایشان صدایی می‌شنوی.»

۷ – «قُلْ مَنْ کانَ فی الضَّلٰلَةِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً» «بگو: هرکه در گمراهی است (خدای) رحمان به او تا زمانی مهلت می‌دهد.»

۸ – «واتَّبَعوُ الشَّهوات فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیّاً» «و از هوسها پیروی کردند، و به زودی (سزای) گمراهی (خود را) خواهند دید.»

۹ – «اِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیّا» «هرگاه آیات (خدای) رحمان برایشان خوانده می‌شد، سجده کنان و گریان به خاک می‌افتادند.»

۱۰ – «ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ بِالَّذِیْنَ هُمْ اَوْلی بِها صِلِیّاً» «باز ما داناتریم به آنان که سزاوارترند به درآمدن دوزخ»

مجلس است.[۱]

۱ - باب:
﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ [۳۹]

۴۷۳۰ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ. ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ، فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، فَيُذْبَحُ. ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلا مَوْتَ. وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلا مَوْتَ. ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ - وَهَؤُلاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا - وَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ﴾ [أخرجه مسلم: ۲۸۴۹].

باب ـ ۱

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» (۳۹) «و آنان را از روز حسرت بیم ده»

۴۷۳۰ ـ از ابوصالح، از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مرگ (در روز قیامت) به صورت قوچ ابلق (سیاه و سفید) آورده می‌شود. سپس نداکننده ندا می‌کند که: ای اهل بهشت، بهشتیان گردن می‌افرازند و می‌نگرند. نداکننده می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ می‌گویند: آری. این مرگ است و همه‌شان آن را دیدند. سپس منادی ندا می‌کند: ای اهل دوزخ، دوزخیان گردن می‌افرازند و می‌نگرند. سپس نداکننده می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ می‌گویند: آری، این مرگ است و همگی آن را دیدند. سپس قوچ ذبح می‌شود. سپس ندا کننده می‌گوید: ای اهل بهشت، جاودانگی است (شما را) مرگی نیست، و ای اهل دوزخ، جاودانگی است (شما را) مرگی نیست. سپس آن حضرت این آیت را خواند (و آنان را از روز حسرت بیم ده، آنگاه که داوری انجام گیرد، و حال آنکه آنها (اکنون) در غفلتند و سر ایمان ندارند).»

۲ - باب: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا﴾ [۶۴]

باب ـ ۲

«وَمَا نَتَنَزَّلُ اِلا بِاَمْرِ رَبِّکَ لَهُ مابَيْنَ اَيْدِينا وَما

۱ - «اَیُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ اَحْسَنُ نَدِيّاً» «کدام یک از این دو گروه بهتر است در مرتبه و نیکوتر است از روی مجلس.»

خَلْفَنـا» (٦٤) «و ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم به او اختصاص دارد آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما است.»

٤٧٣١ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِجِبْرِيلَ : « مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا » فَنَزَلَتْ ﴿ وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا ﴾[راجع : ٣١٢٨].

٤٧٣١ ـ از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به جبرئیل گفت: «چه چیز تو را از آن باز می‌دارد که به دیدار ما بیایی، بیش از آن‌چه ما را دیدار می‌کنی؟» پس آیت نازل شد: «و ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. به او اختصاص دارد آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سرماست...»

٣ - باب :[قَوْلِهِ :]

باب ـ ٣ فرمودهٔ خدای تعالی:

﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا ﴾[٧٧] .

«اَفَرَأَیْتَ الَّذی کَفَرَ بِآیاتِنـا وَ قالَ لَاُوْتَیَنَّ مالاً و وَلَداً» (٧٧) «آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من و مال و فرزند (بسیار) داده خواهد شد.»

٤٧٣٢ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : سَمِعْتُ خَبَّابًا قَالَ : جِئْتُ الْعَاصَ بْنَ وَائِلٍ السَّهْمِيَّ أَتَقَاضَاهُ حَقًّا لِي عِنْدَهُ ، فَقَالَ : لاَ أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ ، فَقُلْتُ لاَ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ ، قَالَ : وَإِنِّي لَمَيِّتٌ ثُمَّ مَبْعُوثٌ ، قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : إِنَّ لِي هُنَاكَ مَالاً وَوَلَدًا فَأَقْضِيكَهُ . فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا ﴾ [راجع : ٢٠٩١. اخرجه مسلم : ٢٧٩٥].

رَوَاهُ الثَّوْرِيُّ وَشُعْبَةُ وَحَفْصٌ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ وَوَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ .

٤٧٣٢ ـ از اَعْمش، از ابوضُحی روایت است که مَسْروق گفت: از خَبّاب شنیدم که می‌گفت: نزد عاص بن وائل السَّهْمی رفتم و از وی خواستار حق خود شدم که بر ذمت وی بود. گفت: حق تو را نمی‌دهم تا آنکه به محمد کافر شوی. گفتم: نه، تا آنکه بمیری و سپس زنده گردی. گفت: آیا من خواهم مرد و واپس زنده خواهم شد؟ گفتم: آری. گفت: پس در آنجا مال و فرزندی خواهم داشت و حق تو را ادا خواهم کرد. سپس این آیت نازل شد: «آیا دیدی، آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت:

قطعاً به من مال و فرزند (بسیار) داده خواهد شد.) این حدیث را ثوری و شعبه و حفص و ابوُمعاویه و وَکیع از اعمش روایت کرده‌اند.

٤ - باب : قوله : ﴿ أطَّلَعَ الْغَيْبَ أم اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ [٧٨]

قال : مَوْثِقًا .

باب ـ ۴

فرمودهٔ خدای تعالی «اَطَّلَعَ الغَیبَ اَمِ اتَّخَذَ عِندَالرَّحمنِ عَهْداً» (۷۸) «آیا بر غیب آگاه شد یا از (خدای) رحمان عهدی گرفته است.» عَهْداً، را پیمان و قرارداد تفسیر کرده است.

٤٧٣٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ قال : كُنْتُ قَيْنًا بِمَكَّةَ ، فَعَمِلْتُ لِلْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ السَّهْمِيِّ سَيْفًا ، فَجِئْتُ أَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ : لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ، قُلْتُ : لا أَكْفُرُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ ثُمَّ يُحْيِيَكَ ، قال : إِذَا أَمَاتَنِي اللَّهُ ثُمَّ بَعَثَنِي وَلِي مَالٌ وَوَلَدٌ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا . أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴾ . قال : مَوْثِقًا . [راجع: ٢٠٩١. أخرجه مسلم: ٢٧٩٥] .

لَمْ يَقُلِ الأَشْجَعِيُّ عَنْ سُفْيَانَ : سَيْفًا ، وَلا مَوْثِقًا [راجع : ٢٠٩١. أخرجه مسلم : ٢٧٩٥].

۴۷۳۳ ـ از مسروق روایت است که خَبّاب گفت: من در مکه آهنگر بودم. برای عاص بن وائل السَّهمی، شمشیری ساختم، نزد وی رفتم و حق خود را خواستم. وی گفت: حق تو را نمی‌دهم تا آنکه به محمد کافر شوی. گفتم: به محمد صلی الله علیه و سلم کافر نمی‌شوم تا آنکه خداوند تو را بمیراند و سپس زنده گرداند. گفت: پس وقتی که خداوند مرا بمیراند و سپس زنده گرداند، من مال و فرزندی خواهم داشت. سپس خداوند این آیت را نازل کرد: «آیا بر غیب آگاه شد یا از (خدای) رحمان عهدی گرفته است». گفت: «عهداً» به معنای پیمان و قرارداد است.

٥- باب : ﴿ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴾ [٧٩]

باب ـ ۵

«کَلّا سَنَکْتُبُ مایَقولُ وَ نَمدُّلَهُ مِنَ العذابِ مَدّاً» (۷۹) «نه چنین است. به زودی آنچه را می‌گوید، می‌نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود.»

٤٧٣٤ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ،

۴۷۳۴ ـ از مسروق روایت است که خَبّاب

حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، سَمِعْتُ أَبَا الضُّحَى يُحَدِّثُ عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ قَالَ : كُنْتُ قَيْناً فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ لِي دَيْنٌ عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ ، قَالَ : فَأَتَاهُ يَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ : لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ لا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ ثُمَّ يَبْعَثَ ، قَالَ : فَذَرْنِي حَتَّى أَمُوتَ ثُمَّ أُبْعَثَ ، فَسَوْفَ أُوتَى مَالاً وَوَلَداً فَأَقْضِيكَ ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً ﴾ [راجع : ۲۰۹۱ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۵].

گفت: من در روزگار جاهلیت آهنگر بودم و بر عاص بن وائل طلبی داشتم. نزد وی رفتم و طلب خود را خواستم. گفت: حق تو را نمی‌دهم تا به محمد (صلی الله علیه و سلم) کافر شوی. خبّاب گفت: به خدا سوگند که کافر نمی‌شوم تا آنکه خداوند تو را بمیراند و سپس زنده گرداند. گفت: پس مرا بگذار تا آنکه بمیرم و سپس زنده شوم، سرانجام به من مال و فرزندی داده خواهد شد و آنگاه طلب تو را خواهم داد. سپس این آیت نازل شد: «آیا دیدی آن کس را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من مال و فرزند (بسیار) داده خواهد شد.»

٦ - باب : قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْداً ﴾ [۸۰]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ الْجِبَالُ هَدّاً ﴾ [۹۰] : هَدْماً .

باب ـ۶ فرمودهٔ خدای عَزَّوجل:

«وَ نَرِثُهُ مایقُولُ و یأْتِینا فَرْداً» (۸۰) «و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد.» و ابن عباس گفته است: «الجبالَ هَدّا» «هَدّاً» به معنای «هَدْما» است یعنی انهدام، شکست و ریخت.

٤٧٣٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ خَبَّابٍ قَالَ : كُنْتُ رَجُلاً قَيْناً ، وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ لِي : لا أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ، قَالَ : قُلْتُ : لَنْ أَكْفُرَ بِهِ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ ، قَالَ : وَإِنِّي لَمَبْعُوثٌ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ ، فَسَوْفَ أَقْضِيكَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَالٍ وَوَلَدٍ ، قَالَ : فَنَزَلَتْ : ﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً ، وَوَلَداً ، أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْداً كَلا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ

۴۷۳۵ ـ از مَسْروق روایت است که خَبّاب گفت: من مردی آهنگر بودم و بر عاص بن وائل طلبی داشتم. نزد وی رفتم و تقاضای طلب خود را کردم. به من گفت: حق تو را نمی‌دهم تا به محمد کافر شوی. گفتم: هرگز به وی کافر نمی‌شوم تا آنکه بمیری و سپس زنده شوی. گفت: و همانا من پس از مرگ زنده می‌شوم و سرانجام حق تو را ادا می‌کنم، آنگاه که به مال و فرزند خود بازگردم. این آیات

مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ، وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴾ [راجع : ۲۰۹۱ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۵]

نازل شد: «آیا دیدی آن کس را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من مال و فرزندی بسیار داده خواهد شد. آیا بر غیب آگاه شده یا از (خدای) رحمن عهدی گرفته است. نه چنین است. به زودی آنچه را می‌گوید، می‌نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد.» (آیات ۷۷ تا ۸۰)

۲۰- سُورَةُ طه

قال ابنُ جُبيرٍ : بالنَّبطيَّةِ ﴿ طه ﴾ [۱] : يا رَجُلُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ أَلْقَى ﴾ [۶۵] : صَنَعَ يُقَالُ : كُلُّ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِحَرْفٍ ، أَوْ فِيهِ تَمْتَمَةٌ ، أَوْ فَأْفَاةٌ ، فَهِيَ عُقْدَةٌ . ﴿أَزْرِي ﴾ [۳۱] : ظَهْرِي ﴿ فَيُسْحِتَكُمْ ﴾ [۶۱] : يُهْلِكَكُمْ ﴿الْمُثْلَى﴾ [۶۳] : تَأْنِيثُ الأَمْثَلِ ، يَقُولُ : بِدِينِكُمْ ، يُقَالُ : خُذِ الْمُثْلَى خُذِ الأَمْثَلَ . ﴿ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا ﴾ [۶۴] : يُقَالُ : هَلْ أَتَيْتَ الصَّفَّ الْيَوْمَ ، يَعْنِي الْمُصَلَّى الَّذِي يُصَلَّى فِيهِ . ﴿فَأَوْجَسَ﴾ [۶۷] : أضمر خَوْفًا ، فَذَهَبَتِ الْوَاوُ مِنْ ﴿خِيفَةً ﴾ لِكَسْرَةِ الْخَاءِ . ﴿ فِي جُذُوعِ ﴾ [۷۱] : أَيْ عَلَى جُذُوعِ . ﴿خَطْبُكَ ﴾ [۹۵] : بَالُكَ . ﴿ مِسَاسَ ﴾ [۹۷] : مَصْدَرُ مَاسَّهُ مِسَاسًا . ﴿ لَنَنْسِفَنَّهُ ﴾ [۹۷] : لَنُذْرِيَنَّهُ . ﴿قَاعًا﴾ [۱۰۶] : يَعْلُوهُ الْمَاءُ ، وَالصَّفْصَفُ الْمُسْتَوِي مِنَ الأَرْضِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ أَوْزَارًا ﴾ أَثْقَالاً ﴿ مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ ﴾ وَهِيَ الْحُلِيُّ الَّتِي اسْتَعَارُوا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ﴿ فَقَذَفْنَاهَا ﴾ [۸۷] : فَأَلْقَيْنَاهَا . ﴿ أَلْقَى ﴾ [۸۷] : صَنَعَ ﴿ فَنَسِيَ ﴾ [۸۸] : مُوسَاهُمْ ، يَقُولُونَهُ : أَخْطَأَ الرَّبَّ ، ﴿ لا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً﴾ [۸۹] : الْعِجْلُ . ﴿هَمْسًا﴾ [۱۰۸] : حِسُّ

۲۰ ـ سورهٔ طه[1]

ابن جُبیر گفته است: (طه) در زبان عربی یعنی: ای مرد. و مجاهد گفته است: «اَلْقَی» (۶۵) به معنای صَنَع یا ساختن است.[2]

گفته می‌شود برای: هرکس که حرفی را گفته نمی‌تواند یا سخن به شتاب می‌گوید یا بندشی در گفتن دارد که آن عقده یا لکنت است.[3]

«أزری» (۳۱) یعنی: مددگار من[4]

«فَیُسْحِتَکُم» (٦١) یعنی: هلاک کند شما را[5] (در

---

۱ – سورهٔ «طه» به روایت ابن عباس و ابن زبیر مکی است. در مقامات تنزیل گفته شده که در مکی بودن آن اختلاف نیست، مگر آنکه به روایت کلبی آیهٔ «وَمِنْ اناىء الیل فَسَبّح و أَطْرافَ النّهارِ لَعلّکَ تَرْضی» در مورد نماز در مدینه نازل شده است. یعنی «بعضی از ساعات شب و حوالی روز تسبیح بگوی باشد که خشنود شوی.» (طه: ۱۳۰)

۲ – «قالو یاموسی اِمّا اَنْ تُلْقِی وَ اِمّا اَنْ نَکونَ اَوَّل مَنْ اَلْقی» «ساحران گفتند: ای موسی، یا تو می‌افکنی، یا ما نخستین کسی باشیم که می‌اندازیم.»

۳ – اشاره به قول موسی (ع) که گفت: «بگشای گره از زبان من»

۴ – «اُشْدُدْ بِهِ اَزْری» «پشتم را به او استوار کن»

۵ – «قالَ لَهُمْ موسی وَیْلَکُمْ لاتَفْتَرُوا عَلَی الله کَذِباً فَیُسْحِتَکُم بِعذاب وَقَدخابَ مَنِ افْتری» «موسی به ساحران گفت: وای بر شما، به خدا دروغ نبندید که شما را به عذابی (سخت هلاک می‌کند و هرکه دروغ بندد نومید می‌گردد.»

الأَقْدَام . ﴿حَشَرْتَنِي أَعْمَى﴾ [١٢٤]: عَنْ حُجَّتِي . ﴿وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾ [١٢٥]: فِي الدُّنْيَا .

قال ابْنُ عَبَّاس : ﴿بِقَبَس﴾ [١٠]: ضَلُّوا الطَّرِيقَ ، وكَانُوا شَاتِينَ ، فَقَالَ : إِنْ لَمْ أَجِدْ عَلَيْهَا مَنْ يَهْدِي الطَّرِيقَ آتِكُمْ بِنَارٍ تُوقِدُونَ .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿أَمْثَلُهُمْ﴾ [١٠٤] : أَعْدَلُهُمْ طَرِيقَةً .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿هَضْمًا﴾ [١١٢] : لا يُظْلَمُ فَيُهْضَمُ مِنْ حَسَنَاتِه . ﴿عِوَجًا﴾ [١٠٧]: وَادِيًا . ﴿أَمْتًا﴾ [١٠٧] : رَابِيَةً . ﴿سِيرَتَهَا﴾ حَالَتَهَا ﴿الأُولَى﴾ [٢١]. ﴿النُّهَى﴾ [٥٤] : التُّقَى . ﴿ضَنْكًا﴾ [١٢٤]: الشَّقَاءُ . ﴿هَوَى﴾ [٨١] : شَقِيَ . ﴿بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ﴾ الْمُبَارَكِ ﴿طُوًى﴾ [١٢] : اسْمُ الْوَادِي . ﴿بِمَلْكِنَا﴾ [٨٧] : بِأَمْرِنَا ﴿مَكَانًا سُوًى﴾ [٥٨] : مَنْصَفٌ بَيْنَهُمْ . ﴿يَبَسًا﴾ [٧٧] : يَابِسًا . ﴿عَلَى قَدَرٍ﴾ [٤٠] : مَوْعِدٍ . ﴿لا تَنِيَا﴾ [٤٢]: تَضْعُفَا .

متن اشتباه اعراب گذاری شده است.) «المُثْلی» (٦٣) مؤنث، اَمْثَل است. یعنی: برتر و فاضلتر. «بطَریقتکم» (٦٣) مراد «بدینکم» است یعنی دین شما. گفته می‌شود: خُذ المُثْلا خُذ الأَمْثَلَ: یعنی: برتر و بهتر را بگیر.[١]

«ثُمّ ائتوا صَفاً» (٦٤) «باز صف کشیده بیایید» گفته می‌شود: ـ هَلْ اَتَیْتَ الصَّفَّ الیَومَ ـ یعنی ـ الصّف ـ المُصلّی معنا می‌دهد یعنی مجتمع مردم.[٢]

«فَاَوْجَس» (٦٧) یعنی از ترس پنهان کرد. واو «خیفَةً» به کسر خاء در اصل خَوْف ـ بوده (واو آن را به یا بدل کرده‌اند).[٣]

«فی جُذُوعِ» (٧١) «در تنه‌های درخت» مراد «بر تنه‌های درخت» است.[٤]

«خَطْبُک» (٩٥) یعنی: حال تو[٥]

«مساس» (٩٧) مصدر ماسَّهُ، مساس است.[٦]

«لَنَنْسِفَنَّه» (٩٧): لَنَذْرِیَنَّهُ یعنی: بیندازیم او را[٧]

«قاعاً» (١٠٦) زمینی که بر آن آب می‌براید و

١ – «قالوا اِنْ هذان لَساحِرانِ یُریدانِ اَنْ یُخرِجَاکُم مِنْ اَرْضِکُم بِسِحرِهُما و یَذْهَبا بطریقَتِکُم المُثْلی» «فرعونیان: گفتند: قطعاً این دو تن ساحرند و می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمین تان بیرون کنند و آیین والای شما را براندازند.»

٢ – «فَاَجْمِعوا کَیْدَکُم ثُمَّ ائْتُوا صَفاً وَقَدْ اَفْلَحَ الیَوْمَ مَن اَستَعلی» «پس نیرنگ خود را گرد آورید و به صف پیش آیید در حقیقت امروز هر که فایق آید، خوشبخت می‌شود.»

٣ – «فَاَوْجَسَ فی نَفْسِهِ خِیْفَةً موسی». «و موسی در خود بیمی احساس کرد.»

٤ – «ولأُوَصَلِّبَنَّکُم فی جُذوعِ النَّخْلِ» «و همانا شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم»

٥ – «قالَ فَما خَطْبُکَ یا سامِری» «موسی گفت: پس حال تو چیست ای سامری»

٦ – «قالَ فاذْهَبْ فاِنّ لَکَ فی الحیوةِ اَنْ تَقوْلَ لامساس». «گفت: برو که بهرهٔ تو در زندگی این باشد که (به هرکه نزدیک تو آمد) بگویی (به من) دست مزنید.»

٧ – «لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِی الیَمِّ نَسْفاً». «آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم و آن را در دریا فرو می‌پاشیم.»

صَفْصَفَ ـ زمین هموار است.[۱]

مجاهد گفته است: «اَوْزاراً» یعنی: بار گران «مِنْ زینتِ القَومِ» و آن زیوراتی بود که از افراد فرعون به عاریت گرفته بودند.

«فَقَذَفْناها» (۸۷) یعنی آن را افکندیم. «اَلْقَی» (۸۷) یعنی ساخت.[۲]

«فَنَسِی» (۸۸) یعنی موسی فراموش کرد. اینها می‌گویند: پروردگار خود را خطا کرد.[۳]

«لایَرْجِعُ اِلَیْهِمْ قَوْلاً» (۸۹) «پاسخ ایشان را نمی‌دهد» یعنی: گوساله (پاسخ نمی‌دهد)[۴]

«هَمْساً» (۱۰۸) صدای گامها[۵]

«حَشَرْتَنی أعمَی» (۱۲۵) یعنی: «مرا نابینا برانگیختی»[۶] (مراد از نابینایی، نیافتن دلیل و حجت است).

«وَقَدْ کُنْتُ بصیراً» (۱۲۵) «و در واقع بینا بودم» یعنی: در دنیا بینا بودم.

و ابن عباس گفته است: «بقبس» (۱۰) (پاره‌ای آتش): بیراهه رفتند و گم شدند، و پراکنده

---

۱ - «فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً». «پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد.»

۲ - «قالو ما اَخْلَفْنا مَوْعِدَکَ بِمَلکنا ولاکنّا حُمّلنا اَوْزاراً مَنْ زینةِ القَوْمِ فقذفنها فَکَذالکَ اَلْقَی السّامری». «گفتند: ما به اختیار خود با تو خلاف وعده نکردیم. ولی از زینت آلات قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم و آنها را افکندیم و (خود) سامری (هم زینت آلاتش را) همین گونه بینداخت.»

۳ - «فَاَخْرَجَ لَهُمْ عَجْلاً جَسَداً لَهُ خوارٌ فَقالوُا هذا اِلهکُمْ وَ الهُ موسی فَنَسِی». «پس برای آنان پیکر گوساله که صدایی داشت بیرون آورد و (او و پیروانش) گفتند: این خدای شما و خدای موسی است و [پیمان خدا را] فراموش کرد.)

۴ - «اَفلا یَرَوْنَ اَلّا یَرجِعُ اَلیهِمْ قَوْلاً وَلایَمْلِکُ لَهُمْ ضَرّ اَوْ لانَفْعاً» «مگر نمی‌بینند که (گوساله) پاسخ سخن آنان را نمی‌دهد و به حالشان سود و زیانی ندارد.»

۵ - وَخَشِعتِ الاَصْواتُ لِلرحْمنِ فلاتَسْمَعُ اِلّا هَمْساً» «و پست شوند آوازها برای خدا و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی.»

۶ - «قالَ ربُ لِمَ حَشَرتَنی اَعْمی و قَدْ کُنتُ بَصیراً» «می‌گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم.»

گشـــتند. و گفـــت: اگر من بر این آتش کســـی را نیافتم که مرا رهنمایی کند، به شـــما آتشـــی می‌آورم که برافروزید.[۱]

و ابن عُیَیْنَه گفته اســـت: «اَمْثَلُهُم» (۱۰۴) یعنی: شایسته‌ترین ایشان در روش.[۲]

و ابن عباس گفته است: «هَضْماً» (۱۱۲) یعنی: بـــر وی ظلم نمی‌رود که از حَسَـــناتش کاســـته شود.[۳]

«عِوَجـــاً» (۱۰۷) یعنـــی: وادی. «اَمْتـــاً» یعنـــی بلندی[۴]

«سِـــیرَتَها» یعنـــی حالـــت آن «الأوْلـــی» (۲۱) نخستین[۵]

«النُّهی» (۵٤) یعنی: پرهیزگاری[۶] «ضَنْکاً» (۱۲٤) یعنی: شقاوت[۷]

«هَوَی» (۸۱) یعنی: شـــقاوت (ســـختی، تنگی، بدبختی)[۸]

---

۱ – «اذ رءا ناراً فقالَ لاَهْلِه امْکُثُوا اِنّی انَسْتُ ناراً لَعلّی اتیکُمْ مِنْها بِقبسٍ اَوْاَجِدُ عَلَی النّار هُدًی» «هنگامی که آتش دیدی، پس به خانوادهٔ خود گفت: درنگ کنید، زیرا من آتشی دیدم، امید که پارهٔ از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه (خود را باز) یابم.»

۲ – «نَحْنُ اَعْلَمُ بِما یَقولوَنَ اِذیَقوُلُ اَمْثَلُهُمْ طَریقةً اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّا یَوْماً». «ما داناتریم به آنچه می‌گویند، آنگاه که بهترین آنان در روش می‌گوید: درنگ نکرده‌اید مگر یک روز»

۳ – «وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالحاتِ وَ هُوَ مُؤمِنٌ فلایَخافُ ظُلماً وَلاهَضماً». «و هرکس کارهای شایسته کند، در حالی که مؤمن باشد، نه از ستمی می‌هراسد و نه از کاسته شدن حقش».

۴ – «لاتری فِیها عِوَجاً ولا اَمْتاً». «نبینی در آنجا هیچ کژی و نه هیچ بلندی».

۵ – «قالَ خُذْها و لاتَخَفْ سَنُعیدُها سِیْرتَها الاُولی». «گفت: بگیر آن را و مترس. بزودی آن را به حال نخستین آن بازخواهیم گردانید.»

۶ – «کلُوا وَارْعَوْ انعامَکمْ اِنَّ فی ذلک لایتٍ لِاوْلی النُّهی». «بخورید و چهارپایان خود را بچرانید که قطعاً در اینها برای خردمندان نشانه‌هایی است.»

۷ – «وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِکری فَاِنَّ لَهُ مَعیشةً ضَنْکاً و نَحْشُرُهُ یَوْمَ القیمةِ اَعْمی» «وهرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم.»

۸ – «وَمَن یَحْلِلْ عَلَیه غَضَبی فَقَدْ هوی» «و هرکس خشم من بر

«بالوادِ المُقَدَّسِ» (۸۷) یعنی: به امر خود[1]
«مَکاناً سوی» (۵۸) یعنی فاصلهٔ میانشان[2]
«یَبَساً» (۷۷) یعنی: خشک[3] «عَلی قَدَرٍ» (۴۰) یعنی: به موعد[4]
«لاتَنِیا» (۴۲) (تَنیا) به معنی ضعف و سستی است.[5]

۱ - باب: قوله:

﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ [٤١]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«واصطَنَعْتُکَ لِنَفْسی» (۴۱) «و تو را برای خود ساختم.»

٤٧٣٦ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال: «الْتَقَى آدَمُ وَمُوسَى، فَقَالَ مُوسَى لآدَمَ: أَنْتَ الَّذِي أَشْقَيْتَ النَّاسَ وَأَخْرَجْتَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قال آدَمُ: أَنْتَ الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ، وَاصْطَفَاكَ لِنَفْسِهِ، وَأَنْزَلَ عَلَيْكَ التَّوْرَاةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَوَجَدْتَهَا كُتِبَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي؟ قال: نَعَمْ، فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى» [راجع: ٣٤٠٩. أخرجه مسلم: ٢٦٥٢].

﴿الْيَمُّ﴾ [٣٩]: البحر.

۴۷۳۶ ـ از محمد بن سیرین، از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آدم و موسی یکدیگر را ملاقات کردند. موسی به آدم گفت: تو هستی که مردم را بیچاره کردی و ایشان را از بهشت بیرون کردی؟ آدم گفت: تو هستی که خداوند تو را به پیامبری برگزید، و تو را برای خود خاص گردانید و تورات

او فرود آید، قطعاً در (ورطهٔ) هلاکت افتاده است.»

۱ - «قالوا ما أخْلَفنا مَوْعِدکَ بِمَلْکنا» «گفتند: ما به اختیار خود با تو خلاف وعده نکردیم.»

۲ - «فَلَنا تِیَنَّکَ بِسِحْرٍ مثلِه فَاجْعَل بَیْنَنا وَ بَیْنَکَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نحنُ ولا أنتَ مَکاناً سُوًی» «ما (هم) قطعاً برای تو سحری مثل آن خواهیم آورد. پس میان ما و خودت موعدی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو، (آن هم) در جایی هموار»

۳ - «فاضْرِبْ لَهُمْ طریقاً فی البحرِ یَبَساً لاتَخافُ دَرَکاً وَلا تَخْشی» «و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرا رسیدن دشمن بترسی و نه از غرق شدن بیمناک باشی.»

۴ - «ثُمَّ جِئتَ عَلَی قَدَرٍ یاموسی» «سپس ای موسی در زمان مقدر (و مقتضی) آمدی.»

۵ - «اذْهَبْ أنْتَ وأخوکَ بِآیَاتِیْ وَلاتَنِیا فِی ذِکری» «تو و برادرت معجزه‌های مرا (برای مردم) ببرید و در یاد کردن من سستی مکنید.»

را بـر تو نازل کرد. موسـی گفت: آری، چنین اسـت. آدم گفـت: آیا آن نوشـته را که قبل از آفرینش من رقم زده شـده بود، یافتی؟ موسی گفت: آری. پس آدم بر موسی غالب آمد. مراد از «اَلْیَمُّ» (۳۹) دریا است.[۱]

٢- باب : قوله :

﴿ وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى . فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى ﴾ [٧٧-٧٨]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و در حقیقـت بـه موسـی وحـی کردیم که: «بندگانم را شـبانه ببر، و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرارسـیدن (دشمن) بترسـی و نه از غرق شـدن بیمناک باشی. پس فرعون با لشـکریانش آنان را دنبال کرد ولی از دریا آنچه آنان را فروپاشـانید، فرو پوشانید. و فرعون قوم خـود را گمراه کـرد و راه ننمود. (۷۷ ـ ۷۹)

٤٧٣٧ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وَالْيَهُودُ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ ، فَسَأَلَهُمْ فَقَالُوا : هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي ظَهَرَ فِيهِ مُوسَى عَلَى فِرْعَوْنَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْهُمْ ، فَصُومُوهُ » [راجع: ٢٠٠٤. أخرجه مسلم: ١١٣٠].

۴۷۳۷ ـ از ابوبشـر، از سـعید بن جُبیر روایت اسـت که ابن عبـاس رضـی الله عنهما گفت: آنگاه که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم به مدینه آمد، یهود روز عاشـورا (دهم محرم) را روزه می‌گرفتند. آن حضرت دلیل آن را پرسید. گفتنـد: این همان روزی اسـت که موسـی بر فرعون غالب آمده اسـت. پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «ما (مسـلمانان) در موافقت به موسـی از ایشـان نزدیک‌تریم. پس آن روز را روزه بگیرید.

۱ – أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي» «که او را در صندوقچه بگذار، سپس در دریا افکن تا دریا «رود نیل» او (موسی) را به کناره اندازد (و) دشمن من و دشمن وی او را برگیرد و مهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی.»

٣ - باب: ﴿فَلا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ [١١٧]

٤٧٣٨ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ النَّجَّارِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «حَاجَّ مُوسَى آدَمَ، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الَّذِي أَخْرَجْتَ النَّاسَ مِنَ الْجَنَّةِ بِذَنْبِكَ وَأَشْقَيْتَهُمْ، قَالَ: قَالَ آدَمُ: يَا مُوسَى أَنْتَ الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلامِهِ، أَتَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي، أَوْ قَدَّرَهُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى» [راجع: ٣٤٠٩. أخرجه مسلم: ٢٦٥٢]

باب ـ ٣

«فلا یُخرِجَنَّکُما مَن الجَنَّةِ فَتَشقَی» (١١٧) «زنهار تا شما را از بهشت بیرون نکند تا تیره بخت گردی»

٤٧٣٨ ـ از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «موسی با آدم گفتگو کرد و به او گفت: تو همانی که به خاطر گناهی که کردی مردم را از بهشت بیرون کردی و به رنج افکندی. آدم گفت: ای موسی، تو همانی که خداوند تو را به پیامبری خود و به سخن (بی‌واسطهٔ) خود برگزید، آیا مرا بر کاری ملامت می‌کنی که خداوند پیش از آفرینش من، بر من رقم زده است ـ یا چنین گفت ـ پیش از آفرینش من بر من مقدر کرده بود.» رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «پس آدم بر موسی غالب آمد.»

٢١ - سُورَةُ الأَنْبِيَاءِ

٤٧٣٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْكَهْفُ وَمَرْيَمُ وَطه وَالأَنْبِيَاءُ، هُنَّ مِنَ الْعِتَاقِ الأُوَلِ، وَهُنَّ مِنْ تِلادِي. [راجع: ٤٧٠٨]

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿جُذَاذًا﴾ [٥٨]: قَطَّعَهُنَّ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: ﴿فِي فَلَكٍ﴾ [٣٣]: مِثْلِ فَلْكَةِ الْمِغْزَلِ ﴿يَسْبَحُونَ﴾ يَدُورُونَ.

٢١ ـ سورهٔ انبیاء[1]

٤٧٣٩ ـ از ابواسحاق، از عبدالرحمن بن یزید روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: سوره‌های، بنی اسرائیل و الکهف و مریم و طه و انبیاء، از سوره‌های گرامی نخستین است و این سوره‌ها در زمرهٔ اولین ثروتهای من است.

---

١ - به روایت از عبدالله بن زبیر و ابن عباس این سوره در مکه نازل شده است و در مقامات تنزیل گفته شده که فقط در یک آیت آن اختلاف است که این است: «أفلا یَرَون َانّا نأتِی الارض َنَنقُصُها مَن ْأطرافِها» «آیا نمی‌بینند که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم.» (٤٤)

قال ابنُ عبّاس : ﴿ نَفَشَتْ ﴾[٧٨]: رَعَتْ لَيلاً . ﴿يُصْحَبُونَ ﴾[٤٣] : يُمنَعُونَ . ﴿ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً ﴾[٩٢]: قال : دينُكُمْ دينٌ واحِدٌ .

وَقَالَ عِكرِمَةُ : ﴿حَصَبُ﴾[٩٨]: حَطَبٌ بِالْحَبَشِيَّةِ .

وَقَالَ غَيرُهُ : ﴿ أَحَسُّوا ﴾[١٢]: تَوَقَّعُوا ، مِنْ أَحْسَسْتُ . ﴿خَامِدِينَ ﴾[١٥]: هَامِدِينَ . ﴿ وَالْحَصِيدُ﴾ [هود: ١٠٠] : مُسْتَأْصَلٌ ، يَقَعُ عَلَى الْوَاحِدِ وَالإثْنَيْنِ وَالْجَمِيعِ . ﴿ لا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ [١٩]: لا يُعْيُونَ ، وَمِنْهُ: ﴿ حَسِيرٌ ﴾ [الملك : ٤] وَحَسَرْتُ بَعِيرِي . ﴿عَمِيقٌ ﴾ [الحج: ٢٧]: بَعِيدٌ . ﴿ نُكِسُوا ﴾[٦٥] : رُدُّوا . ﴿صَنْعَةَ لَبُوسٍ﴾[٨٠]: الدُّرُوعُ . ﴿ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ ﴾[٩٣] : اخْتَلَفُوا . الْحَسِيسُ وَالْحِسُّ وَالْجَرْسُ وَالْهَمْسُ وَاحِدٌ ، وَهُوَ مِنَ الصَّوْتِ الْخَفِيِّ . ﴿ آذَنَّاكَ ﴾ [فصلت: ٤٧] : أَعْلَمْنَاكَ . ﴿آذَنْتُكُمْ ﴾[١٠٩] : إِذَا أَعْلَمْتَهُ ، فَأَنْتَ وَهُوَ ﴿عَلَى سَوَاءٍ﴾[١٠٩] : لَمْ تَغْدِرْ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴾[١٣] : تُفْهَمُونَ . ﴿ارْتَضَى ﴾[٢٨]: رَضِيَ . ﴿ التَّمَاثِيلُ ﴾[٥٢]: الأَصْنَامُ . ﴿السِّجِلِّ﴾[١٠٤] : الصَّحِيفَةُ .

و قَتاده گفته است: «جُذاذاً» (۵۸) بریده شده و قطع شده[۱] و حسن گفته است: «فی فَلَک» (۳۳) مانند دورهٔ ریسمان.[۲] «یَسْبَحُونَ» یعنی: دور می‌زنند. ابن عباس گفته است: «نَفَشَت» (۷۸) یعنی: در شب چرید.[۳]

«یُصْحَبُونَ» (۴۳) یعنی: بازداشته شوند.[۴]

«اُمَّتُکُم اُمَّةً واحِدَةً» (۹۲) یعنی: دین شما دین یگانه است.[۵]

عکرمه گفته است: «حَصَب» (۹۸) در زبان حبشی به معنای هیزم است.[۶]

و غیر از عکرمه گفته است: «اَحَسّوا» (۱۲) یعنی: دریافتند. از ـ اَحْسَسْتُ ـ گرفته شده است.[۷]

«خامدین» (۱۵) یعنی: فرو مرده، فرو نشسته.[۸]

---

۱ – «فَجَعَلَهُم جُذاذاً اِلّا کبیراً لَهُم لَعَلَّهُم اِلَیهِ یَرْجِعون» «پس آنها را ـ جز بزرگترشان را ـ ریزه ریزه کرده، باشد که ایشان به سراغ آن بروند.»

۲ – «وَ هُوَالَّذی خَلَقَ اللَّیلَ و النَّهارَ و الشّمس و القمر کُلٌّ فی فلک یَسْبَحون» «و اوست آن کسی که روز و شب و خورشید و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در مداری (معین) شناورند.»

۳ – «وَ داوُدَ و سُلیمانَ اِذ یَحْکُمنِ فی الحرْثِ اِذْ نَفَشَتْ فیه غَنَمُ القَوْمِ» «و داوود سلیمان را (یاد کن) هنگامی که دربارهٔ آن کشتزار که گوسفندان مردم. شب هنگام در آن چریده بودند، داوری می‌کردند.»

۴ – «اَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِنْ دُونِنا. لایَسْتطیعون نَصْرَ اَنْفُسِهِمْ ولاهُمْ مِنّا یُصْحَبُونَ» «آیا برای آنان خدایانی غیر از ماست که از ایشان حمایت کنند؟ (آن خدایان) نه می‌توانند خود را یاری کنند و نه از جانب ما یاری شوند.»

۵ – «اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُکُم اُمَّةً واحِدَةً وَاَنارَبُّکُم فاعْبُدُون» «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید.»

۶ – «اِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دون الله، حَصَبُ جَهَنَّمَ اَنْتُم لها واردُون» «در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد.»

۷ – فَلَمّا اَحَسُّوا بأسَنا اِذاهُم مِنْها یَرْکُضُون» «پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌گریختند.»

۸ – «فمازالَتْ تِلْکَ دَعْواهُم حتّی جَعَلْناهُم حَصِیداً خامِدین» (۱۵) «سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شدهٔ بی جان گردانیدیم.» ذلک مِنْ اَنْبأ القُری نَقُصُّهُ عَلَیکَ مِنْها قائمٌ وَحصیدٌ» (هود: ۱۰۰) «این از خبرهای آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت

«وَالحَصِيدُ» (هود: ۱۰۰) یعنی: از بیخ برکنده شده، لفظ (حَصِید) بر واحد و تثنیه و جمع اطلاق می‌شود.
«لایَسْتَحْسِرُونَ» (۱۹) یعنی: عاجز نمی‌آیند و در نمی‌مانند.[۱] و از همین است: «حَسِيْرٌ» (الملک: ٤)[۲] ـ وَحَسَرْتُ بَعِيرى ـ یعنی: شترم را مانده کردم.[۳]
«عَمِيق» (الحج: ۲۷) یعنی: (از فاصلهٔ) دور.[۴]
«نُكِسُوا» (٦٥) بازگردانیده شدند.[۵]
«صَنْعَةَ لَبُوسٍ» (۸۰) ـ لَبوسٍ: یعنی: زره‌های آهنین.[۶]
«تَقَطَّعُوْا اَمْرَهُم» (۹۳) یعنی اختلاف کردند.[۷]
(الفاظ) الحَسِيس، والحِسُّ، والجِرْس، والهَمْس، (هر چهار لفظ) به یک معنی است (۱۰۲) و آن، آواز پنهانی است.[۸]

می‌کنیم بعضی از آنها (هنوز) بر سر پا هستند. و (بعضی) بر باد رفته‌اند.»

۱ - «وله مَنْ فِی‌السّموات والارض و مَنْ عِنْدَه لایَسْتَكبرونَ عَنْ عبادته ولا يستحْسِرون» «و هرکه در آسمانها و زمین است برای اوست و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند.»

۲ - «ثم ارجع البَصَرَ كَرّتَين يَنْقَلِبْ اِلَيْکَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ» «باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد.»

۳ - کلمهٔ ـ حَسَرَ ـ فعل لازم، به معنای مانده شدن و عاجز آمدن است و ـ حَسَرْتُ بَعِيرى ـ حالت متعدی به خود می‌گیرد.

۴ - «وَ اَذِّنْ فِی‌النّاسِ بالحجّ ياتُوکَ رِجالاً وَ عَلَى كُلِّ ضامِرٍ ياتِيْنَ مِنْ كُلِّ فجٍّ عميقٍ» «و در میان مردم برای (ادای) حج بانگ برآور تا (زائران) پیاده و سوار بر هر شتر لاغری که از هر راه دور می‌آیند، به سوی تو روی آورند.»

۵ - ثُمَّ نُكِسوا على رؤسِهِم لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤلاءِ يَنْطِقون» «سپس سرافکنده شدند و گفتند قطعاً دانسته‌ای که اینها سخن نمی‌گویند.»

۶ - «وَعَلَّمناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُم لِتُحْصِنَكُم مِنْ باسِكُم فَهَلْ اَنْتُم شاكرون» «به داوود فن زره سازی آموختیم تا شما را از (خطرات) جنگتان حفظ کند، پس آیا شما سپاسگزارید.»

۷ - «وَتَقَطّعوا اَمْرَهُم بَيْنَهُم كُلٌّ اِلَينا راجعون» «و دینشان را میان خود پاره پاره کردند، همه به سوی ما بازمی‌گردند.»

۸ - «لايَسْمَعُونَ حَسِيْسَها وَهُم فِی ماالشْتَهَتْ اَنْفُسُهُم خالدون» «صدای آن (دوزخ) را نمی‌شوند و آنان در میان آنچه دلهایشان

«آذَنّــاکَ» (فُصِّلَــتْ: ٤٧) یعنــی به تــو اعلام می‌داریم.[۱]

«آذَنْتُکُــمْ» (١٠٩) یعنی: وقتی به وی اعلام کنی پس تو و او، «علی سواء» برابرید در اعلام به آن (یعنی از موضوع واقفید) و بد عهدی نیست.[۲]

و مجاهد گفته اســت: «لَعَلَّکُمْ تُســالوْنَ» (١٣) یعنی: باشد که دانسته شوید.[۳]

«ارْتَضَی» (٢٨) یعنی: راضی شد.[۴]

«اَلتَّماثِیْلِ» (٥٢) یعنی: بتها.[۵]

«السِّجلِ» (١٠٤) یعنی: نامه، کتاب.[۶]

۱ - باب: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا﴾ [١٠٤]

باب - ۱

«کَما بَدأنا اَوَّلَ خَلْــقٍ نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا» (١٠٤) «همانگونــه که بار نخســت آفرینــش را آغاز

بخواهد جاودانند.»

۱ - «وَیَوْمَ یُنادِیهم اَیْن شُرکاءِی قالو اذَنّاکَ ما مِنّا مِنْ شهید» «و روزی که خدا آنان را ندا می‌دهد: شریکان من کجایند؟ می‌گویند: با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست.»

۲ - «فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُکُمْ علی سواءٍ وَ اِنْ اَدْرِیْ اَقَرِیْبٌ اَمْ بعیدٌ ماتُوْعَدون» «پس اگر روی برتافتند، بگو: به (همهٔ) شما به طور یکسان اعلام کردم، و نمی‌دانم آنچه وعده داده شده‌اید، آیا نزدیک است یا دور.»

۳ - «لاتَرْکُضوُا وارْجعُوْ اِلی ما اُتزِفْتُم فِیهِ وَ مساکِنِکُم لَعَلَّکُم تُسئلُون» «مگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و (به سوی) سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید.»

۴ - «یَعلَمُ مابینَ اَیْدیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لایَشْفَعونَ اِلّا لِمَن اِرتضی وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقون» «آنچه را فرا روی آنان و آنچه پشت سرشان است می‌داند، و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی‌کند؛ و خود از بیم او هراسانند.»

۵ - «اِذْقالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُم لها عاکِفون» «آنگاه که به پدر خود و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم آنها شده‌اید، چیستند؟»

۶ - «یَوْمَ نطْوِی السَّماَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُب کما بدأنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا. اِنّا کنّا فاعِلِیْن» «روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحهٔ نامه‌ها در می‌پیچیم، همانگونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهدهٔ ما که ما انجام دهندهٔ آنیم.»

کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم وعده‌ای است بر عهدهٔ ما».

۴۷۴۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ ، شَيْخٌ مِنَ النَّخَعِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً : ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ . ثُمَّ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ ، أَلَا إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أُصَيْحَابِي ، فَيُقَالُ : لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ : ﴿ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ - إِلَى قَوْلِهِ - شَهِيدٌ﴾ . فَيُقَالُ : إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ » [راجع : ۳۳۴۹. اخرجه مسلم : ۲۸۶۰].

۴۷۴۰ ـ از مُغیره بن نُعمان که شیخی است از قبیلهٔ نخع از سعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و فرمود: «شما (در روز قیامت) به سوی خدا در حالی جمع می‌شوید که پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناشده‌اید.» همانگونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهدهٔ ما که ما انجام دهندهٔ آنیم. (۱۰۴) سپس اولین کسی که در روز قیامت پوشیده می‌شود، ابراهیم است، آگاه باش که مردمی از امت من آورده می‌شوند و ایشان به جانب چپ گرفته می‌شوند، من می‌گویم: پروردگارا، (آنها) یاران منند. پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که پس از تو (در دین) چه پدید آورده‌اند. پس من می‌گویم چنانکه بندهٔ صالح گفته است: «و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم، پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی.» (المائده: ۱۱۷) گفته می‌شود: همانا این گروه، از زمانی که از ایشان جدا شده‌ای، همیشه به دنبال خویش برگشته بودند.»[۱]

۱ - در رابطه به این حدیث گفته‌اند: به قول خطابی مراد از ـ رجال ـ که در حدیث آمده است جفات عرب‌اند که موجب قتل و غارت مسلمانان شده بودند، چنانکه لفظ «رجال» به صیغهٔ تنکیر و اهانت بر ایشان دلالت می‌کند. کرمانی گفته که مراد جمعی مؤلفةُ القُلوب بودند که مرتد شده بودند و حاشا که مراد از آن اصحاب کبار باشند؛ زیرا آنانی که ملازمین دائمی آن حضرت بودند. به رضوان خدای در وحی منزل و قرآن مجید مبشر گشته‌اند. به خصوص «عشره‌ٔ مبشره» که احادیث صحیح مبنی بر دخول قطعی‌شان به بهشت وارد شده است. کسی را که خلاف آنچه مذکور شد توهمی دست بدهد، این توهم به اغوای شیطان است که می‌خواهد وسوسهٔ

۲۲- سُورَةُ الحَجِّ

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ الْمُخْبِتِينَ ﴾ [۳٤]: الْمُطْمَئِنِّينَ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿ فِي أُمْنِيَّتِهِ ﴾ [٥٢]: إِذَا حَدَّثَ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي حَدِيثِهِ ، فَيُبْطِلُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ وَيُحْكِمُ آيَاتِهِ ، وَيُقَالُ : أُمْنِيَّتُهُ قِرَاءَتُهُ ، ﴿ إِلا أَمَانِيَّ ﴾ [البقرة: ۷۸] : يَقْرَءُونَ وَلا يَكْتُبُونَ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مَشِيدٌ ﴾ [٤٥]: بِالْقَصَّةِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ يَسْطُونَ ﴾ [۷۲] : يَفْرُطُونَ ، مِنَ السَّطْوَةِ ، وَيُقَالُ : ﴿ يَسْطُونَ ﴾ يَبْطِشُونَ . ﴿ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ ﴾ [٢٤] : أُلْهِمُوا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس ﴿ بِسَبَبٍ ﴾ [١٥] : بِحَبْلٍ إِلَى سَقْفِ الْبَيْتِ . ﴿ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴾ أُلْهِمُوا إِلَى الْقُرْآنِ . ﴿ تَذْهَلُ ﴾ [٢] : تُشْغَلُ .

۲۲ـ سورهٔ حج[۱]

و ابن عُيَيْنَه گفته است: «اَلْمُخْبِتين» (۳٤) یعنی: مطمئن شدگان و ابن عباس گفته است: «فی أُمْنِيَةِ» (٥٢) آنگاه که حدیث کند[۲] شیطان در سخن وی چیزی می‌افکند (که موافق اعتقاد مشرکان است) پس خداوند باطل می‌کند آنچه را شیطان می‌افکند و آیات خود را محکم می‌کند، و گفته می‌شود: مراد از «امنِيَّتُهُ»(٥٢) خواندن آن است.[۳]

«اِلّا مانِی» (البقره: ۷۸) یعنی می‌خوانند و نمی‌نویسند.[٤] و مجاهد گفته است: «مَشِيْدٌ» (٤٥) در قصهٔ (پیامبران) آمده است.[٥] و غیر از

تکذیب سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را در دل وی بیندازد، اعاذنا الله من ذلک و سائر المسلمین.

۱ – دربارهٔ زمان نزول سورهٔ حج، اقوال مختلف آمده است. ابن عباس و ابن زبیر گفته‌اند که در مدینه نازل شده است. به روایتی قتاده گفته است که این سوره مکی است. و به روایتی دیگر گفته که مدنی است به جز چهار آیت آن. از هبهٔ بن سلام روایت کرده‌اند که گفته است، این سوره از اعاجیب سوره‌های قرآنی است و در آن آیات مکی و مدنی و سفری و حضری و حربی و صلحی و لیلی و نهاری است و این ناسخ است و منسوخ و تعیین این آیات معلوم نشده است.

۲ – گفته‌اند: مراد آن است که حدیث کند نفس او و به وی در آنچه بدان مأمور نیست، شیطان در حدیث او چیزی می‌افکند. «تیسیر القاری»

۳ – وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رسولٍ وَلانبی اِلّا اذا تَمَنّٰی اَلْقَی الشَّيطانُ فی اُمْنِيَّتِه فَيَنْسَخَ الله ما يُلْقِی الشَّيطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ الله آياته والله عليمٌ حكيم» «و پیش از تو (نیز) هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود، شیطان در تلاوتش القای (شبهه) می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت.» در بیان این آیت اقوال کثیر آمده بعضی گفته‌اند مرا از «اُمنِيَّته» حدیث نفس است نه وحی.

۴ – «وَمِنْهُم اُمِّيُّونَ لايَعلَمونَ الكِتابَ اِلّا أَمانِيَّ وَ إنْ هُمْ اِلّا يَظُنُّونَ» «و بعضی از آنان بی‌سوادانی هستند که کتاب (خدا) را جز خیالات خامی نمی‌دانند و فقط گمان می‌برند.»

۵ – «فَكَأَيِّنْ مِنْ قريةٍ اَهْلَكْنها وَ هِيَ ظالِمةٌ فَهِي خاويةٌ عَلَی عُروشِها

مجاهد در تفسیر «یَسْطُون» (۷۲) گفته است: یعنی حمله کنند. از «سَطْوَة» گرفته شده است و گفته می‌شود که «یَسْطُون» به معنای آن است که سخت بگیرند و حمله کنند.[1]

«و هُدُوا اِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» (۲٤) یعنی (اُلْهِموا الی القُرآن) الهام کرده شدند به قرآن. (وَهُدوْا الی صِراطِ الحَمیدِ» مراد از «صراط الحَمید» اسلام است.[2]

ابن عباس گفته است: «بِسَبَب» (۱۵) یعنی: ریسمانی به سقف خانه بیاویزد.[3]

«تَذْهَل» (۲) یعنی مشغول شود.[4]

۱- باب :

﴿وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى﴾ [۲]

باب ـ ۱

«وَتَری النّاسَ سُکاری» (۲) «و مردم را مست می‌بینی.»

وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصرٍ مَشید» «و چه بسیار شهرها را که ستمگار بودند، هلاکشان کردیم و (اینک) آن (شهرها) سقفهایش فرو ریخته است و (چه بسیار) چاههای متروک و کوشکهای افراشته را.»

۱ - «یَکادونَ یَسطونَ بالّذینَ یَتْلونَ عَلَیْهِمْ آیتنا» «چیزی نمانده که بر کسانی آیات مرا بر ایشان تلاوت می‌کنند، حمله ور شوند.»

۲ - وَهُدُوا الی الطَّیِّبِ مِنَ القَوْلِ و هُدوا الی صِراطِ الحمید» «و به گفتار پاک هدایت می‌شوند و به سوی راه (خدای) ستوده هدایت می‌گردند.» متن عربی فوق با سائر نسخ بخاری تفاوت دارد و شاید افتادگی داشته باشد و ترتیب آن بهم خورده باشد. در سائر نسخ چنین است: «وَهُدُو الَی الطَّیِّبِ مِنَ القول» اُلهِموا الی القُرآن. «وَهُدُوا الی صِراطِ الحَمید» الاسلام در یکی از نسخ «وَهُدوا الی صراطِ الحمید» نیامده است. این اختلاف نظر به روایت راویان بخاری واقع شده است.

۳ - «مَنْ کانَ یَظُنُّ اَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللهُ فِی الدُّنیا و الاخرَةِ فَلْیَمْدُدْ بِسَببٍ اِلی السَّماءِ ثُمَّ لِیَقْطَعْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیدُهُ ما یَغیظُ» «هرکه می‌پندارد که خدا (پیامبرش) را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد، بگو تا طنابی به سوی سقف بکشد (و خود را حلق آویز کند) سپس (آن را ببرد) آنگاه بنگرد که آیا نیرنگش چیزی را که مایهٔ خشم او شده، از میان خواهد برد.»

۴ - «یومَ تَرَونَها تَذْهَلُ کلُّ کلُّ مُرْضِعةٍ عَمّا ارضَعَت» «روزی که آن را ببینید هر شیر دهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد (از ترس) فرو می‌گذارد.»

٤٧٤١ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : يَا آدَمُ ، يَقُولُ : لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ ، فَيُنَادَى بِصَوْتٍ : إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثاً إِلَى النَّارِ ، قال : يَا رَبِّ وَمَا بَعْثُ النَّارِ ؟ قال : مِنْ كُلِّ أَلْفٍ - أُرَاهُ قال - تِسْعَمِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ ، فَحِينَئِذٍ تَضَعُ الْحَامِلُ حَمْلَهَا ، وَيَشِيبُ الْوَلِيدُ ، وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ » . فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ حَتَّى تَغَيَّرَتْ وُجُوهُهُمْ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ وَمِنْكُمْ وَاحِدٌ ، ثُمَّ أَنْتُمْ فِي النَّاسِ كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جَنْبِ الثَّوْرِ الأَبْيَضِ ، أَوْ كَالشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جَنْبِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ ، وَإِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ » . فَكَبَّرْنَا ، ثُمَّ قال : « ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ » . فَكَبَّرْنَا ، ثُمَّ قال : « شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ » . فَكَبَّرْنَا .

قال أَبُو أُسَامَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : ﴿ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى ﴾ . وَقَالَ : « مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ » .

وَقَالَ جَرِيرٌ وَعِيسَى بْنُ يُونُسَ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ : ﴿ سَكْرَى وَمَا هُمْ بِسَكْرَى ﴾ [راجع : ٣٣٤٨ ، أخرجه مسلم : ٢٢٢] .

٤٧٤١ ـ از اَعْمَش، از ابوصالح از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای عزو جل در روز قیامت می‌گوید: ای آدم، آدم می‌گوید: گوش به فرمان تـوام پروردگارا، و حاضر به خدمت. به آوازی ندا می‌شود: خداوند به تو امر می‌کند که شماری از فرزندان خود را بیرون آوری و به سوی دوزخ بفرستی. آدم می‌گوید: ای پروردگار من، چه تعداد را به آتش دوزخ فرستاد؟ خداوند می‌گوید: از هر هزار نفر ـ پندارم که گفت ـ نهصد و نود و نه نفر آن را. در همین وقت است که (به صورت فرض و تمثیل) هر زن باردار بار خود را (از شدت ترس) می‌افکند و نوزاد پیر می‌گردد و مردم را مست و بیهوش می‌بینی، آنها مست و بیهوش نیستند ولیکن عذاب خداوند سخت است.» این (سخن آن حضرت) بر مردم گران آمد تا آنکه رخسار آنها متغیر گشت. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «از قوم یأجوج و مأجوج نهصد و نود و نه نفر است و از شما یک نفر است، سپس شما در میان مردم بسان موی سیاه در پهلوی گاو سفید و یا موی سفید در پهلوی گاو سیاه می‌باشد: و همانا امیدوارم که شما چهارم حصهٔ بهشتیان باشید.»

ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: (سوم حصهٔ بهشتیان) ما تکبیر گفتیم. فرمود: «نیمهٔ بهشتیان» ما تکبیر گفتیم. اَبو اُسامه به روایت اعمش گفته است: «مردم را مست و بیهوش می‌بینی» و گفته است: «از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه آن را» و جَریر و عیسی بن یُونُس و ابومعاویه

گفته است: «سَــکْرَی و ماهُم بِسکْرَی» (عوض «سُکاری و ماهُم بِسُکاری»).

٢ - باب : ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ

فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾ [١١-١٢]. ﴿أَتْرَفْنَاهُمْ﴾ : [المؤمنون: ٣٣] وَسَّعْنَاهُمْ .

باب ـ ۲

«وَ مِن النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ الله علی حرْف فأنْ اَصابَهُ خَیْرٌ اطمأنَّ بـه و انْ اصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ علی وَجْهِهِ خَسِرالدّنیا والاخرة: ذلکَ هُوالخُسرانُ المُبینُ. یدْعُوا مِنْ دون الله ما لایَضُرُّهُ و ما لاینْفَعُهُ ذلکَ هُوَ الضَّللُ البَعیدُ» (۱۱ ـ ۱۲) «و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال (و بدون عمل) می‌پرستد. پس اگر خیری به او برسد، بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد، روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار. به جای خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه سودش می‌دهد. این است همان گمراهی دور و دراز.» (۱۱ ـ ۱۲)

«اَتْرَفْناهُم» (المؤمنین: ۳۳) یعنی: به ایشان فراخی و توانگری دادیم.[1]

٤٧٤٢ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾ . قَالَ : كَانَ الرَّجُلُ يَقْدَمُ الْمَدِينَةَ ، فَإِنْ وَلَدَتِ امْرَأَتُهُ غُلَامًا ، وَنُتِجَتْ خَيْلُهُ ، قَالَ : هَذَا دِينٌ صَالِحٌ ، وَإِنْ لَمْ تَلِدِ امْرَأَتُهُ وَلَمْ تُنْتَجْ خَيْلُهُ ، قَالَ : هَذَا دِينُ سُوءٍ .

۴۷۴۲ ـ از ابوحَصِیْن، از سَعید بن جُبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیت: «و مِنَ النّاسِ من یَعبُدُالله عَلَی حَرْفٍ» گفت: مردی به مدینه می‌آمد، اگر زنش پسری می‌زایید و اسپش کره‌ای می‌زایید. می‌گفت: این دین (اسلام) دین خوب است و اگر زنش نمی‌زایید و اسپس نمی‌زایید، می‌گفت: این دین بد است.

۱ – گفته‌اند که آوردن آیهٔ مذکور در اینجا از سهو قلم ناسخ است.

٣ - باب : ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ [١٩]

٤٧٤٣ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ ، أَنَّهُ كَانَ يُقْسِمُ فِيهَا : إِنَّ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ : نَزَلَتْ فِي : حَمْزَةَ وَصَاحِبَيْهِ ، وَعُتْبَةَ وَصَاحِبَيْهِ ، يَوْمَ بَرَزُوا فِي يَوْمِ بَدْرٍ .

رَوَاهُ سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ .

وَقَالَ عُثْمَانُ : عَنْ جَرِيرٍ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ : قَوْلَهُ [راجع : ٣٩٦٦ . أخرجه مسلم : ٣٠٣٣].

٤٧٤٤ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مِجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ : أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْثُو بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . قَالَ قَيْسٌ : وَفِيهِمْ نَزَلَتْ : ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ قَالَ : هُمُ الَّذِينَ بَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ : عَلِيٌّ وَحَمْزَةُ وَعُبَيْدَةُ ، وَشَيْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ [راجع : ٣٩٦٥].

باب ـ ٣

«هَـذانِ خَصْمـانِ اِخْتَصَموا فی رَبِهِـم» (١٩) «این دو (گروه) دشـمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند.»

٤٧٤٣ ـ از ابومِجْلَـز، از قِیس بن عُباد از ابوذر رضی الله عنه روایت است که سوگند می‌خورد کـه آیه «هذان خَصْمـانِ اختصَمُوا فـی رَبِّهِم» دربـارهٔ حمـزه و دو یـار او و عُتْبـه و دو یار او، در آن روز کـه در جنگ بدر مبارزه کردند نازل شـده اسـت. این حدیث را سفیان از ابو هاشم روایت کرده است. و عثمان از جریر، از منصور، از ابو هاشـم از ابـن مَجلِز، گفتهٔ او را روایت کرده است.[١]

٤٧٤٤ ـ از ابومَجلِـز از قیس بـن عباد روایت اسـت که علی بن ابـی طالب رضـی الله عنه گفت: من نخسـتین کسـی خواهم بود که در روز قیامت برای مناقشـه در حضور خدا زانو خواهم زد. قیس گفت: در مورد ایشـان (حمزه و یارانش و عُتبه و یارانش) این آیت نازل شد: «هذانِ خَصْمانِ اختصموا فی رَبِّهِم» قیس گفت: اینها اند کـه در روز بدر مبارزه کردند، علی و حمزه و عُبیده (بن حارث بن عبدالمُطّلب) (از مسـلمانان) و شَیبه بن ربیعه و عُتبه بن ربیعه و ولید بن عُتبه (از مشرکان)

١ - امام بخاری این حدیث را در غزوهٔ بدر مرفوع آورده است.

۲۳- سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ

قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: ﴿سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ [۷]: سَبْعَ سَمَوَاتٍ. ﴿لَهَا سَابِقُونَ﴾ [۶۱]: سَبَقَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ ﴿قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾ [۶۰]: خَائِفِينَ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ﴾ [۳۶]: بَعِيدٌ بَعِيدٌ. ﴿فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ﴾ [۱۱۳]: الْمَلَائِكَةَ. ﴿لَنَاكِبُونَ﴾ [۷۴]: لَعَادِلُونَ. ﴿كَالِحُونَ﴾ [۱۰۴]: عَابِسُونَ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿مِنْ سُلَالَةٍ﴾ [۱۲]: الْوَلَدُ، وَالنُّطْفَةُ السُّلَالَةُ. وَالْجِنَّةُ وَالْجُنُونُ وَاحِدٌ. وَالْغُثَاءُ الزَّبَدُ، وَمَا ارْتَفَعَ عَنِ الْمَاءِ، وَمَا لَا يُنْتَفَعُ بِهِ. ﴿يَجْأَرُونَ﴾ [۶۴]: يَرْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ كَمَا تَجْأَرُ الْبَقَرَةُ. ﴿عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾ [۶۶]: يَرْجِعُ عَلَى عَقِبَيْهِ. ﴿سَامِرًا﴾ [۶۷]: مِنَ السَّمَرِ، وَالْجَمِيعُ السُّمَّارُ، وَالسَّامِرُ هَا هُنَا فِي مَوْضِعِ الْجَمْعِ. ﴿تُسْحَرُونَ﴾ [۸۹]: تَعْمَوْنَ، مِنَ السِّحْرِ.

۲۳ ـ سورة المؤمنون[۱]

ابن عُیَیْنَه گفته است «سَبْعَ طَرائق» (۱۷) هفت آسمان[۲]

«لَها سابِقون» (۶۱) سعادت بر ایشان سبقت جسته است.[۳]

«قُلُوبَهُم وَجِلة» (۶۰) وَجِلَة: یعنی: ترسان[۴] ابن عباس گفته است: «هَیْهاتَ هَیْهات» (۳۶) یعنی: دور است دور است[۵]

«فَسْأل العادّین» (۱۱۳). العادّین: یعنی فرشتگان[۶]

«لَناکِبون» (۷٤) یعنی: عدول کننده[۷]

«کَالِحُون» (۱۰٤) یعنی: تروشرویان.[۸] و غیر وی گفته است: «مِنْ سُلالة» (۱۲) یعنی فرزند. سُلاله یعنی: نطفه.[۹]

و ـ جِنَّة ـ وجُنُون ـ به یک معنی است. یعنی:

---

۱ – از ابن عباس روایت شده که این سوره مکی است.

۲ – «وَلَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکُم سَبْعَ طرائقَ وَ ما کُنّا عَنِ الخَلْقِ غافلین» «و به راستی ما بالای سر شما هفت (راه) آسمانی آفریدیم و از کار آفرینش غافل نبوده‌ایم.»

۳ – «اولئکَ یُسرعونَ فی‌الخیرات وَهُمْ لها سابقون» «آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنان‌اند که در انجام آنها سبقت می‌جویند.»

۴ – «وَالَّذینَ یُؤتونَ ما آتَوْ وَ قُلُوبُهُمْ وَ جِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَی رَبِّهِمْ راجِعون» «و کسانی که آنچه را دارند (در راه خدا) می‌دهند در حالی که دلهایشان ترسان است (و می‌دانند) که به سوی پروردگار خویش بازخواهند گشت.»

۵ – «هَیْهاتَ هَیْهاتَ لِما توعَدُون» «وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید.»

۶ – «قالُوالَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ فَسْئَلِ العادّین» «می‌گویند: یک روز یا پاره‌ای از یک روز ماندیم. از شمارگران (خود) بپرس.»

۷ – «وَ إنَّ الَّذینَ لایُؤمِنونَ بالاخرةِ عَنِ الصِّراطِ لَناکِبون» «و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه (درست) سخت منحرفند.)

۸ – «تَلْفَحُ وُجُوهَهُم النّارُوَهُمْ فیها کلحون» «آتش چهرهٔ آنان را می‌سوزاند و آنان در آنجا ترش‌رویند.»

۹ – «وَلَقَد خَلَقْنا الانسانَ مَنْ سُلالةٍ مِنْ طین» «و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم.»

دیوانگی[۱] و «الغُثاء» یعنی: الزَّبَدُ ـ و آنچه را آب بالا می‌دهد ـ زَبَد ـ است یعنی: کف آب.[۲]

«یَجــأرونَ» (٦٤) یعنی: صدای خــود را مانند صدای گاو بلند می‌کند.[۳]

«عَلَــی اَعْقابِکُــم» (٦٦) یعنــی: بــه دنبال خود بر گشتید.[۴]

«سامِرا» (٦٧) مشتق از «سَمَر» است (افسانه) و جمع آن «سُمّار» است و لفظ «السّامِرُ» اینجا در موضع جمع آمده است.[۵]

«تُسْــحَرون» (٨٩) یعنــی از اثــر سِــحر کــور شده‌اید.[۶]

٢٤- سُورَةُ النُّورِ

﴿ مِنْ خِلالِـهِ ﴾ [٤٣]: مِن بَيْنِ أَضْعَافِ السَّحَابِ . ﴿سَنَا بَرْقِهِ ﴾ [٤٣] : الضِّيَاءُ . ﴿ مُذْعِنِينَ ﴾ [٤٩] : يُقَالُ لِلْمُسْتَخْذِي : مُذْعِنٌ . ﴿ أَشْتَاتًا ﴾ [٦١] : وَشَتَّى وَشَتَاتٌ وَشَتٌّ وَاحِدٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا ﴾ [١] : بَيَّنَّاهَا .

وَقَالَ غَيْرُهُ : سُمِّيَ الْقُرْآنُ لِجَمَاعَةِ السُّوَرِ ، وَسُمِّيَتِ السُّورَةُ لأَنَّهَا مَقْطُوعَةٌ مِنَ الأُخْرَى ، فَلَمَّا قُرِنَ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ سُمِّيَ قُرْآنًا .

وَقَالَ سَعْدُ بْنُ عِيَاضٍ الثُّمَالِيُّ : الْمِشْكَاةُ : الْكُوَّةُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ . وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴾ [القيامة: ١٧] : تَأْلِيفَ بَعْضِهِ إِلَى بَعْضٍ ﴿ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴾ [القيامة: ١٨] : فَإِذَا جَمَعْنَاهُ وَأَلَّفْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ، أَيْ مَا جُمِعَ فِيهِ ، فَاعْمَلْ بِمَا أَمَرَكَ وَانْتَهِ عَمَّا نَهَاكَ اللَّهُ ،

٢٤ ـ سورة النُّور[۷]

«مِنْ خِلالِه» (٤٣) از لابلای ابرها[۸]

---

۱ - «اَمْ یَقولونَ بِهِ جِنَّةٌ بَل جاءَهُم بالحقِّ وَ اَکثَرُهُم لِلْحقِ کارِهُون» (المؤمنین: ٧٠) «یا می‌گویند، او را دیوانگی است (نه) بلکه (او) حق را برای ایشان آورده (ولی) بیشترشان حقیقت را خوش ندارند.»

۲ - «فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیحةُ بالحقِّ فَجَعَلناهُم غثاءً فَبُعْداً لِلْقومِ الظّالمین» (المؤمنون: ۴۱) «پس آنان را، فریاد (مرگبار) به حق فرو گرفت و آنان را چون خاشاکی که بر آب افتد گردانیدیم. دور باد (از رحمت خدا) گروه ستمکاران.

۳ - «حتّی اِذا اَخَذنا مُتْرَفیهِم بالعَذابِ اِذاهُم یَجْئَرون» «تا وقتی خوشگذرانان آنها را به عذاب گرفتار ساختیم، به ناگاه به زاری درمی‌آیند.»

۴ - «قدکانَت آیاتی تُتْلی عَلَیْکُم فکُنْتُم عَلَی اعَقابِکُم تَنْکِصون» «در حقیقت آیات من بر شما خوانده می‌شد و شما بودید که همواره به قهقهرا می‌رفتید.»

۵ - «مُسْتَکبِرِینَ بِهِ سمراً تَهْجُرون» «در حالی که از (پذیرفتن) آن تکبر می‌رزیدند و شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می‌کردید.»

۶ - «سَیَقُولُونَ للهِ قُل فَاَنّی تُسْحَرون» «خواهند گفت (این همه) برای خداست. بگو: پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید.»

۷ - این سوره به اتفاق مدنی است و دارای شصت و چهار آیت است.

۸ - اَلَم تَرَاَنَّ الله یُزْجِی سَحاباً ثُمَّ یُؤلِّفُ بَینَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً فَتَری الوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَلِهِ» «آیا ندانسته‌ای که خدا (است که) ابر را به آرامی می‌راند، سپس میان اجزای آن پیوند می‌دهد، آنگاه آن را

وَيُقَالُ: لَيْسَ لِشِعْرِهِ قُرْآنٌ، أَيْ: تَأْلِيفٌ. وَسُمِّيَ الْفُرْقَانَ، لِأَنَّهُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَيُقَالُ: لِلْمَرْأَةِ: مَا قَرَأَتْ بِسَلًا قَطُّ، أَيْ: لَمْ تَجْمَعْ فِي بَطْنِهَا وَلَدًا، وَيُقَالُ: ﴿فَرَّضْنَاهَا﴾ [۱]: أَنْزَلْنَا فِيهَا فَرَائِضَ مُخْتَلِفَةً، وَمَنْ قَرَأَ: ﴿فَرَضْنَاهَا﴾ يَقُولُ فَرَضْنَا عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ بَعْدَكُمْ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا﴾ [۳۱]: لَمْ يَدْرُوا، لِمَا بِهِمْ مِنَ الصِّغَرِ.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: ﴿أُولِي الْإِرْبَةِ﴾ [۳۱]: مَنْ لَيْسَ لَهُ أَرَبٌ.

وَقَالَ طَاوُسٌ: هُوَ الْأَحْمَقُ الَّذِي لَا حَاجَةَ لَهُ فِي النِّسَاءِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: لَا يُهِمُّهُ إِلَّا بَطْنُهُ، وَلَا يَخَافُ عَلَى النِّسَاءِ.

«سَنا بَرْقِه» (۴۳) یعنی: روشنی آن[۱].
«مُذْعِنين» (۴۹) برای «مُسْتَخْذی» گفته می‌شود ـ مُذْعِنٌ ـ یعنی: رام و مطیع.[۲]
«اَشْتاتاً» (۶۱) و شَتّی و شتاتٌ و شتٌ: به یک معنی است.[۳] (اشتات، صیغهٔ جمع وشت صیغهٔ مفرد است) و ابن عباس گفته است: «سُوْرَةٌ اَنْزَلْناها» (۱) یعنی: آن را بیان کردیم و غیر از ابن عباس گفته است: قرآن از آن نامیده شد که دارای شماری از سوره‌ها است و سوره از آن نامیده شد که یکی از دیگری جداست. و چون سوره‌ها یکی به دیگری قرین شد، قرآن نامیده شد. و سعد بن عیاض الثُّمالی گفته است: المِشْکاةُ: به زبان حبشی روزن یا پنجرهٔ خانه است. و فرمودهٔ خدای تعالی: «اِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرآنَه» (القیامة: ۱۸) مراد از جمع قرآن، پیوست و سازگاری دادن بعضی از آیات آن با آیات دیگر است.
«فـاِذا قرأنـاهُ فاتَّبِعْ قُرآنَه» (القیامة: ۱۸) یعنی: وقتی آن را جمع کنیم و به هم بپیوندیم، مضمون آن را پیروی کن. یعنی: آنچه در آن جمع کرده شد، بدانچه به تو امر شده، عمل کن و از آنچه خدا تو را منع کرده است، بازمان. و گفته می‌شود: لَیْسَ لِشِعْرِه قُرآنٌ: اشعار خود را جمع نکرده. یعنی: (لفظ قرآن در این مقوله به معنای) تألیف است.

متراکم می‌سازد، پس دانه‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید.»
۱ – «یَکادُ سَنا بَرْقِه یَذْهَبُ بِالاَبْصارِ» «نزدیک است روشنی برق آن (ابر) چشمها را ببرد.»
۲ – «وَ اِنْ یَکُنْ لَهُمُ الحقُّ یأتو اِلَیه مُذْعِنین» «اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می‌آیند.»
۳ – «لَیْسَ عَلَیْکُم جُناحٌ اَنْ تاکُلوا جَمیعاً اَوْ اَشْتاتاً» «بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده.»

و ـ الفُرقان ـ نامیده شد، زیرا که میان حق و باطل فرق می‌گذارد و به زن گفته می‌شود: «ماقَرَأَتْ بِسَلا قَطُّ ـ یعنی: در شکم خود فرزندی جمع نکرده (در این مقوله «قَرَأَت» به معنای جمع کردن است و به معنای خواندن و تلاوت کردن نیست.»

و گفته می‌شود: «فَرَّضْناها» (۱) (به تشدید راء) یعنی: فرائض مختلف را در قرآن فرو فرستادیم. و کسی که آن را به (تخفیف رأ) «فَرَضْناها» بخواند، می‌گوید: فرض گردانیدیم بر شما و بر کسی که بعد از شما می‌آید.[۱]

مُجاهد گفته است: «اَوالطِّفلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَروا» (۳۱) ـ لَمْ یَظْهروا ـ یعنی: نمی‌دانند، نظر به خوردسالی که دارند.[۲] و شَعبی گفته است: «اُوْلِی الاِرْبَةِ» (۳۱) یعنی: کسی که او را (به زنان) حاجتی نیست. و طاوس گفته است: مراد از آن، بیخردی است که (از نظر شهوانی) او را به زنان حاجتی نیست. و مجاهد گفته است: مراد از آن کسی است که: در فکر شکم خود است و او را از زنان هراسی نیست.

۱ - باب: قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [۶].

باب ـ ۱

فرمودۀ خدای عَزَّوَجَلَّ:

«وَالَّذینَ یَرمونَ اَزْواجَهُم وَلَمْ یَکُنْ لَهُم شُهَداء

۱ - سورَةٌ أنْزَلْنها و فَرَضْنها وَأنزَلْنا فیها آیاتٍ بَیِّنتٍ لَعَلَّکُم تَذکرون» «این سوره‌ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم، باشد که شما پند پذیرید.»

۲ - «اَوْ ما مَلَکَتْ اَیمانُهُنَّ اَوِ التّبعینَ غَیْرَ اُوْلِی الاربَةِ مِنَ الرِّجالِ اَوالطِّفلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهروا علی عَوْراتِ النساء» «یا آنچه مالک آن شده است دستهای ایشان (یعنی غلامان زنان) یا خدمتکاران مرد که (از زن) بی‌نیازند یا کودکانی که بر عورتهای زنان وقوف حاصل نکرده‌اند.»

الّا اَنْفُسُهُم فَشَهادَةُ اَحَدِهِم اَرْبَعُ شَهادات بِاللهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقين» (٦) «و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند، و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، هر یک از آنان چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است.»

٤٧٤٥ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : أَنَّ عُوَيْمِرًا أَتَى عَاصِمَ بْنَ عَدِيٍّ ، وَكَانَ سَيِّدَ بَنِي عَجْلانَ ، فَقَالَ : كَيْفَ تَقُولُونَ فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً ، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ ، أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ ؟ سَلْ لِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ . فَأَتَى عَاصِمٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ ، فَسَأَلَهُ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَرِهَ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا ، قال عُوَيْمِرٌ : وَاللَّهِ لا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ ، فَجَاءَ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، رَجُلٌ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً ، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ ، أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ» . فَأَمَرَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمُلاعَنَةِ بِمَا سَمَّى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ، فَلاعَنَهَا ، ثُمَّ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ حَبَسْتُهَا فَقَدْ ظَلَمْتُهَا ، فَطَلَّقَهَا ، فَكَانَتْ سُنَّةً لِمَنْ كَانَ بَعْدَهُمَا فِي الْمُتَلاعِنَيْنِ ، ثُمَّ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «انْظُرُوا ، فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ ، عَظِيمَ الأَلْيَتَيْنِ ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ ، فَلا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا ، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أُحَيْمِرَ ، كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ ، فَلا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلا قَدْ كَذَبَ عَلَيْهَا» . فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ تَصْدِيقِ عُوَيْمِرٍ ، فَكَانَ بَعْدُ يُنْسَبُ إِلَى أُمِّهِ [راجع : ٤٢٣. أخرجه مسلم : ١٤٩٢، نفسه بلا آخره]

٤٧٤٥ ـ از اَوْزاعی، از زُهری از سهل بن سَعْد روایت است که گفت: عُوَیْمِر نزد عاصم بن عَدی آمد که مهتر قوم بنی عَجْلان بود. گفت: دربارهٔ کسی که مردی را (در حال زنا) با زن خود می‌بیند، چه می‌گویید، اگر او را بکشد. شما (کشندهٔ) او را می‌کشید یا (اگر نکشد) چه کار کند، پس (حکم) آن را از رسول الله صلی الله علیه و سلم برای من بپرس. عاصم نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله (و پرسید)، رسول الله صلی الله علیه و سلم را سؤالات وی ناخوش آمد. سپس عُویمر از عدی پرسید. عدی گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم را این سؤالات ناخوش آمد و آن را نکوهید. عُوَیْمِر گفت: به خدا سوگند که از آن دست بردار نیستم تا آنکه در این باره از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کنم. عُوَیْمِر آمد و گفت: یا رسول الله مردی، با زن خود مردی را (در حال زنا) می‌بیند، آیا او را بکشد، شما (کشندهٔ) او را می‌کشید، پس چه کار کند؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «همانا خداوند (آیت) قرآن را دربارهٔ تو و زن تو نازل کرده است.» رسول الله صلی الله علیه و سلم آن دو (مرد و زن)

را به ملاعنه امـر کرد، بدانچه خداوند در آیت ملاعنه حکم کرده است. و ملاعنه کردند. سپس عُویْمر گفت: یا رسول الله، اگر زنم را نزد خود نگهدارم، به تحقیق که به حق وی ستم کرده‌ام، پـس او را طلاق داد و این طلاق پس از آن در مورد کسـانی که ملاعنه کردند، سنت گردید. سپس رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بنگرید، اگـر زن عُوَیْمر فرزندی سـیه چرده آورد که دارای چشمان سیاه فرو رفته و بزرگ سـر و بزرگ ساق باشـد، گمان نمی‌کنم، مگر آنکه عُوَیْمر دربارهٔ آن زن راست گفته است. و اگر فرزندی آورد که سرخ گون بوده و همچو وَزَغ (مارمولک) باشـد، نمی‌پندارم مگر اینکه عَوَیْمـر دربـارهٔ آن زن دروغ گفته اسـت.» آن زن پسـری آورد، به همان صفتی که رسول الله صلی الله علیه و سـلم او را صفت کرده بود، به تصدیق قول عُویْمر و آن پسر بعد از آن به مادر خود نسبت داده می‌شد.

٢ - باب: ﴿وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ [٧]

باب ـ ۲

«وَالخامِسةُ اَنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيْهِ اِنْ كانَ مِنَ الكاذبين» (۷) «و گواهـی در دفعـه پنجم این اسـت که (شـوهر) بگوید: لعنت خدا بـر او باد، اگر از دروغگویان باشد.»

٤٧٤٦ - حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ رَجُلاً رَأَى مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمَا مَا ذُكِرَ فِي الْقُرْآنِ مِنَ التَّلاَعُنِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

٤٧٤٦ ـ از فُلَیح، از زُهری، از سـهل بن سَـعد روایت اسـت که گفت: مردی نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم آمد و گفت: یا رسـول الله، در مـورد مـردی که مـردی را با زن خود (در حـال زنا) می‌بیند، چـه حکم می‌کنی؟ آیا

«قَدْ قُضِيَ فِيكَ وَفِي امْرَأَتِكَ». قال: فَتَلاعَنَا وَأَنَا شَاهِدٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَفَارَقَهَا، فَكَانَتْ سُنَّةً أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ، وَكَانَتْ حَامِلاً، فَأَنْكَرَ حَمْلَهَا، وَكَانَ ابْنُهَا يُدْعَى إِلَيْهَا، ثُمَّ جَرَتِ السُّنَّةُ فِي الْمِيرَاثِ، أَنْ يَرِثَهَا وَتَرِثَ مِنْهُ، مَا فَرَضَ اللَّهُ لَهَا. [راجع: ٤٢٣. أخرجه مسلم: ١٤٩٢].

آن مرد (زانی) را بکشد و (اگر کشت) شما (کشندهٔ آن را به قصاص) می‌کشید، پس چه کار کند؟ سپس خداوند در مورد همچون زن و مردی ملاعنه را فرو فرستاد، آنچه در قرآن یاد شده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گفت: «دربارهٔ تو و زن تو حکم شده است.» سَهل گفت: آن دو (زن و شوهر) ملاعنه کردند و من نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر بودم. و مرد، زن خود را طلاق کرد و ملاعنه (که نتیجهٔ آن) جدایی میان زن و شوهر شود، حالت سنت را به خود گرفت. زن باردار بود و مرد حمل او را (نسبت به خود) انکار کرد و آن فرزند به مادر خود نسبت داده می‌شد. سپس حکم آن در میراث جاری شد، که فرزند از مادر میراث بگیرد و مادر از فرزند میراث بگیرد، آنچه را که خداوند به مادر فرض گردانیده است.[1]

---

۱ - لِعان بدین گونه است که مرد چهار بار بگوید که: گواهی می‌دهم به خدا که من در نسبت دادن زنا به این زن راستگو هستم و در نوبت پنجم بگوید: لعنت خدا بر من اگر در این امر دروغ بگویم. و در هر نوبت اشارت بدان زن کند. و زن باید چهار بار بگوید که: این مرد در آنچه مرا به زنا نسبت داده، از دروغگویان است و بار پنجم بگوید: خشم خدا بر من باد اگر وی در این امر راستگوی باشد و در هر بار اشاره بدان مرد کند. در تفسیر حسینی گفته شده که حکم این لعان آن است که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفرق کنند به فرقت طلاق به قول امام ابوحنیفه، و فرقت نسخ به قول امام شافعی و اگر زن از گفتن لعان خودداری کند، حد زنا به قول امام شافعی بر وی ثابت گردد. و به مذهب امام ابوحنیفه او را حبس کنند. در تیسیر القاری گفته شده که از این حدیث شانزده حکم شرعی استنباط کرده‌اند که یکی از آن مدار شریعت بر ظاهر حال است. دیگر اینکه سؤالی که در آن هتک حرمت مسلمانی باشد، ناخوشایند است. جمهور علما بر آنند که اگر شوهر در این حالت کسی را بکشد، بر وی قصاص لازم می‌آید مگر آنکه گواهان بگذراند یا ورثه مقتول به زنای وی اعتراف کنند. و شرط لعان انکار کردن زن از عمل زنا است. و اگر اقرار کند، حکم زنا بر وی لازم می‌گردد.

٣ - باب : ﴿ وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴾ [٨] .

٤٧٤٧ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ : حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ هِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِشَرِيكِ بْنِ سَحْمَاءَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْبَيِّنَةَ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ» . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلاً يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «الْبَيِّنَةَ وَإِلا حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ» . فَقَالَ هِلالٌ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنِّي لَصَادِقٌ ، فَلَيُنْزِلَنَّ اللَّهُ مَا يُبَرِّئُ ظَهْرِي مِنَ الْحَدِّ ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ : ﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ - فَقَرَأَ حَتَّى بَلَغَ - إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾ . فَانْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا ، فَجَاءَ هِلالٌ فَشَهِدَ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ» . ثُمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ ، فَلَمَّا كَانَتْ عِنْدَ الْخَامِسَةِ وَقَّفُوهَا وَقَالُوا : إِنَّهَا مُوجِبَةٌ . قال ابْنُ عَبَّاسٍ : فَتَلَكَّأَتْ وَنَكَصَتْ ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا تَرْجِعُ ، ثُمَّ قَالَتْ : لا أَفْضَحُ قَوْمِي سَائِرَ الْيَوْمِ ، فَمَضَتْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَبْصِرُوهَا ، فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلَ الْعَيْنَيْنِ ، سَابِغَ الأَلْيَتَيْنِ ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ ، فَهُوَ لِشَرِيكِ بْنِ سَحْمَاءَ» . فَجَاءَتْ بِهِ كَذَلِكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْلا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، لَكَانَ لِي وَلَهَا شَأْنٌ» . [راجع : ٢٦٧١] .

باب ـ ۳

«وَ يَدْرَأُ عَنْها العَذابَ اَنْ تَشْهَدَ اَرْبَعَ شَهادات بِاالله اِنَّهُ لَمِنَ الكاذبين» (۸) «و از زن، کیفر ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهر) او جداً از دروغگویان است.»

۴۷۴۷ ـ از هِشام بن حسّان، از عِکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: هِلال بن اُمیّه در حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم زن خود را با شریک بن سَحْماء به زنا نسبت داد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گواه بیاور یا حد قَذْف بر پشت تو (زده می‌شود).» وی گفت: یا رسول الله، اگر یکی از ما مردی را بالای زن خود ببیند، برود و به جستجوی شاهد شود؟ و پیامبر صلی الله علیه و سلم پیوسته می‌فرمود: «گواه و در غیر آن حد بر پشت تو.» هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است. من (در ادعای خود) راستگو هستم و خداوند فرو می‌فرستد آنچه پشت مرا از (ضربات) حد نگهدارد. پس جبرئیل فرود آمد و بر آن حضرت نازل کرد: «و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، هر یک از آنان چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است.» سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم از آن منصرف شد و کسی را به عقب آن زن فرستاد. هلال آمد و شهادت (لعان) ادا کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفت: «قطعاً خدا می‌داند که یکی از شما دو نفر دروغگو هستید، آیا کسی از شما توبه کننده

است؟» سپس آن زن ایستاد و شهادت (لعان) بر زبان راند و چون به شهادت پنجم نوبت رسید، مردم او را متوقف ساختند و گفتند: موجب (خشم خدا) می‌شود. ابن عباس گفت: آن زن درنگ کرد و از آن خودداری ورزید تا آنکه گمان کردیم که می‌خواهد (از شهادتی که داده) برگردد. سپس گفت: من در طول ایام قوم خود را (با اقرار زنا) رسوا نمی‌کنم و (بار پنجم لعان را) تمام کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آن زن را ببینید، اگر فرزندی بیاورد که سیاه چشم، و سرین فربه و ساق گوشتی باشد، فرزند شریک بن سَحْماء است.» آن زن همچنان فرزندی آورد و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر حکمی که در کتاب خدا گذشت نمی‌بود، با آن زن، کاری می‌کردم».

٤ - باب: قَوْلِهِ:

﴿وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [٩]

٤٧٤٨ - حَدَّثَنَا مُقَدَّمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى: حَدَّثَنَا عَمِّي الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، وَقَدْ سَمِعَ مِنْهُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً رَمَى امْرَأَتَهُ، فَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا، فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَلاعَنَا كَمَا قَالَ اللَّهُ، ثُمَّ قَضَى بِالْوَلَدِ لِلْمَرْأَةِ، وَفَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ. [انظر: ٥٣٠٦ ج، ٥٣١٣ ج، ٥٣١٤ ج، ٥٣١٥ د، ٦٧٤٨ ل، أخرجه مسلم: ١٤٩٤].

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَالخامِسَةُ اَنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَيها اِن كانَ مِنَ الصادقين» (۹) «و گواهی پنجم آنکه خشم خدا بر او باد، اگر (شوهرش) از راستگویان باشد.»

٤٧٤٨ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم زن خود را به زنا نسبت داد و از فرزندی که زاده بود، انکار کرد که از (نطفهٔ) وی باشد. رسول الله صلی الله علیه و سلم آنها را به ملاعنت امر کرد. هر دوی آنها ملاعنت کردند چنانکه خدای تعالی فرموده است: سپس حکم کرد که فرزند متعلق

به زن باشد و میان زن و شوهر که ملاعنت کرده بودند، جدایی آورد.

٥ - باب : ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لا تَحْسِبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [۱۱] .

﴿أَفَّاكٌ﴾ [الشعراء : ۲۲۲] و [الجاثية : ۷] : كَذَّابٌ .

باب ـ ٥

«انّ الَّذینَ جاؤُو ابالافْک عُصْبَةٌ مِنْکُم لاتَحْسَبُوهُ شَراً لَکُمْ بَلْ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ لِکُلِّ امْرِی مِنْهُمْ مااکْتَسَبَ مِنَ الاثْمِ والَّذی تَوَلّی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذابٌ عَظیمٌ» (۱۱) «در حقیقت، کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن (تهمت) را شرّی برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی (بوده) است و برای هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته) همان گناهی است که مرتکب شده است، و آن کس از ایشان که قسمت عمدهٔ آن را به گردن گرفته است، عذابی سخت خواهد داشت.»[1]

«اَفّاک» (الشّعرا: ۲۲۲) یعنی بسیار دروغگوی.

٤٧٤٩ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ﴾ . قَالَتْ : عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ بْنُ سَلُولَ .

[راجع : ۲۵۹۳] .

٤٧٤٩ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها دربارهٔ این آیه که می‌گوید: «آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است.» گفت: مراد عبدالله

---

۱ - این آیت در برائت و پاکی عایشه رضی الله عنها است که وی در یکی از غزوات؛ غزوهٔ مریسیع یا بنی المصطلق، همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم رفته بود و در هودج بر پشت شتر انتقال می‌شد و آن بعد از نزول آیت حجاب بود. در راه بازگشت به مدینه، به غرض حاجتی از هودج بیرون آمده و اندکی از محل دورتر رفته بود. در این وقت امر حرکت داده شد. کسانی که هودج را حمل می‌کردند، تصور کردند که وی در درون هودج است. هودج را بر شتر بار کردند و راهی شدند. وقتی عایشه (رض) آمد، حیران شد. در آنجا توقف کرد تا آنکه صفوان که از عقب لشکر حرکت می‌کرد، رسید و عایشه (رض) را بر شتر خود سوار کرد و به لشکر ملحق شد. منافقین در این رابطه تهمت ناروایی بر وی بستند، تا آن که خداوند بر پاکی وی آیت نازل کرد.

بن أُبَی بن سَلول است.

٦ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ لَوْلَا جَاؤُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴾ [١٢ - ١٣].

باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«لَوْلا اذ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤمِنونَ وَالْمؤمناتُ بِأَنفُسِهِم خیراً وَ قالوا هذا اِفْکٌ مُبین: لَوْلا جاؤُوا عَلَیْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَداء فاذلَم یأتو بالشُّهداءِ فَأُولئک عِنْدَالله هُمُ الکاذبون» (۱۲ ـ ۱۳) «چرا هنگامی که آن (بهتان) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است. چرا چهارگواه بر (صحت) آن (بهتان) نیاوردند؟ پس چون گواهان (لازم) را نیاورده‌اند، اینانند که نزد خدا دروغگویانند.»

٤٧٥٠ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ : لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا ، وَكُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يُصَدِّقُ بَعْضًا ، وَإِنْ كَانَ بَعْضُهُمْ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ ، الَّذِي حَدَّثَنِي عُرْوَةُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ.

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا فَخَرَجَ سَهْمِي ، فَخَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَمَا نَزَلَ الْحِجَابُ ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجِي وَأُنْزَلُ فِيهِ.

فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ ،

۴۷۵۰ ـ از یونس روایت است که ابن شهاب زُهری گفت: عُروه بن زُبیر و سعید بن مُسَیِّب و عَلْقَمَه بن وقّاص و عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه بن مسعود، دربارهٔ حدیث عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده‌اند، آنگاه که بهتان کنندگان در مورد وی گفتند آنچه گفتند، و خداوند او را از آنچه گفته بودند، پاک گردانید. ابن شهاب زُهری می‌گوید: و هر یک از راویان پاره‌ای از حدیث را به من گفته‌اند و پاره‌ای از حدیث ایشان پارهٔ دیگر را تصدیق می‌کرد، هر چند بعضی از ایشان نظر به بعضی دیگر بیشتر به یاد داشتند، این است آنچه را عروه از عایشه رضی الله عنها به من حدیث کرده است. به تحقیق عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، آنگاه که می‌خواست که (به سفر) بیرون

وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ قَافِلِينَ ، آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ ، فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ .

فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى رَحْلِي ، فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ ظَفَارِ قَدِ انْقَطَعَ ، فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي وَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ .

وَأَقْبَلَ الرَّهْطُ الَّذِينَ كَانُوا يَرْحَلُونَ لِي فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي ، فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ رَكِبْتُ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ ، وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يُثْقِلْهُنَّ اللَّحْمُ ، إِنَّمَا تَأْكُلُ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ ، فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ خِفَّةَ الْهَوْدَجِ حِينَ رَفَعُوهُ ، وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ ، فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا .

فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَمَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ ، فَجِئْتُ مَنَازِلَهُمْ وَلَيْسَ بِهَا دَاعٍ وَلَا مُجِيبٌ ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ ، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ فِي مَنْزِلِي غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَنِمْتُ ، وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ ، فَأَدْلَجَ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي ، فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ ، فَأَتَانِي فَعَرَفَنِي حِينَ رَآنِي ، وَكَانَ رَآنِي قَبْلَ الْحِجَابِ .

فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ عَرَفَنِي ، فَخَمَّرْتُ وَجْهِي بِجِلْبَابِي ، وَوَاللَّهِ مَا كَلَّمَنِي كَلِمَةً وَلَا سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةً غَيْرَ اسْتِرْجَاعِهِ ، حَتَّى أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ فَوَطِئَ عَلَى يَدَيْهَا فَرَكِبْتُهَا ، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ ، حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَمَا نَزَلُوا مُوغِرِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ ، فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ ، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الْإِفْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ .

فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، فَاشْتَكَيْتُ حِينَ قَدِمْتُ شَهْرًا ، وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ فِي قَوْلِ أَصْحَابِ الْإِفْكِ ، لَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ ، وَهُوَ يَرِيبُنِي فِي وَجَعِي أَنِّي لَا أَعْرِفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَشْتَكِي ، إِنَّمَا يَدْخُلُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيُسَلِّمُ ، ثُمَّ يَقُولُ: « كَيْفَ

رود، میان همسران خویش قرعه می‌افکند و قرعهٔ هر یک که برمی‌آمد، وی رسول الله صلی الله علیه و سلم را همراهی می‌کرد. عایشه گفت: آن حضرت در یکی از غزوات میان ما زنان قرعه افکند و نام من در قرعه برآمد. به همراهی رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمدم و آن پس از نازل شدن آیت حجاب بود و من در هودج (بر شتر) برده می‌شدم و در هودج فرود آورده می‌شدم. ما راهی شدیم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم از غزوهٔ خود فارغ شد و برگشت و ما در حال بازگشت به نزدیکی مدینه رسیدیم. آن حضرت دستور داد که شب هنگام کوچ نماییم و آنگاه که به کوچ دادن اجازه داده شد، من برخاستم و راهی شدم تا آنکه از محل لشکر گذشتم و چون قضای حاجت کردم به سوی شترم آمدم، ناگاه دیدم که گلوبند من که از مهره‌های یمنی بود، گسیخته است. برگشتم و به جستجوی گلوبند خود مشغول شدم و پالیدن آن مرا گرفتار نمود. کسانی که (هودج) مرا برمی‌داشتند، آمده بودند و هودج مرا برداشتند و بر همان شتری که من سوار می‌شدم گذاشتند و آنها پنداشته بودند که من در درون هودج می‌باشم. در آن زمان زنان سبک وزن بودند و آنها را گوشت سنگین بار نکرده بود و اندکی غذا می‌خوردند و آن کسان به هنگام بلند کردن هودج، سبکی آن را در نظر نگرفتند و من دختری نوجوان بودم. شتر را حرکت دادند و راهی شدند. گلوبندم را آنگاه یافتم که لشکر حرکت کرده بود و چون به جایگاه ایشان رسیدم، نه در آنجا فراخواننده‌ای

تِيكُمْ» . ثُمَّ يَنْصَرِفُ ، فَذَاكَ الَّذِي يَرِيبُنِي وَلَا أَشْعُرُ ، بِالشَّرِّ حَتَّى خَرَجْتُ بَعْدَمَا نَقِهْتُ .

فَخَرَجَتْ مَعِي أُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ ، وَهُوَ مُتَبَرَّزُنَا ، وَكُنَّا لَا نَخْرُجُ إِلَّا لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا ، وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الْأُوَلِ فِي التَّبَرُّزِ قِبَلَ الْغَائِطِ ، فَكُنَّا نَتَأَذَّى بِالْكُنُفِ أَنْ نَتَّخِذَهَا عِنْدَ بُيُوتِنَا .

فَانْطَلَقْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ ، وَهِيَ ابْنَةُ أَبِي رُهْمِ بْنِ عَبْدِمَنَافٍ ، وَأُمُّهَا بِنْتُ صَخْرِ بْنِ عَامِرٍ خَالَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ، وَابْنُهَا مِسْطَحُ بْنُ أُثَاثَةَ ، فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ بَيْتِي وَقَدْ فَرَغْنَا مِنْ شَأْنِنَا ، فَعَثَرَتْ أُمُّ مِسْطَحٍ فِي مِرْطِهَا ، فَقَالَتْ : تَعِسَ مِسْطَحٌ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِئْسَ مَا قُلْتِ ، أَتَسُبِّينَ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا ، قَالَتْ : أَيْ هَنْتَاهْ ، أَوَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالَ ؟ قَالَتْ : قُلْتُ : وَمَا قَالَ ؟ فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي .

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي وَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - تَعْنِي - سَلَّمَ ثُمَّ قَالَ : «كَيْفَ تِيكُمْ» . فَقُلْتُ : أَتَأْذَنُ لِي أَنْ آتِيَ أَبَوَيَّ ؟ قَالَتْ : وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا ، قَالَتْ : فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجِئْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لِأُمِّي : يَا أُمَّتَاهْ مَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ ؟ قَالَتْ : يَا بُنَيَّةُ هَوِّنِي عَلَيْكِ ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ ، عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا ، وَلَهَا ضَرَائِرُ إِلَّا كَثَّرْنَ عَلَيْهَا . قَالَتْ : فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، أَوَلَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا ؟

قَالَتْ : فَبَكَيْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لَا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ ، وَلَا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ حَتَّى أَصْبَحْتُ أَبْكِي .

فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ ، يَسْتَأْمِرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ .

بود و نه پاسخ دهنده‌ای. به همان جایی رفتم که قبلاً در آن بودم و پنداشـتم که آنانی که مرا گم کرده بودند، به سراغ من خواهند آمد. در حالی که در جای خود نشسته بودم، خواب بر چشم من غلبه کرد، به خواب رفتم. صفوان بن مُعطّل سُلمی، سـپس دکوانی که شـامگاهان از پس لشکر روان شده بود، صبحگاهان به جایگاه من رسید و چون سیاهی انسان خوابیده‌ای را دید، نزد من آمد و با دیدن من مرا شناخت و او قبل از (نزول آیت) حجاب مرا دیده بود.

مـن با شـنیدن آواز او و به هنـگام دیدن من که انّـا لله و انّا الیه راجعون می‌گفت، بیدار شـدم و روی خویش را با چادر خود پوشـیدم. و به خدا سوگند که نه یک کلمه با وی حرف زدم و نه کلمه‌ای از وی شـنیدم، به جز انّا لله و انّا الیه راجعون، تا آنکه شـترش را فروخوابانید و هر دو زانوی آن را بست و من بر آن سوار شدم و راهی شـدم و (زمام) شتر را می‌کشید، تا آنکه به لشکر رسیدیم، پس از آنکه آنها فروده آمده بودند، ما در نیمه روز در شـدت گرما در آنجا رسـیدیم. پس هلاک شـد هر که هلاک شد و کسـی که این بهتان را به میان آورد، عبدالله ابن ابی بن سُلول بود.

ما به مدینه رسـیدیم و پس از رسیدن به مدینه یک ماه بیمـار بودم و مـردم گفته‌های تهمت کنندگان را انتشـار می‌دادند و من از این ماجرا چیزی نمی‌دانسـتم و این حالت مرا در دوران بیماری به شک می‌انداخت؛ زیرا آن مهربانی را که به هنگام مریضی، قبلاً از رسول الله صلی الله علیه و سـلم دیده بودم، نمی‌دیدم. آن حضرت

قَالَتْ: فَأَمَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَأَشَارَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ، وَبِالَّذِي يَعْلَمُ لَهُمْ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَهْلَكَ وَلَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا.

وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَإِنْ تَسْأَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ.

قَالَتْ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «أَيْ بَرِيرَةُ، هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَيْءٍ يَرِيبُكِ». قَالَتْ بَرِيرَةُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتُ عَلَيْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ، تَنَامُ عَنْ عَجِينِ أَهْلِهَا، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ.

فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَعْذَرَ يَوْمَئِذٍ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ ابْنِ سَلُولَ، فَقَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي». فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَعْذِرُكَ مِنْهُ، إِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ ضَرَبْتُ عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا أَمْرَكَ، قَالَتْ: فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ، وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا، وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ، فَقَالَ لِسَعْدٍ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، لَا تَقْتُلُهُ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِ.

فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ سَعْدٍ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَتَثَاوَرَ الْحَيَّانِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَقْتَتِلُوا، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَتُوا وَسَكَتَ.

قَالَتْ: فَبَكَيْتُ يَوْمِي ذَلِكَ لَا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْتَحِلُ

می‌درآمد و سلام می‌کرد، سپس می‌گفت: «دختر شما چطور است؟» سپس بازمی‌گشت، همین بود که مرا در شک می‌انداخت و من از این شرارت آگاه نبودم تا آنکه اندکی بهبود یافتم.

من و اُم‌مِسطح (برای قضای حاجت) به سوی مناصع راهی شدیم و آنجا جایگاه قضای حاجت ما بود و بدانجا به جز از یک شب تا شب دیگر نمی‌رفتیم و آن قبل از ساخته شدن مستراحها به نزدیک خانه‌هایمان بود و حالت بادیه نشینان اولیه را داشتیم که بایست در صحرا قضای حاجت کرد و از اینکه مستراحها نزدیک خانه‌هایمان باشد، اذیت می‌شدیم.

من و اُم‌مِسطح راهی شدیم، و او دختر ابو رهم بن عبد مناف بود و مادر وی دختر صخر بن عامر بود که خالهٔ ابوبکر صدیق می‌شد و مسْطَح بن أثاثه پسر وی بود. من و اُم‌مَسْطح به سوی خانهٔ خود می‌آمدیم و از قضای حاجت فارغ شده بودیم. اُم مَسْطح در چادر خود لغزید و گفت: هلاک شود مِسطح. به او گفتم: سخن بدی گفتی. آیا مردی را دشنام می‌دهی که در (غزوهٔ) بدر حاضر شده است. گفت: ای ساده، آیا نشنیده‌ای که چه گفته است؟ گفتم: و چه گفته است. وی مرا از گفتهٔ تهمت کنندگان آگاه کرد. سپس مرضی بر مرض من افزود.

آنگاه که به خانه‌ام برگشتم و رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من درآمد، سلام کرد و سپس گفت: «دختر شما چه حال دارد؟» گفتم: برایم اجازه می‌دهی تا نزد پدر و مادرم بروم و این وقتی بود که می‌خواستم به واقعیت امر از پدر

بِنَوْمٍ، قَالَتْ: فَأَصْبَحَ أَبَوَايَ عِنْدِي وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، لا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، وَلا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ، يَظُنَّانِ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي.

قَالَتْ: فَبَيْنَمَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، فَاسْتَأْذَنَتْ عَلَيَّ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي.

قَالَتْ: فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ثُمَّ جَلَسَ، قَالَتْ: وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مُنْذُ قِيلَ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ لَبِثَ شَهْرًا لا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي. قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، يَا عَائِشَةُ فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ إِلَى اللَّهِ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ».

قَالَتْ: فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي، حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً، فَقُلْتُ لأَبِي: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لأُمِّي: أَجِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

قَالَتْ: فَقُلْتُ، وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ: لَقَدْ سَمِعْتُمْ هَذَا الْحَدِيثَ حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ، فَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، لا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي مِنْهُ بَرِيئَةٌ، لَتُصَدِّقُنِّي، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لَكُمْ مَثَلاً إِلا قَوْلَ أَبِي يُوسُفَ

قَالَ: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾.

قَالَتْ: ثُمَّ تَحَوَّلْتُ فَاضْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِي، قَالَتْ وَأَنَا حِينَئِذٍ أَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، وَأَنَّ اللَّهَ مُبَرِّئِي بِبَرَاءَتِي،

و مادرم اطمینان یابم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به من اجازه داد. نزد پدر و مادرم آمدم و به مادرم گفتم: ای مادر، مردم چه می‌گویند؟ گفت: ای دخترک من، بر خود آسان بگیر به خدا سوگند، کمتر زنی صاحب جمال پیدا خواهد شد که شوهرش او را دوست داشته باشد و او مورد عیبجویی دیگران قرار نگیرد. گفتم: سبحان الله، آیا مردم در این باره سخن می‌گویند؟ آن شب را گریستم و تا صبح اشک من نایستاد و نه خواب به چشمم آمد و تا صبح می‌گریستم. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم، علی بن ابی طالب و اُسامه بن زید رضی الله عنهما را فراخواند، و آن زمانی بود که نزول وحی توقف کرده بود و از ایشان دربارهٔ جدایی از همسر خود مشوره خواست. و اما اُسامه بن زید از آنچه در پاکی زن آن حضرت می‌دانست، اشاره کرد، و نظر به دوستی که در دل خود نسبت بدیشان (اهل بیت آن حضرت) داشت ابراز کرد و گفت: یا رسول الله، وی زن تو است و به جز نیکویی از وی نمی‌دانم. و اما علی بن ابی طالب گفت: یا رسول الله، خداوند بر تو تنگ نگرفته است و به جز از وی زنان زیاداند و اگر از کنیز وی بپرسی به تو راست می‌گوید. رسول الله صلی الله علیه و سلم بریره (کنیز مرا) فراخواند و گفت: «ای بریره، آیا (از وی) چیزی دیده‌ای که تو را در شک اندازد؟» بریره گفت: نی، سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است، که من هرگز از وی کاری ندیده‌ام که بر وی عیب بگیرم، به جز آنکه دختری کم سن و سال است و

وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ مُنْزِلٌ فِي شَأْنِي وَحْيًا يُتْلَى، وَلَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحْقَرَ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِيَّ بِأَمْرٍ يُتْلَى، وَلَكِنْ كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ بِهَا.

قَالَتْ: فَوَاللَّهِ مَا رَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ، وَهُوَ فِي يَوْمٍ شَاتٍ، مِنْ ثِقَلِ الْقَوْلِ الَّذِي يُنْزَلُ عَلَيْهِ.

قَالَتْ: فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سُرِّيَ عَنْهُ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَتْ أَوَّلُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا: «يَا عَائِشَةُ، أَمَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ بَرَّأَكِ». فَقَالَتْ أُمِّي: قُومِي إِلَيْهِ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ وَلَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ﴾. الْعَشْرَ الْآيَاتِ كُلَّهَا.

فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي، قَالَ: أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ وَفَقْرِهِ: وَاللَّهِ لَا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا، بَعْدَ الَّذِي قَالَ لِعَائِشَةَ مَا قَالَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

قَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ النَّفَقَةَ الَّتِي كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَنْزِعُهَا مِنْهُ أَبَدًا.

قَالَتْ عَائِشَةُ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ ابْنَةَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي، فَقَالَ: «يَا زَيْنَبُ مَاذَا عَلِمْتِ، أَوْ رَأَيْتِ». فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي، مَا عَلِمْتُ إِلَّا خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ،

به خواب مــی‌رود و از خمیر خانهٔ خود غافل می‌ماند، بُز می‌آید و خمیر را می‌خورد. رســول الله صلی الله علیه و ســلم برخاســت و در آن روز یاری خواست تا کســی از عبدالله بن اُبی بن سُــلول (که این بهتان را ســبب شــده بود) انتقام گیرد. و رســول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر گفت: «ای گروه مســلمانان، کیست که مــرا یاری دهد در مورد مــردی که آزار وی به اهل بیت من رســیده است. به خدا سوگند که مــن از خانوادهٔ خود به جز نیکی نمی‌دانم و از مــردی که (در این ماجرا) یــاد می‌کنند، به جز خوبــی نمی‌دانم، و او وارد خانه‌ام نمی‌شــد به جز همراه من.»

ســعد بن مُعــاذ انصــاری (مهتر قبیلــهٔ اَوْس) برخاســت و گفت: مــن، انتقام تــو را از وی می‌گیرم. اگــر از قبیلهٔ اوس باشــد گردنش را می‌زنم. و اگر از برادران ما از قبیلهٔ خزرج باشد ما را امر کن و ما امر تو را اجرا می‌کنیم.

ســعد بن عُباده مهتر قبیلهٔ خزرج بود و قبل از آن مــردی صالح بود ولی غیــرت قبیلوی او را برانگیخت و به ســعد بن معاذ گفت: ســوگند بــه بقای خدا که دروغ گفتی، نه او را می‌توانی بکشی و نه قدرت آن را داری.

سپس اُسید بن حُضَیْر برخاست و او پسرعموی ســعد (بن معاذ) بود و به سعد بن عباده گفت: ســوگند به بقای خدا که دروغ گفتی، البته او را می‌کشــیم، و تو منافقی که از منافقان پشتیبانی می‌کنی. دو قبیلهٔ اَوْس و خَزرج به هیجان آمدند تا آنکه قصد کردنــد که به جان یکدیگر افتند، و رســول الله صلی الله علیه و سلم بر منبر بود

وَطَفِقَتْ أُخْتُهَا حَمْنَةُ تُحَارِبُ لَهَا ، فَهَلَكَتْ فِيمَنْ هَلَكَ مِنْ أَصْحَابِ الإِفْكِ . [راجع : ۲۰۹۳ ، وانظر في مناقب الأنصار ، باب ۱۵]

و رسول الله صلی الله علیه و سلم پیوسته آنان را به آرامش می‌خواند، تا آنکه خاموش شدند و آن حضرت نیز سکوت کرد. من در آن روز گریستم، اشکم نمی‌ایستاد و خواب به چشمم نمی‌آمد، صبح آن، پدر و مادرم نزد من بودند و من دو شب و یک روز گریسته بودم، نه خواب به چشمم آمده بود و نه اشکم ایستاده بود، پدر و مادرم می‌پنداشتند که گریه جگر مرا می‌شکافد.

در حالی که آنها پیش من نشسته بودند و من می‌گریستم، زنی از انصار اجازهٔ ورود خواست، من به وی اجازه دادم، او نشست و با من می‌گریست. ما در همین حالت بودیم که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر ما درآمد و سلام کرد و سپس نشست. وی از آن روزی که درباره‌ام چیزی گفته شده بود (آنچه قبل بر این گفته شد) نزدم ننشسته بود و به تحقیق که در مورد من برای یک ماه بر وی وحی نیامده بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم به هنگام نشستن تشهد بر زبان آورد و سپس گفت: «اما بعدُ، ای عایشه، به تحقیق که دربارهٔ تو به من سخن چنین و چنان رسیده است، پس اگر تو از آن پاک باشی خداوند پاکی تو را می‌نماید، و اگر تو را گناهی رسیده است، از خداوند آمرزش بخواه و به خداوند رجوع کن. همانا اگر بنده به گناه خود اعتراف کند و سپس به خداوند توبه کند، خداوند توبهٔ او را قبول می‌کند.»

آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم به سخنان خود پایان داد، اشک چشم من خشکید

و حتی قطره‌ای از آن احساس نکردم، به پدرم گفتم: رسول الله صلی الله علیه و سلم را در آنچه گفت، جواب بگوی. پدرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول الله صلی الله علیه و سلم چه بگویم. به مادرم گفتم: به رسول‌الله جواب بگوی. گفت: نمی‌دانم که به رسول الله صلی الله علیه و سلم چه جواب بگویم. پس گفتم: و من دختری خردسال هستم و قرآن را بسیار فرانگرفته‌ام و همانا دانستم که این حدیث را شما شنیده‌اید و حتی در دلهای شما جای گرفته و آن را راست پنداشته‌اید و اگر بگویم که من از آن بی‌گناهم و خداوند می‌داند که من از آن بی گناهم، سخن مرا تصدیق نمی‌کنید، و اگر به کاری اعتراف کنم و خداوند می‌داند که من از آن بی‌گناهم سخن مرا تصدیق می‌کنید، به خدا سوگند که به شما مثالی یافته نمی‌توانم به جز گفتهٔ پدر یوسف که گفت: «اکنون کار من شکیبایی نیکوست و خداوند در آنچه می‌گویید و توصیف می‌کنید، یار من است.»

عایشه می‌گوید: سپس روی گردانیدم و بر بستر خود دراز کشیدم و در همین هنگام می‌دانستم که بی‌گناهم، و خداوند پاکی مرا ظاهر می‌کند، ولیکن به خدا سوگند، گمان نمی‌کردم که خداوند در کار من وحی نازل کند که (در قرآن) خوانده می‌شود و چون در کار خود می‌اندیشیدم، من حقیرتر از آن بودم که خداوند دربارهٔ من سخن بگوید که خوانده شود، ولی امیدوار بودم که رسول الله صلی الله علیه و سلم خواب ببیند که خداوند به آن پاکی مرا بنماید.

به خدا سوگند که رسول الله صلی الله علیه و سلم برنخاسته بود و هیچ یک از اهل خانه بیرون نشده بود که وحی بر وی فرود آمد و او را حالتی گرفت که در سختی و شدت (وحی) می‌گرفت تا آنکه عرق همچون دانه‌های مروارید از وی سرازیر شد و آن در روزی سرد بود.

عایشه می‌گوید: آنگاه که حالت مذکور از رسول الله صلی الله علیه و سلم برطرف شد، می‌خندید اولین کلمه‌ای که بر زبان آورد این بود: «ای عایشه، اما خدای عزّوجلّ پاکی تو را ظاهر کرد.» مادرم به من گفت: برخیز، به سوی وی برو. گفتم: نی، به خدا سوگند که به سوی وی نمی‌روم و به جز خدای عزّوجلّ کسی را سپاس نمی‌گویم، خداوند وحی فرستاد: «در حقیقت کسانی که آن بهتان (داستان افک) را آوردند، دسته‌ای از شما بودند و آن را شر و بدی حساب مکنید...» ده آیت یکجا فرستاده شد.

و چون خدا این آیات را در پاکی من فرستاد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه که به خاطر قرابت و فقر مِسطح بن اُثاثه به او نفقه می‌داد گفت: به خدا سوگند که هیچگاه بر مِسْطح بن اُثاثه نفقه نمی‌دهم، پس از آنکه وی به عایشه گفت آنچه گفت. سپس خداوند فرو فرستاد: «و سرمایه‌داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن (مال) به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» (النّور:

۲۲)

ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند، دوست می‌دارم که خدا مرا بیامرزد. و آنچه را که به وی نفقه می‌کرد به وی بازگردانید و گفت: به خدا سوگند که هیچگاه از آن چیزی را کم نمی‌کنم.

عایشه گفت: و رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد من از زینب بن جحش (همسر خود) پرسیده بود و به او گفته بود. «ای زینب چه می‌دانی ـ یا ـ چه دیده‌ای؟» وی گفته بود: یا رسول الله، گوش و چشمم را از آنچه نشنیده و ندیده‌ام.» نگاه می‌دارم و به جز نیکویی از وی ندانستم. عایشه می‌گوید: با آنکه زینب (در حسن و جمال و قرب خود نزد آن حضرت) در میان زنان رسول الله صلی الله علیه و سلم خودش را از من برتر می‌دانست خداوند به خاطر پارسایی و پرهیزگاریش او را حفظ کرد. لیکن خواهرش حِمْنه دایم با او مخالفت می‌کرد (که چرا به آن حضرت در مورد عایشه چنین گفتی) پس هلاک شد در میان گروهی از بهتان کنندگان که هلاک شدند.

٧ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ [١٤].

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ تَلَقَّوْنَهُ ﴾ [١٥] : يَرْوِيهِ بَعْضُكُمْ عَنْ بَعْضٍ . ﴿ تُفِيضُونَ ﴾ [يونس : ٦١] و [الأحقاف : ٨] : تَقُولُونَ.

باب ـ ۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلَوْلا فَضْلُ الله عَلَيكُم و رَحْمَتُهُ فِی الدُّنیا و الاخِرَةِ لَمَسَّكُم فِيْما اَفَضْتُم فِيهِ عذابٌ عَظيم» (۱٤) «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود. قطعاً به (سزای) آنچه در آن به دخالت پرداختید، به شما عذابی بزرگ می‌رسید.» و مجاهد گفته است: «تَلَقَّوْنَه» (۱٥) یعنی: یکی از شما از دیگری (حدیث افک را)

روایت می‌کند. «تُفِیْضون» (یونس: ٦١) یعنی: می‌گویید.[1]

٤٧٥١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ أُمِّ رُومَانَ أُمِّ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا رُمِيَتْ عَائِشَةُ خَرَّتْ مَغْشِيّاً عَلَيْهَا. [راجع: ٣٣٨٨].

٤٧٥١ ـ از ابووائل، از مسروق، از اُمّ رُومان مادر عایشه روایت است که آنگاه که عایشه مورد تهمت قرار گرفت، وی بیهوش بر زمین افتاد.

٨ - باب: ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ [١٥].

باب ـ ٨

«اذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُم وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِكُم مالَيْسَ لَكُم بِه عِلْمٌ وَ تَحْسَبونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِندالله عَظيم» (١٥) «آنگاه که آن (بهتان) را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با زبانهای خود چیزی که بدان علم نداشتید، می‌گفتید و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن (امر) نزد خدا بس بزرگ بود.»

٤٧٥٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ: قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ تَقْرَأُ: (إِذْ تَلِقُونَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ). [راجع: ٤١٤٤].

٤٧٥٢ ـ از ابن جُرَیْج روایت است که ابن ابی مُلَیْکه گفت: از عایشه شنیدم که آیت را چنین می‌خواند: «اذ تَلِقُونَهُ بِاَلْسِنَتِکُم».

باب: ﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ [١٦].

باب

«وَ لَوْلا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مايَكونُ لَنا اَنْ نَتَكَلَّمَ بِهذا سُبحانَکَ هذا بُهْتانٌ عَظيم» (١٦) «و (گرنه) چرا وقتی آن را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که در این (موضوع) سخن گوییم (خداوندا) تو منزّهی. این بهتانی بزرگ است.»

٤٧٥٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: اسْتَأْذَنَ ابْنُ عَبَّاسٍ، قَبْلَ مَوْتِهَا، عَلَى عَائِشَةَ،

٤٧٥٣ ـ از عُمر بن سعید بن ابی حسین، از ابن

[1] - «وَما تَكُونُ فی شأنٍ وَ ما تَتْلو مِنْهُ مِنْ قُرآنٍ وَلا تَعْمَلُونَ مِنْ عملٍ اِلّا كُنّا عَلَيْكُم شُهوداً اِذْتُفيضُونَ فيه» «و در هیچ کاری نباشی و از سوی او (خدا) هیچ (آیه‌ای) از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید مگر آنکه ما بر شما گواه باشیم آنگاه که بدان مبادرت ورزید.»

وَهِيَ مَغْلُوبَةٌ ، قَالَتْ : أَخْشَى أَنْ يُثْنِيَ عَلَيَّ ، فَقِيلَ : ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمِنْ وُجُوهِ الْمُسْلِمِينَ ؟ قَالَتْ : ائْذَنُوا لَهُ ، فَقَالَ كَيْفَ تَجِدِينَكِ ؟ قَالَتْ : بِخَيْرٍ إِنِ اتَّقَيْتُ ، قال : فَأَنْتِ بِخَيْرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، زَوْجَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَمْ يَنْكِحْ بِكْرًا غَيْرَكِ ، وَنَزَلَ عُذْرُكِ مِنَ السَّمَاءِ ، وَدَخَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ خِلافَهُ ، فَقَالَتْ : دَخَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، فَأَثْنَى عَلَيَّ ، وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ نِسْيًا مَنْسِيًّا . [راجع : ۳۷۷۱ ، وانظر في النكاح ، باب ۹] .

ابی مُلَیکه روایت است که گفت: ابن عباس قبل از مرگ عایشه از وی اجازهٔ ورود خواست و عایشه در شرف مرگ بود. عایشه گفت: می‌ترسم که مرا ستایش کند. گفته شد: پسر عم رسول الله صلی الله علیه و سلم است و از بزرگان مسلمانان است. عایشه گفت: به وی اجازه بدهید. ابن عباس گفت: چگونه خود را درمی‌یابی؟ گفت: به نیکویی اگر پرهیزگار باشم. ابن عباس گفت: تو در نیکویی هستی اگر خدا بخواهد، همسر رسول الله صلی الله علیه و سلم و به جز تو دوشیزه‌ای را نکاح نکرده است و ثبوت بی‌گناهی تو از آسمان فرو فرستاده شده است و پس از ابن عباس ابن زبیر درآمد. عایشه به او گفت: ابن عباس درآمد و مرا ستایش کرد، دوست داشتم که چیزی نمی‌بودم و فراموش می‌شدم.

٤٧٥٤ - حَدَّثَنَا مُحمدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الوَهَّابِ بنُ عبدِ المَجِيد : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنِ القَاسِمِ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عنه استأذَنَ على عائشةَ نحوَه . ولَم يذكُرْ : نِسْيًا مَنْسِيًّا .

٤٧٥٤ ـ از ابن عَوْن از قاسم روایت است که گفت: ابن عباس رضی الله عنه از عایشه اجازهٔ ورود خواست و مانند حدیث فوق را گفت ولی این را نگفت: دوست داشتم که چیزی نمی‌بودم و فراموش می‌شدم.

۹ - باب : ﴿ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا ﴾ [۱۷]

باب ـ ۹

«یَعِظُکُمُ اللهُ اَنْ تَعُوْدُوا لِمِثلِه اَبَداً» (۱۷) «خداوند اندرزتان می‌دهد که هیچ گاه دیگر مثل آن را تکرار نکنید.»

٤٧٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ يَسْتَأْذِنُ

٤٧٥٥ ـ از ابوالضُّحی، از مسروق روایت است که عایشه رضی الله عنه گفت: حَسّان بن ثابت آمد و از عایشه اجازهٔ ورود خواست. (مسروق

عَلَيْهَا، قُلْتُ: أَتَأْذَنِينَ لِهَذَا؟ قَالَتْ: أَوَلَيْسَ قَدْ أَصَابَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

قَالَ سُفْيَانُ: تَعْنِي ذَهَابَ بَصَرِهِ.

فَقَالَ:

حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيبَةٍ وَتُصْبِحُ غَرْثَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ

قَالَتْ: لَكِنْ أَنْتَ. [راجع: ٤١٤٦. أخرجه مسلم: ٢٤٨٨].

گفت: به عایشه) گفتم: آیا برای او (حسان) اجازه می‌دهی؟ عایشه گفت: آیا به وی عذابی بزرگ نرسیده است. (به وی اجازه بده، که نابیناست.) سُفیان گفت: یعنی بینایی چشم وی رفته است. حَسّان (در ستایش عایشه) گفت: زنی پارسا و باوقار که در وی گمان بد نمی‌رود. صبح می‌کند در حالی که از گوشتهای غیبتگران گرسنه است. عایشه گفت: ولی تو (غیبتگر بودی)[1]

١٠ - باب: ﴿وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [١٨]

باب ـ ١٠

«وَيُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآياتِ واللّهُ عليمٌ حكيم» (١٨)
«و خدا برای شما آیات (خود) را بیان می‌کند و خدا دانای سنجیده کار است.»

٤٧٥٦ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ: أَنْبَأَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: دَخَلَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ عَلَى عَائِشَةَ فَشَبَّبَ وَقَالَ:

حَصَانٌ رَزَانٌ مَا تُزَنُّ بِرِيبَةٍ وَتُصْبِحُ غَرْثَى مِنْ لُحُومِ الْغَوَافِلِ

قَالَتْ: لَسْتَ كَذَاكَ. قُلْتُ: تَدَعِينَ مِثْلَ هَذَا يَدْخُلُ عَلَيْكِ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ﴾. فَقَالَتْ: وَأَيُّ عَذَابٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَى، وَقَالَتْ: وَقَدْ كَانَ يَرُدُّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ٤١٤٦. أخرجه مسلم: ٢٤٨٨].

٤٧٥٦ ـ از اَعْمَش، از ابوالضُّحی روایت است که مسروق گفت: حسّان بن ثابت بر عایشه درآمد و شعر سرود و گفت:
زنی پارسا و با وقار که در وی گمان بد نمی‌رود
صبح می‌کند در حالی که گرسنه است از گوشتهای غیبتگران.
عایشه به او گفت: تو اینچنین نیستی. مسروق می‌گوید: به عایشه گفتم: همچو کسی را می‌گذاری که نزد تو بیاید در حالی که خداوند فرو فرستاده است: «آن کس از ایشان که قسمت عمدهٔ آن (بهتان) را به گردن گرفته است.»

---

[1] - حسّان بن ثابت خزرجی انصاری شاعر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و از کسانی بود که در واقعهٔ افک بر عایشه رضی الله عنها تهمت زده بود. حسّان در آخر عمر کور شده بود. چون کور بود به وی اجازهٔ ورود داد. چون به وصف عایشه (رض) شعر گفت که وی غیبتگر نبوده، عایشه در پاسخ گفت که تو غیبتگر بودی.

عایشـه گفت: و کدام عذاب شدیدتر از کوری اسـت. و گفت: وی از جانب رسول الله صلی الله علیه و سـلم (در شعر خود پاسخ کافران را داده و از ایشان دفاع می‌نمود.»

١١ - باب : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ

فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾ [١٩ - ٢٠] .

﴿ وَلا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [٢٢] .

باب ـ ١١

«اِنّ‌الّذین یُحبّون اَنْ تَشیعَ الفاحِشَةُ فی‌الّذینَ آمنوا لَهُم عَذابٌ اَلیمٌ فی‌الدُّنیا والاخرةِ و الله یَعْلَمُ و اَنْتُم لاتَعْلَمون وَ لَولا فضلُ اللهِ عَلَیْکُم و رحْمَتُهُ و اَنّ‌الله رؤوفٌ رحیم» (۱۹ ـ ۲۰) «کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند، شـیوع پیدا کند، برای آنها در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهد بود و خدا می‌داند و شـما نمی‌دانید. و اگر فضل و رحمت خدا بر شـما نبود و اینکه خدا رؤوف و مهربان اسـت (مجازات سختی در انتظارتان بـود.) «وَلایأتَلِ اُولوا الفَضلِ مِنْکُم و السَّعَةِ اَنْ یُؤتوا اُوْلِی القُربی وَالمَساکینَ والمُهاجرینَ فی سـبیل الله وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحوُا ألا تُحِبّوُنَ اَنْ یَغْفِرالله لَکُمْ والله غَفورٌ رَحیمٌ» (۲۲) «و سـرمایه‌داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن (امان) به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نماینـد، مگر دوسـت ندارید که خدا بر شـما ببخشاید؟ و خدا آمرزندهٔ مهربان است.»

٤٧٥٧ - وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ : عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا ذُكِرَ مِنْ شَأْنِي الَّذِي ذُكِرَ ، وَمَا عَلِمْتُ بِهِ ، قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيَّ خَطِيبًا ، فَتَشَهَّدَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ .

۴۷۵۷ ـ اَبواُسـامه به روایت از هِشام بن عُروه گفت که عُـروه از پدر خـود روایت کرده که عایشـه گفت: آنگاه که در مورد من گفته شد، آنچه گفته شـد و من از آن نمی‌دانستم. رسول

ثُمَّ قال : « أَمَّا بَعْدُ : أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي أُنَاسٍ أَبَنُوا أَهْلِي ، وَايْمُ اللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي مِنْ سُوءٍ ، وَأَبَنُوهُمْ بِمَنْ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَطُّ ، وَلَا يَدْخُلُ بَيْتِي قَطُّ إِلَّا وَأَنَا حَاضِرٌ ، وَلَا غِبْتُ فِي سَفَرٍ إِلَّا غَابَ مَعِي » .

فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ : ائْذَنْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ نَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ ، وَقَامَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي الْخَزْرَجِ ، وَكَانَتْ أُمُّ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ مِنْ رَهْطِ ذَلِكَ الرَّجُلِ ، فَقَالَ : كَذَبْتَ ، أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانُوا مِنَ الْأَوْسِ مَا أَحْبَبْتَ أَنْ تُضْرَبَ أَعْنَاقُهُمْ ، حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ شَرٌّ فِي الْمَسْجِدِ ، وَمَا عَلِمْتُ .

فَلَمَّا كَانَ مَسَاءُ ذَلِكَ الْيَوْمِ خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي وَمَعِي أُمُّ مِسْطَحٍ ، فَعَثَرَتْ وَقَالَتْ : تَعِسَ مِسْطَحٌ ، فَقُلْتُ : أَيْ أُمِّ تَسُبِّينَ ابْنَكِ ، وَسَكَتَتْ ، ثُمَّ عَثَرَتِ الثَّانِيَةَ فَقَالَتْ : تَعِسَ مِسْطَحٌ ، فَقُلْتُ لَهَا : أَيْ أُمِّ أَتَسُبِّينَ ابْنَكِ ، فَسَكَتَتْ ثُمَّ عَثَرَتِ الثَّالِثَةَ فَقَالَتْ : تَعِسَ مِسْطَحٌ ، فَانْتَهَرْتُهَا ، فَقَالَتْ : وَاللَّهِ مَا أَسُبُّهُ إِلَّا فِيكِ ، فَقُلْتُ : فِي أَيِّ شَأْنِي ؟ قَالَتْ : فَبَقَرَتْ لِي الْحَدِيثَ ، فَقُلْتُ : وَقَدْ كَانَ هَذَا ؟ قَالَتْ : نَعَمْ وَاللَّهِ .

فَرَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي ، كَأَنَّ الَّذِي خَرَجْتُ لَهُ لَا أَجِدُ مِنْهُ قَلِيلاً وَلَا كَثِيراً ، وَوُعِكْتُ ، فَقُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَرْسِلْنِي إِلَى بَيْتِ أَبِي ، فَأَرْسَلَ مَعِي الْغُلَامَ .

فَدَخَلْتُ الدَّارَ فَوَجَدْتُ أُمَّ رُومَانَ فِي السُّفْلِ وَأَبَا بَكْرٍ فَوْقَ الْبَيْتِ يَقْرَأُ ، فَقَالَتْ أُمِّي : مَا جَاءَ بِكِ يَا بُنَيَّةُ ؟ فَأَخْبَرْتُهَا وَذَكَرْتُ لَهَا الْحَدِيثَ ، وَإِذَا هُوَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهَا مِثْلَ مَا بَلَغَ مِنِّي ، فَقَالَتْ : يَا بُنَيَّةُ ، خَفِّفِي عَلَيْكِ الشَّأْنَ ، فَإِنَّهُ - وَاللَّهِ - لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ حَسْنَاءُ ، عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا ، لَهَا ضَرَائِرُ إِلَّا حَسَدْنَهَا ، وَقِيلَ فِيهَا ، وَإِذَا هُوَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهَا مَا بَلَغَ مِنِّي ، قُلْتُ : وَقَدْ عَلِمَ بِهِ أَبِي ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، قُلْتُ : وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ وَرَسُولُ اللَّهِ

الله صلی الله علیه و سلم در مورد من به خطبه ایستاد، کلمهٔ شهادت بر زبان آورد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست، ثنا و ستایش کرد. سپس گفت: «اما بعد، دربارهٔ مردمانی که به اهل من تهمت زده‌اند به من مشوره بدهید، و به خدا سوگند که من هیچ بدی را بر اهل خود نمی‌دانم و دربارهٔ تهمتی که بدان مرد می‌کنند، به خدا سوگند که من بر وی بدی هرگز نمی‌دانم و او هرگز به خانه‌ام نمی‌آمد مگر آنکه من حاضر می‌بودم و در هیچ سفری نمی‌رفتم مگر اینکه وی مرا همراهی می‌کرد.»
سعد بن مُعاذ ایستاد و گفت: یا رسول الله، به من اجازه بده که گردنهایشان را بزنم. مردی از قبیلهٔ بنی خزرج برخاست و مادر حسّان بن ثابت از اقوام آن مرد بود. وی گفت: دروغ گفتی، آگاه باش، به خدا سوگند اگر آن (اتهام کنندگان) از قبیلهٔ اوس باشند دوست نداری که گردنهایشان را بزنی. (عایشه می‌گوید) تا آنکه نزدیک بود میان قبیلهٔ اوس و خزرج در مسجد شری پدید آید و من از ماجرا آگاه نبودم. و آنگاه که شب آن روز فرا رسید برای ضرورتی بیرون آمدم و اُم مَسْطح همراه من بود. وی (در راه) لغزید و گفت: هلاک شوی مِسْطح. به او گفتم: ای مادر آیا پسر خود را نفرین می‌کنی؟ وی خاموش شد. سپس برای بار دوم افتاد و گفت: هلاک شوی مِسطَح، به او گفتم: ای مادر، آیا پسر خود را نفرین می‌کنی؟ وی خاموش شد، و سپس برای بار سوم لغزید و گفت: هلاک شوی مِسْطح. من او را منع کردم. گفت: به خدا او را نفرین نمی‌کنم مگر به خاطر

ﷺ ، فَاسْتَعْبَرْتُ وَبَكَيْتُ ، فَسَمِعَ أَبُو بَكْرٍ صَوْتِي وَهُوَ فَوْقَ الْبَيْتِ يَقْرَأُ فَنَزَلَ ، فَقَالَ لأُمِّي : مَا شَأْنُهَا ؟ قَالَتْ : بَلَغَهَا الَّذِي ذُكِرَ مِنْ شَأْنِهَا ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ ، قال : أَقْسَمْتُ عَلَيْكِ أَيْ بُنَيَّةُ إِلا رَجَعْتِ إِلَى بَيْتِكِ ، فَرَجَعْتُ .

وَلَقَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتِي فَسَأَلَ عَنِّي خَادِمَتِي فَقَالَتْ : لا وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا عَيْبًا ، إِلا أَنَّهَا كَانَتْ تَرْقُدُ حَتَّى تَدْخُلَ الشَّاةُ فَتَأْكُلَ خَمِيرَهَا ، أَوْ عَجِينَهَا .

وَانْتَهَرَهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَقَالَ : اصْدُقِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، حَتَّى أَسْقَطُوا لَهَا بِهِ ، فَقَالَتْ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلا مَا يَعْلَمُ الصَّائِغُ عَلَى تِبْرِ الذَّهَبِ الأَحْمَرِ ، وَبَلَغَ الأَمْرُ إِلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي قِيلَ لَهُ ، فَقَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا كَشَفْتُ كَنَفَ أُنْثَى قَطُّ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُتِلَ شَهِيدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

قَالَتْ : وَأَصْبَحَ أَبَوَايَ عِنْدِي فَلَمْ يَزَالا حَتَّى دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ صَلَّى الْعَصْرَ ، ثُمَّ دَخَلَ وَقَدِ اكْتَنَفَنِي أَبَوَايَ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، يَا عَائِشَةُ إِنْ كُنْتِ قَارَفْتِ سُوءًا ، أَوْ ظَلَمْتِ ، فَتُوبِي إِلَى اللَّهِ ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ » .

قَالَتْ : وَقَدْ جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَهِيَ جَالِسَةٌ بِالْبَابِ ، فَقُلْتُ : أَلا تَسْتَحِي مِنْ هَذِهِ الْمَرْأَةِ أَنْ تَذْكُرَ شَيْئًا .

فَوَعَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَالْتَفَتُّ إِلَى أَبِي ، فَقُلْتُ : أَجِبْهُ ، قَالَ : فَمَاذَا أَقُولُ ، فَالْتَفَتُّ إِلَى أُمِّي ، فَقُلْتُ : أَجِيبِيهِ ، فَقَالَتْ : أَقُولُ مَاذَا فَلَمَّا لَمْ يُجِيبَاهُ ، تَشَهَّدْتُ ، فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَأَثْنَيْتُ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قُلْتُ : أَمَّا بَعْدُ ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَشْهَدُ إِنِّي لَصَادِقَةٌ ، مَا ذَاكَ بِنَافِعِي عِنْدَكُمْ ، لَقَدْ تَكَلَّمْتُمْ بِهِ وَأُشْرِبَتْهُ قُلُوبُكُمْ ، وَإِنْ قُلْتُ : إِنِّي فَعَلْتُ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْ ، لَتَقُولُنَّ قَدْ بَاءَتْ بِهِ عَلَى نَفْسِهَا ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا

تو. گفتم: به خاطر کدام کار من؟ وی ماجرا را برایم افشا کرد. گفتم: واقعاً چنین است؟ گفت: آری به خدا سوگند. به خانه‌ام برگشتم. گویی (از سراسیمگی) نه کم و نه بیش موجبهٔ برآمدن خود را نمی‌دانستم. تب کردم و به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتم: مرا به خانهٔ پدرم بفرست. وی غلامی همراهم کرد و مرا فرستاد. چون به سرای در آمدم (مادرم) اُمّ رومان را در پایین خانه و (پدرم) ابوبکر را در بالاخانه دیدم که قرآن می‌خواند.

مادرم گفت: چگونه آمدی ای دخترک من؟ او را خبر دادم و ماجرا را به اطلاعش رساندم و بر او آن اثر نگذاشت که بر من اثر گذاشته بود. مادرم گفت: ای دخترک من، این قضیه را بر خود آسان بگیر. واقعاً، به خدا سوگند، کمتر زنی صاحب جمال است که مردش او را دوست بدارد و انباغهایش (هووهایش) به وی رشک نبرند و در مورد وی چیزی نگویند و بر او آن اثر نگذاشت آن چه که بر من اثر گذاشته بود. گفتم: آیا پدرم از قضیه آگاه شده است؟ گفت: آری. گفتم: و رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ گفت: آری و رسول الله صلی الله علیه و سلم. اشک ریختم و با صدای بلند گریستم. ابوبکر آواز مرا شنید و او در بالاخانه قرآن می‌خواند. فرود آمد و به مادرم گفت: او را چه کار شده است؟ مادرم گفت: از آنچه درباره‌اش گفته شده، خبر شده است. اشک از چشمان ابوبکر سرازیر شد. وی گفت: تو را سوگند می‌دهم ای دخترک من که به خانهٔ خود بازگردی. من به خانه بازگشتم.

أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلاً ، وَالْتَمَسْتُ اسْمَ يَعْقُوبَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ ، إِلا أَبَا يُوسُفَ حِينَ قَالَ : ﴿ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴾ .

أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَاعَتِهِ . فَسَكَتْنَا ، فَرُفِعَ عَنْهُ وَإِنِّي لَأَتَبَيَّنُ السُّرُورَ فِي وَجْهِهِ ، وَهُوَ يَمْسَحُ جَبِينَهُ وَيَقُولُ : « أَبْشِرِي يَا عَائِشَةُ ، فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بَرَاءَتَكِ » .

قَالَتْ : وَكُنْتُ أَشَدَّ مَا كُنْتُ غَضَبًا ، فَقَالَ لِي أَبَوَايَ : قُومِي إِلَيْهِ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لا أَقُومُ إِلَيْهِ وَلا أَحْمَدُهُ وَلا أَحْمَدُكُمَا ، وَلَكِنْ أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي أَنْزَلَ بَرَاءَتِي ، لَقَدْ سَمِعْتُمُوهُ فَمَا أَنْكَرْتُمُوهُ وَلا غَيَّرْتُمُوهُ .

وَكَانَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ : أَمَّا زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِدِينِهَا ، فَلَمْ تَقُلْ إِلا خَيْرًا ، وَأَمَّا أُخْتُهَا حَمْنَةُ فَهَلَكَتْ فِيمَنْ هَلَكَ ، وَكَانَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِيهِ مِسْطَحٌ ، وَحَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَالْمُنَافِقُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ، وَهُوَ الَّذِي كَانَ يَسْتَوْشِيهِ وَيَجْمَعُهُ ، وَهُوَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ هُوَ وَحَمْنَةُ .

قَالَتْ : فَحَلَفَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ لا يَنْفَعَ مِسْطَحًا بِنَافِعَةٍ أَبَدًا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَلا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ - إِلَى آخِرِ الآيَةِ ، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ - وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ - يَعْنِي مِسْطَحًا إِلَى قَوْلِهِ - أَلا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ حَتَّى قَالَ أَبُو بَكْرٍ : بَلَى وَاللَّهِ يَا رَبَّنَا ، إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا ، وَعَادَ لَهُ بِمَا كَانَ يَصْنَعُ . [راجع : ۲۵۹۳]

همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم به خانه‌ام آمـد و دربارهٔ من، از خدمتگزارم پرسـید. وی گفـت: من بر وی عیبـی ندیـده‌ام، مگر آنکه خوابش می‌برد تا آنکه گوسفند می‌آید و خمیر او را می‌خورد یا خمیرمایهٔ او را.
برخی از یـاران آن حضرت بر وی فریاد زدند و گفتند: به رسـول الله صلی الله علیه و سـلم راسـت خود را بگوی و حتی او را به سـخن خطا برانگیختند. وی گفت: سبحان الله، به خدا سـوگند در مورد وی چنـان می‌دانم که زرگر در مورد ریزهٔ طلای سـرخ می‌داند (که پاک و عاری از غش اسـت) سپس این خبر به مردی رسید که دربارهٔ وی (این تهمت) گفته می‌شد. وی گفت: سـبحان الله، به خدا سوگند که من هرگز دامن زنی را نکشـیده‌ام. عایشه گفت: آن مرد در راه خدا شـهید شد. عایشه گفت: صبح فردا، پدر و مادرم نزد من آمدند و پیوسته با من بودند تا آنکه رسـول الله صلی الله علیه و سلم بر من درآمـد و آن هنگامی بود که نماز عصر را گزارده بود. سـپس درآمد و پدر و مادرم به جانب راسـت و چـپ من نشسـته بودند. آن حضرت، خداوند را سـپاس و سـتایش کرد و سپس گفت: «اما بعد، ای عایشه، اگر ناشایستی را مرتکب شده‌ای یا بر خود ستم روا داشته‌ای، نزد خداوند توبه کـن، همانا خدا توبهٔ بندگان خود را می‌پذیرد.» عایشـه گفت: زنی از انصار آمـده بود و در درگاه خانه نشسـته بود. گفتم: آیا از این زن شرم نمی‌کنی که (همچو) چیزی را یاد می‌کنی. رسـول الله صلی الله علیه و سلم پند و اندرز داد. من به سـوی پدرم نگریسـتم

و گفتـم: به او جواب بگـوی. پدرم گفت: چه جواب بگویم. سـپس به سوی مادرم نگریستم و گفتم: بـه او جواب بگـوی. وی گفت: چه بگویـم. چون آن هر دو جـواب ندادند. کلمهٔ تشهد بر زبان راندم و خداوند را بدانچه سزاوار اسـت، سپاس و ستایش کردم، سپس گفتم: اما بعد، به خدا سـوگند که اگر به شما بگویم که من ایـن کار را نکرده‌ام و خدای عَزَّوجل گواه است که من راست می‌گویم، این گفتن من نزد شما سـودی ندارد و اگر بگویم که این کار را کرده‌ام، و خداوند می‌داند که من نکرده‌ام، شما خواهید گفت که به گناه خود اقرار کرده است و به خدا سـوگند که برای خود و برای شـما مثالی یافته نمی‌توانم، نتوانسـتم که نام یعقوب را بـه خاطر آورم به جز پدر یوسـف را. آنگاه کـه گفت: «اینک صبری نیکـو (برای من بهتر است) و بر آنچه توصیف می‌کنید خدا یاری ده است.» (یوسف: ۱۸)

در همان سـاعت بر رسـول الله صلی الله علیه و سـلم وحی فرود آمد،[۱] مـا خاموش ماندیم، سپس آن حالت از وی برطرف شد و من حالت خوشی در سیمای آن حضرت می‌دیدم و او از پیشانی خود (عرق را) لمس نموده و می‌گفت: «مژده باد بر تو ای عایشه، به تحقیق که خداوند پاکی ترا (از این تهمت) فرو فرسـتاد.» و خشم من شـدیدتر از پیش بود. پـدر و مادرم به من گفتنـد: برخیـز و نزد آن حضرت بـرو. گفتم: بـه خدا سـوگند که نزد وی نمـی‌روم و نه او را سپاسگزارم و نه شـما را. ولیکن سپاسگزار

---

۱ – کلمهٔ «اُنزِل» اشتباهاً در متن «اُزِل» نوشته شده است.

خداوندی‌ام که پاکی مرا فرود آورد. شما این (تهمت) را شنیدید، نه از آن انکار ورزیدید و نه (در دفاع) از من آن را تغییر دادید. و عایشه می‌گفت: و اما زینب بن جحش (همسر آن حضرت) را خدا به خاطر پرهیزگاریش حفظ کرد و به جز نیکویی (در مورد من) نگفت. و اما خواهر وی حَمْنَه، هلاک گشت در میان کسانی که هلاک شدند.[۱] و از کسانی که دربارهٔ این (تهمت) سخن می‌زدند، مِسْطَح بود و حسّان بن ثابت و عبدالله بن اُبی منافق، و او کسی بود که این تهمت را از مردم می‌طلبید و بر آن می‌افزود. و کسی که بخش عمدهٔ آن را به گردن گرفته است، او و حَمْنه می‌باشد. عایشه گفت: ابوبکر سوگند یاد کرد که هیچ گاه به مِسْطح نفعی نرساند. سپس خدای عزّوجلّ (وحی) فرود آورد:

«و سرمایه‌داران و فراخ دولتان شما (یعنی ابوبکر) نباید از دادن (مال) به خویشاوندان و تهیدستان (یعنی مِسطح) و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» (النور: ۲۲)

آنگاه ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند، ای پروردگار ما، همانا ما دوست می‌داریم که بر ما ببخشایی. سپس ابوبکر نفقه‌ای را که (به مسطح) می‌داد، از سر گرفت.

---

۱ - در تفسیر کشف الاسرار میبدی گفته شد: اصحاب افک یا تهمت کنندگان را که از آن جمله‌اند، عبدالله بن اُبی بن سلول و مَسطح بن اُثاثه و حسان بن ثابت انصاری و حَمْنه بنت جَحْش همسر طلحه بن عبیدالله. پس از نزول آیات برائت عایشه، هر یک را هشتاد ضربه تازیان حد قذف زده‌اند.

١٢ - باب : ﴿ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ ﴾ [٣١]

٤٧٥٨ - وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ : قال ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : يَرْحَمُ اللَّهُ نِسَاءَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُوَلَ ، لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ ﴾ . شَقَّقْنَ مُرُوطَهُنَّ فَاخْتَمَرْنَ بِهَا . [انظر : ٤٧٥٩].

٤٧٥٩ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِعٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُم عَنْهَا كَانَتْ تَقُولُ : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : ﴿ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ ﴾ . أَخَذْنَ أُزْرَهُنَّ فَشَقَّقْنَهَا مِنْ قِبَلِ الْحَوَاشِي ، فَاخْتَمَرْنَ بِهَا . [راجع : ٤٧٥٨].

باب ـ ۱۲

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيوبِهِنَّ» (۳۱) «و باید روسری‌های خویش را بر گردن خویش (فرو) اندازند.»

٤٧٥٨ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: خداوند بر زنان مهاجر نخستین رحم کند که آنگاه که این آیت نازل شد که: «و باید روسری‌های خویش را بر گردن‌های خویش (فرو) اندازند.»، آنها چادرهای خود را پاره کردند و سینه‌های خویش را با آن پوشیدند.

٤٧٥٩ ـ از حسن بن مسلم، از صَفیّه بنت شَیبه روایت است که عایشه رضی الله عنها می‌گفت: آنگاه که این آیت نازل شد: «و باید روسری‌های خویش را بر گردن‌های خویش فرو اندازند.» زنان حاشیهٔ دامنهای خویش را پاره کردند و با آن سینه‌های خویش را پوشانیدند.[1]

٢٥- سُورَةُ الْفُرْقَانِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴾ [٢٣] مَا تَسْفِي بِهِ الرِّيحُ . ﴿ مَدَّ الظِّلَّ ﴾ [٤٥] : مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ . ﴿ سَاكِنًا ﴾ [٤٥] : دَائِمًا . ﴿ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴾ [٤٥] : طُلُوعُ الشَّمْسِ . ﴿ خِلْفَةً ﴾ [٦٢] : مَنْ فَاتَهُ مِنَ اللَّيْلِ عَمَلٌ أَدْرَكَهُ بِالنَّهَارِ ، أَوْ فَاتَهُ بِالنَّهَارِ أَدْرَكَهُ بِاللَّيْلِ . وَقَالَ الْحَسَنُ : ﴿ هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ ﴾ [٧٤] : فِي طَاعَةِ اللَّهِ ، وَمَا شَيْءٌ أَقَرَّ لِعَيْنِ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَنْ يَرَى حَبِيبَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ .

سورهٔ الفُرقان[2]

و ابن عباس گفته است: «هَباً مَنْثوراً» (۲۳) یعنی: آنچه را باد می‌برد و می‌پراکند.[3]

---

۱ – در ترجمهٔ انگلیسی بخاری ـ لفظ ـ فَاخْتَمَرْنَ بِها ـ را چنین ترجمه کرده است: با آن رویهای خویش را پوشانیدند.

۲ – فرقان در اصل مصدر است، یعنی فرق میان دو چیز؛ یعنی حق و باطل. این سوره مکی است و فقط در دو آیت آن اختلاف است که عبارتند از: «والّذینَ لایَدْعونَ مَعَ الله اِلهاً آخر» (آیت ۶۸) و «اِلاّ مَن تاب و آمَنَ و عَمِلَ...» (آیت ۷۰)

۳ – «و قَدِمْنا اِلی ما عَمِلوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً» «و به هرگونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را (چون) گردی پراکنده می‌سازیم.»

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ ثُبُورًا ﴾ [١٣] : وَيْلاً .

وَقَالَ غَيْرُهُ : السَّعِيرُ مُذَكَّرٌ ، وَالتَّسَعُّرُ وَالاضْطِرَامُ التَّوَقُّدُ الشَّدِيدُ . ﴿ تُمْلَى عَلَيْهِ ﴾ [٥] : تُقْرَأُ عَلَيْهِ مِنْ أَمْلَيْتُ وَأَمْلَلْتُ . ﴿ الرَّسُّ ﴾ [٣٨] : الْمَعْدِنُ ، جَمْعُهُ رِسَاسٌ . ﴿ مَا يَعْبَأُ ﴾ [٧٧] : يُقَالُ : مَا عَبَأْتُ بِهِ شَيْئًا ، لا يُعْتَدُّ بِهِ . ﴿ غَرَامًا ﴾ [٦٥] : هَلاكًا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَعَتَوْا ﴾ [٢١] : طَغَوْا .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ عَاتِيَةٍ ﴾ [الحاقة : ٦] : عَتَتْ عَنِ الْخُزَّانِ .

«مَـدَّ الظِّل» (٤٥) یعنی: حالتی که میان سپیده دم و طلوع آفتاب است. «ساکناً» (٤٥) یعنی: دایم و پیوسته. (عَلَیه دلیلاً) (٤٥) یعنی: طلوع آفتاب.[۱]

«خِلْفة» (٦٢) یعنی: کسی که شب هنگام از وی عملی فوت شود و روز آن را دریابد، و یا روز از وی فوت شود و شب آن را دریابد.[۲]

و حَسَن در تفسیر آیت: «هَبْ لَنا مِن اَزْواجِنا و ذُرّیّاتِنا قُرَّةَ اَعْیُنٍ» (٧٤) «به ما از همسران و فرزندان مان آن ده که مایهٔ روشنی (یا سردی) چشمان ما باشد.» گفته است: یعنی، در طاعت خدا باشند و برای چشم مؤمن هیچ چیز روشنی بخش‌تر از آن نیست که دوست خود را در طاعت خدا ببیند. و ابن عباس گفته است: «ثُبوراً» (١٣) یعنی: هلاک[۳] و غیر از ابن عباس گفته است: السَّعیر یعنی دوزخ، مُذکّر است و کلمات: التَّسَعُّرُ و الاِضْطِرامُ یعنی: برافروختن شدید آتش.[۴]

«تُمْلی عَلیه» (٥) یعنی: خوانده می‌شود بر وی. مأخوذ است از: اَمْلَیْتُ و اَمْلَلْتُ: یعنی: املاء کردم و خواندم بر کس دیگر.[۵]

---

۱ – «اَلَم تَرَ اِلی رَبِّکَ کیفَ مَدَّالظِّلَّ وَ لَوشاء لَجَعَلَهُ ساکناً ثُمَّ جَعَلنا الشَّمسَ عَلَیه دلیلاً». «آیا ندیدی که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ و اگر می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد، آنگاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم.»

۲ – «وَهُو الَّذی جَعَلَ اللَیل و النَّهار خِلفةً». «و اوست که شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.»

۳ – «وَ اِذا اُلقُوا مِنْها مَکاناً ضَیّقاً مُقَرَّنِینَ دَعَوا هُنالکَ ثُبوراً». «و چون آنان را در تنگنایی ازآن به زنجیر کشیده بیندازند، آنجاست که مرگ (خود) را می‌خواهند.»

۴ – مراد از این آیت است: «بَل کَذَّبوا بالسّاعَةِ و اَعْتَدْنا لِمَن کَذَّبَ بالسّاعةِ سَعیراً». (١١) «بلکه (آنها) رستاخیز را دروغ خواندند و برای هرکس که رستاخیز را دروغ خواند، آتش سوزان آماده کرده‌ایم.»

۵ – «وقالوا اَساطیرُ الاوّلینَ اکْتَتَبَها فَهِی تُمْلی عَلَیه بُکرَةً و اصیلاً». «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و

«الْرَّسُ» (۳۸) یعنی: معدن و جمع آن ـ رساس ـ است.[۱]
«مایَعْبأ» (۷۷) گفته می‌شود: ما عَبَأْتُ بِهِ شیئاً یعنی: به شمار نمی‌رود (ناچیز، بی اهمیت.)[۲]
«غَراماً» (٦٥) یعنی: هلاک.[۳] و مُجاهد گفته است: «وَعَتَوْا» (۲۱) یعنی: سرکشی کردند.[۴] و ابن عُیَینَه گفته است: «عاتِیَةٍ» (الحاقة: ٦) عَتَتْ عَنِ الخزّانِ ـ یعنی بر خزانه‌داران طغیان کرد.[۵]

١ - باب : قَوْلِه :

﴿ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلاً ﴾ [٣٤]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«الَّذینَ یُحْشَرونَ عَلی وُجوهِهم اِلی جَهَنَّم اُوْلائکَ شَرٌّ مَکاناً و اَضَلُّ سَبیلاً» (٣٤) «کسانی که ـ به رو درافتاده ـ به سوی جهنم رانده می‌شوند، آنان بدترین جای و گمترین راه را دارند.»

٤٧٦٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً قَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قَالَ : « أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » .

قَالَ قَتَادَةُ : بَلَى وَعِزَّةِ رَبِّنَا . [انظر : ٦٥٢٣] . أخرجه مسلم: ٢٨٠٦] .

٤٧٦٠ ـ از قتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: مردی گفت: یا پیامبر خدا، آیا در روز قیامت، کافر به رو در افتاده برانگیخته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «آیا چنان نیست، کسی که او را در دنیا بر دو پای روان ساخته، قدرت آن داشته باشد که او را بر روی وی در روز قیامت روانه سازد.»

صبح و شام بر او املاء می‌شود.»
۱ - «وَ عاداً و ثَموداً وَ اَصْحابَ الرَّسِّ و قُروناً بَیْنَ ذلکَ کثیراً». «و (نیز) عادیان و ثمودیان و اصحاب رسْ و نسلهای بسیاری (میان این جماعتها) را (هلاک کردیم.)
۲ - «قُلْ ما یَعْبَؤا بِکُم رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُم». «بگو پروردگار من به شما اعتنا نمی‌کند، اگر عبادت شما نباشد.»
۳ - «والَّذینَ یَقولُونَ رَبَّنا اصْرِفْ عَنّا عذابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذابَها کانَ غراماً» «و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دائمی است.»
۴ - «لَقَداسْتَکبَروا فی اَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ اعتُوا کبیراً» «قطعاً در مورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند.»
۵ - «وَاَمّا عادٌ فَاُهْلِکوا بِریحٍ صَرصرٍ عاتیةٍ» «و اما عاد به وسیلهٔ تندباد توفندهٔ سرکش هلاک شدند.»

قتاده گفت: آری، چنین است، سوگند به عزت پروردگار ما.

٢- باب: قَوْلِهِ:

﴿وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [٦٨]: العُقُوبَةَ.

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَالَّذِيْنَ لايَدْعونَ مَعَ اللهِ اِلَهاً آخَر وَلايَقْتُلوْنَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللهُ اِلّا بالحَقِّ وَلايَزْنُوْنَ و مَنْ يَفْعَلْ ذلک يَلْقَ اَثاماً» (٦٨) «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش) را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند، و هرکس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد.» آثام یعنی: عقوبت.

٤٧٦١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ وَسُلَيْمَانُ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ أَبِي مَيْسَرَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ.

قال: وَحَدَّثَنِي وَاصِلٌ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: سَأَلْتُ، أَوْ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ الذَّنْبِ عِنْدَ اللَّهِ أَكْبَرُ؟ قال: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قال: «ثُمَّ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قال: «أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ». قال: وَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ﴾. [راجع: ٤٤٧٧ - أخرجه مسلم: ٨٦].

٤٧٦١ - از منصور و سلیمان، همچنان از واصل از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کردم، یا سؤال شد که: کدام گناه به نزد خدا بزرگتر است؟ فرمود: «اینکه به خدا شریک بگردانی، در حالی که خدا تو را پیدا کرده است.» گفتم: سپس کدام گناه است؟ فرمود: «سپس اینکه فرزند خود را می‌کشی از بیم آنکه در غذای تو شریک می‌شود.» گفتم: سپس کدام گناه است؟ فرمود: «اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی.» ابن مسعود گفت: و برای تصدیق سخن رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه نازل شد: «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش) را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند، و هرکس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد.»

٤٧٦٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ أَبِي بَزَّةَ : أَنَّهُ سَأَلَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ : هَلْ لِمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مِنْ تَوْبَةٍ ؟ فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ : ﴿ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ﴾ ؟

فَقَالَ سَعِيدٌ : قَرَأْتُهَا عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ كَمَا قَرَأْتَهَا عَلَيَّ ، فَقَالَ : هَذِهِ مَكِّيَّةٌ ، نَسَخَتْهَا آيَةٌ مَدَنِيَّةٌ ، الَّتِي فِي سُورَةِ النِّسَاءِ . [راجع : ٣٨٥٥ . أخرجه مسلم : ٣٠٢٣] .

٤٧٦٢ ـ از قاسم بن ابی بَزّه روایت است که او از سعید بن جُبَیر سؤال کرد که: آیا توبهٔ کسی که مسلمانی را به قصد بکشد، قبول می‌شود؟ سپس بر وی این آیه را خواندم: «و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند.» سعید گفت: من آن آیه را بر ابن عباس خواندم چنانکه تو آن را بر من خواندی. وی گفت: این آیت مکی است و آن را آیهٔ مدنی که در سورهٔ النساء است نسخ کرده است.[1]

٤٧٦٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : اخْتَلَفَ أَهْلُ الْكُوفَةِ فِي قَتْلِ الْمُؤْمِنِ ، فَرَحَلْتُ فِيهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ : نَزَلَتْ فِي آخِرِ مَا نَزَلَ ، وَلَمْ يَنْسَخْهَا شَيْءٌ . [راجع : ٣٨٥٥ . أخرجه مسلم : ٣٠٢٣] .

٤٧٦٣ ـ از شُعبه، از مُغیره بن نُعمان، از سَعید بن جُبَیر روایت است که گفت: مردم کوفه در (قبول توبهٔ) کسی که مسلمانی را بکشد، اختلاف کردند. در این حالت من نزد ابن عباس رفتم. وی گفت: آیت (هرکس عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است) در این رابطه آخرین آیتی است که نازل شده و هیچ چیز آن را نسخ نکرده است.

---

۱ - مراد قبول توبهٔ کسی است که مسلمانی را به قصد می‌کشد که در آیه ۷۰ سورهٔ الفرقان چنین آمده است: «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکیها تبدیل می‌کند و خداوند همواره آمرزندهٔ مهربان است.» مراد آیتی که در مدینه نازل شده و به روایت ابن عباس آیت فوق را نسخ کرده، یعنی توبهٔ چنین کسی قبول نمی‌شود، آیه ۹۳، سورهٔ النساء است که می‌گوید: «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌کند و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.» در این آیت استثنای «اِلّا مَنْ تاب» «مگر کسی که توبه کند.» نیامده است. و همچنان به روایت زید بن ثابت، چنانکه در تیسیرالقاری گفته شده، سورهٔ النساء، پس از شش ماه از نزول سورهٔ الفرقان نازل شده است. در تیسیرالقاری آمده است: اگر سؤال شود که ابن عباس چگونه گفته است که توبهٔ قاتل قبول نمی‌شود؟ و خداوند فرموده: وتوبوا الی الله جمیعاً. و فرموده که: اِن الله یقبل التوبهٔ عن عباده. و اجماع امت بر این نظراند. پاسخ آن است که این محمول است بر اقتدا به سنت الهی در تغلیظ و تشدید و گرنه هر گناه قابل توبه است حتی کفر.

٤٧٦٤ – حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾. قَالَ: لا تَوْبَةَ لَهُ. وَعَنْ قَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ قَالَ: كَانَتْ هَذِهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. [راجع: ٣٨٥٥. أخرجه مسلم: ٣٠٢٣].

٤٧٦٤ ـ از شُعبه، از منصور، از سعید بن جُبَیر روایت است که گفت: از ابن عباس رضی الله عنهما در مورد فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کردم که می‌فرماید: «پس کیفرش دوزخ است» وی گفت: برای او (یعنی قاتلی که مسلمانی را می‌کشد) توبه‌ای نیست. و از این فرمودهٔ خدای جل ذکره سؤال کردم که می‌فرماید: «و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند...» (الفرقان: ٦٨) گفت: این حکم در مورد (مشرکین) زمان جاهلیت بوده است.[1]

٣ – باب: ﴿يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾ [٦٩]

باب ـ ٣

«يُضاعَفْ لَهُ العذابُ يَوْمَ القِيامَةِ وَيَخْلُدْ فيها مُهاناً» (٦٩) «برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته خوار می‌ماند.»

٤٧٦٥ – حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ أَبْزَى: سَلِ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ﴾. وَقَوْلِهِ: ﴿وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ - حَتَّى بَلَغَ - إِلا مَنْ تَابَ﴾. فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ قَالَ أَهْلُ مَكَّةَ: فَقَدْ عَدَلْنَا بِاللَّهِ وَقَدْ قَتَلْنَا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ، وَأَتَيْنَا الْفَوَاحِشَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِلا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحًا﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿غَفُورًا رَحِيمًا﴾. [راجع: ٣٨٥٥ أخرجه مسلم: ١٢٢ و ٣٠٢٣].

٤٧٦٥ ـ از منصور، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن أَبْزی گفت: از ابن عباس در مورد این دو آیت سؤال کن که می‌گوید: «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است.» (النساء: ٩٣) «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند و هرکس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند. (الفرقان: ٦٨ و ٦٩) «مگر

---

۱ – مذهب ابن عباس در حکم آیت ۹۳، النساء را در مورد مسلمانان و آیات ۶۸ ـ ۷۰ الفرقان را در مورد مشرکین مکه که مسلمان شده بودند، نظر داده است و به اساس آن، توبهٔ قاتل را قبول نمی‌کند. ولی جمهور سلف و اهل سنت قول ابن عباس را بر تشدید و تغلیظ حمل کرده‌اند.

کسی که توبه کند.» (۷۰)

من از ابن عباس سؤال کردم. وی گفت: آنگاه که آیات (۶۸ و ۶۹ سورة الفرقان) نازل شد، (مسلمانان) اهل مکه گفتند: همانا با خدا شریک ساخته‌ایم و ما کشته‌ایم کسی را که خدا خونش را حرام کرده است. جز به حق و ما (پیش از اسلام) مرتکب فواحش (زنا) شده‌ایم.

آنگاه خدای تعالی این آیت را نازل کرد: «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکیها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است.» (الفرقان: ۷۰)

٤ - باب: ﴿إلا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما﴾ [۷۰].

باب - ۴

«إلا مَن تابَ وَآمَنَ وَ عَمِلاً صالحاً فأولئکَ يُبدِّلِ اللهُ سَيِّئاتِهِم حَسَنات وَ كانَ اللهُ غَفوراً رَحيماً» (۷۰) «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، پس خداوند بدیهای ایشان را به نیکیها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است.»

٤٧٦٦ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال: أَمَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبْزَى: أَنْ أَسْأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ هَاتَيْنِ الآيَتَيْنِ: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا﴾. فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: لَمْ يَنْسَخْهَا شَيْءٌ، وَعَنْ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾. قال: نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الشِّرْكِ. [راجع: ٣٨٥٥. أخرجه مسلم: ٣٠٢٣].

٤٧٦٦ - از شُعبه، از منصور روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: عبدالرحمن بن ابزی مرا فرمود که در مورد این دو آیت از ابن عباس سؤال کنم (که اول آن این است): «کسی که عمداً مؤمنی را بکشد...» از وی سؤال کردم، گفت: از آن چیزی نسخ نشده است. (در مورد این آیت سؤال کردم): «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند...» گفت: این آیت در مورد مشرکان (مکه) نازل شده است.

٥ - باب : ﴿ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴾

[٧٧] : أَيْ : هَلَكَةً .

٤٧٦٧ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : خَمْسٌ قَدْ مَضَيْنَ : الدُّخَانُ ، وَالْقَمَرُ ، وَالرُّومُ ، وَالْبَطْشَةُ ، وَاللِّزَامُ . ﴿ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴾ .

[راجع : ١٠٠٧ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٨] .

٢٦- سُورَةُ الشُّعَرَاءِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ تَعْبَثُونَ ﴾ [١٢٨] : تَبْنُونَ . ﴿هَضِيمٌ﴾ [١٤٨] : يَتَفَتَّتُ إِذَا مُسَّ . مُسَحَّرِينَ : الْمَسْحُورِينَ . ﴿لَيْكَةُ ﴾ [١٧٦] : وَالأَيْكَةُ جَمْعُ أَيْكَةٍ ، وَهِيَ جَمْعُ شَجَرٍ . ﴿ يَوْمِ الظُّلَّةِ ﴾ [١٨٩] : إِظْلالُ الْعَذَابِ إِيَّاهُمْ . ﴿مَوْزُونٍ ﴾ [الحجر : ١٩] : مَعْلُومٍ . ﴿كَالطَّوْدِ ﴾ [٦٣] : كَالْجَبَلِ . وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ لَشِرْذِمَةٌ ﴾ [٥٤] : الشِّرْذِمَةُ طَائِفَةٌ قَلِيلَةٌ . ﴿ فِي السَّاجِدِينَ ﴾ [٢١٩] : الْمُصَلِّينَ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴾ [١٢٩] : كَأَنَّكُمْ . الرِّيعُ : الأَيْفَاعُ مِنَ الأَرْضِ . وَجَمْعُهُ رِيَعَةٌ وَأَرْيَاعٌ ، وَاحِدُهُ رِيعَةٌ . ﴿مَصَانِعَ﴾ [١٢٩] : كُلُّ بِنَاءٍ فَهُوَ مَصْنَعَةٌ . ﴿ فَرِهِينَ ﴾ [١٤٩] : مَرِحِينَ ، ﴿ فَارِهِينَ ﴾ . بِمَعْنَاهُ ، وَيُقَالُ : ﴿ فَارِهِينَ ﴾ حَاذِقِينَ . ﴿ تَعْثَوْا ﴾ [١٨٣] : هُوَ أَشَدُّ الْفَسَادِ ، عَاثَ يَعِيثُ عَيْثًا . ﴿ الْجِبِلَّةَ ﴾ [١٨٤] : الْخَلْقَ ، جُبِلَ خُلِقَ ، وَمِنْهُ جُبُلاً وَجِبِلاً وَجُبْلاً يَعْنِي الْخَلْقَ ، قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ .

باب ـ ۵

«فَسَــوْفَ يَكُونُ لِزاماً» (۷۷) (به زودی بر شـما لازم خواهد شد.)

۴۷۶۷ ـ از مُسـلم، از مسروق روایت است که عبـدالله (بن مسـعود) گفت: پنـج (واقعهٔ مهم از علایم قیامت) گذشـته است که عبارتند از: الدّخـان، و القمر، الـرُّوم، والبَطْشَـةُ، و اللِّزام، «فَسَوْف یکونُ لِزاماً»[۱]

سورهٔ الشُّعرأ[۲]

و مجاهد گفته اسـت: «تَعْبَثُونَ» (۱۲۸): تَبْنُونَ ـ

۱ – وقایع مذکور همه در قرآن مجید آمده است که: ا ـ الدّخان: یعنی دود. در سورهٔ الدّخان، آیت ۱۰، آمده است: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» این وعده متحقق شد و خدای تعالی در قریش قحط انداخت تا آنکه از شدت گرسنگی یا از کثرت، بخار جو، چون دودی محسوس شد و ایشان به خدای تعالی رجوع کردند و خدای تعالی قحطی را دور کرد. سپس آنها به کفر اصرار کردند و خدای تعالی روز بدر از ایشان انتقام گرفت.

۲ ـ القَمَر: واقعهٔ شکافته شدن ماه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و سلم صورت گرفت و مشرکان و مسلمانان آن را مشاهده کردند. آیت اول سورهٔ «القمر» در همین رابطه است که می‌گوید: «نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.»

۳ ـ الرّوم: کشور فارس بر کشور روم غالب شد. از این خبر مسلمانان مکه که اهل کتاب بودند، اندوهگین شدند؛ زیرا رومیها اهل کتاب بودند و مشرکین مکه شادمان شدند؛ زیرا آنان همچو اهل فارس بی کتاب بودند. خداوند آیت نازل کرد و غلبهٔ روم را بر فارسیان بشارت داد چنانکه آیات ۲ و ۳ سورهٔ الرّوم بدان مشعر است: «مغلوب شدند قوم روم در نزدیکترین سرزمین و ایشان بعد از شکست خویش پیروز خواهند شد و پیروز شدند.»

۴ ـ البَطْشَه؛ در رابطه به انتقام کشیدن از مشرکین در جنگ بدر است. آیهٔ ۱۶ سورهٔ الدُّخان می‌فرماید: «روزی که دست به حمله می‌زنیم، همان حملهٔ بزرگ (آنگاه) ما انتقام گیرنده‌ایم.»

۵ ـ آیت «فسوف یکونَ لِزاماً» را بعضاً به عذابی که در جنگ بدر مشرکان مواجه شدند، تعبیر کرده‌اند که مراد التصاق کشتگان به یکدیگر در چاه بدر است.

۲ – سورهٔ «الشعراء» مکی است مگر سه آیات آخر سوره که در مدینه فرود آمده که از «والشعراء یَتَّبِعُهُمُ الغاوُن» آغاز می‌شود که فقط همین آیت منسوخ است و دیگر در این سوره ناسخ و منسوخی نیست و خداوند شعرای مؤمنان را از آن مستثنا کرد، چون حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه، چنانکه فرمود: «الاالذین آمنوا و عملواالصّالحاتِ وَذَکَرُوْالله کثیراً» (۲۲۷)

یعنی: بنا می‌کنید.[1]

«هَضِیْم» (١٤٨) چون مساس شود، خُرد و ریزه ریزه شود.[2]

مُسَحَّرِیْنَ ـ یعنی: افسون شدگان[3]

«لَیْکَـهُ» (١٧٦) یعنـی: اَیْکَهُ ـ جمع آن ـ اَیْکَهْ ـ است و آن جمع شَجَر است. یعنی: درختان.[4]

«یَوْمِ الظُّلَّة» (١٨٩) یعنی: سـایه افکندن عذاب بر ایشان[5]

«مَوْزُوْن» (الحجر: ١٩) یعنی: معلوم[6]

«کالطَّوْدِ» (٦٣) یعنی: مانند کوه[7]

و غیر از مجاهد گفته اسـت: «لَشِـرْذِمَةٌ» (٥٤) یعنی: گروهی اندک[8]

«فِـی السَّـاجِدِیْن» (٢١٩) یعنـی: در میـان نمازگزاران.[9]

ابن عباس گفته است: «لَعَلَّکُم تَخْلُدُوْن» (١٢٩)

---

۱ – «اَتَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ ایَةً تَعْبَثُوْن» «آیا بر هر تپه‌ای بنایی می‌سازید که دست به بیهوده کاری زنید.»

۲ – «وَ زُرُوْعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُها هَضِیم» «و کشتزارها و درختان خرمایی که شکوفهٔ آن نازک است.»

۳ – «قالُوا اِنَّما اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِیْن» (۱۵۳ و ۱۸۵) «گفتند: قطعاً، تو از افسون شدگانی».

۴ – «کَذَّبَ اَصْحابُ لَیْکَةِ الْمُرْسَلِیْن» «اصحاب اَیکه پیامبران را دروغگو شمردند.»

۵ – «فَکَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهُ کانَ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیم» «پس او را تکذیب کردند، و عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت. به راستی آن عذاب، روزی هولناک بود.»

۶ – «والأرضَ مَدَدْناها و اَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ وَ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ شیْ مَوْزوُن» «و زمین را گسترانیدیم و در آن کوههای استوار ساختیم و از هر چیز سنجیده‌ای در آن رویانیدیم.»

۷ – «فَاَوْحَیْنا اِلی موسی اَنِ اضربْ بِعَصاکَ البَحرَ فَانفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرْقٍ کالطَّوْد العظیم» «پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن، تا از هم شکافت و هر پاره‌ای همچون کوه سترگ بود.»

۸ – «اِنَّ هؤلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قلیلُوْن» «و گفت هر آینه ایشان (بنی اسرائیل) گروهی اندک‌اند.»

۹ – «وَ تَقَلُّبَکَ فِی‌السّاجِدِین» «و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می‌نگرد).»

لَعلَّکُم یعنی: گویا شما.[۱]
الرِّیْعُ ـ بلندی از زمین و جمع آن ـ رِیْعَةٌ و أریاع، و مفرد آن رِیْعَةٌ ـ است.[۲] «مَصانع» (۱۲۹) هر بنایی که استوار باشد.
«فَرِهِیْن» (۱٤۹) یعنی: با شادمانی[۳] (به قرائت دیگر) «فارِهِیْن» است که به همان معنی است و گفته می‌شود «فارِهِیْن» یعنی: ماهرانه.
«تَعْثَوْا» (۱۸۳) و آن شدیدترین فساد است. عاثَ، یَعِیثُ عَیْثاً ـ یعنی هر دو لفظ به یک معنی است.[۴]
«اَلْجِبلَّة» (۱۸٤) یعنی: خلق. جُبِلَ یعنی: آفریده شد. و از آن مأخوذ است: جُبُلاً و جِبلاً و جُبْلاً. یعنی: خلق[۵] و ابن عباس آن را گفته است.

۱ – باب: ﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾ [۸۷]

باب ـ ۱

«وَلاتُخزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُوْن» (۸۷) «و روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند، رسوایم مکن.»

٤٧٦٨ – وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ: عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ يَرَى أَبَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ الْغَبَرَةُ وَالْقَتَرَةُ». الْغَبَرَةُ: هِيَ الْقَتَرَةُ. [راجع: ۳۳٤۹].

٤٧٦٨ ـ از ابوسعید المَقْبُری، از اَبُوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا ابراهیم علیه‌الصَّلاةُ و السَّلام در روز قیامت پدر خود را در حالی می‌بیند که غَبَرَة و قَتَرة یعنی گردآلود و خاک آلود است. غَبَرَة ـ به معنای ـ قَتَرة است.

۱ – «و تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّکُم تَخْلُدُون» «و کاخهای استوار می‌گیرید، گویا جاودانه خواهید ماند.»
۲ – «رَیْعَة» در آیه ۱۲۸، الشعراء آمده است که یادآوری شد.
۳ – وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الجِبالِ بُیُوتاً فارِهِیْن» «و (برای خود) از کوهها، هنرمندانه خانه‌هایی می‌تراشید.»
۴ – «وَلَا تَبْخَسوا النَّاسَ اشیاءَهُم وَلاتَعْثَوا فِی‌الارضِ مُفْسِدِین» «و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد برمدارید.»
۵ – «واتَّقُوا الَّذی خَلَقَکُم والجِبِلَّةَ الاوَّلِین» «و از آن کسی که شما و خلق (انبوه) گذشته را آفریده است، پروا کنید.»

٤٧٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا أَخِي، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، إِنَّكَ وَعَدْتَنِي أَنْ لَا تُخْزِيَنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَيَقُولُ اللَّهُ: إِنِّي حَرَّمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ». [راجع: ٣٣٤٩].

٤٧٦٩ ـ از سعید مَقْبُری، از اَبُوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ابراهیم (در روز قیامت) پدر خود را ملاقات می‌کند و می‌گوید: ای پروردگار من، به تحقیق تو وعده کرده‌ای که در روز قیامت مرا شرمنده نمی‌سازی. خداوند می‌گوید: همانا من بهشت را بر کافران حرام گردانیده‌ام.»

٢ - باب: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ﴾

[٢١٤ - ٢١٥]: أَلِنْ جَانِبَكَ.

باب ـ ٢

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِيْنَ وَاخْفِضْ جَناحَكَ» (٢١٤ ـ ٢١٥) «و خویشان نزدیک خود را هشدار ده و بال خود را فروگستر.»

و بال خود را فرو گستر، یعنی با ملایمت و نرمش مردم را دعوت کن.

٤٧٧٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾. صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الصَّفَا، فَجَعَلَ يُنَادِي: «يَا بَنِي فِهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ». لِبُطُونِ قُرَيْشٍ، حَتَّى اجْتَمَعُوا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ إِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَخْرُجَ أَرْسَلَ رَسُولًا لِيَنْظُرَ مَا هُوَ، فَجَاءَ أَبُو لَهَبٍ وَقُرَيْشٌ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا بِالْوَادِي تُرِيدُ أَنْ تُغِيرَ عَلَيْكُمْ أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ». قَالُوا: نَعَمْ، مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ إِلَّا صِدْقًا، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ سَائِرَ الْيَوْمِ، أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا، فَنَزَلَتْ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾. [راجع: ١٣٩٤.

أخرجه مسلم: ٢٠٨، بزيادة، ورهطك منهم المخلصين].

٤٧٧٠ ـ از عَمرو بن مُرَّه، از سعید ابن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: چون این آیت نازل شد که «و خویشان نزدیک خود را هشدار ده» پیامبر صلی الله علیه و سلم بر کوه صفا برآمد و بانگ می‌زد که: ای بنی فَهْر، ای بنی عدی برای گروههای قریش تا آنکه گرد آمدند و کسی که نتوانست بیرون بیاید، کسی را فرستاد که ببیند، قضیه از چه قرار است. ابولهب و سائر مردم قریش آمدند. آن حضرت فرمود: «اگر به شما خبر بدهم که سواران (دشمن) در وادی آمده‌اند و قصد غارت شما را دارند، چه می‌گویید. آیا مرا تصدیق می‌کنید؟»، گفتند: آری، تجربهٔ ما در مورد تو به جز راستگویی نبوده است. آن حضرت فرمود: «من به شما هشدار می‌دهم که

عذابی سخت در پیش دارید.» ابولهب گفت: هلاک باد تو را تمام روز، ما را به خاطر این جمع کرده بودی. پس نازل شد: «بریده باد دو دست ابولهب، دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد.» «مَسَدْ: ۱ و ۲»

٤٧٧١ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ قَالَ : «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ، اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ ، لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ ﷺ ، سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي ، لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» .

تَابَعَهُ أَصْبَغُ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ . [راجع : ۲۷۵۳ . اخرجه مسلم : ۲۰۶]

٤٧٧١ - از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب و ابوسَلَمَه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهُریره گفت: آنگاه که خداوند آیت: «و خویشان نزدیک خود را هشدار بده.» را نازل کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم ایستاد و گفت: «ای گروه قریش - یا همچو کلمه‌ای گفت - خود را بخرید، من چیزی (از عذاب خداوند) را از شما بازگردانیده نمی‌توانم. ای بنی عبد مناف، من چیزی از (عذاب خداوند) را از شما بازگردانیده نمی‌توانم. ای عباس بن عبدالمطّلب، من چیزی از (عذاب خداوند) را از تو بازگردانیده نمی‌توانم و ای صَفیّه عمهٔ رسول الله، من چیزی از (عذاب خداوند) را از تو بازگردانیده نمی‌توانم، و ای فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه و سلم) هر آنچه از مال من می‌خواهی بخواه، من چیزی از (عذاب خداوند) را از تو بازگردانیده نمی‌توانم.» متابعت کرده است، ابوالیمان را اَصْبغ از ابن وَهب، از یونُس از ابن شهاب (زهری)[1]

۱ - آنگونه که در پاورقی حدیث ۳۷۵۳ تذکر رفت، ظاهراً این حدیث مرسل می‌نماید، زیرا ابوهُریره سالها پس از این واقعه در مدینه اسلام آورده و آن هم در زمان جنگ خیبر که در اوایل سال هفتم هجرت بوده است، ظاهراً ابوهُریره آن را از اصحابی دیگر شنیده باشد در آن صورت مرفوع می‌شود ولی خطاب آن حضرت، به فاطمه رضی الله عنها که در آن زمان دختری خوردسال بوده است، سؤال برانگیز است.

۲۷- سُورةُ النَّمل

﴿الخَبْءَ﴾ : ما خَبَأْتَ . ﴿لا قِبَلَ﴾ : لا طاقَةَ . ﴿الصَّرْحَ﴾ : كلُّ مِلاط اتُّخِذَ مِنَ القَوارِيرِ ، و﴿الصَّرْحُ﴾ : القَصْرُ ، وَجماعتُهُ صُرُوحٌ .

وقال ابن عباس : ﴿وَلَها عَرْشٌ﴾ : سَرِيرٌ كَرِيمٌ ، حُسْنُ الصَّنْعَةِ وغَلاءُ الثَّمَنِ . ﴿يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ : طائعين . ﴿رَدِفَ﴾ : اقْتَرَبَ . ﴿جامِدَةً﴾ : قائمةً . ﴿أَوْزِعْنِي﴾ : اجْعَلْنِي .

وقال مجاهد : ﴿نَكِّرُوا﴾ غَيِّرُوا وَ﴿القَبَسُ﴾ : ما اقتَبستَ مِنْهُ النَّارَ . ﴿وَأُوتِينَا العِلْمَ﴾ : يقولُه سليمان . ﴿الصَّرْحُ﴾ : بِرْكَةُ ماء ضَرَبَ عَلَيْهَا سُلَيْمَان قَوارِيرَ أَلْبَسَهَا إِيَّاهُ .

سورهٔ النَّمْل «مکی است»

«اَلْخَبْءَ» (۲۵) یعنی: هرچه پوشیده باشد.[۱]

«لاقِبَل» (۳۷) یعنی: تاب و توان نداشته باشند.[۲]

«الصَّرْح» (٤٤) یعنی: هرگونه موادی که از شیشه ساخته شود.

«اَلصَّرْح» یعنی: کاخ و قصر و جمع آن «صُرُوْح» است.[۳]

و ابن عباس گفته است: «وَلَها عَرْش» (۲۳) یعنی: تختی نفیس. نیکو ساخته شده و گرانبها[۴]

«یَأْتُونی مُسْلِمین» (۳۸) کلمهٔ «مُسلمین» یعنی: منقاد[۵]

«رَدِف» (۷۲) یعنی: نزدیک[۶]

«جامِدَةً» (۸۸) یعنی: ایستاده[۷]

---

۱ - «اَلّا یَسْجُدواللهِ الَّذی یُخرِجُ الخَبءَ فی السَّموات و الارضِ وَیَعلَمُ ماتُخْفُونَ وَماتُعْلِنُونَ» (آری شیطان چنین کرده بود) تا سجده نکنند به خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد و می‌داند آن چه را شما نهان یا آشکار انجام می‌دهید.»

۲ - «اِرْجِعْ اِلَیْهِم فَلَنَاتِیَنَّهُمْ بِجُنود لاقِبَلَ لَهُمْ بِها» «به سوی آنان بازگرد که قطعاً سپاهیانی بر (سر) ایشان می‌آوریم که در برابر آن تاب ایستادگی نداشته باشند.»

۳ - «قِیلَ لَها ادْخُلی الصَّرحَ فَلَمّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ ساقَیْها قالَ اِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قواریرَ» «به او گفته شد: وارد کاخ شو و چون آن را دید برکه‌ای پنداشت و ساقهاش را نمایان کرد. سلیمان گفت: این کاخی مفروش از آبگینه است. (بلقیس)...»

۴ - «اِنّی وَجَدْتُ امرأةً تَمْلِکُهُم وَ اُوْتِیَتْ مِنْ كُلِّ شیءٍ ولَها عَرْشٌ عظیم» «من (آنجا) زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت.»

۵ - «قالَ یا اَیُّها المَلَؤُ اَیُّکُم یا تینی بِعَرشِها قَبْلَ اَنْ یاتُونی مُسلمین» «گفت: ای سران (کشور) کدام یک از شما تخت او را ـ پیش از آنکه مطیعانه نزد من آیند، می‌آورد.»

۶ - «قُلْ عَسی اَنْ یَکُونَ رَدِفَ لَکُمْ بَعْضُ الَّذی تَسْتَعْجِلُون» «بگو: شاید برخی از آنچه را به شتاب می‌خواهید، در پی شما باشد.»

۷ - «وَ تَرَی الجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ» «و کوهها را می‌بینی (و) می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آنکه آنها

«اَوْزِعْنی» (۱۹) یعنی: بگردان مرا[1]

و مجاهد گفته است: «نَكِّرو» (۴۱) یعنی: تغییر دهید.[2]

«اَلْقَبَس» (۷) یعنی: آنچه از آن آتش بگیرد (شعله)[3]

«واُوتینا العِلْم» (۴۲) یعنی: این گفتهٔ سلیمان است (نه از بلقیس)[4]

«الصَّرْح» یعنی: حوض آب که سلیمان آن را بر پا کرده بود و با شیشه پوشانیده بود.

۲۸- سُورَةُ الْقَصَصِ

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلا وَجْهَهُ ﴾[۸۸] : إِلا مُلْكَهُ ، وَيُقَالُ إِلا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ الأَنْبَاءُ ﴾[۶۶] : الْحُجَجُ .

۲۸ ـ سورهٔ القَصَص[5]

«كُلُّ شيءٍ هالِكٌ اِلّا وَجْهَه» (۸۸) «همه چیز نابود شونده است به جز ذات او.»[6]. مراد از «وَجْهَه» مُلک اوست و گفته می‌شود: اِلّا ما اُریدُ به وَجْهُ الله.[7] و مجاهد گفته است: «الأنباء»

ابر آسا در حرکتند.»

۱ - «فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها و قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الّتی اَنْعَمْتَ علی» «سلیمان» از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، سپاس بگزارم.»

۲ - «قالَ نَکِّروا لَها عَرْشَها نَنْظُر اَتَهْتَدی اَمْ تَکونَ مِنَ الّذینَ لایَهْتَدُون» «(سلیمان) گفت: تخت (بلقیس) را برایش ناشناس گردانید تا ببینیم آیا پی می‌برد یا از کسانی است که پی نمی‌برند.»

۳ - «وَ اِذْقالَ موسی لِاَهْلِه اِنّی آنَسْتُ ناراً ساتیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ او آتیکُمْ بِشِهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُم تَصْطَلُون» «یاد کن هنگامی را که موسی به خانوادهٔ خود گفت: من آتشی به نظرم رسید، به زودی برای شما خبری از آن خواهم آورد. یا شعله‌ای آتش برای شما می‌آورم، باشد که خود را گرم کنید.»

۴ - «فَلَمّا جاءَتْ قیلَ اَهکذا عَرْشُکِ، قالت کَاَنَّهُ هُوَ وَ اُوتینا العِلْمَ مِن قَبْلِها و کُنّا مُسْلِمین» «پس وقتی (بلقیس) آمد بدو گفته شد آیا تخت تو همین گونه است. گفت: گویا این همان است و پیش از این ما آگاه شده و از در اطاعت در آمده بودیم.»

۵ - سورهٔ «القَصَص» مکی است، به جز از آیت ۸۵ آن: «اِنَّ الّذی فَرَضَ عَلَیکَ القُرآن». این گفتهٔ ابوالعباس است.

۶ - کلمهٔ «وَجْهَه» را، ذات او، و جلال او نیز تفسیر کرده‌اند.

۷ - اِلّا ما اُریدُ بِهِ وَجْه الله ـ یعنی اعمالی که محض برای خدا و

(٦٦): الحجج: يعنى برهانها.[1]

١ - باب: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [٥٦]

باب - ١

«إِنَّکَ لاتَهْدى مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ‌اللهَ یَهْدى مَنْ یشاء» (٥٦) «در حقیقت، تو هر که را دوست داری، نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هرکه را بخواهد راهنمایی می‌کند.»

٤٧٧٢ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلٍ وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، فَقَالَ: «أَيْ عَمِّ، قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ، وَيُعِيدَانِهِ بِتِلْكَ الْمَقَالَةِ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: عَلَى مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَاللَّهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾. وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾. [راجع: ١٣٦٠. أخرجه مسلم: ٢٤].

٤٧٧٢ - از زُهری، از سعید بن مُسیَّب، از پدرش روایت است که گفت: آنگاه که مرگ ابوطالب فرارسید، رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد وی آمد و دید که در آنجا ابوجهل و عبدالله بن ابی اُمیَّه بن مغیره، آمده‌اند. آن حضرت فرمود: «ای عمو، بگوی. لااله الا الله، کلمه‌ای که بدان نزد خدا حجت بیاورم.»
ابوجهل و عبدالله بن اُمیّه گفتند: آیا از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی. رسول الله صلی الله علیه و سلم پیوسته (کلمهٔ طیبه را) بر وی عرضه می‌کرد و آن دو نفر گفتار خود را تکرار می‌کردند. تا آنکه سختی آخر که ابوطالب برای حاضران بر زبان آورد این بود که: بر آیین عبدالمطّلب هستم. و اباورزید که بگوید: لا اله الا الله. راوی می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «به خدا سوگند که برای تو تا زمانی آمرزش می‌خواهم که از آن منع نشوم.» پس خداوند (این آیت را) فرود آورد: «بر پیامبر و کسانی که ایمان آوردند سزاوار

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿أُولِي الْقُوَّةِ﴾ [٧٦]: لَا يَرْفَعُهَا الْعُصْبَةُ مِنَ الرِّجَالِ. ﴿لَتَنُوءُ﴾ [٧٦]: لَتُثْقِلُ. ﴿فَارِغًا﴾ [١٠]: إِلَّا مِنْ ذِكْرِ مُوسَى. ﴿الْفَرِحِينَ﴾ [٧٦]: الْمَرِحِينَ. ﴿قُصِّيهِ﴾ [١١]: اتَّبِعِي أَثَرَهُ، وَقَدْ يَكُونُ: أَنْ يَقُصَّ الْكَلَامَ. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ﴾ [يوسف: ٣]. ﴿عَنْ

رضای حق کرده باشند، باقی و پاینده خواهد بود. «تیسیر القاری»

١ - «فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ الانْباءُ یَوْمَئِذٍ فَهُمْ لایَتَساءَلوُن» «پس در آن روز اخبار بر ایشان پوشیده گردد و از یکدیگر نمی‌توانند بپرسند.»

جنُبٍ﴾ [١١] : عَنْ بُعْدٍ ، عَنْ جَنَابَةٍ وَاحِدٌ ، وَعَنِ اجْتِنَابٍ أَيْضًا . ﴿يَبْطِشُ﴾ [١٩] : وَيَبْطُشُ . ﴿يَأْتَمِرُونَ﴾ [٢٠] : يَتَشَاوَرُونَ الْعُدْوَانُ وَالْعَدَاءُ وَالتَّعَدِّي وَاحِدٌ . ﴿آنَسَ﴾ [٢٩] : أَبْصَرَ . الْجِذْوَةُ قِطْعَةٌ غَلِيظَةٌ مِنَ الْخَشَبِ لَيْسَ فِيهَا لَهَبٌ ، وَالشِّهَابُ فِيهِ لَهَبٌ . ﴿كَأَنَّهَا جَانٌّ﴾ [٣١] : وهي في آية أخرى : كَأَنَّهَا ﴿حَيَّةٌ تَسْعَى﴾ [طه : ٢٠] : وَالْحَيَّاتُ أَجْنَاسٌ : الْجَانُّ ، وَالأَفَاعِي ، وَالأَسَاوِدُ . ﴿رِدْءًا﴾ [٣٤] : مُعِينًا .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : لكي ﴿يُصَدِّقُنِي﴾ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿سَنَشُدُّ﴾ [٣٥] : سَنُعِينُكَ ، كُلَّمَا عَزَّزْتَ شَيْئًا فَقَدْ جَعَلْتَ لَهُ عَضُدًا ، مَقْبُوحِينَ : مُهْلَكِينَ . ﴿وَصَّلْنَا﴾ [٥١] : بَيَّنَّاهُ وَأَتْمَمْنَاهُ . ﴿يُجْبَى﴾ [٥٧] : يُجْلَبُ ﴿بَطِرَتْ﴾ [٥٨] : أَشِرَتْ . ﴿فِي أُمِّهَا رَسُولاً﴾ [٥٩] : أُمُّ الْقُرَى مَكَّةُ وَمَا حَوْلَهَا ﴿تُكِنُّ﴾ [٦٩] : تُخْفِي ، أَكْنَنْتُ الشَّيْءَ أَخْفَيْتُهُ ، وَكَنَنْتُهُ أَخْفَيْتُهُ وَأَظْهَرْتُهُ . ﴿وَيْكَأَنَّ اللَّهَ﴾ [٨٢] : مِثْلُ : أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ : يُوَسِّعُ عَلَيْهِ ، وَيُضَيِّقُ عَلَيْهِ .

نیست که برای مشرکان آمرزش بخواهند.» (التوبه: ۱۱۳) و خداوند دربارهٔ ابوطالب آیت نازل کرد و به رسول الله صلی الله علیه و سلم خطاب کرد: «در حقیقت، تو هرکه را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هرکه را بخواهد راهنمایی می‌کند.»

ابن عباس گفته است: «أُوْلِی القُوَّةِ» (۷۶) یعنی: گروهی از مردان آن را (نسبت سنگینی آن) بلند کرده نمی‌توانستند.[۱]

«لَتَنُوءُ» (۷۶) یعنی: سنگینی می‌کرد.

«فارِغاً» (۱۰) یعنی: (دل مادر موسی فارغ بود) به جز از یاد موسی.[۲]

«اَلْفَرِحِین» (۷۶) یعنی: نیک شادمان شوندگان.

«قُصِّیهِ» (۱۱) یعنی: در پی او برو[۳] (قص در سخن) می‌آید: ـ یَقُصُّ الکَلامَ ـ یعنی: سخن را دنبال کرد. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ» (یوسف: ۳) «ما بر تو حکایت می‌کنیم.»

«عَنْ جُنُبٍ» (۱۱) یعنی: از دور. عَنْ جَنابَةٍ (با عن جُنُبٍ) یکی است و همچنان است با «عَنْ اِجْتِنابٍ» (هر سه لفظ به یک معنی است)

«یَبْطِشُ» (۱۹) و «یَبْطُشُ» (این لفظ از باب ضَرَبَ یَضْرِبُ، و نَصَرَ یَنْصُرُ، هر دو آمده است.»[۴]

---

۱ – «وَ آتَیناهُ مِنَ الکُنُوزِ مَااِنَّ مفاتحَهُ لَتَنُوأُ بِالعصْبَةِ اُوْلِی القُوَّةِ» «و از گنجینه‌ها آنقدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد.»

۲ – «اِذْقالَ لَهُ قَوْمُهُ لاتَفْرَحْ اِنَّ الله لایُحِبُّ الفَرِحِینَ». «آنگاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد.»

۳ – «وَقالَتْ لِاُخْتِهِ قُصِّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لایَشْعُرُونَ». «به خواهر موسی گفت: از پی او برو. پس او را از دور دید و آنان متوجه نبودند.»

۴ – فَلَمّا اَرادَ اَنْ یَبْطِشَ بِالَّذی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما» « چون خواست به سوی آنکه دشمن هر دوشان بود، حمله آورد.»

«یأتَمِرون» (۲۰) یعنی: مشورت می‌کنند.[۱] الفاظ الْعُدوان، والَعَدأذ، والتَّعَدِّی به یک معنی است: یعنی تجاوز[۲]

«آنَس» (۲۹) یعنی: دید[۳] الْجِذوَة، پاره سطبر چوب سوخته‌ای که در آن شعلهٔ آتش نیست و «الشّهاب» آن است که در آن شعلهٔ آتش است.

«کَاَنَّها جانّ» (۳۱) «گویا ماری است»[۴] و آن در آیت دیگر است: گویا «حَیَّةٌ تَسْعی» (طه: ۲۰) یعنی «ماری تُندرو»[۵] و مارها چندین نوع‌اند، جان (مار سفید) و افعی است و اَسْوَدَ است.

«رِدْءاً» (۳٤) یعنی: یار و مددگار[۶]

و ابن عباس گفته است: برای اینکه مرا تصدیق کنی و غیر بن عباس«سَنَشُدُّ» (۳۵) یعنی: تو را یاری خواهم کرد، هر زمان که از چیزی پشتیبانی کنی، او را (عَضُداً» یعنی: بازو

---

۱ - «قالَ یا موسی اِنَّالْمَلأَ یأتَمِرون َبکَ لِیَقْتُلُوک» «گفت: ای موسی، سران قوم دربارهٔ تو مشورت می‌کنند تا تو را بکشند.»

۲ - «واَصبح فواد ام موسی فارغاً» و دل مادر موسی از ترس و اندوه تهی گشت. «قالَ ذلک بَیْنی وَ بَیْنَکَ اَیَّما الاَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدوانَ عَلَیَّ واللهُ عَلَی مانَقُولُ وَکیل» (۲۸) «موسی گفت: این (قرارداد) میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی (روا) نباشد و خدا بر آنچه می‌گویم وکیل است.»

۳ - «فَلَمّا قَضی مُوسی الاَجَلَ وَ سارَ بِاَهْلِه آنَسَ مِن جانِبِ الطّورِ ناراً قالَ لِاَهْلِه امْکُثُوا اِنّی آنَسْتُ ناراً لَعَلّی آتیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ اَوْجَذْوَةٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ» «و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را (همراه) برد، آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد. به خانوادهٔ خود گفت: (اینجا) بمانید که من (از دور) آتشی دیدم، شاید خبری از آن یا شعله‌ای آتش برایتان بیاورم، باشد که خود را گرم کنید.»

۴ - «وَ اَنْ اَلْقِ عصاکَ فَلَمّا رَآها تَهتَزُّ کاَنَّها جانّ» «و (فرمود) عصای خود را بیفکن پس چون دید آن مثل ماری می‌جنبد.»

۵ - «فَاَلقها فَاِذا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعی» «پس آن را انداخت و ناگهان ماری شد که به سرعت می‌خزید.»

۶ - «وَ اَخِی هارونَ هُوَ اَفْصَحُ مِنّی لِساناً فَاَرْسِلْهُ مَعی رِدْاً یُصَدِّقُنی اِنّی اخافُ اَنْ یُکَذِّبُون» «و برادرم هارون از من زبان آورتر است، پس او را به دستیاری من گسیل دار تا مرا تصدیق کند. من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند.»

می گردانی.[۱] «مَقبوحین» یعنی: هلاک شدگان[۲]
«وَصَّلْنا» (۵۱) یعنی: آن را بیان کردیم و تمام کردیم.[۳]
«یُجْبی» (۵۷) یعنی: کشیده می‌شود.[۴]
«بَطِرَت» (۵۸) یعنی: تکبر و تبختر کرد.[۵]
«فی اُمِّها رسولاً» (۵۹) «در مرکز آنها پیامبری»: اُمُّ القُری، مراد از آن، مکه و گرداگرد آن است.[۶]
«تُکِنُّ» (۶۹) یعنی: پنهان می‌دارد. اَکْنَنْتُ الشَّیءَ: یعنی، آن چیز را پنهان کردم و «کَنَنْتُهُ»: یعنی: پنهان کردم و آشکار کردم.[۷]
«وَیْکأنَّ اللهَ» (۸۲) مانند: اَلَمْ تَرَ أنَّ اللهَ یَبْسُطُ الرِزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَیَقْدِرُ. یعنی: خدا، رزق هر کس را که بخواهد گشاده می‌سازد و تنگ می‌سازد.[۸]

باب ـ ۲

---

۱ ـ «قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً» «فرمود: به زودی بازویت را (به وسیلهٔ) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد.»

۲ ـ «وَاَتْبَعْناهُمْ فِی هذه الدُّنیا لَعْنَةً وَ یَوْمَ القِیمَةِ هُمْ مِنَ المَقْبوحین» (۴۲) «و در این دنیا، لعنتی بدرقهٔ (نام) آنان کردیم و روز قیامت نیز ایشان از (جملهٔ) زشت رویانند.»

۳ ـ «وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ القَولَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» «و به راستی، این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل کردیم، امید که آنان بپذیرند.»

۴ ـ «اَوَلَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجبی الیه ثمراتُ کلِّ شیءٍ رِزقاً من لَدُنّا» «آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم که محصولات هر چیزی ـ که رزقی از جانب ماست ـ به سوی آنان سرازیر می‌شود.»

۵ ـ «وَ کَمْ اَهْلَکنا مِنْ قَریةٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها» «و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم (زیرا) زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود.»

۶ ـ «وَ ما کانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ القُری حَتّی یَبْعَثَ فی اُمِّها رسولاً» «و پروردگار تو (هرگز) ویرانگر شهرها نبوده است تا (پیشتر) در مرکز آنها پیامبری برانگیزد.»

۷ ـ «وَ رَبُّکَ یَعْلَمُ ما تُکِنُّ صُدورُهُمْ وَ ما یُعْلِنُونَ» «و پروردگارت می‌داند آنچه را سینه‌هایشان پوشیده یا آشکار می‌دارد.»

۸ ـ «یَقُولونَ وَیْکَأنَّ اللهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یشاء من عباده وَیَقْدِرُ» «می‌گفتند: وای، مثل اینکه خدا برای هرکس از بندگانش که بخواهد، روزی را گشاده یا تنگ می‌گرداند.»

٢ - باب : ﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ ﴾ . الآيَة [٨٥]

«إنّ الّذی فَرَضَ عَلَیْکَ القُرآن» الایة (۸۵) «در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد.»

٤٧٧٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا يَعْلَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الْعُصْفُرِيُّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ . قال : إِلَى مَكَّةَ .

٤٧٧٣ ـ از عکرِمه روایت است که ابن عباس گفت: «لَرادُّکَ اِلی معادٍ» (۸۵) «تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند.» مراد از «مَعادٍ» یا وعده‌گاه، مکه است.

٢٩- سورة العَنكبوت

۲۹ ـ سورة اَلْعَنْكَبوت[1]

قال مجاهدٌ : ﴿مُسْتَبْصِرِينَ﴾ : ضَلَلَةً .

وقال غيرُه ﴿الحَيَوانُ﴾ والحيُّ واحدٌ ﴿فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ﴾ : عَلِمَ اللهُ ذلكَ إنَّما هي بمَنْزِلَة فَلِيَميزَ اللهُ كقوله : ﴿لِيَمِيزَ اللهُ الخَبِيثَ﴾ . ﴿أَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ : أَوْزاراً مَعَ أَوْزارِهِمْ .

مجاهد گفته است: «مُسْتَبْصرين» (۳۸) یعنی: در گمراهی[2] و غیر از وی گفته است: «اَلْحَیْوان» (٦٤) و ـ اَلحـیُّ ـ بـه یک معنی است یعنی: زندگی.[3]

«فَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ» (۱۱) «و البته خدا آنان را می‌داند.» یعنی: (اتحاد ـ لامِ تأکیـد و ـ نون ـ فَلَیَعْلَمَنَّ) خداونـد ایـن را می‌داند که آن بـه منزلهٔ تمیز کردن توسط خداست، چنانکه می‌فرماید:[4]

---

۱ – سورة العنکبوت را جمهور مفسران مکی خوانده‌اند ولی در مورد آیات مدنی آن اختلاف است و گفته‌اند که همه آیات آن مکی است به جز دو آیت: «و وَصَّینا الانسان بوالدیه حُسْناً» (۸) و «مِنَ النّاسِ مَنْ یقولُ آمَنّا باللهِ» (۱۰) یحیی بن سلام گفته است که همه مکی است، مگر ده آیت از اول سوره. «تفسیر کشف الاسرار میبدی، ج ۷، ص ۳۶۵»

۲ – «وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُم عنِ‌السَّبیلِ وَ کانوا مُسْتَبْصِرین» «و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت با آنکه (در کار دنیا) بینا بودند.»

۳ – «وَما هذه الحیوةُ الدُّنیا اِلّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الدّارَ الاخرةَ لَهِیَ‌الحَیْوانُ لَوْکانوا یَعْلَمون» «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا (در) سرای آخرت است. ای کاش می‌دانستند.»

۴ – «وَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذینَ امنوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْمنافقین» «و قطعاً خدا

«لِيَمِيزَ اللهُ الخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (الانفال: ۳۷) «تا خدای تعالی ناپاک را از پاک جدا سازد.» «اَثْقالاً مَعَ اَثْقالِهِم» (۱۳) یعنی: گناهان خویش همراه گناهان دیگر را.»[1]

٣٠- سُورَةُ الرُّومِ

قال: مُجَاهِدٌ ﴿ يُحبَرُونَ ﴾ [١٥]: يُنَعَّمُونَ. ﴿ فَلا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ ﴾ [٣٩]: مَنْ أعْطَى عَطِيَّةً يَبْتَغِي أفْضَلَ مِنْهُ فَلا أجْرَ لَهُ فِيهَا. ﴿ يَمْهَدُونَ ﴾ [٤٤]: يُسَوُّونَ الْمَضَاجِعَ. ﴿الْوَدْقُ ﴾ [٤٨]: الْمَطَرُ.

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أيْمَانُكُمْ ﴾ [٢٨]: فِي الآلِهَةِ، وَفِيهِ ﴿تَخَافُونَهُمْ ﴾ [٢٨]: أنْ يَرِثُوكُمْ كَمَا يَرِثُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا. ﴿ يَصَّدَّعُونَ ﴾ [٤٣]: يَتَفَرَّقُونَ. ﴿فَاصْدَعْ ﴾ [الحجر: ٩٤].

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿ ضُعْفٌ ﴾ [٥٤]: وَضَعْفٌ لُغَتَانِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿ السُّوأى ﴾ [١٠]: الإسَاءَةُ جَزَاءُ الْمُسِيئِينَ.

۳۰ ـ سورة الرُّوم[2]

مجاهد گفته است: «يُحْبَرون» (۱۵) یعنی: نعمت داده می‌شوند.[3] «فلايربوا عِنْدالله» (۳۹) یعنی: کسی که به مردی هدیه می‌دهد و بیشتر از آنچه داده است از وی خواستار می‌شود، او را در آن ثوابی حاصل نیست.[4]

«يَمْهَدُونَ» (٤٤) یعنی: آرامگاههای خویش را برابر می کنند.[5]

کسانی را که ایمان آورده‌اند می‌شناسد و یقیناً منافقان را (نیز) می‌شناسد.»

یادداشت: کلمهٔ «فَلَيَعْلَمنَ اللهُ» در قرآن مجید «وَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ» آمده است یعنی آغاز آن با یاء کلمه است نه با ـ فاء ـ که در متن بخاری آمده است. چندین نسخهٔ بخاری مورد تطبیق قرار گرفت که در اکثر آنها «فَلَيَعْلَمَنَّ الله» آمده است. و چون در «اختلاف قرائتها» مراجعه شد، در کلمهٔ مذکور اختلافی به نظر نرسید. احتمالا این اشتباه از قلم نسخه‌نویس صحیح‌البخاری، پدید آمده باشد.

۱ – «وَلَيَحملُنَّ اَثْقالَهُم وَ اَثْقالاً معَ اَثْقالِهِمْ وَ لَيُسئلُنَّ يَوْمَ القيمةِ عَمّا كانوا يَفْتَرون» «و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت و مسلماً در روز قیامت از آنچه به دروغ برمی‌بستند پرسیده خواهند شد.»

۲ – سورهٔ الرّوم، مکی است، ولی آیت: «فَسُبْحانَ الله حِينَ تُمْسونَ وَ حِينَ تُصبِحوُن» (۱۷) مدنی است. «تفسیر میبدی»

۳ – «فَاَمّاالّذينَ امَنوا وَ عَمِلواالصّالحاتِ فَهُمْ فی رَوْضةٍ يُحْبَرُوْن» «اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، در گلستانی شادمان می‌گردند.»

۴ – «وَما اَتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَا فی اَموال النّاسِ فلايَرْبوُا عِنداللهِ» « و آنچه (به قصد) ربا می‌دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی‌گیرد.»

۵ – «من كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صالحاً فَلأَنْفُسِهِمْ يَمْهدُوْن» «هر که کفر ورزد کفرش به زیان اوست و کسانی که کار شایسته کنند، به خود آرامگاه تهیه می‌کنند.»

«اَلْوَدْق» (۴۸) یعنی: باران[۱]

ابن عباس گفته است: «هَلْ لَکُمْ فی مامَلَکَتْ اَیْمانُکُم» (۲۸) دربارهٔ اله (که آن را عبادت می‌کردند) نازل شده است.[۲]

«تَخافُوْنَهُم» (۲۸) یعنی می‌ترسید اینکه وارث شوند شما را بعضی، بعضی دیگر شما را.

«یصَّدَّعون» (۴۳) یعنی: گروه گروه می‌شوند.[۳]

«فاصدَع» (الحجر: ۹۴)[۴]

و غیر وی گفته است: «ضُعْف» (۵۴): ضَعْف ـ به یک معنی است.[۵] و مجاهد گفته است: «السُّوأی» (۱۰): إساءهٔ یعنی بدی و تباهی. جَزاء المُسیِّئینَ ـ یعنی: کیفر بدکاران.[۶]

٤٧٧٤ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ وَالأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ يُحَدِّثُ فِي كِنْدَةَ فَقَالَ: يَجِيءُ دُخَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَأْخُذُ بِأَسْمَاعِ الْمُنَافِقِينَ وَأَبْصَارِهِمْ، يَأْخُذُ الْمُؤْمِنَ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ، فَفَزِعْنَا، فَأَتَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ، وَكَانَ مُتَّكِئًا، فَغَضِبَ، فَجَلَسَ فَقَالَ: مَنْ عَلِمَ فَلْيَقُلْ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لَا يَعْلَمُ لَا أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾. وَإِنَّ قُرَيْشًا أَبْطَؤُوا عَنِ الإِسْلَامِ، فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ، وَيَرَى الرَّجُلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، جِئْتَ تَأْمُرُنَا بِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ، فَقَرَأَ: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ -إِلَى قَوْلِهِ- ﴿عَائِدُونَ﴾. أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمْ عَذَابُ الآخِرَةِ إِذَا جَاءَ ثُمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾. يَوْمَ بَدْرٍ،

۴۷۷۴ ـ از منصوُر و اَعْمش، از ابو الضُّحی روایت است که مسروق گفت: در حالی که مردی در موضع کِنده صحبت می‌کرد گفت: در روز قیامت دودی می‌آید که گوش و چشم منافقین را فرو می‌گیرد، لیکن مسلمان را به

---

۱ – «وَیَجْعَلَهُ کِسَفاً فَتَری الوَدْقَ یَخْرُجُ مِن خِلله» (و ابر) را انبوه می‌گرداند، پس می‌بینی باران از لابلای آن بیرون می‌آید.»

۲ – «ضَرَبَ لَکُم مَثَلاً مِنْ اَنْفُسکُمْ هَل لَکُمْ مِنْ ما مَلَکَتْ اَیمانُکُمْ مِنْ شُرَکاءَ فی ما رَزَقْناکُمْ فَاَنْتُمْ فِیهِ سَواءٌ تَخافونَهُمْ کَخیفَتِکُم اَنْفُسَکُم» «(خداوند) برای شما از خودتان مثلی زده است آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن (مال) با هم مساوی باشید و همانطور که شما از یکدیگر بیم دارید، از آنها بیم داشته باشید.»

۳ – «فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ القَیِّمِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَ یَوْمٌ لامَرَدَّ لَهُ مِنَ اللهِ یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعونَ» «پس به سوی این دین پایدار روی بیاور، پیش از آنکه روزی از جانب خدا فرا رسد که برگشت‌ناپذیر باشد و در آن روز مردم دسته دسته می‌شوند.»

۴ – «فَاصْدَعْ بِما تُؤمَروا اَعْرِضْ عَنِ المُشرکین» «پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب.»

۵ – «الله الّذی خَلَقَکُمْ مِنْ ضُعْفٍ» «خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید.»

۶ – «ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الّذینَ اَساءُ وْالسُّوای اَنْ کَذَّبوُا بآیاتِ اللهِ وَ کانوُا بِها یَسْتَهْزِؤُونَ» «آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند (بسی) بدتر بود (چرا) که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند.»

وَ﴿لِزَامًا﴾ يَوْمَ بَدْرٍ ، ﴿الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ﴾ إِلَى ﴿سَيَغْلِبُونَ﴾ . وَالرُّومُ قَدْ مَضَى . [راجع : ۱۰۰۷ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۸] .

گونهٔ زکام (به طـور خفیف) فرو می‌گیرد. من نزد ابن مسـعود رفتم (و سـخن وی را گفتم) او تکیه داده بود، خشـمگین شـد و نشست و گفت: کسـی که (چیزی) می‌داند بگوید، و اگر نمی‌داند، بگوید که: خدا داناتر اسـت، و این از دانش شخص اسـت که چیزی را که نمی‌داند بگوید که نمی‌دانم.

همانـا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفته است: «بگو مزدی بر این (رسالت) از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسـازم (و به خدا نسبت دهم.») (ص: ۸٦) و قریش در قبول اسلام درنگ کردند، پس پیامبر صلی الله علیه و سـلم بر ایشان (چنین) دعا کرد و گفت: «بارالها، ایشان را به هفت سال (قحطی) همچون هفت سـال (زمان) یوسـف مبتـلا گردان.» ایشـان را یک سـال قحطی در گرفت تا آنکه در آن سـال به هلاکت رسیدند و گوشـت حیوان مرده و استخوان می‌خوردند و کسـی میان زمین و آسـمان چیزی به شکل دود می‌دید.

ابوسفیان نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد، تو آمده‌ای که ما را به رعایت صلهٔ رحم امر کنی و به تحقیق که قوم تو (قریش) هلاک شـدند، پس خـدای را دعا کن (که این حالت برطرف شـود.) سپس (ابن مسعود) این آیت را خواند: «پـس در انتظار روزی باش که آسـمان دودی نمایـان برمی‌آورد. که مردم را فرومی‌گیرد، این اسـت عذاب دردناک. (می‌گویند) پروردگارا، ایـن عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم. آنـان را کجا (جای) پند گرفتن باشـد، و حال

آنکه به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است. پس از او روی برتافتند و گفتند: تعلیم یافته‌ای دیوانه است. ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم (ولی شما) در حقیقت باز از سر می‌گیرید.» (الدخان ـ ۱۰ ـ ۱۵)

ابن مسعود گفت: و آنگاه که عذاب آخرت بیاید، آیا از ایشان عذاب برداشته می‌شود. سپس آنها به کفر خود بازگشتند. این است فرمودهٔ خدای تعالی (که آنها را تهدید کرده است.): «یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الكُبری» (الدّخان: ١٦) «روزی که دست به حمله می‌زنیم همان حملهٔ بزرگ، مراد از کلمهٔ «بطشه» انتقام جنگ بدر است. و «لِزاماً» (طه: ١٢٩) (اسیر کردن کافران) در روز بدر است.

«الف، لام، میم، رومیان شکست خوردند. در نزدیکترین سرزمین و بعد از شکستشان پیروز خواهند شد.» (الرُّوم: ١ ـ ٣) (این آیت بیانگر آن است که) شکست رومیان قبل بر این واقع شده است.

باب :

﴿لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [٣٠] : لِدِينِ اللَّهِ .

خُلُقُ الأَوَّلِينَ : دِينُ الأَوَّلِينَ ، وَالْفِطْرَةُ : الإِسْلَامُ .

٤٧٧٥ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ ، أَوْ يُنَصِّرَانِهِ ، أَوْ

باب

«لاتَبْديلَ لِخَلقِ الله» (۳۰) «خلق خدای تغییرپذیر نیست.» یعنی دین خدا (خلق، را دین تفسیر کرده است.) خُلُقُ الأَوَّلین: یعنی دین اولی[۱] و الْفِطرَةُ: یعنی اسلام[۲]

۴۷۷۵ ـ از ابو سَلَمه بن عبدالرحمن، از اَبوهُریره رضی الله عنه روایت است که رسول لله صلی

۱ - «اِنْ هذا اِلّا خُلقُ الاوّلین» (الشُّعراء: ۱۳۷) «این جز شیوهٔ پیشینیان نیست.»

۲ - «فطرَتَ الله الّتی فَطَرَ النّاس علیها» (الروم: ۳۰) «با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است.»

يُمَجِّسَانه ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ ، ثُمَّ يَقُولُ : ﴿ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ﴾ .
[راجع : ١٣٥٨ . أخرجه مسلم : ٢٦٥٨] .

الله علیه و سلم فرمود: «هیچ نوزادی نیست مگر اینکه بر فطرت (اسلام) زاده شده است، و پدر و مادر وینبد که او را یهودی یا نصرانی یا آتش‌پرست می‌کنند، چنانکه جوجه‌ای که زاییده می‌شود خلقت آن کامل است آیا در آن از اعضا بریدگی، چیزی می‌بینید، سپس خواند: «دین خدا را پیروی کن که مردمان را بر آن سرشت، و دین خدا تغییرپذیر نیست و این است دین پایدار.» (الرّوم: ۳۰)

٣١- سُورَةُ لُقْمَانَ

۳۱ ـ سورهٔ لقمان[1]

١ - باب : ﴿ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾ [١٣]

باب ـ ۱

«يَا بُنَيَّ لاتُشرِكْ بِالله اِنَّ الشِّركَ لَظُلمٌ عَظيمٌ» (۱۳) «ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است.»

٤٧٧٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴾ . شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالُوا : أَيُّنَا لَمْ يَلْبِسْ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّهُ لَيْسَ بِذَاكَ ، أَلا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِ لُقْمَانَ لابْنِهِ : ﴿ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾» . [راجع : ٣٢ . أخرجه مسلم : ١٢٤] .

۴۷۷۶ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمَه روایت است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: و چون این آیت نازل شد: «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند.» (الانعام: ۸۲) بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم گران آمد و گفتند: کدام یک از ما ایمان خود را به ظلم نیالوده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «این بدان معنی نیست، آیا نشنیده‌ای که لقمان به پسر خود گفت: «به

۱ – سورهٔ لقمان مکی است ولی در دو آیت آن اختلاف است و بعضی گفته‌اند که سه آیت آن به مدینه فرود آمده است: «وَ لَوْ اَنَّما في الارض مِنْ شَجَرَةٍ اقلام» (آیت ۲۷) و دیگر آیت «اِنَّ اللهَ عِندَه عِلْمَ السَّاعة» (آیت ۳۴) و دیگر: «اَلَّذِينَ يُقيمونَ الصَّلوةَ و يؤتونَ الزكاةَ» (آیت; ۴۰) حسن گفته است: جملهٔ سوره، مکی است مگر آیت: ۴، زیرا فرض نماز و فرض زکات در مدینه فرود آمده است.

تحقيق که شـرک ظلمی عظيم است.» (ظلم به معنی شرک نيز است.)

٢- باب : [قَوْله :] ﴿ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ﴾ [٣٤]

٤٧٧٧ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ ، عَنْ جَرِير ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَوْمًا بَارِزًا لِلنَّاس ، إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ يَمْشِي ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الإِيمَانُ ؟ قَالَ : « الإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّه وَمَلائِكَتِه وَكُتُبِه وَرُسُلِه وَلِقَائِه ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ الآخِرِ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه مَا الإِسْلامُ ؟ قَالَ : « الإِسْلامُ : أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلا تُشْرِكَ بِه شَيْئًا ، وَتُقِيمَ الصَّلاةَ ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه مَا الإِحْسَانُ ؟ قَالَ : « الإِحْسَانُ : أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه مَتَى السَّاعَةُ ؟ قَالَ : « مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ ، وَلَكِنْ سَأُحَدِّثُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا : إِذَا وَلَدَتِ الْمَرْأَةُ رَبَّتَهَا ، فَذَاكَ مِنْ أَشْرَاطِهَا ، وَإِذَا كَانَ الْحُفَاةُ الْعُرَاةُ رُؤُوسَ النَّاسِ ، فَذَاكَ مِنْ أَشْرَاطِهَا ، فِي خَمْسٍ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا اللَّهُ : ﴿ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ ﴾ » . ثُمَّ انْصَرَفَ الرَّجُلُ ، فَقَالَ : « رُدُّوا عَلَيَّ » . فَأَخَذُوا لِيَرُدُّوا فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا ، فَقَالَ : « هَذَا جِبْرِيلُ ، جَاءَ لِيُعَلِّمَ النَّاسَ دِينَهُمْ » . [راجع: ٥٠ . أخرجه مسلم: ٩ ، و بزيادة في ١٠].

باب ـ ٢ فرمودۀ خدای تعالی:

«انّ الله عنـده علم السّـاعة» (٣٤) «در حقيقت، خداست که علم (به) قيامت نزد اوست.»

٤٧٧٧ ـ از ابوحيّان، از ابو زُرْعَه روايت اسـت کـه أبوهُريره رضی الله عنه گفت: رسـول الله صلی الله عليه و سلم روزی در ميان مردم بود، که مردی رهگذر نزد وی آمد و گفت: يا رسول الله ايمان چيست؟ فرمود: «ايمان آن است که به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و پيامبران او و به ديدار او (در قيامت) ايمان آوری، و به زنده شدن در روز آخرت ايمان داشته باشی.»

آن مرد گفت: يا رسول الله، اسلام چيست؟ فرمود: «اسلام آن است که خدای را بپرستی و به او چيزی شـريک نياوری. و نماز به پا داری و زکات فـرض را بدهـی و رمضـان را روزه بگيری.» آن مرد گفت: يا رسـول الله، احسـان چيسـت؟ فرمود: «احسـان آن است که خدای را طوری بپرسـتی که گويـا او را می‌بينی، اگر بـدان حالت نبودی که تـو او را ببينی، (ايمان داشته باشی) که او تو را می‌بيند.» آن مرد گفت: يا رسـول الله، قيامت چه وقت اسـت؟ فرمود: «پاسـخ‌دهنده داناتر از پرسـش‌کننده نيسـت، ولی نشـانه‌های آن را به تو می گويم. آنگاه که کنيز مالکۀ خويش را بزايد و اين از نشـانه‌های آن اسـت و آنگاه که برهنه پايهـای برهنه تن بر مردم رئيس شـوند، و اين از نشـانه‌های آن

است. قیامت یکی از پنج (مورد) است که جز خدا کسی نمی‌داند. و (آن حضرت این آیت را خواند) ـ در حقیقت خداست که علم (به) قیامت نزد اوست و باران را فرو می‌فرستد و آنچه را در رحمهاست می‌داند.»

سپس آن مرد بازگشت. آن حضرت فرمود: «او را نزد من بازگردانید.» آنها خواستند وی را بازگردانند ولی چیزی را ندیدند. آن حضرت فرمود: «او جبرئیل بود، آمده بود که به مردم دینشان را تعلیم دهد.»

٤٧٧٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾» . [راجع : ١٠٣٩] .

٤٧٧٨ ـ از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کلیدهای غیب پنج تا است ـ سپس (این آیت را) خواند: در حقیقت خداست که علم (به) قیامت نزد اوست.»

٣٢ - سُورَةُ تنزيل [السَّجْدَة]

۳۲ ـ سورهٔ تنزیل (السَّجده)[1]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿مَهِينٍ﴾ [٨] : ضَعِيف : نُطْفَةُ الرَّجُلِ . ﴿ضَلَلْنَا﴾ [١٠] : هَلَكْنَا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿الْجُرُزُ﴾ [٢٧] : الَّتِي لا تُمْطَرُ إِلا مَطَرًا لا يُغْنِي عَنْهَا شَيْئًا . ﴿يَهْدِ﴾ [٢٦] : يُبَيِّنْ .

و مجاهد گفته است: «مَهِيْنٍ» (۸) یعنی: ضَعیف، نُطفهٔ الرَّجُلِ یعنی آب ضعیف.»[2]

«ضَلَلْنا» (۱۰) یعنی هلاک شویم.[3]

و ابن عباس گفته است: «الْجُرُزْ» (۲۷) یعنی:

۱ - سورهٔ السّجده، مکی است و یک آیت آن مدنی است که در شأن انصار نازل شده است: «تَتَجا فی جُنوبُهُم عِنِ المَضاجِعِ...» (۱۶)

۲ - «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالةٍ مِنْ ماءٍ مَهینٍ» «سپس (تداوم) نسل او را از چکیدهٔ آبی پست مقرر فرمود.»

۳ - «وَ قالوا اذا ضَلَلْنا فِی‌الارض ءَاِنّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ» «و گفتند: آیا وقتی در (دل) زمین گم شدیم، آیا ما (باز) در خلقت جدید خواهیم بود.»

زمینی که بر آن باران نمی‌بارد به جز مقداری اندک که بسنده نمی‌باشد.[۱]

«یَهْدِ» (۲٦) یعنی: بیان شد.[۲]

١- باب : قَوْلِه :

﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ [١٧]

٤٧٧٩ - حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ قال : « قال اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ : مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ » . قال أَبُو هُرَيْرَةَ : اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ .

حَدَّثَنا سُفْيَانُ : حَدَّثَنا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال اللَّهُ ، مِثْلَهُ ، قِيلَ لِسُفْيَانَ : رِوَايَةً ؟ قال : فَأَيُّ شَيْءٍ ؟

وقال أبو معاوية : عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، قرأ أبو هُرَيْرَة : قُرَّاتِ أعين . [راجع : ٣٢٤٤ . أخرجه مسلم : ٢٨٢٤] .

باب ـ ١ فرمودۀ خدای تعالی:

«فَـلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَـا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُـرَّةِ أَعْيُنٍ» (١٧) هیـچ کـس نمی‌داند چه چیـز از آن‌چه روشـنی بخش دیدگان اسـت، برای آنان نهان داشته شده است.»

٤٧٧٩ ـ از اَعْـرَج، از اَبوهُریـره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند تبارک و تعالی گفته است: من برای بنـدگان نیکوکار خود چیزی تهیه کرده‌ام که نه چشـمی آن را دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب کسـی خطور کرده است.» اَبوهُریره گفـت: بخوانید اگـر می‌خواهیـد: «هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی بخش دیدگان است، برای آنان پنهان شده است.» و از سُفیان[۳] از ابوالزّناد، از اَعرج روایت اسـت که اَبوهُریره گفت: خداوند گفته اسـت، مانند (آنچه تذکار یافت) به سُـفیان گفته شـد: روایت است (یا از خود می‌گویی)؟ سـفیان گفت: (اگر روایت نیسـت) پس چه چیز اسـت؟ و ابومعاویه، از اَعمـش، از ابوصالـح روایت کـرده که گفت:

---

۱ – «اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا نَسوقُ الماءِ اِلی الارضِ الجُرُزِ فَنُخرِجُ بهِ زَرْعاً» «آیا ننگریسته‌اند که ما باران را به سوی زمین بایر می‌رانیم و به وسیلۀ آن کشته‌ای را برمی‌آوریم.»

۲ – «اَوَلَمْ یَهْدِلَهُم کَمْ اَهْلَکْنا مِن قَبْلِهِمْ مِنَالقُرُونِ یَمْشونَ فی مَساکِنِهِم» «آیا برای آنان روشن نگردید که چه بسیار نسلها را پیش از آنها نابود گردانیدیم (که اینان) در سراهایشان راه می‌روند.»

۳ – در بسیاری از نسخ بخاری چنین است: قال ـ علی حَدَّثَنا سُفیان ـ یعنی: علی گفت که سُفیان به ما حدیث کرده است.

٤٧٨٠ - حَدَّثَني إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ : «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحينَ : مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ، ذُخْرًا ، بَلْهَ مَا اطَّلَعْتُمْ عَلَيْه» . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ . [راجع : ٣٢٤٤ . أخرجه مسلم : ٢٨٢٤].

٣٣- سُورَةُ الأَحْزَابِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿صَيَاصِيهِمْ﴾ [٢٦] : قُصُورِهِمْ .

١- باب : ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [٦]

٤٧٨١ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ : حَدَّثَنَا أَبي ، عَنْ هِلالِ ابْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قَالَ : «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلا وَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ، اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾

اَبُوهُرِيره (لفظ آيت را) چنين خواند ـ قُرّات أعينٍ ـ (عوض: قُرَّةِ اَعْيُنٍ)

٤٧٨٠ ـ از ابوصالح از اَبُوهُرِيره رضى الله عنه روايت است كه پيامبر صلى الله عليه و سلم فرمود: «خداى تعالى مى‌گويد: من براى بندگان نيكوكار خود چيزى تهيه كرده‌ام كه نه چشمى آن را ديده و نه گوشى آن را شنيده و نه بر قلب كسى خطور كرده است، هر آنچه ذخيره شده است، در كنار آنچه بر آن اطلاع يافته‌ايد، ناچيز است.»[1] و سپس اين آيت را خواند: «هيچ كس نمى‌داند چه چيز از آنچه روشنى بخش ديدگان است به پاداش آنچه انجام مى‌دادند، براى آنان نهان داشته شده است.»

٣٣ ـ سورهٔ الاحزاب[2]

و مجاهد گفته است: «صَياصِيهِم» (٢٦) يعنى: قلعه‌ها و قصرهايشان.[3]

باب ـ ١

«اَلنَّبىُّ اَوْلَى بالْمؤمِنين مِنْ اَنْفُسِهم» (٦) «پيامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزديكتر) است.»

٤٧٨١ ـ از عبدالرحمن ابن ابى عَمْرَه، از اَبُوهُريره

---

١ - عبارت «بَلْهَ مَا اطَّلَعْتُمْ عليه» بر وفق ترجمهٔ انگليسى بخارى ترجمه شد.

٢ - سورهٔ «الاحزاب» مدنى است.

٣ - «وَاَنْزَلَ الَّذينَ ظاهَرُوهُم مِنْ اَهْلِ الكتابِ مِنْ صَيَاصِيهِم» «و كسانى از اهل كتاب را كه با (مشركان) كمک كرده بودند از دژهايشان به زير آورد.»

فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ تَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا ، فَإِنْ تَرَكَ دَيْنًا ، أَوْ ضَيَاعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلَاهُ» . [راجع : ٢٢٩٨ . أخرجه مسلم : ١٦١٩] .

رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ مسلمانی نیست، مگر آنکه از همهٔ مردم در دنیا و آخرت، من به وی سزاوارتر (و نزدیکتر) هستم، اگر می‌خواهید بخوانید: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و (نزدیکتر) است. پس هر یک از مسلمانان که مالی (به میراث) بگذارد. وابستگان وی، آن را وارث می‌شوند و اگر قرضی از خود بگذارد و یا عایلهٔ ناتوانی، (پس قرضخواهان و عایله‌اش) نزد من بیایند، من مولا (کمک کننده و پاسخگوی) وی هستم.»

٤٧٨٢ – باب : ﴿ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ﴾ [٥]

باب – ۲

«اُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَاللهِ» (٥) «آنان را به (نام) پدرانشان بخوانید، که این نزد خدا عادلانه‌تر است.»

٤٧٨٢ – حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي سَالِمٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، مَا كُنَّا نَدْعُوهُ إِلَّا زَيْدَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، حَتَّى نَزَلَ الْقُرْآنُ : ﴿ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ﴾ . [أخرجه مسلم : ٢٤٢٥] .

٤٧٨٢ ـ از سالم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنها گفت: زید بن حارثه، غلام آزاد شدهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود، و ما او را (بدین عنوان) نمی‌خواندیم به جز آنکه زید بن محمد می‌نامیدیم تا آنکه (آیت) قرآن فرود آمد. «آنان را به (نام) پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است.»

٣ – باب : ﴿ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ﴾ [٢٣] .

نَحْبَهُ : عَهْدَهُ . ﴿ أَقْطَارِهَا ﴾ [١٤] : جَوَانِبُهَا . ﴿ الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا ﴾ [١٤] : لَأَعْطَوْهَا .

باب – ٣

«فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلو تَبْدِيلاً» (٢٣) «و از آنان کسانی‌اند که عهد خود را به انجام رسانیدند (شهید شدند) و از

آنان کسانی‌اند که در انتظارند (و هرگز عقیدهٔ خود را) تبدیل نکردند.»

«نَحْبَه» یعنی: عهد او. «اَقْطارِها» (۱۴)[1] یعنی: اطراف آن.

«اَلْفِتْنَةَ لآتوها (۱۴) «لآتَوْها» یعنی: آن را می‌دادند.

٤٧٨٣ - حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه الأنْصاريُّ قال : حَدَّثَني أبي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أنَس بْن مَالك ﷺ قال : نُرَى هَذه الآيَةَ نَزَلَتْ في أنَس ابْن النَّضْر : ﴿ منَ الْمُؤْمنينَ رجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه ﴾ . [راجع : ٢٨٠٥ . أخرجه مسلم : ١٩٠٣ . مطولا] .

٤٧٨٣ ـ از ثُمامه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: می‌پنداریم که این آیت در مورد انس بن نضر نازل شده است: «از میان مؤمنان، مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند.»

٤٧٨٤ - حَدَّثَنا أبُو الْيَمَان : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَن الزُّهْريِّ قال : أخْبَرَني خَارجَةُ بْنُ زَيْد بْن ثَابت : أنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابت قال : لَمَّا نَسَخْنَا الصُّحُفَ في الْمَصَاحف ، فَقَدْتُ آيَةً منْ سُورَة الأحْزَاب ، كُنْتُ كَثيراً أسْمَعُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقْرَؤُهَا ، لَمْ أجدْهَا مَعَ أحَد إلا مَعَ خُزَيْمَةَ الأنْصَاريِّ ، الَّذي جَعَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْن : ﴿ منَ الْمُؤْمنينَ رجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه ﴾ . [راجع: ٢٨٠٧] .

٤٧٨٤ ـ از زُهری، از خارجه بن زید بن ثابت روایت است که زید بن ثابت گفت: آنگاه که به هنگام جمع قرآن در زمان عثمان نسخه‌های آیات را در صحیفه‌ها می‌نوشتیم، آیتی از سورهٔ احزاب را نیافتیم. من بسیار شنیده بودم که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن آیت را می‌خواند. آیت مذکور را به جز نزد خُزیمهٔ انصاری، نزد کس دیگری نیافتیم، و خُزیمه کسی بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی وی را با گواهی دو نفر برابر گردانید. (و این است آن آیت): «مِنَ المؤمنینَ رجالٌ صَدَقوْا ماعاهدوا الله علیه» (۲۳) «از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند.»

---

۱ - «وَلَوْدُخلَتْ عَلَيْهم منْ اَقْطارِها ثُمَّ سُئلواالفتنَةَ لآتوها و ما تَلَبَّثوا بِها اِلّا یَسیراً» (۱۴) «و اگر از اطراف (مدینه) مورد هجوم واقع می‌شدند و آنگاه آنان را به ارتداد می‌خواندند، قطعاً آن را می‌پذیرفتند و جز اندکی در این (کار) درنگ نمی‌کردند.»

٤– باب : قَوْلِه :

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلا ﴾[٢٨] .

وَقَالَ مَعْمَرٌ : التَّبَرُّجُ : أَنْ تُخْرِجَ مَحَاسِنَهَا . ﴿ سُنَّةَ اللَّهِ ﴾[٦٢] : اسْتَنَّهَا جَعَلَهَا.

٤٧٨٥ – حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَهَا حِينَ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُخَيِّرَ أَزْوَاجَهُ ، فَبَدَأَ بِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « إِنِّي ذَاكِرٌ لَكِ أَمْرًا ، فَلا عَلَيْكِ أَنْ لا تَسْتَعْجِلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبَوَيْكِ » . وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِهِ ، قَالَتْ : ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ ﴾ » : إِلَى تَمَامِ الآيَتَيْنِ ، فَقُلْتُ لَهُ : فَفِي أَيِّ هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ ؟ فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ . [انظر : ٤٧٨٦ ، أخرجه مسلم : ١٤٧٥] .

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«یا اَیُّها النَّبیُّ قُلْ لاَزواجکَ اِنْ کنتُنَّ تُرِدْنَ الحیاةَ الدُنیا و زینتها فَتعالَینَ اُمَتِّعْکُنَّ وَ اُسَرِّحْکُنَّ سَراجاً جمیلاً» (۲۸) «ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و (خوش و) خرم شما را رها کنم.» و مَعمر گفته است: اَلتَّبرُّجُ: آن است که زیباییهای خود را بنمایی.[۱] «سُنَّةَ الله» (٦۲) سنت یعنی آن روش بگردانی.[۲]

۴۷۸۵ ـ از شُعیب، از زُهری، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که عایشه رضی الله عنها، همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم ـ او را خبر داده است که: رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد وی آمد و آن هنگامی بود که خداوند به او امر کرده بود که زنان خود را مخیر گرداند، (عایشه گفت:) رسول الله صلی الله علیه و سلم از من آغاز کرد و گفت: «همانا این امر را به تو اظهار می‌کنم و لازم نیست که (به پاسخ آن) شتاب کنی تا آنکه با پدر و مادر خود مشورت کنی.» عایشه می‌گوید: آن حضرت دانسته بود که پدرو مادرم مرا به جدایی از وی نمی‌فرمودند. سپس آن حضرت این (آیت) را خواند: «ای پیامبر به همسرانت بگو، اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم (و خوش) و خرم

---

۱ – «وَ قَرْنَ فی بُیوتِکنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجاهلیّهِ الاُولَی» (۳۳) «در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینتهای خود را آشکار مکنید.»

۲ – «سُنَّتَ الله فی الَّذینَ خَلَوا مِنْ قَبلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ الله تَبدیلاً» «دربارهٔ کسانی که پیشتر بوده‌اند (همین) سنت خدا (جاری بوده) است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

شما را رها کنم. و اگر خواستار خدا و فرستادهٔ وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده کرده است.» (۲۸ و ۲۹) من به آن حضرت گفتم: چرا در این مورد از پدر و مادرم مشورت بخواهم؟ همانا من خشنودی خدا و رسول او و سرای آخرت را می‌خواهم.

٥ - باب: ﴿ وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾ [٢٩]

وَقَالَ قَتَادَةُ: ﴿ وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ﴾ [٣٤]: الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ.

باب ـ ۵

«وَ اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ والدّار الاخرةَ فَاِنَّ اللهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِنات مِنْكُنَّ اَجْراً عظيماً» (۲۹) «و اگر خواستار خدا و فرستادهٔ وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است.» و قتاده گفته است: «واذكُرْنَ مايُتلى فى بُيوتِكُنَّ مِنْ آيات الله والحِكْمَة» (۳٤) «و آنچه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت‌آمیز در خانه‌های شما خوانده می‌شود، یاد کنید.» مراد از آیات خدا، قرآن و مراد از حکمت، سنت است.

٤٧٨٦ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَمَّا أُمِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَخْيِيرِ أَزْوَاجِهِ بَدَأَ بِي فَقَالَ: «إِنِّي ذَاكِرٌ لَكِ أَمْرًا، فَلَا عَلَيْكِ أَنْ لَا تَعْجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبَوَيْكِ». قَالَتْ: وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِهِ، قَالَتْ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ قَالَ: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا ﴾ -إِلَى- ﴿ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾ قَالَتْ: فَقُلْتُ: فَفِي أَيِّ هَذَا أَسْتَأْمِرُ أَبَوَيَّ، فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ، قَالَتْ: ثُمَّ فَعَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ.

٤٧٨٦ ـ از یونس، از ابن شهاب (زُهری) از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم به مخیّر گردانیدن همسران خود مأمور گردید، از من شروع کرد و گفت: «همانا این امر را به تو اظهار می‌کنم و لازم نیست که (به پاسخ آن) شتاب کنی تا آنکه با پدر و مادر خود مشورت می‌کنی.» عایشه می‌گوید: آن حضرت دانسته بودکه پدر و مادرم، مرا به جدایی از وی نمی‌فرمودند. سپس گفت: همانا خداوند

تَابَعَهُ مُوسَى بْنُ أَعْيَنَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ .

وَقَالَ عَبْدُالرَّزَّاقِ وَأَبُو سُفْيَانَ الْمَعْمَرِيُّ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ . [راجع : ٤٧٨٥ . اخرجه مسلم : ١٤٧٥].

جَلَّ ثناؤهُ می‌فرماید: «ای پیامبر به همسرانت بگـو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید.» تا پاداش بزرگی آماده گردانیده است.»

عایشـه می‌گوید: در چیزی از پدر و مادر خود مشـورت بگیـرم، همانا من خشـنودی خدا و رسول او و سرای آخرت را می‌خواهم. عایشه می‌گوید: سپس همسـران پیامبر صلی الله علیه و سلم همان کردند که من کردم. متابعت کرده اسـت (لیث) را موسـی بن اعْیَـن، از مَعْمَر از زُهری و گفت: ابوسَـلَمه مرا خبر داده اسـت. و عبدالرزاق و ابوسـفیان المَعْمَری، از مَعْمَر، از زُهری، از عُرْوه از عایشه روایت کرده‌اند.

٦ - باب : ﴿ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ

وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ﴾ [٣٧]

باب ۶

«وَ تُخْفِی فی نَفْسِکَ مااللهُ مُبْدیه و تَخْشَی النّاس و اللهُ أحـقُ اَنْ تَخْشـاه» (۳۷) «و آنچه را خدا آشکار کننده بود، در دل خود پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسـیدی با آنکه خداوند سزاوارتر بود که از او بترسی.»

٤٧٨٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ مَنْصُورٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ ﴾ . نَزَلَتْ فِي شَأْنِ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ وَزَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ . [انظر : ٧٤٢٠] .

۴۷۸۷ ـ از حَمّاد بن زَیْد، از ثابت روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: همانا این آیت: «و آنچه را خدا آشـکار کنندهٔ آن بود، در دل نهـان می‌کردی.» دربارهٔ زینب بنت جحْش زید بن حارثه نازل شده است.»[۱]

۱ - زینب بنت جَحْش، دختر عمهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که مادرش اُمَیْمه بنت عبدالمطلب بود. زید بن حارثه، غلام آزاد شدهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم بود که به روایتی خدیجه رضی الله عنها او را به آن حضرت بخشیده بود. آن حضرت زید را آزاد کرد و او را به فرزندی گرفت و به زید و پسرش اُسامه محبت زیاد داشت. زید مردی سیاه چرده بود و گفته‌اند که بینی پهن و فرو رفته‌ای داشت. پیامبر صلی الله علیه و سلم زینب را برای زید خواستگاری کرد. زینب که زنی سفید چهره و زیبا بود به آن حضرت گفت: آیا مرا که زنی قریشی و دختر عمهٔ تو می‌باشم برای غلام آزاد شده نکاح می‌کنی، آن حضرت فرمود که: «من به نکاح تو با زید راضی می‌باشم.» زینب گفت که من راضی نیستم. عبیدالله، برادر زینب

نیز به این نکاح راضی نبود. آنگاه که این آیت نازل شد: «و هیچ مرد و زن مؤمنه‌ای را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برایشان در کارشان اختیاری باشد و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند. قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده.» (الاحزاب: ۳۶) زینب به این ازدواج تن در داد. در سبب نزول آیهٔ مذکور و پیامد آن، استاد دکتر وهبه الزُحیلی، مولف تفسیر المنیر، تحقیقی فراگیر نموده که از آن اقتباس می‌شود. طبرانی به سند صحیح از قتاده روایت کرده که: پیامبر صلی الله علیه و سلم زینب را برای زید خواستگار شد، ولی زینب گمان کرد که آن حضرت او را برای خود خواستگاری می‌کند، و چون دانست که برای زید خواستگاری می‌کند، نپذیرفت. پس این آیه نازل شد: «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد...» و ابن جریر از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای زید بن حارثه خواستگاری کرد. زینب نپذیرفت و گفت: من از نظر نسبت بر زید برتر هستم، پس خداوند آیهٔ مذکور را نازل کرد. حاکم به روایت از انس آورده است. زید بن حارثه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و از زینب بنت جحش شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همسرت را نزد خود نگاهدار» پس این آیت نازل شد: «و آنچه را خدا آشکار کننده بود، در دل نهان می‌کردی...» آنچه را پیامبر صلی الله علیه و سلم در دل نهان می‌کرد آن بود که خداوند، پیامبر خود را آگاه کرده بود که زید، زینب را طلاق می‌دهد و آن حضرت او را به نکاح خود درمی‌آورد. تا بدین وسیله عرف جاهلیت مبنی بر منع ازدواج با همسر پسر خوانده را لغو نماید و در این امر میان مسلمانان مساوات آورد و بر مفاخره‌جویی و برتری خواهی خط بطلان بکشد. آیهٔ مذکور با لحنی عتاب‌آمیز نازل شده که چرا آن حضرت در حالی که از پیامد ازدواج زید با زینب که تقدیر آن رفته است آگاهی دارد به زید می‌گوید که: «همسر خود را نزد خود نگاهدار.» و از عیبجویی مردم می‌ترسد. بنابراین آنچه را رسول الله صلی الله علیه و سلم در دل نهان می‌کرد و ظاهر نمی‌ساخت، همانا پیامد این ازدواج بود که خداوند او را آگاه کرده بود که به طلاق منجر می‌شود و به نکاح آن حضرت درمی‌آید. از اینکه قتاده، و ابن زید و گروهی از مفسرین به شمول طبری و مؤلف تفسیر جلالین آورده‌اند که آن حضرت نیکویی و دوستی زینب و اشتیاق طلاق او را توسط زید، در دل نهان می‌کرد، نه با واقعیت وفق می‌کند و نه در خور منصب نبوت است؛ زیرا زینب دختر عمهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم او را دیده بود و می‌توانست در حالت دوشیزگی با وی ازدواج کند. از آن زشت‌تر، این سخن مقاتل است که گفته است: «پیامبر صلی الله علیه و سلم، زینب را به ازدواج زید درآورد و زینب چندی با زید بود، سپس آن حضرت روزی به طلب زید آمد و دید که زینب ایستاده است، وی که زنی سفید چهر و فربه و از بهترین زنان قریش بود؛ محبتش در دل آن حضرت پدید آمد و گفت: «سُبحانَ مُقَلِّبَ القُلوب» زینب آن را شنید و به زید گفت. زید دانست و گفت: یا رسول الله، برایم اجازه بده که زینب را طلاق بدهم؛ زیرا وی متکبر است و بر من برتری می‌جوید و با زبان خود اذیتم می‌کند. آن حضرت فرمود: «همسرت را نزد خود نگاهدار و از خدا بترس.» صاحب تفسیر «المنیر» که سخنان قَتاده و برخی

٧ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ ﴾ [٥١] [وقرأ حفصٌ عن عاصمٍ، وحمزةُ، والكسائيُّ من السبعة (تُرْجي)] .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ تُرْجِئُ ﴾ تُؤَخِّرُ . ﴿ أَرْجِئْهُ ﴾ [الأعراف : ١١١] و[الشعراء : ٣٦] : أَخِّرْهُ .

٤٧٨٨ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال : هِشَامٌ حَدَّثَنَا عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللاتِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَقُولُ أَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا ؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ ﴾ . قُلْتُ : مَا أَرَى رَبَّكَ إِلا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ . [انظر : ٥١١٣ . أخرجه مسلم: ١٤٦٤] .

باب ـ ٧

«تُرجی مَنْ تشاءُ مِنْهُن وَ تُؤوی اِلَیک مَن تشاءُ و مَن اِبتَغَیتَ مِمَّن عَزَلَتْ فلاجُناحَ عَلَیْک» (٥١) (و حفص به روایت از عاصم و حمزه و کسائی از قراء سبعه «ترجی خوانده‌اند) «نوبت هر کدام از زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای (دوباره) طلب کنی.» ابن عباس گفته است: «تُرجی» یعنی: به تأخیر اندازی. «اَرْجِئه» (الاعراف: ١١١، و الشُعرا: ٣٦) یعنی: او را به تاخیر انداز.[١]

٤٧٨٨ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: من بر آن زنان

از مفسرین و مَقاتل را رد کرده است، مأخذ اقوال آنان را که از کجا منشأ گرفته، نیاورده است. مقاتل و علمای بزرگ مانند زُهری و قاضی بَکر بن علاء قشیری فقیه مالکی و قاضی ابی بکر بن عربی و غیره آن را آورده‌اند. روایت علی بن حسین است که گفت: همانا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و سلم وحی کرده بود که زید زینب را طلاق می‌دهد و آن حضرت با زینب به امر خدا ازدواج می‌کند. آنگاه که زید از خلق و خوی زینب نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم شکایت کرد و گفت که زینب از وی اطاعت نمی‌کند. و آن حضرت را آگاه کرد که قصد دارد زینب را طلاق بدهد، رسول الله صلی الله علیه و سلم از نظر ادب و وصیت به او گفت: «از این گفته خود از خدا بترس و همسرت را نزد خود نگاهدار.» پیامبر صلی الله علیه و سلم با آنکه می‌دانست که زید، زینب را طلاق می‌دهد و زینب به نکاح وی درمی‌آید، از سخنان بعدی مردم می‌ترسید که خواهند گفت پس از آنکه زید، زینب را طلاق داد، آن حضرت با وی ازدواج کرده و در حالی که وی مولای زید بوده به طلاق دادن زینب امر کرده است و به همین سبب که آن حضرت ترس سخنان مردم را در چیزی که خداوند به وی مباح کرده بود در نظر گرفت و به زید گفت: «همسرت را نگاهدار»، خداوند او را مورد عتاب قرار داد و او را آگاه کرد که در هر حالتی خداوند بیشتر سزاوار است که از وی بترسی. پس از آنکه زید، زینب را طلاق داد و عدّه‌اش سپری شد، زینب نظر به امر خدا به ازدواج آن حضرت درآمد. تاریخ این ازدواج را ذی قعدۀ سال پنجم هجرت قید کرده‌اند.

١ - «قالوُا اَرْجِه و اَخاهُ وَ اَرْسِلْ فی المدائنِ حاشِرِیْن» (الاعراف: ١١١) گفتند: (ای فرعون) او و برادرش را بازداشت کن و گرد آورندگانی را به شهرها بفرست.»

غیرتم می‌آمد که نفسهای خویش را به رسول الله صلی الله علیه و سلم (بدون مهر) می‌بخشیدند و می‌گفتم که آیا زن نفس خود را می‌بخشد؟ و چون خداوند این آیت را فرود آورد که: «نوبت هر کدام از زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای بده، و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای (دوباره) طلب کنی.» به آن حضرت گفت: نمی‌بینم جز اینکه پروردگار تو در برآورده شدن خواستهٔ تو شتاب می‌کند.

٤٧٨٩ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ الأَحْوَلُ، عَنْ مُعَاذَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا، بَعْدَ أَنْ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ فَقُلْتُ لَهَا: مَا كُنْتِ تَقُولِينَ؟ قَالَتْ: كُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَاكَ إِلَيَّ، فَإِنِّي لا أُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُوثِرَ عَلَيْكَ أَحَدًا.

تَابَعَهُ عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ: سَمِعَ عَاصِمًا. [أخرجه مسلم: ١٤٧٦].

٤٧٨٩ ـ از معاذه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز نوبت یکی از ما زنان (اگر می‌خواست با زنی دیگر از همسران خود بگذراند) از ما اجازه می‌گرفت. سپس این آیت نازل شد: «نوبت هر کدام از زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای بده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای (دوباره) طلب کنی.» من به عایشه گفتم: تو چه می‌گفتی؟ گفت: من به آن حضرت می‌گفتم: اگر اختیار اجازه دادن (که نزد همسر دیگر خود بروی) با من می‌بود، یا رسول الله من کسی دیگر را در (محبت) تو برتری نمی‌دادم. متابعت کرده است (عبدالله بن مبارک را) عبّاد بن عباد. وی نیز از عاصم شنیده است.

٨ - باب: قَوْلِهِ:

﴿لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾

باب ـ ۸ فرمودهٔ خدای تعالی:

«لا تَدْخُلُوْ بُیوتَ النَّبِیِّ اِلّا اَن یوْذَنَ لَکُم الی طعامٍ

إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴾ [٥٣-٥٤].

يُقَالُ : إِنَاهُ : إِدْرَاكُهُ ، أَنَى يَأْنِي أَنَاةً فَهُوَ آنٍ .

﴿ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴾ [٦٣] : إِذَا وَصَفْتَ صِفَةَ الْمُؤَنَّثِ قُلْتَ : قَرِيبَةٌ ، وَإِذَا جَعَلْتَهُ ظَرْفًا وَبَدَلًا ، وَلَمْ تُرِدِ الصِّفَةَ ، نَزَعْتَ الْهَاءَ مِنَ الْمُؤَنَّثِ ، وَكَذَلِكَ لَفْظُهَا فِي الْوَاحِدِ وَالِاثْنَيْنِ وَالْجَمِيعِ ، لِلذَّكَرِ وَالْأُنْثَى .

غیرَ ناظرینَ إناه» (۵۳ ـ ٥٤) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آن‌که برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود (آن هم) بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید، و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند ولی از شما شرم می‌دارد و حال آنکه خدا از حق (گویی) شرم نمی‌کند، و چون از زنان پیامبر چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید، این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است، و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید، و مطلقاً (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید، چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است.» (۵۳ ـ ٥٤) گفته می‌شود: اناه: یعنی درک کردن آن. گردان آن چنین است: أنی یأنی اناةً فَهُو آنٍ «لعلَّ السّاعةَ تکونُ قریباً» (٦٣) «شاید رستاخیز نزدیک باشد.» و آنگاه که در (لفظ قریب) صفت مؤنث را وصف کنی، می‌گویی: ـ قریبةٌ ـ و اگر آن را (اسم) ـ ظرف و بدل ـ گردانی و صفت آن را قصد نکنی ـ هاء ـ (تا تأنیث) آن را دور می‌کنی (صفت قریب) در صیغهٔ واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث. (در همه یکسان است)

٤٧٩٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قال : قال عُمَرُ ﷺ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ . [راجع : ٤٠٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٩ ، مختصراً] .

٤٧٩٠ ـ از یحیی، از حمید از انَس روایت است که عمر رضی الله عنه گفت: گفتم: یا رسول الله، افراد نیک و بد نزد تو می‌آیند، اگر اُمّهات المؤمنین (همسران خود) را امر کنی که حجاب بگیرند. پس آیت حجاب نازل شد.

٤٧٩١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الرَّقَاشِيُّ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : حَدَّثَنَا أَبُو مِجْلَزٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ دَعَا الْقَوْمَ فَطَعِمُوا ، ثُمَّ جَلَسُوا يَتَحَدَّثُونَ ، وَإِذَا هُوَ كَأَنَّهُ يَتَهَيَّأُ لِلْقِيَامِ فَلَمْ يَقُومُوا ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَامَ ، فَلَمَّا قَامَ قَامَ مَنْ قَامَ وَقَعَدَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَدْخُلَ فَإِذَا الْقَوْمُ جُلُوسٌ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ قَامُوا ، فَانْطَلَقْتُ فَجِئْتُ ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدِ انْطَلَقُوا ، فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ ، فَذَهَبْتُ أَدْخُلُ ، فَأَلْقَى الْحِجَابَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ . الْآيَةَ . [انظر : ٤٧٩٢ ، ٤٧٩٣ ، ٤٧٩٤ ، ٥١٥٤ ، ٥١٦٣ ، ٥١٦٦ ، ٥١٦٨ ، ٥١٧٠ ، ٥١٧١ ، ٥٤٦٦ ، ٦٢٣٨ ، ٦٢٣٩ ، ٦٢٧١ ، ٧٤٢١ . أخرجه مسلم : ١٤٢٨ ، النكاح برقم ٨٩] .

٤٧٩١ ـ از ابومِجلَز روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم با زینب بنت جحش، ازدواج نمود مردم را دعوت کرد. آنها غذا خوردند، سپس نشستند و صحبت می‌کردند. آن حضرت، چنان می‌نمود که برای برخاستن از مجلس آمادگی می‌گیرد، ولی مردم برنخاستند. آن حضرت چون این حالت را دید، برخاست، وقتی آن حضرت برخاست، هرکس که برخاست، برخاست و سه نفر نشسته ماندند. رسول الله صلی الله علیه و سلم واپس آمد و دید که مردم نشسته‌اند (واپس برآمد) سپس آن کسان برخاستند و رفتند، من راهی شدم و به پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر دادم که آنها رفته‌اند. آن حضرت آمد تا آنکه وارد خانه شد. من (با وی) رفتم که به خانه درآیم، آن حضرت میان من و خود پرده‌ای افکند، پس خداوند این آیت را نازل نمود:

«ای کسانی که ایمان آوردید داخل اتاقهای پیامبر مشوید.»

٤٧٩٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ : قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَذِهِ الْآيَةِ آيَةِ الْحِجَابِ ، لَمَّا أُهْدِيَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَتْ مَعَهُ فِي الْبَيْتِ ، صَنَعَ طَعَامًا وَدَعَا الْقَوْمَ ، فَقَعَدُوا يَتَحَدَّثُونَ ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْرُجُ ثُمَّ يَرْجِعُ وَهُمْ قُعُودٌ يَتَحَدَّثُونَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ فَضُرِبَ الْحِجَابُ وَقَامَ الْقَوْمُ . [راجع : ٤٧٩١ . أخرجه مسلم : ١٤٢٨ النكاح برقم ٨٩] .

٤٧٩٢ ـ از اَیّوب، از ابو قِلابه روایت است که انس بن مالک گفت: دربارهٔ همین آیت حجاب، من داناترین مردم هستم. آنگاه که زینب بنت جحش رضی الله عنها به عنوان عروس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد، وی با آن حضرت در خانه بود. آن حضرت غذایی آماده کرد و مردم را فراخواند، مردم (پس از صرف غذا) نشستند و صحبت می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم از خانه بیرون می‌شد و سپس برمی‌گشت، ولی مردم نشسته

بودند و صحبت می‌کردند. پس خدای تعالی وحی فرستاد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل خانه‌های پیامبر مشوید، مگر آنکه برای (خوردن) طعامی. به شما اجازه داده شود (آن هم) بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید و وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید، بی آنکه سرگرم سخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند ولی از شما شرم می‌دارد و حال آنکه خدا از حق گویی شرم نمی‌کند. و چون از زنان پیامبر چیزی خواستید، از پشت پرده از آنان بخواهید.» بنابراین پرده زده شد و مردم برخاستند.

٤٧٩٣ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : بُنِيَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ بِخُبْزٍ وَلَحْمٍ ، فَأُرْسِلْتُ عَلَى الطَّعَامِ دَاعِيًا ، فَيَجِيءُ قَوْمٌ فَيَأْكُلُونَ وَيَخْرُجُونَ ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ فَيَأْكُلُونَ وَيَخْرُجُونَ ، فَدَعَوْتُ حَتَّى مَا أَجِدُ أَحَدًا أَدْعُو ، فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا أَجِدُ أَحَدًا أَدْعُوهُ ، قَالَ : «ارْفَعُوا طَعَامَكُمْ» . وَبَقِيَ ثَلَاثَةُ رَهْطٍ يَتَحَدَّثُونَ فِي الْبَيْتِ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَانْطَلَقَ إِلَى حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، فَقَالَ : «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» . فَقَالَتْ : وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ ، بَارَكَ اللَّهُ لَكَ . فَتَقَرَّى حُجَرَ نِسَائِهِ كُلِّهِنَّ ، يَقُولُ لَهُنَّ كَمَا يَقُولُ لِعَائِشَةَ ، وَيَقُلْنَ لَهُ كَمَا قَالَتْ عَائِشَةُ ، ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَإِذَا ثَلَاثَةٌ مِنْ رَهْطٍ فِي الْبَيْتِ يَتَحَدَّثُونَ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ شَدِيدَ الْحَيَاءِ ، فَخَرَجَ مُنْطَلِقًا نَحْوَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، فَمَا أَدْرِي : آخْبَرْتُهُ أَوْ أُخْبِرَ أَنَّ الْقَوْمَ خَرَجُوا ، فَرَجَعَ ، حَتَّى إِذَا وَضَعَ رِجْلَهُ فِي أُسْكُفَّةِ الْبَابِ دَاخِلَةً وَأُخْرَى خَارِجَةً ، أَرْخَى السِّتْرَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، وَأُنْزِلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ . [راجع:

٤٧٩٣ ـ از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس رضی الله عنه گفت: در (محفل) ازدواج پیامبر صلی الله علیه و سلم با زینب بنت جحش نان و گوشت آورده شد. من فرستاده شدم تا مردم را به غذا خوردن فراخوانم. مردم می‌آمدند، می‌خوردندو می‌رفتند. سپس مردم (دیگر) می‌آمدند و می‌خوردند و می‌رفتند. من مردم را فرا می‌خواندم تا آنکه هیچ یکی نماند که او را فرا بخوانم. پس گفتم: ای پیامبر خدا، کسی را نمی‌یابم که او را فرابخوانم. فرمود: «غذای خویش را بردارید» سه نفر در خانه ماندند که با هم صحبت می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم برآمد و به سوی حجرهٔ عایشه رفت و گفت: «سلام و رحمت خدا بر شما اهل بیت باد.» عایشه گفت: سلام و رحمت خدا بر تو باد، همسرت را چگونه یافتی؟ خداوند تو را برکت دهد. سپس آن حضرت به حجره‌های

[٤٧٩١، أخرجه مسلم : ١٤٢٨، النكاح برقم ٨٩].

٤٧٩٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بَكْرٍ السَّهْمِيُّ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : أَوْلَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حينَ بَنَى بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، فَأَشْبَعَ النَّاسَ خُبْزًا وَلَحْمًا ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى حُجَرِ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ ، كَمَا كَانَ يَصْنَعُ صَبِيحَةَ بِنَائِه ، فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِنَّ وَيُسَلِّمْنَ عَلَيْه ، وَيَدْعُو لَهُنَّ وَيَدْعُونَ لَهُ ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى بَيْتِه رَأَى رَجُلَيْنِ جَرَى بِهِمَا الْحَدِيثُ ، فَلَمَّا رَآهُمَا رَجَعَ عَنْ بَيْتِه ، فَلَمَّا رَأَى الرَّجُلَانِ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ رَجَعَ عَنْ بَيْتِه وَثَبَا مُسْرِعَيْنِ ، فَمَا أَدْرِي أَنَا أَخْبَرْتُهُ بِخُرُوجِهِمَا أَمْ أُخْبِرَ ، فَرَجَعَ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ ، وَأَرْخَى السِّتْرَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، وَأُنْزِلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ : سَمِعَ أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٤٧٩١ . أخرجه مسلم : ١٤٢٨، النكاح برقم ٨٩].

همه زنان خویش رفت و به آنها همان گفت که به عایشه گفته بود. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت و دید که همان سه نفر در خانه نشسته‌اند و صحبت می‌کنند. و رسول الله صلی الله علیه و سلم سخت با حیا بود، وی برآمد و به سوی حجرهٔ عایشه راهی شد، نمی‌دانم که من آن حضرت را خبر کردم یا به وی خبر رسید که آن مردم (از خانه) برآمدند. آن حضرت داخل شد تا آنکه یک پای وی داخل آستانهٔ در گردید و پای دیگر وی بیرون در (خانه) بود، که میان من و خود پرده را افکند و آیت حجاب نازل شد.

٤٧٩٤ ـ از عبدالله بن بکر السَّهمی، از حُمید روایت است که انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگام زفاف با زینب بنت جحش ولیمه (مهمانی عروسی) کرد و مردم را با نان و گوشت سیر نمود، سپس چنانکه عادت وی بود به سوی حجره‌های اُمّهات المؤمنین در صبح شب زفاف راهی شد، بر ایشان سلام کرد و ایشان بر او سلام کردند. و بر ایشان دعا کردند و ایشان بر وی دعا کردند و آنگاه که به خانهٔ خود برگشت، دو نفر را دید که صحبت می‌کردند و چون آن دو نفر را دید، از خانهٔ خویش برآمد، وقتی آن دو نفر دیدند که پیامبر خدا از خانهٔ خود برآمد، با شتاب برخاستند و (راهی شدند)، من نمی‌دانم که از بیرون آمدن آن دو تن من خبر دادم یا به آن حضرت خبر داده شد. آن حضرت بازگشت تا آنکه به خانه درآمد و پرده را میان من و خود انداخت و آیت حجاب نازل شد. و ابن ابی

مریم گفته است: یَحیی ما را خبر داد که حُمید به او حدیث کرد که از انس شنیده که از پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر می‌داد.

٤٧٩٥ - حَدَّثَنِي زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : خَرَجَتْ سَوْدَةُ بَعْدَمَا ضُرِبَ الْحِجَابُ لِحَاجَتِهَا ، وَكَانَتِ امْرَأَةً جَسِيمَةً ، لا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا ، فَرَآهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَقَالَ : يَا سَوْدَةُ ، أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا ، فَانْظُرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ . قَالَتْ : فَانْكَفَأَتْ رَاجِعَةً ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي ، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرْقٌ ، فَدَخَلَتْ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي ، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا ، قَالَتْ : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ ، ثُمَّ رُفِعَ عَنْهُ ، وَإِنَّ الْعَرْقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ ، فَقَالَ : «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ» . [راجع : ١٤٦ . أخرجه مسلم : ٢١٧٠] .

٤٧٩٥ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: سَوْدَه (همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم) پس از آن‌که حجاب (بر زنان آن حضرت) لازم شد به قضای حاجت برآمد، و او زنی تنومند بود که شناخت وی بر کسی پنهان نمی‌ماند. عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای سَوْده، بدان که تو بر ما پنهان نماندی (تو را شناختیم) و ببین که چگونه برآمده‌ای؟

عایشه گفت: سَوْده دوباره به خانه آمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانهٔ من بود و غذای شب می‌خورد و در دست وی استخوانی گوشتدار بود. سَوْده گفت: یا رسول الله، من برای قضای حاجت برآمده بودم، عمر مرا دید و چنین و چنان گفت. عایشه گفت: خداوند بر آن حضرت وحی فرستاد و سپس حالت وحی از وی برداشته شد در حالی که استخوان گوشتدار (هنوز) در دست وی بود و آن را نگذاشته بود و گفت: «برای شما زنان اجازه داده شد که برای رفع حاجتهای خویش بیرون برآیید.»

٩ - باب : قَوْلِهِ :

باب ـ ٩ فرمودهٔ خدای تعالی:

﴿ إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا لا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴾ [٥٤ - ٥٥] .

«اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید قطعاً خدا به هر چیزی داناست. بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان و بردگانشان

گناهی نیست (که دیده شوند) و ای زنان، از خدا بترسید که خدا همواره و بر هر چیزی گواه است.» (۵۴ ـ ۵۵)

٤٧٩٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ ، أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ ، بَعْدَمَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ ، فَقُلْتُ : لا آذَنُ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيَّ ﷺ ، فَإِنَّ أَخَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي ، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ ، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ ، فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَمَا مَنَعَكِ أَنْ تَأْذَنِي ، عَمُّكِ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي ، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ ، فَقَالَ : «ائْذَنِي لَهُ ، فَإِنَّهُ عَمُّكِ تَرِبَتْ يَمِينُكِ» .

قَالَ عُرْوَةُ : فَلِذَلِكَ كَانَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ : حَرِّمُوا مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا تُحَرِّمُونَ مِنَ النَّسَبِ . [راجع : ٢٦٤٤ . أخرجه مسلم : ١٤٤٥] .

۴۷۹۶ ـ از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: اَفْلَح برادر اَبوالقُعَیْس از من اجازهٔ ورود خواست و آن پس از نزول آیت حجاب بود. من گفتم: به وی اجازه نمی‌دهم تا از پیامبر صلی الله علیه و سلم اجازه نگیرم. همانا (مادر) برادر ابوالقعیس مرا شیر نداده (تا برادر رضاعی من شود) ولی زن ابی القُعیس مرا شیر داده است. (سپس) پیامبر صلی الله علیه و سلم بر من درآمد و به او گفتم: یا رسول الله، اَفْلَح برادر ابی القُعیس، از من اجازه خواست و من به وی اجازه ندادم تا آنکه از تو اجازه بگیرم... پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «تو را چه مانع شد که به عموی خود اجازه دهی؟» گفتم: یا رسول الله، (مادر) این مرد مرا شیر نداده است ولی زن ابوالقُعیس مرا شیر داده است. آن حضرت فرمود: «به وی اجازه بده که عموی توست، دست تو خشک شود.» عُروه گفت: و به همین سبب بود که عایشه می‌گفت: حرام گردانید بر خود به سبب رضاعت (شیرخوارگی)، آنچه را به سبب نسب حرام می‌کند.

١٠ - باب : قَوْلِهِ

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [٥٦] :

قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ : صَلَاةُ اللَّهِ : ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ عِنْدَ

باب ـ ۱۰ فرمودهٔ خدای تعالی:

«انّ اللهَ وَ ملائکتَه یُصَلّون علی النّبی یا ایُّها الّذینَ آمنوا صَلُّوا علیه و سَلِموا تسلیماً» (۵۶)

«خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند، ای

الْمَلائكَة ، وَصَلاةُ الْمَلائكَة : الدُّعَاءُ .

قال ابْنُ عَبَّاس : يُصَلُّونَ : يُبَرِّكُونَ . ﴿ لَنُغْرِيَنَّكَ ﴾ [٦٠] : لَنُسَلِّطَنَّكَ .

کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود بفرستید و به فرمانش به طور کامل گردن نهید.» ابوالعالیه گفته است: مراد از «صَلّیَ الله» ستایش خدا از آن حضرت به نزد ملایکه است. و مراد از «صلات الملائکه» دعاء است.

ابن عباس گفته است: مراد از «یُصَلُّون» برکت خواهی فرشتگان است. «لَنُغْرِیَنَّک» (٦٠) یعنی: تو را مسلط کننده‌ایم.[١]

٤٧٩٧ - حَدَّثَني سَعيدُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا أبي : حَدَّثَنَا مسْعَرٌ ، عَنِ الْحَكَم ، عَنِ ابْنِ أَبي لَيْلَى ، عَنْ كَعْب بْن عُجْرَةَ ﷺ : قيلَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَمَّا السَّلامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ ، فَكَيْفَ الصَّلاةُ ؟ قال : « قُولُوا : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد وَعَلَى آل مُحَمَّد ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آل إبْرَاهيمَ ، إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّد وَعَلَى آل مُحَمَّد ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آل إبْرَاهيمَ ، إنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ» . [راجع : ٣٣٧٠ . أخرجه مسلم : ٤٠٦] .

٤٧٩٧ ـ از ابن ابی لیلی روایت است که کعب بن عُجره رضی الله عنه گفت: گفته شد: یا رسول الله، ما (نحوهٔ) سلام کردن را بر تو، دانسته‌ایم.[٢] پس «صلاة» چگونه است؟ آن حضرت فرمود: «بگویید: اللّهُمَّ صَلِّ علی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّد، کما صَلَّیْتَ علی آل ابراهیمَ اِنَّکَ حمیدٌ مجیدٌ، اللّهُمَّ بارِک علی محمدٍ وَ علی آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیمَ، اِنَّکَ حمیدٌ مجیدٌ»[٣]

٤٧٩٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال : حَدَّثَني ابْنُ الْهَاد ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْن خَبَّاب ، عَنْ أَبي سَعيد الْخُدْرِيِّ قال : قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّه ، هَذَا التَّسْليمُ فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ ؟ قال : « قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد عَبْدكَ وَرَسُولكَ ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آل إبْرَاهيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّد وَعَلَى آل مُحَمَّد ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إبْرَاهيمَ» .

قال أَبُو صَالح ، عَنِ اللَّيْث : « عَلَى مُحَمَّد وَعَلَى آل مُحَمَّد ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آل إبْرَاهيمَ» .

حَدَّثَنَا إبْرَاهيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبي حَازم ، وَالدَّرَاوَرْديُّ عَنْ يَزيدَ ، وَقال : « كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إبْرَاهيمَ ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّد وَآل مُحَمَّد ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إبْرَاهيمَ وَآل إبْرَاهيمَ» . [انظر : ٦٣٥٨] .

٤٧٩٨ ـ از عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: گفتیم: یا رسول الله، این سلام فرستادن (در تشهد را می‌دانیم) پس چگونه بر تو صلوات بفرستیم. فرمود: بگویید: «اللّهُمَّ صَلِّ علی محمدٍ عَبْدِکَ وَ رَسولِک، کما صَلَّیتَ علی ابراهیمَ و بارِکْ علی محمدٍ و علی آل محمدٍ کما بارکتْ علی ابراهیم.» ابوصالح به

---

١ - «لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لایُجاوِرونَک فیها الّا قلیلاً» «تو را بر آنان سخت مسلط می‌کنیم تا جز «مدتی» اندک در همسایگی تو نپایند.»

٢ - مراد از آن نحوهٔ سلام فرستادن در تشهد نماز است ـ السلام علیکَ ایُّها النَّبیُّ وَ رحمةُ اللهِ وَ برکاتُهُ.

٣ - «بارالها، صلوات خود را بر محمد و آل محمد بفرست، چنانکه صلوات خود را بر آل ابراهیم فرستادی. بارالها، برکت خود را بر محمد و آل محمد بفرست، چنانکه برکت خود را بر آل ابراهیم فرستادی، همانا تویی ستوده شده و بزرگمنش.

روایت از لیث گفته است: «علی محمدٍ و علی آل محمدٍ، کَما بارَکْتَ عَلَی ابراهیم» روایت کرده است. ابراهیم بن حَمزه از ابوحازم، و الدَّراوَرْدی، از یزید، و گفته است: «کَما صَلَّیْتَ علی ابراهیمَ و بارِکْ علی محمدٍ و آلِ محمدٍ کما بارکت علی ابراهیم و آلِ ابراهیم»

١١- باب : قَوْلِهِ :

﴿ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى ﴾[٦٩]

٤٧٩٩ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنِ الْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ وَخِلاسٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلاً حَيِيّاً ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴾ » . [راجع : ٢٧٨ . أخرجه مسلم : ٣٣٩ ، مطولاً] .

باب ـ ١١ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلَا تَكُونُوْ كَالَّذِينَ اَذَوْ موسی» (٦٩) «مانند کسانی نباشید که موسی را (با اتهام خود) آزار دادند.

٤٧٩٩ ـ از حسن و محمد و خِلاس، از اَبوُهُریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا موسی مردی بسیار با حیا بود و این است فرمودهٔ خدای تعالی «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مانند کسانی نباشید که موسی را (با اتهام) خود آزار دادند و خدا او را از آنچه گفتند مبرّا ساخت و نزد خدا آبرومند بود.»

٣٤- سُورَةُ سَبَإٍ

يُقَالُ : ﴿ مُعَاجِزِينَ ﴾[٥ ، ٣٨] : مُسَابِقِينَ . ﴿بِمُعْجِزِينَ﴾[الأنعام : ١٣٤] : بِفَائِتِينَ . ﴿ سَبَقُوا ﴾[الأنفال: ٥٩] : فَاتُوا . ﴿ لا يُعْجِزُونَ ﴾[الأنفال : ٥٩] : لا يَفُوتُونَ . ﴿يَسْبِقُونَا ﴾[العنكبوت : ٤] : يُعْجِزُونَا ، وَمَعْنَى ﴿مُعَاجِزِينَ﴾ مُغَالِبِينَ . يُرِيدُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ يُظْهِرَ عَجْزَ صَاحِبِهِ . ﴿ مِعْشَارٌ ﴾[٤٥] : عُشْرٌ . الأُكُلُ :

٣٤ ـ سورهٔ سَباء[1]

گفته می‌شود: «مُعاجِزین» (٥، ٣٨) یعنی: پیشی گیرندگان.[2]

«بِمُعْجزیـن» (الانعـام: ١٣٤) بِفائِتیـنَ یعنـی:

---

١ - سورهٔ سبأ مکی است به جز این آیت که مقاتل گفته مدنی است: «وَیَرَالذینَ اُوتوالعِلمَ الَّذیْ اُنزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ» (۶)

٢ - وَالَّذینَ سَعَوْا فی آیاتِنا مُعاجِزینَ اُوْلئکَ لَهُمْ عذابٌ مِنْ رِجْزٍ اَلیم» «و آنانکه سعی کردند در آیات ما مقابله کنان، آن جماعت ایشان راست عذاب از عقوبت درد دهنده.»

الثَّمَرُ. ﴿ بَاعِدْ ﴾ [١٩] : وَبَعِّدْ وَاحِدٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لا يَعْزُبُ ﴾ [٣] : لا يَغِيبُ .

﴿ الْعَرِمِ ﴾ [١٦] : السُّدُّ ، مَاءٌ أَحْمَرُ ، أَرْسَلَهُ اللَّهُ فِي السُّدِّ ، فَشَقَّهُ وَهَدَمَهُ ، وَحَفَرَ الْوَادِيَ فَارْتَفَعَتَا عَنِ الْجَنْبَيْنِ ، وَغَابَ عَنْهُمَا الْمَاءُ فَيَبِسَتَا ، وَلَمْ يَكُنِ الْمَاءُ الأَحْمَرُ مِنَ السُّدِّ ، وَلَكِنْ كَانَ عَذَابًا أَرْسَلَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ شَاءَ .

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ شُرَحْبِيلَ : ﴿ الْعَرِمُ ﴾ الْمُسَنَّاةُ بِلَحْنِ أَهْلِ الْيَمَنِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : الْعَرِمُ الْوَادِي . السَّابِغَاتُ : الدُّرُوعُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ يُجَازَى ﴾ [١٧] : يُعَاقَبُ .

﴿ أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ ﴾ [٤٦] : بِطَاعَةِ اللَّهِ . ﴿ مَثْنَى وَفُرَادَى ﴾ [٤٦] : وَاحِدٌ وَاثْنَيْنِ . ﴿ التَّنَاوُشُ ﴾ [٥٢] : الرَّدُّ مِنَ الآخِرَةِ إِلَى الدُّنْيَا . ﴿ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ﴾ [٥٤] : مِنْ مَالٍ أَوْ وَلَدٍ أَوْ زَهْرَةٍ . ﴿ بِأَشْيَاعِهِمْ ﴾ [٥٤] : بِأَمْثَالِهِمْ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ كَالْجَوَابِ ﴾ [١٣] : كَالْجَوْبَةِ مِنَ الأَرْضِ . الْخَمْطُ : الأَرَاكُ . وَالأَثَلُ : الطَّرْفَاءُ .

﴿ الْعَرِمِ ﴾ : الشَّدِيدُ .

واگذارندگان.[1]

«سَبَقوا» (الانفال: ٥٩) یعنی واگذاشتند (پیشی گرفته‌اند).[2]

«لایُعْجِزُون» (الانفال: ٥٩) لایَفُوتُون: یعنی: وانتوانند گذاشت. (ناتوان نتوانند ساخت.)

«یَسْبِقونا» (العنکبوت: ٤) یعنی: واخواهند گذاشت.[3]

«مُعاجزین» یعنی غلبه کنندگان، هر یک از جانبین که می‌خواهند بر دیگری غلبه کنند.

«مِعْشار» (٤٥) عُشر یعنی ده یک.[4] الأُکل: یعنی میوه.[5]

«باعِدْ» (١٩) و بَعِّدْ، به یک معنی است. یعنی دوری[6]

و مُجاهد گفته است: «لایَعْزُب» (٣) یعنی: غایب نمی‌شود.[7]

«العَرِم» (١٦) یعنی: بند (آب که میان دو طرف حایل است) آبی سرخ که خدا آن را به بند آب جاری ساخت و آن آب، بند را شکافت و

١ – «إنّ ماتُوعَدُونَ لَآتٍ وَ ما أَنْتُم بِمُعجزین» «قطعاً آنچه به شما وعده داده می‌شود، آمدنی است و شما درمانده کنندگان نیستید.»

٢ – «ولایَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفروا سَبَقُوا إنَّهُم لایُعْجِزُونَ» «و زنهار کسانی که کافر شده‌اند گمان نکنند که پیشی جسته‌اند؛ زیرا آنان نمی‌توانند (ما را) درمانده کنند.»

٣ – «أَمْ حَسِبَ الَّذینَ ...السَّیِّئاتِ أَنْ یَسْبِقونا ساءَ ما یَحْکُمُون» «آیا کسانی که کارهای بد می‌کنند، می‌پندارند که بر ما پیشی خواهند جست؟ چه بد داوری می‌کنند.»

۴ – وَکَذَّبَ الَّذینَ مِنْ قَبلِهِم و مابلغوا مِعْشارَ ما آتیناهم فَکَذَّبوا رُسُلی فکَیفَ کانَ نکیر» «و کسانی که پیش از ایشان بودند نیز تکذیب کردند در حالی که اینان به ده یک آنچه بدیشان داده بودیم، نرسیده‌اند (آری) فرستادگان مرا دروغ شمردند، پس چگونه بود کیفر من.»

۵ – مراد از «ذَواتَی أُکُلٍ خَمطٍ وَأَثْلٍ» آیه ۱۶ سورۀ سباء است. یعنی: «دارای میوه‌های تلخ و شورۀ درخت گز داشت»

۶ – «فَقالوا رَبَّنا باعِدْبَیْنَ أَسْفارِنا» «گفتند: پروردگارا، میان منزلهای سفرهایمان فاصله انداز.»

۷ – «لایَعزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فی السّماواتِ وَلا فی الأَرضِ» «که هموزن ذرّه‌ای نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده نیست.»

منهـــدم کرد و وادی را کند و کاوید و از هر دو جانب زایل شـــد و آب از آن دو جانب ناپدید شد و هر دو جانب خشک شد و این آب سرخ از بنـــد آب نبود، بلکه عذابی بود که خداوند از آنجا که خواســـته بود، برایشان فرستاد. و عمرو بن شُـــرَحْبیل گفته اســـت: «العَرِم» به لغت اهل یمن، عبارت از آبگیر و سیلگیر است.[1]

غیـــر از عمرو بن شُـــرحْبیل گفته اســـت: العرم یعنی وادی. السّابغات: یعنی زره‌های آهنین[2]

و مجاهـــد گفته اســـت: «یُجـــازی» (۱۷) یعنی: مجازات می‌کند.[3]

«اَعِظُکُم بِواحِدَة» (٤٦) یعنی به طاعت خدا[4]

«مَثْنَی و فُرادی» (٤٦) یعنی دوتا دوتا و تنهایی

«التَّناوُش» (٥٢) یعنی: از ســـرای آخرت به دنیا بازگردند.[5]

«وَ بَینَ مایشـــتَهون» (٥٤) آنچه می‌خواستند از مال و فرزند و زینت دنیا[6]

«بِأشْـــیاعِهِم» (٥٤) یعنی به امثال ایشـــان. و ابن

---

۱ - «فَاَعْرَضوا فَاَرسلْنا عَلَیهم سیلَ العَرِمِ» «پس روی گردانیدند و بر آنان سِیلِ (سد) عَرم را روانه کردیم.»

۲- «وَالنّا له الحدیَد ان اعْمَلْ سبغت» «و آهن را براي او نرم گردانیدیم که زره‌هاي فراخ بساز.»

۳ - «ذلک جَزَیناهُم بِما کَفَروا و هَل نُجازِی اِلّا الکَفُورَ» «این (عقوبت) را به (سزای) آنکه کفران کردند به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را به مجازات می‌رسانیم.» در متن «یجازی» آمده که بعضی قرائتها چنان است در روایات مشهور «نُجازی» است.

۴ - قُل اِنّما اَعِظُکم بواحدةٍ اَن تَقوموا للهِ مَثنی و فُرادی» «بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو تایی و به تنهایی برای خدا به پا خیزید.»

۵ - «وَقالوا امَنّا بِهِ وَ اَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِن مکانٍ بعیدٍ» «و می‌گویند به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی (چنین) دور، دست یافتن (به ایمان) برای آنان میسر است.»

۶ - «وَحِیلَ بَینَهُم وَ بَینَ مایَشْتَهونَ کَما فُعِلَ بِاَشْیاعِهِم مِن قَبْلُ اِنَّهُم کانوا فی شَکٍّ مُریبٍ» «و میان آنان و میان آنچه (به آرزو) می‌خواستند حایلی قرار می‌گیرد، همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین رفت؛ زیرا آنها (نیز) در دو دلی سختی بودند.»

١ - باب: ﴿حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ

قَالُوا مَاذَا قال: رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [٢٣]:

٤٨٠٠ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو قال: سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ، كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ، فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قال رَبُّكُمْ؟ قَالُوا لِلَّذِي قال: الْحَقَّ، وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ - وَوَصَفَ سُفْيَانُ بِكَفِّهِ فَحَرَفَهَا، وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ - فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ، ثُمَّ يُلْقِيهَا الآخَرُ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ، حَتَّى يُلْقِيَهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوِ الْكَاهِنِ، فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشِّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا، وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قال لَنَا: يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، كَذَا وَكَذَا، فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَ مِنَ السَّمَاءِ». [راجع: ٤٧٠١].

عباس گفته است: «كَالْجَوابِ» (۱۳) مانند گودالی از زمین[۱]

«الخَمطُ» یعنی اراک یا درخت بی خار. و الاثل: درخت گز. «العَرِم» یعنی شدید.

باب - ۱

«حَتّی اذا فُزِّعَ عَنْ قُلوبِهِم قالوا ماذا قال: رَبُّكُمْ قالوا الحقَّ وَ هوَ العلیُ الكبیرُ» (۲۳) «تا چون هراس از دلهایشان برطرف شود می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبه و بزرگ.»

۴۸۰۰ - از سُفیان از عمرو، از عِكْرِمه، از اَبوهُریره روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که خداوند در آسمان به کاری حکم می‌کند، فرشتگان برای قبول آن قول با فروتنی بالهای خویش را بر هم می‌زنند، گویی صدای آن به مانند زنجیری است که بر روی سنگ کشیده می‌شود و چون هراس از دلهایشان برطرف شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگار شما چه گفت، می‌گویند: هر آنچه گفته است حق گفته است و اوست بلند مرتبه و بزرگ. سپس (شیطان) خبر ربای، آن را می‌شنود و خبر ربایان همچنین یکی بر روی دیگری است - سُفیان (راوی) با کف دست خود آن را بنمود و کف دست را کج کرد و میان انگشتان خود را گشاده کرد - کلمه‌ای را می‌شنود و آن را به آنکه در زیر وی است

---

۱ - «يَعْمَلونَ لَهُ مايشاءُ مِن محاريبَ و تماثيلَ وَجِفانٍ كالْجوابِ وَ قُدُورٍ راسيت» «می‌ساختند برای او آنچه می‌خواست از قلعه‌ها و صورتها و کاسه‌ها به قدر حوضها و دیگهای ثابت.»

انتقال می‌دهد، سپس دیگری آن را به آنکه در زیر وی است انتقال می‌دهد تا آنکه آن خبر به زبان ساحر یا کاهن انتقال می‌یابد و گاهی آن (شیطان) را ستارهٔ شعله ور آسمان، قبل انتقال خبر درمی‌یابد و گاهی قبل از آنکه او را دریابد، انتقال می‌دهد و آن کاهن صد دروغ با آن می‌بندد. پس گفته می‌شود: آیا به ما فلان روز و فلان روز چنین و چنان نگفته بود و سخن آن کاهن به این کلمه که از آسمان شنیده است، راست پنداشته می‌شود.»

٢ - باب : قَوْلُهُ :

﴿ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴾ [٤٦]

٤٨٠١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَازِمٍ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : صَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ ، فَقَالَ : «يَا صَبَاحَاهْ» . فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ ، قَالُوا : مَا لَكَ ؟ قَالَ : «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يُمَسِّيكُمْ ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي» . قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» . فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ : تَبًّا لَكَ ، أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ ﴾ . [راجع : ١٣٩٤ . أخرجه مسلم : ٢٠٨ ، بزيادة] .

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اِنْ هُـوَ اِلّا نَذیرٌ لَکُم بَیْنَ یَدَی عَذابٍ شَدیدٍ» (٤٦) «او شما را از عذاب سختی که در پیش است، جز هشدار دهنده‌ای (بیش) نیست.

٤٨٠١ ـ از عَمْرو بن مُرَّه، از سعید ابن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی بر کوه صفا برآمد و گفت: «ای مردم گرد آیید.» قریش نزد وی گرد آمدند و گفتند: چه حال است تو را؟ فرمود: «چه می‌گویید اگر به شما خبر دهم که دشمن شما را شب هنگام یا صبحگاه غارت می‌کند، آیا سخن مرا تصدیق می‌کنید؟» گفتند: آری. فرمود: «پس من شما را می‌ترسانم که عذابی سخت در پیش دارید.» ابولَهَب گفت: هلاک باد تو را، آیا برای همین ما را گرد آورده‌ای؟ سپس خداوند فرو فرستاد: «بریده باد دو دست اَبولَهَب»[1]

---

١ - جزء نوزدهم صحیح البخاری با پایان حدیث ۴۸۰۱ خاتمه می‌یابد و سورهٔ «الملائکه» آغاز جزء بیستم است.

۳۵- سُورَةُ الْمَلائِكَة [فاطر]

قال مُجَاهِدٌ : الْقِطْمِيرُ : لِفَافَةُ النَّوَاةِ . ﴿ مُثْقَلَةٌ ﴾ [١٨] : مُثْقَلَةٌ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ الْحَرُورُ ﴾ [٢١] : بِالنَّهَارِ مَعَ الشَّمْسِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : الْحَرُورُ : بِاللَّيْلِ ، وَالسَّمُومُ بِالنَّهَارِ . ﴿ وَغَرَابِيبُ ﴾ [٢٧] : أَشَدُّ سَوَادٍ ، الْغِرْبِيبُ : الشَّدِيدُ السَّوَادِ .

۳۶- سُورَةُ يس

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ فَعَزَّزْنَا ﴾ [١٤] : شَدَّدْنَا . ﴿ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ﴾ [٣٠] : كَانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمُ اسْتِهْزَاؤُهُمْ بِالرُّسُلِ : ﴿ أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ ﴾ [٤٠] : لا يَسْتُرُ ضَوْءُ أَحَدِهِمَا ضَوْءَ الآخَرِ ، وَلا يَنْبَغِي لَهُمَا ذَلِكَ . ﴿ سَابِقُ النَّهَارِ ﴾ [٤٠]: يَتَطَالَبَانِ حَثِيثَيْنِ . ﴿نَسْلَخُ ﴾ [٣٧] : نُخْرِجُ أَحَدَهُمَا مِنَ الآخَرِ ، وَيَجْرِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا . ﴿مِنْ مِثْلِهِ﴾ [٤٢]: مِنَ الأَنْعَامِ . ﴿ فَكِهُونَ ﴾ [٥٥] : مُعْجَبُونَ . ﴿ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴾ [٧٥] : عِنْدَ الْحِسَابِ .

وَيُذْكَرُ عَنْ عِكْرِمَةَ : ﴿ الْمَشْحُونِ ﴾ [٤١] : الْمُوقَرُ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ طَائِرُكُمْ ﴾ [١٩] : مَصَائِبُكُمْ . ﴿يَنْسِلُونَ ﴾ [٥١] : يَخْرُجُونَ . ﴿ مَرْقَدِنَا ﴾ [٥٢] : مَخْرَجِنَا . ﴿ أَحْصَيْنَاهُ ﴾ [١٢] : حَفِظْنَاهُ . ﴿ مَكَانَتِهِمْ ﴾ [٦٧] : وَمَكَانُهُمْ وَاحِدٌ .

۳۵ـ سورهٔ الملائكة (فاطر)[1]

مجاهد گفته است: «اَلْقِطْمیرُ» یعنی: پوستی که پرهسته می‌باشد.[2]

«مُثْقَلَةٌ» (۱۸) یعنی: گرانبار[3] و غیر از مجاهد گفته است: «الْحَرُور» (۲۱) یعنی: گرمای روز آفتابی.[4]

و ابن عباس گفته است: اَلْحَرُورُ. یعنی گرمی در شب و سموم: گرمی در روز است. «وَغَرابِیْبُ» (۲۷) یعنی: بسیار سیاه. الغِربیبُ: سیاه پر رنگ.[5]

۳۶ـ سورهٔ یس[6]

و مجاهد گفته است: «فَعَزَّزنا» (۱٤) یعنی: قوی ساختیم.[7]

«یا حَسْرَةً عَلَی العِبادِ» (۳۰) حسرت بر ایشان به خاطری است که پیامبران را به استهزاء

---

۱ - سورهٔ ملائکه، مکی است.
۲ - «وَالذینَ تَدْعونَ من دُونِهِ مایَمْلِكونَ مِنْ قِطمیرٍ» (۱۳) و کسانی را که به جز او می‌خوانید مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند.»
۳ - «وَلاتَزِرُ وازِرةٌ وِزْرَ اُخرا و اِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِلی حَمْلِها» «و هیچ بار بردارنده‌ای بار (گناه) دیگری را برنمی‌دارد و اگر (آن) گرانبار، کسی دیگر را به سوی حمل بار خویش فراخواند.»
۴ - «وَلا الظِلُّ ولاالحَرُورُ» و نه سایه و نه باد گرم».
۵ - «وَ مِنَ الجبالِ جُدَدٌ بِیْضٌ وَ حُمْرٌ مُختلفٌ اَلْوانُها وَ غَرابیبُ سُوْدٌ» «و از برخی کوهها، راهها (و رگه‌های) سپید و گلگون به رنگهای مختلف و سیاه پر رنگ (آفریدیم)»
۶ - سورهٔ یس، مکی است و در آن آیات ناسخ و منسوخ وجود ندارد.
۷ - «اِذْ اَرْسَلْنا اِلَیهم اثنَینِ فکَذَّبُوه هُما فَعَزَّزنا بِثالثٍ فَقالوا اِنّا اِلَیکُمْ مُرْسَلُوْنَ» «آنگاه که دو تن به سوی آنان فرستادیم، ولی آن دو را دروغگو پنداشتند، تا با (فرستادهٔ) سومین (آنان را) تأیید کردیم. پس (رسولان) گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شدیم.»

گرفتند.[۱]

«اَنْ تُدرِکَ القمرَ» (۴۰) یعنی: روشنی یکی روشنی دیگر را نمی‌پوشاند و این (پوشانیدن) نمی‌سزد هر دو (آفتاب و ماه) را[۲]

«سابِقُ النَّهارِ» (۴۰) یعنی: هر دو (آفتاب و ماه) یکجا شدن می‌طلبند.

«نَسْلَخُ» (۳۷) یعنی: یکی را از دیگری بیرون می‌آوریم و هر یک از آن دو (در مسیر خود) روان‌اند.[۳]

«مِنْ مِثْلِه» (۴۲) یعنی: از حیوانات (سواری)[۴]

«فَکِهُوْنَ» (۵۵) یعنی: در شگفت می‌باشند.[۵]

«جُنْدٌ مُحْضَرُونَ» (۷۵) یعنی: در وقت حساب (در قیامت حاضر می‌شوند.)[۶]

و از عِکرمه ذکر شده است که: «اَلْمَشْحونِ» (۴۱) یعنی: پر و سنگین[۷] و ابن عباس گفته است: «طائِرُکُم» (۱۹) یعنی: مصیبتهای شما[۸]

---

۱ - یا حَسْرَةً عَلَی العبادِ مایأتیهِمْ مِن رسولٍ اِلّا کانوا به یَسْتَهزِؤُونَ» «دریغا بر این بندگان، هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند.»

۲ - «لاالشَّمسُ یَنْبَغی لَها اَنْ تُدْرِکَ القَمَرَ وَ لااللَّیلُ سَابِقُ النَّهارِ و کُلٌّ فی فلکٍ یَسْبَحُون». «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند.»

۳ - «وَآیَةٌ لَهُمُ اللَّیلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَاِذاهُمْ مُظْلِمون» «و نشانه‌ای دیگر برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی‌کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند.»

۴ - «وَخَلَقْنا لَهُمْ مِن مثله مایَرکَبُوْنَ». «و مانند آن برای ایشان سواری (دیگری) خلق کردیم.»

۵ - «اِنَّ اَصْحابَ الجَنَّةِ الْیَوْمَ فِی شُغُلٍ فاکِهُوْنَ». «و در این روز اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند.»

۶ - «لایَسْتَطیعونَ نَصْرَهُم و هُم لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرون» «(ولی بتان) نمی‌توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای (بتان) چون سپاهی احضار شده‌اند.»

۷ - «وَءایَةٌ لَهُم اَنّا حَمَلْنَا ذُرِّیَّتَهُمْ فی الفُلکِ المَشْحون» «و نشانه‌ای (دیگر) برای آنان اینکه ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم.»

۸ - «قَالُوا طائرُکُم مَعَکُمْ أَئِنْ ذُکِّرتُمْ بَلْ اَنْتُم قَوْمٌ مُسرِفون» «(رسولان) گفتند: شومی شما با خود شماست، آیا اگر شما را پند دهند (باز کفر ورزید) نه بلکه شما قومی اسرافکارید.»

«یَنْسِلون» (۵۱) یعنی: بیرون می‌آیند.[۱]
«مَرْقَدِنا» (۵۲) یعنی: خوابگاه ما[۲]
«اَحْصَیناه» (۱۲) یعنی: حفظ کرده‌ایم.[۳]
«مَکانَتُهُم» (٦٧) و مَکانَهُم، به یک معنی است. یعنی جایشان[۴]

١ - باب: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [٣٨]

باب - ۱

«والشَّمسُ تَجری لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلکَ تَقْدیرُ العزیزِ العَلیم» (۳۸) «و خورشید (به سوی) قرارگاه ویژهٔ خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است.

٤٨٠٢ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قال: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَتَدْرِي أَيْنَ تَغْرُبُ الشَّمْسُ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قال: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾». [راجع: ٣١٩٩. أخرجه مسلم: ١٥٩، مطولاً].

٤٨٠٢ - از ابراهیم التَّیمی، از پدرش روایت است که ابوذر رضی الله عنه گفت: «من به هنگام غروب آفتاب نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم، آن حضرت فرمود: «ای ابوذر، آیا می‌دانی که آفتاب به کجا غروب می‌کند؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «می‌رود تا آنکه سجده می‌کند به زیر عرش، و این است فرمودهٔ خدای تعالی: «و خورشید (به سوی) قرارگاه ویژهٔ خود روان است، تقدیر آن

---

۱ - «وَ نُفِخَ فِی‌الصُّور فاذاهُمْ مِنَ الاَجداث اِلی ربِّهِم یَنْسِلُون» «و در صور دمیده خواهد شد، پس به ناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خود می‌آیند.»

۲ - «قالوا یاوَیْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعدالرَّحمانُ وَ صَدَقَ المُرسَلُونَ» «می‌گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعدهٔ خدای رحمان، و پیامبران راست می‌گفتند.»

۳ - «اِنّا نَحْنُ نُحیِ المَوْتَی و نَکْتُبُ ما قَدَّموا و ءاثرَهُم وَ کُلَّ شیءٍ اَحْصیناهُ فی امامٍ مُبین». «آری، ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند، با آثار و (اعمال)شان درج می‌کنیم، و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.»

۴ - «وَلَوْ نشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلَی مَکانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِیّاً وَلایَرجِعون» «و اگر بخواهیم، هر آینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم (به گونه‌ای) که نه بتوانند بروند و نه برگردند.»

۳۷- سُورَةُ الصَّافَّات

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴾ [سبأ: ٥٣] : مِنْ كُلِّ مَكَانٍ . ﴿ وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴾[٨]: يُرْمَوْنَ . ﴿ وَاصِبٌ ﴾ [٩] : دَائِمٌ ﴿لازِبٍ﴾[١١] : لازِمٌ . ﴿ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴾ [٢٨] : يَعْنِي الْحَقَّ ، الْكُفَّارُ تَقُولُهُ لِلشَّيْطَانِ . ﴿ غَوْلٌ ﴾ [٤٧] : وَجَعُ بَطْنٍ . ﴿ يُنْزَفُونَ ﴾ [٤٧] : لا تَذْهَبُ عُقُولُهُمْ . ﴿قَرِينٌ﴾[٥١] : شَيْطَانٌ . ﴿يُهْرَعُونَ ﴾ [٧٠] : كَهَيْئَةِ الْهَرْوَلَةِ . ﴿ يَزِفُّونَ ﴾ [٩٤] : النَّسَلانُ فِي الْمَشْيِ . ﴿وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا ﴾ [١٥٨] : قال كُفَّارُ قُرَيْشٍ : الْمَلائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ ، وَأُمَّهَاتُهُمْ بَنَاتُ سَرَوَاتِ الْجِنِّ . وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴾ [١٥٨] : سَتُحْضَرُ لِلْحِسَابِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ﴾ [١٦٥] : الْمَلائِكَةُ . ﴿ صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴾ [٢٣] : ﴿ سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾[٥٥] : وَوَسَطَ الْجَحِيمِ . ﴿ لَشَوْبًا ﴾ [٦٧] : يُخْلَطُ طَعَامُهُمْ ، وَيُسَاطُ بِالْحَمِيمِ . ﴿ مَدْحُورًا ﴾ [الأعراف: ١٨] : مَطْرُودًا . ﴿ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ﴾ [٤٩]: اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ . ﴿ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الآخِرِينَ ﴾ [٧٨ ، ١٠٨ ، ١٢٩]: يُذْكَرُ بِخَيْرٍ . ﴿يَسْتَسْخِرُونَ ﴾ [١٤] : يَسْخَرُونَ . ﴿بَعْلا ﴾ [١٢٥] : رَبًّا .

عزیز دانا این است.»

۴۸۰۳ ـ از ابراهیـم التَّیمـی، از پدرش روایت است که ابوذر گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد این فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کردم: «و خورشید (به سوی) قرارگاه ویژهٔ خود روان است.» فرمود: «قرارگاه آن زیر عرش است.»

۳۷ ـ سورهٔ الصّافات[1]

و مجاهد گفته است: «وَيَقْذِفُونَ بالغَيبِ مِنْ مكانٍ بعيدٍ» (سبأ: ۵۳) «و از جایی دور، به نادیده (تیر تهمت) می‌افکنند.» یعنی: از هر جای «ويُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانبٍ» (۸) «و از هر سوی پرتاب می‌شوند.» «يُقْذَفُونَ» را مجاهد «يُرمُوْن» تفسیر کرده. یعنی افکنده می‌شوند.[2]

«واصِب» (۹) یعنی: دایم[3]

«لازب» (۱۱) یعنی: لازم[4]

«تأتُوْنَنا عَنِ اليَمينِ» (۲۸) یعنی: از در حق (و راستی با ما در می‌آمدید.» جنیان آن را به شیاطین می‌گویند.[5]

«غَوْل» (۴۷) یعنی درد شکم.[6] «يُنْزَفون» یعنی:

---

۱ - سورهٔ ـ الصّافات ـ مکی است.

۲ - «لايَسْمَعُونَ الى المَلإِ الأعْلى وَ يُقْذَفونَ من كُلِّ جانبٍ». (به طوری که نمی‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند، و از هر سوی پرتاب می‌شوند.»

۳ - «دُحُوراً وَلَهُمْ عذابٌ واصِبٌ» «مگر کسی که (از سخن بالا بیان) یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد.»

۴ - «انّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طينٍ لازبٍ». «ما آنان را از گل چسبنده پدید آوردیم.»

۵ - «قَالُوا اِنَّكُمْ كُنْتُمْ تاتُونَنا عَنِ اليَمينِ» «می‌گویند: شما (ظاهراً) از در راستی با ما در می‌آمدید.»

۶ - «لافيها غَوْلٌ ولاهُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ» «نه در آن فساد عقل است

عقلهای ایشان نرفته است.

قَرِیْن» (۵۱) مراد از قرین یا همنشـین، شیطان است.[۱]

«یُهْرَعُـون» (۷۰) یعنی شـتاب می‌کردند مانند شتاب در راه رفتن[۲]

«یَزِفُّوْن» (۹٤) شتاب در گام زدن.[۳]

«وَبینَ الجنَّةِ نَسَباً» (۱۵۸) کفار قریش می‌گفتند که: فرشـتگان دختـران خدا اند و مادرانشـان دختران سرکردکان جنیان‌اند. و خداوند فرمود: «و حال آنکه جنیان نیک دانسته‌اند که خودشان احضـار خواهنـد شـد.» (۱۵۸) یعنـی: برای حسـابداران احضار خواهند شد. و ابن عباس گفته است: «لَنَحْنُ الصّافُّون» (۱٦٥) یعنی: مراد از «صافّون» فرشتگانند.

«صراطِ الجحیم» (۲۳) و «سواء الجَحیمِ» (۵۵) هر دو به یک معنی است. یعنی: میان آتش[۴]

«لَشَـوْباً» (٦۷) یعنی: غذایشان آمیخته شود و با آب گرم آمیخته شود.[۵]

«مَدْحوراً» (الاعـراف: ۱۸) یعنی: مطرود، رانده شده.[۶]

و نه ایشان از آن به بدمستی (و فرسودگی) می‌افتند.»

۱ – «قالَ قائلٌ مِنْهُمْ اِنّی کانَ لِیْ قرین» «گوینده‌ای از آنان می‌گوید: راستی من (در دنیا) همنشینی داشتم.»

۲ – «فَهُمْ علی آثارِهِمْ یُهْرُعون». «پس ایشان به دنبال آنها می‌شتابند.»

۳ – «فاَقْبَلُوا اِلیهِ یَزِفُّون» «تا دوان دوان سوی او (ابراهیم) روی آور شدند.»

۴ – «مِنْ دونِ اللهِ فَاهْدوُهُمْ اِلی صِراط الجحیم». «(آنها را که به جز خدا می‌پرستیدند.) به سوی راه دوزخ رهنمایی کنید.»

۵ – «ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ عَلَیها لَشَوباً مِنْ حَمیمٍ». «سپس ایشان را بر سر آن، آمیختنی از آب جوشان است.»

٦ – «قالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْءُوماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ اَجْمَعین». «فرمود: نکوهیده و رانده از آن (مقام) بیرون شو، که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همهٔ شما پر خواهیم کرد.»

«بَيْضٌ مَكْنون» (٤٩) یعنی:مروارید پوشیده[1]
«وتَرَكنا عَلَيْه فى الآخرين» (۷۸، ۱۰۸، ۱۲۹) به نیکویی یاد می‌شود.[2]
«يَسْتَسْخِرونَ» (١٤) یعنی: استهزا می کنند.
«بَعْلاً» (١٢٥) ربّاً: یعنی پروردگار[3]

١ - باب: ﴿وإنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [١٣٩]

باب ـ ١

«وَ اِنَّ يُوْنُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلين» (۱۳۹) «و در حقیقت، یونس از زمرهٔ فرستادگان بود.»

٤٨٠٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَش، عَنْ أَبِي وَائِل، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا يَنْبَغِي لأَحَدٍ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مِنْ يُونُسَ ابْنِ مَتَّى». [راجع: ٣٤١٢].

۴۸۰۴ ـ از اَعْمَش، از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچکس را نسزد که بگوید: من از يونُس ابن مَتّى بهتر هستم.»

٤٨٠٥ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِر: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ هِلالِ بْنِ عَلِيٍّ، مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى فَقَدْ كَذَبَ». [راجع: ٣٤١٥. أخرجه مسلم: ٢٣٧٦].

۴۸۰۵ ـ از عطاء بن یسار، از اَبُوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرکه بگوید که من از یونس بن متّی بهترم، در واقع دروغ گفته است.»

٣٨- سُورَةُ ص

۳۸ ـ سورهٔ ص[4]

٤٨٠٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْعَوَّامِ قَالَ: سَأَلْتُ مُجَاهِدًا عَنِ السَّجْدَةِ فِي ص، قَالَ: سُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾. [الأنعام: ٩٠]. وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَسْجُدُ فِيهَا. [راجع: ٣٤٢١].

۴۸۰۶ ـ از غُندَر از شُعْبَه روایت است که عَوّام گفت: دربارهٔ سجده در سورهٔ ص از مجاهد سؤال کردم، گفت: از ابن عباس پرسیده شد

۱ - كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنون» «(از شدت سپیدی) گویی تخم شتر مرغ (زیر پر)اند.»
۲ - «وَتَرَكنا عليه فى الآخرين» «و در میان آیندگان (آوازهٔ نیک او را) بر جای گذاشتیم. (۷۸)
۳ - «أتَدْعُونَ بَعْلاً و تَذَرُوْنَ اَحْسَنَ الْخالقين» «آیا بَعْل را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید.»
۴ - سورهٔ ص مکی است.

۴۸۰۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ الطَّنَافِسِيُّ ، عَنِ الْعَوَّامِ قَالَ : سَأَلْتُ مُجَاهِدًا عَنْ سَجْدَةٍ فِي ص ، فَقَالَ : سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، مِنْ أَيْنَ سَجَدْتَ ؟ فَقَالَ : أَوَمَا تَقْرَأُ : ﴿ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ ﴾ . ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ﴾ . فَكَانَ دَاوُدُ مِمَّنْ أُمِرَ نَبِيُّكُمْ ﷺ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِ ، فَسَجَدَهَا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَجَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .
[راجع: ۳٤۲۱]

﴿ عُجَابٌ ﴾ [٥] : عَجِيبٌ . الْقِطُّ : الصَّحِيفَةُ ، هُوَ هَا هُنَا صَحِيفَةُ الْحِسَابِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ فِي عِزَّةٍ ﴾ [٢] : مُعَازِّينَ . ﴿ الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ ﴾ [٧] : مِلَّةُ قُرَيْشٍ . الِاخْتِلَاقُ : الْكَذِبُ . ﴿ الْأَسْبَابُ ﴾ [١٠] : طُرُقُ السَّمَاءِ فِي أَبْوَابِهَا . ﴿ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ ﴾ [١١] : يَعْنِي قُرَيْشًا . ﴿ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴾ [١٣] : الْقُرُونُ الْمَاضِيَةُ . ﴿ فَوَاقٍ ﴾ [١٥] : رُجُوعٍ . ﴿ قِطَّنَا ﴾ [١٦] : عَذَابَنَا . ﴿ اتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا ﴾ [٦٣] : أَحَطْنَا بِهِمْ . ﴿ أَتْرَابٌ ﴾ [٥٢] : أَمْثَالٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ الْأَيْدُ ﴾ [١٧] : الْقُوَّةُ فِي الْعِبَادَةِ . ﴿ الْأَبْصَارُ ﴾ [٤٥] : الْبَصَرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ . ﴿ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي ﴾ [٣٢] : مِنْ ذِكْرٍ . ﴿ طَفِقَ مَسْحًا ﴾ [٣٣] : يَمْسَحُ أَعْرَافَ الْخَيْلِ وَعَرَاقِيبَهَا . ﴿ الْأَصْفَادِ ﴾ [٣٨] : الْوَثَاقِ .

گفت: «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن.» (الانعام: ۹۰) و ابن عباس در آن سجده می‌کرد.

۴۸۰۷ ـ از محمد بن عُبید الطَّنافِسی روایت است که عوّام گفت: دربارهٔ سجده در سورهٔ «ص» از مجاهد سؤال کردم. وی گفت: از ابن عباس پرسیدم که از کجا سجده کردی؟ گفت: آیا تو نمی‌خوانی «وَمِنْ ذُرِّيَّتِه داوُد وَ سُلَيْمان» (الانعام: ۸٤) «از نسل او داود و سلیمان است». «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن.»
و داوُد از آن کسانی است که پیامبر شما صلی الله علیه و سلم، امر شده است که به وی اقتدا کند، پس داوُد علیه‌السلام (در این موضع) سجده کرده است و رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن سجده کرده است.[۱] «عُجاب» (۵) یعنی: عجیب.[۲] اَلْقِطّ: مطلق صحیفه است و در اینجا صحیفهٔ روز حساب است.[۳]
و مجاهد گفته است: «فِی عِزَّةٍ» (۲) یعنی: در تکبر[۴]
«المِلَّةِ الاخرة» (۷) یعنی: ملت قریش. الاختلاق:

۱ - مراد آخر آیت ۲۴ سورهٔ ص است: «فاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ». «پس از پروردگارش آمرزش خواست و به روی در افتاد و توبه کرد.» و این حدیث که سجدهٔ آن حضرت به تبعیت از سجدهٔ سلیمان بوده، دلیل شافعی است که آن را سجدهٔ واجب نمی‌داند.
۲ - «أَجَعَلَ الآلِهَةَ إلهاً واحداً إنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجاب». «آیا خدایان (متعدد را) خدای واحدی قرار داده، این واقعاً چیز عجیبی است.»
۳ - مراد این آیت است: «وَقالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنا قَبْلَ يَوْمَ الحِساب» (۱۶) «و گفتند: پروردگارا، پیش از (رسیدن) روز حساب، بهرهٔ ما را (از عذاب) به شتاب به ما بده.»
۴ - «بَلِ الَّذِينَ كَفَروا فى عِزَّةٍ و شِقاقٍ» «بلکه کافران در سرکشی و مخالفت‌اند.»

یعنی دروغ[۱]
«الْأَسْباب» (۱۰) یعنی: راههای دروازه‌های آسمان[۲]
«جُندٌ ماهُنالِکَ مَهْزُوْم» (۱۱) یعنی: قریش[۳]
«فَواقٍ» (۱۵) یعنی: بازگشت.[۴]
«قِطَّنا» (۱٦) یعنی: عذاب ما[۵]
«أَتَّخَذْناهُم سِخرياً» (٦٣) یعنی: ایشان را دست کم می‌گرفتیم.[۶]
«أَتْراب» (۵۲) یعنی: همزاد، همسن، مانند[۷]
و ابن عباس گفته است: «الْأَيْدُ» (۱۷) یعنی: توانایی در عبادت[۸]
«الابْصارُ» (٤۵) یعنی: صاحب بینش در معرفت خدا[۹]
«حُبَّ الْخَيرِ عَنْ ذِكرِ رَبِّي» (۳۲) یعنی ـ عَنْ ـ

---

۱ – «ما سَمِعْنا بهذا فی المِلَّةِ الآخِرَةِ إنْ هذا الّا اخْتِلَاق» «این قول را در دین پسین نشنیدیم. این به جز افترا نیست.»
۲ – «امْ لَهُم مُلْکُ السَّموات و الارضِ و ما بَيْنَهُما فَلْيرتَقُوا فی الأسْبَابِ» «آیا فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن ایشان است (اگر چنین است) پس (با چنگ زدن) در آن اسباب به بالا روند.»
۳ – «جُنْدٌ ماهُنالِکَ مَهْزُوْمٌ مِنَ الاحزاب» «لشکری هست شکست داده شده در آنجا از جملهٔ گروهها.»
۴ – «و ما يَنْظُرُ هؤلاءِ الّا صَيْحةً واحدةً مالَها مِنْ فواقٍ». «و اینان جز یک فریاد را انتظار نمی‌برند که هیچ (مجال) سر خاراندنی در آن نیست.»
۵ – «وَ قالوُ رَبَّنا عَجِّل لَنا قِطَّنا قبلَ يومِ الحِساب» «و گفتند: پروردگارا، پیش از (رسیدن) روز حساب، بهرهٔ ما را (از عذاب) به شتاب به ما بده.»
۶ – «أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيّاً أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الأبْصارُ». «آیا آنان را (در دنیا) به ریشخند می‌گرفتیم یا چشمها(ی ما) بر آنها نمی‌افتد.»
۷ – «وَ عِنْدَهُمْ قاصِرَاتُ الطرفِ أَتْرابٌ». «و نزدشان (دلبران) فروهشته نگاه همسال است.»
۸ – «اَصْبِرْ عَلَى مايقولونَ واذْكُرْ عَبْدَنا داودَ ذاالايدِ انَّهُ أوّاب» «بر آنچه می‌گویند صبر کن و داود بندهٔ ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور. او بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.»
۹ – «واذکر عبادَنا ابراهيمَ و اسحقَ وَ يَعقوبَ أُولی الأيْدِی و الابْصارِ». «و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند، به یاد آور.»

به معنای «من» است. مِنْ ذِکرِ[۱]
«طَفِقَ مَسْحاً» (۳۳) یعنی: بر موی گردن و ساق اسپها دست می‌کشید[۲]
«الأَصْفادِ» (۳۸) یعنی: زنجیر

١ - باب : قَوْلِهِ ﴿ هَبْ لِي مُلْكًا لا يَنْبَغِي لأحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴾ [٣٥] .

٤٨٠٨ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا رَوْحٌ وَمُحَمَّدُ ابْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ، لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلاةَ ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ ، وَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ : ﴿ رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لا يَنْبَغِي لأحَدٍ مِنْ بَعْدِي ﴾ » .

قال رَوْحٌ : فَرَدَّهُ خَاسِئًا . [راجع : ٤٦١ . أخرجه مسلم : ٥٤١] .

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«هَبْ لِی مُلْکاً لایَنْبَغی لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدی اِنَّکَ اَنْتَ الوَهّاب»(۳۵) «به من ملکی ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت تویی که خود بسیار بخشنده‌ای.»

۴۸۰۸ ـ از محمد بن زیاد از اَبُوهُریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دیشب عفریتی از جنیات متوجهٔ من شد ـ یا همچو چیزی فرمود ـ تا نماز مرا قطع کند، خداوند مرا بر وی مسلط ساخت و بر آن شدم که او را به یکی از ستونهای مسجد ببندم تا آنکه صبحگاهان همهٔ شما او را ببینید، ولی گفتهٔ برادرم سلیمان به یادم آمد اینکه: «بر من ملکی ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد.» روح (راوی) گفته است: آن عفریت را، خوار و شرمسار دور راند.

٢ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴾ [٨٦]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَما أنا مِنَ المُتَکَلّفین» (۸۶) «و من از کسانی

---

۱ - «فقالَ اِنّی اَحْبَبْتُ حُبَّ الخَیرِ عن ذکرِ رَبّی حتّی توارتْ بالحجاب». «سلیمان گفت: من واقعاً دوستی اسپان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا (هنگام نماز گذشت و خورشید) در پس حجاب ظلمت شد.»

۲ - «وَ آخَرینَ مُقَرَّنِیْنَ فی الاَصْفاء» «تا «وحشیان» دیگر را که جفت جفت با زنجیرها به هم بسته بودند (تحت فرمانش درآوردیم.)

٤٨٠٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال : دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِاللَّهِ ابْنِ مَسْعُودٍ قال : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ عَلِمَ شَيْئًا فَلْيَقُلْ بِهِ ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ : اللَّهُ أَعْلَمُ ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لا يَعْلَمُ اللَّهُ أَعْلَمُ ، قال اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴾ . وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنِ الدُّخَانِ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَا قُرَيْشًا إِلَى الإِسْلامِ فَأَبْطَؤُوا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ » . فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ فَحَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ ، حَتَّى أَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْجُلُودَ ، حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ يَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ دُخَانًا مِنَ الْجُوعِ ، قال : اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ . قال : فَدَعَوْا : ﴿ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ . ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴾ . [الدخان : ١٢-١٥] . أَفَيُكْشَفُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قال : فَكُشِفَ ، ثُمَّ عَادُوا فِي كُفْرِهِمْ ، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ بَدْرٍ ، قال اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴾ . [الدخان : ١٦]. [راجع : ١٠٠٧ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٨] .

نیستم که چیزی از خود بسازم.»

٤٨٠٩ ـ از ابوالضُّحی، از مسروق روایت است که گفت: بر عبدالله ابن مسعود درآمدیم. گفت: ای مردم، اگر کسی چیزی را می‌داند باید آن را بگوید و کسی که نمی‌داند باید بگوید که خدا داناتر است و این از دانستگی است که دربارهٔ آنچه نمی‌داند، بگوید: خدا داناتر است. خدای عزّوجلّ به پیامبر خود گفته است. «بگو مزدی بر این (رسالت) از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم (و به خدا نسبت دهم.»)

دربارهٔ «الدُّخان» به شما می‌گویم اینکه: رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش را به اسلام فراخواند، آنها در دعوتش سستی ورزیدند. وی گفت: «بارالها، هفت (سال قحطی) بر ایشان بیاور مانند هفت سال: (زمان) یوسف.»

یک سال بر ایشان قحطی آمد و همه چیز را خوردند، تا آنکه حیوانات مرده و پوست را خوردند تا آنکه کسی از فرط گرسنگی میان خود و آسمان دودی می‌دید. خدای عزوجل فرمود: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد. که مردم را فرو می‌گیرد، این است عذاب دردناک.» (الدُّخان: ۱۰ ـ ۱۱) ابن مسعود گفت: پس دعا کردند که: «پروردگارا این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم. آنان را کجا (جای) پند گرفتن باشد و حال آنکه به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است. پس از وی روی برتافتند و گفتند: تعلیم یافته‌ای دیوانه است. ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم (ولی شما)

٣٩- سُورَةُ الزُّمَر

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ﴾ [٢٤]: يُجَرُّ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ. وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [فصلت: ٤٠]: ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ [٢٨]: لَبْسٌ. ﴿وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ﴾ [٢٩]: مَثَلٌ لِآلِهَتِهِمُ الْبَاطِلِ وَالْإِلَهِ الْحَقِّ. ﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ [٣٦]: بِالْأَوْثَانِ. خَوَّلْنَا: أَعْطَيْنَا. ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ الْقُرْآنُ ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ [٣٣]: الْمُؤْمِنُ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: هَذَا الَّذِي أَعْطَيْتَنِي، عَمِلْتُ بِمَا فِيهِ. ﴿مُتَشَاكِسُونَ﴾ [٢٩]: الشَّكِسُ: الْعَسِرُ لَا يَرْضَى بِالْإِنْصَافِ. ﴿وَرَجُلًا سِلْمًا﴾ [٢٩]: وَيُقَالُ: سَالِمًا: صَالِحًا. ﴿اشْمَأَزَّتْ﴾ [٤٥]: نَفَرَتْ ﴿بِمَفَازَتِهِمْ﴾ [٦١]: مِنَ الْفَوْزِ. ﴿حَافِّينَ﴾ [٧٥]: أَطَافُوا بِهِ، مُطِيفِينَ بِحِفَافَيْهِ: بِجَوَانِبِهِ. ﴿مُتَشَابِهًا﴾ [٣٣]: لَيْسَ مِنَ الِاشْتِبَاهِ، وَلَكِنْ يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا فِي التَّصْدِيقِ.

در حقیقت باز از سر می‌گیرید.» (الدُّخان: ۱۲ ـ ۱۵) آیا عذاب روز قیامت از ایشان برداشته می‌شود؟ ابن مسعود گفت: عذاب برداشته شد و سپس به کفر خویش برگشتند. پس خداوند آنها را در غزوهٔ بدر گرفتار کرد. خدای تعالی گفته است: «روزی که دست به حمله می‌زنیم. همان حملهٔ بزرگ (آنگاه) ما انتقام کشنده‌ایم.» (الدُّخان: ١٦)

۳۹ـ سورهٔ الزُّمر[1]

مجاهد گفته است: «اَفَمَنْ یَتَّقِی بِوَجْهِه» (٢٤) «آیا کسی که احتراز می‌کند به روی خود» یعنی: بر روی خود در آتش دوزخ کشیده می‌شود، چنانکه این در فرمودهٔ خدای تعالی آمده است: «اَفَمَنْ یُلْقی فِی النّارِ خیرٌ اُم مَنْ یأتِی آمناً یَوْمَ القیامهٔ» (فصلت) «آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است، یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می‌آید.» «غیر ذی عِوَجٍ» (٢٨) یعنی بدون پوشیدگی[2] «وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ» (٢٩) «و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است.» مثالی است که (کافر) عبادت الههٔ متعدد می‌کند و (مسلمان) که به جز حق عبادت نمی‌کند.[3] «وَیُخوِّ فُونَک بِالَّذِینَ مِنْ

---

۱ – سورهٔ الزُّمر مکی است و به قولی دو آیت و به قولی سه آیت آن مدنی است. یعنی آیات ۵۳ و ۶۷ آن و به قول دیگر از آیت ۵۳ تا ۵۵ آن مدنی است.

۲ – «قرآناً عربیاً غَیْرَ ذِیْ عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْن» «قرآنی عربی بی هیچ کژی، باشد که آنان راه تقوی پویند.»

۳ – «ضَرَبَ‌الله مَثَلاً رَجُلاً فیه شُرکاء مُتَشاکسونَ و رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَویان مَثَلاً». «خدا مثلی زده است: مردی است که چند خواجهٔ ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به

دُونِه» (۳٦) «و می‌ترسانند تو را کافران از آنکه غیر او می‌باشند.» یعنی از بُتان.
خَوَّلْنا (٤۹) یعنی: بدهیم.[۱] «وَالَّذی جاءَ بالصِّدقِ» مراد از آن قرآن است. «وَصَدَّقَ بِه» (۳۳) مراد، مسلمان است که در روز قیامت می‌آید و می‌گوید: این است آنچه را به من داده بودی و من بدان عمل کردم.[۲]
«مُتَشاكِسُونَ» (۲۹) (مأخوذ از) الشَّكِسُ، است و آن مخالفی است که به انصاف راضی نمی‌باشد.
«وَ رَجُلاً سَلَماً» (۲۹) (سَلَماً و سالحاً یکی است چنانکه) گفته می‌شود: «اِشْمَأزَّت» (٤٥) یعنی: نفرت[۳]
«بِمَفازَتِهِم» (٦١) مأخوذ از فَوز است، یعنی: رستگاری[۴]
«حافِّين» (٧٥) یعنی بر آن طواف کنند. مُطِيفِينَ بِحَفافَيْهِ: یعنی به جوانب آن طواف کنند.[۵]
«مُتَشابِهاً» (۲۳) ماخوذ از «اِشتباه» نیست، ولی

کاری می‌گمارند) و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است. آیا این دو در مثل یکسانند؟!»

۱ - «فَإذا مَسَّ الانسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمّ اذا خَوَّلْناهُ نِعمةً مِنّا قالَ اِنَّما أُوتيتُهُ عَلَى عِلمٍ». «و چون انسان را آسیبی رسد، ما را فرا می‌خواند، سپس چون نعمتی از جانب خود به او اعطا کنیم، می‌گوید: تنها آن را به دانشِ خود یافته‌ام.» (۴۹)

۲ - «وَالَّذی جاء بالصِّدق وَ صَدَّقَ بِهِ أُولائكَ هُمُ المُتَّقون» «و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود، آنانند که خود پرهیزگارانند.»

۳ - «وَ اذا ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لايؤمِنونَ بالآخرة». «و چون خدا به تنهایی یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارید، منزجر می‌گردد.»

۴ - وَ يُنَجِّى اللهُ الَّذينَ اتَّقَوْ بِمَفازَتِهِمْ لايَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لاهُمْ يَحْزَنون». «و خدا کسانی را که تقوی پیشه کردند به (پاس) کارهایی که مایهٔ رستگاری‌شان بوده نجات می‌دهد، عذاب به آنان نمی‌رسد و غمگین نخواهند گردید.»

۵ - «وَتَرَى الْمَلائكَةَ حَافِّينَ مِن حَوْلِ العَرشِ يَسبِّحُونَ بِحَمدِ ربِّهِم». «و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گویند.»

بعضـی از (آيات قرآن) بـا بعضی ديگر از نظر تصديق مشابهت دارد.[1]

١ - باب : [قَوْلِه :]

﴿ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ [٥٣] .

باب ـ ١ فرمودهٔ خدای تعالی:

«يا عبادی الَّذينَ اَسْـرَفوا علي اَنْفُسِهِم لاتَقْنَطوا مِـنْ رَحْمَـةِالله اِنَّ الله يَغْفِرُالذُّنـوبَ جميعاً اِنَّهُ هُوَالغَفـورُ الرَّحيم» (۵۳) «ای بندگان من که بر خود زياده روی روا داشـته‌ايد، از رحمت خدا نوميد نشـويد. در حقيقت خدا همهٔ گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزندهٔ مهربان است.

٤٨١٠ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ : قَالَ يَعْلَى : إِنَّ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ أَخْبَرَهُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ ، كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا ، وَزَنَوْا وَأَكْثَرُوا ، فَأَتَوْا مُحَمَّدًا ﷺ فَقَالُوا : إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لَحَسَنٌ ، لَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً ، فَنَزَلَ : ﴿ وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ ﴾ . وَنَزَلَتْ : ﴿ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ﴾ . [الزمر : ٥٣].

۴۸۱۰ ـ از يَعْلی، از سعيد بن جُبَير روايت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: کسـانی از مشرکين مرتکب قتل شده بودند و مردم را بسيار کشـته بودند و مرتکب زنا شده بودند و بسيار زنا کرده بودند. آنها نزد محمد صلی الله عليه و سـلم آمدند و گفتند: نيک است آنچه می‌گويی و آنچه به سـوی آن فرا می‌خوانی، پس اگر ما را آگاه کنی که به اعمالی که مرتکب شـده‌ايم کفّـاره‌ای اسـت[2] پس اين آيت نازل شـد: «و کسانی‌اند که با خدا معبودی ديگر نمی‌خوانند و کسـی را که خدا (خونش را) حرام کرده جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند.» (الفرقان: ۶۸) و اين آيت نازل شد: «بگو: ای بندگان من که بر خويشـتن زياده روی روا داشته‌ايد، از رحمت خدا نوميد مشويد.» (الزُّمر: ۵۳)

---

١ - «اللهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الحَديث كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانیَ تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلودُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم» «خدا، زيباترين سخن را (به صورت) کتابی متشابه، متضمن وعده و وعيد نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد.»

٢ - مراد از آن مشرکين قريش‌اند که در روزگار جاهليت مرتکب اين اعمال گرديده بودند و می‌خواستند بدانند که اگر اسلام بياورند، خدا از گناهان ايشان که در آن زمان مرتکب شده بودند، در می‌گذرد.

٢ - باب :[قَوْلِه]

﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِه ﴾ [٦٧]

٤٨١١ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّا نَجِدُ : أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمٰوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ ، وَسَائِرَ الْخَلَائِقِ عَلَى إِصْبَعٍ ، فَيَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ ، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ . [انظر : ٧٤١٤ ، ٧٤١٥ ، ٧٤٥١ ، ٧٥١٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٨٦]

باب ـ ٢ فرمودۀ خدای تعالی:

«وَماقَدَروُاللهُ حَق قَدْرِه» (٦٧) «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند.»

٤٨١١ ـ از ابراهیم از عُبَیده روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: یکی از دانشوران یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد، ما (در تورات) یافتیم اینکه: خداوند آسمانها را به یک انگشت و زمینها را به یک انگشت و درخت را به یک انگشت، و آب و خاک را به یک انگشت و سائر آفریدگان را به یک انگشت می‌گرداند، پس می‌گوید: منم پادشاه (مالک همه).

پیامبر صلی الله علیه و سلم خندید تا آنکه دندانهای وی نمودار شد و این تصدیق قول دانشور یهود بود[1] سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم خواند: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند و حال آنکه روز قیامت زمین در قبضۀ (قدرت) اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست و او منزه است و برتر است از آنچه (با وی) شریک می‌گردانند.»

٣ - باب : قَوْلِه :

﴿ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِه ﴾ [٦٧] .

باب ـ ٣ فرمودۀ خدای تعالی:

«وَالارضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ القیامَةِ وَالسَّمواتُ

١ - در این حدیث از دو وجه سخن رفته است. اول از نسبت دادن انگشت به خدای تعالی که گروهی از علما آن را تأویل نمی‌کنند و علم آن را به خدا تفویض می‌کنند و گروهی دیگر آن را «قدرت» تأویل می‌کنند. وجه دیگر، خندۀ آن حضرت بر صدق قول دانشور یهودی است؛ زیرا در احادیث صحیح ثابت شده است که آن حضرت فرمود: «آنچه اهل کتاب به شما می‌گویند نه آن را تکذیب کنید و نه تأیید نمایید.» سخن آن است که چگونه آن حضرت قول یهودی را تأیید کرده است. این بحث در تیسیرالقاری به تفصیل آمده است. نظر این حقیر مترجم این است که سیاق کلام و خندۀ آن حضرت، تصدیق قول یهودی را نمی‌رساند. والله اعلم

مُطْوِيّـاتُ بِيَمينِه» (٦٧) «و در روز قیامت زمین یکسر در قبضهٔ قدرت اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست.»

٤٨١٢ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدِ بْنِ مُسَافِرٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ » . [انظر : ٦٥١٩، ٧٣٨٢، ٧٤١٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٨٧] .

٤٨١٢ ـ از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که اَبوهُریره گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «خداوند زمین را قبض می‌کند و آسمانها را به دست قدرت خود درهم می‌پیچد و سپس می‌گوید: منم پادشاه، کجایند پادشاهان روی زمین؟»

٤ - باب : [قَوْلِهِ :]

﴿ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إِلا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴾ [٦٨] .

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّموات وَمَنْ فِی الارضِ اِلّا مَن شاءالله ثُمَّ نُفِخَ فیه اُخْری فَاِذاهُمْ قِیامٌ یَنْظُرُوْن» (٦٨) «و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش در می‌افتد. مگر کسی که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و به ناگاه آنان بر پای ایستاده می‌نگرند.»

٤٨١٣ - حَدَّثَنِي الْحَسَنُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحِيمِ ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « إِنِّي أَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ بَعْدَ النَّفْخَةِ الآخِرَةِ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى مُتَعَلِّقٌ بِالْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَكَذَلِكَ كَانَ ، أَمْ بَعْدَ النَّفْخَةِ » . [راجع : ٢٤١١ . أخرجه مسلم : ٢٣٧٣ ، مطولاً] .

٤٨١٣ ـ از عامر از اَبوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من نخستین کسی‌ام که بعد از دمیدن آخر، سر خود را برمی‌دارد و ناگاه موسی را می‌بینم که به عرش آویخته است و نمی‌دانم که وی در همین حالت بوده یا بعد از نفخهٔ (دوم زنده شده است.»)

٤٨١٤ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي قال : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ » .

٤٨١٤ ـ از ابوصالح، از اَبوهُریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «در میان این دو نفخه (دمیدن) چهل است.» گفتند: ای

قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قال: أَبَيْتُ، قال: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قال أَبَيْتُ، قال: أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قال أَبَيْتُ. «وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الإِنْسَانِ إِلا عَجْبَ ذَنَبِهِ، فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ». [انظر: ۴۹۳۵ ل. أخرجه مسلم: ۲۹۵۵].

اَبُوهُريره، آیا چهل روز است؟ گفت: از پاسخ آن ابا می‌کنم. گفتند: چهل سال است؟ گفت: ابا می‌کنم. گفتند: چهل ماه است؟ گفت: ابا می‌کنم. و گفت: «و همه چیز (جسد) انسان کهنه و فرسوده می‌شود مگر استخوان دُم (پایین بدن) آن و از آن آفریدگان دوباره ساخته می‌شوند.»

۴۰- سُورَةُ الْمُؤْمِنِ ﴿غافر﴾

قَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿حم﴾ [۱]: مَجَازُهَا مَجَازُ أَوَائِلِ السُّوَرِ، وَيُقَالُ: بَلْ هُوَ اسْمٌ، لِقَوْلِ شُرَيْحِ بْنِ أَبِي أَوْفَى الْعَبْسِيِّ:

يُذَكِّرُنِي حَامِيمَ وَالرُّمْحُ شَاجِرٌ
فَهَلا تَلا حَامِيمَ قَبْلَ التَّقَدُّمِ

﴿الطَّوْلِ﴾ [۳]: التَّفَضُّلُ. ﴿دَاخِرِينَ﴾ [۸۷]: خَاضِعِينَ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿إِلَى النَّجَاةِ﴾ [۴۱]: الإِيمَانُ. ﴿لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ﴾ [۴۳]: يَعْنِي الْوَثَنَ. ﴿يُسْجَرُونَ﴾ [۷۲]: تُوقَدُ بِهِمُ النَّارُ. ﴿تَمْرَحُونَ﴾ [۷۵]: تَبْطَرُونَ.

وَكَانَ الْعَلاءُ بْنُ زِيَادٍ يُذَكِّرُ النَّارَ، فَقَالَ رَجُلٌ: لِمَ تُقَنِّطُ النَّاسَ؟ قال: وَأَنَا أَقْدِرُ أَنْ أُقَنِّطَ النَّاسَ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾. [الزمر: ۵۳]: وَيَقُولُ: ﴿وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾ [۴۳]: ؟ وَلَكِنَّكُمْ تُحِبُّونَ أَنْ تُبَشَّرُوا بِالْجَنَّةِ عَلَى مَسَاوِئِ أَعْمَالِكُمْ، وَإِنَّمَا بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ لِمَنْ أَطَاعَهُ، وَمُنْذِرًا بِالنَّارِ مَنْ عَصَاهُ.

۴۰ - سورة اَلْمؤمن «غافر»[1]

مجاهد گفته است: «حم» (۱) حکم این «حم» حکم این سوره‌ها است که در اوایل حروف دارند. و گفته می‌شود که «حم» نامی است. نظر به قول شُریح بن ابی اوفی العَبْسی. یاد می‌دهد مرا «حم» در حالی که نیزه با سائر نیزه‌ها مختلط است. پس چرا «حم» را پیش از جنگ نخواند.

«الطَّول» (۳) یعنی: تفضل و برتری[2]

«واخرین» (۶۰) یعنی: با فروتنی[3]

و مجاهد گفته است: «الی النّجاةِ» (۴۱) یعنی: ایمان[4]

«لَیْسَ لَهُ دَعْوَةٌ» (۴۳) یعنی ضمیر لَهُ به اَلْوَثَن (بُت) راجع می‌شود.[5]

۱ - سورة المؤمن مکی است.
۲ - «غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوبِ شدید العِقاب ذی الطَّول». «که گناه بخش و توبه‌پذیر و سخت کیفر و فراخ نعمت است.
۳ - وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونی اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذینَ یَستَكبِرونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِیْنَ». «و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند و به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.»
۴ - «وَ یا قَومِ مالی اَدعُوكُم اِلَی النَّجاةِ وَتَدْعُونَنی اِلَی النّارِ». «و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات فرامی‌خوانم و شما مرا به آتش فرا می‌خوانید.»
۵ - «لاجَرَمَ اَنَّما تَدْعُونَنی اِلَیهِ لَیْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فی الدُّنیا و لافی الآخرة».

«يُسْـحَجرُوْن» (٧٢) يعنـی: کافـران در آتـش برافروخته می‌شوند.[۱]

«تَمْرَحوْن» (٧٥) يعنی: شادمانی زیاد[۲]

و عـلاء بن زیاد از آتـش (دوزخ) یاد می‌کرد. مردی گفت: چرا مـردم را نومید می‌کنی؟ وی گفـت: و من می‌توانم که مردم را نومید کنم، و خدای عزّوجلّ می‌گوید: «ای بندگان من که بر خویشـتن زیاده روی روا داشته‌اید از رحمت خـدا نومید مشـوید.» (الزُّمـر: ٥٣) و خداوند می‌گوید: «و افراط گران همدمان آتشند.» (٤٣) ولیکن شما دوسـت می‌دارید که گناهکاران را با آن اعمال بدشـان به بهشت بشارت دهید، و خداوند، محمد صلی الله علیه و سلم را فرستاده تا کسی را که از وی اطاعت کند او را به بهشت مژده دهد و کسی را که از وی سرکشی کند، از آتش (دوزخ) بترساند.

١- باب :

٤٨١٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِم : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِير قال : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيُّ قال : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْر قال : قُلْتُ لِعَبْدِاللَّه بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاص : أَخْبِرْنِي بِأَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّه ﷺ ، قال : بَيْنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ يُصَلِّي بِفِنَاءِ الْكَعْبَة ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْط ، فَأَخَذَ بِمَنْكِبِ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَلَوَى ثَوْبَهُ فِي عُنُقِه ، فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْر ، فَأَخَذَ بِمَنْكِبِه وَدَفَعَ عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ ، وَقَالَ : ﴿ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ .

[٢٨]. [راجع : ٣٦٧٨]

باب ـ ١

٤٨١٥ ـ از محمد بن ابراهیم التَّیمی روایت است که عُروه بن زُبیر گفت: به عبدالله بن عمرو بن عاص گفتم: از سخت‌ترین چیزی که مشرکین در برابر رسول الله صلی الله علیه و سلم کردند مرا آگاه کن. وی گفت: در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمین پیش کعبه، نماز

«آنچه مرا به سوی آن دعوت می‌کنید به ناچار نه در دنیا و نه در آخرت (در خور) خواندن نیست.»

۱ – «فی الحمیمِ ثُمّ فی النّار یُسْجَرون». «در میان جوشاب (و) آنگاه در آتش برافروخته می‌شوند.»

۲ – «ذالکُم بما کُنتُم تَفرحوْنَ فِی‌الارض بِغیر الحق و بما کُنْتُمْ تَمْرَحوْن». «این عقوبت به سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید و بدان سبب است که (سخت به خود) می‌نازیدید.»

می‌گزارد. نــاگاه عُقبه بن ابی مُعیط جلو آمد و شانهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم را گرفت و جامــهٔ خود را در گــردن آن حضرت پیچید و با آن گردن آن حضرت را به ســختی فشرد. ابوبکر پیش آمد و شــانهٔ عقبه را گرفت و او را از نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم دور کرد و گفــت: «آیا مردی را می‌کشــید که می‌گوید: پروردگار من خداســت؟ و مســلماً برای شما از جانب پروردگار شــما دلایلی آشکار آورده است.» (۲۸)

٤١ - سُورَةُ حم السَّجْدَةِ (فصلت)

۴۱ـ سورهٔ حم السَّجْده (فصلت)[1]

قَالَ طَاوُسٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ ائْتِيَا طَوْعًا ﴾ [١١]: أَعْطِيَا . ﴿ قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴾ [١١]: أَعْطَيْنَا .

وَقَالَ الْمِنْهَالُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : قال رَجُلٌ لابْنِ عَبَّاسٍ : إِنِّي أَجِدُ فِي الْقُرْآنِ أَشْيَاءَ تَخْتَلِفُ عَلَيَّ ؟ قال : ﴿ فَلا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلا يَتَسَاءَلُونَ ﴾ [المؤمنون : ١٠١] . ﴿ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴾ [الصافات: ٢٧] . ﴿ وَلا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴾ [النساء : ٤٢] . ﴿ وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ [الأنعام : ٢٣]: فَقَدْ كَتَمُوا فِي هَذِهِ الآيَةِ ؟

وَقَالَ : ﴿ أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴾ - إِلَى قَوْلِه - ﴿ دَحَاهَا ﴾ [٢٧-٣٠] : فَذَكَرَ خَلْقَ السَّمَاءِ قَبْلَ خَلْقِ الأَرْضِ ، ثُمَّ قال : ﴿ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ﴾ إِلَى قَوْلِه ﴿ طَائِعِينَ ﴾ [٩ - ١١] : فَذَكَرَ فِي هَذِهِ خَلْقَ الأَرْضِ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاءِ ؟

طاوس به روایت از ابن عباس گفته است: «ائتیا طوعاً» (۱۱): اَعْطِیا یعنی: منقاد شــو «قالَتا أتَیْنا طائِعیْــن» (۱۱) «زمین و آســمان گفتند: منقاد شــدیم به رضائیت» و روایت اســت از مِنهال که ســعید بن جبیر گفته اســت: مــردی به ابن عبــاس گفت: من در قرآن چیزهایی می‌یابم که بــر من مختلف می‌نماید؟ چنانکه گفته اســت: «پس آنگاه که در صور دمیده شــود) دیگر آن روز میانشــان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند.» (المؤمنون: ۱۱) و (باز) گفــت: «و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند و از یکدیگر می‌پرســند.» (الصّافات: ۲۷) گفته است: «و (در روز قیامت) هیچ سخنی را از خدا نمی‌توانند بپوشند.» (النساء: ۴۲) و باز

[1] - سورهٔ «حم السجده» مکی است.

وَقَالَ : ﴿ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيمًا ﴾ [النساء : ٩٦] . ﴿عَزِيزاً حَكِيمًا ﴾ [النساء : ٥٦] . ﴿ سَمِيعًا بَصِيراً ﴾ [النساء: ٥٨] : فَكَأَنَّهُ كَانَ ثُمَّ مَضَى ؟

فَقَالَ : ﴿ فَلا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ ﴾ في النَّفْخَةِ الأُولَى ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ : ﴿ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ إلا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ﴾ [الزمر : ٦٨] : فَلا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَلا يَتَسَاءَلُونَ ، ثُمَّ فِي النَّفْخَةِ الآخِرَةِ : ﴿أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ .

وَأَمَّا قَوْلُهُ : ﴿ مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ . ﴿ وَلا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴾ : فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لأَهْلِ الإِخْلاصِ ذُنُوبَهُمْ ، وَقَالَ الْمُشْرِكُونَ : تَعَالَوْا نَقُولُ لَمْ نَكُنْ مُشْرِكِينَ ، فَخُتِمَ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ ، فَتَنْطِقُ أَيْدِيهِمْ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ عُرِفَ أَنَّ اللَّهَ لا يُكْتَمُ حَدِيثًا ، وَعِنْدَهُ : ﴿ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ الآيَةَ [النساء:٤٢] . وَخَلَقَ الأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاءَ ، ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ فِي يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ ، ثُمَّ دَحَا الأَرْضَ ، وَدَحْوُهَا : أَنْ أَخْرَجَ مِنْهَا الْمَاءَ وَالْمَرْعَى ، وَخَلَقَ الْجِبَالَ وَالْجِمَالَ وَالآكَامَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ : ﴿دَحَاهَا ﴾ . وَقَوْلُهُ : ﴿ خَلَقَ الأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ﴾ . فَجُعِلَتِ الأَرْضُ وَمَا فِيهَا مِنْ شَيْءٍ فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ ، وَخُلِقَتِ السَّمَوَاتُ فِي يَوْمَيْنِ . ﴿ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيمًا ﴾ سَمَّى نَفْسَهُ ذَلِكَ ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ ، أَيْ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُرِدْ شَيْئًا إلا أَصَابَ بِهِ الَّذِي أَرَادَ ، فَلا يَخْتَلِفْ عَلَيْكَ الْقُرْآنُ ، فَإِنَّ كُلا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ .

قال أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ عَدِيٍّ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أُنَيْسَةَ ، عَنِ الْمِنْهَالِ ، بِهَذَا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴾ [٨] : مَحْسُوبٍ . ﴿ أَقْوَاتَهَا ﴾ [١٠] : أَرْزَاقَهَا . ﴿ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا ﴾ [١٢] : مِمَّا أَمَرَ بِهِ . ﴿ نَحِسَاتٍ ﴾

گفت: «مشـــرکان به خدا پروردگارمان سوگند که ما مشـــرک نبوده‌ایم.» (الانعام: ۲۳) پس نظر به این آیهٔ مشـــرکان شرک خود را پوشیدند؟ و گفته است: «آیا آفرینش شما دشوارتر است) یا آسمانی که (او) آن را بر پا کرده است. سقفش را برافراشـــت و آن را (به اندازهٔ معین) درست کرد و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید و پـــس از آن زمین را (با غلطانیدن) گســـترد.» (النّازعات: ۲۷ ـ ۳۰)

در این آیت آفرینش آسمان را پیش از آفرینش زمیـــن ذکر کرد و ســـپس گفت: «بگـــو آیا این شمایید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو دوره آفریـــد کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید؟ این اســـت پروردگار جهانیان. و در (زمین)، از فراز آن (لنگر آسا) کوهها نهاد و در آن خیـــر فراوان پدید آورد، و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد (که) برای خواهندگان درست (و متناسب با نیازهایشان) اســـت. ســـپس آهنگ آفرینش آســـمان کرد و آن بخـــاری بود. پس به آن و بـــه زمین فرمود: خـــواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانپذیر آمدیم.» (فصلـــت: ۹ ـ۱۱) در حالی که در این آیت (مذکور) آفرینـــش زمین پیش از آفرینش آسمان ذکر شـــده است؟ و گفته است: «و خدا آمرزندهٔ مهربان اســـت.» (النســـاء: ۹۶) «توانای حکیم اســـت» (النساء: ۵۶) و «شنوای بیناست» (النســـاء: ۵۸) چنیـــن می‌نماید کـــه آن صفات (خداوند) بوده و گذشته است (و حال به چنان صفاتی موصوف نیست)؟

ابن عباس گفت: «فَلاأَنْسابَ بَيْنَهُم» (المؤمنون:

[١٦]: مَشَائِيمَ. ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ﴾ [٢٥]: قَرَنَّاهُمْ بِهِمْ. ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ [٣٠]: عِنْدَ الْمَوْتِ. ﴿اهْتَزَّتْ﴾ بِالنَّبَاتِ ﴿وَرَبَتْ﴾ [٣٩]: ارْتَفَعَتْ.

وقال غيرة: ﴿مِنْ أَكْمَامِهَا﴾ [٤٧]: حِينَ تَطْلُعُ. ﴿لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي﴾ [٥٠]: أَيْ بِعَمَلِي أَنَا مَحْقُوقٌ بِهَذَا. ﴿سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ﴾ [١٠]: قَدَّرَهَا سَوَاءً. ﴿فَهَدَيْنَاهُمْ﴾ [١٧]: دَلَلْنَاهُمْ عَلَى الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، كَقَوْلِهِ: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ [البلد: ٣]: وَكَقَوْلِهِ: ﴿هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾ [الإنسان: ٣]: وَالْهُدَى الَّذِي هُوَ الإِرْشَادُ بِمَنْزِلَةِ أَصْعَدْنَاهُ، وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ [الأنعام: ٩٠]. ﴿يُوزَعُونَ﴾ [١٩]: يُكَفُّونَ. ﴿مِنْ أَكْمَامِهَا﴾ [٤٧]: قِشْرُ الْكُفُرَّى هِيَ الْكُمُّ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: وَيُقَالُ لِلْعِنَبِ إِذَا خَرَجَ أَيْضًا كَافُورٌ وَكُفُرَّى. ﴿وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [٣٤]: قَرِيبٌ. ﴿مِنْ مَحِيصٍ﴾ [٤٨] حَاصَ: حَادَ. ﴿مِرْيَةٍ﴾ [٥٤] وَمُرْيَةٌ: وَاحِدٌ. أَيْ: امْتِرَاءٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ﴾ [٤٠]: هِيَ وَعِيدٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [٣٤]: الصَّبْرُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَالْعَفْوُ عِنْدَ الإِسَاءَةِ، فَإِذَا فَعَلُوهُ عَصَمَهُمُ اللَّهُ، وَخَضَعَ لَهُمْ عَدُوُّهُمْ: ﴿كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾.

۱۰۱) «میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد.» در دمیدن (صور) اول خواهد بود. سپس در صور دمیده می‌شود. «و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش در می‌افتد مگر کسی که خدا بخواهد.» (الزُّمر: ٦٨) آنگاه است که میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند آنگاه است که میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر نمی‌پرسند. سپس در دمیدن آخر (که همه به هوش می‌آیند): «و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند و از یکدیگر می‌پرسند.» (الصّافّات: ٢٧) و اما قول او: «ماکُنّا مُشرِکین» (الانعام: ٢٣) «ما مشرک نبوده‌ایم) «و لایَکْتُمونَ الله حدیثاً» (النساء: ٤٢) «هیچ سخنی را نمی‌توانند از خدا بپوشند.» همانا خدا گناهان مسلمانان مخلص را می‌بخشد و مشرکان (به یکدیگر) خواهند گفت: بیایید که بگوییم که ما مشرک نبوده‌ایم. پس بر دهانهای آنها مهر زده می‌شود ولی دستهایشان سخن (حقیقت را) می‌گوید، آنگاه است که آشکار می‌شود که از خداوند سخنی را نمی‌توان پوشاند و در همین وقت است که «کسانی کفر ورزیدند و از پیامبر (خدا) نافرمانی کردند آرزو می‌کنند که‌ای کاش با خاک یکسان می‌شدند و از خدا هیچ سخنی را پوشیده نمی‌توانند داشت.» (النساء: ٤٢) و اینکه زمین را در دو روز آفرید و سپس آسمان را آفرید، بعد متوجهٔ آسمان شد و آن را در دو روز دیگر تکمیل کرد و سپس زمین را گسترد و گستردن آن اینکه: از آن آب بیرون آورد و

چراگاه ساخت و کوهها را پدید آورد و شتران و پشته‌ها و آنچه را در میان زمین و آسمان است در دو روز دیگر پیدا کرد. همین است معنای فرمودهٔ خداوند «دَحاها» یعنی: گستردن زمین و فرموده‌اش «خَلَقَ الارضَ فی یَوْمَیْن» یعنی «زمین را در دو روز آفرید» پس زمین و آنچه در آن است در چهار روز آفریده شد و آسمانها در دو روز آفریده شد.

«وَ کانَ اللهُ غَفوراً رحیماً» (النساء: ۹٦) «و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» خدا، خود را چنین نامیده است و این قول وی است یعنی: این صفت وی زایل شدنی نیست (و محتوای صفت وی جاودان است) و خدا هر کاری که بخواهد انجام دهد، آن را انجام می‌دهد. (سرانجام ابن عباس به آن مرد می‌گوید) قرآن بر تو مختلف نشود و به تحقیق که قرآن همه از نزد خداست. ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: همین حدیث را به من روایت کرده است، یوسف بن عدی، از عبیدالله بن عمرو، از زید بن ابی اَنیسه، از مِنْهال. و مُجاهد گفته است: «لَهُم اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنونٍ» (۸) «آنان را پاداشی بی پایان است.» یعنی: مَمْنون به معنای: مَحْسوب یعنی حساب شده است. «اَقْواتَها» (۱۰) یعنی خوراکیهای آن.[۱]

«فی کُلِّ سماءٍ أمْرَها» (۱۲) یعنی: هر آنچه را امر کند.[۲]

---

۱ - «وَقَدَّرَ فیها اَقْواتَها فی اَرْبَعَةِ اَیّامٍ سواء للسّائِلین». «و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد (که) برای خواهندگان درست است.»

۲ - «وَ اَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ اَمْرَها». «و در هر آسمانی کار (مربوط به) آن را وحی فرمود.»

«نَحِسات» (١٦) نحسها، شومها[1]
«وَقَيَّضْنـا لَهُمْ قُرنـاً» (٢٥) یعنی: ایشـان را به یکدیگر همدم ساختیم.[2]
«تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ المَلٰئِكَةُ» (٣٠) «فرشـتگان بر آنان فرود می‌آیند.» به هنگام مرگ.
«اِهْتَزَّت» یعنی: نبات از آن برآید. «وَرَبَت» (٣٩) یعنی بلند شود.[3]
و غیر از وی گفته اسـت: «مِـنْ اَكْمامِها» (٤٧) یعنـی: هنگامی که (از غـلاف) بیرون می‌آید.[4]
«لَيَقولَـنَّ هذالی» (٥٠) «البتـه می‌گوید که این برای من است» یعنی: این به خاطر عمل (نیک) من است که من سزاوار آنم.[5]
«سَواءً لِلسّـائِلِيْن» (١٠) یعنی: برابر اندازه‌گیری کرد (برای خواسـتاران آن)[6] «فَهَدَيْناهُم» (١٧) یعنی: ایشان را به خیر و شر راهنمایی کردیم.[7] مانـنـد فرمودهٔ خدای تعالی: «وَهَدَيْناهُ النَّجدَيْن» (البلـد: ٣) یعنی: «و هر دو راه (خیر و شـر) را بدو نمودیم.) و فرمـودهٔ خدای تعالی: «هَدَيناهُ

---

١ – «فَاَرْسَلْنا عَلَيهم رِيحاً صَرصراً فی ايامٍ نَحسات». «پس بر آنان تندبادی توفنده در روزهای شوم فرستادیم.»
٢ – «وَقَيَّضنالَهُم قُرناءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَابَيْنَ أيديهم وَ ما خَلْفَهُم». «و برای آنان دمسازانی گذاشتیم و آنچه در دسترس ایشان و آنچه در پی آنان بود، در نظرشان زیبا جلوه دادند.»
٣ – «فاِذا اَنْزَلْنا عَلَيها الماءَ اَهْتَزَّتْ وَرَبَت» «و چون باران بر آن فرو ریزیم، به جنبش درآید و بردمد.»
۴ – «اِلَيهِ يُرَدُّ عِلْمُ السّاعَةِ وَ ما تَخْرُجُ مِنْ ثَمراتٍ مِنْ اَكْمامِها». «دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست، و میوه‌ها از غلافهایشان بیرون نمی‌آیند.»
۵ – «لَيَقُولَنَّ هذالی وَ ما اَظُنُّ السّاعةَ قائِمَةً». «قطعاً خواهد گفت: من سزاوار آنم و گمان ندارم رستاخیز برپا شود».
۶ – «وَقَدَّر فِيها اَقْواتَها فی اَرْبَعَةِ اَيّامٍ سواءً للسّائلين». «و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد (که) برای خواهندگان درست (و متناسب با نیازهایشان) است.»
٧ – «وَ امّا ثَمودُ فَهَديناهُم فاستَحَبُّوا الْعَمَا عَلَى الهُدَا». «و اما ثمودیان: پس آنان را راهبری کردیم ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.»

السَّبیل» (الانسان: ۳) «ما راه را بدو نمودیم.» و آن رهنمونی که راه راست است به منزله‌ای است که او را بلند گردانیدیم و از این فرمودهٔ خداوند است که می‌گوید: «اُولائک الَّذینَ هَدَی الله فَبِهُدَاهُم اقْتَدِه» (الانعام: ۹۰) «اینان کسانی اند که خدا هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

«یُوزعُوْن» (۱۹): یُکَفُّوْنَ یعنی: آنان را بازداشتیم (تا همگی یکجا شوند)[1]

«مِن اَکْمامِها» (٤٧): قِشْرِ الکُفرَی هِیَ اَلْکُمُّ؛ یعنی پوست غلاف شکوفه، که آن ـ اَلْکُمْ ـ است. و غیر از وی گفته است: و به (غلاف شکوفه) انگور، آنگاه که بیرون آید ـ کافُوْرٌ و کُفُرَّی، گفته می‌شود. «وَلِیٌّ حَمیم» (٣٤) یعنی: (دوستی) نزدیک.[2]

«مِنْ مَحیص» (٤٨): مشتق از «حاص» است یعنی حاد گردید.[3]

«مِرْیـة» (٥٤) وَمُرْیَة به یک معنی است یعنی: شک[4] و مجاهد گفته است: «اِعْمَلُوا ما شِئْتُم» (٤٠) «هرچه می‌خواهید بکنید.» این وعید است.[5]

و ابن عباس گفته است: «اِدْفَع بِالَّتی هِیَ اَحْسَن»

---

۱ – «وَ یَومَ یُحْشَرُ اَعْداءُ الله اِلی النّارِ فَهُمْ یُوْزَعون». «(و یاد کن) روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گرد آورده شده و بازداشت و دسته دسته تقسیم می‌شوند.»

۲ – «فَاِذاالَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَاَنَّهُ وَلیٌ حَمیم». «آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد.»

۳ – «وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ماکانوُا یَدْعون مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مالَهُمْ مِنْ مَحیص». «و آنچه از پیش می‌خواندند از (نظر) آنان ناپدید می‌شود و می‌دانند که آنان را روی گریز نیست.»

۴ – «اَلا اِنَّهُمْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِم». «آری ایشان در لقای پروردگارشان تردید دارند.»

۵ – «اِعْمَلُوا ماشِئْتُمْ اِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ». «هرچه می‌خواهید بکنید که او به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»

(٣٤) «بدی را) بدانچه خود بهتر است دفع کن» مراد از «اَحْسن» صبر است به هنگام خشم و عفو است به هنگام بدی. و چون صبر کنند خداوند ایشان را (از شر دشمنان) نگاه می‌دارد و دشمنان با ایشان فروتنی کنند.[1] «کَاَنَّهُ ولیٌّ حَمیم» «چنان است که دشمن دوست نزدیک است.»

١ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصَارُكُمْ وَلا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ [٢٢] .

باب ـ ١ فرمودۀ خدای تعالی:

«وَما كُنتُم تَسْتَتِرُوْنَ اَنْ يَشْهَدَ عَلَيكُم سَمْعُكُم و لااَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ الله لايَعْلَم كَثيراً مِمّا تَعْمَلون»(٢٢) «و شما از اينكه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان را) پوشیده نمی‌داشتید لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آن چیزی را که می‌کنید، نمی‌داند.»

٤٨١٦ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ رَوْحِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ : ﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصَارُكُمْ ﴾ . الآيَةَ : كَانَ رَجُلانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَخَتَنٌ لَهُمَا مِنْ ثَقِيفٍ ، أَوْ رَجُلانِ مِنْ ثَقِيفٍ وَخَتَنٌ لَهُمَا مِنْ قُرَيْشٍ ، فِي بَيْتٍ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : أَتُرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ حَدِيثَنَا ؟ قَالَ : بَعْضُهُمْ : يَسْمَعُ بَعْضَهُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَئِنْ كَانَ يَسْمَعُ بَعْضَهُ لَقَدْ يَسْمَعُ كُلَّهُ ، فَأُنْزِلَتْ : ﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصَارُكُمْ ﴾ . الآيَةَ . [انظر : ٤٨١٧ ، ٧٥٢١ ، أخرجه مسلم : ٢٧٧٥] .

٤٨١٦ ـ از مُجاهد، از ابومعمر روایت است که ابن مسعود گفت: آیت «و شما از اینکه مبادا گوش و دیدگان شما بر شما گواهی دهند.» دربارۀ دو مرد از قریش که دامادان آنها از ثَقیف بوده‌اند و یا دو مرد از ثقیف که دامادان آنها از قریش بوده و در خانه‌ای جمع بودند (نازل شده است) ایشان به یکدیگر گفتند. شما می‌پندارید که خداوند سخنان ما را می‌شنود؟ بعضی گفتند: برخی از آن را می‌شنود. و بعضی دیگر گفتند: اگر برخی از آن را می‌شنود، پس همۀ آن را می‌شنود پس این آیت نازل شد: «و

[1] - «وَلاتَسْتَوِى الحَسَنَةُ وَ لاالسَّيِّئَةُ اِدْفَع بِالَّتى هِى اَحْسَنُ فاذاالَّذى بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عداوةٌ كَاَنَّهُ وَلِىٌّ حميم» «و نیکی با بدی یکسان نیست (بدی را) به آنچه را خود بهتر است دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد.»

(شما) از اینکه مبادا گوش و دیدگان شما بر شما گواهی دهند.»

٢ - باب : ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [٢٣]

٤٨١٧ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِيٌّ ، أَوْ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِيٌّ ، كَثِيرَةٌ شَحْمُ بُطُونِهِمْ قَلِيلَةٌ فِقْهُ قُلُوبِهِمْ ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ : أَتُرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ ؟ قَالَ الْآخَرُ : يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا ، وَلَا يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا . وَقَالَ الْآخَرُ : إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَإِنَّهُ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾ . الْآيَةَ .

وَكَانَ سُفْيَانُ يُحَدِّثُنَا بِهَذَا فَيَقُولُ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ ، أَوْ ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ ، أَوْ حُمَيْدٌ ، أَحَدُهُمْ أَوْ اثْنَانِ مِنْهُمْ . ثُمَّ ثَبَتَ عَلَى مَنْصُورٍ ، وَتَرَكَ ذَلِكَ مِرَارًا غَيْرَ مَرَّةٍ وَاحِدَةٍ . [انظر : ٤٨١٦ ، ١٤٧٥ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٥] .

باب ـ ۲

«وَ ذلِكُم ظَنُّكُمُ الَّذی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْداكُم فَأَصْبَحْتُم مِنَ الخاسِرين» (۲۳) «و همین بود گمانتان که دربارهٔ پروردگارتان بردید. شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید.»

٤٨١٧ ـ از مُجاهد، از ابومعمر روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: دو قریشی و یک ثقفی در نزدیک خانهٔ کعبه یکجا شدند و یا دو ثقفی و یک قریشی بوده‌اند. چه بوی شکم شان زیاد و دانش دلشان کم بود. یکی از ایشان گفت: آیا می‌پنداری که آنچه ما می گوییم خدا می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر بلند بگوییم می‌شنود، و اگر پنهانی بگوییم نمی‌شنود. دیگری گفت: اگر آنچه بلند بگوییم بشنود، همانا آنچه را به پنهانی بگوییم نیز می‌شنود. خدای عزّوجلّ (این آیت را) نازل کرد: «و شما از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان) را پوشیده نمی‌داشتید.»

و سُفیان همین را حدیث می‌کرد و می‌گفت: حدیث کرد ما را منصور یا ابن ابی نَجیح، یا حُمید، یکی از ایشان یا دو کس از ایشان. سپس بر منصور، استقرار یافت و این (شک خویش را) نه یکبار بلکه بارها ترک نمود.

٣- باب :

قوله : ﴿ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوَى لَهُمْ ﴾ الآيَةَ [٢٤] .

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ قال : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِد ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بِنَحْوِهِ .

باب ـ ٣ فرمودهٔ خدای تعالی

«فَإِنْ يَصْبِـرُوا فَالنّار مَثْوى لَهُم» (٢٤) «پس اگر شکیبایی نمایند جایشان در آتش است.» روایت اسـت از عمرو بـن علی، از یحیی که سُـفیان ثوری گفت: حدیث کرده است مرا منصور، از مُجاهد، از ابومَعْمر از عبدالله بن مسـعود، مانند حدیث (٤٨١٧)

٤٢ - سُورَةُ

حم عسق ﴿ الشورى ﴾

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ عَقِيمًا ﴾ [٥٠] : لا تَلِدُ .

﴿رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا ﴾ [٥٢] : الْقُرْآنُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ﴾ [١١] : نَسْلٌ بَعْدَ نَسْلٍ . ﴿ لا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ﴾ [١٥] : لا خُصُومَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ . ﴿ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ ﴾ [٤٥] : ذَلِيلٍ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ ﴾ [٣٣] : يَتَحَرَّكْنَ وَلا يَجْرِينَ فِي الْبَحْرِ . ﴿ شَرَعُوا ﴾ [٢١] : ابْتَدَعُوا .

٤٢ ـ سورهٔ حم عسق «الشُورى»[1]

و از ابن عباس روایت شـده که: «عَقِیْماً» (٥٠) یعنی: زنی که نمی‌زاید.[2]

«رُوْحاً مِن اَمْرِنا» (٥٢) مراد از آن: قرآن است.[3]

و مجاهد گفته است: «یَذْرَؤُکُمْ فِیهِ» (١١) یعنی: نسل بعد نسل[4]

«لاحُجَّـةَ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُـم» (١٥) یعنی: میان ما و شما خصومتی نیست.[5]

«مِنْ طَرْف خَفِـی» (٤٥) یعنی: زبون[6] و غیر از

---

۱ - سورهٔ حم عسق مکی است به جز چهار آیت آن که از آیت (۲۳): «ذلک الّذی یُبَشِّرُ الله...» آغاز می‌شود و چهار آیت پی در پی را در بر می‌گیرد، و این گفتهٔ ابن عباس است. «تفسیر کشف الاسرار میبدی».

۲ - «اَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکراناً وَ اِناثاً وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشاءُ عقیماً اَنّهُ علیمٌ قدیرٌ» «یا آنها را پسران و دخترانی توأم با یکدیگر می‌گرداند و هرکه را بخواهد عقیم می‌سازد، اوست دانای توانا.»

۳ - «وَ کَذلکَ اَوْحَیْنا اِلَیکَ رُوحاً مِنْ اَمْرِنا». «و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم.»

۴ - «یَذْرَؤُکُمْ فیهِ لَیْسَ کَمِثْلِه شیءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ البصیرُ». «بدین وسیله شما را بسیار می‌گرداند، چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا».

۵ - «لاحُجَّةَ بَیْنَنا و بَیْنَکُمُ اللهُ یَجْمَعُ بَیْنَنا و اِلیهِ المَصیرُ». «میان ما و شما خصومتی نیست. خدا میان ما را جمع می‌کند و فرجام به سوی اوست.»

۶ - «وَتَرَاهُمْ یُعْرَضونَ عَلَیها خاشعینَ مِنَ الذُّلِّ یَنْظُرُونَ مِنْ طَرفٍ

مُجاهد گفته است: «فَيَظْلَلْنَ رَواكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ» (۳۳) یعنی (کشتیها) حرکت می‌کنند، و در دریا راه نمی‌روند.[۱]

«شَرَعُوا» (۲۱) یعنی: بدعت آوردند.[۲]

١ - باب : قَوْلِهِ

﴿ إلا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾ [٢٣]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«إلّا المَوَدَّةَ فِی القُربی» (۲۳) «به جز دوستی دربارهٔ خویشاوندان»[۳]

٤٨١٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَيْسَرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ طَاوُسًا ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ : ﴿ إلا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾ . فَقَالَ سَعِيدُ ابْنُ جُبَيْرٍ : قُرْبَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ : فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : عَجِلْتَ، إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ ، فَقَالَ : «إِلا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ». [راجع : ٣٤٩٧] .

۴۸۱۸ ـ از طاوس از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی از وی سؤال شد: «به جز دوستی دربارهٔ خویشاوندان.» سعید بن جُبَیر (که در آنجا حاضر بود) گفت که مراد از «قربی» آل محمد (صلی‌الله علیه وسلم) است. ابن عباس (به او) گفت: در تفسیر آن شتاب کردی، همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم از بطن قریش نبود مگر آنکه با همه قرابت داشت. آن حضرت گفت:

خَفِيٍّ». «آنان را می‌بینی (که چون) بر (آتش) عرضه می‌شوند، از (شدت) زبونی فروتن شده‌اند و زیر چشمی می‌نگرند.»

۱ - «إن يَشأ يُسكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَواكِدَ عَلَى ظَهْرِه». «اگر بخواهد باد را ساکن می‌گرداند و (سفینه‌ها) بر پشت آب متوقف می‌مانند.»

۲ - أَمْ لَهُمْ شُرَكَوٴا شَرَعُوا لَهُم مِنَ الدِّينِ مالَمْ يأذَنْ بِهِ الله». «آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده، برایشان بنیاد آیینی نهاده‌اند؟»

۳ - «ذلکَ الَّذی يُبَشِّرُالله عِبادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلوالصّالحات قُل لاَ أَسْئَلُکُم عَلَيه أَجراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُرْبَى». «این همان (پاداشی) است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند (بدان) مژده داده است به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی با خویشاوندان». در رابطه به اینکه مراد از «القربی» یعنی خویشاوندان، در این آیت چه کسانی اند، اختلاف است. برخی مراد از «القربی» را قرب الهی، یعنی انجام طاعت و عبادت تفسیر کرده‌اند. برخی اقربای آن حضرت را مراد دانسته‌اند، چون حضرت علی و فاطمه و فرزندان ایشان. برخی اولاد عبدالمطلب و بنی هاشم تفسیر کرده‌اند، همانان که صدقه بر آنها حرام است و حق ایشان از خمس داده می‌شود. «تیسیر القاری»

٤٣ - سُورَةُ حم ﴿الزُّخْرُف﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ عَلَى أُمَّةٍ ﴾ [٢٢ ، ٢٣] : عَلَى إِمَامٍ . ﴿وَقِيلِهِ يَا رَبِّ ﴾ [٨٨] : تَفْسِيرُهُ . أَيَحْسِبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ ، وَلا نَسْمَعُ قِيلَهُمْ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ وَلَوْلا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ [٣٣] : لَوْلا أَنْ جَعَلَ النَّاسَ كُلَّهُمْ كُفَّارًا ، لَجَعَلْتُ لِبُيُوتِ الْكُفَّارِ ﴿ سَقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ ﴾ مِنْ فِضَّةٍ ، وَهِيَ دَرَجٌ ، وَسُرُرَ فِضَّةٍ . ﴿ مُقْرِنِينَ ﴾ [١٣] : مُطِيقِينَ . ﴿آسَفُونَا ﴾ [٥٥] : أَسْخَطُونَا . ﴿ يَعْشُ ﴾ [٣٦] : يَعْمَى .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ ﴾ [٥] : أَيْ تُكَذِّبُونَ بِالْقُرْآنِ . ثُمَّ لا تُعَاقَبُونَ عَلَيْهِ ؟ ﴿ وَمَضَى مَثَلُ الأَوَّلِينَ ﴾ [٨] : سُنَّةُ الأَوَّلِينَ . ﴿ وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴾ يَعْنِي الإِبِلَ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ . ﴿ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ﴾ [١٨] : الْجَوَارِي ، يَقُولُ : جَعَلْتُمُوهُنَّ لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ، فَكَيْفَ تَحْكُمُونَ ؟ ﴿ لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ [٢٠] : يَعْنُونَ الأَوْثَانَ ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ ﴾ أَيْ : الأَوْثَانُ ، إِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ . ﴿فِي عَقِبِهِ ﴾ [٢٨] : وَلَدِهِ . ﴿ مُقْتَرِنِينَ ﴾ [٥٣]: يَمْشُونَ مَعًا . ﴿ سَلَفًا ﴾ [٥٦] : قَوْمُ فِرْعَوْنَ سَلَفًا لِكُفَّارِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ ﴿ وَمَثَلًا ﴾ عِبْرَةً . ﴿ يَصِدُّونَ ﴾ [٥٧] : يَضِجُّونَ . ﴿مُبْرِمُونَ ﴾ [٧٩] : مُجْمِعُونَ . ﴿ أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴾ [٨١]: أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴾ [٢٦] :

«(چیزی از شما نمی‌خواهم) مگر آنکه قرابتی که میان من و شماست آن را رعایت کنید.»

۴۳ ـ سورهٔ حم «الزُّخْرُف»[۱]

و مجاهد گفته است: «عَلَى أُمَّةٍ» (۲۲، ۲۳) یعنی: بـر امـام[۲] «و قِيلِهُ يـا رب» (۸۸) «و گوید: ای پروردگار من» تفسیر آن این است که: آیا گمان می‌کنند که ما سخنان نهانی و رازهایشان را نمی‌شنویم، و گفته‌های ایشان را نمی‌شنویم.[۳]

و ابن عباس گفته است: «وَ لَولا اَنْ يَكونَ النّاسُ اُمَّةً واحِدةً» (۳۳) «و اگرنـه آن بود که (همهٔ) مردم (در انکار خدا) امتی واحد گردند.» یعنی: اگـر نه آن بود که همهٔ مـردم را کافر بگردانم، خانه‌های کافران را می‌گردانیدم «سُقفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ معـارِجَ» «سـقفها و نردبانهایی از نقره» کلمهٔ «مِـن فِضَّـةٍ» «از نقره» نردبانهـا و تختها را نیز شامل می‌شود.[۴]

«مُقْرِنيـن» (۱۳) مُطِيْقِيْنَ یعنی: توانا[۵] «اَسْـفُوْنا»

۱ - سورهٔ «الزّخرف» مکی است و به قول مقاتل آیهٔ «وَسْئَلْ مَنْ اَرْسَلنا مِنْ قَبْلِک» (۴۵) مدنی است. «تیسیر القاری»
۲ - «بَل قالُوا اِنّا وَجَدْنا ءاباءَنَا عَلَى اُمَّةٍ وَ اِنّا عَلَى آثارِهِمْ مُهْتَدون» «نه، بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما (هم با) پیگیری از آنان راه یافتگانیم.»
۳ - «وَقِيْلِهِ يا رَبِّ اِنْ هولاءُ قَوْمٌ لايُؤمنون». «و گوید: ای پروردگار من، اینها جماعتی‌اند که ایمان نخواهند آورد.»
۴ - «وَلَوْلا اَنْ يَكونَ النّاسُ اُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَن يَكْفُرْ بالرَّحْمن لِبُيوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ معارِج عَلَيها يَظْهرون». «و اگرنه آن بود که (همهٔ) مردم (در انکار خدا) امتی واحد گردند، قطعاً برای خانه‌های آنان که به (خدای) رحمان کفر می‌ورزیدند سقفها و نردبانهایی از نقره که بر آن‌ها بالا روند، قرار می‌دادیم.»
۵ - «وَتَقولوا سُبحن الذی سَخَّرَلنا هذا و ما كُنّا لَهُ مُقْرِنين». «و بگویید: پاک است کسی که این را برای ما رام کرد (و گرنه) ما را یارای (رام ساختن) آنها نبود.»

الْعَرَبُ تَقُولُ : نَحْنُ مِنْكَ الْبَرَاءُ وَالْخَلاءُ ، وَالْوَاحِدُ وَالاثْنَانِ وَالْجَمِيعُ ، مِنَ الْمُذَكَّرِ وَالْمُؤَنَّثِ ، يُقَالُ فيه : بَرَاءٌ ، لأَنَّهُ مَصْدَرٌ ، وَلَوْ قالَ : بَرِيءٌ ، لَقِيلَ في الاثْنَيْنِ : بَرِيئَانِ ، وَفي الْجَمِيعِ : بَرِيئُونَ ، وَقَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ : ﴿إِنَّنِي بَرِيءٌ﴾ بِالْيَاءِ . وَالزُّخْرُفُ : الذَّهَبُ . ﴿مَلائِكَةً يَخْلُفُونَ﴾ [٦٠] : يَخْلُفُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً .

(۵۵) یعنی: ما را به خشم درآوردند[1]
«یَعْشُ» (۳٦) یعنی: کورکورانه نگریستن[2] و مجاهد گفته است: «أفَنَضْرِبُ عَنْکُمُ الذِّکرَ» (۵) «آیا بازداریم از شما پند را» یعنی: قرآن را تکذیب می‌کنید و سپس ما عقوبت نمی‌کنیم.[3]
«وَمَضَى مَثَلُ الأَوَّلين» (۸) یعنی: سنت پیشنیان گذشت[4] «وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنین» (۱۳) «تاب و توان رام ساختن آنها را نداشتیم» یعنی: شتر و اسپ و قاطر و خر.
«یُنَشَّؤا فِی الحِلْیَة» (۱۸) (یُنَشَّؤا ـ را اشتباهاً اعراب گذاری کرده است) یعنی «که در زیور پرورده می‌شود» مراد دختران است. می‌گوید: زنان را فرزندان (خدای) رحمان می‌گردد پس چگونه داوری می‌کنید.[5]
«لَوْ شاءَ الرَّحمنُ ما عَبَدْناهُم» (۲۰) «می‌گویند: اگر (خدای) رحمان می‌خواست آنها را نمی‌پرستیدیم.» یعنی: بتان را. «مالَهُمْ بذلک مِنْ عِلمٍ» «آنان به این (دعوی) دانشی ندارند.» یعنی: بُتان (ضمیر در ـ ما عَبَدْناهُم ـ متوجهٔ بتان است نه ملایکه) آنها نمی‌دانند.
«فی عَقِبِه» (۲۸) (عقب) یعنی: فرزند[6]

---

۱ - «فَلَمّا اسَفُونا انْتَقَمْنا مِنهُم فَأغرقْناهُم اَجْمَعین». «و چون ما را به خشم درآوردند، از آنان انتقام گرفتیم و همهٔ آنان را غرق کردیم.»
۲ - «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شیطاناً فَهُوَلَهُ قَرِین». «و هرکس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد.»
۳ - «اَفَنَضْرِبُ عَنْکُمُ الذِّکرَ صَفحاً اَن کُنْتُم قَوماً مُسْرِفین». «آیا به (صرف) اینکه شما قوم منحرفید (باید) قرآن را از شما بازداریم.»
۴ - «فَاَهلَکْنا اَشَدَّ مِنْهُم بَطْشاً وَ مَضى مَثَلُ الاَوَّلین». «و نیرومندتر از آنان را به هلاکت رسانیدیم و سنت پیشنیان تکرار شد.»
۵ - «اَوَمَنْ یُنَشَّؤا فی الحِلْیَةِ وَهُوَ فی الخِصامِ غَیرُ مُبین». «آیا کسی را (شریک خدا می‌کنند) که در زر و زیور پرورش یافته و در هنگام مجادله بیانش غیر روشن است.»
۶ - «وَجَعَلَها کَلِمَةً باقیاةً فی عَقِبِه لَعَلَّهُم یرجِعُون». «و خدای تعالی کلمهٔ توحید را سخنی باقی مانده در فرزندان او قرار داد، تا باشد که

«مُقْتَرِنین» (۵۳) یعنی: همراهی کردن[1]
«سَــلَفاً» (٥٦) قوم فرعون را سلف کافران امت محمد صلی الله علیه و سلم گردانیدیم. «وَ مَثَلاً» یعنــی: عبرت[2] «یَصِدُّون» (۵۷) یعنی: ناله و داد و فریاد می‌کنند.[3]
«مُبْرِمــون» (۷۹): مُجْمِعــون» ـ یعنــی: فراهم آورندگانیم[4]
«اَوَّلُ العابدین» (۸۱) یعنی: نخستین مؤمنان[5] و غیر از وی گفته اســت: «اِنَّنی براء مَمّا تَعْبُدُون» (٢٦) «واقعــاً از آنچه می‌پرســتید، بیزارم» (در کلام عــرب در حال جمع نیز کلمــهٔ «براء» را می‌گویند). نَحْنُ مِنْکَ البراء والخلاءُ ـ یعنی: ما از تو بیــزار و روی گردانیم. در صیغهٔ واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث آن گفته می‌شود: بــراً یعنی مصدر اســت. و اگر بگویــد: بریءٌ، تثنیه آن: بریئان و جمع آن ـ بریئون ـ اســت. و عبدالله (بن مسعود) چنین خواند: «اِنَّنی بریءٌ» یعنی با یأ. و الزُّخرُف: یعنی طلا
«ملائکَةٌ یَخْلفُوْن» (٦٠) یعنی: بعضی جانشــین بعضی دیگر شوند.[6]

کافران رجوع کنند.»
۱ - «فَلَوْلا اُلقِی عَلَیْهِ اَسْوِرةٌ مِن ذَهبٍ اَوْجاءَ مَعَهُ المَلئکَةُ مُقْتَرِنین». «پس چرا بر او دستبندهای زرین آویخته نشد؟ یا با او فرشتگانی همراه نیامده‌اند؟»
۲ - «فَجَعَلْناهُم سَلَفاً وَ مَثَلاً للآخِرین». «و آنان را پیشینه‌ای (بد) و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم.»
۳ - «وَلَمّا ضُرِبَ ابنُ مَریَمَ مَثَلاً اذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّون». «و هنگامی که (در مورد) پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن (سخن) هلهله درانداختند و اعراض کردند.»
۴ - «اَمْ اَبْرَموا اَمْراً فَانّا مُبْرِمون». «یا در کاری ابرام ورزیده‌اند، ما (نیز) ابرام می‌ورزیم.»
۵ - «قُلْ اِن کانَ لِلرَّحْمانِ وَلَدٌ فَانَا اَوَّلُ العابدین». «بگو: اگر برای (خدای) رحمان فرزندی بود که نیست، خود من نخستین پرستندگان بودم.»
۶ - «وَلَوْ نشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکُم ملائکَةً فی الارضِ یَخْلُفُوْن». «و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در (روی) زمین جانشین

«وَنادوا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَینا رَبُّکَ قال اِنَّکُم ماکِثون» (۷۷) «و فریاد کشند: ای مالک: «بگو» پروردگارت جان ما را بستاند، پاسخ دهد: شما ماندگارید.»

٤٨١٩ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ : ﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ . [راجع : ٣٢٣٠ . اخرجه مسلم: ٨٧١، مختصراً] .

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿مَثَلاً لِلآخِرِينَ﴾ [٥٦] : عِظَةً لِمَنْ بَعْدَهُمْ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿مُقْرِنِينَ﴾ [١٣] : ضَابِطِينَ ، يُقَالُ : فُلانٌ مُقْرِنٌ لِفُلانٍ ضَابِطٌ لَهُ . وَالأَكْوَابُ : الأَبَارِيقُ الَّتِي لا خَرَاطِيمَ لَهَا . ﴿أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ [٨١] : أَيْ : مَا كَانَ ، فَأَنَا أَوَّلُ الآنِفِينَ ، وَهُمَا لُغَتَانِ : رَجُلٌ عَابِدٌ وَعَبِدٌ . وَقَرَأَ عَبْدُاللَّهِ : وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ . وَيُقَالُ : ﴿أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ الْجَاحِدِينَ ، مِنْ : عَبِدَ يَعْبَدُ . [راجع : ٣٢٣٠].

[وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿فِي أُمِّ الْكِتَابِ﴾ [٤] : جُمْلَةِ الْكِتَابِ ، أَصْلِ الْكِتَابِ] .

٤٨١٩ - از عطاء، از صَفْوان بن یَعلی از پدرش روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که بر منبر می‌خواند: «و فریاد کشند (کافران در دوزخ) ای مالک، بگو پروردگارت جان ما را بستاند. و قتاده گفته است: «مثلاً لِلْاخرین» (٥٦) یعنی: عبرتی برای کسانی که پس از ایشان می‌آیند[1] و غیر از قتاده گفته است: «مُقْرِنین» (۱۳) یعنی: چیره. گفته می‌شود: ـ فلانٌ مُقْرِنٌ لِفُلانٌ ـ یعنی: فلان کس بر وی چیرگی دارد. و اَلْاَکْواب: یعنی همان جامی که خرطوم یا نول (لوله) ندارد(لیوان،فنجان).[2] «اَوَّلُ العابدین». (۸۱) یعنی (اِنْ کانَ در آیت مذکور: اگر بود» به معنای «ماکان» است، یعنی «اِن» به معنی نفی است یعنی: نبود. پس من نخستین نفی کنندگان بودم[3] و آن دو لغت

(شما) گردند، قرار دهیم.»

۱ - «فَجَعلناهُم سَلَفاً و مَثَلاً لِلْاخرین». «و آنان را پیشینه‌ای بد، و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم.»

۲ - مراد از آن، این آیت است: «یُطافُ عَلَیهِم بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ اکواب» (۷۱) «سینی‌هایی از طلا و جامهایی در برابر آنان می‌گردانند.»

۳ - «قُلْ اِنْ کانَ لِلرَّحمنِ وَلَدٌ فَانَا اَوَّلُ العابِدین». «بگو: اگر برای خدای (رحمن) فرزندی بود، خود من نخستین پرستندگان بودم.» در تفسیر کشف الاسرار میبدی در تفسیر آیهٔ مذکور آورده است که ترجمه‌اش این است: «اگر خداوند فرزندی می‌داشت.» یعنی به قول شما و به پندار شما «اَوَّل العابدین» یعنی: من نخستین کسی بودم که (سخن شما را) انکار می‌کردم، زیرا که او یکتا است و او را شریکی نیست و نه او را پسری است و من نخستین کسی بودم که شما را تکذیب می‌کردم، و در آنچه گفتید با شما مخالفت می‌کردم. ابن عباس گفته است: در اینجا (العابدین) به معنای نفی و انکار است. یعنی: خداوند را فرزندی نبوده است و من نخستین شاهد آنم و گفته شد که: العابدین یعنی من نخست کسی‌ام که این

۲ - باب : ﴿ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ ﴾ [۵]

مُشْرِكِينَ ، وَاللَّهِ لَـوْ أَنَّ هَـذَا الْقُرْآنَ رُفِـعَ حَيْـثُ رَدَّهُ أَوَائِـلُ هَذِه الأُمَّة لَهَلَكُوا .

﴿ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الأَوَّلِينَ ﴾ [۸] : عُقُوبَةُ الأَوَّلِينَ . ﴿ جُزْءًا ﴾ [۱۵] : عِدْلاً .

اســت: رَجُل ٌعابدٌ و عبدٌ (یعنی عابدٌ، به معنای مؤمــن و مطیــع و عبدٌ به معنــای نفی کننده یا انکار کننده اســت.) و عبدالله بن مسعود چنین خوانده است: «وَ قالَ الرّسولُ یا ربِ»[۱] و گفته می‌شــود «اوّلُ العابدین» یعنی الجاحدین: انکار کننــدگان یعنی، از باب: عبدِ یَعْبُــدُ، به معنای: انکار اســت. «اَوَّلُ العابدین» یعنی: انکار کننده و قتاده گفته اســت: «فی اُمّ ِالکِتاب» (٤) یعنی: جملهٔ کتاب، اصل کتاب[۲]

باب ـ ۲

«اَفَنَضْــرِبُ عَنْکُــمُ الذِّکرَ صَفحــاً اَنْ کُنتُمْ قَوْماً مُسرفین» (٥) «آیا به (صرف) اینکه شما قومی منحرفیــد (باید) قرآن را از شــما بازداریم.» و مُسرفین در آیهٔ مذکور به معنای مشرکین است. به خدا سوگند که اگر این قرآن در اوایل آن که این امت آن را رد کرده بودند، برداشته می‌شد، قطعاً هلاک می‌شدند.[۳]

«فَاَهْلَکنا أشــدَّ مِنهُمْ بَطْشاً وَ مَضی مَثَلُ الأوَّلین»

قول را نفی می‌کنم و آن را رد می‌کنم» ترجمهٔ «فَاَنا اول العابدین» در تفسیر میبدی: «من نخستین کسی می‌بودم که از پرستش وی ننگ می‌کردم.» در تفسیر ابن عباس آمده است: «قل» بگوی ای محمد بر نضر بن حارث و علقمه «اِن کان» نمی‌باشد «للرحمن ولد فانا اول العابدین» برای خدا پسری، و من اولین اقرار کنندگانم که خدا را پسر و شریکی نیست.

۱ - مراد از آن این آیت است: «وَقیلِه یا ربِّ اِنَّ هؤلاءِ قَوْمٌ لایؤمِنون». «و گوید: ای پروردگار من، اینها جماعتی‌اند که ایمان نخواهند آورد.» ابن مسعود عوض «وَقیلِه یا ربِّ» (۸۸) که قرائت عامه است چنین خواند: «وَ قالَ الرّسولُ یا ربِّ»

۲ - وَ اِنَّهُ فی اُمِّ الکتاب لَدَینا لعلیٌّ حکیم». (۴) «همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت و والا و پر حکمت است.» گفته‌اند که مراد از «اُمّ الکتاب» لوح محفوظ است.

۳ - یعنی خدای عزّوجل بر ایشان رحمت آورد و دعوت ایشان را به اسلام سالها طولانی کرد.

(۸) «و نیرمندتر از آنان را به هلاکت رسانیدیم و سنت پیشینیان تکرار شد.» (مَثَلُ الاولین» را، عقوبت پیشینیان، تفسیر کرده است. «جُزءاً» (۱۵) عِدْلاً یعنی لِنگه.[۱]

٤٤- سُورَةُ حم ﴿الدُّخَانِ﴾

۴۴ ـ سورهٔ حم «الدُّخان»[۲]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿رَهْوًا﴾ [٢٤]: طَرِيقًا يَابِسًا، وَيُقَالُ: ﴿رَهْوًا﴾ سَاكِنًا. ﴿عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [٣٢]: عَلَى مَنْ بَيْنَ ظَهْرَيْهِ. ﴿فَاعْتِلُوهُ﴾ [٤٧]: ادْفَعُوهُ. ﴿وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ [٥٤]: أَنْكَحْنَاهُمْ حُورًا عِينًا يَحَارُ فِيهَا الطَّرْفُ. ﴿أَنْ تَرْجُمُونِ﴾ [٢٠]: الْقَتْلُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿كَالْمُهْلِ﴾ [٤٥]: أَسْوَدُ كَمُهْلِ الزَّيْتِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿تُبَّعٍ﴾: مُلُوكُ الْيَمَنِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُسَمَّى تُبَّعًا، لِأَنَّهُ يَتْبَعُ صَاحِبَهُ، وَالظِّلُّ يُسَمَّى تُبَّعًا، لِأَنَّهُ يَتْبَعُ الشَّمْسَ.

و مجاهد گفته است: «رَهْواً» (٢٤) یعنی: راهی خشک. و گفته می‌شود: «رَهواً» (٢٤) ساکن و آرام[۳]

«عَلَی عِلْمٍ عَلَی العالمین» (٣٢) یعنی: بر اهل عصرشان.[۴]

«فَاعْتَلُوْه» (٤٧) یعنی: او را دفع کنند.[۵]

«وَزَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عینٍ» (٥٤) یعنی: آنها را با حوران درشت چشم نکاح کردیم که (زیبایی شان) چشم را خیره می‌کند.[۶]

«اَنْ تَرْجُمُونِ» (٢٠) یعنی کشتن.[۷] و ابن عباس گفته است: «کالمُهلِ» (٤٥)[۸] یعنی: سیاه مانند روغن زیتون و غیر از ابن عباس گفته است:

---

۱ - «وَجعلوُا لَهُ مِنْ عبادِهِ جُزءاً اِنَّ الانسانَ لَکفُورٌ مُبین». «و برای او بعضی از بندگان (خدا) را جزئی (چون فرزند و شریک) قرار دادند به راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است.

۲ - به قول مقاتل سورهٔ «الدُّخان» مکی است.

۳ - «وَاتْرُکِ البَحرَ رَهواً اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقون» «و دریا را هنگامی که آرام است، پشت سر بگذار که آنان سپاهی غرق شدنی‌اند.»

۴ - «وَلَقَداخْتَرْناهُمْ علی عِلْمٍ عَلَی العالمین». «و قطعاً آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم.»

۵ - «خُذوهُ فاعْتِلوْهُ اِلی سواءِ الجَحیم». «او را بگیرید و به میان دوزخش بکشانید.»

۶ - «کَذلکَ و زَوَّجناهُمْ بحُورٍ عینٍ». «آری» چنین خواهد بود و آنها را با حوریان درشت چشم همسر می‌گردانیم.»

۷ - «وَ اِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَ رَبِّکُمْ اَن تَرْجُمُونِ». «و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از اینکه مرا سنگباران کنید.»

۸ - «کَالمُهلِ یَغْلی فی البُطوُنِ». «چون مس گداخته در شکمها می‌گدازد.»

«تُبَّـع» (۳۷) مراد از آن پادشاهان یمن است هر یک از ایشان «تُبَّع» نامیده می‌شوند، زیرا صاحب خود را همراه می‌باشد و سایه را «تُبَّع» می‌گویند، زیرا آفتاب را تابع می‌باشد.

١ - باب : ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ [١٠].

قال قَتَادَةُ : فَارْتَقِبْ : فَانْتَظِرْ .

٤٨٢٠- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللّهِ قَالَ : مَضَى خَمْسٌ : الدُّخَانُ ، وَالرُّومُ ، وَالْقَمَرُ ، وَالْبَطْشَةُ ، وَاللِّزَامُ . [راجع : ١٠٠٧ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٨] .

باب ـ ۱

«فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِی السَّماء بِدُخانٍ مُبینٍ» (۱۰) «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» قتاده گفته است: فارتقِب؛ یعنی: منتظر باش.

٤٨٢٠ ـ از مسروق روایت است که عبدالله ابن مسعود گفت: پنج چیز (که علایم قیامت است) گذشت: دود، شکست روم، شکافتن ماه، البطشه (شکست مشرکین در جنگ بدر) و اللِّزام (اسارت مشرکین در روز بدر)

٢ - باب : ﴿يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [١١]

٤٨٢١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال : قال عَبْدُاللّهِ : إِنَّمَا كَانَ هَذَا ، لأَنَّ قُرَيْشًا لَمَّا اسْتَعْصَوْا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ دَعَا عَلَيْهِمْ بِسِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ ، فَأَصَابَهُمْ قَحْطٌ وَجَهْدٌ حَتَّى أَكَلُوا الْعِظَامَ ، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَرَى مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ مِنَ الْجَهْدِ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ تَعَالَى : ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ . قال : فَأُتِيَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، اسْتَسْقِ اللّهَ لِمُضَرَ ، فَإِنَّهَا قَدْ هَلَكَتْ . قال :

باب ـ ۲

«يَغْشَی النّاسَ هذا عذابٌ أَلیمٌ» (۱۱) «که مردم را فرومی‌گیرد این است عذاب دردناک.»

٤٨٢١ ـ از مُسلم، از مسروق روایت است که عبدالله ابن مسعود گفت: این (نمودار شدن دود) از آن سبب بود که چون مشرکان قریش از پیامبر صلی الله علیه و سلم نافرمانی کردند، آن حضرت بر ایشان دعای سالها (نزول قحطی) همچون سالهای قحطی زمان یوسف نمود، قحطی و مشقت ایشان را فرو گرفت تا آنکه (از فرط گرسنگی استخوان می‌خوردند و چون کسی (از ایشان) به سوی آسمان می‌نگریست،

«لِمُضَرَ إِنَّكَ لَجَرِيءٌ». فَاسْتَسْقَى لَهُمْ فَسُقُوا ، فَنَزَلَتْ : ﴿إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾ . فَلَمَّا أَصَابَتْهُمُ الرَّفَاهِيَةُ عَادُوا إِلَى حَالِهِمْ حِينَ أَصَابَتْهُمُ الرَّفَاهِيَةُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ . قَالَ : يَعْنِي يَوْمَ بَدْرٍ . [راجع : ۱۰۰۷ . أخرجه مسلم : ۲۷۹۸] .

از شدت مشقت، میان خود و میان آسمان چیزی مانند دود می‌دید. پس خدای تعالی فرود آورد: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد که مردم را فرومی‌گیرد، این است عذاب دردناک.» سپس کسی (ابوسفیان) نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفته شد. یا رسول الله، بر قبیلهٔ مضر طلب باران کن که ایشان هلاک شدند. آن حضرت گفت: «برای قبیلهٔ مضر (طلب باران) کنم واقعاً تو بسیار با جرئت می‌باشی» آن حضرت برایشان طلب باران کرد و به آنها باران داده شد و پس از آن نازل شد: «به تحقیق شما به کفر عودت کننده‌اید.» (۱۵) و چو آسایش یافتند به همان حالت اولیهٔ خود برگشتند، یعنی هنگامی که به ایشان آسایش رسید. سپس خدای عزوجل نازل کرد: «روزی که دست به حمله می‌زنیم، همان حملهٔ بزرگ (آنگاه) ما انتقام گیرنده‌ایم.» (۱٦) ابن مسعود گفت: مراد از آن، روز بدر است.

۳ - باب :[قَوْلِهِ :]

﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾ [۱۲]

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا العذابَ اِنَّا مؤمنون» (۱۲) می‌گویند پروردگارا، این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم.»

۴۸۲۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ فَقَالَ : إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ تَقُولَ لِمَا لا تَعْلَمُ اللَّهُ أَعْلَمُ ، إِنَّ اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ . إِنَّ قُرَيْشًا لَمَّا غَلَبُوا النَّبِيَّ

۴۸۲۲ ـ از ابوالضُّحی روایت است که مسروق گفت: نزد عبدالله ابن مسعود رفتم. گفت: این از دانستگی است که چون چیزی را نمی‌دانی، بگویی خدا داناتر است، همانا خدا به پیامبر خود صلی الله علیه و سلم گفته است: «بگو:

ﷺ وَاسْتَعْصَوْا عَلَيْهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ أَكَلُوا فِيهَا الْعِظَامَ وَالْمَيْتَةَ مِنَ الْجَهْدِ، حَتَّى جَعَلَ أَحَدُهُمْ يَرَى مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ مِنَ الْجُوعِ قَالُوا: ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾. فَقِيلَ لَهُ: إِنْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَادُوا، فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ فَعَادُوا، فَانْتَقَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ _ إِلَى قَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ _ ﴿إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾.

[راجع: ١٠٠٧. أخرجه مسلم: ٢٧٩٨].

مزدی بر این (رسالت) از شما نمی‌طلبم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم» (ص: ۸٦) و آنگاه که قریش در برابر پیامبر صلی الله علیه و سلم به ستیزندگی پرداختند و از وی نافرمانی کردند، آن حضرت گفت: «بارالها، هفت سال قحطی مانند سالهای (زمان) یوسف برایشان نازل کن.» یک سال قحطی آنها را فرو گرفت که از فرط گرسنگی، استخوان و گوشت حیوانات مرده را می‌خوردند تا آنکه هر یکشان میان خود و آسمان از شدت گرسنگی چیزی بسان دود می‌دید، پس آنها گفتند: «پروردگارا این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم.» (الدخان: ۱۲) پس به آن حضرت گفته شد: اگر (عذاب را) از ایشان دور کنیم (به کفر خود) برمی‌گردند. آن حضرت پروردگار خود را دعا کرد و خداوند عذاب را از ایشان دور کرد. پس آنها به کفر خود برگشتند. سپس خداوند در روز بدر از ایشان انتقام گرفت و چنین است فرمودهٔ خدای تعالی: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» تا فرمودهٔ خداوند جل ذکره (آنگاه) ما انتقام گیرنده‌ایم.» (الدخان: ١٦)

٤ - باب: ﴿أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ﴾ [١٣]

الذِّكْرُ وَالذِّكْرَى وَاحِدٌ.

باب - ۴

«أَنَّى لَهُمُ الذِّكرى و قَدْ جاءَهُم رسولٌ مبين» (۱۳) «آنان را کجا (جای) پند (گرفتن) باشد، و حال آنکه به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است.» الذِّكرُ و الذِّكرَى به یک معنی است. یعنی پند.

٤٨٢٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا دَعَا قُرَيْشًا كَذَّبُوهُ وَاسْتَعْصَوْا عَلَيْهِ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ » . فَأَصَابَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ - يَعْنِي - كُلَّ شَيْءٍ، حَتَّى كَانُوا يَأْكُلُونَ الْمَيْتَةَ، فَكَانَ يَقُومُ أَحَدُهُمْ، فَكَانَ يَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ مِثْلَ الدُّخَانِ مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ . يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴾ . قَالَ عَبْدُاللَّهِ : أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ قَالَ : وَالْبَطْشَةُ الْكُبْرَى يَوْمَ بَدْرٍ. [راجع : ١٠٠٧. اخرجه مسلم : ٢٧٩٨]

۴۸۲۳ ـ از اَعْمَش، از ابوالضُّحی روایت است که مسروق گفت: بر عبدالله (ابن مسعود) درآمدم، گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش را (به اسلام) فراخواند و آنها او را تکذیب نمودند و از وی نافرمانی کردند، گفت: «بارالها، هفت سال (قحطی) همچون هفت سال (زمان) یوسف بر ایشان نازل کن.» سالی ایشان را فرو گرفت که نابود کرد ـ یعنی ـ هر چیز را تا آنکه گوشت حیوان مرده می‌خوردند و چون یکی از ایشان می‌ایستاد، از فرط مشقت و گرسنگی میان خود و آسمان (چیزی) همچون دود می‌دید. سپس (ابن مسعود) خواند: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد، که مردم را فرو می‌گیرد، این است عذابی دردناک» تا آنکه بدین آیت رسید، «ما این عذاب را اندکی از شما برمی‌داریم (ولی شما) در حقیقت باز از سر می‌گیرید.» (۱۰ ـ ۱۵) عبدالله بن مسعود گفت: آیا عذاب روز قیامت از ایشان برداشته می‌شود. و گفت: مراد از بطشة الکبری روز بدر است.

٥ - باب : ﴿ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ﴾ [١٤]

باب ـ ۵

«ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وقالوا مُعَلَّمٌ مَجْنون» (۱٤) «پس از او روی برتافتند و گفتند: تعلیم یافتهٔ دیوانه است.»

٤٨٢٤ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ وَمَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ : وَقَالَ ﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ

۴۸۲٤ ـ از سُلیمان و منصور، از ابوالضُّحی روایت است که مسروق گفت: عبدالله (ابن مسعود) گفت: همانا خداوند، محمد صلی الله علیه و سلم را برانگیخت و (به آن حضرت

الْمُتَكَلِّفِينَ﴾. فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَأَى قُرَيْشًا اسْتَعْصَوْا عَلَيْهِ «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمُ السَّنَةُ حَتَّى حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ، حَتَّى أَكَلُوا الْعِظَامَ وَالْجُلُودَ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ، وَجَعَلَ يَخْرُجُ مِنَ الأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: أَيْ مُحَمَّدُ، إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَكْشِفَ عَنْهُمْ، فَدَعَا، ثُمَّ قَالَ: «تَعُودُونَ بَعْدَ». هَذَا فِي حَدِيثِ مَنْصُورٍ: ثُمَّ قَرَأَ ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ إِلَى ﴿عَائِدُونَ﴾. أَنَكْشِفُ عَنْهُمْ عَذَابَ الآخِرَةِ؟ فَقَدْ مَضَى: الدُّخَانُ، وَالْبَطْشَةُ، وَاللِّزَامُ. وَقَالَ أَحَدُهُمْ: الْقَمَرُ. وَقَالَ الآخَرُ: وَالرُّومُ.

[راجع: ۱۰۰۷. أخرجه مسلم: ۲۷۹۸].

گفت: «بگو: مزدی بر این (رسالت) از شما نمی‌طلبم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم.» (ص: ٨٦) و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش را دید که از وی نافرمانی می‌کنند، گفت: «بارالها، بر ایشان هفت سال قحطی مانند سالهای (زمان) یوسف نازل کن.» یک سال (قحطی) ایشان را فرو گرفت و همه چیز را نابود کرد تا آنکه استخوان و پوست می‌خوردند. یکی از ایشان گفت: تا آنکه استخوان و گوشت حیوان مرده می‌خوردند و از زمین چیزی به شکل دود بیرون می‌آمد، ابوسفیان نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد، به تحقیق که قوم تو هلاک شد، پس خدا را دعا کن که (این عذاب را) از ایشان بردارد. آن حضرت دعا کرد (و آن عذاب دور شد) سپس فرمود: «پس از این (به کفر خود) باز می‌گردند.»[1]

در حدیث منصور (راوی) است که: این آیت را خواند: «پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.» (١٠) تا «در حقیقت باز از سر می‌گیرید.» (١٥) آیا عذاب آخرت از ایشان دور می‌شود؟[2]

به تحقیق که (این نشانه‌های نزدیکی قیامت) گذشت: الّدخان و البَطْشَه، و اللِّزام. و یکی از این (راویان) گفت که (شکافتن ماه) و دیگری گفت: شکست روم نیز گذشت.[3]

---

۱ – در متن عربی «تَعُودُوْنَ بَعْدَ» آمده است، در سائر نسخ بخاری سخن آن حضرت چنین آمده است: «تَعُودُوا بَعْدَ هذا»

۲ – در متن عربی «أَنَكْشِفُ عَنْهُم عذاب الآخرة» نوشته شده است. در سائر نسخ بخاری چنین است: «أَيكشفُ...»

۳ – یعنی، هر دو راوی حدیث در موضوع گذشتن الدُّخان و البَطْشة و اللِّزام، نظر متفق داشتند ولی در شکافتن ماه و شکست روم موافق نبودند.

٦ - باب : ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ [٦]

٤٨٢٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : خَمْسٌ قَدْ مَضَيْنَ : اللِّزَامُ، وَالرُّومُ، وَالْبَطْشَةُ، وَالْقَمَرُ، وَالدُّخَانُ. [راجع : ١٠٠٧، أخرجه مسلم : ٢٧٩٨].

٤٥ - سُورَةُ حم ﴿الْجَاثِيَةِ﴾

﴿جاثية﴾ [٢٨] : مُسْتَوْفِزِينَ عَلَى الرُّكَبِ.
وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿نَسْتَنْسِخُ﴾ [٢٩] : نَكْتُبُ.
﴿نَنْسَاكُمْ﴾ [٣٤] : نَتْرُكُكُمْ.

باب : ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ الآيَةَ

باب ـ ۶

«يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الكُبرى اِنّا مُنتَقِمُونَ» (١٦) «روزی که دست به حمله می‌زنیم، همان حملهٔ بزرگ؛ (آنگاه) ما انتقام گیرنده‌ایم.»

٤٨٢٥ ـ از مُسلِم، از مسروق روایت است که عبدالله ابن مسعود گفت: پنج (نشانهٔ نزدیکی قیامت) گذشته است: اللّزام و الرُّوم و البطشه و ماه و دُخان.

۴۵ ـ سورهٔ حم «اَلْجاثِيَة»[۱]

«جاثِيَة» (٢٨) یعنی: به زانو در آمدگان.[۲]
و مجاهد گفته است: «نَسْتَنْسِخُ» (٢٩) یعنی: می‌نویسیم[۳]
«نَنْساكُم» (٣٤) یعنی: شما را وامی‌گذاریم.[۴]

باب

«وَما يُهْلِكُنا اِلّا الدَّهْرُ» (٢٤) «و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند.»

---

۱ – سورة الجاثیه بدون اختلاف مکی است.
۲ – «وَتری کُلَّ اُمّةٍ جاثِيةً، کُلُّ اُمّةٍ تُدعَى اِلَى كِتابِهَا الْيَوْمَ تُجزَوْنَ ماكُنتُم تَعمَلون». «و هر امتی را به زانو درآمده می‌بینی، هر امتی به سوی کارنامهٔ خود فراخوانده می‌شود و بدیشان می‌گویند آنچه می‌کردید امروز پاداش می‌یابید.»
۳ – هذا كِتابُنا يَنطِقُ عَلَيكُم بالحقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ماكُنتُم تَعمَلون». «این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید، آنچه شما عمل می‌کردید ما می‌نوشتیم.»
۴ – «وَ قيلَ اَلْيَوْمَ نَنساكُم كما نَسِيتُم لِقاءَ يَوْمِكُم هذا وَمأواكُمُ النّارُ وَمالَكُم من ناصِرِين». «گفته شود همانگونه که دیدار امروزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش خواهیم کرد و جایگاهتان در آتش دوزخ است و برای شما یاورانی نخواهد بود.»

٤٨٢٦ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». [انظر: ٤١٨١، ٦١٨٢، ٧٤٩١، أخرجه مسلم: ٢٢٤٦].

٤٦- سُورَةُ حم ﴿الأَحْقَافِ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿تُفِيضُونَ﴾ [٨]: تَقُولُونَ.

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَثَرَةٍ وَأُثْرَةٍ و: ﴿أَثَارَةٍ﴾ [٤]: بَقِيَّةٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾ [٩]: لَسْتُ بِأَوَّلِ الرُّسُلِ. وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿أَرَأَيْتُمْ﴾ [٤]: هَذِهِ الأَلِفُ إِنَّمَا هِيَ تَوَعُّدٌ، إِنْ صَحَّ مَا تَدَّعُونَ لا يَسْتَحِقُّ أَنْ يُعْبَدَ، وَلَيْسَ قَوْلُهُ: ﴿أَرَأَيْتُمْ﴾ بِرُؤْيَةِ الْعَيْنِ، إِنَّمَا هُوَ: أَتَعْلَمُونَ، أَبَلَغَكُمْ أَنَّ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ خَلَقُوا شَيْئًا؟

٤٨٢٦ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیَّب روایت است که اَبوُهُریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند عَزَّوجل می‌فرماید: پسر آدم مرا آزار داد که دهر (زمان یا طبیعت) را دشنام داد و من دهر هستم، و کار جهان در دست من است، شب و روز را می‌گردانم.»

۴۶ ـ سورهٔ حم «الاحْقاف»[۱]

و مجاهد گفته است: «تُفیضُونَ» (۸) یعنی: می‌گویید[۲] اَثَرَة وَ اُثْرَة و «اَثارَة» (٤) یعنی: بقیه، بازمانده[۳] و ابن عباس گفته است: «بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ» (۹) یعنی: من نخستین پیامبران نیستم.[۴] و غیر از ابن عباس گفته است: «اَرَأَیْتُم» (٤) یعنی: این الف یا همزه «أَرَأَیْتُم» همزهٔ استفهامی برای وعید است، اگر آنچه را دعا می‌کنید (که به جز خدا، خدای دیگری هست) راست باشد، سزاوار آن نیست که پرستش شود. «اَرَأَیْتُم» «آیا می‌بینید» دیدن با چشم نیست، همانا چنین معنی دارد: آیا می‌دانید، آیا چیزی

---

۱ - سورهٔ «الاحقاف» مکی است، به جز یک یا دو آیت آن که مدنی است و گفته‌اند که آیت: «قُل أَرَیْتُم اِن کانَ مِنْ عِنْدِالله» (۱۰) و آیت آخر آن «فاصْبِرْ کما صَبَرَ اُوْلُوالعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» مدنی است. در تفسیر کشف الاسرار میبدی گفته شده که یک آیت آن مدنی است و معلوم نیست که کدام است.

۲ - «هُوَ اَعْلَمُ بما تُفیضون فیه». «خدا به آنچه در آن می‌گویید، داناتر است.»

۳ - «اِیْتُونی بِکتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا اَوْ اَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ کُنْتُمْ صادقین». «کتابی پیش از این (قرآن) یا بازمانده‌ای از دانش نزد من بیاورید، اگر راست می‌گویید.»

۴ - «قُلْ ماکُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُل وَ ما اَدْری ما یُفْعَلُ بی ولابِکُم». «بگو: من از (میان) پیامبران نخستین نبودم و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد.»

١- باب : ﴿ وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي

أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلا أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ ﴾ [١٧] .

٤٨٢٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ مَاهَكَ قَالَ : كَانَ مَرْوَانُ عَلَى الْحِجَازِ ، اسْتَعْمَلَهُ مُعَاوِيَةُ ، فَخَطَبَ فَجَعَلَ يَذْكُرُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ لِكَيْ يُبَايَعَ لَهُ بَعْدَ أَبِيهِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ شَيْئًا ، فَقَالَ خُذُوهُ فَدَخَلَ بَيْتَ عَائِشَةَ فَلَمْ يَقْدِرُوا ، فَقَالَ مَرْوَانُ : إِنَّ هَذَا الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ : ﴿ وَالَّذِي قَالَ : لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي ﴾ . فَقَالَتْ عَائِشَةُ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ : مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ ، إِلا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عُذْرِي .

به شما رسیده که آنچه به جز خدا می‌پرستید، چیزی را آفریده باشند؟[١]

باب

«وَالَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما أتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلی وَ هُما یَسْتَغِیثانِ اللهَ وَیْلَکَ آمِنْ اِنَّ وَعْدَاللهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ماهذا اِلّا اساطیرُ الاَوَّلِیْنَ» (١٧) «آن کس که به پدر و مادر خود اُف بگوید (نسبت بدیشان اندوه و دلتنگی نشان دهد) و (بگوید که) آیا وعده می‌دهید که (از قبر) بیرون آورده خواهم شد، حال آنکه پیش از من نسلها سپری (و نابود) شدند و آن دو (پدر و مادر) به (درگاه) خدا زاری کنند (و به او بگویند) وای بر تو ایمان بیاور که وعده (و تهدید) خدا حق است و او می‌گوید: اینها جز افسانه‌های گذشتگان نیست.»

٤٨٢٧ ـ از ابوبشر، از یوسُف بن ماهک روایت است که گفت: مَروان در حجاز بود و معاویه او را در آنجا گمارده بود. وی خطبه خواند و از یزید بن معاویه یاد کرد تا باشد که پس از پدر وی به او بیعت شود. عبدالرحمن بن ابوبکر به او چیزی گفت. مروان گفت که او را بگیرید. وی به خانهٔ عایشه درآمد، پس بر وی قدرت نیافتند. مروان گفت: این همان است که دربارهٔ او این آیت نازل شده است: «آن کس که به پدر و مادر خود اُف بگوید که آیا وعده می‌دهید.» عایشه از پشت پرده گفت: خداوند در مورد ما (آل ابوبکر) چیزی از قرآن نازل نکرده است، به جز آنکه خداوند عذر مرا (در قصهٔ افک)

---

١ - «قُلْ اَرَأَیْتُمْ ماتَدْعونَ مِنْ دوُنِ اللهِ اَرُونی ماذا خَلَقوا مِنَ الاَرضِ». «بگو: آیا می‌بینید، آنچه به جز خدا می‌پرستید، مرا بنمایید که چه چیز از زمین آفریده است.»

نازل کرده است.

٢ - باب : قَوْلِهِ :

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [٢٤]

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : عَارِضٌ : السَّحَابُ .

باب ـ ٢ فرمودۀ خدای تعالی:

«فَلَمّا رأوْهُ عارضاً مُستَقْبِلَ أودِيَتِهِم قالُوا هذا عارضٌ مُمْطِرُنا بَلْ هُوَ ما استَعْجَلْتُم بِهِ ريحٌ فيْها عذابٌ اليم» (٢٤) «پس چون آن (عذاب) را (به صورت) ابری روی آورنده به سوی وادیهای خود دیدند، گفتند: این ابری است که بارش دهندۀ ماست. (هود گفت: نه) بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید؛ بادی است که در آن عذابی پر درد (نهفته) است.»

ابن عباس گفته است: عارضٌ یعنی: ابر.

٤٨٢٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنَا عَمْرٌو : أَنَّ أَبَا النَّضْرِ حَدَّثَهُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ . [انظر : ٦٠٩٢ ، وانظر في أحاديث الأنبياء باب ٦].

٤٨٢٨ ـ از سُلَیمان بن یَسار روایت است که عایشه رضی الله عنها (همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم را آنگونه خندان ندیده‌ام که بتوانم کام او را ببینم. وی فقط تبسم می‌کرد.

٤٨٢٩ - قَالَتْ : وَكَانَ إِذَا رَأَى غَيْمًا أَوْ رِيحًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوُا الْغَيْمَ فَرِحُوا ، رَجَاءَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الْمَطَرُ ، وَأَرَاكَ إِذَا رَأَيْتَهُ عُرِفَ فِي وَجْهِكَ الْكَرَاهِيَةُ ؟ فَقَالَ : «يَا عَائِشَةُ ، مَا يُؤْمِنِّي أَنْ يَكُونَ فِيهِ عَذَابٌ ؟ عُذِّبَ قَوْمٌ بِالرِّيحِ ، وَقَدْ رَأَى قَوْمٌ الْعَذَابَ . فَقَالُوا : هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا» . [راجع : ٣٢٠٦ . أخرجه مسلم : ٨٩٩] .

٤٨٢٩ ـ عایشه (به ادامۀ حدیث قبلی) گفت: و چون آن حضرت ابر یا بادی را می‌دید، در سیمایش اندوهی پدید می‌آمد. عایشه گفته بود: یا رسول الله، مردم، آنگاه که ابر را می‌بینند. شادمان می‌شوند، به امید آنکه در آن بارانی خواهد بود و تو را می‌بینم که چون ابر را می‌بینی در رخسارت اندوه پدیدار می‌شود؟ آن حضرت فرمود: ای عایشه! چه اطمینانی است که در آن عذابی نیست؟ قومی توسط باد به عذاب رسیدند و چون قوم، عذاب را دیدند (با

دیدن ابر) گفتند که: این ابری است که به ما باران می‌دهد.»

٤٧- سُورَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ

﴿أَوْزَارَهَا﴾ [٤]: آثَامَهَا، حَتَّى لا يَبْقَى إِلا مُسْلِمٌ.

﴿عَرَّفَهَا﴾ [٦]: بَيَّنَهَا.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [١١]: وَلِيُّهُمْ. ﴿فَإِذَا عَزَمَ الأَمْرُ﴾ [٢١]: جَدَّ الأَمْرُ. ﴿فَلا تَهِنُوا﴾ [٣٥]: لا تَضْعُفُوا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿أَضْغَانَهُمْ﴾ [٢٩]: حَسَدَهُمْ. ﴿آسِنٍ﴾ [١٥]: مُتَغَيِّرٍ.

۴۷ـ سورهٔ محمد (صلی الله علیه و سلم)[۱]

«اَوْزارَها» (٤) یعنی: گناهان خود را[۲] تا آنکه به جز مسلمان باقی نماند.

«عَرَّفَها» (٦) یعنی: بیان کرده است آن را[۳] و مجاهد گفته است: «مَوْلَی الَّذینَ آمنوا» (١١) یعنی: دوستدار ایشان (مسلمانان)[۴]

«فَاِذا عَزَمَ الامْرُ» (٢١) یعنی: و چون کار حالت جدی به خود گیرد.[۵]

«فَلاتَهِنوا» (٣٥) یعنی: سستی نکنید.[۶] و ابن عباس گفته است: «أَضْغانَهُم» (٢٩) یعنی: حسد ایشان[۷]

---

۱ - به قول اکثر مفسرین این سوره مدنی است. سدّی و ضحاک آن را مکی گفته‌اند. مجاهد گفت که مدنی است. ابن عباس و قتاده گفته‌اند مدنی است به جز آیت «وَ كَاَيِّن مِنْ قَرْيَةٍ هِیَ اَشَدُّ قُوَّةً» (١٣) که در روز برآمدن آن حضرت از مکه به سوی مدینه، نازل شده است.

۲ - «حَتّی تَضَعَ الحَرْبُ اَوْزارَها». «تا جنگ سلاح خود را بنهد» یعنی جنگ متوقف شود.

۳ - «وَيُدْخِلُهُمُ الجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُم». «و در بهشتی که برای آنان وصف کرده، آنان را درمی‌آورد.»

۴ - «ذلِکَ بِاَنَّ الله مَوْلَی الَّذينَ امَنوا وَ اَنَّ الكافرينَ لامَوْلَا لَهُم». «چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آوردند ولی کافران را سرپرست (و یاری) نیست.»

۵ - «طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْروفٌ فَاِذا عَزَمَ الاَمْرُ فَلَوْصَدَقُواالله لَكانَ خَيْراً لَهُم». «(ولی) فرمان پذیری و سخن شایسته برایشان بهتر است، و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خدا راست (دل) باشند.»

۶ - «فَلا تَهِنوا وَ تَدْعُوا اِلَی السَّلْمِ وَ اَنْتُمُ الاَعْلَوْنَ وَالله مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُم اَعْمالَكُم». «پس سستی مکنید و (کافران را) به آشتی مخوانید (که) شما برترید و خدا با شماست و از (ارزش) کارهایتان هرگز نخواهد کاست.»

۷ - «اَمْ حَسِبَ الَّذينَ فی قُلوبِهِم مَرَضٌ اَنْ لَنْ يُخرِجَ الله اَضْغانَهُم».

«آسِنٍ» (۱۵) یعنی: متغیر[1]

۱ - باب :
﴿ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴾ [۲۲]

۴۸۳۰ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قال : حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي مُزَرِّدٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ قَامَتِ الرَّحِمُ ، فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ ، فَقَالَ لَهُ : مَهْ ، قَالَتْ : هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ ، قال : أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ ؟ قَالَتْ : بَلَى يَا رَبِّ ، قال : فَذَاكِ » . قال أَبُو هُرَيْرَةَ : اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴾ . [انظر : ۴۸۳۱، ۴۸۳۲، ۵۹۸۷، ۷۵۰۲ . أخرجه مسلم : ۲۵۵۴]

۴۸۳۱ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ قال : حَدَّثَنِي عَمِّي أَبُو الْحُبَابِ سَعِيدُ بْنُ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ بِهَذَا ، ثُمَّ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ ﴾ » . [راجع : ۴۸۳۰ . أخرجه مسلم : ۲۵۵۴] .

باب - ۱

«وَتُقَطِّعُوا أَرحامَكُم» (۲۲) «و قطع خویشاوندیهای خود کنید.»

۴۸۳۰ - از سعید بن یَسار، از اَبوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند مخلوقات را آفرید، و آنگاه که از آن فارغ گشت، رَحِمْ (زهدان) برخاست و دامان خدا را گرفت و خدا به او گفت: چه می‌خواهی و رَحِمْ گفت: این مقام پناه‌جوینده از قطع (صلهٔ رحم) به تو است.[2] خداوند فرمود: آیا راضی نمی‌شوی، بر کسی که تو را وصل کند، مهربانی و بر کسی که تو را قطع کند، از وی پیوندم را قطع کنم؟ گفت: آری ای پروردگار. فرمود: پس همچنین است.»

اَبوهُریره گفت: اگر می‌خواهید بخوانید. «پس (ای منافقان) آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید (یا سرپرست مردم شدید) در (روی) زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید.» (۲۲)

۴۸۳۱ - از ابوالحُباب سعید بن یسار روایت است که اَبوهُریره حدیث مذکور را روایت کرده و سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم

«آیا کسانی که در دلهایشان مرضی هست، پنداشتند که خدا هرگز کینهٔ آنان را آشکار نخواهد کرد.»

۱ - «فیها أنهارٌ مِنْ ماءٍ غَیرِ آسنٍ». «در آن نهرهایی است از آبی که (رنگ و بو و طعمش) متغیر نگشته.»

۲ - در تیسیرالقاری، رَحِم را قرابت شکمی ترجمه کرده و آن را امری معنوی خوانده است و گفتگوی آن را با خدا، استعارت بالکنایه و استعارهٔ تمثیلی خوانده است. باید دانست که صلهٔ رحم، یعنی حفظ مناسبات خویشاوندی واجب است و قطع آن گناه زیاد دارد.

٤٨٣٢ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي الْمُزَرِّدِ بِهَذَا ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ ﴾» . [راجع : ٤٨٠ . أخرجه مسلم : ٢٥٥٤] .

فرمود: «پس (ای منافقان) آیا امید بستید...»

٤٨٣٢ ـ از عبدالله (بن مبارک) روایت است که مُعاویه بن ابی المُزَرِّد همین حدیث را روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «و اگر می‌خواهید بخوانید: «پس (ای منافقان) آیا امید بستید.»

٤٨- سُورَةُ الْفَتْحِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ ﴾ [٢٩] : السَّحْنَةُ .

وَقَالَ مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : التَّوَاضُعُ . ﴿ شَطْأَهُ ﴾ [٢٩] : فِرَاخَهُ . ﴿ فَاسْتَغْلَظَ ﴾ [٢٩] : غَلُظَ . ﴿ سُوقِهِ ﴾ [٢٩] : السَّاقُ حَامِلَةُ الشَّجَرَةِ . وَيُقَالُ : ﴿ دَائِرَةُ السَّوْءِ ﴾ [٦] : كَقَوْلِكَ : رَجُلُ السَّوْءِ ، وَدَائِرَةُ السُّوءِ : الْعَذَابُ . ﴿تُعَزِّرُوهُ﴾ [٩] : تَنْصُرُوهُ . ﴿ شَطْأَهُ ﴾ شَطْءُ السُّنْبُلِ ، تُنْبِتُ الْحَبَّةُ عَشْرًا ، أَوْ ثَمَانِيًا ، وَسَبْعًا ، فَيَقْوَى بَعْضُهُ بِبَعْضٍ ، فَذَاكَ قَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ فَآزَرَهُ ﴾ [٢٩] : قَوَّاهُ ، وَلَوْ كَانَتْ وَاحِدَةً لَمْ تَقُمْ عَلَى سَاقٍ ، وَهُوَ مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ إِذْ خَرَجَ وَحْدَهُ ، ثُمَّ قَوَّاهُ بِأَصْحَابِهِ ، كَمَا قَوَّى الْحَبَّةَ بِمَا يُنْبِتُ مِنْهَا .

٤٨ ـ سورة الفتح [1]

و مجاهد گفته است: «سِیماهُمْ فی وُجُوهِهِم» (۲۹) سیما یعنی: هیأت، چهره و رنگ [2] و منصور از مجاهد روایت کرده که «سیما» به معنی تواضع و فروتنی است.

«شَطْأَه» (۲۹) یعنی: جوانهٔ آن. «فَاستَغْلَظَ» (۲۹) یعنی: ضخیم و درشت گردید.

«سُوْقِه» (۲۹) سُوْق، جمع ساقَ است و ساقَ یعنی شاخهٔ درخت. و گفته می‌شود «دائِرَةُ السَّوءِ» (٦) مانند اینکه بگویی: رَجُلُ السَّوءِ یعنی: مرد بد و ـ دائِرَةُ السَّوءِ ـ یعنی: عذاب [3]

١ - سورة الفتح مدنی است و گفته‌اند که مراد از آن فتح، صلح حُدیبیه است و بعضی گفته‌اند که مراد فتح مکه یا فتح خیبر است.

٢ - «مُحَمَّدٌ رَسولُ‌الله وَالَّذینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَی الکُفّارِ رُحماءُ بَیْنَهُم تَراهُم رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغون فَضْلاً مِنَ الله وَ رِضواناً سیماهُمْ فی وُجوهِهِم مِنْ أثرِالسُّجوُد ذلکَ مَثَلُهُمْ فی التَّوراةِ وَمَثَلُهُمْ فی الانجیل کَزَرعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فاستَغْلَظَ فاسْتَوی عَلَی سُوقِه یُعْجِبُ الزُّرّاعَ» «محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصهٔ) آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مَثَل آنها در انجیل چون کشتی است که جوانهٔ خود برآورد و آن را مایه دهد تا سطبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و کشاورزان را به شگفت آورد.»

٣ - «وَیُعَذِّبَ المُنافقینَ وَالمُنافقاتِ والمُشرکینَ وَالمُشرکاتِ الظّانِّینَ بالله ظَنَّ السُّوءِ عَلَیْهِمْ دائِرةُ السَّوءِ». «و (تا) مردان و زنان منافق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده‌اند، عذاب

«تُعَزِّرُوْهُ» (۹) تا او را یاری کنید.[۱]

«شَطْأَهُ» یعنی: جوانهٔ خوشه، دانه رویانید (باری) ده خوشه یا هشت یا هفت (خوشه) و یکی دیگری را نیرومند می‌ساخت. و همین است گفتهٔ خدای تعالی: «فَآزَرَهُ» (۲۹) یعنی: آن را قوی گرداند و اگر یکی می‌بود بر شاخ نمی‌ایستاد و این مثلی است که خداوند برای پیامبر خود صلی الله علیه و سلم زده است، آنگاه که (به تبلیغ رسالت یا هجرت) برآمد تنها بود، سپس او را به پیوستن اصحاب وی قوی گردانید، مانند قوی ساختن دانه به چیزی که از آن می‌رویاند.

١ - باب :

﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴾ [١]

٤٨٣٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسِيرُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسِيرُ مَعَهُ لَيْلاً ، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : ثَكِلَتْكَ أُمُّ عُمَرَ ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلاثَ مَرَّاتٍ ، كُلَّ ذَلِكَ لا يُجِيبُكَ ، قَالَ عُمَرُ : فَحَرَّكْتُ بَعِيرِي ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ النَّاسِ ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ الْقُرْآنُ ، فَمَا نَشِبْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي ، فَقُلْتُ : لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ ، فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴾ » [راجع : ٤١٧٧] .

باب ـ ۱

«اِنّا فَتَحْنالَکَ فَتْحاً مُبیناً» (۱) «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی»

۴۸۳۳ ـ از مالک، از زید بن اسلم، از پدرش روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در یکی از سفرهای شبانهٔ خود روان بود در حالی که عمر بن خطّاب شبانه با وی سفر می‌کرد. عمر بن خطّاب در موردی از آن حضرت سؤال کرد و او پاسخ نداد، سپس از وی پرسید و او پاسخ نداد و باز از وی پرسید و او پاسخ نداد. عمر بن خطّاب با خود گفت: مادر عمر بگرید، از رسول الله صلی الله علیه و سلم سه بار پرسشی کوتاه کردم و به تمام پرسشهای تو جواب نمی‌دهد.

کند بد زمانه بر آنان باد».

۱ - «لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِه وَ تُعَزِّرُوْهُ وَ تُوَقِّرُوْهُ وَ تُسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ اَصيلاً». «تا به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید، و (خدا) را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید».

عمر گفت: شترم را به حرکت درآوردم و در پیشاپیش مردم جلو افتادم و از آن ترسیدم که در (نکوهش) من قرآن نازل شود، اندکی نگذشت که آوازی را شنیدم که مرا بانگ می‌زند. با خود گفتم که می‌ترسم که دربارهٔ من (آیت) قرآن نازل شود. به پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتم و بر وی سلام کردم، فرمود: «به تحقیق که امشب بر من سوره‌ای نازل شد که آن سوره نزد من از آنچه خورشید بر آن تابیده است دوست داشتنی‌تر است.» سپس آن حضرت خواند «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی»

٤٨٣٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: سَمِعْتُ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾. قال: الْحُدَيْبِيَةُ. [راجع: ٤١٧٢].

٤٨٣٤ ـ از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت: مراد از «انّا فَتَحْنالَکَ فَتْحاً مُبیناً» «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی»، فتح صلح حُدَیبیه است.

٤٨٣٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ قال: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ سُورَةَ الْفَتْحِ، فَرَجَّعَ فِيهَا، قال مُعَاوِيَةُ: لَوْ شِئْتُ أَنْ أَحْكِيَ لَكُمْ قِرَاءَةَ النَّبِيِّ ﷺ لَفَعَلْتُ. [راجع: ٤٢٨١. أخرجه مسلم: ٧٩٤].

٤٨٣٥ ـ از مُعاویه بن قُرَّهٔ روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه سورهٔ «الفَتح» را خواند، و آن را با لحن خواند. معاویه گفت: اگر بتوانم که خواندن پیامبر صلی الله علیه و سلم را برای شما تقلید کنم، این کار را می‌کنم.

٢ - باب: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ [٢]

باب ـ ٢

«لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَما تَأَخَّرَ و یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقیماً» (٢) «تا خداوند از گناه گذشته و آینده‌ات درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به راهی راست هدایت نماید.»

٤٨٣٦ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا زِيَادٌ ، هُوَ ابْنُ عِلاقَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ : قَامَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ ، فَقِيلَ لَهُ : غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ، قَالَ : «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». [راجع : ١١٣٠ ، أخرجه مسلم: ٢٨١٩] .

٤٨٣٦ ـ از زیاده که همان اِبْن عِلاقَه است روایت است که از مُغیره شنیده است که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (در نماز) می‌ایستاد تا آنکه پاهایش ورم می‌کرد. به آن حضرت گفته شد: خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشیده است. آن حضرت گفت: «آیا من بندهٔ شکرگزار نباشم؟!»

٤٨٣٧ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَحْيَى : أَخْبَرَنَا حَيْوَةُ ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ : سَمِعَ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُومُ مِنَ اللَّيْلِ حَتَّى تَتَفَطَّرَ قَدَمَاهُ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : لِمَ تَصْنَعُ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ : «أَفَلا أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ عَبْدًا شَكُورًا» . فَلَمَّا كَثُرَ لَحْمُهُ صَلَّى جَالِسًا فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ ، قَامَ فَقَرَأَ ثُمَّ رَكَعَ . [راجع : ١١١٨ . أخرجه مسلم : ٧٣١ ، ٢٨٢٠، مختصراً].

٤٨٣٧ ـ از ابوالاَسْوَد، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در شب (چنان طولانی) به نماز ایستاد که پاهایش ورم نمود. عایشه (به آن حضرت) گفت: چرا چنین می‌کنی یا رسول الله، به تحقیق که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشیده است. آن حضرت گفت: «آیا دوست نداشته باشم که بندهٔ شکرگزاری باشم.» و چون آن حضرت فربه شد[1] نشسته نماز می‌گزارد و آنگاه که می‌خواست رکوع کند، می‌ایستاد و می‌خواند و سپس رکوع می‌کرد.

٣ - باب : ﴿ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴾ [٨]

باب ـ ۳

«اِنّا اَرْسَلْناکَ شاهداً و مُبَشِّراً وَنَذیراً» (۸) «ما تو را، گواه و بشارتگر و هشداردهنده‌ای فرستادیم.»

٤٨٣٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ هِلالِ بْنِ أَبِي هِلالٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴾ . قَالَ فِي التَّوْرَاةِ : يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

٤٨٣٨ ـ از هِلال بن ابی هلال، از عطاء بن یَسار روایت است که عبدالله بن عمرو بن عاص رضی

۱ - داوودی، روایت (کَثُرَ لَحْمُهُ) یعنی فربهی آن حضرت را، انکار کرده و لفظ حدیث را چنین گفته است (فَلَمّا بدن) یعنی وقتی آن حضرت به کلانسالی رسید، گویا راوی (بَدَن) را به فربهی تأویل کرده است. ابن جوزی گفته که هیچ کس آن حضرت را به فربهی وصف نکرده و تا زمان رحلت، از نان جو سیر نکرد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا ، وَحِرْزًا لِلأُمِّيِّينَ ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي ، سَمَّيْتُكَ الْمُتَوَكِّلَ ، لَيْسَ بِفَظٍّ وَلا غَلِيظٍ ، وَلا سَخَّابٍ بِالأَسْوَاقِ ، وَلا يَدْفَعُ السَّيِّئَةَ بِالسَّيِّئَةِ ، وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَصْفَحُ ، وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ ، بِأَنْ يَقُولُوا : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَيَفْتَحَ بِهَا أَعْيُنًا عُمْيًا ، وَآذَانًا صُمًّا ، وَقُلُوبًا غُلْفًا . [راجع : ۲۱۲۵]

الله عنهما گفت: همین آیتی که در قرآن آمده «ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده‌ای فرستادیم.» در تورات چنین آمده است: ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر فرستادیم، تو پناه مردم امّی هستی، تو بنده و فرستادۀ منی، تو را متوکل نامیدم، بدخلق و سختدل نیستی و در بازارها سر و صدا نمی‌کنی، و بدی را با بدی تلافی نمی‌کنی ولی عفو می‌کنی و در می‌گذری و خداوند هرگز روح او را قبض نمی‌کند تا این ملت منحرف را به راه راست بیاورد تا آنکه بگویند: لااله الاالله، پس می‌گشاید بدان چشمان کور و گوشهای کر و دلهای در پرده گرفته را.

٤ - باب : ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [٤]

باب ـ ۴

«هُوَالَّذی اَنْزَلَ السَّکینَةَ فی قُلوبِ المؤمنین» (٤) «اوست، کسی که در دلهای مؤمنین آرامش را فرو فرستاد.»

٤٨٣٩ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : بَيْنَمَا رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ يَقْرَأُ ، وَفَرَسٌ لَهُ مَرْبُوطٌ فِي الدَّارِ ، فَجَعَلَ يَنْفِرُ ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَنَظَرَ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا ، وَجَعَلَ يَنْفِرُ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «السَّكِينَةُ تَنَزَّلَتْ بِالْقُرْآنِ» . [راجع : ٣٦١٤ . أخرجه مسلم : ٧٩٥]

٤٨٣٩ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که براء رضی الله عنه گفت: در حالی که یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم (قرآن) می‌خواند و اسپ وی در سرای بسته بود، اسپ به جست و خیز آغاز کرد. آن مرد بیرون رفت و نگریست، چیزی ندید و هنوز اسپ جست و خیز می‌زد. و چون صبح شد از ماجرا به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرد، فرمود: «این آرامشی است که به سبب خواندن قرآن نازل شده است.»

٥ - باب : [قَوْله]

﴿ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ﴾ [١٨]

٤٨٤٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرو ، عَنْ جَابِر قال : كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَمائَة . [راجع : ٣٥٧٦ . أخرجه مسلم : ١٨٥٦] .

٤٨٤١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قال : سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ صُهْبَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ مُغَفَّلِ الْمُزَنِيِّ : إِنِّي مِمَّنْ شَهِدَ الشَّجَرَةَ ، نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْخَذْف . [انظر : ٥٤٧٩ ، ٦٢٢٠] . أخرجه مسلم: ١٩٥٤ ، مطولاً] .

٤٨٤٢ - وَعَنْ عُقْبَةَ بْنِ صُهْبَانَ قال : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّه بْنَ مُغَفَّلِ الْمُزَنِيَّ : فِي الْبَوْلِ فِي الْمُغْتَسَل .

٤٨٤٣ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيد : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَر : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خَالِد ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاك ﷺ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ .

٤٨٤٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ السُّلَمِيُّ : حَدَّثَنَا يَعْلَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ سِيَاه ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِت قال : أَتَيْتُ أَبَا وَائِل أَسْأَلُهُ . فَقَالَ : كُنَّا بِصِفِّينَ ، فَقَالَ رَجُلٌ : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّه ، فَقَالَ عَلِيٌّ : نَعَمْ ، فَقَالَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْف : اتَّهِمُوا أَنْفُسَكُمْ ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَة ، يَعْنِي الصُّلْحَ الَّذِي كَانَ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَالْمُشْرِكِينَ ، وَلَوْ نَرَى قِتَالاً لَقَاتَلْنَا ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ : أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِل ، أَلَيْسَ قَتْلَانَا فِي الْجَنَّة ، وَقَتْلَاهُمْ فِي النَّار ؟ قال : (بَلَى) قال : فَفِيمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا وَنَرْجِعُ ، وَلَمَّا يَحْكُمِ اللَّهُ بَيْنَنَا ؟

باب ـ ۵ فرمودهٔ خداوند

«اِذْيُبايِعُوْنَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (۱۸) «آنگاه که زیر درخت با تو پیمان می‌بستند.»

۴۸۴۰ ـ از سُفیان، از عمرو روایت است که جابر گفت: ما در روز حُدَیْبیه هزار و چهار صد نفر بودیم.[۱]

۴۸۴۱ ـ از عُقْبه بن صُهْبان روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل المُزنی گفت: من از آن کسانی‌ام که در بیعت شجره (زیر درخت) حاضر بودم. پیامبر صلی الله علیه و سلم از انداختن سنگریزه (با دو انگشت) منع کرد.

۴۸۴۲ ـ از عُقبه بن صُهْبان روایت است که (به سلسلهٔ سند قبلی) گفت: از عَبْدالله بن مُغَفَّل المُزَنی شنیده‌ام که پیامبر صلی الله علیه و سلم از پیشاب (ادرار)کردن در جای غسل منع کرده است.

۴۸۴۳ ـ از خالد، از ابوقِلابه، از ثابت بن ضَحاک رضی الله عنه که وی از اصحاب شَجره (یاران زیر درخت) بوده روایت است.

۴۸۴۴ ـ از عبدالعزیز بن سِیاه روایت است که حبیب بن ابی ثابت گفت: نزد ابووائل رفتم تا (دربارهٔ کسانی که در برابر حضرت علی طغیان کرده بودند) سؤال کنم. ابووائل گفت: ما در صِفّین (نزدیک فرات، جایی که میان حضرت

---

۱ - آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم در ذی قعدهٔ سال ششم هجرت با هزار و چهار صد تن از یاران خویش قصد عمره کرد، اهل مکه از ورودشان به مکه ممانعت کردند. یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم در موضع حُدَیبیه در زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند که تا دم مرگ با کافران بجنگند که این بیعت را بیعت رضوان می‌گویند و در این مورد آیت نازل شده است. سپس صلح صورت گرفت و تفصیل آن در احادیث قبلی از آن جمله احادیث ۴۲۵۱ و ۴۲۵۲ گذشته است.

فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَدًا». فَرَجَعَ مُتَغَيِّظًا فَلَمْ يَصْبِرْ حَتَّى جَاءَ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ، قَالَ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ أَبَدًا، فَنَزَلَتْ سُورَةُ الْفَتْحِ. [راجع: ۳۱۸۱. أخرجه مسلم: ۱۷۸۵].

علی و معاویه جنگ واقع شد) بودیم. مردی (به علی) گفت: آیا به سوی کسانی که به کتاب خدا فراخوانده می‌شوند، نمی‌نگری؟[1] علی گفت: آری. (ما باید در پرتو قرآن مسائل را حل و فصل کنیم ولی کسانی مخالفت کردند و خواستار ادامهٔ جنگ بودند) در همین وقت سَهْل بن حُنَیْف گفت: نفسهای خویش را ملامت کنید، به تحقیق که ما روز حُدَیبیه را دیده‌ایم، یعنی همان مصالحه‌ای را که میان پیامبر صلی الله علیه و سلم و مشرکین صورت گرفت و اگر جنگ را (جایز) ببینیم، باید جنگ کنیم.

عمر (در آن روز نزد آن حضرت) آمد و گفت: آیا ما (مسلمانان) بر حق و ایشان (مشرکین) بر باطل نیستند؟ آیا کشتگان ما به بهشت و کشتگان ایشان به دوزخ نمی‌روند؟ آن حضرت فرمود: «آری» عمر گفت: پس چرا در دین خود زبونی را بپذیریم و (بدون اجرای مناسک عمره در مکه) برگردیم؟ و خداوند میان ما (به صلح) حکم نکرده است. آن حضرت فرمود: ای پسر خطّاب، همانا من پیامبر خدا هستم و خداوند هرگز و هیچگاه مرا بی‌بهره نمی‌گرداند.»

عمر خشمگینانه برگشت و بی‌صبرانه نزد ابوبکر رفت و گفت: ای ابوبکر آیا ما بر حق و ایشان بر باطل نیستند؟ آیا کشتگان ما به بهشت و کشتگان ایشان به دوزخ نمی‌روند؟ ابوبکر گفت: ای پسر خطاب، همانا وی پیامبر خداست،- صلی الله علیه و سلم- و خداوند

---

۱ - اشارت به آن است که معاویه پیشنهاد کرد که میان ما و شما قرآن است و علی رضی الله عنه قبول نکرد و از محاربه دست نکشید. (تیسیرالقاری)

هرگز و هیچگاه او را بی بهره نمی‌سازد. پس سورهٔ فتح نازل شد.»

٤٩ - سُورَةُ الْحُجُرَاتِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿لا تُقَدِّمُوا﴾ [١]: لا تَفْتَاتُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ عَلَى لِسَانِه. ﴿امْتَحَنَ﴾ [٣]: أَخْلَصَ. ﴿وَلا تَنَابَزُوا﴾ [١١]: يُدْعَى بِالْكُفْرِ بَعْدَ الإِسْلامِ. ﴿يَلِتْكُمْ﴾ [١٤]: يَنْقُصْكُمْ. أَلَتْنَا نَقَصْنَا.

۴۹ـ سورهٔ الحُجُرات[1]

و مجاهد گفته است: «لاتُقَدِّموا» (١) یعنی: بر رسول الله صلی الله علیه و سلم پیشی مجویید تا آنکه خداوند بر زبان وی حکم کند.[2]

«اِمْتَحَنَ» (٣) یعنی: خالص گردانیده است.[3]

«وَلاتَنَابَزُوْا» (١١) ـ تَنَابَزوا: نامیده شدن (به لقب) زمان کفر بعد از قبول اسلام.[4]

«يَلِتْكُم» (١٤) یعنی: به شما کم نمی‌دهد (۵) أَلَتْنا، یعنی نقصان ما[5]

١ - باب: ﴿لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ الآيَةَ [٢]

﴿تَشْعُرُونَ﴾ تَعْلَمُونَ، وَمِنْهُ الشَّاعِرُ.

باب ـ ١

«لاتَرْفَعوا أصواتَكُم فَوْقَ صَوْتِ النَّبی» (٢) «صدای‌تان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید.»

«تَشْعُرُوْن» (٢) فهمیدن. و الشّاعر از همین

---

١ - سورهٔ الحُجَرات، مدنی و مراد حجره‌های همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم است.

٢ - «یا ایُّهاالّذینَ آمَنوا لاتُقَدِّمُوْا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ وَ رسُوْلِهِ وَاتَّقواالله إِنَّ الله سمیعٌ علیم» «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.»

٣ - «اِنَّ الّذینَ یَغُضُّوْنَ اَصْواتَهُمْ عِنْد رَسول اللهِ اُولٰئِکَ الّذینَ امْتَحَنَ الله قُلوبَهُمْ لِلتَّقوای، لَهُم مَغْفِرةٌ واَجرٌ عظیم» «کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند همان کسانند که خدا دلهایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است. آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است.»

۴ - «وَلا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ ولاتنابَزُوْ بالاَلْقاب بِئسَ الاِسمُ الفُسُوْقُ بَعْدَالْاِیْمَانِ». «و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقبهای زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان.»

۵ - مراد این ایت است: «وَما اَلَتْناهُم مِنْ عَمَلِهِم مِنْ شَیء». (الطور: ٢١) «و از (پاداش) عملشان چیزی نمی‌کاهیم.»

مصدر است یعنی: علم[1]

٤٨٤٥ – حَدَّثَنَا يَسَرَةُ بْنُ صَفْوَانَ بْنِ جَمِيلٍ اللَّخْمِيُّ: حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: كَادَ الْخَيِّرَانِ أَنْ يَهْلِكَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ رَكْبُ بَنِي تَمِيمٍ، فَأَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ أَخِي بَنِي مُجَاشِعٍ، وَأَشَارَ الْآخَرُ بِرَجُلٍ آخَرَ، قَالَ نَافِعٌ: لَا أَحْفَظُ اسْمَهُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ: مَا أَرَدْتَ إِلَّا خِلَافِي، قَالَ: مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فِي ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾ الْآيَةَ. قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: فَمَا كَانَ عُمَرُ يُسْمِعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ حَتَّى يَسْتَفْهِمَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَلِكَ عَنْ أَبِيهِ يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ.

[راجع: ٤٣٦٧]

٤٨٤٥ ـ از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی مُلَیکه گفت: نزدیک بود که دو مرد نیکوکار هلاک شوند. یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما. آن گاه که سواران قبیلهٔ بنی تمیم نزد آن حضرت آمدند. ابوبکر و عُمر صدای خویش را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بلند کردند. یکی از ایشان (عمر) به (گماردن) اَقْرَع بن حابِس، برادر بنی مُجاشِع (به حیث امیر بنی تمیم) اشاره کرد و نفر دیگر به (گماردن) مردی دیگر (به حیث امیر بنی تمیم) نظر داد. نافع (راوی) گفته است: نام او (کاندید امارت) را به خاطر ندارم. ابوبکر به عمر گفت: قصدی نداشتی به جز اینکه با من مخالفت کنی. عمر گفت: قصد مخالفت با تو را نداشتم و در همین مسئله صدای ایشان بلند شد. پس خداوند فرود آورد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلند مکنید.» ابن زبیر گفته است: عُمر پس از نزول این آیه (طوری آهسته سخن می‌گفت) که رسول الله صلی الله علیه و سلم را نمی‌شنوانید، و آن حضرت از وی می‌خواست که سخن خود را بازبگوید. و ابن زبیر در مورد (روش سخن گفتن) پدر (کلان) خود ابوبکر یاد نکرد.

٤٨٤٦ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ: أَنْبَأَنِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ، مُنَكِّسًا رَأْسَهُ، فَقَالَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: شَرٌّ، كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَدْ

٤٨٤٦ ـ از موسی بن اَنَس روایت است که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مدتی ثابت بن قیس را ندیده بود (جویای حال وی شد). مردی گفت: یا

---

١ – «وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ». «و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او (پیامبر) به صدای بلند سخن مگویید مبادا بی آنکه بدانید، کرده‌هایتان تباه شود.»

حَبِطَ عَمَلُهُ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَأَتَى الرَّجُلُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا ، فَقَالَ مُوسَى : فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْمَرَّةَ الْآخِرَةَ بِبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ ، فَقَالَ : «اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ : إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَلَكِنَّكَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» .

[راجع : ٣٦١٣ ، أخرجه مسلم : ١١٩ ، مطولاً بذكر آية من الحجرات، واسم الرجل سعد بن معاذ] .

رسول الله، من خبر او را به تو می‌آورم. وی به سراغش رفت و او را در خانه‌اش دید که نشسته و سر فرو افکنده است. به او گفت: تو را چه شده است؟ گفت: کاری زشت – وی کسی بود (بلند صدا) که آواز خود را بر آواز پیامبر صلی الله علیه و سلم بلند می‌کرد– به تحقیق که عمل وی تباه شده و در زمرهٔ اهل دوزخ است. آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و آن حضرت را خبر داد که وی چنین و چنان گفت.

موسی (راوی حدیث) گفته است: آن مرد بار دیگر با مژدگانی بزرگ نزد ثابت بن قیس رفت (و این پیام آن حضرت را به او) گفت: «نزد وی برو و به او بگوی، همانا تو از اهل دوزخ نیستی بلکه از اهل بهشت می‌باشی.»

٢ – باب : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴾ [٤]

باب ـ ٢

«انَّ الَّذِینَ یُنَادُوْنَکَ مِنْ وَراءِ الحُجُراتِ اَکْثَرُهُم لایَعْقِلُوْنَ» (٤) «کسانی که تو را از پشت اطاقهای (مسکونی تو) به فریاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند.»

٤٨٤٧ – حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ : أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَمِّرِ الْقَعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدٍ ، وَقَالَ عُمَرُ : بَلْ أَمِّرِ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا أَرَدْتَ إِلَى – أَوْ : إِلَّا – خِلَافِي ، فَقَالَ عُمَرُ : مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ ، فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا ، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﴾ . حَتَّى انْقَضَتْ

٤٨٤٧ ـ از ابن ابی مُلَیکه روایت است که عبدالله بن زُبیر، به ایشان خبر داده است: سوارانی از قبیلهٔ بنی تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند، ابوبکر گفت: قَعْقاع بن مَعْبَد را بر ایشان امیر گردانید، و عمر گفت: اَقْرَع بن حابس را امیر گردانید، ابوبکر (به عمر) گفت: قصدی به جز مخالفت با من نداشتی. عمر گفت: قصد مخالفت با تو را نداشتم، هر دویشان مناقشه

الآيَةُ . [راجع : ٤٣٦٧] .

باب : قَوْلِهِ :

﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ﴾ [٥]

٥٠- سُورَةُ ق

﴿ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴾ [٣] : رَدٌّ ﴿ فُرُوجٍ ﴾ [٦] : فُتُوقٍ ، وَاحِدُهَا فَرْجٌ . ﴿ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴾ [١٦] : وَرِيدَاهُ فِي حَلْقِهِ ، وَالْحَبْلُ : حَبْلُ الْعَاتِقِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ مَا تَنْقُصُ الأَرْضُ ﴾ [٤] : مِنْ عِظَامِهِمْ ﴿ تَبْصِرَةً ﴾ [٨] : بَصِيرَةً ﴿ حَبَّ الْحَصِيدِ ﴾ [٩] : الْحِنْطَةُ . ﴿ بَاسِقَاتٍ ﴾ [١٠] : الطِّوَالُ . ﴿ أَفَعَيِينَا ﴾ [١٥] : أَفَأَعْيَا عَلَيْنَا ، حِينَ أَنْشَأَكُمْ وَأَنْشَأَ خَلْقَكُمْ . ﴿ وَقَالَ قَرِينُهُ ﴾ [٢٣] : الشَّيْطَانُ الَّذِي قُيِّضَ لَهُ . ﴿ فَنَقَّبُوا ﴾ [٣٦] : ضَرَبُوا . ﴿ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ ﴾ [٣٧] : لا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِغَيْرِهِ . ﴿ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ [١٨] : رَصَدٌ . ﴿ سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴾ [٢١] : الْمَلَكَانِ : كَاتِبٌ وَشَهِيدٌ . ﴿ شَهِيدٌ ﴾ [٣٧] : شَاهِدٌ بِالْغَيْبِ ﴿ مِنْ لُغُوبٍ ﴾ [٣٨] : نَصَبٌ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ نَضِيدٌ ﴾ [١٠] : الْكُفُرَّى مَا دَامَ فِي أَكْمَامِهِ . وَمَعْنَاهُ : مَنْضُودٌ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ ، فَإِذَا خَرَجَ مِنْ أَكْمَامِهِ فَلَيْسَ بِنَضِيدٍ . ﴿ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ﴾ [الطور : ٤٩] : ﴿ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴾ [٤٠] : كَانَ عَاصِمٌ يَفْتَحُ الَّتِي

کردند تا آنکه صدایشان بلند شد و آیت در این مورد نازل شد «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجویید.» تا تمام آیت.

باب فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَروْا حَتّی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَکانَ خیراً لَهُمْ» (٥) «و اگر صبر می‌کردند تا به سویشان برآیی مسلماً برایشان بهتر بود.»

٥٠ـ سورهٔ ق[1]

«رَجْعٌ بَعیدٌ» (٣) یعنی: بازگردانیدن[2]

«فُرُوْجٍ» (٦) یعنی: شکافها و مفرد آن، فَرْجٌ است.[3]

«مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» (١٦) مراد از «الْوَرِیدِ» دو رگ در حلق است و «اَلْحَبْل» یعنی: شاهرگ گردن[4].

و مجاهد گفته است: «ماتَنْقُصُ الارضُ» (٤) «آنچه زمین کم می‌کند.» مراد از: استخوانهایشان است.[5]

---

١ - سورهٔ ق مکی است.

٢ - «ءَاذا مِتْنا و کُنّا تُراباً ذلکَ رَجْعٌ بَعیدٌ» «آیا چون مردیم و خاک شدیم (زنده می‌شویم) این بازگشتی بعید است.»

٣ - «اَفَلَمْ یَنْظُروا اِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنّاها وَ مالَها مِنْ فُرُوْجٍ» «مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و در آن از شکافتگی نیست.»

۴ - «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الانسانَ وَ نَعْلَمُ ماتُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیهِ مِن حَبْلِ الوَرِیدِ». «و ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم.»

۵ - «قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الارضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ». «(نه)

فِي (ق) وَيَكْسِرُ الَّتِي فِي (الطُّورِ)، وَيَكْسَرَانِ جَمِيعًا وَيَنْصِبَانِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿يَوْمَ الْخُرُوجِ﴾ [٤٢]: يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْقُبُورِ.

«تبصِرَةً» (۸) یعنی: بصیرت، بینش[۱]

«حَبَّ الحَصيدِ» (۹) یعنی: دانهٔ گندم[۲]

«باسِقات» (۱۰) یعنی: دراز، بلند بالا[۳]

«اَفَعَيِينا» (۱۵) یعنی: آیا ما عاجزیم از آن[۴] آنگاه که ما را پیدا کرده و آفریده است.

«وَقالَ قَرِينُه» (۲۳) یعنی همان شیطانی که بر وی مقدر شده است.[۵]

«فَنَقَّبوا» (۳۶) یعنی: زدند.[۶]

«اَوْ اَلْقَی السَّمْع» (۳۷) یعنی: نفس وی به جز با او سخن نمی‌گوید.[۷]

«رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۱۸) یعنی: مراقب و ناظر[۸]

«سائقٌ و شهيدٌ» (۲۱) یعنی دو فرشته‌اند که یکی می‌نویسد و دیگری گواه است.[۹]

بلکه حقیقت را، وقتی بر ایشان آمد دروغ خواندند و آنها در کاری سر درگم (مانده)اند.»

۱ – «تَبصِرَةً وَ ذِكرًا لِكُلِّ عَبْدٍ مُنيب». «تا برای هر بندهٔ تو به کاری بینش افزا و پندآموز باشد.»

۲ – «وَنَزَّلنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُباركاً فَأَنبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَحَبَّ الحَصيدِ». «از آسمان آبی پر برکت فرود آوردیم پس بدان (وسیله) باغها و دانه‌های درو کردنی رویانیدیم.»

۳ – «وَالنَّخلَ بَاسِقَاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ». «و درختان تناور خرما که خوشه(های) روی هم چیده دارند.»

۴ – «اَفَعَيِينا بِالخَلقِ الاوَّلِ، بل هُم فی لَبْسٍ مِنْ خَلقٍ جديدٍ». «مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمده‌ایم (نه) بلکه آنها از خلق جدید در شبهه‌اند.»

۵ – «وَقالَ قَرينُهُ هذا مالدیَّ عَتيدٌ». «و (فرشته) همنشین او می‌گوید: این است آنچه پیش من آماده است. (و ثبت کرده‌ام.)»

۶ – «وَكَمْ اَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِی الْبِلادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ». «و چه بسا از نسلها که پیش از ایشان هلاک کردیم که (بس) نیرومندتر از اینان بودند و شهرها را درنوردیدند (اما سرانجام) مگر گریزگاهی بود.»

۷ – «اِنَّ فِی ذالِکَ لَذِكرا لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهيدٌ». «قطعاً در این عقوبتها برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است.»

۸ – «ما يَلفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ». «آدمی هیچ سخنی را به لفظ درنمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او (آن را ضبط) می‌کند.»

۹ – «وَجاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائقٌ وَ شَهيدٌ». «و هرکسی می‌آید (در حالی که) با او سوق دهنده و گواهی دهنده‌ای است.»

«شَهيدٌ» (٣٧) يعنی: گواه به غيب
«من لُغُوبٍ» (٣٨) يعنی: از رنج[1]
و غير از مجاهد گفته است: «نضيدٌ» (١٠) يعنی شكوفه تا آنگاه كه در پرده است. و معنای آن پيچيده شدن برگهای آن در يكديگر است و چون از پرده بيرون آيد. نَضِيد گفته نمی‌شود.[2]
«وَاِدْبارِ النُّجومِ» (الطور: ٤٩) «وَاَدبارِ السُّجودِ» (٤٠) و عاصم كلمه «اِدبار» را در سورهٔ (ق) به فتح «الف» می‌خواند و در سورهٔ (الطّور) به كسر «الف» می‌خواند. هر دو فتح داده می‌شود و هر دو كسر داده می‌شود.[3]
و ابن عباس گفته است: «يَوْمَ الخُرُوجِ» (٤٢) يعنی: روزی كه از قبرها بيرون می‌آيند.[4]

١ - باب: قَوْلِه:
﴿وتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ [٣٠]

باب ـ ١ فرمودهٔ خدای تعالی:
«وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزيدٍ» (٣٠) «و می‌گويد: آيا زياده از اين هست؟»

٤٨٤٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ أَبي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ ابْنُ عُمَارَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « يُلْقَى في النَّارِ وتَقُولُ : هَلْ مِنْ مَزيدٍ ، حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ ، فَتَقُولُ : قَطْ قَطْ » . [انظر : ٦٦٦١ ، ٧٣٨٤ ، والظر في التوحيد باب ٧. أخرجه مسلم : ٢٨٤٨] .

٤٨٤٨ ـ از قتاده، از انس رضی الله عنه روايت است كه پيامبر صلی الله عليه و سلم فرمود: «اهل دوزخ در آتش افكنده می‌شوند و دوزخ می‌گويد: آيا زياده از اين هست، تا آنكه خداوند گام خود را بر آن می‌نهد و دوزخ می‌گويد: بس است. بس است.

٤٨٤٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْقَطَّانُ : حَدَّثَنَا أَبُو سُفْيَانَ الْحِمْيَرِيُّ سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ رَفَعَهُ ، وَأَكْثَرُ مَا كَانَ يُوقِفُهُ أَبُو سُفْيَانَ : « يُقَالُ لِجَهَنَّمَ : هَلِ امْتَلَأْتِ ، وتَقُولُ : هَلْ مِنْ مَزيدٍ ، فَيَضَعُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وتَعَالَى قَدَمَهُ عَلَيْهَا ، فَتَقُولُ : قَطْ قَطْ » . [انظر : ٤٨٥٠ ، ٧٤٤٩ . أخرجه مسلم : ٢٨٤٦] .

٤٨٤٩ ـ از عوف از محمد روايت است كه

---

١ - «وَلَقَدْ خَلَقْنا السَّموات وَالارضَ وَمابَيْنَهُما فی سِتَّةِ أيّامٍ وَما مَسَّنا مِنْ لُغُوبٍ». «و در حقيقت آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است در شش هنگام آفريديم و احساس ماندگی نكرديم.»
٢ - «وَالنَّخلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضيدٌ». «درختان تناور خرما كه خوشه‌های روی هم چيده دارند.»
٣ - «وَمِنَ الَيل فَسَبِّحْهُ وَأَدْبارَ السُّجُودِ». (٤٠) «و در پاره‌ای از شب و عقب نماز خدا را به پاكی ياد كن.»
٤ - يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذلكَ يَوْمَ الخُروجِ». «روزی كه فرياد (رستاخيز) را به حق می‌شنوند آن (روز) روز بيرون آمدن (از زمين) است.»

ابُوهُریره رفع کرده (این حدیث را از آن حضرت روایت کرده) است و بسا اوقات ابوسفیان الحمیری (راوی) این حدیث را موقوف می‌آورد اینکه: «به دوزخ گفته می‌شود: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: آیا زیاده از این هست؟ پروردگار تبارک و تعالی گام خود را بر آن می‌گذارد و دوزخ می‌گوید: بس است، بس است.»

۴۸۵۰ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ ، فَقَالَتِ النَّارُ : أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ : مَا لِي لا يَدْخُلُنِي إلا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ . قال اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ : أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي ، وَقَالَ لِلنَّارِ : إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي ، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا ، فَأَمَّا النَّارُ : فَلا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَتَقُولُ : قَطْ قَطْ قَطْ ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ، وَلا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا ، وَأَمَّا الْجَنَّةُ : فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا» . [راجع : ۴۸۴۹ . أخرجه مسلم : ۲۸۴۶].

۴۸۵۰ ـ از هَمّام، از اَبُوهُریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت و دوزخ با هم مجادله کردند. دوزخ گفت: من به متکبران و ستمگران اختصاص یافته‌ام، و بهشت گفت: درنمی‌آیند مرا به جز مردم ناتوان و از پای افتادگان. خدای تبارک و تعالی به بهشت گفت: تو رحمت منی، به وسیلهٔ تو رحم می‌کنم، هرکسی از بندگان خود را که بخواهم و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب منی، عذاب می‌کنم به وسیلهٔ تو هرکسی از بندگان خود را که بخواهم، و هر یک از آن دو پُری خود را خواهند داشت و اما دوزخ، پر نمی‌شود تا آنکه خداوند پای خود را بر آن می‌نهد، آنگاه می‌گوید: بس است، بس است، بس است. در این وقت پر می‌شود و بخشهای آن یکی به دیگری پیوسته می‌شود، و خداوند عَزَّوجل در آن مخلوقاتی را درمی‌آورد.»

۲ – باب : [قَوْلِهِ] :

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ [۳۹]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَقَبْلَ الغُروبِ» (۳۹) «و پیش از بر آمدن آفتاب و

پیش از غروب به ستایش پروردگارت تسبیح بگوی.»

٤٨٥١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ جَرِيرٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قال : كُنَّا جُلُوسًا لَيْلَةً مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ ، فَقَالَ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا ، لا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾» . [راجع : ٥٥٤ . أخرجه مسلم : ٦٣٣] .

٤٨٥١ ـ از اسماعیل، از قَیس بن ابی حازم، از جریربن عبدالله روایت است که گفت: شبی با پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم، آن حضرت به ماه شب چهارده نگریست و گفت: «به تحقیق که شما پروردگار خویش را خواهید دید چنانکه همین (ماه) را می‌بینید، در دیدن آن، یکی دیگری را مزاحمت نمی‌کنید، پس اگر می‌توانید مغلوب (گزاردن) نماز قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نشوید، آن را بگزارید.» سپس آن حضرت خواند: «و پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب به ستایش پروردگارت تسبیح بگوی.»

٤٨٥٢ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : قال ابْنُ عَبَّاسٍ : أَمَرَهُ أَنْ يُسَبِّحَ فِي أَدْبَارِ الصَّلَوَاتِ كُلِّهَا ، يَعْنِي قَوْلَهُ : ﴿ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴾ [٤٠].

٤٨٥٢ ـ از ابن ابی نَجیح، از مجاهد روایت است که ابن عباس گفت: خداوند آن حضرت را امر کرده است که در پس هر نماز تسبیح گوید. یعنی فرمودهٔ خدای تعالی: «و عقب نماز نیز تسبیح بگوی.» (٤٠)

٥١- سُورَةُ : ﴿ وَالذَّارِيَاتِ ﴾ [١]

٥١ ـ سورهٔ وَالذّاریات[1]

قال عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام : الذَّارِيَاتُ الرِّيَاحُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ تَذْرُوهُ ﴾ [٤٥] : تُفَرِّقُهُ . ﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ ﴾ [٢١] : تَأْكُلُ وَتَشْرَبُ فِي مَدْخَلٍ وَاحِدٍ ، وَيَخْرُجُ مِنْ مَوْضِعَيْنِ . ﴿ فَرَاغَ ﴾ [٢٦] : فَرَجَعَ . ﴿ فَصَكَّتْ ﴾ [٢٩] : فَجَمَعَتْ أَصَابِعَهَا ، فَضَرَبَتْ جَبْهَتَهَا . وَالرَّمِيمُ : نَبَاتُ الأَرْضِ إِذَا يَبِسَ وَدِيسَ . ﴿ لَمُوسِعُونَ ﴾ [٤٧] : أَيْ لَذُو سَعَةٍ ، وَكَذَلِكَ [البقرة :

علی علیه السلام گفته است: الذّاریات، یعنی: بادها[2]

و غیر از علی رضی الله عنه گفته است: «تَذْرُوْه» (الکهف: ٤٥) آن را متفرق و پریشان می‌کند.[3] «وَ فِی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرُوْن» (٢١) «و در

١ - سورهٔ الذاریات مکی است.
٢ - «وَالذّاریات ذَرْواً» (١) «سوگند به بادهای ذره افشان»
٣ - «فَاَصْبَحَ هَشیماً تَذْرُوْهُ الرِّیاح». (الکهف: ۴۵) «و چنان خشک گردید که بادها پراکنده‌اش کردند.»

٢٣٦]: يَعْنِي القَوِيَّ. ﴿خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ [٤٩]: الذَّكَرَ وَالأُنْثَى، وَاخْتِلافُ الأَلْوَانِ: حُلْوٌ وَحَامِضٌ، فَهُمَا زَوْجَانِ. ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ [٥٠]: مَعْنَاهُ: مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ﴾ [٥٦]: مَا خَلَقْتُ أَهْلَ السَّعَادَةِ مِنْ أَهْلِ الْفَرِيقَيْنِ إِلا لِيُوَحِّدُونِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: خَلَقَهُمْ لِيَفْعَلُوا، فَفَعَلَ بَعْضٌ وَتَرَكَ بَعْضٌ، وَلَيْسَ فِيهِ حُجَّةٌ لأَهْلِ الْقَدَرِ. وَالذَّنُوبُ: الدَّلْوُ الْعَظِيمُ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿صَرَّةٍ﴾ [٢٩]: صَيْحَةٍ. ﴿ذَنُوبًا﴾ [٥٩]: سَبِيلاً. ﴿الْعَقِيمُ﴾: الَّتِي لا تَلِدُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَالْحُبُكُ: اسْتِوَاؤُهَا وَحُسْنُهَا.

﴿فِي غَمْرَةٍ﴾ [١١]: فِي ضَلالَتِهِمْ يَتَمَادَوْنَ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿تَوَاصَوْا﴾ [٥٣]: تَوَاطَؤُوا. وَقَالَ: ﴿مُسَوَّمَةً﴾ [٣٤]: مُعَلَّمَةً، مِنَ السِّيمَا. ﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ [١٠]: لُعِنُوا.

وجودتان، پس مگر نمی‌بینید.» یعنی از یک راه ورود بدن، می‌خورند و می‌نوشند و از دو راه بیرون می‌کنند.

«فَراغَ» (٢٦): پس بازگشت.[١]

«فَصَكَّتْ» (٢٩): انگشتان خود را جمع کرد و بر پیشانی خود (سیلی) زد.[٢]

والرَّمیم: سبزهٔ زمین است وقتی که خشک گردد و کوبیده شود.[٣]

«لَمُوْسِعُوْن» (٤٧) یعنی: گسترش دهنده[٤] همچنین است: «علی المُوسِعِ قَدَرُه» (البقره: ٢٣٦) یعنی: مُوسِع، در این آیت به معنی قوت است[٥]

«خَلَقْنا زَوْجَیْن» (٤٩) مراد از «زَوْجَین» مرد و زن است یا نر و ماده (از هر جنس).[٦] و اَختلافُ الوان: گوناگون بودن رنگها: شیرین و تُرش، را «زَوْجان» گویند.

«فَفِرُّو اِلَی الله» (٥٠) معنای آن این است: از

---

١ - «فَراغَ اِلَی اَهْلِه فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمینٍ». «پس آهسته به سوی زنش رفت و گوسالهٔ فربه (و بریان) آورد.»

٢ - «فَاَقْبَلَت امْرَاَتُه فی صَرَّةٍ فَصَکَّتْ وَجْهَها وَقالَت عَجوزٌ عقیم». «و زنش با فریادی (از شگفتی) سر رسید و بر چهرهٔ خود زد و گفت: زنی پیر نازا چگونه بزاید.»

٣ - «ماتَذَرُ مِنْ شَیءٍ اَتَتْ عَلَیْهِ اِلّا جَعَلَتْهُ کالرَّمیم». (٢٢) «هیچ چیز را نگذارد که به آن برسد مگر آن را، مانند استخوان پوسیده بگرداند.»

٤ - «وَالسَّماءَ بَنَیْناها بِاَیْدٍ وَ اِنّا لَمُوسِعُوْن». «و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی گمان ما (آسمان) گستریم.»

٥ - «لاجُناحَ عَلَیکُم اِنْ طَلَّقْتُمُ النساءَ مالَم تَمَسّوهُنَّ اَوْ تَفرِضُوْا لَهُنَّ فَریضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ علی المُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی المُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالمَعْروفِ حقاً عَلَی المُحْسِنین». «اگر زنان را، مادامی که با آنان نزدیکی نکرده یا برایشان مهری معین نکرده‌اید، طلاق گویید، بر شما گناهی نیست، و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید ـ توانگر ـ به اندازهٔ (توان) خود و تنگدست به اندازهٔ (وُسع) خود. (این کاری است) شایستهٔ نیکوکاران.»

٦ - «وَمِنْ کُلِّ شیءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُم تَذَکَّرون». «و از هر چیزی دو گونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید.»

(خشم) خدا به سوی (او بگریزید).[۱]
«وَماخَلَقْتُ الجِنَّ وَالاِنْسَ اِلا لِيَعْبُدُون» (٥٦) یعنی: نیافریدیم اهل سعادت را از دو گروه مگر آنکه به توحید الهی قایل شوند.[۲] و بعضی گفته‌اند: خَلَقَهُم (ایشان را آفریدیم) تا (عبادت) کنند بعضی از ایشان کردند و بعضی ترک کردند و این برای اهل قدر (معتزله) دلیلی شده نمی‌تواند[۳] والذَّنُوبُ یعنی: دلو بزرگ.[۴]
و مجاهد گفته است: «صَرَّةٍ» (۲۹) یعنی: فریاد و بانگ برآوردن.
«ذَنُوباً» (۵۹) یعنی: راه[۵]
«العَقِيْم» (۲۹): زنی که نمی‌زاید. و ابن عباس گفته است: وَالحُبُک، یعنی: برابری و زیبایی آن[۶] «فِي غَمْرَةٍ» (۱۱) یعنی: در گمراهی خویش می‌گذرانند.[۷] و غیر از ابن عباس گفته است: «تَواصَوْا» (۵۳) با هم موافقت کردند.[۸] و گفته می‌شود: «مُسَوَّمَةً» (٣٤) یعنی: علامه گذاری شده و از «اَلسِّيما» گرفته شده است. یعنی:

---

۱ - «فَفِرُّوا اِلَى اللهِ اِنّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِين». «پس به سوی خدا بگریزید که من شما را از طرف او بیم دهندهٔ آشکارم.»
۲ - مقصود از این توجیهات آن است که تخلف ارادهٔ حق نسبت به کافران جن و انس که عبادت نمی‌کنند، لازم نیاید.
۳ - معتزله، معتقد به آزادی اراده‌اند و ارادهٔ خداوند را در اعمال خیر و شر که از سوی بندگان صورت می‌گیرد، دخیل نمی‌دانند. (تیسیر القاری)
۴ - اصل ذنوب به معنای دلو بزرگ است و دلو ظرف یا سطلی است که با آن از چاه آب می‌کشند و چون از چاه بالا رود، آن را ذَنوب گویند (تفسیر میبدی)
۵ - «فَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَموا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ اَصْحابِهِمْ فَلايَسْتَعْجِلون» «پس برای کسانی که ستم کردند، بهره‌ای است از عذاب یاران (قبلی) شان است پس (بگو) در خواستن عذاب از من شتابزدگی نکنند.»
۶ - «وَالسَّماء ذاتُ الحُبُک». (۷) «سوگند به آسمان مشبک»
۷ - «الَّذِينَ هُم فِي غَمْرَةٍ ساهُوْن» «همانان که در ورطهٔ نادانی بیخبرند.»
۸ - «اَتَواصَوْبِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُوْن». «آیا همدیگر را به این (سخن) سفارش کرده بودند؟ (نه) بلکه آنان مردمی سرکش بودند.»

٥٢- سُورَةُ : ﴿ وَالطُّورِ ﴾ [١]

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿ مَسْطُورٍ ﴾ [٢] : مَكْتُوبٍ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : الطُّورُ : الْجَبَلُ بِالسُّرْيَانِيَّةِ . ﴿ رَقٍّ مَنْشُورٍ ﴾ [٣] : صَحِيفَةٍ . ﴿ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴾ [٥] : سَمَاءٌ . ﴿ الْمَسْجُورِ ﴾ [٦] : الْمُوقَدِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : تُسْجَرُ حَتَّى يَذْهَبَ مَاؤُهَا فَلا يَبْقَى فِيهَا قَطْرَةٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ أَلَتْنَاهُمْ ﴾ [٢١] : نَقَصْنَاهُم .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ تَمُورُ ﴾ [٩] : تَدُورُ . ﴿ أَحْلامُهُمْ ﴾ [٣٢]: الْعُقُولُ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ الْبَرُّ ﴾ [٢٨] : اللَّطِيفُ . ﴿كِسَفًا﴾ [٤٤] : قِطَعًا . ﴿ الْمَنُونُ ﴾ [٣٠] : الْمَوْتُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ يَتَنَازَعُونَ ﴾ [٢٣] : يَتَعَاطَوْنَ .

علامت و نشان و چهره[۱]

«قُتِلَ الخَرّاصُوْن» (۱۰) یعنی: «لعنت کرده شدند دروغگویان.»

۵۲ـ سورهٔ «والطُّور»[۲]

و قَتاده گفته است: «مَسْطُور» (۲) یعنی: نوشته شده[۳] و مجاهد گفته است: اَلطُّورُ ـ در زبان سریانی به معنی کوه است. «رَق مَنْشور» (۳) رَقٌ یعنی: ورق یا پوستی که بر آن بنویسند.[۴]

«والسَّقْفِ المَرْفوعِ» (۵) مراد از آن آسمان است.

«اَلْمَسْجُور» (٦) یعنی: افروخته شده[۵] و حسن گفته است: (اَلْمسجور) یعنی آب آن گرم کرده می‌شود که می‌رود و قطره‌ای در آن نمی‌ماند.

و مجاهد گفته است: «اَلَتْناهُم» (۲۱) یعنی: می‌کاهیم.[۶]

و غیر از مجاهد گفته است: «تَمُورُ» (۹) یعنی: دور زند.[۷]

---

۱ – «مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفین». «که نزد پروردگار تو برای مسرفان نشان گذاری شده است.»

۲ – سورهٔ «والطور» به اجماع مفسران مکی است و در اینجا مراد همان کوهی است که خدای تعالی با موسی بر آن کوه سخن فرمود. کلبی می‌گوید که یک آیت آن در مدینه نازل شده و دربارهٔ کشتگان مشرکان در جنگ بدر است: «وَاِنَّ لِلّذینَ ظَلَموا عَذاباً دونَ ذلکَ وَ لکنَّ اَکْثَرَهُم لایَعْلَمون» (۴۷) «و در حقیقت، غیر از این (مجازات)، عذابی (دیگر) برای کسانی که ظلم کرده‌اند، خواهد بود ولی بیشترشان نمی‌دانند که آن عذاب چیست؟»

۳ – «و کتاب مَسْطور». «و کتابی نگاشته شده.»

۴ – «فی رَقٍّ مَنشور». «در کاغذ گشاده.»

۵ – «وَالبَحرِ المَسجُور». «و قسم به دریا پر کرده شده.»

۶ – «وَ ما اَلَتْناهُم مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شیءٍ کُلُّ امْرِیءٍ بِماکَسَبَ رَهین». «و چیزی از کارهاشان را نمی‌کاهیم، هرکس در گرو دستاورد خویش است.»

۷ – «یَوْمَ تَمُورُ السَّماُ مَوراً». «روزی که آسمان سخت در تب و

«أَحْلامُهُم» (۳۲) یعنی: عقلهایشان[۱] و ابن عباس گفته است: «الْبَرُّ» (۲۸) یعنی: مهربان[۲]
«كِسْفاً» (٤٤) یعنی: پاره یا قطعه‌ای[۳]
«الْمَنُونِ» (۳۰) یعنی: مرگ[۴]
و غیر از وی گفته است: «يَتَنَازَعُونَ» (۲۳) یعنی: به یکدیگر می‌دهند.[۵]

١- باب :

٤٨٥٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ نَوْفَلٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ : شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَشْتَكِي ، فَقَالَ : « طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ » . فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ ، يَقْرَأُ بِالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ . [راجع : ٤٦٤ . أخرجه مسلم : ١٢٧٦] .

٤٨٥٤ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَدَّثُونِي عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ . أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ بَلْ لا يُوقِنُونَ . أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ ﴾ . كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ . قال سُفْيَانُ : فَأَمَّا أَنَا ، فَإِنَّمَا سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يُحَدِّثُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ . وَلَمْ أَسْمَعْهُ زَادَ الَّذِي قَالُوا لِي . [راجع : ٧٦٥ ، أخرجه مسلم : ٤٦٣ ، مختصراً] .

باب ـ ۱

٤٨٥٣ ـ از عُروه، از زینب بنت ابی سَلَمه روایت است که أم سَلَمه رضی الله عنها گفت: نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت کردم که من مریض شده‌ام. فرمود: «از عقب مردم در حالی که سواره باشی طواف کن». من طواف کردم و رسول الله صلی الله علیه و سلم در کنار خانهٔ (کعبه) نماز می‌گزارد و سورهٔ «والطُّورِ وَ کتابٍ مَسْطور» را می‌خواند.

٤٨٥٤ ـ از زُهری، از محمد بن جُبَیر بن مُطعِم، از پدرش رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که در

تاب افتد.»

۱ - «أَمْ تَأْمُرُهُم أَحْلامُهُم بِهذا أَمْ هُم قَوْمٌ طاغُون». «آیا پندارهایشان آنان را به این (موضعگیری) وامی‌دارد یا (نه) آنها مردمی سرکشند.»

۲ - «إِنّا كُنّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ». «ما از دیرباز او را می‌خواندیم که او همان نیکوکار مهربان است.»

۳ - «وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً يَقُولوا سَحابٌ مَرْكُومٌ». «و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند، می‌گویند: ابری متراکم است.»

۴ - «أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ». «یا می‌گویند: شاعری است که انتظار مرگش را می‌بریم (و چشم به راه بد زمانه بر اوییم.»

۵ - «يَتَنازَعُونَ فِيها كَأْساً لالَغْوٌ فِيها وَلاتَأْثِيمٌ». «در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند (و بر سرش همچشمی می‌کنند) که در آن نه یاوه گویی است و نه گناه.»

نماز شام ســوره «والطُّور» را می‌خواند و چون بدين آيت رسـيد: «اَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شــیءٍ اَمْ هُـمُ الخالِقُـوْنَ. اَمْ خَلَقُوا السَّـموات وَالارضِ بَـلْ لايُوقِنـوْنَ. اَمْ عِنْدُهُمْ خَزائِـنُ رَبِّکَ اَمْ هُمُ المُسَـيْطِرون» (۳۵ ـ ۳۷) «آيـا از هيـچ خلـق شده‌اند؟ يا آنكه خودشان خالق (خود) هستند؟ آيا آسـمانها و زمين را (آنـان) خلق كرده‌اند؟ (نــه) بلكه يقين ندارند. آيا ذخاير پروردگار تو پيش آنهاسـت؟ يا ايشان تسـلط (تام) دارند.» نزديک بود كه دل من بپرد. سُـفيان گفته است: و اما من، از زهری شـنيده‌ام كـه از محمد بن جُبَير بن مطعم، از پدر وی روايت می‌كرد كه از پيامبر صلی الله عليه و سلم شنيده‌ام كه در نماز شام سورهٔ والطُّور را می‌خواند و از آن زياده‌تر نشنيده‌ام كه در اين باره گفته باشد.

٥٣- سُورَةُ : ﴿ وَالنَّجْمِ ﴾ [١]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ ذُو مِرَّةٍ ﴾ [٦] : ذُو قُوَّةٍ . ﴿ قَابَ قَوْسَيْنِ ﴾ [٩] : حَيْثُ الْوَتَرُ مِنَ الْقَوْسِ . ﴿ ضِيزَى ﴾ [٢٢]: عَوْجَاءُ . ﴿ وَأَكْدَى ﴾ [٣٤] : قَطَعَ عَطَاءَهُ . ﴿ رَبُّ الشِّعْرَى ﴾ [٤٩] : هُوَ مِرْزَمُ الْجَوْزَاءِ . ﴿ الَّذِي وَفَّى ﴾ [٣٧]: وَفَّى مَا فُرِضَ عَلَيْهِ . ﴿ أَزِفَتِ الآزِفَةُ ﴾ [٥٧] : اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ . ﴿ سَامِدُونَ ﴾ [٦١] : الْبَرْطَمَةُ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : يَتَغَنَّوْنَ ، بِالْحِمْيَرِيَّةِ .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : ﴿ أَفَتُمَارُونَهُ ﴾ [١٢] : أَفَتُجَادِلُونَهُ ، وَمَنْ قَرَأَ : ﴿ أَفَتَمْرُونَهُ ﴾ يَعْنِي أَفَتَجْحَدُونَهُ . ﴿ مَا زَاغَ الْبَصَرُ ﴾ [١٧] : بَصَرُ مُحَمَّدٍ ﷺ . ﴿ وَمَا طَغَى ﴾ وَمَا جَاوَزَ مَا رَأَى . ﴿ فَتَمَارَوْا ﴾ [القمر : ٣٦] : كَذَّبُوا .

۵۳ ـ سورهٔ والنجم[۱]

و مجاهـد گفتـه اسـت: «ذُوْمِـرَّةٌ» (٦) يعنی: نيرومند[۲]

«قابَ قَوْسَـيْنِ» (۹) مراد از «قوسـين» زه كمان است.[۳]

«ضِيْزَى» (۲۲) يعنی: كج[۴]

---

۱ – سورهٔ «والنَّجم» مكی است به جز آيت: «اَلَّذين يَجْتَنِبون كَبائِرَالاِثْم وَالفَواحِش». (۳۲) كه مدنی است.

۲ – «ذُوْمِرَّةٍ فَاسْتَوى». «نيكو صورت، پس راست بايستاد (آن فرشته)»

۳ – «فَكانَ قابَ قَوْسَينِ اَوادْنی». «پس رسيد به مسافت دو كمان يا نزديكتر از آن.»

۴ – «تِلْکَ اِذاً قِسْمَةٌ ضِيْزَى». «اين تقسيم، ناراست و بی اعتبار است.»

وَقَالَ الْحَسَنُ : ﴿ إِذَا هَوَى ﴾ [١] : غَابَ .
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ أَغْنَى وَأَقْنَى ﴾ [٤٨] : أَعْطَى فَأَرْضَى .

«وَأَكْدى» (٣٤) یعنی: بخشش او را قطع کرد.[۱]
«رَبُّ الشِّعرى» (٤٩) مراد از «شعری» ستاره‌ای است که پس از جوزا طلوع می‌کند.[۲]
«الَّذی وَفّی» (٣٧) یعنی: در آنچه که بر وی فرض شده بود.[۳]
«أَزِفَتِ الآزِفَة» (٥٧) یعنی: قیامت نزدیک است.
«سامِدُون» (٦١): اَلبَرطَمَةُ ـ یعنی: بازی کننده[۴] و عکرمه گفته است که «سَمود» در لغت حِمْیَری به معنای غنا است. و ابراهیم گفته است: «اَفَتَمارُوْنَه» (١٢) یعنی: آیا با او مجادله می‌کنید.[۵] و کسی که چنین خوانده است: «اَفَتَمْرُوْنَه» یعنی: آیا او را انکار می‌کنید.
«مازاغَ البَصَرُ» (١٧) مراد از بَصَر یا چشم، چشم محمد صلی الله علیه و سلم است.[۶]
«وَما طَغی» یعنی: از آنچه دیده بود، در نگذشت.
«فَتَمارَوْا» (القمر: ٣٦) یعنی: دروغ گفتند.[۷]
و حسن گفته است: «اِذا هَوَی» (١) یعنی: غایب شد[۸] و ابن عباس گفته است: «اَغْنَی و اَقْنَی»

---

۱ - وَ اَعْطَی قَلیلاً وَ اَکْدَی». «و اندکی از مال داد و سخت دل شد.»
۲ - «وَ اَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَی». «وهم اوست پروردگار ستاره «شعری»
۳ - «وَ اِبْراهیمَ الَّذی وَفّی». «و همان ابراهیمی که وفادار بود.»
۴ - «وَ اَنْتُمْ سامِدُون». «و شما بازی کننده هستید.»
۵ - «اَفَتُمارُوْنَهُ عَلی مایَرَی» «آیا در آنچه دیده است با او جدال می‌کنید.»
۶ - «مازاغَ البَصَرُ وَما طَغَی» «دیده‌اش منحرف نگشت و (از حد) در نگذشت.»
۷ - «وَلَقَد اَنْذَرَهُم بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا بِالنُّذُر». «و (لوط) آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود، ولی در تهدیدهایمان به جدال برخاستند.» گفته شده که وقوع این آیت که مربوط سورهٔ «القمر» است، در اینجا از سهو ناسخ خواهد بود.
۸ - «والنَّجمِ اِذا هَوَی». «سوگند به ستاره چون فرود می‌آید.»

(٤٩) یعنی: بدهد و خشنود سازد.[1]

١- باب :

٤٨٥٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : يَا أُمَّتَاهْ ، هَلْ رَأَى مُحَمَّدٌ ﷺ رَبَّهُ ؟ فَقَالَتْ : لَقَدْ قَفَّ شَعَرِي مِمَّا قُلْتَ ، أَيْنَ أَنْتَ مِنْ ثَلَاثٍ ، مَنْ حَدَّثَكَهُنَّ فَقَدْ كَذَبَ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ كَذَبَ ، ثُمَّ قَرَأَتْ : ﴿ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾ [الأنعام : ١٠٣] . ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ [الشورى : ٥١] . وَمَنْ حَدَّثَكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ فَقَدْ كَذَبَ ، ثُمَّ قَرَأَتْ : ﴿ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا ﴾ [لقمان : ٣٤] . وَمَنْ حَدَّثَكَ أَنَّهُ كَتَمَ فَقَدْ كَذَبَ ، ثُمَّ قَرَأَتْ : ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾ الْآيَةَ ، وَلَكِنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ .
[راجع : ٣٢٣٤ . أخرجه مسلم : ١٧٧] .

باب ـ ١

٤٨٥٥ ـ از عامِر روایت است که مَسْروق گفت: به عایشه رضی الله عنها گفتم: ای مادر، آیا محمد صلی الله علیه و سلم (در شب معراج) پروردگار خود را دیده است؟ عایشه گفت: از آنچه گفتی: موی بر بدن من برخاست، پس کسی که تو را از این سه چیز بگوید، به تحقیق که دروغ گفته است: کسی که به تو بگوید محمد صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را دیده است، قطعاً دروغ گفته است. عایشه سپس خواند: «چشمها او را درنمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است.» (الانعام: ١٠٣) «و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز (از راه) وحی یا از فراسوی حجابی» (الشوری: ٥١) عایشه گفت: و کسی که به تو گفته است که آن حضرت می‌داند، آنچه فردا واقع خواهد شد. دروغ گفته است: «و کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد.» (لُقمان: ٣٤) و کسی که به تو بگوید که آن حضرت (چیزی از وحی را) پوشانیده است، به تحقیق که دروغ گفته است. و سپس عایشه تلاوت کرد: «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن.» (المائده: ٦٧) ولی آن حضرت، دو نوبت جبرئیل را به صورت وی دیده است.

باب

١ - «وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى». «و آنکه او توانگر ساخت و سرمایه داد.»

«فَـکانَ قـابَ قَوْسَـیْنِ أو اَدْنـی» (۹) «پس به مســافت دو کمان یا نزدیکتر از آن رسید.» مراد از ـ قوسین ـ زه کمان است.[۱]

٤٨٥٦ – حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قال : سَمِعْتُ زِرّاً عَنْ عَبْدِاللّٰه : ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى . فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴾ . قال : حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعُود : أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ .
[راجع : ٣٢٣٢ . أخرجه مسلم : ١٧٤] .

٤٨٥٦ ـ از شـیبانی از زرْ از عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه روایت است «پس به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن رسـید، آنگاه به بنده‌اش پیغام رسانید آنچه رسانید.» (۹ ـ ۱۰) گفت که ابن مســعود به ما گفته است: همانا آن حضرت جبرئیل را دید که ششصد بال داشت.

باب : قَوْلِه :
﴿ فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴾ [١٠]

باب فرمودهٔ خدای تعالی:

«فَأَوْحَـی اِلی عَبْـدِهِ ماأَوْحَـی» (۱۰) آنگاه به بنده‌اش پیغام رسانید، آنچه رسانید.»

٤٨٥٧ – حَدَّثَنَا طَلْقُ بْنُ غَنَّام : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ : عَنِ الشَّيْبَانِيُّ قال : سَأَلْتُ زِرّاً ، عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴾ . قال : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰه : أَنَّ مُحَمَّداً ﷺ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ . [راجع : ٣٢٣٢ . أخرجه مسلم : ١٧٤] .

٤٨٥٧ ـ از شـیبانی روایت اسـت که گفت: در مورد این فرمودهٔ خدای تعالی از زرْ پرسـیدم: «پس به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن رسید، آنگاه به بنده‌اش پیغام رسانید آنچه رسانید.» زر گفت: عبدالله (ابن مســعود) ما را خبر داده اســت که: محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل را دید که ششصد بال داشت.

باب : ﴿ لَقَدْ رَأَى
مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴾ [١٨]

باب

«لَقَـدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّـهِ الکُبری» (۱۸) «و به راسـتی که (برخی) از آیات بـزرگ پروردگار خود را بدید.»

٤٨٥٨ – حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللّٰه ﷺ : ﴿ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴾ . قال : رَأَى رَفْرَفاً أَخْضَرَ قَدْ سَدَّ

٤٨٥٨ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمَه روایت اسـت که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: «و به

۱– قاب قوسین یعنی: مابین قبضهٔ کمان تا گوشهٔ کمان. «فرهنگ عمید»

الأُفُقَ. [راجع : ٣٢٣٢]

راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را دید.» (۱۸) آن حضرت رفرف سبزی دید که همهٔ افق را (فراگرفته) و بسته است.»

٢ - باب : ﴿ أَفَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَالْعُزَّى ﴾ [١٩]

باب ـ ۲

«اَفَرَأَيْتُم اللّاتَ وَ العُزّى» (۱۹) «آیا لات و عُزّی را دیدید.»

٤٨٥٩ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَشْهَبِ : حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوْزَاءِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ، فِي قَوْلِهِ : ﴿ اللاَّتَ وَالْعُزَّى ﴾ كَانَ اللاَّتُ رَجُلاً يَلُتُّ سَوِيقَ الْحَاجِّ .

٤٨٥٩ ـ از ابوالجوزاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی: «اللاتَ و العُزّی» گفت: لات مردی (در روزگار جاهلیت) بوده که غذای سویق حاجیان را آماده می‌کرده است.

٤٨٦٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ : وَاللاَّتِ وَالْعُزَّى ، فَلْيَقُلْ : لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ ، فَلْيَتَصَدَّقْ» . [انظر : ٦١٠٧ ، ٦٣٠١ ، ٦٦٥٠ ، وانظر في الأيمان والنذور ، باب ٧ . أخرجه مسلم : ١٦٤٧] .

٤٨٦٠ ـ از زُهری، از حُمَید بن عبدالرحمن، از اَبُوهُریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «کسی که سوگند یاد کند و در سوگند بگوید که: «واللات والعُزّی: باید بگوید: لااله الا الله. و کسی که به همراه خود گفت: بیا که با تو قمار زنیم، باید آن کس (به کفارهٔ سخن خود) صدقه بدهد.»

٣ - باب : ﴿ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الأُخْرَى ﴾ [٢٠]

باب ـ ۳

«و مَنَاةَ الثَالثَةَ الأُخرَى» (۲۰) «و منات آن سومین دیگر»

٤٨٦١ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقَالَتْ : إِنَّمَا كَانَ مَنْ أَهَلَّ بِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ الَّتِي بِالْمُشَلَّلِ لاَ يَطُوفُونَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ﴾ [البقرة : ١٥٨] . فَطَافَ

٤٨٦١ ـ از زُهری روایت است که عُروه گفت: از عایشه رضی الله عنها (در مورد سعی میان صفا و مَروه) پرسیدم گفت: آنانی که از بُت منات که در موضع مُشَلّل نهاده شده بود، اِحرام می‌گرفتند، میان صفا و مَروه سعی نمی‌کردند.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ .

قال سُفْيَانُ : مَنَاةُ بِالْمُشَلَّلِ مِنْ قُدَيْدٍ .

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ . قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : نَزَلَتْ فِي الأَنْصَارِ ، كَانُوا هُمْ وَغَسَّانُ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ ، مِثْلَهُ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : كَانَ رِجَالٌ مِنَ الأَنْصَارِ مِمَّنْ كَانَ يُهِلُّ لِمَنَاةَ ، وَمَنَاةُ صَنَمٌ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ ، قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، كُنَّا لا نَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ تَعْظِيمًا لِمَنَاةَ ، نَحْوَهُ . [راجع : ١٦٤٣ . اخرجه مسلم : ١٢٧٧] .

خداوند این آیت را نازل کرد:
«در حقیقت، صفا و مروه از شعائر خداست.» (البقره: ۱۵۸) رسول الله صلی الله علیه و سلم و مسلمان میان آنها طواف (سعی) کردند.»
سفیان گفته است: مَنات درموضع مُشَلَّل در محل قُدَیه بود و عبدالرحمن بن خالد به روایت از ابن شهاب، از عُروه گفته است که عایشه گفت: این آیت در مورد انصار نازل شده است که ایشان و (قبیلهٔ) غسّان، پیش از آنکه اسلام بیاورند، به مَنات اِحرام می‌بستند.
و مَعْمَر از زُهری، از عُروه روایت کرده که عایشه گفته: مردانی از انصار بودند که به نام منات اِحرام می‌بستند و مَنات بتی بود که میان مکه و مدینه قرار داشت. آنها گفتند: ای پیامبر خدا، ما (در روزگار جاهلیت) برای تعظیم منات بین صفا و مروه طواف نمی‌کردیم مانند آنچه تذکار یافت.

٤ - باب :

﴿ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴾ [٦٢]

باب ـ ۴

«فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا» (٦٢) «پس برای خدا سجده کنید و (او را) بپرستید.»

٤٨٦٢ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ بِالنَّجْمِ ، وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ . [راجع : ١٠٧١] .

تَابَعَهُ ابْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ أَيُّوبَ .

وَلَمْ يَذْكُرِ ابْنُ عُلَيَّةَ ابْنَ عَبَّاسٍ .

٤٨٦٢ ـ از اَیّوب، از عِکْرِمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم در (آخر سورهٔ) اَلنَّجم سجده کرد و مسلمانان و مشرکان و جن و انس با وی سجده کردند. و متابعت کرده است عبدالوارث را، ابن طَهْمان از اَیّوب. و ابن عُلَیَّه (در روایت خود) ابن عباس را یاد نکرده (و بر عِکرمه موقوف داشته است)

٤٨٦٣ - حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ: أَخْبَرَنِي أَبُو أَحْمَدَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: أَوَّلُ سُورَةٍ أُنْزِلَتْ فِيهَا سَجْدَةٌ ﴿وَالنَّجْمِ﴾. قَالَ: فَسَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَجَدَ مَنْ خَلْفَهُ إِلا رَجُلاً، رَأَيْتُهُ أَخَذَ كَفّاً مِنْ تُرَابٍ فَسَجَدَ عَلَيْهِ، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِراً، وَهُوَ أُمَيَّةُ بْنُ خَلَفٍ. [راجع: ١٠٦٧. اخرجه مسلم: ٥٧٦]

٤٨٦٣ ـ از ابواسحاق، از اسود بن یزید روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: نخستین سوره‌ای که سجدهٔ (تلاوت) در آن نازل شده، سورهٔ «والنَّجم» است. رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن سجده کرد و کسانی که در عقب وی بودند، سجده کردند به جز مردی که دیدم خاک بر کف گرفت و بر آن سجده کرد و سپس آن مرد را دیدم که در حال کفر کشته شد و او اُمَیَّه بن خَلَف بود و...

٥٤- سُورَةُ (القمر):

﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ [١].

قَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿مُسْتَمِرٌّ﴾ [٢]: ذَاهِبٌ. ﴿مُزْدَجَرٌ﴾ [٤]: مُتَنَاهٍ ﴿وَازْدُجِرَ﴾ [٩]: فَاسْتُطِيرَ جُنُوناً ﴿دُسُرٍ﴾ [١٣]: أَضْلاعُ السَّفِينَةِ ﴿لِمَنْ كَانَ كُفِرَ﴾ [١٤]: يَقُولُ: كُفِرَ لَهُ جَزَاءً مِنَ اللَّهِ. ﴿مُحْتَضَرٌ﴾ [٢٨]: يَحْضُرُونَ الْمَاءَ.

وَقَالَ ابْنُ جُبَيْرٍ: ﴿مُهْطِعِينَ﴾ [٨]: النَّسَلانُ: الْخَبَبُ السِّرَاعُ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿فَتَعَاطَى﴾ [٢٩]: فَعَاطَهَا بِيَدِهِ فَعَقَرَهَا. ﴿الْمُحْتَظِرِ﴾ [٣١]: كَحِظَارٍ مِنَ الشَّجَرِ مُحْتَرِقٍ. ﴿ازْدُجِرَ﴾ [٩]: افْتُعِلَ مِنْ زَجَرْتُ. ﴿كُفِرَ﴾ [١٤]: فَعَلْنَا بِهِ وَبِهِمْ مَا فَعَلْنَا جَزَاءً لِمَا صُنِعَ بِنُوحٍ وَأَصْحَابِهِ. ﴿مُسْتَقِرٌّ﴾ [٣]: عَذَابٌ حَقٌّ. يُقَالُ: الأَشَرُ الْمَرَحُ وَالتَّجَبُّرُ.

۵۴ ـ سورهٔ «القَمَر»[1]

«اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ»[2] «قیامت نزدیک شد.»

مجاهد گفته است: «مُسْتَمِرٌّ» (٢) یعنی: رونده (از زمین تا آسمان)[3]

«مُزْدَجَرٌ» (٤) یعنی: در غایت زجر کننده.[4]

«وَازْدُجِرَ» (٩) یعنی دیوانگی او به درازا کشیده است.[5]

«دُسُر» (١٣) یعنی: میخهای کشتی.[6]

«لِمَنْ کانَ کُفِر» (١٤) می‌گوید: او را منکر شده

---

١ - سورهٔ «القمر» مکی است. مقاتل گفته سه آیت آن مدنی است که عبارتند از آیات: ۴۴، ۴۵ و ۴۶ آن.

٢ - اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ». «نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه»

٣ - «وَإن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضوا وَيَقولوا سِحرٌ مُستَمِرٌّ» «و هر گاه نشانه‌ای ببینند، روی بگردانند و گویند: سحری دایم است.»

۴ - «وَلَقَدْجاءَهُم مِنَ الأنْباءِ مافيه مُزْدَجَرٌ» «و قطعاً از اخبار، آنچه در آن مایهٔ انزجار (از کفر) است به ایشان رسید.»

۵ - «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنا وَقالوا مَجْنونٌ وازْدُجِرَ». «پیش از آنان، قوم نوح (نیز) به تکذیب پرداختند و بندهٔ ما را دروغزن خواندند و گفتند: دیوانه‌ای است و (بسی) آزار کشیده.

۶ - «وَحَمَلْناهُ عَلَى ذاتِ ألْواحٍ وَ دُسُرٍ». «و او را بر (کشتی) تخته دار و میخ آجین سوار کردیم.»

بودند، کیفر از سوی خدا بوده است.[۱]
«مُحْتَضَرٌ» (۲۸) یعنی: بر سر آب حاضر می‌شوند[۲] و ابن جُبَیر گفته است: «مُهْطِعِیْنَ» (۸) یعنی: النَّسلانُ؛ شتابان رفتن.
[۳] و غیر ابن جُبَیر گفته است: «فَتَعاطی» (۲۹): آن را با دست گرفت و (با شمشیر) پی کرد.[۴]
«الْمُحْتَظِر» (۳۱) مانند شاخه‌های درخت سوخته شده[۵]
«اَزْدُجِرْ» (۹): بر وزن ـ اَفْتُعِلَ ـ از «زجر» گرفته شده است.
«کُفِرَ» (۱٤) یعنی ما به او و بدیشان کردیم، آنچه کردیم؛ سزایی است در برابر آنچه در برابر نوح و یاران وی انجام شده است.[۶]
«مُسْتَقَرٌّ» (۳): یعنی عذاب حق است. گفته می‌شود: اَلاشرُ اَلْمَرَحُ و التَّجَبُّرُ.

۱ - باب: ﴿وَانْشَقَّ الْقَمَرُ. وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا﴾ [۱-۲]

باب ـ ۱

«وَانْشَقَّ‌الْقَمَرُ وَ اِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا» (۲۱) «و از هم شکافت ماه و هر گاه نشانه‌ای بینند، روی

---

۱ - «تَجْری بِاَعْیُنِنا جَزاءً لِمَنْ کانَ کُفِرَ». «کشتی) زیر نظر ما روان بود. (این) پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود.»
۲ - «وَنَبِّئْهُمْ اَنَّ الماءَ قِسمَةٌ بَیْنَهُمْ کُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ». «و به آنان خبر ده که آب میانشان بخش شده است هر کدام را آب به نوبت خواهد بود.»
۳ - «مُهْطِعینَ اِلَی الدّاعِ یَقُولُ الکافِرُونَ هذا یَوْمٌ عَسِرٌ». «به سرعت سوی آن دعوتگر می‌شتابند، کافران می‌گویند: امروز (چه) روز دشواری است.»
۴ - «فَنادَوْا صاحِبَهُم فَتَعاطَی فَعَقَرَ». «پس رفیقشان را صدا کردند و (او) شمشیر کشید و (شتر را) پی کرد.»
۵ - «اِنّا اَرْسَلْنا عَلَیهِمْ صَیْحَةً واحِدَةً فَکانوا کَهَشِیمِ المُحْتَظِر». «ما بر (سر)شان یک فریاد مرگبار فرستادیم و چون گیاه خشکیدهٔ (کومه‌ها) ریز ریز شدند.»
۶ - «تَجری بِاَعیُنِنا جَزاءً لِمَنْ کانَ کُفِرَ». «کشتی زیر نظر ما روان بود (این) پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود.»

بگردانند.»

٤٨٦٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، وَسُفْيَانَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قال : انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِرْقَتَيْنِ : فِرْقَةً فَوْقَ الْجَبَلِ ، وَفِرْقَةً دُونَهُ ، فَقَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اشْهَدُوا» . [راجع : ٣٦٣٦ . أخرجه مسلم : ٢٨٠٠].

٤٨٦٤ ـ از ابراهیم، از ابومَعْمَرْ روایت است که ابن مسعود گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم ماه دوپاره شد؛ پاره‌ای بر زبر کوه و پاره‌ای بر زیر کوه افتاد. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «گواه باشید.»

٤٨٦٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : انْشَقَّ الْقَمَرُ وَنَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَصَارَ فِرْقَتَيْنِ ، فَقَالَ : لَنَا : «اشْهَدُوا اشْهَدُوا» . [راجع: ٣٦٣٦. أخرجه مسلم: ٢٨٠٠].

٤٨٦٥ ـ از مُجاهد از ابومَعْمَر، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که گفت: «ماه شکافته شد در حالی که همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم و ماه دوپاره شد. آن حضرت به ما گفت: «گواه باشید، گواه باشید.»

٤٨٦٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي بَكْرٌ ، عَنْ جَعْفَرٍ ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : انْشَقَّ الْقَمَرُ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٦٣٨ . أخرجه مسلم: ٢٨٠٣].

٤٨٦٦ ـ از عِراک بن مالک، از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه بن مسعود روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم ماه شکافته شد.

٤٨٦٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : سَأَلَ أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً ، فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ . [راجع: ٣٦٣٧. أخرجه مسلم: ٢٨٠٢].

٤٨٦٧ ـ از شیبان، از قَتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت: مردم مکه (از آن حضرت) خواستند که بدیشان نشانهٔ (معجزه) بنماید، آن حضرت شکافتن ماه را بدیشان بنمود.

٤٨٦٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قال : انْشَقَّ الْقَمَرُ فِرْقَتَيْنِ . [راجع : ٣٦٣٧ . أخرجه مسلم : ٢٨٠٢].

٤٨٦٨ ـ از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس گفت: ماه شکافته شد و دو پاره گشت.[1]

---

١ - پنج حدیث که در مورد شکافتن ماه روایت شده، راویان آنها، ابن مسعود، ابن عباس و انس می‌باشند. حدیث ابن مسعود تصریح بدان دارد که وی در آن واقعه با پیامبر صلی الله علیه و سلم همراه بوده است. لیکن چون این واقعه، پنج سال قبل از هجرت آن حضرت در مکه صورت گرفته در آن وقت انس در مدینه بوده و چهار، پنج ساله بیش نبوده است و اما ابن عباس هنوز به دنیا نیامده بود. ولی چون جمع کثیری از صحابه آن را روایت کرده‌اند. از آنها شنیده است و همچنان گفته شده که شکافتن ماه دوبار واقع شده است. بعضی گفته‌اند «انشق القمر» ماه شکافته شد. یعنی «ینشق القمر» است. یعنی ماه شکافته می‌شود. مانند فرمودهٔ خداوند: أَتَى أَمْرُاللهِ (النحل: ١) آمد حکم خدا یعنی: یاتی أَمْرُاللهِ (حکم خدا می‌آید.) در این

٢ - باب : ﴿ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [١٤ - ١٥] .

قال قَتَادَةُ : أَبْقَى اللَّهُ سَفِينَةَ نُوحٍ حَتَّى أَدْرَكَهَا أَوَائِلُ هَذِهِ الأُمَّةِ .

باب ـ ٢

«تَجری بِاَعْیُنِنا جَزاءً لِمَنْ کانَ کُفِرَ وَلَقَدْ تَرَکْناها آیَـةً فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ» (١٤ ـ ١٥) «(کشـتی) زیر نظر ما روان بود (این) پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شـده بود و به راستی آن (کشتی) را بر جای نهادیم (تا) عبرتی (باشد)، پس آیا پند گیرنده‌ای هسـت؟» قتاده گفته است: خداوند کشـتی نوح را باقی گذاشت تا آنکه اوایل این امت آن را دریافته است.

٤٨٦٩ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . [راجع : ٣٣٤١ . أخرجه مسلم : ٨٢٣ مطولاً] .

٤٨٦٩ ـ از ابواسـحاق، از اسـود روایت است کـه عبدالله گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم می‌خواند: «فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ»

باب : ﴿ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [١٧]

قال مُجَاهِدٌ : يَسَّرْنَا : هَوَّنَّا قِرَاءَتَهُ .

باب

«وَلَقَدْ یَسَّرْنا القُرآنَ لِلّذِکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ» (١٧) «و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم آیا پند گیرنده‌ای هسـت؟» مجاهد گفته است: یَسَّرْنا ـ یعنی: قرائت آن را آسان کرده‌ایم.

٤٨٧٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . [راجع : ٣٣٤١ . أخرجه مسلم : ٨٢٣ ، مطولاً] .

٤٨٧٠ ـ از ابواسـحاق، از اَسْـوَد روایت است که عبدالله (بن مسـعود) رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که آن حضرت چنین می‌خواند: «فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ».

باب : ﴿ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ . فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴾ [٢٠ - ٢١]

باب

«اَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ فَکَیـفَ کانَ عذابی و نُذُرِ» (٢٠ ـ ٢١) «تنه‌هـای نخلـی بودند که ریشـه کن شـده بودند پس چگونـه بود عذاب من و

صورت، انشقاق قمر از نشانه‌های آخرالزمان است. (تیسیر القاری)

هشدارهای من.»

٤٨٧١ – حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا سَأَلَ الْأَسْوَدَ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ أَوْ ﴿ مُذَّكِرٍ ﴾ ؟ فَقَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ يَقْرَؤُهَا : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . قال : وَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَؤُهَا : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . دَالًا . [راجع : ٣٣٤١ . أخرجه مسلم : ٨٢٣ ، نفسه ببعض الاختلاف] .

٤٨٧١ ـ از ابواسحاق روایت است که وی از مردی شنید که از اَسْوَدْ پرسید که آیا: «فَهَل مِنْ مُدَّكِرٍ» یا «مُذَّكِرٍ» است؟ اسود گفت: از عبدالله بن مسعود شنیدم که چنین می‌خواند: «فَهَل مِنْ مُدَّكِرٍ» و گفت که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که چنین می‌خواند: «فَهَل مِنْ مُدَّكِرٍ» یعنی با دال مهمله (نه با ذال.»

٣ – باب : ﴿ فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ . وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [٣١ – ٣٢] .

باب ـ ۳

«فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ وَلَقَدْ يَسَّرنا القُران لِلْذِكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِرٍ» (۳۱ ـ ۳۲) «و چون گیاه خشکیده (کومه‌ها) ریز ریز شدند و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کردیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست.»؟

٤٨٧٢ – حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَرَأَ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ الْآيَةَ . [راجع : ٣٣٤١ . أخرجه مسلم : ٨٢٣ ، مطولاً] .

٤٨٧٢ – از ابو اسحاق از اسود، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم خواند «فهل من مدكر»

٤ – باب : ﴿ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴾ إِلَى ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [٣٨ – ٤٠] .

باب ـ ۴

«وَلَقَد صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذابٌ مُسْتَقِرٌّ فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ» تا «فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ» (۳۸ ـ ۴۰) «و به راستی که سپیده دم عذابی پیگیر به سراغ آنان آمد. پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید.

و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم. پس آیا پند گیرنده‌ای هست»؟

٤٨٧٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَرَأَ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . [راجع : ٣٣٤١ . أخرجه مسلم : ٨٢٣ مطولاً] .

٤٨٧٣ ـ از ابواسحاق، از اسود، از عبدالله (ابن مسعود) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که آن حضرت چنین خواند: «فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرْ»

باب : ﴿ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ [٥١]

باب

«وَلَقَدْ اَهْلَكْنا اَشْياعَكُمْ فَهل مِن مُدّكِرٍ» (٥١) «و هم مسلکان شما را سخت به هلاکت رساندیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست.»

٤٨٧٤ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه قال : قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ﴿ فَهَلْ مِنْ مُذَّكِرٍ ﴾ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : ﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾ . [راجع : ٣٣٤١ . أخرجه مسلم : ٨٢٣ ، باختلاف] .

٤٨٧٤ ـ از ابواسحاق، از اسود بن یزید روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خواندم که «فَهَلْ مِنْ مُذَّكِرٍ» (با ذال معجمه) پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ» (با دال مهمله نه با ذال معجمه)[1]

٥ - باب : قَوْلِهِ : ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾ [٤٥]

باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«سَيُهْزَمُ الجمع وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرُ» (٤٥) «زود است که این جمع درهم شکسته شود و پشت کنند.»

٤٨٧٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ حَوْشَبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ .
وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ وُهَيْبٍ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال ، وَهُوَ فِي قُبَّةٍ يَوْمَ بَدْرٍ :

٤٨٧٥ ـ از عبدالوهاب، از خالد، از عکرمه روایت است که ابن عباس گفت. همچنان از وُهَیب، از خالدْ، از عکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله

---

١ - مقصود مؤلف از نقل حدیث ابن مسعود آن است که «من مُدّکر» در شش جای سورهٔ «القمر» با دال مهمله آمده است. (تیسیر القاری)

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ ، اللَّهُمَّ إِنْ تَشَأْ لا تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ» . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ : حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلْحَحْتَ عَلَى رَبِّكَ ، وَهُوَ يَثِبُ فِي الدِّرْعِ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾ . [راجع : ۲۹۱۵].

صلی الله علیه و سلم در حالی که در روز جنگ بدر در خیمه بود، گفت: «بارالها، من خواستار (ایفای) عهد و وعدهٔ توام، بارالها اگر می‌خواهی که پس از امروز (با هلاک مسلمانان) پرستش نشوی...» (در این وقت) ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: (همین قدر) تو را بسنده است یا رسول الله، بر پروردگار خویش الحاح کردی. آن حضرت که به پوشیدن زره خود مشغول بود، برآمد در حالی که می‌گفت: «زود است که این جمع درهم شکسته شود و پشت کنند.»

٦ - باب : قَوْلِه :

﴿ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ﴾ [٤٦]

يَعْنِي مِنَ الْمَرَارَةِ .

باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُم و السَّاعَةُ اَدْهَى و اَمَرُّ» (٤٦) «بلکه موعدشان قیامت است و قیامت (بسی) سخت‌تر و تلخ‌تر است.» یعنی: از تلخی و ناگواری.

٤٨٧٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال : أَخْبَرَنِي يُوسُفُ بْنُ مَاهَكَ قال : إِنِّي عِنْدَ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ، قَالَتْ : لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ بِمَكَّةَ ، وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ : ﴿ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ ﴾ . [انظر : ٤٩٩٣].

٤٨٧٦ ـ از ابن جُرَیج روایت است که گفت: یوسف بن ماهَک مرا خبر داده است که: همانا من نزد عایشه اُمُّ‌المؤمنین بودم. وی گفت: به تحقیق که (این آیت) بر محمد صلی الله علیه و سلم در مکه نازل شده در حالی که من دختری خورد سال بودم که بازی می‌کردم. «بلکه موعدشان قیامت است و قیامت (بسی) سخت‌تر و تلخ‌تر است.»

٤٨٧٧ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : وَهُوَ فِي قُبَّةٍ لَهُ يَوْمَ بَدْرٍ «أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا» . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ وَقَالَ :

٤٨٧٧ ـ از عِکرمه، از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که در خیمهٔ خود در روز بدر بود، فرمود: «بارالها، من خواستار (ایفای) عهد و وعدهٔ توام. بارالها،

اگـر بخواهی که پس از امروز هرگز پرستش نشوی...» ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: «همین قدر» تو را بسنده است، یا رسول الله. بر پـروردگار خویش الحـاح کردی و آن حضرت در زره خود بود، پس برآمد در حالی که می‌گفت: «زود است که ایـن جمع درهم شکسـته شوند و پشـت کنند. بلکه موعدشان قیامت است و قیامت (بسی) سخت‌تر و تلخ‌تر است.»

٥٥- سُورَةُ الرَّحْمَنِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ بِحُسْبَانٍ ﴾ [٥] : كَحُسْبَانِ الرَّحَى .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ ﴾ [٩] : يُرِيدُ لِسَانَ الْمِيزَانِ . وَالْعَصْفُ : بَقْلُ الزَّرْعِ إِذَا قُطِعَ مِنْهُ شَيْءٌ قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَ فَذَلِكَ الْعَصْفُ ، وَالرَّيْحَانُ : رِزْقُهُ وَالْحَبُّ الَّذِي يُؤْكَلُ مِنْهُ ، وَالرَّيْحَانُ : فِي كَلَامِ الْعَرَبِ الرِّزْقُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : وَالْعَصْفُ يُرِيدُ : الْمَأْكُولَ مِنَ الْحَبِّ ، وَالرَّيْحَانُ : النَّضِيجُ الَّذِي لَمْ يُؤْكَلْ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : الْعَصْفُ وَرَقُ الْحِنْطَةِ .

وَقَالَ الضَّحَّاكُ : الْعَصْفُ التِّبْنُ .

وَقَالَ أَبُو مَالِكٍ : الْعَصْفُ أَوَّلُ مَا يَنْبُتُ ، تُسَمِّيهِ النَّبَطُ ، هَبُورًا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : الْعَصْفُ وَرَقُ الْحِنْطَةِ ، وَالرَّيْحَانُ الرِّزْقُ ، وَالْمَارِجُ : اللَّهَبُ الأَصْفَرُ وَالأَخْضَرُ الَّذِي يَعْلُو النَّارَ إِذَا أُوقِدَتْ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ عَنْ مُجَاهِدٍ : ﴿ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ ﴾ [١٧] : لِلشَّمْسِ : فِي الشِّتَاءِ مَشْرِقٌ ، وَمَشْرِقٌ فِي الصَّيْفِ ﴿ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴾ مَغْرِبُهَا فِي الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ . ﴿ لَا يَبْغِيَانِ ﴾ [٢٠] : لَا يَخْتَلِطَانِ . ﴿ الْمُنْشَآتُ ﴾ [٢٤] : مَا

سورهٔ «الرَّحمن»[1]

و مجاهد گفته است: «بِحُسْبانٍ» (۵) مانند گردش آسـیا[2] و غیر از وی گفته است: «وَاَقيمُوالوَزْنَ» (۹) مراد آن اسـت که شـاهین ترازو را راست بداریـد.[3] و اَلعَصْفُ: یعنـی دانهٔ زراعت، آنگاه کـه قبل از رسـیدن چیـزی از آن قطع شـود. همان. عَصْف اسـت (یعنی نارسیده و خام) و الرّیحان: روزی آن اسـت همان دانه‌ای اسـت کـه از آن خورده می‌شـود. والرَّیْحانُ در کلام عرب روزی اسـت. و بعضی گفته‌اند: مراد از ـ عَصْف ـ خوردنی دانه (حبوب) اسـت و مراد از: والرّیحان، همان (دانه) که از فرط پختگی و رسیدگی خورده نمی‌شود.

و غیر از مجاهد گفته اسـت: مراد از «العَصْف» برگ گندم است و ضُحاک، گفته است: عَصْف،

۱ – سورهٔ «الرّحمن» به اجماع، مکی است.

۲ – «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبانٍ». «خورشید و ماه بر حسابی (روان) اند.»

۳ – «وَاَقيمُواالوَزْنَ بالقِسْطِ وَلاتُخسِرُوا المیزانَ». «و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاهید.»

رُفِعَ قَلْعُهُ مِنَ السُّفُنِ ، فَأَمَّا مَا لَمْ يُرْفَعْ قَلْعُهُ فَلَيْسَ بِمُنْشَأَةٍ . وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ كَالْفَخَّارِ ﴾ [١٤] : كَمَا يُصْنَعُ الْفَخَّارُ . الشُّوَاظُ : لَهَبٌ مِنْ نَارٍ ﴿ وَنُحَاسٌ ﴾ [٣٥] : الصُّفْرُ يُصَبُّ عَلَى رُؤُوسِهِمْ ، فَيُعَذَّبُونَ بِهِ . ﴿ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ﴾ [٤٦]: يَهُمُّ بِالْمَعْصِيَةِ فَيَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَيَتْرُكُهَا . و ﴿مُدْهَامَّتَانِ ﴾ [٦٤] : سَوْدَاوَانِ مِنَ الرِّيِّ .

﴿ صَلْصَالٍ ﴾ [١٦] : طِينٌ خُلِطَ بِرَمْلٍ فَصَلْصَلَ كَمَا يُصَلْصِلُ الْفَخَّارُ ، وَيُقَالُ : مُنْتِنٌ ، يُرِيدُونَ بِهِ : صَلَّ ، يُقَالُ : صَلْصَالٌ ، كَمَا يُقَالُ : صَرَّ الْبَابُ عِنْدَ الإِغْلاقِ وَصَرْصَرَ ، مِثْلُ كَبْكَبْتُهُ يَعْنِي كَبَبْتُهُ .

﴿ فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴾ [٦٨] : وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَيْسَ الرُّمَّانُ وَالنَّخْلُ بِالْفَاكِهَةِ ، وَأَمَّا الْعَرَبُ فَإِنَّهَا تَعُدُّهَا فَاكِهَةً ، كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاةِ الْوُسْطَى ﴾ [البقرة : ٢٣٨] : فَأَمَرَهُمْ بِالْمُحَافَظَةِ عَلَى كُلِّ الصَّلَوَاتِ ، ثُمَّ أَعَادَ الْعَصْرَ تَشْدِيدًا لَهَا ، كَمَا أُعِيدَ النَّخْلُ وَالرُّمَّانُ ، وَمِثْلُهَا : ﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ ﴾ ثُمَّ قَالَ : ﴿ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ﴾ [الحج : ١٨] : وَقَدْ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَوَّلِ قَوْلِهِ : ﴿ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الأَرْضِ ﴾ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ أَفْنَانٍ ﴾ [٤٨] : أَغْصَانٍ . ﴿ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴾ [٥٤] : مَا يُجْتَنَى قَرِيبٌ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : ﴿ فَبِأَيِّ آلاءِ ﴾ [١٣] : نِعَمِهِ .

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿ رَبِّكُمَا ﴾ [١٣] : يَعْنِي الْجِنَّ وَالإِنْسَ .

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ : ﴿ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴾ [٢٩] : يَغْفِرُ ذَنْبًا وَيَكْشِفُ كَرْبًا ، وَيَرْفَعُ قَوْمًا ، وَيَضَعُ آخَرِينَ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ بَرْزَخٌ ﴾ [٢٠] : حَاجِزٌ . الأَنَامُ: الْخَلْقُ . ﴿ نَضَّاخَتَانِ ﴾ [٦٦] : فَيَّاضَتَانِ . ﴿ ذُو

یعنی: کاه. و ابومالک گفته است: عصف، یعنی آنچه در وهلهٔ اول می‌روید، و آن را در لغت نبطی، هَبُور می‌نامند. و مجاهد گفته است: عَصْف، برگ گندم است و ریحان، روزی است.[۱] و المارِج، شعله یا زبانهٔ زرد و سبز آتشی افروخته شده که بالا می‌شود.[۲] و بعضی از مُجاهد روایت کرده‌اند: «رَبُّ المَشْرِقَيْنِ» (۱۷) یعنی: آفتاب را در زمستان مشرقی است و در تابستان مشرقی است.[۳]

«و رَبُّ المَغْرِبين» یعنی: آفتاب را در زمستان مغربی است و در تابستان مغربی است.

«لايَبْغيان» (۲۰) یعنی: با هم نمی‌پیوندند.[۴]

«المُنْشَآت» (۲٤): همان کشتی که بادبان آن برافراشته است ولیکن اگر بادبان آن برافراشته نباشد، آن را مُنْشآت، نگویند[۵] و مجاهد گفته است: «کالفَخّار» (۱٤) مانند سفال ساخته شده[۶]

اَلشُّواظُ: یعنی زبانهٔ آتش.[۷]

«وَ نُحاس» (۳۵) و آن زردآبی است که بر سر دوزخیان ریخته می‌شود تا بدان عذاب شوند.

---

۱ – مراد از وَالعَصْفُ و الرَّيحانُ این آیت است: «والحَبُّ ذُوالعَصْفِ و الرَّيحان» (۱۲) «و دانه‌های پوست دار و گیاهان خوشبو است.»

۲ – مراد این آیت است: «وَخَلَقَ الجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ». (۱۵) «و جن را از شعلهٔ آتش آفرید.»

۳ – «ربُّ المَشرِقَيْنِ وَ رَبُّ المَغرِبَيْنِ». «پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است.»

۴ – «بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لايَبْغيان». «میان آن دو، حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند.»

۵ – «وَلَهُ الجَوارِ المُنْشَآتُ في البَحرِ كالأَعْلامِ». «و او راست در دریا سفینه‌های بادبان دار بلند همچون کوهها»

۶ – خَلَقَ الانسانَ مِنْ صَلْصالٍ كالفَخّارِ». «انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید.»

۷ – «يُرْسَلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلاتَنْتَصِران». «بر سر شما شراره‌هایی از (نوع) تفتهٔ آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از کسی) یاری نتوانید طلبید.»

الْجَلالِ﴾ [٧٨] : ذُو الْعَظَمَةِ .
وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿مَارِجٌ﴾ [١٥] : خَالِصٌ مِنَ النَّارِ ، يُقَالُ: مَرَجَ الأَمِيرُ رَعِيَّتَهُ إِذَا خَلاهُمْ يَعْدُو بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، من مرجت دابتك تركتها ، وَيُقَالُ : مَرِجَ أَمْرُ النَّاسِ ﴿مَرِيجٍ﴾ [ق: ٥] : مُلْتَبِسٌ . ﴿مَرَجَ﴾ [١٩] : اخْتَلَطَ الْبَحْرَانِ . ﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ﴾ [٣١] : سَنُحَاسِبُكُمْ ، لا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ ، وَهُوَ مَعْرُوفٌ فِي كَلامِ الْعَرَبِ ، يُقَالُ : لأَتَفَرَّغَنَّ لَكَ ، وَمَا بِهِ شُغْلٌ ، يَقُولُ : لآخُذَنَّكَ عَلَى غِرَّتِكَ .

«خافَ مَقامَ رَبِّه» (٤٦) یعنی: چون قصد ارتکاب گناه می‌کند خدای عزّوجلّ را به یاد می‌آورد و گناه را ترک می‌کند.[1]

و «مُدْهامَّتـان» (٦٤) یعنی: از فرط سیرابی و تازگی سیاه می‌نماید.[2]

«صَلْصال» (١٤) یعنی: گلی است که با ریگ آمیخته شده و صدا می‌کند، همچون سفال که صدا می‌کند و گفته می‌شود: مُنْتِنٌ؛ (بد بو است) مراد از آن «صَلٌّ» است. گفته می‌شود صَلْصالٌ چنانکه گفته می‌شود: صَرَّ الْبابُ عِندَ الاغلاقِ ـ یعنی دروازه به هنگام بسته شدن، صدا می‌کند.

و صَرْصَرَ، مانند اینکه: او را بر روی بر زمین اندازد.

«فاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ و رُمـان» (٦٨) «میوه و خرما و انارانـد.»[3] و بعضی[4] گفته‌اند که انار و خرما در زمرهٔ «فاکهه» یعنی: میوه نمی‌باشند. و اما عرب، آنها را میوه می‌شمارد. مانند فرمودهٔ خدای عَزّوجلّ: «حافظوا على الصَّلَوات والصَّلاة الوُسْطى» (البقره: ٢٣٨) «بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید.» بر مواظبت همهٔ نمازها امر می‌کند، سپس مواظبت نماز عصر را تکرار می‌کند، مانند اینکه (پس از ذکر فاکهة یعنی میوه) ـ نخل و رُمّان (خرما و انار) را تکرار می‌کند.

---

١ - «وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّه جَنَّتان». «و هرکس را که از مقام پروردگارش بترسد، دو بوستان است.»

٢ - «مُدْهامَّتان». «که از (شدت) سبزی سیه گون می‌نماید.»

٣ - «فيهما فاكِهةٌ وَ نَخْلٌ و رُمّان». «در آن دو (بوستان) میوه و خرما و انار است.»

٤ - کرمانی و غیر او گفته‌اند که مراد از ـ بعضی ـ ابوحنیفه است رضی الله عنه، چنانکه به مذهب وی «خرما و انار» در زمرهٔ «فاکهه» یعنی میوه نیست. و اگر کسی سوگند یاد کند که «فاکهه» نمی‌خورم، اگر خرما و انار بخورد، حانث نمی‌شود. «تیسیر القاری»

(افضلیت آن را بیـان می‌کند.) و مانند آن: «آیا ندانستی که هرکس که در آسمان و هرکس که در زمین اسـت، خدا را سجده می‌کند.» (الحج: ۱۸) و سپس می‌گوید: «بسیاری از مردم برای او سـجده می‌کنند و بسیاری‌اند که عذاب بر آنان واجب شده اسـت». به تحقیق خدای عزّوجلّ در گفتهٔ اول خود «کسی که در آسمان و کسی که در زمین اسـت.» یاد کرده اسـت. و غیر از وی گفته است: «اَفْنان» (٤٨): شاخه‌ها.[۱] «وَجَنَی الجَنَّتَیْـنِ دان» (٥٤) یعنی: آنچه (میوهٔ) چیدنی است نزدیک است[۲] و حَسن گفته است: «فَبِأیِّ آلاءِ» (۱۳) یعنـی: نعمتهـای او[۳] و قتـاده گفته است: «رَبِّکُما» (۱۳) یعنی: (پروردگارشما) جن و انـس و اَبُوالدَّرداء گفته اسـت: «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شأنٍ» (۲۹) یعنی: «هر روز در حالتی است» گنـاه را می‌آمرزد و اندوه و مشـقت را از میان می‌بـرد و قومی را بلند می‌کند و قومی دیگر را فرو می‌افکند.[۴] و ابن عباس گفته است: «بَرْزَخٌ» (۲۰) یعنی: مانع و حایل[۵]

اَلانامُ: یعنی مردم.[۶]

«نَضّاختانِ» (٦٦) یعنی: فوران کننده[۷] «ذوالجَلال»

---

۱ – «ذَوَاتا اَفْنانٍ» «که دارای شاخسارانند»

۲ – «مُتَّکِئینَ عَلَی فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَجَنا الجَنَّتَیْنِ دانٍ». «بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت بافت است تکیه زنند و چیدن میوه (از) آن دو باغ (به آسانی) در دسترس است.»

۳ – «فَبِأیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ». «پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را دروغ می‌پندارید.»

۴ – «یَسْئَلُهُ مَنْ فی السَّمواتِ والارضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شأنٍ». «هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می‌کند. هر زمان او در کاری است.»

۵ – «بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لایَبْغِیانِ». «میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند.»

۶ – «وَالاَرضَ وَضَعَها لِلاَنامِ» (۱۰) «و زمین را برای مردم نهاد.»

۷ – «فیهِما عَیْنانِ نَضّاخَتانِ». «در آن دو بوستان، دو چشمهٔ جوشنده‌اند.»

(۷۸) یعنی: با عظمت[۱]

و غیر از وی گفته‌اند: «مارِجٍ» (۱۵) یعنی: آتش ناب[۲] گفته می‌شود: «مَرَجَ الأَمِیرُ رَعِیَّتِه» امیر، مردم را به حال فساد گذاشت ـ آنگاه که آنها را واگذارد که یکی بر دیگری ستم کند.

«مِنْ مَرَجْتَ دابَّتَکَ تَرَکْتَها» و گفته می‌شود: مَرَجَ أَمْرَ النّاس ـ کار مردم را به فساد کشاند.

«مَرِیْجٍ» (ق: ۵) یعنی: خلط و مشتبه[۳]

«مَرَجَ» (۱۹): آنگاه که دو دریا با هم خلط شوند.[۴]

«سَنَفْرُغُ لَکُم» (۳۱) یعنی: با شما محاسبه خواهیم کرد، در حالی که چیزی از چیزی باز نمی‌دارد. و این در کلام عرب معروف است.[۵] گفته می‌شود: «لاتَفَرَّغَنَّ لَکَ» یعنی: تو را بدان کاری نیست. می‌گوید: لاخُذَنَّ عَلَی غِرَّتِک. یعنی: شما را بر غفلت شما می‌گیرم.

١ - باب : قَوْلِه :

﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾ [٦٢]

٤٨٧٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِالصَّمَدِ العَمِّيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ الجَوْنِيُّ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، وَمَا بَيْنَ القَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلا رِدَاءُ الكِبْرِ ، عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ » . [انظر : ٤٨٨٠ ، ٧٤٤٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠] .

باب - ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَمِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ» (۶۲) «و غیر از این دو بوستان، دو بوستان دیگر است.»

۴۸۷۸ ـ از ابوعمران الجَوْنی، از ابوبکر بن عبدالله بن قیس، از پدرش روایت است که

---

۱ - «تبرکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِیْ الجَلالِ وَالاِکْرامِ». «خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت.»

۲ - «وَخَلَقَ الجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ». «و جن را از شعلهٔ آتش آفرید.»

۳ - «بَلْ کَذَّبوابالحقِ لَمّا جاءَهُم فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ» «(نه) بلکه حقیقت را، وقتی بر ایشان آمد دروغ خواندند و آنها در کاری سردرگم (مانده‌اند).»

۴ - «مَرَجَ البَحْرَینِ یَلْتَقِیانِ». «دو دریا را گذاشت تا به هم جمع شوند.»

۵ - «سَنَفْرُغُ لَکُمْ ایُّهَ الثَّقلانِ» «زود است که به شما بپردازیم، ای جن و انس.»

رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «دو بوستان (بهشت)اند که ظرفها و هرچه در آن است از نقره است و دو بوستان‌اند که ظرفها و هرچه در آن است از طلا است و میان قوم و میان نگریستن به سوی پروردگارشان در بهشت عَدْن، چیزی به جز ردای کبریایی نیست که بر وجه خداوند است.»

باب ـ ۲

«حُورٌ مَقْصُوراتٌ فی الخِیامِ» (۷۲) «حوران پرده نشین در خیمه‌ها» و ابن عباس گفته است: حور، یعنی: سیاه حدقه. و مجاهد گفته است: مَقْصوراتٌ یعنی نگهداشته شدگان، دیدارشان و خودشان منحصر به همسرانشان است. «قاصِراتٌ» (٥٦) که جز همسران خود را نمی‌جویند.[1]

٤٨٧٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال : حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ عَبْدِالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ الْجَوْنِيُّ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ خَيْمَةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ ، عَرْضُهَا سِتُّونَ مِيلاً ، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ مَا يَرَوْنَ الآخَرِينَ ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ» [راجع : ٣٢٤٣ . أخرجه مسلم : ٢٨٣٨].

٤٨٧٩ ـ از ابوبکر ابن عبدالله بن قیس، از پدرش روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا، در بهشت خیمه‌ای است از مروارید میان خالی که پهنای آن شصت میل است و در هر گوشه‌ای از آن بانوهایی‌اند که دیگران را نمی‌بینند و مسلمانان بر ایشان دور می‌زنند.»

٤٨٨٠ - وَجَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، وَجَنَّتَانِ مِنْ كَذَا ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلاَّ رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ». [راجع: ٤٨٧٨ . أخرجه مسلم : ١٨٠].

٤٨٨٠ ـ و دو بوستان (بهشت)اند که ظروف و هر آنچه در آن است از نقره است و دو بوستان

---

۱ – «فیهِنّ قصراتُ الطّرف لَمْ یَطمِثْهُنّ إنسٌ قَبلَهُم وَلاجان». «در آن (باغها، دلبرانی) فروهشته نگاهند که دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است.» در تیسیرالقاری گفته شده: قسطلانی می‌گوید که در حُسن حوران با زنان آدمی (در بهشت) اختلاف کرده‌اند. بعضی گویند که زنان آدمی، هفتاد هزار بار از حوران نیکوترند.

دیگراند که ظروف و هر آنچه در آن است از چنین و چنان (طلا) است و میان قوم و میان نگریستن به سوی پروردگارشان در بهشت عَدْن به جز ردای کبریایی که بر وجه خداوند است، چیزی نیست.»

٥٦- سُورَةُ الْوَاقِعَة

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿رُجَّتْ﴾[٤]: زُلْزِلَتْ. ﴿بُسَّتْ﴾[٥]: فُتَّتْ لُتَّتْ كَمَا يُلَتُّ السَّوِيقُ. الْمَخْضُودُ: الْمُوقَرُ حَمْلًا، وَيُقَالُ أَيْضًا: لا شَوْكَ لَهُ. ﴿مَنْضُود﴾[٢٩]: الْمَوْزُ. وَالْعُرُبُ: الْمُحَبَّبَاتُ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ. ﴿ثُلَّةٌ﴾[٣٩، ٤٠]: أُمَّةٌ. ﴿يَحْمُوم﴾[٤٣]: دُخَانٌ أَسْوَدُ. ﴿يُصِرُّونَ﴾[٤٦]: يُدِيمُونَ. ﴿الْهِيمُ﴾[٥٥]: الإِبِلُ الظِّمَاءُ. ﴿لَمُغْرَمُونَ﴾[٦٦]: لَمُلْزَمُونَ. ﴿فروح﴾[٨٩]: جَنَّةٌ وَرَخَاءٌ. ﴿وَرَيْحَانٌ﴾[٨٩]: الرِّزْقُ. ﴿وَنُنْشِئَكُمْ فِيمَا لا تَعْلَمُونَ﴾[٦١]: فِي أَيِّ خَلْقٍ نَشَاءُ. وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿تَفَكَّهُونَ﴾[٦٥]: تَعْجَبُونَ. ﴿عُرُبًا﴾[٣٧]: مُثَقَّلَةً، وَاحِدُهَا عَرُوبٌ، مِثْلُ صَبُورٍ وَصُبُرٍ، يُسَمِّيهَا أَهْلُ مَكَّةَ الْعَرِبَةَ، وَأَهْلُ الْمَدِينَةِ الْغَنِجَةَ، وَأَهْلُ الْعِرَاقِ الشَّكِلَةَ.

وَقَالَ فِي: ﴿خَافِضَةٌ﴾[٣] لِقَوْمٍ إِلَى النَّارِ. ﴿رَافِعَةٌ﴾[٣]: إِلَى الْجَنَّةِ. ﴿مَوْضُونَة﴾[١٥]: مَنْسُوجَةٍ، وَمِنْهُ: وَضِينُ النَّاقَةِ. وَالْكُوبُ: لا آذَانَ لَهُ وَلا عُرْوَةَ، وَالأَبَارِيقُ: ذَوَاتُ الآذَانِ وَالْعُرَى. ﴿مَسْكُوب﴾[٣١]: جَارٍ. ﴿وَفُرُشٍ مَرْفُوعَة﴾[٣٤]: بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ. ﴿مُتْرَفِينَ﴾[٤٥]: مُمَتَّعِينَ. ﴿مَا تُمْنُونَ﴾[٥٨]: مِنَ النُّطَفِ، يَعْنِي: هِيَ النُّطْفَةُ فِي أَرْحَامِ النِّسَاءِ. ﴿لِلْمُقْوِينَ﴾[٧٣]: لِلْمُسَافِرِينَ وَالْقِيُّ الْقَفْرُ. ﴿بِمَوَاقِعِ

۵۶ـ سوره «الْوَاقِعَة»[۱]

و مجاهد گفته است: «رُجَّتْ» (٤) یعنی: لرزانده شود[۲] «بُسَّتْ» (٥) یعنی: ریزه ریزه و خُرد و خمیر شود به گونه‌ای که سَویق، خُرد و خمیر می‌شود.[۳]

المَخْضُوْدُ، یعنی: گرانبار و همچنان گفته می‌شود که: بی خار باشد.[۴]

«مَنْضُوْدٍ» (٢٩) یعنی: موز (کیله)[۵]

«وَالعُرُب» زنان دلربای شوهران[۶]

«ثُلَّةٌ» (٣٩، ٤٠) یعنی: گروهی[۷]

«یَحمُوْمٍ» (٤٣): دود سیاه[۸]

«یُصِرُّون» (٥٦) یعنی: ادامه می‌دادند.[۹]

---

۱ – سورهٔ «الواقعه» مکی است، ولی در آیات «والاصحاب الیمین» و «اَفَبِهٰذا الحَدیثِ اَنْتُم مُدهِنُون» (٨١) اختلاف است که آن را مدنی گفته‌اند.

۲ – «اِذا رُجَّتِ الاَرضُ رَجّاً». «چون زمین با تکان (سختی) لرزانده شود.»

۳ – «وَبُسَّتِ الجِبالُ بَسّاً». «و کوهها (جمله) ریزه ریزه شوند.»

۴ – «فِي سِدْرٍ مَخْضودٍ». (٢٨) «در (زیر) درختان کنار بی خار».

۵ – «وَطَلحٍ مَنْضودٍ». «و درختهای موز که میوه‌اش خوشه خوشه روی هم چیده است.»

۶ – «عُرُباً اَتراباً». «دوست داشتنی و خاطرخواه شوهران و هم سال» (٣٧)

۷ – «ثُلَّةٌ مِنَ الاَوَّلینَ، و ثُلَّةٌ مِنَ الآخرینَ». «گروهی از پیشینیانند و گروهی از پسینیانند.»

۸ – «وَ ظِلٍّ مِنْ یَحمُومٍ». «و سایه‌ای از دود سیاه».

۹ – «وَکانُوا یُصِرُّونَ عَلَی الحِنْثِ العَظیمِ». «و بر گناه بزرگ (شرک) مداومت می‌کردند.»

النُّجُوم ﴾[٧٥] : بِمُحْكَمِ القُرآنِ ، وَيُقَالُ : بِمَسْقِطِ النُّجُومِ إِذَا سَقَطْنَ ، وَمَوَاقِعُ وَمَوْقِعٌ وَاحِدٌ . ﴿ مُدْهِنُونَ ﴾ مُكَذِّبُونَ ، مِثْلُ : ﴿لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴾ [القلم : ٩] . ﴿فَسَلَامٌ لَكَ ﴾[٩١] : أَيْ : مُسَلَّمٌ لَكَ : إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ اليَمِينِ ، وَأُلْغِيَتْ إِنَّ وَهُوَ مَعْنَاهَا ، كَمَا تَقُولُ : أَنْتَ مُصَدَّقٌ ، مُسَافِرٌ عَنْ قَلِيلٍ ، إِذَا كَانَ قَدْ قَالَ : إِنِّي مُسَافِرٌ عَنْ قَلِيلٍ ، وَقَدْ يَكُونُ كَالدُّعَاءِ لَهُ ، كَقَوْلِكَ : فَسَقْيًا مِنَ الرِّجَالِ ، إِنْ رَفَعْتَ السَّلَامَ ، فَهُوَ مِنَ الدُّعَاءِ . ﴿ تُورُونَ ﴾[٧١] : تَسْتَخْرِجُونَ ، أَوْرَيْتُ : أَوْقَدْتُ . ﴿لَغْوًا ﴾[٢٥] : بَاطِلاً . ﴿ تَأْثِيمًا ﴾[٢٥] كَذِبًا .

«الْهِيم» (۵۵) یعنی: شتر تشنه.[1]

«لَمُغْرَمُوْن» (٦٦) یعنی: لازم شوندگان[2]

«فَرُوْح» (۸۹) یعنی: بهشت و فراوانی.[3]

«وَ نُنْشِئَكُمْ فِيْما لاتَعْلَمُونَ» (٦١) «و بیافرینیم شما را در عالمی که نمی‌دانید.» یعنی: در هر آفرینشی که بخواهیم[4] و غیر وی گفته است: «تَفَكَّهُوْن» (٦٥) یعنی: تعجب خواهید کرد.[5]

«عُرُباً» (۳۷) گرانبار، مفرد آن «عَرُوبٌ» است. مانند صَبُور و صُبر. مردم مکه آن را ـ الْعَرِبَة و مردم مدینه آن را ـ الْغَنِجَة و مردم عراق آن را ـ اَشْكِلَة ـ می‌نامند.[6] و گفت: در «خافِضَة» (۳) «پست کننده» یعنی: پست کننده گروهی به سوی دوزخ. «رافِعَة» (۳) «بالابرنده»: بالابرندهٔ گروهی به سوی بهشت.[7]

«مَوْضُونَة» (۱۵) یعنی بافته شده، و از این معنی گرفته شده: وَضِينُ النَّاقَةِ، یعنی تنگ نوار (پالان) شتر.[8]

وَالْكُوْب (کوزة) بدون دسته و گوشه، والأباريق؛ دارای دسته و گوشه.[9]

---

۱ - «فَشارِبُوْنَ شُرْبَ الهِيم». «می‌آشامید (بسان) آشامیدن شتر تشنه».

۲ - «اِنّا لَمُغْرَمُوْن». «واقعاً ما غرامت کنندگانیم.»

۳ - «فَرَوْحٌ وَ رَيحانٌ وَجَنَّتُ نَعيم». «(در) آسایش و راحت و بهشت پر نعمت (خواهد بود)»

۴ - «عَلَى أن نُبَدِّلَ اَمْثالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُم فى مالا تَعْلَمُوْن». «(و می‌توانیم) امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را (به صورت) آنچه نمی‌دانید پدیدار گردانیم.»

۵ - «لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْناهُ حُطاماً فَظَلْتُم تَفَكَّهون». «اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می‌گردانیم، پس در افسوس (و تعجب) می‌افتید.»

۶ - یعنی: کلمات مذکور معانی: عشوه‌گر و با ناز و غمزه و با غنج و کرشمه، دارا می‌باشد.

۷ - «خافِضَةٌ رافِعَة» «پست کننده و بالا برنده است.»

۸- «عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَة» «بر تختهایی زربافت.»

۹ - «بِاَكْواب و اَبارِيْقَ وَ كَأْس مِنْ مَعين». (۱۸) «با جامها و آبریزها و پیاله‌هایی از بادهٔ ناب روان.»

«مَسکوبٍ» (۳۱) یعنی: ریزان[۱]

«و فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ» (۳۴) «و فرشـــهای برافراشته شده» یعنی: یکی بر روی دیگری.

«مُتْرَفِين» (٤٥) یعنی: بهره‌مند شدگان.[۲]

«ماتُمْنُوْن» (۵۸) یعنی: از نطفه‌ها گرفته شده، و آن نطفه‌ای است که در رحمهای زنان است.[۳]

«لِلْمُقْوِين» (۷۳) یعنی برای مسافرین و از «اَلْقِی القفر«بِمواقِعِ النُّجوم» (۷۵) یعنی «ســوگند» به آیات محکم قرآن و گفته می‌شود: به فرو افتادن ســتارگان، آنگاه که فرو افتند. و کلمات «مَواقِعٌ و مَوْقِعٌ» یک معنی دارند.[۴]

«مُدْهِنــوُن» (۸۱) یعنی: تکذیــب کننده. مانند: «لَوْتُدْهِنُ فَيُدْهِنُوْن» (اَلْقَلَم: ۹)[۵]

«فَسَــلامٌ لَکَ» (۹۱) یعنی: تو را مَسلَّم است که از اصحاب یمین هســتی و (حرف تأکید) «اِنَّ» افتاده اســت و مراد معنای آن اســت.[۶] چنانکه (به پاســخ کس) بگویی: «اَنْتَ مُصَدَّقٌ مُســافِرٌ عَنْ قَلیــلٍ» یعنی: باور کردنی اســت که اندک زمانی است که تو مســافر هستی. اگر آن کس گفته بود: اِنّی مُســافِرٌ عَنْ قَلیــلٍ ـ یعنی: همانا اندک زمانی اســت که من مســافر هســتم. و بــه تحقیق که این مانند دعــای اصحاب یمین

---

۱ – «وَ ماءٍ مَسْکوبٍ». «و آبی ریزان».

۲ – «اِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلکَ مُتْرَفين». «اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند.»

۳ – «اَفَرَءَیتُم ماتُمنون». «آیا آنچه را (که به صورت نطفه) فرو می‌ریزید دیده‌اید؟»

۴ – «فَلا اُقسِمُ بِمواقِعِ النُّجُوم». «پس سوگند به جایگاههای (ویژه و فواصل معین) ستارگان.»

۵ – «اَفَبِهذا الحَدیث اَنْتُم مُدْهِنُوْن». «آیا به این سخن شما انکار کننده‌اید.»

۶ – «فَسَلامٌ لَکَ مِنْ اَصْحابِ اليَمين». «سلام اصحاب یمین بر تو باد.» یعنی این چنین می‌توانست باشد: «سلامٌ لَکَ اَنَّکَ مِنْ اصحاب اليَمين» لفظ «اِنَّکَ» افتاده است و معنایش باقی است.

به وی می‌باشد، چنانکه بگویی: «فَسَقْیاً مِنَ الرِّجال» مردانی سیراب شوند (سَقْیاً، به نصب دعا می‌باشد) و اگر «سلام» را مرفوع بگردانی «سلام» به معنای دعا می‌باشد (فَسَلامٌ لَکَ یعنی: بر تو سلام باد.)

«تُوْرُوْن» (۷۱) یعنی: بیرون می‌آورید. اَوْرَیْتُ یعنی: برافروختم.[۱]

«لَغْواً» (۲۵) یعنی: باطل. «تَاثِیْماً» یعنی: دروغ[۲]

١ - باب : قوله

﴿وَظِلٍّ مَمْدُودٍ﴾ [٣٠]

٤٨٨١ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً ، يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ ، لَا يَقْطَعُهَا ، وَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿وَظِلٍّ مَمْدُودٍ﴾ » . [راجع : ٣٢٥٢ . أخرجه مسلم : ٢٨٢٦ ، مختصراً] .

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَظِلٍّ مَمْدُوْدٍ» (۳۰): «و سایهٔ پایدار»

۴۸۸۱ ـ از اَعْرَج روایت است که اَبُوهُرَیره رضی الله عنه این روایت را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌رساند که فرموده است: «همانا، در بهشت درختی است که سوارکاری، در سایه‌اش صد سال می‌تواند راه بپیماید بی آنکه سایه‌اش را طی نماید و اگر می‌خواهید بخوانید و سایهٔ پایدار»

٥٧ - سُورَةُ الْحَدِيدِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ﴾ [٧] : مُعَمَّرِينَ فِيهِ . ﴿مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [٩] : مِنَ الضَّلَالَةِ إِلَى الْهُدَى . ﴿فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾ [٢٥] : جُنَّةٌ وَسِلَاحٌ . ﴿مَوْلَاكُمْ﴾ [١٥] : أَوْلَى بِكُمْ . ﴿لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ﴾ [٢٩] : لِيَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ ، يُقَالُ : الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ، وَالْبَاطِنُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا . ﴿أَنْظِرُونَا﴾ [٥ - ١٣] : انْتَظِرُونَا .

۵۷ ـ سورهٔ «اَلْحَدِیْدُ»[۳]

و مجاهد گفته است: «جَعَلَکُم مُسْتَخْلَفِیْنَ» (۷) یعنی: آباد کنندگان در آن[۴]

---

۱ - «اَفَرَءَیْتُمُ النّارَالَّتی تُوْرُوْن». «آیا می‌بینید، آتشی را (که می‌افروزید از میان شاخ درخت) بیرون می‌آرید.»

۲ - «لایَسْمَعُوْنَ فیها لَغواً وَلاتاثیْماً». «در آنجا (بهشت) نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه (سخنی) گناه آلود».

۳ - «سورهٔ الحدید، دارای آیات مکی و مدنی است، در این سوره ذکر منافقان نیز آمده است و منافقان در مدینه بوده‌اند.»

۴ - «آمِنوا باللهِ وَ رَسوله وَ اَنْفِقوا مِمّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخلَفینَ فیه» «به خدا و پیامبر او ایمان آورید، و از آنچه شما را در (استفاده از) آن

«مِـنَ الظُّلُمات اِلی النُّورِ» (۹) یعنی: از گمراهی به سوی هدایت[۱]

«فیْهِ بأسٌ شَـدیدٌ وَ مَنافِـعُ لِلنّاسِ» (۲۵) یعنی: سپر و سلاح[۲]

«مَوْلاکُم» (۱۵) یعنی: به شما سزاوارتر است.[۳]

«لِئلا یَعْلَـمَ اَهْلُ الکِتـابِ» (۱۹): یعنی: تا اهل کتاب بدانند[۴] (در ـ لِئلّا ـ لفظ لا زاید اسـت.).

گفته می‌شـود: الظّاهِـرُ علی کُلِّ شَـیءٍ عِلْماً، والباطِنُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ عِلْماً.[۵]

«اَنْظِرونا» (۱۳) یعنی: اُنْتَظِرونا: با نظر شفقت به ما بنگرید.[۶]

۵۸- سُورَةُ الْمُجَادَلَة

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿يُحَادُّونَ﴾ [۲۰]: يُشَاقُّونَ اللَّهَ. ﴿كُبِتُوا﴾ [۵]: أُخْزُوا، مِنَ الْخِزْيِ. ﴿اسْتَحْوَذَ﴾ [۱۹]: غَلَبَ.

۵۸ـ سورهٔ «الْمُجادِلَة»[۷]

و مجاهد گفته اسـت: «یُحادُّون» (۲۰) یعنی: با خدا مخالفت می‌کنند.[۸]

جانشین (دیگران) کرده، انفاق کنید.»

۱ – «هُوَالّذی یُنَزِّلُ عَلَی عَبْدِه آیات بَیِّنات لِیُخْرِجَکُم مِنَ الظُّلُمات الی النُّورِ». «اوست که بر بندهٔ خود آیات روشنی فرو می‌فرستد تا شما را از تاریکیها به سوی نور بیرون کشاند.»

۲ – «واَنْزَلْنا الحَدیدَ فیه بأسٌ شدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ». «و آهن را که برای مردم خطری سخت و منفعتهایی است، فرود آوردیم.»

۳ – «وَمأواکُمُ النّارُ هِیَ مَوْلاکُم وَ بِئسَ المَصیرُ». «جایگاهتان آتش است، آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است.»

۴ – «لِئلا یَعْلَمَ اَهْلَ الکِتابِ الّا یَقْدُرونَ عَلَی شیءٍ مِنْ فَضْلِ الله». «تا اهل کتاب بدانند که به هیچ وجه فزون بخشی خدا (در حیطه قدرت آنان نیست.»

۵ – مراد این آیت است: «هُوَالاوّلُ والآخِرُ والظّاهِرُ و الباطِنُ وَهُو بِکُلِّ شَیءٍ علیم». (۳) «اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.»

۶ – «یَوْمَ یَقُولُ المُنافِقونَ والمُنافِقات لِلّذینَ آمَنوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُم». «روزی که مردان و زنان منافق به مسلمانان بگویند، به ما به نظر شفقت بنگرید تا از نور شما روشنی گیریم.»

۷ – ابوالعباس گفته که سورهٔ «المُجادله» مدنی است.

۸ – «اِنَّ الّذینَ یُحادُّونَ الله وَ رَسولَه اولئکَ فی الاَذَلّینَ». «در حقیقت کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی برمی‌خیزند، آنان در (زمره) زبونان خواهند بود.»

«کُبِتُوْا» (۵) یعنی: خوار می‌شوند.[1]
«اسْتَحْوَذَ» (۱۹) یعنی: غلبه کرده است.[2]

٥٩- سُورَةُ الْحَشْر

﴿الْجَلَاءَ﴾ [٣] : الإِخْرَاجُ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ .

١- باب :

٤٨٨٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ : سُورَةُ التَّوْبَةِ ، قال : التَّوْبَةُ هِيَ الْفَاضِحَةُ ، مَا زَالَتْ تَنْزِلُ ، وَمِنْهُمْ وَمِنْهُمْ ، حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهَا لَنْ تُبْقِيَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلا ذُكِرَ فِيهَا ، قال : قُلْتُ : سُورَةُ الأَنْفَالِ ، قال : نَزَلَتْ فِي بَدْرٍ ، قال : قُلْتُ : سُورَةُ الْحَشْرِ ، قال : نَزَلَتْ فِي بَنِي النَّضِيرِ . [راجع : ٤٠٢٩ . أخرجه مسلم : ٣٠١٣].

٤٨٨٣ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُدْرِكٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدٍ قال : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سُورَةُ الْحَشْرِ ، قال : قُلْ : سُورَةُ النَّضِيرِ . [راجع : ٤٠٢٩. أخرجه مسلم : ٣٠٣١ بزيادة].

۵۹ ـ سورهٔ «الْحَشْر»[3]

«اَلجلاءَ» (۳) یعنی: بیرون کردن از سرزمینی به سرزمینی دیگر[4]

باب ـ ۱

٤٨٨٢ ـ از ابو بشـر روایت است که سعید بن جُبَیـر گفت: به ابن عباس گفتم: دربارهٔ سـورهٔ التوبه (چـه نظر داری؟) گفت: سـورهٔ التوبه؟ گفت: التوبه. آن نمودار کردن معایب (کافران و منافقان) است و پیوسته نازل می‌شد و از ایشان (یـاد می‌کرد) تا آنگه گمـان کردند که یکی از ایشـان را باقی نخواهد گذاشت به جز آنکه از آنها نام بگیرد.

سـعید بن جُبَیر می‌گوید: گفتم: دربارهٔ سـورهٔ انفال؟ گفت: در رابطه به جنگ بدر نازل شـده اسـت. گفتم: دربارهٔ سورهٔ حشر؟ گفت: دربارهٔ (یهود) بنی النَّضیر، نازل شده است.

٤٨٨٣ ـ از ابوبشر روایت است که سعید گفت: به ابن عباس رضی الله عنهما سورهٔ الحشر گفتم: ...

---

۱ – «إنَّ الّذینَ یُحادُّونَ الله وَ رَسولَهُ کُبِتوا کَما کُبِتَ الّذینَ من قَبلِهِم». «بی گمان کسانی که با خدا و فرستادهٔ او مخالفت می‌کنند، ذلیل خواهند شد. همانگونه کسانی که پیش از آنان بودند، ذلیل شدند.»

۲ – «اِستَحْوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطانُ فَانسهُمْ ذِکرَالله». «شیطان بر آنان چیره شد و خدا را از یادشان برده است.»

۳ – سورهٔ «الحشر» مدنی است.

۴ – «وَلَولا أنْ کَتَبَ الله عَلَیهِمُ الجَلاءَ لَعَذَّبَهُم فِی‌الدُّنیا». «و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، قطعاً آنها را در دنیا عذاب می‌کرد.»

گفت: بگو سورة النَّضير.

٢ - باب : [قوْله :]

﴿ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَة ﴾ [٥]:

نَخْلَة ، مَا لَمْ تَكُنْ عَجْوَةً أَوْ بَرْنِيَّةً .

٤٨٨٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَرَّقَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴾ . [راجع : ٢٣٢٦ . اخرجه مسلم : ١٧٤٦].

باب ـ ٢ فرمودۀ خدای تعالی:

«ماقَطَعْتُم مِـنْ لِيْنَهٍ» (٥) «آنچه از درخت خرما بریدید.» «لِيْنَه» درخت خرماست که خرمای عَجْوَه یا بَرْنِی نباشد.

٤٨٨٤ ـ از لَیث، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم نخلستان بنی نضیر را سوختاند و برید و آن در موضع اَلْبُوَیْره بود. خداوند نازل کرد: «آنچه درخت خرما بریدید یا آنها را (دست نخورده) بر ریشه‌هایشان بر جای نهادید به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند.»

٣ - باب : قوْله:

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﴾ [٦]

٤٨٨٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، غَيْرَ مَرَّةٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ : كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ ، مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً ، يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ مِنْهَا نَفَقَةَ سَنَتِهِ ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السِّلَاحِ وَالْكُرَاعِ ، عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ . [راجع : ٢٩٠٤ . اخرجه مسلم : ١٧٥٧].

باب ـ ٣

«مـا اَفَاءَاللهُ عَلَى رَسُـولِهِ» (٦) «آنچه خدا عاید پیامبر خود گردانید.»

٤٨٨٥ ـ از زُهـری از مالک بن اَوْس بن حدثان روایت است که عمر رضی الله عنه گفت: اموال بنی نضیر در زمرۀ آن بود که خدا به پیامبر خود عاید گردانیده بود و از آن جمله که مسلمانان در حصول آن اسـب و شتر نتاخته بودند و آن مخصوص برای رسـول الله صلـی الله علیه و سلم بود و نفقۀ یک سالۀ همسران خود را از آن می‌داد و بقیۀ آن را در خریداری سلاح و اسپ برای آمادگی در راه خدا صرف می‌کرد.

٤ - باب: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ [٧]

٤٨٨٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُوتَشِمَاتِ، وَالْمُتَنَمِّصَاتِ وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ، الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ». فَبَلَغَ ذَلِكَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي أَسَدٍ يُقَالُ لَهَا: أُمُّ يَعْقُوبَ، فَجَاءَتْ فَقَالَتْ: إِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ لَعَنْتَ كَيْتَ وَكَيْتَ، فَقَالَ: وَمَا لِي أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَمَنْ هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَتْ: لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ، فَمَا وَجَدْتُ فِيهِ مَا تَقُولُ، قَالَ: لَئِنْ كُنْتِ قَرَأْتِيهِ لَقَدْ وَجَدْتِيهِ، أَمَا قَرَأْتِ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. قَالَتْ: بَلَى، قَالَ: فَإِنَّهُ قَدْ نَهَى عَنْهُ، قَالَتْ: فَإِنِّي أَرَى أَهْلَكَ يَفْعَلُونَهُ، قَالَ: فَاذْهَبِي فَانْظُرِي، فَذَهَبَتْ فَنَظَرَتْ، فَلَمْ تَرَ مِنْ حَاجَتِهَا شَيْئًا، فَقَالَ: لَوْ كَانَتْ كَذَلِكَ مَا جَامَعْتُهَا. [انظر: ٤٨٨٧ د، ٥٩٣١ ع، ٥٩٣٩ ع، ٥٩٤٣ ع، ٥٩٤٤ د، ٥٩٤٨ ع. أخرجه مسلم: ٢١٢٥، بلفظ النامصات].

باب - ۴

«وَمـا آتاکُمُ الرَّسـولُ فَخُـذُوهُ» (۷) «و آنچه را پیامبر به شما بدهد، آن را بگیرید.»

۴۸۸۶ - از ابراهیـم از عَلْقَمَه روایت اسـت که عبدالله (ابن مسـعود) گفت: «خداوند بر زنانی که نقش و نگار و خالکوبی بر بدن زنان می‌کنند و زنانی که خود را در معرض آن قرار می‌دهند و زنانی کـه موی از صورت خویش می‌زدایند و زنانی که برای زیبایی، میان دندانهای خویش گشـادگی می‌آورنـد، لعنت کرده اسـت، زیرا آفرینش خدا را تغییر می‌دهند.»[1]

این گفتهٔ ابن مسـعود به زنی از قبیلهٔ بنی اسـد رسـید که او را اُمِّ یَعْقـوب می‌گفتند. وی (نزد ابن مسعود) آمد و گفت: به من خبر رسیده که تو لعنت کرده‌ای. چنین و چنان را. ابن مسعود گفت: چرا لعنت نکنم کسـی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و سـلم او را لعنت کرده اسـت، و آن در کتـاب خـدا باشـد. آن زن گفت: من میان دو لوح (همهٔ قرآن) را خواندم و آنچه تو می‌گویی در آن نیافتم. ابن مسعود گفت: اگر آن را می‌خوانـدی می‌یافتی. آیا این را نخوانده‌ای: «آنچـه را پیامبر به شـما می‌دهـد بگیرید و از آنچه شـما را باز می‌دارد باز ایسـتید.» آن زن گفت: آری، ابن مسـعود گفت: پس به تحقیق که از این کار منع کرده است. آن زن گفت: من می‌بینم که زن تو این کار را می‌کند. ابن مسعود گفت: برو و زن مرا ببین. وی رفت و او را دید و از آنچه ادعا کرده بود، چیزی نیافت. پس ابن

---

۱ - اگر به ضرورت علاج و پوشیدن عیب دندان باشد، حرام نیست. (تیسیرالقاری)

مسعود گفت: اگر چنان می‌بود، من با او یکجا نمی‌شدم. (طلاقش می‌دادم.)

٤٨٨٧ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن ، عَنْ سُفْيَانَ قال : ذَكَرْتُ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ حَدِيثَ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ قال : لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ .

فَقَالَ : سَمِعْتُهُ مِنِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا أُمُّ يَعْقُوبَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ، مِثْلَ حَدِيثِ مَنْصُورٍ . [راجع : ٤٨٨٦ . أخرجه مسلم : ٢١٢٥ ، دون ذكر الواصلة] .

٤٨٨٧ ـ از سُفیان روایت است که گفت: از حدیث مَنْصور، از ابراهیم از عَلْقمه از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه، نزد عبدالرحمن بن عابس یاد کردم که عبدالله گفته که پیامبر صلی الله علیه و سلم لعنت کرده است زنی را که موی خویش را پیوند می‌کند (تا دراز شود.) عبدالرحمن بن عابس گفت: از زنی که اُمّ یعقوب نامیده می‌شد، از عبدالله (بن مسعود) مثل حدیث مذکور را شنیده‌ام.

٥ - باب : ﴿ وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ ﴾ [٩]

باب ـ ۵

«وَالَّذِينَ تَبَوَّؤوالدّارَ وَالايمان» (۹) «و نیز برای کسانی است که پیش از مهاجران در مدینه جای گرفتند و ایمان آوردند.»[1]

٤٨٨٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، يَعْنِي : ابْنَ عَيَّاشٍ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قال : قال عُمَرُ ﷺ : أُوصِي الْخَلِيفَةَ بِالْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ : أَنْ يَعْرِفَ لَهُمْ حَقَّهُمْ ، وَأُوصِي الْخَلِيفَةَ بِالْأَنْصَارِ ، الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُهَاجِرَ النَّبِيُّ ﷺ : أَنْ يَقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ ، وَيَعْفُوَ عَنْ مُسِيئِهِمْ . [راجع : ١٣٩٢] .

٤٨٨٨ ـ از حُصَین، از عمرو بن میمون روایت است که عمر رضی الله عنه گفت: جانشین خود را دربارهٔ مهاجران اولیه توصیه می‌کنم که: حق ایشان را (در تعظیم و تکریم و رعایت احوال) بشناسد، و جانشین خود را در مورد انصار توصیه می‌کنم، کسانی که قبل از مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مدینه

---

۱ – «وَالَّذِينَ تَبَوّءُ وَالدّارَ وَالايمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ اِلَيْهِمْ وَلايَجِدُونَ فی صُدُورِهِم حاجَةً مِمّا اُوتُوا وَ يُؤثِرونَ عَلى اَنْفُسِهِم وَ لَوكانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوْقَ شُحَّ نَفْسِه فَاُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». «و (نیز) کسانی که قبل از مهاجران در مدینه جای گرفته و ایمان آورده‌اند؛ و هرکس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند؛ و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دلهایشان حسدی نمی‌یابند، و هر چند در خودشان احتیاجی (مبرم) باشد، آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هرکس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند.»

جـای گرفتند و ایمان آوردند اینکه: نیکویی را از نیکانشان بپذیرد و از بدی بدانشان درگذرد.

٦ - باب: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾ الآيَةَ [٩]

الْخَصَاصَةُ: الْفَاقَةُ. ﴿الْمُفْلِحُونَ﴾: الْفَائِزُونَ بِالْخُلُودِ، الْفَلاحُ: الْبَقَاءُ، حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ: عَجِّلْ. وَقَالَ الْحَسَنُ: ﴿حَاجَةً﴾ [٩]: حَسَدًا.

٤٨٨٩ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ غَزْوَانَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ الأَشْجَعِيُّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَصَابَنِي الْجَهْدُ، فَأَرْسَلَ إِلَى نِسَائِهِ فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُنَّ شَيْئًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلا رَجُلٌ يُضَيِّفُهُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ، يَرْحَمُهُ اللَّهُ». فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ فَقَالَ لامْرَأَتِهِ: ضَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لا تَدَّخِرِيهِ شَيْئًا، قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا عِنْدِي إِلا قُوتُ الصِّبْيَةِ، قَالَ: فَإِذَا أَرَادَ الصِّبْيَةُ الْعَشَاءَ فَنَوِّمِيهِمْ وَتَعَالَيْ، فَأَطْفِئِي السِّرَاجَ، وَنَطْوِي بُطُونَنَا اللَّيْلَةَ، فَفَعَلَتْ، ثُمَّ غَدَا الرَّجُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «لَقَدْ عَجِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ: ضَحِكَ مِنْ فُلانٍ وَفُلانَةَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [راجع: ٣٧٩٨. أخرجه مسلم: ٢٠٥٤].

باب ـ ۶

«وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِم» (۹) «و (دیگران را) بر خویشتن برمی‌گزینند.»

«اَلْخَصاصَةُ ـ فقر و نیازمندی»

«المُفْلِحون» (۹) یعنی: رستگاران جاویدان «فلاح» یعنی: بقا «حیَّ عَلَی الفَلاح»: یعنی: بشتاب و حَسَن گفته است: «حاجَة» (۹) یعنی: حسد.

٤٨٨٩ ـ از ابوحازم الاَشْجعی روایت است که اَبوهُریره رضی الله عنه گفت: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، مرا گرسنگی رسیده است. آن حضرت کسی را نزد همسران خود فرستاد ولی نزد آنها چیزی (خوردنی) نیافت، سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «آیا کسی هست که این مرد را امشب مهمان کند و خدا او را رحمت کند.» مردی از انصار برخاست و گفت: من، یا رسول الله. وی نزد زن خود رفت و به زن خود گفت: میهمان رسول الله صلی الله علیه و سلم را آورده‌ام، از وی چیزی دریغ نکن. زن گفت: به خدا سوگند که به جز غذای کودکان چیزی نزد من نیست. مرد گفت: چون کودکان غذا بخواهند، آنان را بخوابان، سپس بیا و چراغ را خاموش کن، ما امشب شکمهای خویش را گرسنگی می‌دهیم و آن زن چنان کرد.

سپس فردای آن روز که مرد نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفت آن حضرت گفت:

«خدای عَزَّوجل خشنود شد، یا گفت: از میهمانی آن مرد و زن خندید.» سپس خدای عَزَّوجل نازل کرد: «و (دیگران را) بر خویشتن برمی‌گزینند.» (۹)

٦٠- سُورَةُ الْمُمْتَحِنَة

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿لا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً﴾ [٥]: لا تُعَذِّبْنَا بِأَيْدِيهِمْ، فَيَقُولُونَ: لَوْ كَانَ هَؤُلاءِ عَلَى الْحَقِّ مَا أَصَابَهُمْ هَذَا. ﴿بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ﴾ [١٠]: أُمِرَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ بِفِرَاقِ نِسَائِهِمْ، كُنَّ كَوَافِرَ بِمَكَّةَ.

۶۰ ـ سورهٔ «اَلْمُمْتَحِنَة»[۱]

مجاهد گفته است: «لاتَجْعَلْنا فِتنَةً» (۵) یعنی: ما را به دست ایشان عذاب مکن. (کافران) می‌گویند: اگر ایشان (مسلمانان) بر حق می‌بودند به آنان عذابی نمی‌رسید.[۲]

«بِعِصَمِ الکَوافِرِ» (۱۰) یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم به جدایی از زنان خود امر شدند. زنانشان کافر و در مکه بودند.[۳]

١ - باب: ﴿لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [١]

٤٨٩٠ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو ابْنُ دِينَارٍ قال: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ: أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِيّاً رَضِيَ اللهُ عَنْهُما يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ، فَقَالَ: «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ، فَإِنَّ بِهَا ظَعِينَةً مَعَهَا كِتَاب، فَخُذُوهُ مِنْهَا». فَذَهَبْنَا تَعَادَى بِنَا خَيْلُنَا حَتَّى أَتَيْنَا الرَّوْضَةَ، فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ، فَقُلْنَا: أَخْرِجِي الْكِتَابَ، فَقَالَتْ: مَا مَعِي مِنْ كِتَاب، فَقُلْنَا: لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لَنُلْقِيَنَّ الثِّيَابَ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا، فَأَتَيْنَا بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَإِذَا فِيهِ: مِنْ

باب ـ ۱

«لاتَتَّخِذوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم اَوْلیاء» (۱) «دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید.»

۴۸۹۰ ـ از حسن بن محمد بن علی روایت است که وی از عُبیدالله بن ابی رافع کاتب علی شنیده است که می‌گفت: از علی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه

---

۱ - سورهٔ المُمتحنه مدنی است.

۲ - «رَبَّنا لاتَجْعَلنا فِتنَةً لِلَّذینَ کَفَروا وَاغْفِرلَنا رَبَّنا اِنَّکَ اَنتَ العَزیزُ الحَکیم». «پروردگارا، ما را وسیلهٔ آزمایش (و آماج آزار) برای کسانی که کفر ورزیده‌اند مگردان و بر ما ببخشای که تو خود توانای سنجیده کاری.»

۳ - «وَلاتُمسِکوُا بِعِصَمِ الکَوافِرِ وَاسئَلُوا ما اَنفَقتُم وَلْیسئَلُوا ما اَنفَقُوا» «و به نگهداری از زنان کافر ایستادگی نکنید و آنچه را شما (برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده‌اند) خرج کردید مطالبه کنید و آنها هم باید آنچه را خرج کرده‌اند (از شما) مطالبه کنند.»

حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أُنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِمَّنْ بِمَكَّةَ ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَا هَذَا يَا حَاطِبُ » . قال : لا تَعْجَلْ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي كُنْتُ امْرَءًا مِنْ قُرَيْشٍ ، وَلَمْ أَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، وَكَانَ مَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِمَكَّةَ ، فَأَحْبَبْتُ إِذْ فَاتَنِي مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ ، أَنْ أَصْطَنِعَ إِلَيْهِمْ يَدًا يَحْمُونَ قَرَابَتِي ، وَمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ كُفْرًا ، وَلا ارْتِدَادًا عَنْ دِينِي . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكُمْ » . فَقَالَ عُمَرُ : دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ ، فَقَالَ : « إِنَّهُ شَهِدَ بَدْرًا ، وَمَا يُدْرِيكَ ؟ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ » . قال عَمْرٌو : وَنَزَلَتْ فِيهِ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ﴾ . قال : لا أَدْرِي الآيَةُ فِي الْحَدِيثِ ، أَوْ قَوْلُ عَمْرٍو . [راجع : ٣٠٠٧ . أخرجه مسلم: ٢٤٩٤] .

حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : قِيلَ لِسُفْيَانَ فِي هَذَا ، فَنَزَلَتْ : ﴿ لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي ﴾ . قال سُفْيَانُ : هَذَا فِي حَدِيثِ النَّاسِ ، حَفِظْتُهُ مِنْ عَمْرٍو ، مَا تَرَكْتُ مِنْهُ حَرْفًا ، وَمَا أُرَى أَحَدًا حَفِظَهُ غَيْرِي .

و سلم من و زُبیر و مِقداد را فرستاد و گفت: «بروید تا آنکه به روضهٔ خاخ برسید. در آنجا زنی هودج نشین است که نامه‌ای با خود دارد، نامه را از وی بستانید.»

ما راهی شدیم و اسپها را تاختیم تا به آن روضه رسیدیم و ناگاه آن زن هودج نشین را دیدیم. به وی گفتیم: نامه را بیرون بیاور. گفت: نامه‌ای با من نیست. به او گفتیم: نامه را درمی‌آوری یا لباسهایت را بیرون می‌کنی؟ وی نامه را از میان گیسوان بافتهٔ خود بیرون آورد. ما نامه را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردیم و در نامه نگاشته شده بود که از جانب حاطِب بن ابی بَلْتَعَه است، که به سوی مردانی از مشرکین مکه عنوان شده بود و آنها را از بعضی کارهای پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر می‌داد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «ای حاطب، این چیست؟» حاطب گفت: یا رسول الله بر من شتاب مکن. من مردی در قریش بودم ولی از قوم قریش نبودم و کسانی از مهاجران که با تو می‌باشند، خویشاوندانی دارند که به وسیلهٔ ایشان خانواده و مالهای خویش را در مکه نگاه می‌دارند، دوست داشتم که چون از روی نسب با ایشان پیوندی ندارم، دست منتی بر ایشان بگذارم تا خویشاوندی مرا نگاه دارند و من آن را به خاطر کفر و دین برگشتگی نکرده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به تحقیق که وی به شما راست گفته است.» عمر گفت: برایم اجازه بده یا رسول الله تا گردن او را بزنم. آن حضرت فرمود: «وی در (غزوهٔ بدر) حاضر شده و تو چه می‌دانی. خداوند عزّوجل

بر (حالات) اهل بدر اطلاع دارد که گفته است: «هر آنچه می‌خواهید بکنید به تحقیق که شما را بخشیده‌ام.» عَمرو (راوی) گفت: دربارهٔ وی این آیت نازل شد. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید.»
«سفیان راوی» گفته است: نمی‌دانم این آیه شامل حدیث است یا گفتهٔ عمرو (راوی) می‌باشد. علی (بن مدینی) ما را گفت: در این مورد به سفیان گفته شد که آیا آیهٔ «دشمن مرا به دوستی مگیرید» دربارهٔ حاطِب آمده است. سُفیان گفت: در حدیث مردم است و من آن را از عَمرو، یاد گرفته‌ام و حرفی از آن را ناگفته نگذاشته‌ام و گمان ندارم که به جز از من، کسی دیگر آن را حفظ کرده باشد.

٢ - باب : ﴿ إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ ﴾[١٠]

باب ـ ٢

٤٨٩١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمْتَحِنُ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ بِهَذِهِ الآيَةِ بِقَوْلِ اللَّهِ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ .
قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَدْ بَايَعْتُكِ » . كَلامًا، وَلا وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُهُ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ فِي الْمُبَايَعَةِ ، مَا يُبَايِعُهُنَّ إِلا بِقَوْلِهِ : « قَدْ بَايَعْتُكِ عَلَى ذَلِكَ » .

«اذاجاَءَکُمُ المُؤمناتُ مُهاجِرات» (١٠) «چون زنان مُؤمن مهاجر نزد شما بیایند.»
٤٨٩١ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها –همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم– او را خبر داده است که: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم زنان مؤمنی را که به سوی وی مهاجرت می‌کردند می‌آزمود و این آزمایش نظر به این آیت به فرمودهٔ خداوند بود: «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند، و دزدی نکنند، و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و دروغی

تَابَعَهُ يُونُسُ وَمَعْمَرٌ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاشِد ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، وَعَمْرَةَ . [راجع : ٢٧١٣ . أخرجه مسلم : ١٨٦٦] .

را نیاورند که آن را میان دست و پای خویش (از خود) بربسته باشند و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است. (اَلْمُمتَحِنه: ۱۱)» عروه گفته است که عایشه گفت: کسانی از زنان مؤمن که با این شرط اقرار می‌کردند، رسول الله صلی الله علیه و سلم به او می‌گفت: «با تو بیعت کردم.» یعنی: با سخن، و به خدا سوگند که دست آن حضرت به هنگام بیعت هرگز با دست زنی تماس نکرده است و با زنان بیعت نمی‌کرد مگر با سخن خود که: «همانا، بر این (شرط) با تو بیعت کردم.» متابعت کرده است (برادرزادهٔ ابن شهاب را) یونُس و مَعْمَر و عبدالرحمن بن اسحاق، از زُهری و اسحاق بن راشد. از زُهری، از عُروه و عَمره روایت کرده است.

٣ - باب : ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ ﴾ [١٢] .

باب - ۳

«اِذاجاءکَ‌الْمؤمناتُ‌یُبایِعْنَک» (۱۲) «چون زنان مؤمن نزد تو بیایند که با تو بیعت کنند.»

٤٨٩٢ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْت سِيرِينَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَرَأَ عَلَيْنَا : ﴿ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا ﴾ . وَنَهَانَا عَنِ النِّيَاحَة ، فَقَبَضَتِ امْرَأَةٌ يَدَهَا ، فَقَالَتْ : أَسْعَدَتْنِي فُلَانَةُ ، أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا ، فَمَا قَالَ : لَهَا النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا ، فَانْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ ، فَبَايَعَهَا. [راجع : ١٣٠٦ . أخرجه مسلم : ٩٣٦ ، مختصراً ,له] .

۴۸۹۲ - از ایُّوب از حَفصه بِنْت سیرین روایت است که اُم‌عِطیّه رضی الله عنها گفت: با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کردیم و این آیت را بر ما (زنان) خواند: «که با خدا چیزی را شریک نسازند.» و آن حضرت ما را از نوحه کردن (بر مرده) منع کرد و زنی دست خود را از بیعت کردن پس کشید و گفت: فلان زن، (در مرگ یکی از نزدیکان من با نوحه کردن) مرا یاری داد، می‌خواهم که من نیز آن را جبران

کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم به او چیزی نگفت. آن زن رفت و سپس بازگشت و بیعت کرد.

٤٨٩٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ الزُّبَيْرَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ ﴾ . قَالَ : إِنَّمَا هُوَ شَرْطٌ شَرَطَهُ اللَّهُ لِلنِّسَاءِ .

٤٨٩٣ ـ از زُبیر، از عِکرمه روایت است که ابن عباس دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی: «در کار نیک از تو نافرمانی نکنند.» گفته است که: این شرطی است که خدا برای زنان شرط نهاده است.

٤٨٩٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ الزُّهْرِيُّ : حَدَّثَنَاهُ ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو إِدْرِيسَ : سَمِعَ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ﷺ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «أَتُبَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَزْنُوا ، وَلَا تَسْرِقُوا - وَقَرَأَ آيَةَ النِّسَاءِ ، وَأَكْثَرُ لَفْظِ سُفْيَانَ : قَرَأَ الْآيَةَ - فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْهَا شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَسَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ ، إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ» .

تَابَعَهُ عَبْدُالرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ فِي الْآيَةِ . [راجع : ١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩] .

٤٨٩٤ ـ از اَبُو اِدریس روایت است که از عُباده بن صامت رضی الله عنه شنیده است که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم که فرمود: «آیا با من بیعت می‌کنید که با خدا چیزی شریک نسازید و زنا نکنید و دزدی نکنید «و آن حضرت آیت (سورهٔ) النساء را خواند و اکثر روایاتی که از سُفیان شده است اینکه: آیت را خواند (بدون لفظ النساء)» (آن حضرت به ادامه گفت) کسی از شما (که این شروط را) ایفا کرد، پاداشش با خداست و کسی را که از این (گناهان) چیزی رسید و (در دنیا) مجازات شد، همان است کفارهٔ (گناه) او، و کسی را که از این (گناهان) چیزی رسید و خدا آن را پوشانید، سر و کار وی با خداست، اگر بخواهد او را عذاب می‌کند، و اگر بخواهد او را می‌بخشد.»

متابعت کرده است سُفیان را عبدالرزاق، از مَعْمَر در لفظ «آیه بدون لفظ ـ النساء»

٤٨٩٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مَعْرُوفٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ : وَأَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ : أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ مُسْلِمٍ أَخْبَرَهُ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : شَهِدْتُ الصَّلَاةَ يَوْمَ

٤٨٩٥ ـ از حسن بن مُسلم، از طاوُس روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من در نماز روز عید فطر با رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان حاضر بوده‌ام،

الفطر مع رسول الله ﷺ وأبي بكر وعمر وعثمان ، فكلّهم يصلّيها قبل الخطبة ، ثمّ يخطب بعد ، فنزل نبيّ الله ﷺ ، فكأنّي أنظر إليه حين يجلّس الرّجال بيده ، ثمّ أقبل يشقّهم حتّى أتى النّساء مع بلال ، فقال : ﴿يا أيّها النّبيّ إذا جاءك المؤمنات يبايعنك على أن لا يشركن بالله شيئًا ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن أولادهنّ ولا يأتين ببهتان يفترينه بين أيديهنّ وأرجلهنّ﴾ . حتّى فرغ من الآية كلّها ، ثمّ قال حين فرغ : «آنتنّ على ذلك» . وقالت امرأة واحدة ، لم يجبه غيرها : نعم يا رسول الله . لا يدري الحسن من هي . قال : «فتصدّقن» . وبسط بلال ثوبه ، فجعلن يلقين الفتخ والخواتيم في ثوب بلال .[راجع: ۹۸ . أخرجه مسلم : ۸۸٤ ، وهو في كتاب العيدين ، ۱۳ مختصرًا بزيادة] .

همهٔ آنها قبل از خطبهٔ (عید) نماز گزاردند، سپس آن حضرت خطبه می‌خواند. پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم (از منبر) فرود آمد، گویی اکنون به سوی وی می‌نگرم که مردان را با (اشارهٔ) دست بر جاهایشان می‌نشاند سپس به سوی آنان رفت و (صفوف)شان را می‌شکافت تا آنکه به (صفوف) زنان رسید و بلال نیز با آن حضرت بود (و این آیت را) خواند: «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو بیایند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و دروغی را نیاورند که آن را میان دست و پای خویش (از خود) بربسته باشند.» تا آنکه از خواندن تمام آیه فارغ شد، سپس آنگاه که فارغ شد، گفت: «با این موافقید.» فقط یک زن گفت، و به جز وی کسی به آن حضرت پاسخ نداد: آری، یا رسول الله. حَسَن (بن مسلم راوی) نمی‌داند که آن زن کی بود. آن حضرت گفت: «پس صدقه بدهید.» و بلال جامهٔ خود را گسترد و زنان انگشترهای خورد و کلان در جامهٔ بلال می‌افکندند.

٦١- سورة الصّفّ

وقال مجاهد : ﴿من أنصاري إلى الله﴾ [١٤] : من يتّبعني إلى الله .

وقال ابن عبّاس : ﴿مرصوص﴾ [٤] : ملصق بعضه ببعض .

وقال غيره : بالرّصاص .

۶۱- سورهٔ «الصّفّ»[۱]

و مُجاهد گفته است: «مَنْ أنصاری إلی الله» (١٤) یعنی: چه کسی که پیروی من به سوی خدا می‌کند.»[۲] و ابن عباس گفته است: «مَرْصُوْص»

۱ - سورهٔ «الصّفّ» مدنی است.
۲ - «یا أیّها الّذین آمنوا کونوا أنصارالله کما قال عیسی ابنُ مَرْیَمَ للحَوارییّن مَنْ أنصاری إلی الله». «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید، همانگونه که عیسی بن مریم به حواریّون گفت:

(٤) یعنی: یکی به دیگری پیوسته و چسبیده باشد.[1] و غیر وی گفته است: رَصاص، یعنی قلع و سُرب.

١ - باب : قَوْلِهِ تَعَالَى :
﴿ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ﴾ [٦]

٤٨٩٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ لِي أَسْمَاءَ : أَنَا مُحَمَّدٌ ، وَأَنَا أَحْمَدُ ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِيَ الْكُفْرَ ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي ، وَأَنَا الْعَاقِبُ » . [راجع : ٣٥٣٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٥٤] .

باب ـ ١ فرمودۀ خدای تعالی:

«مِن بَعْدِی اسْمُهُ أحمَدُ» (٦) «بعد از من می‌آید که نام او احمد است.»

٤٨٩٦ ـ از زُهری، از محمد بن جُبَیر بن مُطْعِم از پدرش روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «مرا نامهاست: من محمدم، و من احمدم، و من ماحِی‌ام که خداوند توسط من کفر را محو می‌کند و من حاشِرم، آنکه مردم بر پای من حشر شوند و من عاقِب هستم. (جانشین دیگران در امر نیکو)

٦٢- سُورَةُ الْجُمُعَةِ

١- باب : قَوْلِهِ : ﴿ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ﴾ [٣]

وَقَرَأَ عُمَرُ : فَامْضُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ .

۶۲ ـ سورۀ «الجُمْعَه»[2]

باب ـ ١ فرمودۀ خدای تعالی

«وَ آخَرِینَ مِنْهُم لَمّا یَلْحَقُوا بِهِم» (٣) «و (نیز بر جماعتهایی) دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند.» و عُمر (بن خطاب) در تفسیر آن گفته است: به سوی یاد خدا بگذرید.

یاران من در راه خدا چه کسانی‌اند.»

١ - «اِنَّ الله یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلونَ فی سَبیلِهِ صَفّاً کَأَنَّهُم بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ». «در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه و صف بسته جنگ می‌کنند، گویی ساختمانی استوار و با یکدیگر پیوسته و چسبیده‌اند.»

٢ - سورۀ جمعه مدنی است.

٤٨٩٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ ، عَنْ ثَوْرٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ : ﴿ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ﴾ . قَالَ : قُلْتُ : مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ حَتَّى سَأَلَ ثَلَاثًا ، وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ، وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ، ثُمَّ قَالَ : « لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا ، لَنَالَهُ رِجَالٌ ، أَوْ رَجُلٌ ، مِنْ هَؤُلَاءِ » . [انظر : ٤٨٩٨ . أخرجه مسلم : ٢٥٤٦] .

٤٨٩٧ ـ از ثـور، از ابوالغیث روایت اسـت که اَبوُهُریره رضی الله عنه گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم که سورهٔ جمعه بر وی نازل شـد: «و (نیز بر جماعتهایی) دیگر که هنوز به ایشـان نپیوسته‌اند.» اَبوُهُریره می‌گوید: گفتم: یا رسول الله، مراد از «مِنْهُم» (جماعتهایی دیگر از ایشـان) چه کسـانی‌اند؟ آن حضرت بدان پاسـخ نداد تا آنکه سـه بار سؤال کرد. و سـلمان فارسی در میان ما بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم دست خود را بر سر سلمان نهاد و سـپس فرمود: «اگر ایمان در ثُرَیا (آسمان)، مرد یا مردانی از این جماعت (فارسی‌ها) آن را درمی‌یافتند.»[1]

٤٨٩٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ : أَخْبَرَنِي ثَوْرٌ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ » . [راجع : ٤٨٩٧ . أخرجه مسلم : ٢٥٤٦] .

٤٨٩٨ ـ از ثـور، از ابوالغَیْث، از اَبوُهُریره رضی الله عنه روایت اسـت کـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «مردانـی از این گـروه آن را درمی‌یافتند.»

٢ - باب : ﴿ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا ﴾ [١١]

باب ـ ۲

«وَإِذا رَأَوْا تِجـارَةً اَوْ لَهْواً» (۱۱) «و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند.»

٤٨٩٩ - حَدَّثَنِي حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، وَعَنْ أَبِي سُفْيَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَقْبَلَتْ عِيرٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَنَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَثَارَ النَّاسُ إِلَّا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا ﴾ . [راجع : ٩٣٦ . أخرجه مسلم : ٨٦٣ ، مطولاً باختلاف] .

٤٨٩٩ ـ از ابوسـفیان روایت است که جابر بن عبـدالله رضی الله عنهما گفت: کاروانی در روز جمعه (به مدینه) رسید در حالی که ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم. همهٔ مردم به سوی

---

۱ - ظاهر از سوق کلام آن است که مراد از: «آخرینَ مِنْهُم» «جماعتهایی دیگر از ایشان» به قرینهٔ دست نهادن آن حضرت بر سر سلمان فارسی، مردم فارس‌اند. و الحق در عجم گروه کثیری از علما و مجتهدان چون امام ابوحنیفه و یاران وی و سایر علمای بزرگ دینی پدید آمدند و مراد از رجال «مردان» همین‌ها خواهند بود (تیسیرالقاری)

کاروان شتافتند، به جز دوازده کس (که با پیامبر صلی الله علیه و سلم ماندند). خداوند نازل کرد: «و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند، به سوی آن روی می‌آورند و تو را در حالی که ایستاده‌ای، ترک می‌کنند.»

٦٣ - سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ

١ - باب: قَوْلِهِ:

﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ﴾ الآيَةَ[١]

٤٩٠٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: كُنْتُ فِي غَزَاةٍ، فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ يَقُولُ: لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِهِ، وَلَئِنْ رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِهِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ. فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي أَوْ لِعُمَرَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا، فَكَذَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَدَّقَهُ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ، فَجَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ لِي عَمِّي: مَا أَرَدْتَ إِلَى أَنْ كَذَّبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَقَتَكَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ﴾. فَبَعَثَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقَرَأَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ يَا زَيْدُ». [انظر: ٤٩٠١، ٤٩٠٢، ٤٩٠٣، ٤٩٠٤. أخرجه مسلم: ٢٧٧٢، بنحوه].

۶۳ ـ سورهٔ «المُنافقین»[۱]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اذا جاءکَ المُنافقونَ قالوا نَشْهَدُ اِنَّکَ لَرَسولُ الله» (۱) «چون منافقان نزد تو آیند، گویند: گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.» (۱)

۴۹۰۰ ـ از ابواسحاق روایت است که زَید بن اَرْقَم گفت: در یکی از غزوات بودم، از عبدالله بن اُبی شنیدم که می‌گفت: بر کسانی که نزد رسول الله هستند: انفاق نکنید تا آنکه از پیرامون وی پراکنده شوند و چون از نزد وی بازگردیم[۲] (وارد مدینه گردیم) مردم عزیزتر مردم خوارتر را بیرون می‌کند. من این (گفته‌اش) را به عموی خود یا عُمر (بن خطاب) یاد کردم، وی آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم اظهار کرد. آن حضرت مرا فراخواند. به وی گفتم. رسول الله صلی الله علیه و سلم در عقب عبدالله بن اُبی و یاران وی فرستاد و آنان سوگند یاد کردند که ما نگفتیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم

۱ – سورهٔ منافقین مدنی است.

۲ – در برخی از نسخ بخاری به جای «وَلَئِن رَجَعْنا من عنده» که در متن فوق است. چنین آمده است: «لَئِن رَجَعْنا الی المَدینَة»

مرا تکذیب کرد و او را تصدیق نمود. اندوهی مرا رسـید که هرگز مثل آن نرسـیده بود و در خانه‌ام نشستم. عموی من به من گفت: چه کار کردی که رسول الله صلی الله علیه و سلم تو را تکذیب کرد و از تو بیزار شـد. سپس خداوند تعالـی نازل کرد: «و چون منافقان نزد تو آیند.» پیامبر صلی الله علیه و سلم دنبال من فرستاد و (این را) خواند و گفت: «به تحقیق که خداوند تو را تصدیق کرد، ای زید.»

٢ - باب : ﴿ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً ﴾ (٢) : يَجْتَنُّونَ بِهَا .

باب - ۲

«اتَّخَـذُوا أَیْمانَهُـم جُنَّـه» (۲) «سـوگندهای خویش را سـپر گرفته‌اند.» تا (نفاق خود را) با آن بپوشند.

٤٩٠١ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﷺ قَالَ : كُنْتُ مَعَ عَمِّي ، فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ ابْنَ سَلُولَ يَقُولُ : لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا ، وَقَالَ أَيْضًا : لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي ، فَذَكَرَ عَمِّي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا ، فَصَدَّقَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَكَذَّبَنِي ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ ، فَجَلَسْتُ فِي بَيْتِي ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ ﴾ . فَأَرْسَلَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهَا عَلَيَّ ، ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ » . [راجع : ٤٩٠٠ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٢] .

۴۹۰۱ ـ از ابواسـحاق روایت است که زید بن اَرْقَم رضی الله عنه گفـت: من با عمویم بودم، شنیدم که عبدالله بن اُبی بن سُلول می‌گفت: بر کسانی که نزد رسول الله هستند، انفاق نکنید، تا از پیرامون وی پراکنده شوند ـ و همچنان گفت ـ و چون به مدینه بازگردیم. عزیزتر خوارتر را بیرون می‌کنـد. من این (گفته‌اش) را به عموی خود یاد کردم، و عموی من از آن به رسول الله صلی الله علیه و سـلم یاد کرد. رسول الله صلی الله علیه و سـلم عقب عبدالله بـن اُبی و یاران او فرسـتاد. آنها سـوگند یاد کردند که نگفتیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم آنان را راستگو و مرا دروغگوی پنداشـت و مرا اندوهی رسید که هرگز مثل آن نرسیده بود. در خانه‌ام نشستم. سـپس خـدای عزوجل نـازل کـرد: «و چون

منافقان نزد تـو آیند.» تا فرمودهٔ خداوند: «آنان کسانی‌اند که می‌گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند، انفـاق مکنید.» (۷) تا فرمودهٔ خداوند: «قطعاً آنکه عزتمندتر اسـت، آن را که زبون‌تر است از آنجا بیرون می‌کند.» (۸)
رسـول الله صلی الله علیه و سـلم به دنبال من فرسـتاد و آن (آیات) را بر من خواند و سپس گفت: «خداوند تو را راستگوی خواند.»

٣ - باب : قَوْلِه :

﴿ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ ﴾ [٣].

٤٩٠٢ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ قَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ كَعْبٍ الْقُرَظِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ ﷺ قَالَ : لَمَّا قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ : لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ، وَقَالَ أَيْضًا : لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ ، أَخْبَرْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَلامَنِي الأَنْصَارُ ، وَحَلَفَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ مَا قَالَ ذَلِكَ ، فَرَجَعْتُ إِلَى الْمَنْزِلِ فَنِمْتُ ، فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَتَيْتُهُ ، فَقَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ » . وَنَزَلَ : ﴿ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا ﴾ الآيَةَ .
وَقَالَ ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٤٩٠٠ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٢] .

باب ـ ۳

«ذالکَ بِاَنَّهُمْ اَمَنُوْا ثُـمَّ کَفَروْا فَطُبِعَ عَلَی قُلُوْبِهِم فَهُمْ لایَفْقَهُوْنَ» (۳)
«این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس به انکار پرداخته‌اند و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده و (دیگر) نمی‌فهمند.»

۴۹۰۲ ـ از محمد بن کَعب القُرظی روایت است که گفت: از زید بن اَرْقم رضی الله عنه شـنیدم کـه گفت: آنگاه کـه عبدالله بن اُبَـی گفت: بر کسـانی که نزد رسول الله هستند، انفاق مکنید، و همچنان گفـت: آنگاه که به مدینه بازگردیم. من، از این موضوع بـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم خبر دادم. انصار مـرا از این کار ملامت کردند، عبدالله بن ابی سوگند یاد کرد که آن را نگفته اسـت. من به خانه بازگشتم و خوابیدم. پیامبر صلی الله علیه و سـلم مرا فراخواند. نزد آن حضرت رفتم. فرمود: «به تحقیق که خداوند تو را تصدیق کرد» و (این آیت) نازل شد: «آنان کسـانی‌اند که می‌گویند انفاق مکنید.» (۷) ابن ابی زائده، از اَعْمَش، از عَمرو، از ابن ابی لَیْلی،

از زَید از پیامبر صلی الله علیه و سلم همین را روایت کرده است.

باب : ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ

وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [٤] .

باب

«وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجسَامُهُم وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِم كَأَنَّهُم خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِم هُمُ العَدُوُّ فَاحْذَرْهُم قاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّى يُؤفَكُونَ» (٤) «و چون آنان را ببینی، هیکلهایشان تو را به تعجب وامی‌دارد، و چون سخن گویند، به گفتارشان گوش فرا می‌دهی، گویی آنان چوبهایی تکیه داده به دیوارند، (که پوک شده و در خور اعتماد نیستند) هر فریادی را به زیان خویش می‌پندارند، خودشان دشمنند. از آنان بپرهیز، خدا بکشدشان. تا کجا (از حقیقت) انحراف یافته‌اند.»

٤٩٠٣ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِد : حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ أَصَابَ النَّاسَ فِيهِ شِدَّةٌ ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ لأَصْحَابِهِ : لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِهِ . وَقَالَ : لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ فَسَأَلَهُ ، فَاجْتَهَدَ يَمِينَهُ مَا فَعَلَ ، قَالُوا : كَذَبَ زَيْدٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِمَّا قَالُوا شِدَّةٌ ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْدِيقِي فِي : ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ﴾ . فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ . وَقَوْلُهُ : ﴿ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ ﴾ . قَالَ : كَانُوا رِجَالاً أَجْمَلَ شَيْءٍ . [راجع : ٤٩٠٠ ، اخرجه مسلم : ٢٧٧٢] .

٤٩٠٣ ـ از زُهَیر بن مُعاویه روایت است که ابواسحاق گفت: از زید بن اَرْقَم شنیدم که می‌گفت: در سفری به همراهی پیامبر صلی الله علیه و سلم برآمدیم، در آن سفر مردم را (نسبت نبودن آذوقه) مشقت رسید. عبدالله بن اُبی به یاران خود گفت: بر کسانی که نزد رسول‌الله‌اند. انفاق مکنید تا آنکه از نزد وی پراکنده شوند. وی گفت: آنگاه که به مدینه بازگردیم عزیزتر، خوارتر را بیرون می‌کند. من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدم و به آن حضرت خبر دادم. آن حضرت کسی را در عقب عبدالله بن اُبی فرستاد و از وی پرسید و او سوگند مؤکد یاد کرد که این کار را نکرده است.

مردم گفتند: زید به رسول الله صلی الله علیه

و سـلم دروغ گفته است. از آنچه گفتند بر من دشـوار آمد، تـا آنکه خدای عَزَّوجـل در این (آیت) مرا تصدیـق کرد: «چون منافقان نزد تو آیند.» پیامبر صلی الله علیه آنان را فراخواند، تا به آنها طلب آمرزش کند. آنان سرهای خویش را پیچانیدنـد (از آمـدن خـودداری کردند) و فرمودهٔ خداوند «چوبهـای تکیه داده به دیوار» (زید) گفته اسـت: آنان مردانی بسـیار خوش سیما بودند.

٤ - باب: قوله:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ [٥]. حَرَّكُوا، اسْتَهْزَؤُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ، وَيُقْرَأُ بِالتَّخْفِيفِ مِنْ: لَوَيْتُ.

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَ اِذا قیـلَ لَهُم تَعالَوا یَسْـتَغْفِرلَکُم رَسـولُ اللهِ لَوَّوْا رُؤسَهُم وَرَأَیْتَهُم یَصُدُّونَ وَهُم مُسْتَکبِرُونَ» (۵) «و چون بدیشان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا برای شـما آمرزش بخواهد، سرهای خود را برمی‌گرداننـد و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند.»

لَـوَّوْا ـ یعنی: جنباندند، پیامبـر صلی الله علیه و سـلم را بـا این کار به اسـتهزاء گرفتند و به تخفیف خوانده می‌شود. از: لَوَیْتُ.

٤٩٠٤ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى: عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَمِّي، فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ ابْنَ سَلُولَ يَقُولُ: لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا، وَلَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي، فَذَكَرَ عَمِّي لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ، فَأَرْسَلَ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا، وَكَذَّبَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَصَدَّقَهُمْ، فَأَصَابَنِي غَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ، فَجَلَسْتُ فِي بَيْتِي، وَقَالَ عَمِّي: مَا أَرَدْتَ إِلَى أَنْ كَذَّبَكَ النَّبِيُّ ﷺ

٤٩٠٤ ـ از اسـرائیل، از ابواسحاق روایت است کـه زید بن اَرْقَم گفت: من با عموی خود بودم و شـنیدم که عبدالله بن اُبی بن سُلول می‌گفت: بر کسـانی که نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم‌اند، انفاق نکنید تا آنکه متفرق شـوند و چون به مدینـه بازگردیم عزیزتـر، خوارتر را بیـرون می‌کند. مـن آن را به عمویـم گفتم و عمویـم آن را به رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم یاد کرد. آن حضرت مـرا فراخواند و به

وَمَقَتَكَ ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ﴾ . وَأَرْسَلَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَقَرَأَهَا وَقَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ » .[راجع : ٤٩٠٠ . أخرجه مسلم ٢٧٧٢]

او بیان کردم. وی کسی را به عقب عبدالله بن أُبی و یاران او فرستاد. آنها سوگند یاد کردند که ما نگفتیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم سخن مرا تکذیب و سخن ایشان را تصدیق کرد. مرا چنان غمی رسید که هرگز مثل آن نرسیده بود. در خانهٔ خود نشستم و عموی من گفت: چه کاری کردی که رسول الله صلی الله علیه و سلم تو را تکذیب کرد و از تو بیزار شد. خداوند تعالی این آیت را نازل کرد: «چون منافقان نزد تو آیند، گویند گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی» پیامبر صلی الله علیه و سلم به عقب من فرستاد و آیت را خواند و گفت: «خداوند (سخن) تو را تصدیق کرد.»

٥ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴾ [٦] .

باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«سَوَاءٌ عَلَيهِم أَستَغفَرتَ لَهُم أَم تَستَغفِرلَهُم، لَن يَغفِرَاللهُ لَهُم، اِنَّ الله لايَهدِى القَومَ الفاسِقين» (٦) «برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود، همانا خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.»

٤٩٠٥ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : كُنَّا فِي غَزَاةٍ - قَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً : فِي جَيْشٍ - فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : يَا لَلأَنْصَارِ ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ : يَا لَلْمُهَاجِرِينَ ، فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « مَا بَالُ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلًا مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ : «دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتِنَةٌ» . فَسَمِعَ بِذَلِكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ فَقَالَ :

٤٩٠٥ ـ از سُفیان، از عَمرو روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که گفت: ما در غزوه‌ای بودیم، بار دیگر سُفیان گفت: در لشکری بودیم. مردی از مهاجرین به عقب مردی از انصار دست فرو برد. مرد انصاری گفت: ای انصار به فریاد من برسید و مرد مهاجر گفت: ای مهاجرین به فریاد من برسید. رسول الله صلی الله علیه و سلم شنید

فَعَلُوهَا ، أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «دَعْهُ ، لا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ» . وَكَانَتِ الأَنْصَارُ أَكْثَرَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، ثُمَّ إِنَّ الْمُهَاجِرِينَ كَثُرُوا بَعْدُ .

قال سُفْيَانُ : فَحَفِظْتُهُ مِنْ عَمْرٍو ، قال عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرًا : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ .[راجع : ٣٥١٨ . اخرجه مسلم : ٢٥٨٤] .

و گفت: «چه حال است این دعوی جاهلیت» گفتند: یا رسول الله، مردی از مهاجرین به عقب مردی از انصار دست فرو برده است. فرمود: «این (فریاد خواهی را) بگذارید که کاری زشت است.»
این خبر که به گوش عبدالله بن اُبی رسید، گفت: مهاجرین کار خود را کردند اما به خدا سوگند آنگاه که به مدینه بازگشتیم.، عزیزتر، زبون‌تر را از آن‌جا بیرون می‌کند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید. عمر برخاست و گفت: یا رسول الله، اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را به حالش بگذار تا مردم نگویند که محمد یاران خود را می‌کشد.»
هنگام رسیدن به مدینه شمار انصار نسبت به مهاجرین بیشتر بود، پس از آن شمار مهاجرین فزونی گرفت. سفیان گفته است: این حدیث را از عمرو یاد گرفته‌ام. عمرو گفته است: از جابر شنیدم که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم.

٦ - باب : قَوْلِه :

﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ﴾ [٧] .

٤٩٠٦ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِك

باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«آنان کسانی‌اند که می‌گویند: بر کسانی که نزد پیامبر خدا هستند، انفاق مکنید تا پراکنده شوند و حال آنکه گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان درنمی‌یابند.» (۷)
۴۹۰۶ ـ از مُوسی بن عُقبه از عبدالله بن فضل روایت است که وی از اَنَس بن مالک شنیده که می‌گفت: از آنچه به حَرَّه رسید سخت اندوهگین

يَقُولُ: حَزِنْتُ عَلَى مَنْ أُصِيبَ بِالْحَرَّةِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، وَبَلَغَهُ شِدَّةُ حُزْنِي، يَذْكُرُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلأَنْصَارِ، وَلأَبْنَاءِ الأَنْصَارِ». وَشَكَّ ابْنُ الْفَضْلِ فِي: «أَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الأَنْصَارِ». فَسَأَلَ أَنَسًا بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ، فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا الَّذِي أَوْفَى اللَّهُ لَهُ بِأُذُنِهِ». [أخرجه مسلم: ۲۵۰۶].

شدم[1] زید بن اَرْقم به من نامه نوشت. و خبر شدت حزن و اندوه من به وی رسیده بود. در آن نامه یاد کرده بود: همانا وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌گفت: «بارالها، انصار و فرزندان انصار را بیامرز.» ابن فضل (راوی) در نقل لفظ آن حضرت «فرزندان فرزندان انصار» شک کرده است.

بعضی کسانی که نزد اَنَس بودند از احوال زید بن ارقم سؤال کردند. گفت: او کسی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم (درباره‌اش) می‌گوید: «او کسی است که آنچه را به گوش خود شنیده است، خداوند تصدیق کرده است.»

۷ - باب: قَوْلِه:

﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [۸].

باب ـ ۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«می‌گویند: اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آنکه عزتمندتر است، آن را که زبون‌تر است از آنجا بیرون می‌کند، ولی عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، لیکن این دورویان نمی‌دانند.» (۸)

۴۹۰۷ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَفِظْنَاهُ مِنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: كُنَّا فِي غَزَاةٍ، فَكَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَسَمَّعَهَا اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ، قَالَ: «مَا هَذَا». فَقَالُوا: كَسَعَ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتِنَةٌ». قَالَ جَابِرٌ: وَكَانَتِ الأَنْصَارُ

۴۹۰۷ ـ از سُفیان روایت است که گفت: از عَمرو بن دینار یاد گرفته‌ام که گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: ما در غزوه‌ای بودیم، مردی از مهاجرین در عقب مردی از انصار دست فرو برد. مرد انصاری گفت: ای انصار به فریاد من برسید! و مرد مهاجر گفت: یا مهاجرین به فریاد من برسید! خداوند آن را به پیامبر خود صلی الله علیه و

[1] ـ اشاره به ماجرای کشتار مردم مدینه اعم از مهاجر و انصار توسط لشکر یزید است که از یزید خلع بیعت کرده بودند (تیسیر القاری)

حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ أَكْثَرَ ، ثُمَّ كَثُرَ الْمُهَاجِرُونَ بَعْدُ . فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ : أَوَقَدْ فَعَلُوا ، وَاللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ : دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «دَعْهُ ، لا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ» . [راجع : ۳۵۱۸ . اخرجه مسلم : ۲۵۸۴] .

سلم شنوانید، آن حضرت گفت: چه خبر است؟ گفتند: مردی از مهاجرین بر پشت مردی از انصار دست فرو برده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این (فریاد خواهی را) بگذارید که همانا کاری زشت است.» جابر گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد (مدینه) شد، انصار زیادتر بودند، پس از آن مهاجران زیادتر شدند. عبدالله بن اُبی گفت: آنها (مهاجرین) کار خود را کردند، به خدا سوگند که چون به مدینه بازگردیم، عزیزتر، خوارتر را از آنجا بیرون می‌کند. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: «بگذار مرا، یا رسول الله، تا گردن این منافق را بزنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را به حالش واگذار، تا مردم نگویند که محمد یاران خود را می‌کشد.»

٦٤- سُورَةُ التَّغَابُنِ

﴿التَّغَابُنِ﴾ [٩] : غَبْنُ أَهْلِ النَّارِ .

وَقَالَ عَلْقَمَةُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ [١١] : هُوَ الَّذِي إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ رَضِيَ وَعَرَفَ أَنَّهَا مِنَ اللَّهِ .

۶۴ـ سورهٔ «التَّغابُن»[۱]

«التَّغابُن» (۹) یعنی زیان دوزخیان.[۲] عَلْقَمَه، از عبدالله (ابن مسعود) تفسیر آیت: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَه» (۱۱) «کسی که به خدا بگرود دلش را به راه آورد.» چنین روایت کرده است: کسی را که مصیبتی برسد، به آن راضی شود و آن را از سوی خدا بداند.

۱ - سورهٔ «التّغابُن» را بعضی مکی و بعضی مدنی گفته‌اند و بیشتر مفسران آن را مدنی شمرده‌اند.

۲ - در برخی نسخ بخاری چنین آمده است: غَبْنَ أَهْلُ الجَنَّةِ أَهْلَ النّارِ و در بعضی نسخ این کلمات مؤخر و مقدم آمده است. غَبْن دارای معانی زیاد است، از آن جمله است: زیان دیدن، فریب دادن، گول خوردن و حسرت خوردن.

٦٥ - سُورَةُ الطَّلَاقِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ إِنِ ارْتَبْتُمْ ﴾ [٤] : إِنْ لَمْ تَعْلَمُوا : أَتَحِيضُ أَمْ لا تَحِيضُ ، فَاللائي قَعَدْنَ عَنِ الْمَحِيضِ وَاللائي لَمْ يَحِضْنَ بَعْدُ : فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ .

﴿ وَبَالَ أَمْرِهَا ﴾ [٩] : جَزَاءَ أَمْرِهَا .

٤٩٠٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ ، فَذَكَرَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَتَغَيَّظَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ : «لِيُرَاجِعْهَا ، ثُمَّ يُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ ، ثُمَّ تَحِيضَ فَتَطْهُرَ ، فَإِنْ بَدَا لَهُ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا طَاهِراً قَبْلَ أَنْ يَمَسَّهَا ، فَتِلْكَ الْعِدَّةُ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ». [انظر: ٥٢٥١ ل، ٥٢٥٢ ع، ٥٢٥٣ ل، ٥٢٥٨ ز، ٥٢٦٤ ق ع، ٥٣٣٢ ز، ٥٣٣٣ ز، ٧١٦٠ ع. أخرجه مسلم: ١٤٧١] .

۶۵ - سورۀ «طّلاق»[1]

و مُجاهد گفته است: «اِنْ اَرْتَبْتُم» (٤) یعنی: اگر شما نمی‌دانید که حایض می‌شوند یا نمی‌شوند و زنانی که سن حایض شدن (قاعدگی) را گذرانده‌اند و زنانی که به مرحلۀ حیض نرسیده‌اند (عدّه ایشان) سه ماه است.[2]

«وَبالَ اَمرِها» (٦) یعنی: سزای کار خود را[3]

٤٩٠٨ - از ابن شهاب، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما او را خبر داده است که: وی زن خود را که در حالت حیض بود، طلاق داد و عمر از آن به رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم در این مورد خشمگین شد و سپس گفت: «وی باید به زن خود مراجعت کند و او را «در خانۀ خود» نگهدارد تا از (حیض) پاک شود. سپس حایض شود و پاک شود. پس اگر بخواهد که او را طلاق دهد، در حالت پاکی، پیش از آنکه با وی مباشرت کند، طلاق دهد، و همین است عدۀ طلاق چنانکه خداوند امر کرده است.[4]

---

۱ - سورۀ «طلاق» به اجماع مفسران مدنی است.

۲ - «والآیءِ یَئسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِنْ نِسائِکم اِنْ ارتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةَ اَشهُرٍ». «و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند اگر شک دارید عدّۀشان سه ماه است.»

۳ - «فَذاقَتْ وَبالَ اَمْرِها وَ کانَ عاقِبَةُ اَمْرِها خُسراً». «تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند. و پایان کارشان زیان بود.»

۴ - همین حدیث را صحاح سته در کتب خویش آورده‌اند و از آن چند حکم استباط کرده‌اند. از آن جمله است که: طلاق باید در حالت پاکی زن واقع شود، ولی در معنی طلاق سنت، اختلاف کرده‌اند. امام مالک گفته طلاق سنت آن است که مرد زن را در حالت پاکی وی یک طلاق دهد که با وی جماع نکند و بگذارد که با دیدن خون در اوایل حیض سوم عادت تمام شود. امام ابوحنیفه اینگونه طلاق را احسن (بهترین) نوع طلاق دانسته است. مَرْغینانی گفته، طلاق نزد

٢ - باب: ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ [٤].

وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ: وَاحِدُهَا: ذَاتُ حَمْلٍ.

باب ـ ٢

«وَ اُوْلَاتُ الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ يُسْراً» (٤) «و زنان آبستن، مدتشان این است که وضع حمل کنند. و هرکس از خدا پروا دارد (خدا) در کار او آسانی فراهم سازد.» وَاُوْلَاتُ الْاَحمال: مفرد آن: ذاتُ حَمْلٍ است. یعنی: زن آبستن.

٤٩٠٩ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ عِنْدَهُ، فَقَالَ: أَفْتِنِي فِي امْرَأَةٍ وَلَدَتْ بَعْدَ زَوْجِهَا بِأَرْبَعِينَ لَيْلَةً؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: آخِرُ الْأَجَلَيْنِ، قُلْتُ أَنَا: ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَا مَعَ ابْنِ أَخِي، يَعْنِي أَبَا سَلَمَةَ، فَأَرْسَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ غُلَامَهُ كُرَيْبًا إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ يَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ: قُتِلَ زَوْجُ سُبَيْعَةَ الْأَسْلَمِيَّةِ وَهِيَ حُبْلَى، فَوَضَعَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ بِأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، فَخُطِبَتْ فَأَنْكَحَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ أَبُو السَّنَابِلِ فِيمَنْ خَطَبَهَا.

[انظر: ٥٣١٨. أخرجه مسلم: ١٤٨٥، بلفظ مختلف].

٤٩٠٩ ـ از یحیی روایت است که ابوسلمه گفت: مردی نزد ابن عباس آمد در حالی که ابوهریره نزدش نشسته بود، گفت: دربارهٔ زنی که چهل شب پس از فوت شوهر بزاید، به من فتوا دهید (که آیا عدت را تمام بگذراند)؟

ابن عباس گفت: مدت وی سپری کردن هر دو مدت است (چهار ماه و ده روز یا انتظار میعاد وضع حمل، هر یک که درازتر باشد.)

ابوسلمه می‌گوید: من گفتم: «و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند.»

ابوهریره گفت: من با برادرزاده‌ام، یعنی ابوسلمه موافقم. ابن عباس غلام خود کُرَیْب را نزد (ام المؤمنین) اُمّ‌سَلَمه فرستاد تا از وی سؤال کند.

اُمّ‌سلمه گفت: شوهر سُبَیْعهٔ اسْلَمیه کشته شد در حالی که سُبیْعه حامله بود و چهل روز پس از مرگ شوهر زایید. از وی خواستگاری به عمل آمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم او

اصحاب ابو حنیفه بر سه وجه است، حسن و احسن و بدعی. حَسن طلاق سنت است که مَدْخول بها را در سه حالت پاکی سه طلاق دهد. و احسن، آنکه مرد زن خود را در حالت پاکی که با وی جماع نکرده باشد یک طلاق دهد و تا آن زمان بگذارد که عدتش بگذرد. بدعی آن است که در حالت پاکی به یک دفعه سه طلاق به یک کلام و یا سه طلاق متفرق دهند.

را (با کسی) نکاح کرد. در حالی که ابوسَنابِل در زمرهٔ خواستگاران وی بود.

٤٩١٠ - وَقَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ وَأَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: كُنْتُ فِي حَلْقَةٍ فِيهَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى، وَكَانَ أَصْحَابُهُ يُعَظِّمُونَهُ، فَذَكَرَ آخِرَ الأَجَلَيْنِ، فَحَدَّثْتُ بِحَدِيثِ سُبَيْعَةَ بِنْتِ الحَارِثِ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، قَالَ فَضَمَّزَ لِي بَعْضُ أَصْحَابِهِ، قَالَ مُحَمَّدٌ: فَفَطِنْتُ لَهُ، فَقُلْتُ: إِنِّي إِذًا لَجَرِيءٌ إِنْ كَذَبْتُ عَلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ وَهُوَ فِي نَاحِيَةِ الكُوفَةِ، فَاسْتَحْيَا وَقَالَ: لَكِنْ عَمُّهُ لَمْ يَقُلْ ذَاكَ. فَلَقِيتُ أَبَا عَطِيَّةَ مَالِكَ بْنَ عَامِرٍ فَسَأَلْتُهُ، فَذَهَبَ يُحَدِّثُنِي حَدِيثَ سُبَيْعَةَ، فَقُلْتُ: هَلْ سَمِعْتَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ فِيهَا شَيْئًا؟ فَقَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ: أَتَجْعَلُونَ عَلَيْهَا التَّغْلِيظَ، وَلَا تَجْعَلُونَ عَلَيْهَا الرُّخْصَةَ؟ لَنَزَلَتْ سُورَةُ النِّسَاءِ القُصْرَى بَعْدَ الطُّولَى: ﴿وَأُولَاتُ الأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾. [راجع: ٤٥٣٢].

٤٩١٠ - از حَمّاد بن زید. از ایّوب روایت است که محمد (بن سیرین) گفت: من در حلقهٔ کسانی بودم که عبدالرحمن بن ابی لیلی در میانشان بود و یاران وی او را سخت حرمت می‌کردند. وی اظهار کرد که عدت (زنی که پس از مرگ شوهر بزاید) آخر هر دو میعاد است. من حدیث سُبَیْعه بنت حارث را یاد کردم که از عبدالله بن عُتبه به من رسیده بود. بعضی از یاران عبدالرحمن بن ابی لیلی مرا خاموش ساختند. محمد (بن سیرین) می‌گوید: فهمیدم که سخن مرا به مخالفت با او گرفتند. گفتم: من اگر بر عبدالله بن عتبه جرئت کنم که دروغ ببندم. وی (همین اکنون) در گوشه‌ای از کوفه به سر می‌برد. یکی از یاران وی (که سخن مرا به مخالفت گرفته بود) حیا نمود و گفت: ولی عموی او (ابنِ مسعود) این سخن را نگفته است. سپس ابوعطِیه مالک بن عامر را ملاقات کردم و در این باره از وی سؤال کردم. وی به گفتن حدیث سُبیعه آغاز کرد. به او گفتم: آیا از عبدالله بن مسعود در مورد عدت (زنی که پس از مرگ شوهر بزاید) چیزی شنیده‌ای؟ گفت: ما نزد عبدالله (ابن مسعود) بودیم. وی بر همچو زنی درشتی نشان می‌داد و او را رخصت نمی‌داد (یعنی اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید، عده‌اش سپری نمی‌شود) به تحقیق که سورهٔ النساء، کوتاه (یعنی: سورهٔ اطلاق) پس از سورهٔ دراز (البقره) نازل شده است: «و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند.» (٤)

٦٦ - سُورَةُ التَّحْرِيم

١ - باب : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [١].

٤٩١١ - حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنِ ابْنِ حَكِيمٍ ، هُوَ يَعْلَى بْنُ حَكِيمٍ الثَّقَفِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ فِي الْحَرَامِ : يُكَفِّرُ . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ . [انظر : ٥٢٦٦ . أخرجه مسلم : ١٤٧٣] .

٤٩١٢ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَيَمْكُثُ عِنْدَهَا ، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ عَلَى : أَيَّتُنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلْ لَهُ : أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ، إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ ، قَالَ : « لَا ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ ، وَقَدْ حَلَفْتُ ، لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَداً » . [انظر : ٥٢١٦ ، ٥٢٦٧ ، ٥٢٦٨ ، ٥٤٣١ ، ٥٥٩٩ ، ٥٦١٤ ، ٥٦٨٢ ، ٦٦٩١ ، ٦٩٧٢ ، وانظر في التفسير ، باب ٣ ، سورة التحريم . أخرجه مسلم : ١٤٧٤ ، بزيادة وبدون قوله : وقد حلفت ...] .

۶۶ ـ سورهٔ «التَّحریم»[1]

باب ـ ۱

«یـا أَیُّهاالنَّبیُّ لِـمَ تُحَرِّمُ ما أَحَـلَّ اللهُ لَکَ تَبتَغی مَرضـاةَ أَزْواجِکَ واللهُ غَفورٌ رحیـمٌ» (۱) «ای پیامبر چرا برای خشـنودی همسرانت آنچه را خـدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی، و خدا آمرزنده و مهربان است.»

۴۹۱۱ ـ از یَعْلـی بـن حکیم الثَّقفی، از سـعید بن جُبَیر روایت اسـت که ابن عباس رضی الله عنهمـا در مورد حرام (کسـی کـه به زن خود بگوید که تو بر من حرام هسـتی) گفته است: کفـارت (سـوگند) بدهد (یعنی: طـلاق واقع نمی‌شـود.)[2] و ابـن عباس گفته اسـت: «قطعاً برای شـما (در اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست.» (الأحزاب: ۲۱)

۴۹۱۲ ـ از عُبَید بن عُمیر روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم نزد (همسر خود) زینب بنت جحش (که می‌رفت) عسـل می‌خورد و نزد وی می‌ایستاد. من و حَفصه بر این، همدست شدیم: آنگاه که آن حضرت نزد هر یک از ما بیاید، بگوییم که: تو مغافیـر (صمغ بد بوی) خورده‌ای. من بوی مغافیر از تو در می‌یابم.

(چون آن حضرت آمد ما چنین گفتیم) فرمود: «نـی، ولی من نـزد زینب بنت جحش عسـل

۱ – سورهٔ «التحریم» مدنی است.

۲ – فقها در همچو حالتی که طلاق واقع می‌شود یا نمی‌شود اختلاف نظر دارند و در این رابطه چهار قول است، به هر قولی فقهایی چند از صحابه و تابعین رفته‌اند. (تیسیرالقاری)

خـورده‌ام، دیگـر هرگـز عسـل نمی‌خورم و همانا سوگند خوردم (که عسل نخورم) از این موضوع به هیچکس نگویید.»

۲ – باب: ﴿تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾ [۱]

﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ [۲].

۴۹۱۳ – حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهما يُحَدِّثُ أَنَّهُ قَالَ: مَكَثْتُ سَنَةً أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ آيَةٍ، فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيْبَةً لَهُ، حَتَّى خَرَجَ حَاجًّا فَخَرَجْتُ مَعَهُ.

فَلَمَّا رَجَعْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، عَدَلَ إِلَى الأَرَاكِ لِحَاجَةٍ لَهُ، قال: فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَغَ، ثُمَّ سِرْتُ مَعَهُ.

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَزْوَاجِهِ، فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ.

قال: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَةٍ، فَمَا أَسْتَطِيعُ هَيْبَةً لَكَ، قال: فَلَا تَفْعَلْ، مَا ظَنَنْتَ أَنَّ عِنْدِي مِنْ عِلْمٍ فَاسْأَلْنِي، فَإِنْ كَانَ لِي عِلْمٌ خَبَّرْتُكَ بِهِ.

قال: ثُمَّ قال عُمَرُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَا نَعُدُّ لِلنِّسَاءِ أَمْرًا حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِنَّ مَا أَنْزَلَ وَقَسَمَ لَهُنَّ مَا قَسَمَ.

قال: فَبَيْنَا أَنَا فِي أَمْرٍ أَتَأَمَّرُهُ إِذْ قَالَتِ امْرَأَتِي: لَوْ صَنَعْتَ كَذَا وَكَذَا، قال: فَقُلْتُ لَهَا: مَا لَكِ وَلِمَا هَا هُنَا، وَفِيمَ تَكَلُّفُكِ فِي أَمْرٍ أُرِيدُهُ؟ فَقَالَتْ لِي: عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، مَا تُرِيدُ أَنْ

باب – ۲

«خشـنودی زنان خود را می‌جویی» (۱) «قطعاً خدا برای شـما (راه) گشودن سوگندهایتان را مقرر داشـته اسـت و خدا کارساز شماست. و اوست دانای حکیم.» (۲)

۴۹۱۳ – از عُبَیـد بـن حُنین روایت اسـت که از ابن عباس رضی الله عنهما شـنیده است که حدیث می‌کرد و گفت: یک سـال صبر کردم، می‌خواسـتم از عُمر بن خَطّـاب در مورد آیتی سؤال کنم[۱] نظر به هیبتی که داشت نمی‌توانستم از وی سـؤال کنم تا آنکه به قصد حج برآمد و من هم با وی برآمدم.

آنگاه که از حج برگشتیم و در مسیر راه بودیم، وی راهـش را به سـوی درخت اراک کج کرد تـا قضای حاجت کنـد. من در آنجا ایسـتادم تا وی فارغ گشـت، سـپس همـراه وی به راه افتادم و گفتـم: ای امیرالمؤمنین، آن دو زن که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم همدست شـدند کدام یک از همسـران وی بودند. عمر گفت: اینها حَفصه و عایشـه بودنـد. گفتم: به خدا سوگند که در ظرف یک سال می‌خواستم در این مورد از تو سـؤال کنـم. ولی به خاطر هیبت تو نتوانستم. عمر گفت: این کار را مکن، از آنچـه گمان داری که من بـدان علم دارم از

---

۱ – مراد آیت سورهٔ «التحریم» است.

تُرَاجِعَ أَنْتَ ، وَإِنَّ ابْنَتَكَ لَتُرَاجِعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَظَلَّ يَوْمَهُ غَضْبَانَ .

فَقَامَ عُمَرُ ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ مَكَانَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَ لَهَا : يَا بُنَيَّةُ إِنَّكِ لَتُرَاجِعِينَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَظَلَّ يَوْمَهُ غَضْبَانَ ؟ فَقَالَتْ حَفْصَةُ : وَاللَّهِ إِنَّا لَنُرَاجِعُهُ .

فَقُلْتُ : تَعْلَمِينَ أَنِّي أُحَذِّرُكِ عُقُوبَةَ اللَّهِ ، وَغَضَبَ رَسُولِهِ ﷺ ، يَا بُنَيَّةُ لَا يَغُرَّنَّكِ هَذِهِ الَّتِي أَعْجَبَهَا حُسْنُهَا حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا ، يُرِيدُ عَائِشَةَ .

قَالَ : ثُمَّ خَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ لِقَرَابَتِي مِنْهَا فَكَلَّمْتُهَا ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، دَخَلْتَ فِي كُلِّ شَيْءٍ ، حَتَّى تَبْتَغِيَ أَنْ تَدْخُلَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَزْوَاجِهِ ، فَأَخَذَتْنِي وَاللَّهِ أَخْذًا كَسَرَتْنِي عَنْ بَعْضِ مَا كُنْتُ أَجِدُ .

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا . وَكَانَ لِي صَاحِبٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِذَا غِبْتُ أَتَانِي بِالْخَبَرِ ، وَإِذَا غَابَ كُنْتُ أَنَا آتِيهِ بِالْخَبَرِ ، وَنَحْنُ نَتَخَوَّفُ مَلِكًا مِنْ مُلُوكِ غَسَّانَ ، ذُكِرَ لَنَا أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسِيرَ إِلَيْنَا ، فَقَدِ امْتَلَأَتْ صُدُورُنَا مِنْهُ .

فَإِذَا صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَدُقُّ الْبَابَ ، فَقَالَ : افْتَحْ افْتَحْ .

فَقُلْتُ : جَاءَ الْغَسَّانِيُّ ؟ فَقَالَ : بَلْ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ ، اعْتَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَزْوَاجَهُ .

فَقُلْتُ : رَغَمَ أَنْفُ حَفْصَةَ وَعَائِشَةَ ، فَأَخَذْتُ ثَوْبِي فَأَخْرُجُ حَتَّى جِئْتُ ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ ، يَرْقَى عَلَيْهَا بِعَجَلَةٍ ، وَغُلَامٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْوَدُ عَلَى رَأْسِ الدَّرَجَةِ ، فَقُلْتُ لَهُ : قُلْ هَذَا عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ ، فَأَذِنَ لِي .

قَالَ عُمَرُ : فَقَصَصْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ ، فَلَمَّا بَلَغْتُ حَدِيثَ أُمِّ سَلَمَةَ تَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَإِنَّهُ لَعَلَى حَصِيرٍ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ شَيْءٌ ، وَتَحْتَ رَأْسِهِ

من بپرس و اگر معلوماتی داشتم به تو خبر می‌دهم.

سپس عمر گفت: به خدا سوگند که در روزگار جاهلیت ما برای زنان شأنی قایل نبودیم تا آنکه خداوند در موردشان نازل کرد، آنچه نازل کرد و قسمتی قایل شد آنچه قایل شد. عمر گفت: در حالی که من در موردی فکر می‌کردم، ناگاه زن من گفت: اگر چنین و چنان می‌کردی بهتر می‌بود. به او گفتم: به تو چه ارتباط دارد و تو چرا در این موضوع دخالت می‌کنی، در کاری که من انجام می‌دهم تو چرا مداخله می‌کنی؟ زن من به من گفت: عجب است تو را ای پسر خطّاب، تو نمی‌خواهی که با تو سخن رد و بدل شود و دختر تو با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن رد و بدل می‌کند تا آنکه آن حضرت را تمام روز خشمگین می‌سازد. عمر برخاست و ردای خود را از جایش برداشت و (راهی شد) تا آنکه بر (دختر خود) حفصه درآمد و گفت: ای دختر، آیا تو با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن رد و بدل می‌کنی تا آنکه تمام روز خشمگین می‌گردد؟ حَفصه گفت: به خدا سوگند که ما زنان با وی سخن رد و بدل می‌کنیم. من به حفصه گفتم: بدان که من تو را از عذاب خدا و خشم رسول او صلی الله علیه و سلم برحذر می‌دارم، ای دختر، تو را مغرور نسازد. این زنی که حسن وی او را به عجب آورده است، به خاطر محبتی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی دارد.

عمر گفت: سپس از آنجا برآمدم تا آنکه بر اُمّ‌سلمه که خویشاوند من است درآمدم و با

وِسَادَةٌ مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ، وَإِنَّ عِنْدَ رِجْلَيْهِ قَرَظًا مَصْبُوبًا، وَعِنْدَ رَأْسِهِ أَهَبٌ مُعَلَّقَةٌ، فَرَأَيْتُ أَثَرَ الْحَصِيرِ فِي جَنْبِهِ فَبَكَيْتُ.

فَقَالَ: «مَا يُبْكِيكَ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ كِسْرَى وَقَيْصَرَ فِيمَا هُمَا فِيهِ، وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ.

فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الدُّنْيَا وَلَنَا الْآخِرَةُ».

[راجع: ۸۹. أخرجه مسلم: ۱۴۷۹]

وی صحبت کردم. اُم‌سلمه به من گفت: عجب است بر تو ای پسر خطاب. در هر چیز مداخله کردی، تا آنکه می‌خواهی میان رسول الله صلی الله علیه و سلم و همسران وی نیز مداخله کنی. عمر گفت: به خدا سوگند که (سخن وی) چنان مرا گرفت که تا حدی از خشم من کاست. از نزد وی برآمدم.

من رفیق انصاری داشتم که چون (از مجلس آن حضرت) غایب می‌بودم، خبر آن را به من می‌آورد و چون او (از مجلس آن حضرت) غایب می‌بود، من خبر آن را به وی می‌آوردم، ما درآن وقت از یکی از پادشاهان غُسّان هراس داشتیم، به ما گفته شده بود که وی می‌خواهد بر ما حمله کند و سینه‌های ما از (اندوه) آن پر بود.

آنگاه که رفیق انصاری من دروازهٔ خانه را کوبید. گفت: بگشای بگشای. من گفتم: آیا غسّانی آمده است؟ گفت: از آن هم سخت‌تر. رسول الله صلی الله علیه و سلم از زنان خویش گوشه گرفته است. گفتم: خاک بر بینی حفصه و عایشه. جامه‌ام را گرفتم و برآمدم تا آنکه آمدم. ناگاه دریافتم که رسول الله صلی الله علیه و سلم در غرفهٔ خود است که توسط زینه بر آن بالا می‌روند و غلام سیاه رسول الله صلی الله علیه و سلم بر سر زینه است. من به غلام گفتم: بگوی که عُمر ابن خطاب است. آن حضرت به من اجازه داد.

عمر می‌گوید: این ماجرا را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان کردم و چون به سخن اُم‌سلمه رسیدم، رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسم

کـرد در حالی که آن حضرت بر بوریایی (پهلو نهاده) بود که میان او و بوریا چیزی نبود و زیر سر وی بالشی چرمین بود که از پوست و برگ خرما پر شده بود. و نزدیک پاهای وی، برگهای درختـی که با آن چرم را دباغت می‌دهند. و بر بالای سر وی، چند مشک آویخته بود. اثر بوریا را بر پهلوی آن حضرت دیدم و گریسـتم. آن حضـرت گفت: تو را چیز می‌گریاند؟ گفتم: یا رسـول الله، به تحقیق که خسرو و قیصر در ناز و نعمت‌اند و تو رسول الله هستی. آن حضرت گفت: «آیا خشنود نیستی که آنها را دنیا و ما را آخرت باشد.»

٣- باب: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾ [٣].

فِيهِ عَائِشَةُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٤٩١٢]

باب ـ ٣

«و چـون پیامبر با یکی از همسـرانش سـخن نهانـی گفت، و همیـن کـه وی آن را (به زن دیگـر) گـزارش داد و خدا (پیامبـر) را بر آن مطلع گرداند) (پیامبر) بخشی از آن اظهار کرد و از بخشـی دیگر (اعـراض) نمود. پس چون (مطلب) را بـه آن زن خبر داد، وی گفت: چه کسـی این را به تـو خبر داده؟ گفـت: مرا آن دانای آگاه خبر داده اسـت.» (٣) در این مورد، عایشـه از پیامبر صلی الله علیه و سـلم روایت کرده است.

٤٩١٤ - حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عُبَيْدَ بْنَ حُنَيْنٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنِ الْمَرْأَتَانِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَمَا أَتْمَمْتُ كَلَامِي حَتَّى قَالَ: عَائِشَةُ

٤٩١٤ ـ از عُبیـد بـن حُنین روایت اسـت که گفت: از ابن عباس رضی الله عنهما شـنیدم که می‌گفت: خواستم که از عمر بپرسم، و گفتم: ای امیرالمؤمنین، آن دو زنی که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم با یکدیگر همدست شدند، کی

وَحَفْصَةُ. [راجع: ٨٩، اخرجه مسلم: ١٤٧٩].

بودند؟ هنوز سخنم را تمام نکرده بودم که عمر گفت: عایشه و حَفصه.

٤ - باب: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ [٤]

صَغَوْتُ وَأَصْغَيْتُ: مِلْتُ. ﴿لِتَصْغَى﴾ [الأنعام: ١١٣]: لِتَمِيلَ.

﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ [٤]: عَوْنٌ. تَظَاهَرُونَ: تَعَاوَنُونَ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ﴾ [٦]: أَوْصُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَأَدِّبُوهُمْ.

باب - ۴

«أن تَتُوبا الی‌الله فَقَدْ صَغَت قُلُوبُکما» (٤) «اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید (بهتر است) واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است.»
صَغَوْتُ و اَصْغیتُ: یعنی متمایل شدم.
«لِتَصْغی» (الانعام: ١١٣) یعنی: تامل کنید.[۱]
«وَ اِن تَظاهَرا عَلَیْه فَاِنّ‌الله هُوَ مَوْلاهُ وَ جبریلُ وَصالِحُ المؤمنینَ والمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلک ظَهیرٌ» (٤) «و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت، خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان (نیز یار اویند) و گذشته از این، فرشتگان هم پشتیبان (او) خواهند بود.»
ظَهیرٌ، یعنی: کمک کننده و مددگار. تَظاهَرون، یعنی: کمک کنندگان. و مُجاهد گفته است: «قُوا اَنْفُسَکُم وَاَهْلِیْکُم» (٦) یعنی: «خود و اهل خانهٔ خود را نگاهدارید» یعنی: خود و اهل خانهٔ خویش را به تقوا و پرهیزگاری که خدا فرموده وصیت کنید و اندرز دهید و تأدیب‌شان کنید.»

٤٩١٥ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عُبَيْدَ بْنَ حُنَيْنٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَظَاهَرَتَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَكَثْتُ سَنَةً فَلَمْ أَجِدْ لَهُ مَوْضِعًا، حَتَّى خَرَجْتُ مَعَهُ حَاجًّا، فَلَمَّا كُنَّا بِظَهْرَانَ، ذَهَبَ عُمَرُ لِحَاجَتِهِ فَقَالَ: أَدْرِكْنِي بِالْوَضُوءِ، فَأَدْرَكْتُهُ بِالْإِدَاوَةِ، فَجَعَلْتُ أَسْكُبُ عَلَيْهِ الْمَاءَ، وَرَأَيْتُ مَوْضِعًا، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: مَنِ الْمَرْأَتَانِ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا؟ قَالَ

٤٩١٥ - از عُبید بن حُنین روایت است که می‌گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: قصد داشتم تا در مورد دو زنی که علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم همدست شده بودند، از عُمر سؤال نمایم. یک سال صبر کردم ولی موضعی مناسب نیافتم (تا از وی سؤال

۱ - «وَلِتَصْغی اِلَیه اَفْئِدَةُ الَّذینَ لایُؤمِنونَ بالآخرة». «(و چنین مقرر شده است) تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، به آن (سخن باطل) بگراید.»

ابْنُ عَبَّاسٍ : فَمَا أَتْمَمْتُ كَلامِي حَتَّى قَالَ : عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ .[راجع : ۸۹ . أخرجه مسلم : ۱٤۷۹] .

کنم). آن‌گاه که ما در ظَهران بودیم. عمر به قضای حاجت رفت و گفت: آب وضو، برایم بیاور. ظرف آب برایش آوردم و بر وی آب می‌ریختم، و این را (برای سؤال خود) محلی مناسب یافتم و گفتم: ای امیرالمؤمنین؛ آن دو زنی که با یکدیگر همدست شده بودند، کدام‌اند؟ هنوز سخنم را به پایان نرسانیده بودم، که گفت: عائشه و حَفصه.

٥ - باب : قَوْلِهِ :

﴿ عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ﴾ [٥] [وقرأ غيرُ نافعٍ وأبي عمرو : «يُبْدِلَهُ»].

٤٩١٦ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ عُمَرُ ﷺ : اجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْغَيْرَةِ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ لَهُنَّ : عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ . [راجع : ٤٠٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٩ ، مختصراً] .

باب ـ ۵ فرمودۀ خدای تعالی:

«اگر پیامبر شما را طلاق گوید. امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما، مسلمان، مؤمن، فرمانبر، توبه کار، عابد، روزه دار، بیوه و دوشیزه به او عوض دهد.» (۵)

۴۹۱۶ ـ از حُمَید، از اَنَس روایت است که عمر رضی الله عنه گفت: زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم از روی رشک و غیرت، علیه وی، با هم یکجا شدند. من بدیشان گفتم: اگر آن حضرت شما را طلاق دهد، شاید پروردگار او، عوض شما زنانی بهتر به وی ارزانی دارد، پس همین آیه نازل شد.

٦٧ - سُورَةُ الْمُلْكِ :

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ ﴾ [١]

التَّفَاوُتُ : الاخْتِلافُ ، وَالتَّفَاوُتُ وَالتَّفَوُّتُ وَاحِدٌ . ﴿ تَمَيَّزُ ﴾ [٨] : تَقَطَّعُ . ﴿ مَنَاكِبِهَا ﴾ [١٥] : جَوَانِبِهَا . ﴿ تَدَّعُونَ ﴾ [٢٧] وَتَدْعُونَ ، وَاحِدٌ ، مِثْلُ : تَذَّكَّرُونَ

۶۷ ـ سورۀ «المُلک»[1]

«تبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ المُلْک» (۱) «بزرگوار (و خجسته) است آنکه فرمانروایی به دست اوست.» التَّفاوت: یعنی: اختلاف. و التَّفاوُت و

۱ ـ سورۀ «المُلک» مکی است.

وَتَذَكَّرُونَ . ﴿ وَيَقْبِضْنَ ﴾ [١٩] : يَضْرِبْنَ بِأَجْنِحَتِهِنَّ .
وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ صَافَّاتٍ ﴾ [١٩] : بَسْطُ أَجْنِحَتِهِنَّ.
﴿ وَنُفُورٌ ﴾ [٢١] : الْكُفُورُ .

التَّفَوُّتَ به یک معنی است[۱] «تَمَيَّزُ» (۸) یعنی: پاره پاره شوند.[۲]
«مَناكِبِها» (۱۵) یعنی: جوانب آن[۳]
«تَدَّعُونَ» (۲۷) و تَدْعُونَ (بدون تشدید دال یکی است، مانند تَذَكَّرُونَ و تَذْكُرُونَ[۴]
«وَيَقْبِضْنَ» (۱۹) یعنی: با بالهای خود می‌زنند.
و مُجاهد گفته است: «صافّات» (۱۹) یعنی: بالهای خویش را گستردند و پهن کردند.[۵]
«وَنُفُورٌ» (۲۱) یعنی: در کافری[۶]

٦٨- سُورَةُ ﴿نٓ وَالْقَلَمِ ﴾ [١]

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿ حَرْدٍ ﴾ [٢٥] : جِدٍّ فِي أَنْفُسِهِمْ .
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ يَتَخَافَتُونَ ﴾ [٢٣] : يَتَنَجَّوْنَ السِّرَارَ وَالْكَلَامَ الْخَفِيَّ . ﴿ لَضَالُّونَ ﴾ [٢٦] : أَضْلَلْنَا مَكَانَ جَنَّتِنَا .
وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ كَالصَّرِيمِ ﴾ [٢٠] : كَالصُّبْحِ انْصَرَمَ مِنَ اللَّيْلِ ، وَاللَّيْلِ انْصَرَمَ مِنَ النَّهَارِ ، وَهُوَ أَيْضًا : كُلُّ رَمْلَةٍ انْصَرَمَتْ مِنْ مُعْظَمِ الرَّمْلِ ، وَالصَّرِيمُ أَيْضًا الْمَصْرُومُ ، مِثْلُ : قَتِيلٍ وَمَقْتُولٍ .

۶۸ـ سوره «ن وَالْقَلَم»[۷]

و قَتاده گفته است: «حَرْدٍ» (۲۵) یعنی: کوشا در نفسهای خویش[۸] و ابن عباس گفته است: «يَتَخافَتُون» (۲۳) یعنی: راز نهانی کردن و سخن پنهانی.[۹]
«لَضالُّونَ» (۲۶) یعنی: جای باغ خود را گم

۱ – مراد این آیت است: «ما تَرى فى خَلْقِ الرَّحمن مِنْ تَفاوُت». (۳) «در آفرینش (خدای) بخشایشگر هیچ گونه اختلاف نمی‌بینی.»
۲ – «تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الغَيظِ». «نزدیک است که از خشم شکافته شود.»
۳ – «فَامْشُوا فِى مَناكِبِها وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِه». «پس در فراخنای آن (زمین) رهسپار شوید و از روزی (خدا) بخورید.»
۴ – «وَقيلَ هذَالَّذى كُنتُم بِه تَدَّعون». «و گفته شود: این است همان چیزی که آن را فرا می‌خواندید.»
۵ – «اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيرِ فَوْقَهُمْ صافّات وَيَقْبِضْن» «آیا در بالای سرشان به پرندگان نگریسته‌اند که (گاه) بال می‌گسترند و (گاه) بال می‌زنند.»
۶ – «اَمَّنْ هذَالَّذى يَرْزُقُكُم اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِى عُتُوٍّ وَ نُفُور». «یا کیست آنکه به شما روزی دهد، اگر (خدا) روزی خود را (از شما) باز دارد. (نه) بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.»
۷- سورهٔ «ن و القلم» مکی است.
۸ – وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قادِرين». «و صبحگاهان در حالی که خود را بر منع (بینوایان) توانا می‌دیدند، رفتند.»
۹ – «فَانْطَلَقوا وَهُمْ يَتَخافَتُون». «پس به راه افتادند و آهسته به هم می‌گفتند.»

کرده‌ایـم.[۱] و غیر از وی گفته‌انـد: «کالصَّریمِ» (۲۰) یعنی بریده شد و گذشت مانند: کالصُّبح انْصَرَمَ مِن اللَّیل، واللَّیل انْصَرَمَ مِنَ النَّهارِ[۲] یعنی: صبح از شب برید و شب از روز برید و همچنان است: کُلُّ رَمْلَةٍ انْصَرَمَتْ مِنْ مُعَظَّم الرَّمل: یعنی: هر تودهٔ ریگی است که از تودهٔ بزرگ ریگ جدا شده است. والصَّریم، همچنان بـه معنای المَصْروم است. ماننـد: قَتِیل که به معنای مقتول است.

١ – باب : ﴿ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴾ [١٣]

باب ـ ۱

٤٩١٧ – حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : ﴿ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ﴾ . قَالَ : رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، لَهُ زَنَمَةٌ مِثْلُ زَنَمَةِ الشَّاةِ .

٤٩١٨ – حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ الْخُزَاعِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبَرَّهُ . أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ : كُلُّ عُتُلٍّ ، جَوَّاظٍ ، مُسْتَكْبِرٍ » .
[انظر : ٦٠٧١ ، ٦٦٥٧ . اخرجه مسلم : ٢٨٥٣] .

«عُتُلٍّ بَعْدَ ذلکَ زَنیمٍ» (۱۳) «خشـن (و) گذشته از آن به غلط خود را به قومی منسوب کرده.»

٤٩١٧ ـ از ابوحُصَیْن، از مُجاهد روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «عُتُلٍّ بَعْدَ ذلک زَنیمٍ» در مورد مردی از قریش است که گوش وی بریده و آویخته بود مانند گوش پاره و آویختهٔ گوسفند (تا شناخته شود).

٤٩١٨ ـ از خالد روایت است که گفت: از حارِثَه‌َ بن وَهبَ خُزاعی شـنیدم که می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شنیدم که می‌فرمود: «آیا شـما را از بهشتیان آگاه گردانم؟ هر ضعیف (و بینوایی) را که حقیرش می‌شمارند، اگر (به امید کرم) خدا سـوگند یاد کند، خدا او را راستگو می‌گرداند. آیا شما را از دوزخیان آگاه گردانم. هر خشن، فربه، خرامندهٔ گردنکش.»

---

۱ – فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوْا اِنَّا لَضَالُّون». «و چون (باغ) را دیدند، گفتند: قطعاً ما راه گم کرده‌ایم.»

۲ – «فَأَصْبَحَتْ كالصَّريم». «و باغ آفت زده (و زمین) بایر گردید.»

٢ - باب :

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ [٤٢]

٤٩١٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلالٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً ، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ ، فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا» .[راجع : ٢٢. أخرجه مسلم : ١٨٣ ، مطولاً]

٦٩- سُورَةُ الْحَاقَّةِ

قال ابْنُ جُبَيْرٍ : ﴿حُسُوماً﴾ [٧] : مُتَتَابِعَةً . ﴿عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ [٢١] : يُرِيدُ فِيهَا الرِّضَا . ﴿الْقَاضِيَةَ﴾ [٢٧] : الْمَوْتَةَ الأُولَى الَّتِي مُتُّهَا لَمْ أُحْيَ بَعْدَهَا . ﴿مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾ [٤٧] : «أَحَدٌ» يَكُونُ لِلْجَمْعِ وَلِلْوَاحِدِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿الْوَتِينَ﴾ [٤٦] : نِيَاطُ الْقَلْبِ .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿طَغَى﴾ [١١] : كَثُرَ ، وَيُقَالُ : ﴿بِالطَّاغِيَةِ﴾ [٥] : بِطُغْيَانِهِمْ ، وَيُقَالُ : طَغَتْ عَلَى الْخُزَّانِ كَمَا طَغَى الْمَاءُ عَلَى قَوْمِ نُوحٍ . ﴿غِسْلِينٍ﴾ [٣٦] : مَا يَسِيلُ مِنْ صَدِيدِ أَهْلِ النَّارِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿مِنْ غِسْلِينٍ﴾ : كُلُّ شَيْءٍ غَسَلْتَهُ فَخَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ فَهُوَ غِسْلِينٌ ، فِعْلِينٌ مِنَ الْغَسْلِ ، مِنَ الْجُرْحِ وَالدُّبُرِ . ﴿أَعْجَازُ نَخْلٍ﴾ [٧] : أُصُولُهَا .

باب - ۲

«يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» (۴۲) «روزی که از ساق (جامه) برداشته شود.»[1]

۴۹۱۹ - از زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «پروردگار ما از ساق خود برمی‌دارد (شدت و صعوبتی پیش می‌آورد) سپس هر مرد و زن مؤمن او را سجده می‌کند و کسانی باقی می‌مانند که از روی شهرت و تظاهر در دنیا سجده می‌کردند، آنها نیز می‌کوشند که سجده کنند، ولی پشتشان به حالت تخته‌ای راست خم ناشدنی، درمی‌آید.»

۶۹ - سورهٔ «الْحاقّة»[2]

ابن جُبَیر گفته است: «حُسوماً» (۷) یعنی: پی در پی[3]

«عِیشَةٍ راضیةٍ» (۲۱) یعنی: در آن خشنودی می‌خواهد[4]

«القاضیةَ» (۲۷) یعنی: مرگ اول که در آن مرده بودم سپس زنده نمی‌شدم.[5]

---

۱ - ساق پروردگار، کنایت از شدت امر و صعوبت کار در روز قیامت است، و در زمرهٔ متشابهات است چون، یدالله، وجه‌الله.

۲ - سورهٔ «الحاقّه» مکی است.

۳ - «سَخَّرَها عَلَيْهِم سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانيةَ أيّامٍ حُسُوماً». «(که خدا) آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت.»

۴ - «فَهُوَ فی عِیشَةٍ راضیةٍ». «پس او در یک زندگی خوش است.»

۵ - «یالَیْتَها کانَتِ القاضیَةَ». «ای کاش آن (مرگ) کار را تمام می‌کرد.»

﴿بَاقِيَةٍ﴾ [٨]: بَقِيَّةٍ .

«مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجزين» (٤٧) کلمهٔ «اَحَدٌ» در جمع و واحد یکسان است.[1] و ابن عباس گفته است: «الوَتين» (٤٦) یعنی شاهرگ قلب.

و ابن عباس گفته است: «طَغـى» (١١) یعنی: بسیار شد.[2] و گفته می‌شود: «بالطّاغِيَة» (٥) به دلیل سرکشی و نافرمانی ایشان[3] و گفته می‌شود: طَغَتْ عَلَى الخَزّانِ كما طغى الماء عَلَى قَومِ نوحٍ. یعنی بر خازنان خود (تندباد) طغیان کرد (قوم ثمود را هلاک کرد) چنانکه آب بر قوم نوح طغیان کرد.

«غِسْلِينٍ» (٣٦) یعنی: آنچه از زرداب و چرک که از دوزخیان جاری می‌شود.[4]

و غیر از وی گفته‌اند: هر آنچه را که بشویی و از آن چیزی برآید، همان غِسلين است، بر وزن فِعْلِين: از شستن، از زخم و جراحت.

«اَعْجازُ نَخلٍ» (٧) یعنی: تنه‌های درختان[5]

«باقِيَةٍ» (٨) یعنی: باقی

٧٠ - سُورَةُ الْمَعَارِجِ

﴿سَأَلَ سَائِلٌ﴾ [١]

الْفَصِيلَةُ : أَصْغَرُ آبَائِهِ الْقُرْبَى ، إِلَيْهِ يَنْتَمِي مَنِ انْتَمَى .

﴿لِلشَّوَى﴾ [١٦] : الْيَدَانِ وَالرِّجْلَانِ وَالْأَطْرَافُ ، وَجِلْدَةُ الرَّأْسِ ، يُقَالُ لَهَا : شَوَاةٌ ، وَمَا كَانَ غَيْرَ مَقْتَلٍ فَهُوَ شَوًى .

وَالْعِزُونَ : الْحِلَقُ وَالْجَمَاعَاتُ ، وَوَاحِدُهَا عِزَةٌ .

﴿يُوفِضُونَ﴾ [٤٣] : الْإِيفَاضُ : الْإِسْرَاعُ .

٧٠ - سورهٔ «المَعارِج»[6]

«سَأَلَ سائلٌ» (١) «پرسنده‌ای پرسید.»[7]

---

١ - «فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزين». «و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمی‌شد.»

٢ - «ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الوَتِين». «باز می‌بریدیم رگ دل او را»

٣ - «فَامّا ثَمودُ فَأُهْلِكوا بالطّاغِيَةِ». «و اما ثمود به (سزای) سرکشی (خود) به هلاکت رسیدند.»

۴ - «وَلا طَعامٌ اِلّا مِنْ غِسْلين». «و خوراکی جز چرکابه ندارد.»

۵ - «فَتَرَى القَوْمَ فِيها صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ» «قوم (عاد) را (در آن مدت) فرو افتاده می‌دیدی گویی آنها تنه‌های درختان خرمای میان تهی‌اند.»

۶- سورهٔ «المعارج» مکی است و آن را سورهٔ «سَأَلَ سائِلٌ» نیز گفته‌اند.

٧ - «سَأَلَ سَائِلٌ بِعذابٍ واقِعٍ» «پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید.»

۷۱- سُورَةُ نُوحٍ :

﴿ إِنَّا أَرْسَلْنَا ﴾ [۱]

﴿ أَطْوَارًا ﴾ [۱٤] : طَوْرًا كَذَا وَطَوْرًا كَذَا ، يُقَالُ : عَدَا طَوْرَهُ ، أَيْ : قَدْرَهُ .

وَالْكُبَّارُ أَشَدُّ مِنَ الْكِبَارِ ، وَكَذَلِكَ جُمَّالٌ وَجَمِيلٌ لأَنَّهَا أَشَدُّ مُبَالَغَةً ، وَكُبَّارٌ الْكَبِيرُ ، وَكُبَارًا أَيْضًا بِالتَّخْفِيفِ ، وَالْعَرَبُ تَقُولُ : رَجُلٌ حُسَّانٌ وَجُمَّالٌ ، وَحُسَانٌ ، مُخَفَّفٌ ، وَجُمَالٌ ، مُخَفَّفٌ .

﴿ دَيَّارًا ﴾ [۲٦] : مِنْ دَوْرٍ ، وَلَكِنَّهُ فَيْعَالٌ مِنَ الدَّوَرَانِ ، كَمَا قَرَأَ عُمَرُ : ﴿الْحَيُّ الْقَيَّامُ ﴾ . [البقرة: ۲۵۵] : وَهِيَ مِنْ قُمْتُ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿دَيَّارًا ﴾ أَحَدًا . ﴿ تَبَارًا ﴾ [۲۸] : هَلاَكًا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ مِدْرَارًا ﴾ [۱۱] : يَتْبَعُ بَعْضُهَا بَعْضًا . ﴿ وَقَارًا ﴾ [۱۳] : عَظَمَةً .

«الفَصِيلَة» خردترین (شاخهٔ قبیله) از پدران نزدیک شخصی خود را به آن نسبت می‌دهد.[۱]

«لِلشَّوی» (۱٦) یعنی: دو دست و دو پا و اطراف بدن و پوست سر که به اینها ـ شَواة، گفته می‌شود و عضوی که (قطع آن) کشنده نباشد، آن را «شَوَی» می‌گویند.[۲]

وَالعِزُوْن: یعنی. حلقه‌ها و گروههای (مردم) و واحد آن ـ عِزَة است.[۳]

«یُوْفِضُون» (٤۳). الایفاض: یعنی: شتابان[٤]

۷۱ـ سورهٔ «نُوح»[۵]

«اِنَّا ارسَلْنا» (۱) «هر آینه ما فرستادیم»[٦]

«اَطـواراً» (۱٤) باری چنین و باری چنان. گفته می‌شود: عَدَا طَوْرَه، یعنی: از حد و اندازهٔ خود تجاوز کرد.[۷]

وَالكُبّارُ (به تشدید با) و همچنان است. جُمَّال و جمیل که این دو کلمه صیغه‌های مبالغه‌اند. و کُبّار الْکَبِیرُ، و کُبارا همچنان به تخفیف نیز به معنای خود شدیدتر است و عرب می‌گوید:

۱ - «وَفَصِیلَته الَّتی تُؤْیه» (۱۳) «و قبیله‌اش را که به او پناه می‌دهد» مراد عشیره است که شاخه‌ای از قبیله است.

۲ - «نَزَّاعَةً لِلشَّوَی». « پوست سر و اندام را برکننده است.»

۳ - «عَنِ الیَمین و عَنِ الشِّمالِ عِزِین» (۲۷) «گروه گروه، از راست و از چپ (هجوم می‌آورند.)»

٤ - «یَوْمَ یُخرجون مِنَ الاَجداث سِراعاً کَاَنَّهُم اِلی نُصُب یُوفِضُون». «روزی که از گورهای خود شتابان برآیند، گویی که آنان به سوی پرچمهای افراشته می‌دوند.»

۵ - سورهٔ نوح مکی است.

٦ - «اِنَّا أَرسَلنا نوحاً اِلَی قَومِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَکَ مِن قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَهُمْ عَذابٌ اَلِیم». «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که: قومت را پیش از آنکه عذاب دردناک به آنان رسد، هشدار ده.»

۷ - «وَقَدْ خَلَقَکُمْ اَطْواراً». «و حال آنکه شما را به اطوار مختلف (یا مرحله به مرحله) آفریده است.»

رُجُل "حُسّان" و جُمّال" و می گوید: وَ حُسان؛ به تخفیف و جَمال" به تخفیف.[۱]

«دَیّاراً» (٢٦) از«دور» مأخوذ است ولیکن وزن آن فَیْعال" است و از «الدَّوران» ماخوذ است. چنانکه عُمر خوانده است. «اَلْحیُ القَیّام» (البقره: ٢٥٥) عوض (قَیُّوم، قَیّام، خوانده است) و آن مأخوذ از، قُمْت؛ است. و غیر از وی گفته است: «دیّاراً» به معنی: اَحَداً است. (یعنی هیچ یک)[۲]

«تباراً» (٢٨) یعنی: هلاکت[۳]

و ابن عباس گفته است: «مِدْراراً» (١١) یعنی: یکی پس از دیگری (پیاپی)[۴]

«وَقاراً» (١٣) یعنی: عَظَمَة؛[۵]

١ - باب: ﴿وَلاَ تَذَرُنَّ وَدّاً وَلاَ سُوَاعًا وَلاَ يَغُوثَ وَيَعُوقَ﴾ [٢٣]

باب - ١

«و ترک مکنید (بتان) وَدّ، وسُواع؛ وَیَغوث؛ وَیَعُوق" را» (٢٣)

٤٩٢٠ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ . وَقَالَ عَطَاءٌ : عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : صَارَتِ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي الْعَرَبِ بَعْدُ ، أَمَّا وَدٌّ : كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الْجَنْدَلِ ، وَأَمَّا سُوَاعٌ : كَانَتْ لِهُذَيْلٍ ، وَأَمَّا يَغُوثُ : فَكَانَتْ لِمُرَادٍ ، ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ عِنْدَ سَبَإٍ ، وَأَمَّا يَعُوقُ : فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ ، وَأَمَّا نَسْرٌ : فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ ، لآلِ ذِي الْكَلاَعِ ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ : أَنِ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ ، فَفَعَلُوا ، فَلَمْ تُعْبَدْ ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ ، وَتَنَسَّخَ الْعِلْمُ عُبِدَتْ .

٤٩٢٠ - از ابن جُریج، از عطاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: تمام بتانی که قوم نوح آن را می‌پرستیدند، مورد پرستش عرب قرار گرفتند. اما بت وَدّ، متعلق به قوم

---

١ - شاید مراد این آیه است: «وَمَكَروا مَكراً كُبّاراً» (٢٢) «و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند.»

٢ - «وَقالَ نُوحٌ رَبِّ لاتَذَرْ عَلَى الاَرضِ مِنَ الكافِرينَ دَيّاراً». «و نوح گفت: پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار.» دَیّار از الدَّوران، مأخوذ است و بر وزن فعال نیست، زیرا در اصل خود «الدّوار» نیست که بر وزن فعال باشد. واو، الدوران را به یاء بدل کردند و یاء را در یاء ادغام کردند. (تیسیر القاری)

٣ - «وَلا تَزِدِالظّالِمينَ الاتَباراً». «و جز بر هلاکت ستمکاران میفزای»

۴ - «يُرسِلُ السَّماءَ عَلَيكُم مِدراراً». «(تا) از آسمان بر شما باران پی در پی فرستد.»

۵ - «مالَكُم لاتَرجُونَ لِله وَقاراً». «شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید.»

کَلْب بود که در ناحیهٔ دَوْمَةِ الجَنْدل به سر می‌بردند، و بُت سُواع متعلق به قبیلهٔ هُذیل بود و بت یَغُوث، متعلق به قبیلهٔ مُراد بود که سپس بُت قبیلهٔ بنی غُطَیف در جَرَف که نزدیک منطقهٔ سباء است قرار گرفت. و یَعُوق، بُت مردم همدان بود و نَسْربُت مردم حِمْیَر بود که شاخه‌ای از قبیلهٔ ذی‌الکَلاع هستند. نامهای بتان، نامهای مردانی صالح از قوم نوح بودند، آنگاه که ایشان مردند، شیطان در دلهای مردم ایشان افکند که (بتها را بسازند) و در محافلی که در آن جلسه می‌کردند، جای دهند و آنها را به نامهای (همان مردان صالح) بنامند. آنها چنان کردند ولی بتان را نمی‌پرستیدند تا آنکه آنها (که بتها را ساخته بودند) مردند، سپس معلومات (از اصل موضوع) متغیر شد و بتها مورد پرستش قرار گرفتند.

٧٢- سُورَةُ الْجِنِّ:

۷۲ ـ سورهٔ «الجن»[1]

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ﴾ [١]

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿لِبَدًا﴾ [١٩] : أَعْوَانًا .

«قُل أُوحِیَ اِلَیَّ» (۱) «بگو: به من وحی شده است.» ابن عباس گفته است: «لِبَداً» (۱۹) یعنی: یار و یاور و پشتیبان[2]

١- باب :

باب ـ ۱

٤٩٢١ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ في طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ ، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ،

٤٩٢١- «از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: رسول الله صلی الله

۱ – سورهٔ «الجن» مکی است.

۲ – «وَ اَنَّهُ لَمَّا قامَ عَبدُاللهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیهِ لِبَداً». «و همین که بندهٔ خدا برخاست تا (خدا) را عبادت کند، نزدیک بود که (جنیان) بر سر وی فرو افتند.»

وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ ، فَقَالُوا : مَا لَكُمْ ؟ فَقَالُوا : حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ ، قال : مَا حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ إلا مَا حَدَثَ ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ، فَانْظُرُوا مَا هَذَا الأَمْرُ الَّذِي حَدَثَ . فَانْطَلَقُوا ، فَضَرَبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ، يَنْظُرُونَ مَا هَذَا الأَمْرُ الَّذِي حَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ، قال : فَانْطَلَقَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تِهَامَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِنَخْلَةَ ، وَهُوَ عَامِدٌ إِلَى سُوقِ عُكَاظ ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلاةَ الْفَجْرِ ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ تَسَمَّعُوا لَهُ ، فَقَالُوا : هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ ، فَهُنَالِكَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ ، فَقَالُوا : يَا قَوْمَنَا : ﴿ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴾ . وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ ﴾ . وَإِنَّمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ . [راجع : ٧٧٣ . أخرجه مسلم : ٤٤٩] .

علیه و سلم در میان گروهی از یاران خود به قصد بازار عُکاظ راهی شد. در این وقت میان شیاطین و میان خبری که از آسمان می‌آوردند، حایلی پدید آمد و شعله‌های آتش بر ایشان فرستاده شد. شیاطین بازگشتند و (رفقایشان) به آنها گفتند: چه واقع شده که شما بازگشتید؟ گفتند: بین ما و بین خبر آسمان حایلی پدید آمد و بر ما شعله‌های آتش فرستاده شد.

[رفقای شان] گفتند: حایلی که میان شما و خبر آسمان پدید آمده جز چیزی نوپیدا نیست، پس به شرق و غرب زمین بگردید و بنگرید که این چیز نوپیدا چیست؟

آنها راهی شدند و مشرق و مغرب زمین را می‌گشتند و می‌نگریستند که چیست آنچه میان ایشان و خبر آسمان حایل شده است. آنها می‌گشتند تا آنکه متوجه تِهامَه شدند، در موضع نَخْله (میان مکه و طائف) رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدند که به قصد بازار عُکّاظ روان است، نماز صبح را با یاران خود می‌گزارد. آنها که آواز قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند و (به یکدیگر) گفتند: همین است که بین شما و خبر آسمان حایل شده است. سپس آنها نزد رفقای خویش برگشتند و گفتند: ای رفقای ما، راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم (که) به راه راست هدایت می‌کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد» (۱ ـ ۲) و خدای عَزَّوجلّ بر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا دادند.»

و ابن عباس گفته است: به تحقیق که گفته‌های جن به آن حضرت وحی شده است.

٧٣- سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿وَتَبَتَّلْ﴾ [٨]: أَخْلِصْ. وَقَالَ الْحَسَنُ: ﴿أَنْكَالًا﴾ [١٢]: قُيُودًا. ﴿مُنْفَطِرٌ بِهِ﴾ [١٨]: مُثْقَلَةٌ بِهِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿كَثِيبًا مَهِيلًا﴾ [١٤]: الرَّمْلُ السَّائِلُ. ﴿وَبِيلًا﴾ [١٦]: شَدِيدًا.

٧٣ ـ سورهٔ «المُزَمِّل»[1]

و مُجاهد گفته است: «وتبتل» (٨) یعنی: خالص شو[2] و حسن گفته است: «أنْكالاً» (١٢) یعنی: قیود[3]

«مُنْفَطِرٌ بِهِ» (١٨) یعنی: گران گردید به سبب آن روز[4] و ابن عباس گفته است: «كَثِيْباً مَهِيْلاً» (١٤) یعنی: ریگ روان[5]

«وَبيلاً» (١٦) یعنی: به سختی[6]

٧٤- سُورَةُ الْمُدَّثِّرِ

١- بابٌ:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿عَسِيرٌ﴾ [٩]: شَدِيدٌ.

﴿قَسْوَرَةٍ﴾ [٥١]: رِكْزُ النَّاسِ وَأَصْوَاتُهُمْ.

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: الأَسَدُ، وَكُلُّ شَدِيدٍ: قَسْوَرَةٌ وَقَسْوَرٌ. ﴿مُسْتَنْفِرَةٌ﴾ [٥١]: نَافِرَةٌ مَذْعُورَةٌ.

٧۴ ـ سورهٔ «المُدَثِّر»[7]

باب ـ ١

ابن عباس گفته است: «عَسِيرٌ» (٩) یعنی: سخت[8]

---

١ - سورهٔ «المُزَمِّل» مکی است.

٢ - «وَاذْكُرِاسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيهِ تَبْتِيلاً». «و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز.»

٣ - «اِنّ لَدَينا أَنْكالاً وَّجَحيماً». «هر آینه نزد ما قیدهای گران و آتش افروخته است.»

۴ - «السَّماءُ مُنْفطِرٌ بِه كانَ وَعْدُهُ مَفْعولاً» «آسمان از (بیم) آن (روز) درهم شکافد، وعدهٔ او انجام یافتنی است.»

۵ - «يَوْمَ تَرْجُفُ الأَرْضَ والجِبالُ وَكانَتِ الجِبالُ كَثِيباً مَهِيلاً». «روزی که زمین و کوهها به لرزه درآیند و کوهها بسان ریگ روان گردند.»

۶ - «فَعَصَى فِرعَوْنُ الرَّسولَ فَاَخَذْناهُ اَخْذاً وَبِيلاً». «(ولی) فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید، پس ما او را به سختی فرو کوفتیم.»

٧- سورهٔ «المُدثر» مدنی است.

٨ - «فَذلكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ». «آن روز، روزی بس سخت

«قَسْوَرَةٍ» (۵۱) یعنی: از احساس مردم و سر و صدایشان[۱] و ابوهریره گفته است: «قسوَرَة» به معنای شیر (درنده) است، و هر سختی، قَسْوَرَه و قَسُورْ است.

«مُسْتَنْفِرَةٌ» (۵۰) یعنی: رمندهٔ ترسنده.[۲]

۴۹۲۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ: سَأَلْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَوَّلِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾. قُلْتُ: يَقُولُونَ: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾. فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ: سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنْ ذَلِكَ، وَقُلْتُ لَهُ مِثْلَ الَّذِي قُلْتَ، فَقَالَ جَابِرٌ: لا أُحَدِّثُكَ إِلا مَا حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «جَاوَرْتُ بِحِرَاءٍ، فَلَمَّا قَضَيْتُ جِوَارِي هَبَطْتُ، فَنُودِيتُ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ عَنْ شِمَالِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ أَمَامِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا، وَنَظَرْتُ خَلْفِي فَلَمْ أَرَ شَيْئًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَرَأَيْتُ شَيْئًا، فَأَتَيْتُ خَدِيجَةَ فَقُلْتُ: دَثِّرُونِي، وَصُبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا، قَالَ: فَدَثَّرُونِي وَصَبُّوا عَلَيَّ مَاءً بَارِدًا، قَالَ: فَنَزَلَتْ: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾» [راجع: ۴. أخرجه مسلم: ۱۶۱].

۴۹۲۲ - از علی بن مبارک از یحیی بن ابی کثیر روایت است که گفت: از اَبوسلمه بن عبدالرحمن دربارهٔ آنچه اول از قرآن نازل شده است سؤال کردم. وی گفت: «یا اَیُّها المُدَّثِّر» «ای جامه بر خود پیچیده» (۱) گفتم: می‌گویند که (اول این نازل شده است): «اقرأ باسم رَبِّکَ الَّذی خَلَق»

ابوسَلَمَه گفت: در این باره از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما سؤال کردم و به او همان گفتم که تو به من گفتی (یعنی اول «اِقرأ» نازل شده است) جابر گفت: به تو حدیث نمی‌کنم مگر آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما حدیث کرده است. آن حضرت فرمود: «در غار حِرا اعتکاف کردم، چون اعتکاف را تمام کردم از آنجا فرود آمدم، بانگی مرا خواند. به سوی راست خود نگریستم، چیزی ندیدم و به سوی چپ خود نگریستم، چیزی ندیدم و به جلوی خود نگریستم، چیزی ندیدم، و به پشت سر خود نگریستم چیزی ندیدم، سر خود را که بلند کردم، چیزی ندیدم، پس نزد خدیجه آمدم و به او گفتم: مرا بپیچید و آب سرد بر من بریزید.

آن حضرت فرمود: مرا پیچیدند و آب سرد

است.»

۱ - «فَرَّتْ مِنْ قَسورَة». «که از پیش شیری گریزان شده است.»

۲ - «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ». «گویا آنان همچون خران رمنده‌اند.»

بر من ریختند. فرمود: پس نازل شد. «یا اَیُّهاالمُدَثِّر، قُم فَاَنْذِرْ و رَبَّکَ فَکَبِّر» «ای جامه بر خود پیچیده، برخیز و بترسان و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن.»

٢ - باب : ﴿ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾ [٢]

باب ـ ٢

٤٩٢٣ - حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ وَغَيْرُهُ قَالا : حَدَّثَنَا حَرْبُ بْنُ شَدَّادٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « جَاوَرْتُ بِحِرَاءٍ » . مِثْلَ حَدِيثِ عُثْمَانَ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُبَارَكِ . [راجع : ٤. أخرجه مسلم : ١٦١ ، مطولاً] .

«قُمْ فَأنذِرْ» (٢) «برخیز و بترسان»

٤٩٢٣ ـ روایت است از یحیی بن ابی کثیر، از ابوسلمه از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «در غار حِرا اعتکاف کردم.» مثل حدیث عثمان بن عُمر، از علی بن مبارک.

٣ - باب : ﴿ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴾ [٣]

باب ـ ٣

«وَرَبَّکَ فَکَبِّر» (٣) «و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن.»

٤٩٢٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا حَرْبٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى قال : سَأَلْتُ أَبَا سَلَمَةَ : أَيُّ الْقُرْآنِ أُنْزِلَ أَوَّلُ ؟ فَقَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾ . فَقُلْتُ : أُنْبِئْتُ أَنَّهُ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴾ . فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ : سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ : أَيُّ الْقُرْآنِ أُنْزِلَ أَوَّلُ ؟ فَقَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾ . فَقُلْتُ : أُنْبِئْتُ أَنَّهُ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴾ . فَقَالَ : لا أُخْبِرُكَ إِلا بِمَا قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « جَاوَرْتُ فِي حِرَاءٍ ، فَلَمَّا قَضَيْتُ جِوَارِي هَبَطْتُ ، فَاسْتَبْطَنْتُ الْوَادِيَ ، فَنُودِيتُ ، فَنَظَرْتُ أَمَامِي وَخَلْفِي ، وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، فَأَتَيْتُ خَدِيجَةَ فَقُلْتُ : دَثِّرُونِي وَصُبُّوا عَلَيَّ

٤٩٢٤ ـ از حَرْب، از یَحْیی روایت است که گفت: از ابوسلمه پرسیدم: کدام (لفظ) قرآن، اول نازل شد؟ گفت: «یا ایُّهاالمَدَثِّرُ» به او گفتم: آگاه شده‌ام که اول «اِقرأ باسم رَبِّکَ الَّذی خَلَق» بوده است. ابوسلمه گفت: از جابر بن عبدالله پرسیدم که کدام (لفظ) قرآن اول نازل شده است؟ گفت: «یا ایُّهاالمُدثِّرُ» به او گفتم که آگاه شدم که اول «اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَق» نازل شده است.

جابر گفت: به تو خبر نمی‌دهم مگر آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در غار حرا

مَاءً بَارِدًا ، وَأُنْزِلَ عَلَيَّ : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ . قُمْ فَأَنْذِرْ . وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴾ [١ - ٣] . [راجع : ٤ . أخرجه مسلم : ١٦١] .

معتکف شدم. آنگاه که اعتکاف را تمام کردم، از آنجا فرود آمدم، چون به مرکز وادی رسیدم، بانگ زده شدم، جلو و دنبال خود نگریستم و راست و چپ خود را دیدم، ناگاه او (فرشته) را دیدم که در میان آسمان و زمین بر تخت نشسته است. پس نزد خدیجه آمدم و گفتم: مرا بپیچانید و آب سرد بسر من بریزید و (این آیت) بر من نازل شد: «یا اَیُّهاالمُدثِّرُ. قُمْ فأنذرْ وربَّکَ فَکَبِّرْ»

٤ - باب :

﴿ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴾ [٤]

باب ـ ۴

«وَثیابَکَ فَطَهِّرْ» (٤) «و لباس خود را پاک کن.»

٤٩٢٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : فَأَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ ، فَقَالَ فِي حَدِيثِهِ : « فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي ، إِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ ، جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، فَجَثِثْتُ مِنْهُ رُعْبًا ، فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ : زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي ، فَدَثَّرُونِي ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾ إِلَى ﴿ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴾» .

قَبْلَ أَنْ تُفْرَضَ الصَّلَاةُ ، وَهِيَ الْأَوْثَانُ .

٤٩٢٥ ـ از عقیل روایت است که ابن شهاب (زُهری) گفت: همچنان از مَعْمَر روایت است که زُهری گفته است: ابوسلمه بن عبدالرحمن از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت کرده که وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که آن حضرت از وقفه آمدن در نزول وحی سخن می‌گفت و در حدیث خود گفت: «در حالی که راهی بودم ناگاه آوازی از آسمان شنیدم، سرم را بلند کردم، دیدم که همان فرشته‌ای که نزد من به غار حراء آمده بود، در میان آسمان و زمین بر تخت نشسته است. از وی سخت ترسیدم و (به خانه) بازگشتم و گفتم: مرا بپیچانید، مرا بپیچانید. مرا پیچیدند. پس خدای تعالی نازل کرد: «یا اَیُّهاالمُدَّثِّرُ» تا «والرِّجْزَ فَاهْجُرْ». «از پلیدی دور شو.» (٥) این قبل از فرض شدن نماز بود و «والرجز» به

معنی بتان است.

٥ – باب : قوْلِه:

﴿وَالرِّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ [٥]

يُقَالُ : الرِّجْزُ وَالرِّجْسُ الْعَذَابُ [وقرأ حفص: والرُّجْز].

٤٩٢٦ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ : قال ابْنُ شِهَابٍ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ : « فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي ، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ ، قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، فَجَئِثْتُ مِنْهُ ، حَتَّى هَوَيْتُ إِلَى الأَرْضِ ، فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ : زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي ، فَزَمَّلُونِي ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ . قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَاهْجُرْ﴾ » . – قال أَبُو سَلَمَةَ : وَالرِّجْزَ الأَوْثَانَ – ثُمَّ حَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ » . [راجع: ٤ . أخرجه مسلم : ١٦١]

باب ـ ٥ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَالرِّجْزَ فاهْجُر» (٥) «از پلیدی دور شـو» گفته می‌شـود: الرِّجـزُ و الرِّجْس، بـه معنای عذاب است (و حفص و الرُّجزَ، خوانده است.)

٤٩٢٦ ـ از عقیل، از ابن شـهاب روایت اسـت که از ابوسـلَمه شنیده است که گفت: جابر بن عبدالله مرا خبر داده اسـت که وی از رسول الله صلی الله علیه و سـلم شنیده است که چون در مورد وقفهٔ وحی سـخن می‌گفت، فرمود: «در حالی که راهی بودم، آوازی از آسـمان شنیدم. چشـمم را به سـوی آسـمان بلند کردم، ناگاه همان فرشته‌ای را که در حِراء دیده بودم، دیدم که بر تختی میان آسـمان و زمین نشسته است. از وی سخت ترسیدم تا بر زمین فرو افتادم. نزد همسرم رفتم و گفتم: مرا بپیچانید مرا بپیچانید، مـرا پیچیدند. پس خدای تعالـی نازل کرد: «یا اَیُّهاالمُدثِّر. قُمْ فانْـذِرْ» تا فرمودهٔ خدای تعالی: «فَاهْجُـرْ» ابوسـلمه گفته اسـت: والرِّجزَ یعنی بُتان، سپس وحی گرم شد و پیاپی آمد.

٧٥– سُورَةُ الْقِيَامَةِ

١ – وَقَوْلُهُ : ﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ [١٦]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿سُدًى﴾ [٣٦] : هَمَلاً . ﴿لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ [٥] : سَوْفَ أَتُوبُ ، سَوْفَ أَعْمَلُ . ﴿لا وَزَرَ﴾ [١١] : لا حِصْنَ .

٧٥ ـ سورهٔ «القیامَة»[١]

باب ـ ١

«لاتُحَرِّک بِهِ لِسـانَکَ لِتَعْجَـلَ بِه» (١٦) «زبانت را (در هنـگام وحی) زود به حرکت درنیاور تا

١ – سورهٔ «القیامه» مکی است.

در خواندن (قرآن) شتابزدگی به خرج دهی.»
و ابن عباس گفته است: «سُدًى» (٣٦) یعنی: مُهمل[1] «لِيَفْجَرَ أمامَه» (٥) مراد آن است که توبه خواهم کرد و عمل خواهم نمود.[2]
«لاوَزَرَ» (١١) یعنی: پناهی نیست.[3]

٤٩٢٧ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مُوسَى ابْنُ أَبِي عَائِشَةَ، وَكَانَ ثِقَةً، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ حَرَّكَ بِهِ لِسَانَهُ - وَوَصَفَ سُفْيَانُ - يُرِيدُ أَنْ يَحْفَظَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾
[١٦]. [راجع: ٥. أخرجه مسلم: ٤٤٨، مطولا].

٤٩٢٧ - از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که بر پیامبر صلی الله علیه و سلم وحی فرود می‌آمد، زبان خود را با آیات نازل شده به حرکت درمی‌آورد. سُفیان (راوی) چگونگی حرکت لبان آن حضرت را نمایش می‌داد و آن حضرت می‌خواست که آن را حفظ کند. پس خدای تعالی نازل کرد: «زبانت را (هنگام وحی) زود به حرکت درنیاور تا در خواندن (قرآن) شتابزدگی به خرج دهی.»

باب: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ [١٧]

٤٩٢٨ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ: أَنَّهُ سَأَلَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ﴾. قَالَ: وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ إِذَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ، فَقِيلَ لَهُ: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ﴾. يَخْشَى أَنْ يَنْفَلِتَ مِنْهُ، ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ أَنْ نَجْمَعَهُ فِي صَدْرِكَ، ﴿وَقُرْآنَهُ﴾. أَنْ تَقْرَأَهُ، ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ﴾. يَقُولُ: أُنْزِلَ عَلَيْهِ ﴿فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾. أَنْ نُبَيِّنَهُ عَلَى لِسَانِكَ. [راجع: ٥. أخرجه مسلم: ٤٤٨].

باب

«انّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرآنَه» (١٧) «در حقیقت گرد آوردن و خواندن آن بر (عهدۀ) ماست.»

٤٩٢٨ - از موسی بن ابی عایشه روایت است که وی از سعید بن جُبَیر دربارۀ «لاتُحَرِّکْ بِهِ لِسانَک» پرسیده است. سعید گفت: و ابن عباس گفته است: آنگاه که بر آن حضرت آیات نازل می‌شد، لبان خود را حرکت می‌داد. به آن حضرت گفته شد: «لاتُحَرِّکْ بِهِ لِسانَک» «زبانت را با خواندن آن حرکت مده» آن حضرت

---

[1] - «اَیَحْسَبُ الانسانُ اَنْ یُتْرَکَ سُدًى». «آیا انسان می‌پندارد که مهمل (ناپرسیده و فراموش شده) گذاشته می‌شود.»
[2] - «بَلْ یُرِیدُ الانسانُ لِیَفْجُرَ اَمامَه». «بلکه انسان می‌خواهد در (زمانی که) در پیش دارد گناه کند.»
[3] - «کَلّا لاوَزَرَ» «حاشا، پناهگاهی نیست.»

می‌ترسید که چیزی از وحی از حافظه‌اش نرود. «انّ عَلَیْنا جَمْعَهُ و قُرآنَه» یعنی: آن را در سینهٔ تو جمع می‌کنیم. «قُرآنَه» یعنی: که آن را بخوانی. «فَاذا قَرَأنـاه» (۱۸) «پس چون آن را بخوانیم.» می‌گوید: چون بر وی نازل شـود. «فَاتَّبِعْ قُرآنَهُ ثُـمَّ انّ عَلَیْنا بیانَه» «خوانـدن آن را (همانگونه) پیروی کن، سـپس توضیـح آن (نیز) بر عهدهٔ ماست.» یعنی: قرآن را بر زبان تو بیان کنیم.

٢ - باب : قَوْلِه :

﴿ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴾ [١٨]

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ قَرَأْنَاهُ ﴾ : بَيَّنَّاهُ ، ﴿ فَاتَّبِعْ ﴾ : اعْمَلْ بِهِ .

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی

«فَـاذا قُرأناهُ فاتَّبِعْ قُرآنَـه» (۱۸) «پس چون آن را برخواندیـم (همانگونه) خواندن آن را دنبال کن.»

ابن عباس گفته است: «قَرأناه» یعنی: آن را بیان کنیم. «فَاتَّبِع» یعنی: بدان عمل کن.

٤٩٢٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، فِي قَوْلِهِ : ﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴾ . قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا نَزَلَ جِبْرِيلُ بِالْوَحْيِ ، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَهُ وَشَفَتَيْهِ فَيَشْتَدُّ عَلَيْهِ ، وَكَانَ يُعْرَفُ مِنْهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ الْآيَةَ الَّتِي فِي : ﴿ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴾ ، ﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴾ . قال : عَلَيْنَا أَنْ نَجْمَعَهُ فِي صَدْرِكَ ، ﴿ وَقُرْآنَهُ . فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴾ . فَإِذَا أَنْزَلْنَاهُ فَاسْتَمِعْ ، ﴿ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴾ عَلَيْنَا أَنْ نُبَيِّنَهُ بِلِسَانِكَ . قال : فَكَانَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ أَطْرَقَ ، فَإِذَا ذَهَبَ قَرَأَهُ كَمَا وَعَدَهُ اللَّهُ . ﴿ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى ﴾ [٣٤] : تَوَعُّدٌ . [راجع : ٥ . أخرجه مسلم : ٤٤٨] .

٤٩٢٩ ـ از موسـی بن ابی عایشه، از سعید بن جُبَیر روایت اسـت که ابن عباس در تفسـیر: «لاتُحَرِّک بِهِ لِسانَکَ لِتَعجَلَ بِهِ» گفت: آنگاه که جبرئیل، وحی فرود می‌آورد. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم با آن (کلمـات وحی) زبان و لبان خویـش را حرکت می‌داد و این حالت بر وی بس دشـوار بود و از این حالت وی نزول وحی نمودار بود. پـس خدا این آیات را نازل کرد که در آن آمده است: «لااُقْسِمُ بِیَوْمِ القیامَة» (۱)[1] «لاتُحَرِّک بِهِ لِسـانَکَ لِتَعْجَـلَ بِهِ انْ عَلَیْنا جَمْعَهُ و قُرآنَه» ابن عباس در تفسیر «انّ عَلَینا...» گفت: برماست که در سینهٔ تو آن جمع را کنیم. «وَ قُرآنَـهُ فَاذا قَرأناهُ فاتَّبِـعْ قُرآنَه» یعنی: وقتی

۱ - «قسم می‌خورم به روز قیامت» (القیامه: ۱)

٧٦- سُورَةُ (الإِنْسَانِ ، الدَّهْرِ) :

﴿ هَلْ أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ ﴾ [١] : يُقَالُ مَعْنَاهُ : أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ ، وَهَلْ : تَكُونُ جَحْدًا ، وَتَكُونُ خَبَرًا ، وَهَذَا مِنَ الْخَبَرِ ، يَقُولُ : كَانَ شَيْئًا ، فَلَمْ يَكُنْ مَذْكُورًا ، وَذَلِكَ مِنْ حِينِ خَلَقَهُ مِنْ طِينٍ إِلَى أَنْ يُنْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ .

﴿ أَمْشَاجٍ ﴾ [٢٢] : الأَخْلاطُ ، مَاءُ الْمَرْأَةِ وَمَاءُ الرَّجُلِ ، الدَّمُ وَالْعَلَقَةُ ، وَيُقَالُ إِذَا خُلِطَ : مَشِيجٌ كَقَوْلِكَ : خَلِيطٌ ، وَمَمْشُوجٌ مِثْلُ : مَخْلُوط .

وَيُقرأ : ﴿ سَلاسِلاً وَأَغْلالاً ﴾ [٤] : وَلَمْ يُجْرِ بَعْضُهُمْ .

﴿مُسْتَطِيرًا ﴾ [٧] : مُمْتَدًّا الْبَلاءُ .

وَالْقَمْطَرِيرُ : الشَّدِيدُ ، يُقَالُ : يَوْمٌ قَمْطَرِيرٌ وَيَوْمٌ قُمَاطِرٌ ، وَالْعَبُوسُ وَالْقَمْطَرِيرُ وَالْقُمَاطِرُ وَالْعَصِيبُ : أَشَدُّ مَا يَكُونُ مِنَ الأَيَّامِ فِي الْبَلاءِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : النُّضْرَةُ فِي الْوَجْهِ وَالسُّرُورُ فِي الْقَلْبِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ الأَرَائِكِ ﴾ [١٣] : السُّرُرُ .

وَقَالَ الْبَرَاءُ : ﴿ وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا ﴾ [١٤] : يَقْطِفُونَ كَيْفَ شَاؤُوا .

آیات را بر تو نازل کردیم. به آن گوش کن. «ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنا بَيانَه» یعنی برماست که بر زبان تو آن را بیان کنیم. ابن عباس گفت: (سپس) آنگاه که جبرئیل نزد آن حضرت می‌آمد، آن حضرت خاموش می‌بود، و چون جبرئیل می‌رفت آیات را چنانکه خدا به او وعده کرده بود می‌خواند: «أَوْلَى لَكَ فَأَوْلى» (٣٤) «وای بر تو پس وای بر تو» و این وعید است.[١]

٧۶ ـ سورهٔ «الانسان، الدَّهر»[٢]

«هَلْ اَتى عَلَى الاِنسانِ» (١) در معنای آن گفته شده است: بر انسان آمده است. و (کلمهٔ) هَلْ: انکاری و خبری می‌باشد و در اینجا به مفهوم خبری است. گفته می‌شود: (انسان) چیزی بود ولی به نام انسان یاد نمی‌شد و این یاد نشدن (آدم) از هنگام آفریدن وی از گِل است تا آنکه در وی روح دمیده شده است. «اَمْشاج» (٢) یعنی: آمیختهٔ آب (منی) مرد و آب (منی) زن، و سپس خون و عَلَقه است. و اگر آمیخته شود، گفته می‌شود: مَشِيْجٌ مثل اینکه بگویی: خَلِيْطٌ و مَمْشُوْجٌ مانند: مَخْلوط است یعنی: آمیخته و خوانده می‌شود: «سَلاسِلًا وَ اَغْلالاً» (٤) یعنی در (لام) آن تنوین درنمی‌آورند.[٣]

---

١ – گفته‌اند که این وعید برای ابوجهل است.

٢ – سورهٔ «الدّهر» مدنی است.

٣ – «اِنّا اَعْتَدْنا لِلْكافرينَ سَلاسِلَ وَ اَغْلالاً وَ سَعيراً». «ما برای کافران زنجیرها و غلها و آتشی فروزان آماده کرده‌ایم.» در بعضی قرائتها «سَلاسِلاً» به تنوین (لام آخر کلمه) آمده و در بعضی قرائتها به فتحهٔ لام آخر «سَلاسِلَا» آمده که در معنی تفاوت نمی‌کند. یعنی. (سَلاسِلَ» که صیغهٔ منتهی‌المجموع یا جمع‌الجمع است و باید بدون تنوین باشد، به تنوین خوانده می‌شود.

وَقَالَ مَعْمَرٌ : ﴿ أَسْرَهُمْ ﴾ [٢٨] : شِدَّةُ الْخَلْقِ ، وَكُلُّ شَيْءٍ شَدَدْتَهُ مِنْ قَتَبٍ وَغَبِيطٍ فَهُوَ مَأْسُورٌ .

«مُسْتَطِيراً» (۷) یعنی: مشقت دوامدار[1]
و اَلْقَمطریرُ: یعنی سخت. گفته می‌شود: یَوْمٌ قمطریرٌ و یَوْمٌ قماطِرٌ یعنی: روز سخت و روزهای سخت. کلمات: والعَبُوس، و القَمْطَریرُ، والقُماطِرُ، والعَصِیبُ یعنی: سخت‌ترین روزهای پر مشقت است.[2]
و حسن گفته است: (النُّضرة): تازگی در روی و شادی در دل است.[3] و ابن عباس گفته است: «الاَرائک» (۱۳) یعنی: تختها[4] والبَرأ گفته است: «وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها» (۱٤) یعنی: هرچه بخواهند (از میوه‌ها) بچینند.»[5]
وَ مَعْمَرْ گفته است: «أَسْرَهُم» (۲۸) یعنی: محکم خلقت و هر چیزی از قبیل پالان و هودج را که محکم ببندی، همان را «مَأسورٌ» گویند.[6]

٧٧ - باب : تَفْسِير سُورَةِ ﴿ وَالْمُرْسَلَاتِ ﴾

۷۷ ـ تفسیر سورهٔ «والمُرْسَلات»[7]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ جِمَالَاتٌ ﴾ [٣٣] : حِبَالٌ .
﴿ارْكَعُوا﴾ صَلُّوا ﴿ لَا يَرْكَعُونَ ﴾ [٤٨] : لَا يُصَلُّونَ .
وَسُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَا يَنْطِقُونَ ﴾ [٣٥] . ﴿ وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ [الأنعام: ٢٣] . ﴿ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ ﴾ [يس: ٦٥] . فَقَالَ : إِنَّهُ ذُو أَلْوَانٍ ، مَرَّةً يَنْطِقُونَ ، وَمَرَّةً يُخْتَمُ عَلَيْهِمْ .

و مُجاهد گفته است: «جمالات» (۳۳) یعنی: ریسمانها[8]
«ارکَعُوْ» یعنی: نماز بگزارید. «لایرکَعوُن» (٤٨)

---

۱ - «يُوفُونَ بِالنَّذرِ وَ يَخافُونَ يَوماً كانَ شَرُّهُ مُستَطيراً». «(و همان بندگانی که) به نذر خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌ترسند که مشقت آن فراگیر است.»
۲ - «اِنّا نَخافُ مِن رَبِّنا يَوماً عَبُوساً قَمطَريراً» (۱۰) «ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت هراسناکیم.»
۳ - فَوَقاهُمُ اللهُ شَرَّ ذالكَ اليَومِ وَلَقّاهُم نَضرَةً وَ سُروراً». (۱۱) «پس خدا (هم) آنا را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنها ارزانی داشت.»
۴ - «مُتَّكِئينَ فيها على الارائكلا يرون فيها شمعا و لا زمهريرا(۱۳) «در آن بهشت به تختهای خویش تکیه زدند در آنجا نه آفتابی ببینند و نه سرمایی»
۵ - «وَدانِيَةً عَلَيهِم ظِلالُها وَ ذُلِّلَت قُطُوفُها تَذليلاً». «و سایه‌های درختان به آنان نزدیک است و میوه‌هایش (برای چیدن) رام.»
۶ - «نَحنُ خَلَقناهُم وَ شَدَدنا أَسرَهُم و اذا شِئنا بَدَّلنا أَمثالَهُم تَبديلاً». «ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آن را استوار کرده‌ایم و چون بخواهیم (آنان را) به نظایرشان تبدیل می‌کنیم.»
۷ - سورهٔ «والمُرسلات» مکی است.
۸ - «كَأَنَّهُ جِمالَتٌ صُفرٌ». «گویی شترانی زرد رنگ‌اند.»

یعنی: نماز نمی‌گزارند.[1]
و از ابن عباس سؤال شد که (خداوند گفته است): «این روز (قیامت) روزی است که دَم نمی‌زنند.» (۳۵) «آنگاه عذرشان جز این نیست که می‌گویند: به خدا پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.» (الانعام: ۲۳) «امروز بر دهانهای آنان مُهر می‌نهیم.» (یس: ٦٥)
ابن عباس (به پاسخ اینکه بعضی آیات گویای آن است که مشرکین در روز قیامت سخن نمی‌گویند و نظر به بعضی آیات سخن می‌گویند.» گفته است: همانا (روز قیامت) روز چند مرحله‌ای (دراز) است. باری سخن می‌گویند و بار دیگر دهانهایشان مهر کرده می‌شود.

١ - باب :

٤٩٣٠ - حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ : ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ﴾ . وَإِنَّا لَنَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ ، فَخَرَجَتْ حَيَّةٌ ، فَابْتَدَرْنَاهَا ، فَسَبَقَتْنَا فَدَخَلَتْ جُحْرَهَا . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وُقِيَتْ شَرَّكُمْ ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا» . [راجع : ١٨٣٠ . اخرجه مسلم : ٢٢٣٤]

باب ـ ١

٤٩٣٠ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم که بر وی «وَالْمُرْسَلات» نازل شد و ما (آیات را) از دهان آن حضرت در می‌یافتیم که ماری برآمد تا قصد کشتن آن را کردیم بر ما پیشی جست و به سوراخ خود درآمد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از شر شما خودش را نگاهداشت چنانکه شما از شر آن خود را نگاهداشتید.»

٤٩٣١ - حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ مَنْصُورٍ : بِهَذَا .
وَعَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : مِثْلَهُ .

٤٩٣١ ـ عبده بن عبدالله، از یحیی بن آدم، از اسرائیل، از منصور همین حدیث را روایت کرده است. از اسرائیل، از اعمش، از ابراهیم،

---
[1] - «وَ اِذا قیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لایَرْکَعُونَ» «و چون به ایشان گویند نماز گزارید، نماز نمی‌گزارند.»

وَتَابَعَهُ أَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ إِسْرَائِيلَ.
وَقَالَ حَفْصٌ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ وَسُلَيْمَانُ بْنُ قَرْمٍ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ.
قال يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ.
وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الأَسْوَدِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ.
حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ قال: قال عَبْدُاللَّهِ: بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَارٍ، إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ﴾. فَتَلَقَّيْنَاهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ خَرَجَتْ حَيَّةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَيْكُمُ اقْتُلُوهَا». قال: فَابْتَدَرْنَاهَا فَسَبَقَتْنَا، قال: فَقَالَ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا». [راجع: ۱۸۳۰. أخرجه مسلم: ۲۲۳۴].

از عَلْقَمَه از عبدالله (ابن مسعود) به مثل همین حدیث روایت است و متابعت کرده است (یحیی بن آدم را) اَسْود بن عامر از اسرائیل و حَفْص و ابومُعاویه، و سُلیمان بن قَرْم از اَعْمش، از ابراهیم، از اَسْود روایت کرده‌اند. یحیی بن حَمّاد گفته است: ابوعَوانَه ما را خبر داده است، از مَغیره، از ابراهیم، از عَلْقَمَه، از عبدالله (ابن مسعود) و ابن اسحاق روایت کرده است، از عبدالرحمن بن اسود، از پدر خود، از عبدالله. همچنان قُتَیْبه، از جریر، از اَعْمش، از ابراهیم، از اسْوَد روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: در حالی که ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم در غاری بودیم، ناگاه بر وی «والمُرْسَلات» نازل شد. ما از دهان آن حضرت (کلمات را) درمی‌یافتیم و همانا دهان آن حضرت به خواندن آن تر بود. که ناگاه ماری برآمد و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «بر شما لازم است که آن را بکشید.» بر آن شدیم که آن را بکشیم، بر ما پیشی جست (به سوراخ درآمد.) آن حضرت فرمود: «از شرّ شما خودش را نگاهداشت، چنانکه شما از شرّ آن خود را نگاهداشتید.»

۲ - باب: قَوْلِهِ:
﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ﴾ [۳۲]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی

«اِنَّها تَرْمِی بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ» (۳۲) «(دوزخ) چون قصر (بلند) شراره می‌افکند.»

۴۹۳۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَابِسٍ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: ﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصَرِ﴾. قال: كُنَّا نَرْفَعُ الْخَشَبَ بِقَصَرٍ

۴۹۳۲ ـ از عبدالرحمن بن عابس روایت است که ابن عباس در تفسیر «قصر» در آیت «اِنَّها تَرْمِی بِشَـرَرٍ کالقَصْرِ» گفته است: ما هیزم را به

تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصَرِ» . قال : كُنَّا نَرْفَعُ الْخَشَبَ بِقَصَرٍ ثَلاثَةَ أَذْرُعٍ أَوْ أَقَلَّ ، فَنَرْفَعُهُ لِلشِّتَاءِ ، فَنُسَمِّيهِ الْقَصَرَ . [انظر : ٤٩٣٣] .

اندازهٔ سه دست یا کمتر از آن (جمع آوری) و بلند می‌کردیم تا سوخت زمستان را فراهم کنیم و همین (توده یا دیوار هیزم) را قصر می‌نامیدیم.

٣ - باب : قَوْلِهِ :

﴿كَأَنَّهُ جِمَالاتٌ صُفْرٌ﴾ [٣٣]

[وقرأ حمزةُ والكسائيُّ وحفصٌ : جِمَالَةٌ]

٤٩٣٣ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَابِسٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : «تَرْمِي بِشَرَرٍ» . كُنَّا نَعْمِدُ إِلَى الْخَشَبَةِ ثَلاثَةَ أَذْرُعٍ أَوْ فَوْقَ ذَلِكَ ، فَنَرْفَعُهُ لِلشِّتَاءِ ، فَنُسَمِّيهِ الْقَصَرَ . ﴿كَأَنَّهُ جِمَالاتٌ صُفْرٌ﴾ . حِبَالُ السُّفُنِ تُجْمَعُ حَتَّى تَكُونَ كَأَوْسَاطِ الرِّجَالِ . [راجع : ٤٩٣٢] .

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«كَأَنَّهُ جِمالاتٌ صُفرٌ» (۳۳) «گویی شترانی زرد رنگ‌اند.» (و حمزه و کسائی و حفص چنین خوانده‌اند: جِمالَةٌ)

٤٩٣٣ ـ از عبدالرحمن بن عابس رضی الله عنهما روایت است که در تفسیر: «تَرْمِي بِشَرَرٍ» گفت: ما قصد جمع آوری هیزم می‌کردیم که سه دست یا بیش از آن (توده یا دیوار آن) بلندی داشت تا سوخت زمستان را فراهم کنیم و همین (توده یا دیوار هیزم) را قصر می‌نامیدیم.

«كَأَنَّهُ جِمالاتٌ صَفرٌ» مراد از «جِمالات» ریسمانهای کشتیهاست که جمع می‌شود تا آنکه به صورت کمربندهای مردم در می‌آید.

٤ - باب : قَوْلِهِ :

﴿هَذَا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ﴾ [٣٥]

٤٩٣٤ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارٍ ، إِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ : ﴿وَالْمُرْسَلاتِ﴾ . فَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا ، وَإِنِّي لأَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا ، إِذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ ، فَقَالَ

باب ـ ۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«هذا يَوْمَ لا ينْطِقُون» (۳۵) «این روزی است که دَم نمی‌زنند.»

٤٩٣٤ ـ از اَسْوَد روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: در حالی که ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم در غاری بودیم، ناگاه بر وی «وَالمُرسَلات» نازل شد، وی آن را تلاوت می کرد و ما (کلمات) آن را از دهان وی درمی‌یافتیم و

النَّبِيُّ ﷺ : «اقْتُلُوهَا» . فَابْتَدَرْنَاهَا فَذَهَبَتْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ ، كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا» .

قال عُمَرُ : حَفِظْتُهُ مِنْ أَبِي : فِي غَارٍ بِمِنًى .[راجع : ۱۸۳۰ . أخرجه مسلم : ۲۲۳٤]

همانا دهـان آن حضرت (از ذایقهٔ) خواندن آن تر بود که ناگاه ماری بر ما برجست. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بکشیدش». ما قصد آن کردیم ولی مار گریخت. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «از شرّ شما خودش را نگاهداشت، چنانکه شـما خود را از شـر آن نگاهداشتید.» عمر (بن حفص راوی) گفت: از پدر خود (این حدیث را) به یاد دارم که گفت: (این واقعه) در غاری در موضع مِنا بوده است.

٧٨ - سُورَةُ النَّبَأِ :

﴿ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴾ [۱]

قَـالَ مُجَـاهِدٌ : ﴿ لا يَرْجُـونَ حِسَـابًا ﴾ [۲۷] : لا يَخَافُونَهُ . ﴿ لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴾ [۳۷] : لا يُكَلِّمُونَهُ إِلا أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ . ﴿ صَوَابًا ﴾ [۳۸] : حَقًّا فِي الدُّنْيَا وَعَمِلَ بِهِ . وَقَـالَ ابْـنُ عَبَّـاسٍ : ﴿ وَهَّاجًـا ﴾ [۱۳] : مُضِيئًـا . ﴿ثَجَّاجًـا﴾ [۱٤] : مُنْصَبًّـا . ﴿ أَلْفَافًـا ﴾ [۱٦] : مُلْتَفَّـةً . وَقَـالَ غَـيْرُهُ : ﴿غَسَّـاقًا ﴾ [۲۵] : غَسَـقَتْ عَيْنُـهُ ، وَيَغْسِقُ الْجُرْحُ : يَسِيلُ ، كَأَنَّ الْغَسَاقَ وَالْغَسِيقَ وَاحِـدٌ . ﴿عَطَاءً حِسَابًا ﴾ [۳٦] : جَزَاءً كَافِيًا ، أَعْطَانِي مَا أَحْسَبَنِي ، أَيْ : كَفَانِي .

۷۸ ـ سورهٔ «النَّبأ»[۱]

«عَمَّ يَتَسـاءَلُوْن» (۱) «دربارهٔ چه چیز از یکدیگر می‌پرسـند؟» مُجاهـد گفته اسـت: «لایَرْجون حِساباً» (۲۷گ) یعنی: نمی‌ترسیدند.[۲]

«لایَمْلِکون مِنْه خِطاباً» (۳۷) یعنی: با وی سخن نمی‌گویند مگر آنکه بدیشان اجازه دهد.[۳]

«صَوابـاً» (۳۸) یعنی: حق گفتن در دنیا و بدان عمل کردن[۴] و ابن عباس گفته اسـت: «وَهّاجاً» (۱۳) یعنی: روشن و تابان[۵]

«ثَجّاجاً» (۱٤) یعنی: ریزان[۶]

---

۱ – سورهٔ «النّبأ» مکی است.

۲ – «اِنَّهُم کانوا لایَرجون حِساباً» «آنان بودند که به (روز) حساب توقع نداشتند.»

۳ – «رَبِّ السموات والارض و مابَیْنَهُما الرَّحمانِ لایَمْلِکُوْنَ مِنْهُ خِطاباً». «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، بخشایشگری که کس را یارای سخن با وی نیست.»

۴ – «لایَتَکَلَّمُوْنَ اِلّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحمانُ وَ قالَ صَواباً». «سخن نگویند (حاضران محشر) مگر کسی که (خدای) رحمان به او اجازه دهد و سخن راست گوید.»

۵ – «وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً». «و چراغی فروزان گذاردیم.»

۶ – «وَاَنزَلْنا مِنَ المُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجاً» «و از ابرهای متراکم، آبی ریزان فرود آوردیم.»

«أَلْفافاً» (١٦) یعنی: درهم پیچیده[1]
و غیر از وی گفته است: «غَسّاقاً» (٢٥): از چشم وی جاری شد[2] و یَغْسِقَ الْجُرْح»: یعنی از زخم وی جاری شد، چنانکه الغَساقَ والغَسیق» معنای یکسان دارند.
«عَطاءً حِساباً» (٣٦) یعنی: پاداشی کافی[3] می‌گویند: «اَعْطانی ما اَحْسَبَنِی» یعنی: به اندازهٔ کافی به من داد.

١ - باب : ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ [١٨] : زُمَرًا

باب - ١

«یَوْمَ یُنفَخُ فی الصُّورِ فَتَأْتونَ اَفْواجاً» (١٨) «روزی که در صور دمیده می‌شود و گروه گروه می‌آیید.» افواج، یعنی: گروهها.

٤٩٣٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ » . قَالَ : أَرْبَعُونَ يَوْمًا ؟ قَالَ : أَبَيْتُ ، قَالَ : أَرْبَعُونَ شَهْرًا ؟ قَالَ : أَبَيْتُ ، قَالَ : أَرْبَعُونَ سَنَةً ؟ قَالَ : أَبَيْتُ ، قَالَ : « ثُمَّ يُنْزِلُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الْبَقْلُ ، لَيْسَ مِنَ الإِنْسَانِ شَيْءٌ إِلا يَبْلَى ، إِلا عَظْمًا وَاحِدًا وَهُوَ عَجْبُ الذَّنَبِ ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٤٨١٤ . أخرجه مسلم : ٢٩٥٥] .

٤٩٣٥ - از اَعْمَش، از ابو صالح روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «میان دو (آواز) صور، چهل است.» کسی از ابوهریره پرسید: چهل روز است؟ گفت: از گفتن آن امتناع می‌کنم. پرسید: چهل ماه است؟ گفت: امتناع می‌کنم. پرسید: چهل سال است؟ گفت: امتناع می‌کنم (زیرا نمی‌دانم) سپس ابوهریره گفت که آن حضرت فرمود: «سپس خداوند از آسمان آبی فرود می‌آورد و (اجساد مردگان) می‌رویند، چنانکه گیاه می‌روید، از اندام انسان چیزی نیست که از بین نرود به جز یک استخوان، و آن دنبالچه (دُمْچوک) است، و از آن است که در روز قیامت، مخلوقات ساخته می‌شوند.»

١ - «وَ جَنّتٍ اَلْفافاً». «و بوستانهای درهم پیچیده و انبوه».
٢ - «اِلّا حَمیماً و غَساقاً» «جز آب جوشان و چرکابه‌ای»
٣ - «جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عطاءً حِساباً». «این است پاداشی از پروردگار تو، عطایی کافی».

٧٩- سُورَةُ : ﴿وَالنَّازِعَات﴾

﴿زَجْرَةٌ﴾ [١٣] : صَيْحَةٌ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾ [٦] : هِيَ الزَّلْزَلَةُ . ﴿الآيَةَ الْكُبْرَى﴾ [٢٠] : عَصَاهُ وَيَدُهُ .

﴿سَمْكَهَا﴾ [٢٨] بناها بغير عمد . ﴿طَغَى﴾ [١٧] : عَصى . يُقَالُ : النَّاخِرَةُ وَالنَّخِرَةُ سَوَاءٌ ، مِثْلُ الطَّامِعِ وَالطَّمِعِ ، وَالبَاخِلِ وَالبَخِيلِ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : النَّخِرَةُ الْبَالِيَةُ ، وَالنَّاخِرَةُ : الْعَظْمُ الْمُجَوَّفُ الَّذِي تَمُرُّ فِيهِ الرِّيحُ فَيَنْخَرُ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿الْحَافِرَةِ﴾ [١٠] : الَّتِي أَمْرُنَا الأَوَّلُ ، إِلَى الْحَيَاةِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾ [٤٢] : مَتَى مُنْتَهَاهَا ، وَمُرْسَى السَّفِينَةِ حَيْثُ تَنْتَهِي . ﴿الرَّاجِفَةُ﴾ [٦] : النَّفْخَةُ الأُولَى . ﴿الرَّادِفَةُ﴾ [٧] : النفخة الثانية .

۷۹ـ سورهٔ «والنّازعات»

«زَجْرَة» (١٣) یعنی فریاد[۱] و مُجاهد گفته است: «تَرجُفُ الرّاجِفَة» (٦) و آن زلزله است.[۲] «الآيَةَ الكُبرى» (٢٠) (مراد از نشانهٔ بزرگ) عصا و دست او بود[۳]

«سَمْكَها» (٨) یعنی: آن را بدون ستون بنا کرد.[۴]

«طَغی» (١٧) یعنی: سرکشی کرد[۵]

گفته می‌شود که: النّاخِرَة والنَّخِرَة، دارای یک معنی است (پوسیدگی) مثل الطّامِع والطَّمِع، والباخِل و البَخيل.[۶]

و بعضی گفته‌اند که «النَّخِرَة» یعنی کهنه و پوسیده. و النّاخِرَة، استخوان میان خالی است که از میان آن باد می‌گذرد و صدا می‌کند. و ابن عباس گفته است: «الحافِرَة» (١٠) یعنی: به حالت نخستین زندگی خویش[۷]

و غیر از وی گفته‌اند: «أيّانَ مُرْساها» (٤٢) آخر آن کدام زمان است.[۸] و مُرْسَى السَّفِينَة،

---

۱ – «فَإنّما هِیَ زَجْرَةٌ واحدة». «پس آن (واقعه) یک فریاد است.»

۲ – «يَومَ تَرْجُفُ الرّاجِفَة» «آن روز که لرزنده بلرزد.»

۳ – «فَاراهُ الآيَةَ الكُبرى». «پس معجزهٔ بزرگ خود را به او بنمود.» (یعنی: عصای حضرت موسی اژدها می‌شد و دستش سفید می‌گشت.»

۴ – «رَفَعَ سَمْكَها فَسَوّاها». «سقفش را برافراشت و آن را به اندازهٔ معین درست کرد.»

۵ – «اذْهَبْ إلى فِرعَوْنَ إنَّهُ طَغى». «به سوی فرعون برو که وی سر برداشته است.»

۶ – «ءَاذا كُنّا عِظاماً نَخِرَة» «آیا وقتی ما استخوان ریزه‌های پوسیده شدیم (زندگی را از سر می‌گیریم.»

۷ – «يَقولونَ ءَانّا لَمَرْدُودُونَ فِی الحافِرَة». «می‌گویند (کافران) آیا ما به حالت نخستین بازگردانیده می‌شویم.»

۸ – «يَسْئَلونَكَ عَنِ السّاعَةِ أيّانَ مُرْساها». «دربارهٔ رستاخیز از تو می‌پرسند که فرا رسیدنش چه وقت است.»

١- باب :

٤٩٣٦ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ : حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : بِإِصْبَعَيْهِ هَكَذَا ، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الإِبْهَامَ : «بُعِثْتُ وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ» [انظر : ٥٣٠١ ، ٦٥٠٣ ، أخرجه مسلم : ٢٩٥٠] .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿أَغْطَشَ﴾ [٢٩] : أَظْلَمَ . ﴿الطامة﴾ [٣٤] : تَطِمُّ كُلَّ شَيْءٍ .

٨٠ - سُورَةُ ﴿ عَبَسَ ﴾

﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴾ [١] : كَلَحَ وَأَعْرَضَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿مُطَهَّرَةٍ﴾ [١٤] : لَا يَمَسُّهَا إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ، وَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ، وَهَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ : ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ [النازعات:٥] : جَعَلَ الْمَلَائِكَةَ وَالصُّحُفَ مُطَهَّرَةً ، لِأَنَّ الصُّحُفَ يَقَعُ عَلَيْهَا التَّطْهِيرُ ، فَجُعِلَ التَّطْهِيرُ لِمَنْ حَمَلَهَا أَيْضًا .

وقالَ مجاهدٌ : الغُلْبُ : المُلْتَفَّةُ ، وَالأَبُّ : مَا يَأْكُلُ الأنعام . ﴿ سَفَرَةٍ ﴾ [١٥] : الْمَلَائِكَةُ ، وَاحِدُهُمْ سَافِرٌ ، سَفَرْتُ : أَصْلَحْتُ بَيْنَهُمْ ، وَجُعِلَتِ الْمَلَائِكَةُ - إِذَا نَزَلَتْ بِوَحْيِ اللَّهِ وَتَأْدِيَتِهِ - كَالسَّفِيرِ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ الْقَوْمِ .

یعنی: جایی که کشتی به آخر (ایستگاه خود) می‌رسد.

«الرّاجِفَة» (٦) یعنی: دمیدن (در صور) اول[١]

«الرّادِفَة» (٧) یعنی: دمیدن دوم[٢]

باب ـ ١

٤٩٣٦ ـ از ابوحازم روایت است که سَهل بن سَعد رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که به دو انگشت خود همچنان اشارت کرد، به انگشت وسطی خود، و انگشت متصل به ابهام (سبّابه) و فرمود: «ظهور من و (رسیدن) قیامت مانند این دو انگشت است» ابن عباس گفته است: «اَغْطَش» (٢٩) یعنی: تاریک کرد[٣]

«اَلطّامَة» (٣٤) یعنی: هر آنچه واقع می‌شود.[٤]

٨٠ ـ سورهٔ «عَبَس»[٥]

«عَبَسَ وَ تَوَلّی» (١) یعنی: ترش‌رویی کرد و روی گردانید. و غیر وی گفته است: «مُطَهَّرَة» (١٤): یعنی آن (صُحُف) را به جز پاکان لمس نمی‌کنند و آنان فرشتگانند. (فرشتگان را مُطَهَّر گفتن با آنکه صُحَف مطهر است) مثل این فرمودهٔ است: «فالمُدَبِّرات اَمْراً» (النّازعات: ٥)

١ – «يَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ» «آن روز که لرزنده بلرزد.»
٢ – «تَتْبَعُها الرّادِفَةُ» «و از پی آن لرزه‌ای (دگر) افتد.»
٣ – «وَاَغْطَشَ لَيْلَها و اَخْرَجَ ضُحها». «و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید.»
٤ – «فاذا جاءَتِ الطّامَةُ الْكُبْرى» «پس آنگاه که آن هنگامهٔ بزرگ در رسد.»
٥ – سورهٔ «عَبَس» مکی است.

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ تَصَدَّى ﴾ [٦] : تَغَافَلَ عَنْهُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لَمَّا يَقْضِ ﴾ [١٣] : لَا يَقْضِي أَحَدٌ مَا أُمِرَ بِهِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ تَرْهَقُهَا ﴾ [٤١] : تَغْشَاهَا شِدَّةٌ . ﴿ مُسْفِرَةٌ ﴾ [٣٨] : مُشْرِقَةٌ . ﴿ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ﴾ [١٥] .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كَتَبَةٍ أَسْفَارًا ، كُتُبًا . ﴿ تَلَهَّى ﴾ [١٠] : تَشَاغَلَ . يُقَالُ : وَاحِدُ الأَسْفَارِ سِفْرٌ .

«قسم به جماعات فرشتگان که هر کاری را تدبیر می‌کنند.» (با آنکه تدبیر صفت حامل است، حامل را مدبر گفته‌اند.» کلمهٔ مُطَهَّر بر فرشتگان و صُحَف اطلاق شد؛ زیرا التطهیر یا پاکی بر صُحُف اطلاق می‌شود، پس تطهیر یا پاکی، بر کسی که آن را حمل می‌کند نیز اطلاق می‌شود. و مُجاهد گفته است: اَلْغُلب: یعنی: پیچیده (درخت انبوه)[1] والأب: آنچه حیوانات می‌خورند.[2]

«سَفَرَة» (۱۵) یعنی: فرشتگان و مفرد آن. سافِرٌ است. سَفَرْت: یعنی میانشان آشتی دادم. آن‌گاه که فرشتگان با وحی و تبلیغ خدا نازل می‌شوند، بسان سفیری است که میان قوم صلح می‌آورد.[3]

و غیر از وی گفته است: «تَصَدّی» (٦) یعنی: از روی تغافل می‌کنی[4] و مُجاهد گفته است: «لَمّا یَقْضِ» (۲۳) یعنی: از آنچه بدان امر شده، هیچ چیزی به جا نکرده است.[5] و ابن عباس گفته است: «تَرهَقُها» (٤١) یعنی: شدت (روز قیامت) آن را می‌پوشاند.[6]

«مُسْفِرَة» (۳۸) یعنی: روشن و تابان.[7]

«بِأَیْدِی سَفَرَة» (۱۵) و ابن عباس گفته است:

---

۱ – «وَحَدائِقَ غُلْباً» (۳۰) «و باغهای انبوه».
۲ – «وَ فاکِهَةً وَ أَبّاً» «و میوه و چراگاه».
۳ – «بِأَیْدی سَفَرَة». «به دست فرشتگانی».
۴ – «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی» «تو بدو می‌پردازی.» در تیسیرالقاری گفته شده: چنانکه مفسران گفته‌اند، معنای تَصَدّی، چنین است: تعرض می‌کنی به اقبال وجه بروی. و اگر این کلمه در همهٔ نسخ صحیح بخاری نمی‌بود، از سهو کاتب پنداشته می‌شد.
۵ – «کَلّا لَمّا یَقْضِ ما أَمَرَه». «ولی نه، هنوز آنچه را به او دستور داده به جا نیاورده است.»
۶ – «تَرْهَقُها قَتَرَة». «آنها را تاریکی پوشانیده است.»
۷ – «وُجوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَة». «در آن روز، چهره‌هایی درخشانند.»

۴۹۳۷ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ: سَمِعْتُ زُرَارَةَ بْنَ أَوْفَى يُحَدِّثُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ، مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ، وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ، وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ، فَلَهُ أَجْرَانِ». [أخرجه مسلم: ۷۹۸].

۸۱ - سُورَةُ: ﴿التَّكْوِيرِ﴾

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾

﴿انْكَدَرَتْ﴾ [۲]: انْتَثَرَتْ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: ﴿سُجِّرَتْ﴾ [۶]: ذَهَبَ مَاؤُهَا فَلَا يَبْقَى قَطْرَةٌ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿الْمَسْجُورُ﴾ [الطور: ۶]: الْمَمْلُوءُ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿سُجِرَتْ﴾ [وقرأ عاصمٌ وحمزة، والكسائي، ونافع، وابن عامر من السبعة: (سُجِّرَتْ)] أَفْضَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، فَصَارَتْ بَحْرًا وَاحِدًا. وَالْخُنَّسُ: تَخْنِسُ فِي مُجْرَاهَا: تَرْجِعُ، وَتَكْنِسُ: تَسْتَتِرُ كَمَا تَكْنِسُ الظِّبَاءُ. ﴿تَنَفَّسَ﴾ [۱۸]: ارْتَفَعَ النَّهَارُ. وَالظَّنِينُ الْمُتَّهَمُ، وَالضَّنِينُ يَضَنُّ بِهِ. وَقَالَ عُمَرُ: ﴿النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾ [۷]: يُزَوَّجُ نَظِيرَهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ﴾ [الصافات: ۲۲]. ﴿عَسْعَسَ﴾ [۱۷]: أَدْبَرَ.

نویسندگان کتاب می‌نویسند.[۱]

«تَلَهَّى» (۱۰) یعنی: مشغول کردن و به کاری پرداختن.[۲] گفته می‌شود که: صیغهٔ مفرد اسفار، سفر است.

۴۹۳۷ - از زُراره بن اَوْفی روایت است که از سَعد بن هِشام حدیث می‌کرد که عایشه گفته است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که قرآن می‌خواند و آن را حفظ می‌کند، مثل آن است که با کاتبان نیک و پاک (که در زمرهٔ فرشتگانند) می‌باشد، و کسی که قرآن می‌خواند و آن را حفظ می‌کند و در حفظ آن دشواری می‌بیند، پاداش وی دو چندان است.»

۸۱ - سورهٔ «التَّکویر»[۳]

«اذاالشَّمسُ کُوِّرَت»[۴]

«انْکَدَرَت» (۲) یعنی: بیفتد (۴) و حَسَن گفته است: «سُجِّرَت» (۶) آنگاه که آب آن برود و قطره‌ای نماند. و مُجاهد گفته است: «المَسْجُوْرُ» (الطور: ۶) یعنی: مملو یا پر کرده شده.[۵] و غیر وی گفته است: «سُجِرَت» (به کسر جیم بدون تشدید) (و عاصم و حمزه و کسائی و نافع و ابن عامر از قاریان سبعه (سُجِّرَت) به تشدید و فتحهٔ جیم خوانده‌اند.) یعنی: کشیده شد بعضی به سوی بعضی دیگر و همه یک دریا شد.

---

۱ - «بِأَیْدِی سَفَرَةٍ» «به دست فرشتگانی»
۲ - «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّی». «تو از او به دیگران می‌پردازی.»
۳ - سورهٔ «التکویر» مکی است.
۴ - «وَ اذاالنُّجُوْمُ انْکَدَرَت». «وآنگه که ستارگان همه تیره شوند».
۵ - «والبَحرِ المَسْجُوْرِ» «و قسم به دریا پر کرده شده»

والخُنَّسُ یعنی: به مسیر خود بازمی‌گردند.[1] و تَکْنِس[2] یعنی پنهان شدن، چنانکه آهو در لانۀ خود پنهان شود.

«تَنَفَّس» (۱۸) یعنی: روز بلند شد.[3]

«والظَّنین» یعنی: متهم و الضَّنین، یعنی: به آن بخل ورزد[4] و عمر گفته است: «النُّفوسُ زُوِّجَت» (۷) یعنی: همانند او از بهشتیان یا دوزخیان با وی جفت و قرین می‌گردد.[5] سپس (عمر بن خطاب) خواند: «آنانی را که ستم کرده‌اند با ازدواج ایشان گرد آورید.» (الصافات: ۲۲)[6]

«عَسْعَس» (۱۷) یعنی: پشت گردانید.[7]

٨٢ - سُورَةُ: ﴿الانْفِطَار﴾

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾

انْفِطَارُهَا: انْشِقَاقُهَا.

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿بُعْثِرَتْ﴾ [٤]: يَخْرُجُ مَنْ فِيهَا مِنَ الأَمْوَاتِ.

وَقَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ: ﴿فُجِّرَتْ﴾ [٣]: فَاضَتْ.

وَقَرَأَ الأَعْمَشُ وَعَاصِمٌ: ﴿فَعَدَلَكَ﴾ [٧]: بِالتَّخْفِيفِ، وَقَرَأَهُ أَهْلُ الحِجَازِ بِالتَّشْدِيدِ، وَأَرَادَ: مُعْتَدِلَ الخَلْقِ، وَمَنْ خَفَّفَ يَعْنِي: ﴿فِي أَيِّ صُورَةٍ﴾ [٨]: شَاءَ: إِمَّا حَسَنٌ، وَإِمَّا قَبِيحٌ، وَطَوِيلٌ أَوْ قَصِيرٌ.

۸۲ـ سورۀ «الانفطار»[8]

«اذاالسَّمأ انْفَطَرَت»

اِنْفَطارُها، یعنی: شکافتن آن. و از ابن عباس تذکار رفته است. «بُعْثِرَت» (٤) یعنی: مردگان از آن بیرون آیند.[9] و رَبیع بن خُثیم گفته است: «فُجِّرَت» (۳) یعنی: روان شد.[10] واعْمَش و عاصم

---

۱ - «فَلا اُقسِمُ بالخُنَّس». (۱۵) «پس سوگند به ستاره‌های بازگردنده»

۲ - «الجَوارِ الکُنَّس» (۱۶) «سیر کننده، پنهان گردنده.»

۳ - «والصُّبحِ اذا تَنَفَّس». «و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد.»

۴ - «وَما هُوَ عَلَی الغَیْبِ بِضَنین» (۲۴) «و او در امر غیب بخیل نیست.»

۵ - «وَ اِذاالنُّفوسُ زُوِّجَت». «و آنگاه که جانها به هم در پیوندد.»

۶ - «اُحْشُرُوُالَّذینَ ظَلَموا وَ اَزْواجَهُم وَ ماکانو یَعْبُدوُن». «آنانی را که ستم کرده‌اند با همکاران شان گرد آورید و آنچه غیر از خدا می‌پرستیدند.»

۷ - «وَاللَیلِ اذا عَسْعَس». «و سوگند به شب چون پشت گرداند.» عَسْعَس، از اَضداد است به معنای پشت گردانیدن و روی گردانیدن هر دو می‌آید.»

۸ - سورۀ «الانفطار» مکی است.

۹ - «واذا القُبورُ بُعْثِرَت». «و آنگاه که گورها شکافته شوند.»

۱۰ - «اذا البحارُ فُجِّرَت». «و آنگاه که دریاها به شدت روان

۸۳ - سُورَةُ : ﴿المُطَفِّفِين﴾

﴿وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِين﴾ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿رَانَ﴾ [١٤] : ثَبْتُ الخَطَايَا . ﴿ثُوِّبَ﴾ [٣٦] : جُوزِيَ . الرَّحِيقُ : الخَمْرُ . ﴿خِتَامُهُ مِسْكٌ﴾ : طِينُهُ . التَّسْنِيمُ : يَعْلُو شَرَابَ أَهْلِ الجَنَّةِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : المُطَفِّفُ لا يُوَفِّي غَيْرَهُ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ العَالَمِين .

«فَعَدَلَكَ» (۷) را با تخفیف (دال) خوانده‌اند و اهل حجاز با تشدید خوانده‌اند و چنین معنی کرده‌اند: معتدل در خلقت، متناسب اندام[1] و کسی که آن را به تخفیف خوانده است: «فِی اَیِّ صُوْرَةٍ» (۸) یعنی در هر صورتی که باشد، خوش سیما یا بد سیما، دراز قد یا کوتاه قد[2]

۸۳ـ سورهٔ «المُطفِّفیْن»[3]

«وَیلٌ لِلْمُطَفِّفِین» و مُجاهد گفته است: «ران» (۱٤) یعنی: گناهان (در دلهایشان) ثابت گشت.[4]

«ثُوِّب» (۳٦) یعنی: جزا داده شد.[5]

«الرَّحِیْق»: یعنی: شراب[6]

«خِتامُهُ مِسْک» (۲٦) یعنی: گِل (مُهر کرده شدهٔ) آن از مُشک است.[7]

«التَّسْنِیمُ» شراب بهشتیان است که بیرون

گردند.»

۱ – «اَلَّذی خَلَقَکَ فَسَوّاکَ فَعَدَلَکَ». «همان کسی که تو را آفرید و (اندام) تو را درست کرد.»

۲ – «فی اَیِّ صُوْرَةٍ ماشاءَ رَکَّبَکَ». «و به هر صورتی که خواست، تو را ترکیب کرد.»

۳ – سورهٔ «المُطففین» را گروهی مکی و گروهی مدنی گفته‌اند و گروهی گفته‌اند به هنگام هجرت میان مکه و مدینه نازل شده است.

۴ – «کَلّا بَلْ رانَ علی قُلُوبِهِم ماکانوا یَکْسِبون». «نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند، زنگار بر دلهایشان بسته است.»

۵ – هَلْ ثُوِّبَ الکُفّارُ ماکانوا یَفْعَلون». «آیا کافران به جزای آنچه می‌کردند، رسیدند.»

۶ – «یُسقُوْنَ مِنْ رَحیقٍ مَخْتُوم». (۲۵) «و از شراب مُهر شده نوشانیده شوند.»

۷ – «خِتامُهُ مِسْکٌ وَ فی ذالکَ فَلْیَتَنافَسِ المُتَنافِسُوْن». «(شرابی که) مُهر آن مشک است و در این (نعمتها) مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.»

می‌آید.[۱] و غیر از مُجاهد گفته است: المُطَفِّف، یعنی کسی که غیر از خود را تمام نمی‌دهد (و از حقش می‌کاهد)[۲]

باب : ﴿ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ العالَمِين ﴾ [٦]

باب

«يَوْمَ يَقُوْمُ النّاسُ لِرَبِّ العالمين» (٦) «روزی که مردم در برابر پروردگار جهانيان به پای ايستند.»

٤٩٣٨ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنٌ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « ﴿ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ . حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ » . [انظر : ٦٥٣٩ ، أخرجه مسلم : ٢٨٦٢]

٤٩٣٨ ـ از مالک، از نافع، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روايت است که پيامبر صلی الله عليه و سلم فرمود: «روزی که مردم در برابر پروردگار جهانيان به پای ايستند. تا آنکه بعضی از ايشان تا نيمهٔ گوشهای خويش در عرق فرو رود.»

٨٤ - سُورَةُ : ﴿ الانْشِقَاقِ ﴾

﴿ إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ ﴾

۸۴ـ سورهٔ «اَلانْشِقاق»[۳]

قال مُجَاهِدٌ : ﴿ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ ﴾ [الحاقة: ٢٥] : يَأْخُذُ كِتَابَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ . ﴿ أَذِنَتْ ﴾ [٢-٥] : سَمِعَتْ وَأَطَاعَتْ ﴿ لِرَبِّهَا ﴾ . ﴿ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا ﴾ مِنَ الْمَوْتَى ﴿ وَتَخَلَّتْ ﴾ [٤] : عَنْهُمْ . ﴿ وَسَقَ ﴾ [١٧] : جَمَعَ مِنْ دَابَّةٍ . ﴿ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ﴾ [١٤] : لا يَرْجِعَ إِلَيْنَا .

«اذاالسَّماء انْشَقَّت» مُجاهد گفته است: «کِتابَهُ بِشِمالِه» (الحاقه: ۲۵) يعنی: نامهٔ خود را از پس پشت خود می‌گيرد.[۴]

«اَذِنَت» (۲ ـ ۵) يعنی: بشنود و اطاعت کند.

«لِرَبِّها» يعنی: پروردگار خود را.[۵]

---

۱ - «وَمِزاجُهُ مِنْ تَسنيم». (۲۷) «و ترکيبش از (چشمهٔ) تَسنيم است.»

۲ - «وَيلٌ لِلْمُطَفِّفين» (۱) «وای بر کم فروشان.»

۳ - سورهٔ «الانشقاق» مکی است.

۴ - «وَ اَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِه فَيَقولُ يالَيْتَنی لَمْ اُوْتَ کِتابِيه». «و اما کسی که نامه‌اش به دست چپش داده شود، گويد: ای کاش نامهٔ اعمال من داده نمی‌شد.»

۵ - «وَاَذِنَتْ لِرَبِّها وَحُقَّت». «و پروردگارش را فرمان برد و چنين سزد.»

«وَٱلْقَتْ مافيها» «و آنچه را که در آن است، بیرون افکند.» یعنی: از مردگان، و تَخَلَّتْ» (٤) «و تهی شود» از ایشان (مردگان) «وَسَقَ» (١٧) یعنی آنچه از جنبدگان جمع کرده است.[1]
«ظَنَّ اَنْ لَنْ يَحُورَ» (١٤) «می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت.» یعنی: به سوی ما.

١ - باب: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [٨]

باب - ١

«فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسيراً» (٨) «پس با او حساب شود، حسابی آسان.»

٤٩٣٩ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الأَسْوَدِ قال: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ.
حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.
حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي يُونُسَ حَاتِمِ بْنِ أَبِي صَغِيرَةَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ إلا هَلَكَ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ، أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [٨] قال: «ذَاكَ الْعَرْضُ يُعْرَضُونَ، وَمَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ هَلَكَ». [راجع: ١٠٣. أخرجه مسلم: ٢٨٧٦].

٤٩٣٩ - از عثمان بن ابی الأسود، از ابن ابی مُلَيكه از عایشه رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است. همچنان سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از أَيُّوب از ابن ابی مُلَيكه، از عایشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و سلم. همچنان از یحیی از ابو یونس از حاتم بن ابی صَغيره، از ابی مُلَيكه، از قاسم، از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یکی نیست که با او حساب شود مگر آنکه هلاک گردد.»
(عایشه می‌گوید) گفتم: یا رسول الله، خدا مرا فدایت گرداند، آیا خدای عَزَّوجَلَّ نمی‌گوید: «اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود پس با او حساب شود، حسابی آسان.» (٨) آن حضرت فرمود: «آن عرضه کردن حساب به وی است و کسی که با وی در حساب مناقشه شود، هلاک گردد.»

[1] - «وَالَّيلِ وَما وَسَقَ». «سوگند به شب و آنچه شب جمع کرده است.»

٢ - باب : ﴿ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ﴾ [١٩]

٤٩٤٠ - حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ النَّضْرِ : أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ جَعْفَرُ بْنُ إِيَاسٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ﴾ . حَالًا بَعْدَ حَالٍ ،

باب ـ ٢

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» (١٩) «كه قطعاً از حالی به حالی دیگر درمی‌آیید.»

٤٩٤٠ ـ از مُجاهد روایت است که ابن عباس گفت: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» یعنی حالتی بعد حالتی (این را پیامبر شما صلی الله علیه و سلم فرموده است.»[1]

٨٥- سُورَةُ الْبُرُوجِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ الأُخْدُودِ ﴾ [٤] : شَقٌّ فِي الأَرْضِ . ﴿ فَتَنُوا ﴾ [١٠] : عَذَّبُوا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ الْوَدُودُ ﴾ [١٤] : الحَبِيبُ . ﴿ الْمَجِيدُ ﴾ [١٥] : الكَرِيمُ .

٨٥ ـ سورهٔ «الْبُرُوج»[2]

و مُجاهد گفته است: «الأُخدُودِ» (٤) یعنی: شکاف و پارگی در زمین[3]

«فَتَنُوا» (١٠) یعنی: عذاب کردند.[4] و ابن عباس دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی گفت: «الوَدُودُ» (١٤) یعنی: دوست، دوستدار[5]

«المَجيدُ» (١٥) یعنی: بزرگوار، بخشاینده.[6]

٨٦- سُورَةُ الطَّارِقِ

هُوَ النَّجْمُ : وَمَا أَتَاكَ لَيْلاً فَهُوَ طَارِقٌ . ﴿ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴾ [٣] : الْمُضِيءُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ الثَّاقِبُ ﴾ الَّذِي يَتَوَهَّجُ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴾ [١١] : سَحَابٌ يَرْجِعُ بِالْمَطَرِ . ﴿ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴾ [١٢] : تَتَصَدَّعُ بِالنَّبَاتِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴾ [١٣] : لَحَقٌّ . ﴿ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴾ [٤] : إِلَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ .

٨٦ ـ سورهٔ «الطّارق»[7]

مراد از طارق، ستاره است و یا آنچه شب بر

١ – آخر حدیث. ۴۹۴۰ چنین است: قالَ هذا نَبِيُّكُم صلی الله علیه و سلم متن فوق فاقد آن است. در همهٔ نسخ بخاری آمده است. ترجمه‌اش آورده شد.
٢ – سورهٔ «البروج» مکی است.
٣ – «قُتِلَ اصحابُ الاُخدُودِ». «اهل خندقها هلاک شدند.»
۴ – «اِنِّ الَّذينَ فَتَنُوالمؤمنينَ و المؤمناتِ». «کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار دادند.»
۵ – «وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدودُ». «و اوست آمرزندهٔ دوستدار.»
۶ – «ذوالعَرشِ المَجيدُ». «صاحب عرش گرانقدر»
٧ – سورهٔ «الطّارق» مکی است.

٨٧ - سُورَةُ : ﴿ الأعْلى ﴾

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأعْلَى ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ قَدَّرَ فَهَدى ﴾ [٣] : قَدَّرَ للإنْسانِ الشَقَاءَ وَالسَعادَةَ ، وَهَدَى الأنْعامَ لِمَراتِعها .

١- باب:

وَقالَ ابنُ عَبَّاس : ﴿ غُثاءً أحْوى ﴾ [٥] : هَشِيماً مُتَغَيِّراً .

تو بیاید.[1]

«النَّجْمُ الثّاقِبُ» (۳) یعنی ستارهٔ روشن کننده[2] و مُجاهـد گفته اسـت: «الثّاقِـب» یعنی: آنچه می‌درخشد و مُجاهد گفته است: «ذاتِ الرَّجْعِ» (۱۱) یعنی: ابری که به باران بدل می‌گردد.[3]

«ذاتِ الصَّـدْعِ» (۱۲) یعنـی: بـا گیاه شـکافته می‌شـود.[4] و ابـن عبـاس گفته اسـت: «لَقَوْلٌ فَصْلٌ» (۱۳) یعنی: بر حق[5]

«لَمّا عَلَیْها حافِظٌ» (٤) یعنی: مگر اینکه نگهبانی بر وی گماشته شده است.[6]

۸۷ـ سورهٔ «الأَعْلی»[7]

«سَـبِّحِ اِسْمَ رَبِّکَ الأعلی» و مُجاهد گفته است: «قَدَّرَ فَهَدی» (۳) یعنی: بدبختی و نیک بدبختی مـردم را در ازل تقدیر کـرد و حیوانات را به چراگاه رهنمایی کرد.[8]

باب ـ ۱

و ابن عباس گفته است: «غُثاءً اَحْوی» (۵) یعنی

---

۱ – «وَالسَّماءِ والطّارِقِ». «سوگند به آسمان و آنچه شبانگاه پدید می‌آید.»

۲ – «النَّجْمُ الثّاقِبُ». «آن ستارهٔ درخشنده.»

۳ – «والسَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ». «سوگند به آسمان بارش‌انگیز»

۴ – «والارضِ ذاتِ الصَّدْعِ». «سوگند به زمین شکافدار (آمادهٔ کشت»)

۵ – «اِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ». «در حقیقت قرآن گفتاری قاطع و روشنگر است.»

۶ – «اِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیها حافِظٌ». «هیچ کس نیست مگر آنکه بر وی نگهبانی گماشته شده است.»

۷ – سورهٔ «الاعلی» مکی است.

۸ – «وَالَّذی قَدَّرَ فَهَدَی». «و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود.»

٤٩٤١ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ، فَجَعَلا يُقْرِئَانِنَا الْقُرْآنَ ، ثُمَّ جَاءَ عَمَّارٌ وَبِلالٌ وَسَعْدٌ ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عِشْرِينَ ، ثُمَّ جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرِحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِهِ ، حَتَّى رَأَيْتُ الْوَلائِدَ وَالصِّبْيَانَ يَقُولُونَ : هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ جَاءَ ، فَمَا جَاءَ حَتَّى قَرَأْتُ : ﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى ﴾ . فِي سُوَرٍ مِثْلِهَا .

٨٨ - سُورَةُ :

﴿ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴾ .

﴿ الْغَاشِيَةِ ﴾

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ﴾ [٣] : النَّصَارَى .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ عَيْنٍ آنِيَةٍ ﴾ [٥] : بَلَغَ إِنَاهَا وَحَانَ شُرْبُهَا . ﴿ حَمِيمٍ آنٍ ﴾ [الرحمن: ٤٤] : بَلَغَ إِنَاهُ . ﴿ لا تَسْمَعُ فِيهَا لاغِيَةً ﴾ [١١] : شَتْمًا . وَيُقَالُ : الضَّرِيعُ : نَبْتٌ يُقَالُ لَهُ الشِّبْرِقُ ، يُسَمِّيهِ أَهْلُ الْحِجَازِ الضَّرِيعَ إِذَا يَبِسَ ، وَهُوَ سُمٌّ . ﴿ بِمُسَيْطِرٍ ﴾ [٢٢] : بِمُسَلَّطٍ ، وَيُقْرَأُ بِالصَّادِ وَالسِّينِ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ إِيَابَهُمْ ﴾ [٢٥] : مَرْجِعَهُمْ .

خشکیده و تغییر یافته[1]

٤٩٤١ ـ از شُعْبَه، از ابواسحاق روایت است که براء رضی الله عنه گفت: نخستین کسان از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم که نزد ما به مدینه آمدند مُصْعَب بن عُمَیر و ابن اُم مَکْتُوم بودند و آموختن قرآن را به ما آغاز کردند. سپس عمار، و بلال و سعد آمدند، پس از آن عمر بن خطاب در گروه بیست نفری آمد و بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد، من مردم مدینه را ندیده بودم که به چیزی چنان شادمان شوند که به آمدن آن حضرت شادمان شده بودند تا آنکه دختران و پسران را دیدم که می‌گفتند: او رسول الله است صلی الله علیه و سلم که آمده است و آن حضرت نیامد تا آنکه خواندم: «سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعْلی» و سوره‌های همانند آن.

٨٨ ـ سورهٔ

«هَلْ اَتاکَ حَدیثُ الغاشِیَة»[2]

«الغاشِیَة»

و ابن عباس گفته است: «عامِلَةٌ ناصِبَة» (٣) یعنی: نصارا[3] و مُجاهد گفته است: «عَیْنٍ آنِیَة» (٥) یعنی: داغی آن به غایت رسید و نوشیدن آن فرا رسید.[4]

«حَمِیمٍ آن» الرّحمن: ٤٤ یعنی: داغی آن به

---

١ - «فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْوی». «و پس (از چندی) آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید.»

٢ - سورهٔ «الغاشیه» مکی است.

٣ - «عامِلَةٌ ناصِبَةٌ». «که تلاش کرده، رنج (بیهوده) برده‌اند.»

٤ - «تُسقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ». «از چشمه داغ نوشانیده شوند.»

۸۹- سُورَةُ: ﴿الْفَجْرِ﴾

﴿وَالْفَجْرِ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿الْوَتْرُ﴾ [۳]: اللَّهُ. ﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾ [۷]: يَعْنِي الْقَدِيمَةَ، وَالْعِمَادُ أَهْلُ عَمُودٍ لَا يُقِيمُونَ. ﴿سَوْطَ عَذَابٍ﴾ [۱۳]: الَّذِي عُذِّبُوا بِهِ. ﴿أَكْلًا لَمًّا﴾ [۱۹]: السَّفُّ. وَ﴿جَمًّا﴾ [۲۰]: الْكَثِيرُ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَهُوَ شَفْعٌ: السَّمَاءُ شَفْعٌ، وَالْوَتْرُ: اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

وَقَالَ غَيْرُهُ: ﴿سَوْطَ عَذَابٍ﴾ [۱۳]: كَلِمَةٌ تَقُولُهَا الْعَرَبُ لِكُلِّ نَوْعٍ مِنَ الْعَذَابِ يَدْخُلُ فِيهِ السَّوْطُ. ﴿لَبِالْمِرْصَادِ﴾ [۱۴]: إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. ﴿تَحَاضُّونَ﴾ [۱۸]: تُحَافِظُونَ، وَ﴿تَحُضُّونَ﴾ تَأْمُرُونَ بِإِطْعَامِهِ. ﴿الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ [۲۷]: الْمُصَدِّقَةُ بِالثَّوَابِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَبْضَهَا اطْمَأَنَّتْ إِلَى اللَّهِ وَاطْمَأَنَّ اللَّهُ إِلَيْهَا، وَرَضِيَتْ عَنِ اللَّهِ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَأَمَرَ بِقَبْضِ رُوحِهَا، وَأَدْخَلَهَا اللَّهُ الْجَنَّةَ، وَجَعَلَهُ مِنْ عِبَادِهِ

غایت رسید.[۱]

«لاتَسْمَعُ فِيها لاغِيَة» (۱۱) «لاغِيَة» دشنام است.[۲]

و گفته می‌شود: الضَّرِيعُ، گیاهی است که آن را شبرق (زقوم‌تر) می‌گویند. مردم حجاز، چون این گیاه خشک گردد آن را الضَّرِيْع می‌گویند و آن زهر است.[۳]

«بِمُسَيْطِرٍ» (۲۲) یعنی: با تسلط، چیره و «بِمُسَيْطِرٍ» به صاد و سین خوانده می‌شود.[۴]

و ابن عباس گفته است: «أيابَهُم» (۲۵) یعنی: رجوع آنها[۵]

۸۹ـ سورهٔ «اَلْفَجر»[۶]

«وَالْفَجْرِ»

و مُجاهد گفته است: «الوَتْر» (۳) یعنی: خدا[۷]

«إِرَمَ ذاتَ العِمادِ» (۷) یعنی: مراد قوم عاد نخستین‌اند[۸] و عماد، چادرنشینان‌اند که در جایی اقامت نمی‌کنند.

«سَوْطَ عَذابٍ» (۱۳) یعنی، آن عذابی که با آن عذاب می‌شوند.[۹]

«اَكْلاً لَمّاً» (۱۹) یعنی: سیراب نشدنی.[۱۰]

---

۱ - «يَطُوفُونَ بَيْنَها و بَيْنَ حَميمٍ آنٍ». «میان آتش و میان آب جوشان سرگردان باشند.»

۲ - «لاتَسْمَعُ فِيها لاغِيَةً». «سخن بیهوده‌ای در آنجا نشنوند.»

۳ - «لَيسَ لَهم طَعامٌ إلّا مِن ضَريعٍ». (۶) «خوراکی جز خار خشک ندارند.»

۴ - «لَستَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ». «بر آنان تسلطی نداری.»

۵ - «انّ اِلَينا اِيابَهُم». «در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست.»

۶ - سورهٔ «والفجر» مکی است.

۷ - «والشَّفْعِ وَالوَتْرِ». «و به جفت و طاق»

۸ - «اِرَمَ ذاتِ العِمادِ». «صاحب (بناهایی چون) تیرکهای بلند.»

۹ - «فَصَبَّ عَلَيْهِم رَبُّکَ سَوْطَ عذابٍ». «(تا آنکه) پروردگارت بر سر آنان تازیانهٔ عذاب را فرو نواخت.»

۱۰ - «وَ تَأكُلُونَ التُّراثَ اَكْلاً لَمّاً». «و میراث (ضعیفان) را چپاولگرانه

الصَّالِحِينَ.

قَالَ غَيْرُهُ: ﴿جَابُوا﴾ [۹]: نَقَبُوا، مِنْ جِيبَ الْقَمِيصُ: قُطِعَ لَهُ جَيْبٌ، يَجُوبُ الْفَلَاةَ يَقْطَعُهَا. ﴿لَمًّا﴾ [۱۹]: لَمَمْتُهُ أَجْمَعَ: أَتَيْتُ عَلَى آخِرِهِ.

«جَمًّا» (۲۰) یعنی: بسیار[۱] و مُجاهد گفته است: هر آنچه خدا آفریده است همان، شَفع (جفت) است. آسمان شفع است (مانند خود را دارد) و الوَتْر، یعنی فرد و یکتا: که الله تبارک و تعالی است. و غیر وی گفته است: «سَوْطَ عذابٍ» کلمه‌ای است که عرب آن را به هرگونه عذابی که با تازیانه صورت می‌گیرد، به کار می‌برد.

«لَبِالْمِرصادِ» (۱٤) یعنی: بازگشت به سوی اوست.[۲] «تَحَاضُّون» (۱۸) یعنی: نگهداری و رعایت. و «تَحُضُّون» به طعام دادن وی امر می‌کنید.[۳]

«المُطْمَئِنَّه» (۲۷) یعنی: تصدیق کنندهٔ ثواب. و حسن گفته است: «یا اَیَّتُهاالنَّفسُ المُطْمَئِنَّهُ» (۲۷) یعنی: چون خدا بخواهد که روح او را بگیرد، خدا به او آرام می‌گیرد و او به خدا آرام می‌گیرد و از خدا خشنود می‌شود و او از خدا خشنود می‌شود، و به گرفتن روح وی امر می‌کند و آن را در بهشت درمی‌آورد و در زمرهٔ بندگان صالح خود می‌گرداند.[۴] و غیر وی گفته است: «جابُوا» (۹) یعنی: سوراخ کردند. (و اصل آن جَیب، یعنی قطع و بریدن است.) و از «جَیْبِ القَمیصُ» مأخوذ است: قُطِعَ لَهُ جَیْبٌ یعنی برایش جیب بُرش کرد. یَجوبُ الفلاةَ یعنی: صحرا را قطع می‌کند (می‌پیماید)[۵]

می‌خورید.»

۱ - «وَ تُحِبُّونَ المالَ حُبّاً جَمّاً». «و مال را دوست دارید، دوست داشتنی بسیار.»

۲ - «اِنَّ ربَّکَ لَبِالْمِرصادِ». «همانا پروردگار تو سخت در کمین است.»

۳ - «وَلاتَحضُّونَ عَلَى طَعامِ المِسْكينِ». «و بر خوراک (دادن) بینوا همدیگر را برنمی‌انگیزید.»

۴ - «یا اَیَّتُهاالنَّفسُ المُطْمَئِنَّةُ» «ای نفس آرام گیرنده.»

۵ - «وَ ثَمودَ الَّذینَ جابُوا الصَّخرَ بِالوادِ». «و با ثمود، همانان که در دره، تخته سنگها را می‌بریدند.»

«لَمّـاً» (١٩) لَمَمْتُـهُ أجْمَـعَ: یعنی بـه آخر آن رسیدم، از همه رسیدگی کردم.

٩٠ - سُورَةُ: ﴿ البَلَدِ ﴾

﴿ لا أُقْسِمُ ﴾ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴾ [٢] : بِمَكَّةَ، لَيْسَ عَلَيْكَ مَا عَلَى النَّاسِ فِيهِ مِنَ الإِثْمِ. ﴿وَوَالِدٍ﴾ آدَمَ ﴿وَمَا وَلَدَ﴾ [٣] . ﴿ لُبَدًا ﴾ [٦] : كَثِيرًا . وَ ﴿النَّجْدَيْنِ ﴾ [١٠] : الْخَيْرُ وَالشَّرُّ . ﴿ مَسْغَبَةٍ ﴾ [١٤] : مَجَاعَة . ﴿مَتْرَبَةٍ﴾ [١٦] : السَّاقِطُ فِي التُّرَابِ ، يُقَالُ : ﴿فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ﴾ [١١] : فَلَمْ يَقْتَحِمِ الْعَقَبَةَ فِي الدُّنْيَا ، ثُمَّ فَسَّرَ الْعَقَبَةَ فَقَالَ : ﴿ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴾ [١٢-١٤] :

٩٠ ـ سورة «اَلْبَلَد»[١]

و مُجاهد گفته است: «وَ اَنتَ حِلٌّ بِهذاالبَلَدِ» (٢) مراد از آن مکه اســت. «حال آن‌که در این شهر جای داری.» بر تو نیســت، گناهی که مردم در آن می‌کنند.»

«و والـد» مراد از آن آدم اســت «وَ ماوَلَدَ» (٣) فرزندی که او را به وجود آورده است.[٢]

«لُبَداً» (٦) یعنی بسیار[٣]

«النَّجْدیـنِ» (١٠) (مـراد از دو راه خیر و شـر است.[۴]

«مَسْغَبَةٍ» (١٤) یعنی: گرسنگی[۵]

«مَتْرَبَةٍ» (١٦) یعنی: خاک نشین[۶]

گفته می‌شود: «فَلااقْتَحَمَ العَقَبةَ» (١١) یعنی: در دنیا به گذرگاه ســخت درنمی‌آید. (خداوند در کلام خــود) العَقَبة، را بدین گونه تفســیر کرده اســت. «و تو چه دانی که آن گذرگاه ســخت چیســت؟ بنـده‌ای را آزاد کـردن، یـا در روز گرسنگی طعام دادن.» (١٢ ـ ١٤)

١ - سورهٔ «البلد» مکی است.
٢ - «و والِدٍ وَ ماوَلَدَ» «سوگند به پدری (چنان) و آن کسی که به وجود آورد.»
٣ - «یَقُولُ اَهْلَکْتُ مالاً لُبَداً». «گوید: مال فراوانی تباه کردم.»
۴ - «وَهَدَیْناهُ النَّجْدَینِ». «و هر دو راه (خیر و شر) را بدو نمودیم.»
۵ - «اَوْ اِطْعامٌ فی یَوْمٍ ذِیْ مَسْغَبَةٍ». «یا در روز گرسنگی طعام دادن»
۶ - «اَوْ مِسْکیناً ذا مَتْرَبَةٍ» «یا بینوایی خاک نشین.»

٩١ - سُورَةُ : ﴿الشَّمْس﴾

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ضُحَاهَا : ﴿ضَوْؤُهَا﴾ . ﴿إِذَا تَلاهَا﴾ : [٢] . و﴿طَحَاهَا﴾ : [٦] : دحاها . ﴿دَسَّاهَا﴾[١٠] : أغواها . ﴿فَأَلْهَمَهَا﴾ [٨] : عَرَّفَهَا الشَّقَاءَ والسعادةَ. ﴿بِطَغْوَاهَا﴾ [١١] : بِمَعَاصِيهَا . ﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾[١٥] : عقبى أحَد .

٩١ ـ سورهٔ «الشَّمس»[١]

«والشَّمسِ و ضُحاها»

و مُجاهد گفته است: ضُحاها: یعنی: روشنایی آن. «اذا تَلاها» (٢) تَبَعها یعنی: از آن تبعیت کند[٢] (تَبَعَها در متن نیامده است.)

و «طَحاها» (٦) یعنی: گسترد و فراخ گردانید[٣]

«دَسّاها» (١٠) یعنی: آن را گمراه نمود[۴]

«فَاَلْهَمَها» (٨) یعنی: شقاوت و سعادت آن را شناخت.[۵]

«بَطغْواها» (١١) یعنی: نظر به گناهان خود[۶]

«وَلایَخافُ عُقْباها» «و (خدا) از پیامد کار خویش نمی‌ترسد.» یعنی از هیچ یک.

١ - باب :

٤٩٤٢ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ أَخْبَرَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَمْعَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ ، وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ﴿إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا﴾ : انْبَعَثَ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ عَارِمٌ ، مَنِيعٌ فِي رَهْطِهِ ، مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ » . وَذَكَرَ النِّسَاءَ فَقَالَ : « يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ ، فَلَعَلَّهُ يُضَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ » . ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي ضَحِكِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ ، وَقَالَ : « لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ » .

وَقَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ عَمِّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ » . [راجع: ٣٣٧٧ . أخرجه مسلم : ٢٨٥٥] .

باب ـ ١

٤٩٤٢ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عبدالله بن زُمعه گفت: وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که خطبه می‌خواند و از شتر و کسی که آن را پی کرد، یاد نمود، آن حضرت خواند: «اذانْبَعَثَ اَشْقاها» (١١) «آنگاه که بدبخت‌ترین‌شان برخاست.» (و به ادامه فرمود) «و مردی تنومند شریر را برای

---

١ - سورهٔ «الشمس» مکی است.

٢ - «وَالْقَمَرِ اذا تَلاها» «سوگند به ماه، چون پی (خورشید) رود.»

٣ - «وَالارضِ وَ ماطَحها» «سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد.»

۴ - «وَقَدْ خابَ مَنْ دَسّها» «به تحقیق که بی‌بهره ماند، هرکه نفس خود را گم کرد.»

۵ - «فَاَلْهَمَها فُجُورها و تَقْواها». «سپس پلید کاری و پرهیزگاری‌اش را به او الهام کرد.»

۶ - «کَذَّبَتْ ثَمودُ بِطَغواها». «(قوم) ثمود به سبب سرکشی خود دروغ شمردند.»

پی کردن شتر فرستاد که در میان قوم همچون اَبو زَمعه نیرومند بود.» سپس آن حضرت (در خطبهٔ خود) از زنان یاد کرد و گفت: «کسی از شما قصد تازیانه زدن زن خود می‌کند، همچون غلامی را که تازیانه می‌زند، و شاید که در آخر روز با وی هم‌بستری کند.» و سپس دربارهٔ خندیدن‌شان در مورد بادی که از انسان خارج می‌شود، اندرزشان داد و گفت: «چرا یکی از شما می‌خندد به آنچه خود می‌کند.» و ابومعاویه گفت: از هشام، از پدر وی، از عبدالله بن زَمعه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «همچون ابو زَمعه، عموی زبیر بن عوام.»

۹۲ - سُورَةُ: ﴿اللیل﴾

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾[۹]: بِالْخَلَفِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿تَرَدَّى﴾[۱۱]: مَاتَ. وَ﴿تَلَظَّى﴾[۱۴]: تَوَهَّجُ.

وَقَرَأَ عُبَيْدُ بْنُ عُمَيْرٍ: ﴿تَتَلَظَّى﴾.

۹۲ - سورهٔ «اللیل»[۱]

«واللَّیلِ اذا یَغشی»

و ابن عباس گفت: «وَکَذَّبَ بالحُسنی» (۹) مراد از «بالحُسنی» خَلَف یا عوض آن است.[۲]

و مُجاهد گفته است: «تَرَدّی» (۱۱) یعنی: آنگاه که بمیرد.[۳]

و «تَلَظّی» (۱٤) یعنی برافروخته شود و زبانه زند[۴] و عُبَید بن عُمَیْر چنین خوانده است: «تَتَلَظّی»

---

۱ - سورهٔ «اللیل» مکی است.

۲ - «وَ کَذَّبَ بالحُسنی» «و پاداش نیک را به دروغ نسبت داد.»

۳ - «وَ ما یُغنی عَنْه مالُه اِذا تَرَدّی». «و چون هلاک شود، مال وی چیزی از وی دفع نکند.»

۴ - «فَاَنذَرتُکُم ناراً تَلَظّی». «پس شما را به آتشی که زبانه می‌کشد، هشدار دادم.»

١ - باب : ﴿ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴾ [٢]

٤٩٤٣ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : دَخَلْتُ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِاللَّهِ الشَّامَ ، فَسَمِعَ بِنَا أَبُو الدَّرْدَاءِ فَأَتَانَا ، فَقَالَ : أَفِيكُمْ مَنْ يَقْرَأُ ؟ فَقُلْنَا نَعَمْ ، قَالَ : فَأَيُّكُمْ أَقْرَأُ ؟ فَأَشَارُوا إِلَيَّ ، فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقَرَأْتُ : ﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى . وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى . وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى ﴾ . قَالَ : أَنْتَ سَمِعْتَهَا مِنْ فِي صَاحِبِكَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : وَأَنَا سَمِعْتُهَا مِنْ فِي النَّبِيِّ ﷺ : وَهَؤُلَاءِ يَأْبَوْنَ عَلَيْنَا . [راجع : ٣٢٨٧ . أخرجه مسلم : ٨٢٤] .

باب ـ ١

«والنَّهارِ اذا تَجَلّی» (٢) «سوگند به روز چون جلوه‌گری آغازد.»

٤٩٤٣ ـ از سُفیان، از اَعْمش، از ابراهیم روایت است که عَلْقَمَه گفت: در میان جمعی از اصحاب عبدالله (ابن مسعود) در شام درآمدم. اَبودَرداء که آمدن ما را دانست، نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی که قرآن بخواند، هست؟ گفتیم: آری، گفت: کدام یک از شما می‌خواند؟ دیگران به من اشاره کردند. گفت: بخوان. من خواندم: «وَالّیل اذا یَغْشی، و النَّهارِ اذا تَجَلّی و الذَّکر والأُنثی»[1]

اَبودرداء گفت: آیا تو همچنین از دهان دوست خود (عبدالله بن مسعود) شنیده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: و من (همچنین) از دهان پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام و این گروه (شامیان) بر ما اباء می‌کنند (این قرائت را درست نمی‌دانند.)

٢ - باب : ﴿ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالأُنْثَى ﴾ [٣]

٤٩٤٤ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قَدِمَ أَصْحَابُ عَبْدِاللَّهِ عَلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ ، فَطَلَبَهُمْ فَوَجَدَهُمْ فَقَالَ أَيُّكُمْ يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ عَبْدِاللَّهِ ؟ قَالَ : كُلُّنَا ، قَالَ : فَأَيُّكُمْ أَحْفَظُ ؟ فَأَشَارُوا إِلَى عَلْقَمَةَ ، قَالَ : كَيْفَ سَمِعْتَهُ يَقْرَأُ : ﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ﴾ . قَالَ عَلْقَمَةُ : ﴿ وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى ﴾ . قَالَ : أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ هَكَذَا ، وَهَؤُلَاءِ يُرِيدُونِي عَلَى أَنْ أَقْرَأَ : ﴿ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالأُنْثَى ﴾ وَاللَّهِ لَا

باب ـ ٢

«وَماخَلَقَ الذَّکَرَ والأُنْثی»(٣) «(و سوگند به) آنکه نر و ماده را آفرید.»

٤٩٤٤ ـ از حَفص، از اَعْمَش، از ابراهیم روایت است که عَلْقَمَه گفت: اصحاب عبدالله (ابن مسعود) به سوی اَبودرداء رفتند، اَبودرْداء در طلب ایشان برآمد و آنان را پیدا کرد و گفت: کدام یک از شما به قرائت عبدالله (ابن مسعود) می‌خواند. یکی گفت: همهٔ ما. اَبودرداء گفت:

١ - در قرائت ابن مسعود، «و ماخَلَق» حذف است. «وَالذَّکَر» به کسر (راء) «والذِّکرِ» خوانده شده است که البته قرائتِ متواتر همان است که در قرآن آمده است: «وَما خَلَقَ الذَّکَرَ والأُنثی» و آن بر مبنای مصحف عثمانی است و اجماع بر آن قرار گرفته است.

أتَابِعُهُمْ ؟ [راجع : ۳۲۸۷].

کدام یک از شما بهتر حفظ دارید؟ ما به سوی عَلْقَمَه اشاره کردیم. ابودَردأ گفت: از ابن مسعود چگونه شنیده‌ای که «وَالَّيل ِاذايَغْشى» را می‌خواند؟ عَلْقَمَه گفت: «والذَّكَرِ والأُنثى» اَبودرداء گفت: به تحقیق گواهی می‌دهم و از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که همچنین می‌خواند و آنها (شامیان) مرا بر آن می‌دارند که بخوانم «وَماخَلَقَ الذَّكَرَ و الأُنثى» به خدا سوگند که از ایشان پیروی نمی‌کنم.

٣ - باب : قَوْله ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴾ [٥]

٤٩٤٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ فِي جَنَازَةٍ ، فَقَالَ : « مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ ، إِلا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ » . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَفَلا نَتَّكِلُ ؟ فَقَالَ : « اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴾ إِلَى قَوْله ﴿ لِلْعُسْرَى ﴾ » [راجع : ١٣٦٢ . أخرجه مسلم : ٢٦٤٧].

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«فَأَمّا مَنْ اَعْطَى واتَّقى» (۵) «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود.»

۴۹۴۵ ـ از سَعد بن عُبیده، از ابوعبدالرحمن سُلمی روایت است که علی رضی الله عنه گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم در جنازه‌ای در (گورستان) بقیع غَرقدْ بودیم. آن حضرت فرمود: «هیچ یکی از شما نیست مگر اینکه جایگاهش در بهشت و در دوزخ نوشته شده است.» یاران گفتند: یا رسول الله، آیا به همین اتکاء نکنیم؟ فرمود: «عمل نیک کنید که آن برای هرکس (رسیدن به جایگاه او را) آسان می‌سازد.» سپس خواند: «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود، و به پاداش نیک باور داشت، راه او را (به سرای آسایش) آسان خواهیم کرد و اما هرکه بخل ورزید و خود را بی‌نیاز شمرد و (پاداش) نیک را به دروغ گرفت، راه او را به سوی دشواری آسان خواهیم نمود.» (۵ ـ ۱۰)

باب قوله :
﴿وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾ [٦]

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : كُنَّا قُعُوداً عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَ . . . الْحَدِيثَ .

باب فرمودهٔ خدای تعالی

«وَصَدَّقَ بِالْحُسْنى» (٦) «و به پاداش نیک باور داشت.» روایت است از سعد بن عُبیده، از ابی عبدالرحمن که علی رضی الله عنه گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودم و حدیث (مذکور) را یاد کرد.

٤ - باب :
﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾ [٧]

٤٩٤٦ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ فِي جَنَازَةٍ ، فَأَخَذَ عُوداً يَنْكُتُ فِي الأَرْضِ ، فَقَالَ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ أَوْ مِنَ الْجَنَّةِ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلا نَتَّكِلُ ؟ قَالَ : «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ . ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى . وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾» . الآيَةَ .
قَالَ شُعْبَةُ : وَحَدَّثَنِي بِهِ مَنْصُورٌ ، فَلَمْ أُنْكِرْهُ مِنْ حَدِيثِ سُلَيْمَانَ . [راجع : ١٣٦٢ . أخرجه مسلم : ٢٦٤٧] .

باب ـ ۴

«فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى» (٧) «راه او را (به سرای آسایش) آسان خواهیم کرد.»
٤٩٤٦ ـ از سعید بن عُبَیده، از ابوعَبَیده سُلمی، از علی رضی الله عنه، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است اینکه: آن حضرت در جنازه‌ای بود، و چوبی کوچک گرفت و با آن زمین را می‌خراشید و گفت: «هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه به تحقیق جایگاهش در دوزخ یا بهشت نوشته شده است.»
گفتند: یا رسول الله، آیا بر آن اعتماد نکنیم؟ فرمود: «عمل نیک کنید که آن (رسیدن به جایگاه او را) برای هرکس آسان می‌سازد.» «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود و به پاداش نیک باور داشت.» شُعْبَه (راوی) گفته است: همین حدیث را منصور به من گفت: و از حدیث سلیمان (حدیث مذکور) انکار نکرد.

٥ - باب : قَوْلِهِ :
﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى﴾ [٨]

باب ـ ۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغنی» (٨) «و اما هرکه بخل

ورزید و خود را بی نیاز شمرد.»

٤٩٤٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ». فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ ، أَفَلَا نَتَّكِلُ؟ قَالَ : «لَا ، اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى . وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى . فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾» . [راجع : ١٣٦٢ . اخرجه مسلم : ٢٦٤٧] .

۴۹۴۷ ـ از اَعْمَش، از سَعد بن عُبَیده، ابوالرحمن روایت است که علی علیه السلام گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم که فرمود: «هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه به تحقیق جایگاهش در بهشت و دوزخ نوشته شده است.»

ما گفتیم: یا رسول الله، آیا بر همین اعتماد نکنیم؟ فرمود: «نـی، عمل (نیک) کنید که (رسیدن به جایگاه را) برای هرکس آسان می‌سازد.» سپس خواند «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود و به پاداش نیک باور داشت، (راه او را) برای آسایش، آسان خواهیم کرد.» تا فرمودهٔ خدای تعالی، «(راه او را) به سوی دشواری آسان خواهیم کرد.»

٦ - باب : قَوْلِهِ ﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾ [٩]

باب ـ ۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى» (۹) «و پاداش نیک را به دروغ گرفت.»

٤٩٤٨ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ ، فَأَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ ، فَنَكَّسَ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ ، وَمَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ ، إِلَّا كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَإِلَّا قَدْ كُتِبَتْ شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً». قَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلَا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، وَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ

۴۹۴۸ ـ از مَنصور، از سعد بن عُبیده، از ابوعبدالرحمن سُلمی از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: ما در بقیع غرقد، در جنازه‌ای بودیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد ما آمد و نشست و ما پیرامون وی نشستیم، در حالی که با خود عصایی کوچک داشت. سر فرو افکند و با عصای کوچک زمین را می‌خراشید، سپس فرمود: «هیچ یک از شما نیست و نه نفسی که آفریده شده است مگر آنکه جای وی در بهشت و دوزخ نوشته شده

فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ ؟ قال : « أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاءِ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى . وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴾ » . الآيَةَ . [راجع : ١٣٦٢ . أخرجه مسلم : ٢٦٤٧] .

است و مگر آنکه بدبخت یا نیک بخت نوشته شده است.» مردی گفت: یا رسول الله، آیا بر آنچه بر ما نوشته (مقدر) شده، اتکاء نکنیم و عمل را ترک کنیم، اگر کسی از ما از اهل سعادت باشد به عمل اهل سعادت برمی‌گردد و اگر کسی از ما از اهل شقاوت باشد، پس به عمل اهل شقاوت برمی‌گردد؟

آن حضرت فرمود: «و اما اهل سعادت، عمل (نیک) اهل سعادت را بر خود آسان می‌یابند و اما اهل شقاوت عمل (بد) اهل شقاوت را بر خود آسان می‌یابند.» و سپس خواند: «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود و به پاداش نیک باور داشت.»

٧ - باب : ﴿ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ﴾ [١٠]

باب ـ ٧

«فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسرى» (١٠) «(راه او را) به سوی دشواری آسان خواهیم کرد.»

٤٩٤٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ عُبَيْدَةَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي جَنَازَةٍ ، فَأَخَذَ شَيْئًا فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ الأَرْضَ ، فَقَالَ : « مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ ، إِلا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ ؟ قال : « اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ ، أَمَّا مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ ، فَيُيَسَّرُ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاءِ فَيُيَسَّرُ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى . وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴾ » . الآيَةَ [انظر في التوحيد ، باب ٥٤] .

٤٩٤٩ ـ از اَعمش روایت است که گفت: از سعد بن عُبیده شنیدم که از ابوعبدالرحمن سُلَمی حدیث می‌کرد که علی رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در جنازه‌ای بود، چیزی را گرفت و با آن زمین را می‌کاوید و گفت: «هیچ یک از شما نیست مگر آن‌که جایگاهش در دوزخ و جایگاهش در بهشت، نوشته شده است.»

گفتند: یا رسول الله، آیا بر آنچه بر ما نوشته شده اعتماد نکنیم و عمل را ترک ننماییم؟

آن حضرت فرمود: «عمل کنید که عمل (رسیدن به جایگاه را) که برای خود ایجاد

کرده است آسان می‌سازد و اما اگر در زمرهٔ اهل سعادت باشد عمل اهل سعادت بر وی آسان می‌شود و اگر در زمرهٔ اهل شقاوت باشد. عمل اهل شقاوت بر وی آسان می‌شود.» و سپس آن حضرت خواند: «و اما هرکه عطا کرد و پرهیزگاری نمود و به پاداش نیک باور داشت.»[۱]

۹۳ - سُورَةُ : (الضُّحى)

﴿ والضُّحَى ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ إِذَا سَجَى ﴾ [۲] : اسْتَوَى . وَقَالَ غَيْرُهُ: أَظْلَمَ وَسَكَنَ . ﴿ عَائِلًا ﴾ [۸] : ذُو عِيَالٍ .

۹۳ ـ سورهٔ «الضُّحی»[۲]

«والضُّحی»

و مُجاهد گفته است: «اِذا سَجَی» (۲) یعنی: (شب با روز) برابر گردید. و غیر وی گفته است: یعنی تاریک شد و آرام گرفت.[۳]

«عائلاً» (۸) یعنی: عیالمند.[۴]

۱- بابُ قوله : ﴿ ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَما قَلَى ﴾ [۳]

باب ـ ۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ماقَلی» (۳) «پروردگارت تو

---

۱ – امام بخاری، همین متن حدیث را که از شیوخ متعدد شنیده، آورده است و هر باب را به بخشی از این سوره عنوان کرده است. این خبر دلیل بر آن است که جملهٔ احوال و اعمال بندگان مبنی بر تقدیر است، که پیش از آفرینش‌شان بر ایشان نوشته شده و تغییرپذیر نیست. چنانکه خداوند می‌فرماید: «مایُبَدَّلُ القولُ لَدَیَّ» (ق: ۹) «نزد من حکم دگرگون نمی‌شود.» پس اگر سؤال شود که چون حوالت همه بر تقدیر است و خذلان، زیرا که تقدیر اصل است و عمل فرع و ثواب و عقاب از احکام فروع است نه از احکام اصول، چنانکه علم به اوقات و شرایط و ارکان نماز اصل است و عمل نماز بر آن فرع است و ثواب و عقاب بر فرع است نه بر اصل «اقتباس از تفسیر کشف‌الاسرار میبدی»

۲ – سورهٔ الضحی مکی است.

۳ – «واللیل اذا سَجَی». «سوگند به شب چون بپوشد.»

۴ – «وَوَجَدَکَ عائلاً فَاَغْنَی». «و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید.»

٤٩٥٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا الأَسْوَدُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ جُنْدُبَ بْنَ سُفْيَانَ ﷺ قَالَ : اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ، فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنِّي لأَرْجُو أَنْ يَكُونَ شَيْطَانُكَ قَدْ تَرَكَكَ ، لَمْ أَرَهُ قَرِبَكَ مُنْذُ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى . مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴾ . [راجع : ١١٢٤ . أخرجه مسلم : ١٧٩٧] .

را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.»

٤٩٥٠ ـ از اَسود بن قیس روایت است که گفت: از جُندَب بن‌سُفیان رضی الله عنه شنیدم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بیمار شد و دو یا سه شب برای نماز شب (تهجد) برنخاست. پس زنی (زن ابولهب) آمد و گفت: ای محمد، امیدوارم که شیطان تو، تو را واگذاشته باشد. او را نمی‌بینم که برای دو یا سه شب به تو نزدیک شده باشد. پس خدای عَزّوجل نازل کرد: «سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب چون بپوشد. پروردگارت تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.»

٢ - باب : ﴿ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴾ [٣]

تُقْرَأُ بِالتَّشْدِيدِ وَالتَّخْفِيفِ ، بِمَعْنًى وَاحِدٍ ، مَا تَرَكَكَ رَبُّكَ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : مَا تَرَكَكَ وَمَا أَبْغَضَكَ .

٤٩٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ جُنْدُبًا الْبَجَلِيَّ : قَالَتِ امْرَأَةٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا أَرَى صَاحِبَكَ إِلَّا أَبْطَأَكَ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ﴾ . [راجع : ١١٢٤ . أخرجه مسلم : ١٧٩٧ بزيادة] .

باب ـ ٢

«ماوَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ماقلی» (۳) «کلمهٔ وَدَّعَک» اگر به تشدید دال یا به تخفیف آن خوانده شود، یک معنی دارد. یعنی: پروردگار تو، تو را وانگذاشته است. و ابن عباس گفته است: یعنی تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.

٤٩٥١ ـ از شُعْبَه، از اَسود بن قَیس روایت است که گفت: از جُندُب بَجَلی شنیده‌ام که گفت: زنی گفت: یا رسول الله، یار تو را نمی‌بینم. مگر اینکه بر تو درنگ کرده است. پس نازل شد: «پروردگارت، تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.»

٩٤ - سُورَةُ : (الشَّرْحِ)

﴿ أَلَمْ نَشْرَحْ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وِزْرَكَ ﴾[٢] : فِي الْجَاهِلِيَّةِ . ﴿أَنْقَضَ﴾[٣] : أَثْقَلَ . ﴿ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴾[٥، ٦] : قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : أَيْ : مَعَ ذَلِكَ الْعُسْرِ يُسْرًا آخَرَ . كَقَوْلِهِ : ﴿هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ﴾[التوبة : ٥٢] : وَلَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ فَانْصَبْ ﴾[٧] . فِي حَاجَتِكَ إِلَى رَبِّكَ .

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾[١] : شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ .

۹۴ ـ سورهٔ «الشّرح»[١]

و مُجاهد گفته است: «وِزرَک» (۲) یعنی: مراد گناهی در روزگار جاهلیت است.[٢]

«اَنْقَض» (۳) یعنی: گرانی می‌کرد.[٣]

«مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً» (۵ ـ ۶) «با دشواری آسانی است.» ابن عُیَیْنَه گفته است: یعنی: با این دشواری آسانی دیگر است. مانند فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید.» (التوبه: ۵۲) و هرگز یک دشواری بر دو آسانی چیره نمی‌شود.[٤]

و مُجاهد گفته است: «فَانْصَبْ» (۷) یعنی: درخواستن حاجت از پروردگار خود بکوش.[٥]

و از ابن عباس یاد شده است که: «آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم.» (۱) یعنی خداوند سینهٔ آن حضرت را برای اسلام گشاده است.

٩٥ - سُورَةُ : (التِّينِ)

﴿ وَالتِّينِ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : هُوَ التِّينُ وَالزَّيْتُونُ الَّذِي يَأْكُلُ النَّاسُ . يُقَالُ : ﴿ فَمَا يُكَذِّبُكَ ﴾[٧] : فَمَا الَّذِي يُكَذِّبُكَ بِأَنَّ النَّاسَ يُدَانُونَ بِأَعْمَالِهِمْ ؟ كَأَنَّهُ قَالَ : وَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى تَكْذِيبِكَ بِالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ ؟

۹۵ ـ سورهٔ «التّین»[٦]

«والتِّين»

و مُجاهد گفته است: مراد از «والتِّین و الزَّیتون» همان انجیر و زیتونی است که مردم می‌خورند.

---

١ – سورهٔ «الشرح» مکی است.

٢ – «وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَک». «و بار گرانت را (از دوش تو) برداشتیم.»

٣ – «الَّذی أَنْقَضَ ظَهْرَک» «باری که گویی پشت تو را شکست.»

۴ – «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً». «پس به تحقیق که با دشواری آسانی است.»

۵ – «فَاِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ» «پس چون فراغت یافتی، به طاعت درکوش.»

۶ – سورهٔ «التّین» مکی است.

گفته می‌شود: فَما یُکَذِّبُکَ» (۷) یعنی: پس چیست که ترا تکذیب می‌کند که مردم به اعمال خویش جزا داده می‌شوند؟ گویا گفته است: کیست که دربارهٔ ثواب و عقاب به تکذیب تو قادر باشد؟[۱]

١ - باب

٤٩٥٢ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي عَدِيٌّ قال : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ ، فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ بِالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ . ﴿تَقْوِيمٍ﴾ : الْخَلْقِ . [راجع: ٧٦٧ . أخرجه مسلم: ٤٦٤] .

باب - ۱

۴۹۵۲ - از شُعْبه، از عَدی روایت است که گفت: از بَراء رضی الله عنه شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در سفری بود و در نماز خفتن در یکی از دو رکعت (سورهٔ) والتّین و الزَّیتون، را خواند.

«تَقْوِیمٍ» (۴) یعنی: آفرینش.[۲]

٩٦ - سُورَةُ : (العلق)

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [١]

وَقَالَ قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَتِيقٍ ، عَنِ الْحَسَنِ قال : اكْتُبْ فِي الْمُصْحَفِ فِي أَوَّلِ الإِمَامِ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، وَاجْعَلْ بَيْنَ السُّورَتَيْنِ خَطًّا .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿نَادِيَهُ﴾ [١٧] : عَشِيرَتَهُ . ﴿الزَّبَانِيَةَ﴾ [١٨] : الْمَلَائِكَةَ . وَقَالَ : ﴿الرُّجْعَى﴾ [٨] : الْمَرْجِعُ . ﴿لَنَسْفَعًا﴾ [١٥] : قال : لَنَأْخُذَنْ ، وَلَنَسْفَعَنْ بِالنُّونِ ، وَهِيَ الْخَفِيفَةُ ، سَفَعْتُ بِيَدِهِ : أَخَذْتُ .

۹۶ - سورهٔ «العَلَق»[۳]

«اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ» (۱) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید.» و قُتَیْبه گفته است: روایت است از حَمّاد، از یَحیی بن عَتیق که حسن گفته است: در مصحف در اول قرآن (بر سر سورهٔ فاتحه) بنویس: بسم‌الله الرحمن الرحیم و میان دو سوره خطی (فاصل) بگذار.[۴]

۱ - «فما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بالدّین». «پس چه چیز تو را بعد از این، به تکذیب جزا وامی‌دارد.»

۲ - «لَقَدْ خَلَقْنا الانسانَ فی أَحْسَنِ تقویم». «به راستی انسان را در نیکوترین صورتی آفریدیم.»

۳ - سورهٔ «العلق» مکی است.

۴ - در مورد اینکه «بسم‌الله الرحمن الرحیم» یا «بسمه» جزئی از هر سوره یا آغاز سورهٔ «الفاتحه» است، اختلاف می‌باشد. قول مختار همان است که بسمله، آیتی از قرآن است که برای فصل میان سوره‌ها نازل شده است. مذهب حسن بصری آن است که «بسمه» را بر سر سورهٔ «الفاتحه» باید نوشت و مؤلف به همین

و مُجاهد گفته است: «نادِیَه» (۱۷) یعنی: خویشاوندان خود را[۱] «الزَّبانِیَة» (۱۸) یعنی فرشتگان را.[۲] و گفته است: «الرُّجْعی» (۸) یعنی: بازگشت.[۳]

«لَنَسْفَعاً» (۱۵) یعنی: خواهیم گرفت. وَلَنَسْفَعَنْ با نون (آخر کلمه) که خفیفه است (مانند) «سَفَعْتُ بِیَدِه» یعنی: گرفتم.[۴]

۱ – باب :

۴۹۵۳– حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وحَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ مَرْوَانَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ أَبِي رِزْمَةَ : أَخْبَرَنَا أَبُو صَالِحٍ سَلْمَوَيْهِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ : أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ :

أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : كَانَ أَوَّلَ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ فِي النَّوْمِ ، فَكَانَ لا يَرَى رُؤْيَا إِلا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ .

ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلاءُ ، فَكَانَ يَلْحَقُ بِغَارِ حِرَاءٍ ، فَيَتَحَنَّثُ فِيهِ – قَالَ : وَالتَّحَنُّثُ : التَّعَبُّدُ – اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ ، وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ ، فَيَتَزَوَّدُ بِمِثْلِهَا .

حَتَّى فَجِئَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا أَنَا بِقَارِئٍ » .

قَالَ : فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ .

ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : اقْرَأْ ، قُلْتُ : مَا أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ .

ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : اقْرَأْ ، قُلْتُ : مَا أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ .

باب ـ ۱

۴۹۵۳ ـ روایت است از عُقیل، از ابن شهاب (زُهری) و همچنان روایت است از یونس بن یزید که ابن شهاب گفت که عُروه بن زبیر او را خبر داده که: عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آنچه نخست بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد، راست آمدن رؤیایی بود که در خواب می‌دید و آن حضرت رؤیایی نمی‌دید، مگر آنکه چون سپیدی صبح راست می‌آمد.

سپس دوستدار انزوا و گوشه‌گیری گردید، و به غار حرا می‌رفت و در آنجا عبادت می‌کرد، راوی گفت: التَحَنُّث؛ یعنی عبادت کردن. شبهایی چند، در آن‌جا بسر می‌برد، قبل از آنکه نزد همسر خود (خدیجه) برگردد و برای این کار توشه می‌گرفت. سپس نزد خدیجه

اشاره کرده است و این مخالف با قول صحابه است، نظر به قول صحابه و مصحف امام، بسمله را بر سر هر سوره به جز سورۀ «التوبه» باید نوشت.

۱ – «فَلْيَدْعُ نادِيَه». (بگو تا گروه خود را بخواند.)

۲ – «سَنَدْعُ الزَّبانِيَة». «بزودی آتشبانان را فرا خوانیم.»

۳ – «سَنَدْعُ الزَّبانِيَة». «بزودی آتشبانان را فراخوانیم.»

۴ – «كَلّا لَئِن لَمْ يَنْتَهِ لَنَسفَعاً بالنّاصِيَة» «هرگز، هرگز! اگر باز نایستد او را به موی پیشانی خواهیم کشید.»

ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ . خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ . اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ . الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴾ . الآيَاتِ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ .

فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَرْجُفُ بَوَادِرُهُ ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ ، فَقَالَ : « زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي » . فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ .

قَالَ لِخَدِيجَةَ : « أَيْ خَدِيجَةُ ، مَا لِي ، لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي » . فَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ .

قَالَتْ خَدِيجَةُ : كَلاَّ ، أَبْشِرْ ، فَوَاللَّهِ لاَ يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا ، فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ ، وَتَصْدُقُ الْحَدِيثَ ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ .

فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلٍ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ خَدِيجَةَ أَخِي أَبِيهَا ، وَكَانَ امْرَأً تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعَرَبِيَّ ، وَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجِيلِ بِالْعَرَبِيَّةِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ .

فَقَالَتْ خَدِيجَةُ : يَا ابْنَ عَمِّ ، اسْمَعْ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ ، قَالَ وَرَقَةُ : يَا ابْنَ أَخِي ، مَاذَا تَرَى ؟ فَأَخْبَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ خَبَرَ مَا رَأَى .

فَقَالَ وَرَقَةُ : هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُوسَى ، لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا ، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا ، ذَكَرَ حَرْفًا ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ » .

قَالَ وَرَقَةُ : نَعَمْ ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ بِمَا جِئْتَ بِهِ إِلاَّ أُوذِيَ ، وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ حَيًّا أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا .

ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ ، وَفَتَرَ الْوَحْيُ فَتْرَةً ، حَتَّى حَزِنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

برمی‌گشت و باز توشه می‌گرفت. تا آنکه در غار حرا امر حق بر وی آمد. فرشته‌ای نزدش آمد و گفت: بخوان. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «من خواننده نیستم» آن حضرت گفت: فرشته مرا گرفت و سخت فشار داد تا آنکه طاقت من به آخر رسید. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: من خواننده نیستم. برای بار دوم مرا گرفت و سخت فشرد تا آنکه طاقتم به آخر رسید. سپس رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: من خواننده نیستم. برای بار سوم مرا گرفت و سخت فشار داد تا آنکه طاقتم به آخر رسید. سپس رهایم کرد و گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیلهٔ قلم آموخت. آموخت آدمی را آنچه نمی‌دانست.» (آیات: ۱ ـ ۵)

رسول الله صلی الله علیه و سلم با همین آیات بازگشت در حالی که گوشت میان شانه و گردنشان می‌لرزید تا آنکه نزد خدیجه آمد و گفت: «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید.» او را پوشانیدند تا آنکه ترسش از میان رفت. آن حضرت به خدیجه گفت: «ای خدیجه، مرا چه حالت است، به تحقیق که بر نفس خود ترسیده‌ام.» و او را از ماجرا آگاه کرد. خدیجه گفت: هرگز چنین نیست، مژدگانی باد تو را. به خدا سوگند که هیچگاه خدا تو را خوار نمی‌کند. به خدا سوگند که تو صلهٔ رحم می‌کنی، و سخن راست می‌گویی، و فرومانده را برمی‌گیری، و نیازمندان را یاری می‌کنی و

میهمـان را گرامی می‌داری و از حق پشـتیبانی می‌کنی. خدیجـه آن حضرت را با خود برد تا آنکه نزد وَرْقه بن نُوفل رسیدند. وی پسرعموی خدیجه بود و مردی که در روزگار جاهلیت به مسـیحیت درآمده بود و بـه زبان عربی کتابت می‌کـرد و از انجیل به عربی می‌نوشـت، آنچه را که خدا خواسـته بود که بنویسد. وی پیری کهنسال بود نابینا شده بود. خدیجه به وی گفت: ای پسر عمو، از پسـر برادرت بشنو. وَرْقَه (به آن حضرت) گفت: ای برادرزاده، چه دیده‌ای، پیامبر صلی الله علیه و سلم از آنچه دیده بود به او خبـر داد. وَرَقه گفت: این ناموس (جبرئیل) اسـت که بر موسی فرستاده شده بود، ای کاش (در روزگار نبُوَّت تو) جوان می‌بودم، ای کاش زنده می‌مانـدم، و حرفی (دیگر) بر زبان آورد. رسـول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «آیا مرا بیـرون می‌کنند؟» ورقه گفت: آری. هیچ مردی نیاورده اسـت مانند آنچه تـو آورده‌ای به جز آنکه آزار دیده اسـت و اگـر زندگی‌ام روزگار (نبوت) تو را دریابد، تو را یاری خواهم رساند، یاریی توانمند. ورقه دیری نماند و درگذشـت، و وحی متوقف شـد و در آن وقفه پدید آمد تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم اندوهگین گشت.

٤٩٥٤– قال مُحَمَّدُ بْنُ شهَاب : فَأخْبَرَني أبُو سَلَمَةَ : بْنُ عَبْدِالرَّحْمَن أنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّـه الأنْصَاريَّ رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ ، وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَة الْوَحْي ، قال في حَديثه : « بَيْنَا أنَا أمْشي ، سَمعْتُ صَوْتًا منَ السَّمَاء ، فَرَفَعْتُ بَصَري ، فَإذَا الْمَلَكُ الَّذي جَاءَني بحرَاء ، جَالسٌ عَلَى كُرْسيٍّ بَيْنَ السَّمَاء وَالأرْض ،

٤٩٥٤ ـ از محمد بن شـهاب، از اَبوسَـلَمه بن عبدالرحمن روایت اسـت که جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی که از وقفهٔ وحی سخن می‌گفـت در حدیث خود فرمود: «در حالی که راهی بودم، آوازی از آسـمان شـنیدم، نگاهم

فَفَرِقْتُ مِنْهُ ، فَرَجَعْتُ ، فَقُلْتُ : زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي ، فَدَثَّرُوهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ . قُمْ فَأَنْذِرْ ، وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ . وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ . وَالرِّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ . - قال أبو سَلَمَةَ : وَهِيَ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَعْبُدُونَ - قال : ثُمَّ تَتَابَعَ الْوَحْيُ» . [راجع : ۳ . أخرجه مسلم : ١٦١] .

را بلند کردم، ناگاه دیدم که فرشته‌ای که در غار حرا بر من فرود آمده بود در میان زمین و آسمان بر تختی نشسته است، از وی ترسیدم و بازگشتم و گفتم: مرا بپیچانید، مرا بپیچانید. او را پوشانیدند. پس خدای تعالی فرود آورد: «ای کشیده ردای شب بر سرا! برخیز و بترسان و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاک کن و از پلیدی دور شو!» (المدثر: ۱ ـ ۵)

اَبوسلمه گفت: (والرُّجْز یعنی پلیدی) همان بتانی‌اند که مردم دوران جاهلیت آنان را می‌پرستیدند. آن حضرت فرمود: «سپس وحی پیهم فرود آمد.»

۲ - باب : قَوْلِه : ﴿ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴾ [۲]

باب ـ ۲ فرمودهٔ خدای تعالی

«خَلَقَ الانسانَ مِنْ عَلَقٍ» (۲) «آدمی را از خون بسته آفرید.»

٤٩٥٥ - حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ ، فَقَالَ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ . خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ . اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ ﴾ . [۱ - ۳] . [راجع : ۳ . أخرجه مسلم : ١٦٠] .

٤٩٥٥ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: نخستین مرحله‌ای که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد، خواب صالحه بود. پس فرشته‌ای بر وی آمد و گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است.» (۱ ـ ۳)

۳ - باب : قَوْلِه : ﴿ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ ﴾ [۳]

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«اقرَأ وَ رَبُّکَ الاَکْرَم» «بخوان، و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است.» (۳)

٤٩٥٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْريِّ (ح).
وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَني عُقَيْلٌ : قال مُحَمَّدٌ : أخْبَرَني عُرْوَةُ ، عَنْ عَائشَةَ رَضِي اللّٰه عَنْهَا : أوَّلُ مَا بُدِئَ به رَسُولُ اللّٰه ﷺ الرُّؤْيا الصَّادقَةُ ، جَاءَهُ المَلَكُ فَقَالَ : ﴿ اقْرأ باسْم رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ . خَلَقَ الإنْسَانَ منْ عَلَق . اقْرأ وَرَبُّكَ الأكْرَمُ . الَّذي عَلَّمَ بالقَلَم﴾ . [١ - ٤] . [راجع : ٣ .
أخرجه مسلم : ١٦٠ ، مطولاً] .

٤٩٥٦ ـ روایت است از عبدالرزاق، از مَعْمَرْ، از زُهری و همچنان روایت است از محمد (بن مسلم بن شهاب زُهری) از عُروه که عایشه رضی الله عنها گفت: نخست آنچه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد. خوابی بود که راست می‌آمد. فرشته‌ای نزدش آمد و گفت: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کسی که به وسیلهٔ قلم آموخت.» (۱ ـ ٤)

باب : ﴿الَّذي عَلَّمَ بالقَلَم﴾ [٤]

باب

«اَلَّذی عَلَّمَ بالقَلَم» (٤) «همان کسی که به وسیلهٔ قلم آموخت.»

٤٩٥٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْل ، عَن ابْن شهَاب قال : سَمعْتُ عُرْوَةَ : قَالَتْ عَائشَةُ رَضي اللّٰه عَنْهَا : فَرَجَعَ النَّبيُّ ﷺ إلى خَديجَةَ ، فَقَالَ : « زَمِّلُوني زَمِّلُوني » . فَذَكَرَ الحَديثَ . [راجع : ٣ .
أخرجه مسلم : ١٦٠ ، مطولاً] .

٤٩٥٧ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد خدیجه برگشت و گفت: «مرا بپیچانید، مرا بپیچانید.» و حدیث را یادآور شد.

٤ - باب : ﴿كَلا لَئنْ لَمْ يَنْتَه لَنَسْفَعَنْ بالنَّاصيَة ، نَاصيَة كَاذبَة خَاطئَة﴾ [١٥، ١٦].

باب ـ ۴

«کَلا لَئِن لَم یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بالنّاصِیَةِ، ناصِیَةٍ کاذِبَةٍ خاطِئَةٍ» (١٥ ـ ١٦) «نی هرگز!، اگر باز نایستد او را به موی پیشانی خواهیم کشید، (همان) موی پیشانی دروغگوی گناه پیشه را.»

٤٩٥٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق ، عَنْ مَعْمَر ، عَنْ عَبْدالكَريم الجَزَريِّ ، عَنْ عكْرمَةَ : قال ابْنُ عَبَّاس : قال أبُو جَهْل : لَئنْ رَأيْتُ مُحَمَّداً يُصَلِّي عنْدَ الكَعْبَة

٤٩٥٨ ـ از عکرمه روایت است که ابن عباس گفت: ابوجهل گفته بود: اگر ببینم که محمد نزدیک کعبه نماز بگزارد، گردنش را زیر پای

لأطَأنَّ عَلَى عُنُقِه ، فَبَلَغَ النَّبيَّ ﷺ فَقالَ : «لَوْ فَعَلَهُ لأخَذَتْهُ الْمَلائِكَةُ» .

تابَعَهُ عَمْرُو بْنُ خالِد ، عَنْ عُبَيْدِاللّه ، عَنْ عَبْدِالكَريم .

٩٧ - باب سُورَة : (القدر)

﴿إنَّا أنزَلْناهُ﴾

يُقالُ : الْمَطْلَعُ : هُوَ الطُّلوعُ ، وَالْمَطلِعُ : الْمَوْضِعُ الَّذي يُطْلَعُ مِنْهُ . ﴿أنزَلْناهُ﴾ الهاءُ كِنايَةٌ عَنِ القُرآنِ ، ﴿إنَّا أنزَلْناهُ﴾ مَخرَجَ الْجَميعِ ، وَالْمُنْزِلُ هُوَ اللّهُ ، وَالعَرَبُ تُوَكِّدُ فِعلَ الْواحِدِ فَتَجْعَلُهُ بِلَفظِ الْجَميعِ ، لِيَكونَ أثْبَتَ وَأوْكَدَ .

٩٨ - سُورَة : (البَيِّنَة)

﴿لَمْ يَكُنْ﴾

١- باب :

﴿مُنفَكِّينَ﴾ [١] : زائِلينَ . ﴿قَيِّمَةٌ﴾ [٣] : القائِمَةُ . ﴿دِينُ القَيِّمَةِ﴾ [٥] : أضافَ الدِّينَ إلَى الْمُؤَنَّثِ .

خواهم کرد. این خبر که به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید فرمود: «اگر چنین کند، همانا فرشتگان او را خواهند ربود.»

متابعت کرده است عبدالرزاق را. عمرو بن خالد از عبیدالله. از عبدالکریم.

۹۷ ـ سورهٔ «اَلْقدر»[۱]

«اِنّا اَنْزَلْناه»

گفته می‌شود: المَطْلَع (به فتح لام) یعنی: طلوع. والمَطْلِع (به کسر لام) جایی که از آنجا طلوع می‌کند.

«اَنْزَلْناه» یعنی: هاء (ضمیر آن) کنایه از قرآن است. (اِنّا اَنْزَلْناه» ما قرآن را فرود آوردیم.) صیغهٔ آن به لفظ جمع آمده. (برحسب قیاس باید چنین می‌بود: اِنّي اَنْزَلْتُهُ: یعنی: من قرآن را فرود آوردم. و فرود آورنده، خداوند است. عرب چون بر فعل واحد تأکید ورزند، آن را به لفظ جمع می‌گردانند تا ثابت‌تر و مؤکدتر گردد.

۹۸ ـ سورهٔ «اَلبَیِّنَة»[۲]

«لَمْ یَکُن»

باب ـ ۱

«مُنْفَکّین» (۱) یعنی: دور شونده.[۳]

---

۱ – سورهٔ «القدر» مکی است.

۲ – سورهٔ «البیّنه» مدنی است.

۳ – «لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَروا مِنْ اهلِ الکِتابِ والمُشرکینَ مُنْفَکّینَ حَتّی تاتیَهُمُ البَیِّنَةُ». «کافران اهل کتاب و مشرکان جدا شونده (از

«قَيِّمَةٌ» (۳) یعنی: راست و استوار[1]

«دِيْنُ الْقَيِّمَةِ» (۵) یعنی: دین را به مؤنث (که ملت است) اضافه کرده‌اند. (قَيِّمَه صفت آن است و موصوف محذوف است.) یعنی: دِيْنَ المِلَّةِ القائمةِ المُسْتَقِيْمَةِ)[2]

٤٩٥٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأُبَيٍّ : « إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ : ﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ » . قَالَ : وَسَمَّانِي ؟ قَالَ : (نَعَمْ) . فَبَكَى . [راجع : ٣٨٠٩ . أخرجه مسلم : ٧٩٩] .

٤٩٥٩ ـ از شُعْبَه، از قَتاده روایت است که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به اُبی (بن کعب) گفت: «خداوند مرا امر کرده است که بر تو بخوانم: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَروا» اُبی گفت: آیا خداوند از من نام گرفته است؟ فرمود: «آری» و اُبی، گریست.

٢ - باب :

باب ـ ۲

٤٩٦٠ - حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ حَسَّانَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأُبَيٍّ : « إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ » . قَالَ أُبَيٌّ : آللَّهُ سَمَّانِي لَكَ ؟ قَالَ : « اللَّهُ سَمَّاكَ لِي » . فَجَعَلَ أُبَيٌّ يَبْكِي . قَالَ قَتَادَةُ : فَأُنْبِئْتُ أَنَّهُ قَرَأَ عَلَيْهِ : ﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ﴾ . [راجع : ٣٨٠٩ . أخرجه مسلم : ٧٩٩] .

٤٩٦٠ ـ از هَمّام، از قَتاده روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به اُبی گفت: «خداوند مرا فرمود که قرآن را بر تو بخوانم.»

اُبی گفت: آیا خداوند بر تو نام مرا گرفت؟ آن حضرت فرمود: «خداوند بر من نام تو را گرفت.» اُبی به گریستن آغاز کرد. قَتاده گفت: آگاه شده‌ام که همانا آن حضرت بر اُبی خواند: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَروا مِنْ اَهْلِ الكِتابِ»

٣- باب :

باب ـ ۳

٤٩٦١ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي دَاوُدَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمُنَادِي : حَدَّثَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ : « إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُقْرِئَكَ الْقُرْآنَ » . قَالَ : آللَّهُ سَمَّانِي لَكَ ؟

٤٩٦١ ـ از سعید بن ابی عَروبه، از قَتاده روایت است که اَنَس بن مالک گفت: به تحقیق که

آیین خود) نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید.»

۱ - «فيها كتابٌ قَيِّمةٌ» «که در آنها نوشته‌های استوار است.»

۲ - «وَ ذلک دِيْنُ القَيِّمَةِ» «و دین (ثابت) و پایدار همین است.»

قال : (نَعَمْ) . قال : وَقَدْ ذُكِرْتُ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؟ قال : (نَعَمْ) . فَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ . [راجع : ٣٨٠٩ . أخرجه مسلم : ٧٩٩] .

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بـه أُبی بن کعب گفت: «همانا خداوند مرا فرموده است که قرآن خواندن خود را بر تو بخوانم.» أُبَی گفت: خداوند بر تو از من نام گرفت.» فرمود: آری. أُبی گفت: آیا من نزد پروردگار عالمیان یاد شده‌ام؟ فرمود: «آری» همان بود که از چشمانش اشک جاری شد.

۹۹ـ سورهٔ «الزَّلزلة»[1]

«اِذا زُلْزِلَتِ الارضُ زِلزالها»

١ - باب قوله :

﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴾ [٧]

يُقَالُ : ﴿ أَوْحَى لَهَا ﴾ [٥] ، أَوْحَى إِلَيْهَا ، وَوَحَى لَهَا وَوَحَى إِلَيْهَا : وَاحِدٌ .

باب ـ ١ فرمودهٔ خدای تعالی:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّةٍ خَيراً يَرَه» (٧) «پس هرکه هموزن ذره‌ای نیکی کند(نتیجهٔ) آن را خواهد دید.» گفته می‌شود: «اَوْحَى لَهَا» (٥) «به آن وحی کرد» یعنی به سوی آن وحی کرد. وَ وَحَى لَها، وَ وَحى اِلَيها، به یک معنی است.

٤٩٦٣ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ ، فَقَالَ : «لَمْ يُنْزَلْ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴾» . [راجع : ٢٣٧١ . أخرجه مسلم : ٩٨٧ مطولاً] .

٤٩٦٣ ـ از ابوصالح السَّمّان، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: داشتن اسپ برای سه منظور است. مردی را پاداش است، مردی را پناه و حمایت است و مردی را گناه است. و اما بر مردی که پاداش است، مردی است که اسپ را در راه خدا نگهداشته است و ریسمان آن را در چراگاه یا باغی دراز بسته است و آنچه اسپ در قید آن ریسمان دراز در چراگاه یا باغ

[1] - سورهٔ «الزلزلة» مدنی است.

خورده است برای (صاحب) آن نیکوییها است و اگر ریسمان خود را بگسلاند و یکی دو پشته را در جست و خیز شود آثار پای و سرگین افکندن آن برای (صاحبش) نیکوییها است. و اگر اسپ از جویی بگذرد و از آن آب بنوشد بدون آنکه صاحبش قصد نوشاندن آن را داشته باشد، برای (صاحبش) نیکوییهاست. این اسپ برای مرد پاداش است. و مردی که اسپ را از روی بی‌نیازی و پارسایی نگه می‌دارد، و حق خدا بر گردن و پشت آن (ادای زکات و استفاده در راه خدا) را فراموش نمی‌کند، آن اسپ، او را پناه و حمایت است و مردی که اسپ را از روی تفاخر و مباهات و خصومت (با دیگران) نگه می‌دارد، این اسپ او را گناه است.»

از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد خرها سؤال شد فرمود: «خداوند در مورد آنها به جز این آیت جامع (فراگیر) را بر من نازل نکرده است. «پس هرکس هموزن ذره‌ای نیکی کند (نتیجهٔ) آن را خواهد دید. و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند (نتیجهٔ) آن را خواهد دید.»

۱۰- سُورَةُ: ﴿ وَالْعَادِيَاتِ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الْكَنُودُ: الْكَفُورُ. يُقَالُ: ﴿ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ﴾ [٤]: رَفَعْنَا بِهِ غُبَارًا. ﴿ لِحُبِّ الْخَيْرِ ﴾ مِنْ أَجْلِ حُبِّ الْخَيْرِ ﴿ لَشَدِيدٌ ﴾ [٨]: لَبَخِيلٌ، وَيُقَالُ لِلْبَخِيلِ شَدِيدٌ. ﴿ حُصِّلَ ﴾ [١٠]: مُيِّزَ.

۱۰ـ سورهٔ «وَالعادیات»[1]

و مُجاهد گفته است: الکَنُودُ» یعنی: ناسپاس[2]

گفته می‌شود: «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً» (٤) یعنی: گرد را با آن بلند می‌کنند.[3]

«لِحُبِّ الخَیْر» یعنی: به خاطر دوستی مال.

---

۱ - سورهٔ «والعادیات» مکی است.

۲ - «اِنَّ الانسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ». «که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است.»

۳ - «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً» «و با آن (یورش) گردی برانگیزند.»

﴿كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾ [٤] : كَغَوْغَاءِ الْجَرَادِ ، يَرْكَبُ بَعْضُهُ بَعْضًا ، كَذَلِكَ النَّاسُ يَجُولُ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ .
﴿كَالْعِهْنِ﴾ [٨] : كَأَلْوَانِ الْعِهْنِ ، وَقَرَأَ عَبْدُاللَّهِ : كَالصُّوفِ .

«لَشَدِيدٌ» (۸) برای بخل ورزیدن. و برای بخیل «شدید» می‌گویند.[1]

«حُصِّلَ» یعنی: تمیز داده شود و آشکار شود.[2]

۱۰۱ - سُورَةُ الْقَارِعَةِ : ﴿ القارعة ﴾

۱۰۱ ـ سوره «اَلْقارِعَة»[3]

«كَالْفَراشِ المَبْثُوثِ» (٤) مانند غوغای ملخها، که یکی با دیگری درمی‌آمیزد، و مردمان چنینند که (در روز قیامت) یکی بر دیگری می‌افتند.[4]
«كَالْعِهْنِ» (٥) مانند رنگهای پشم. و عبدالله بن مسعود «كالصُّوفِ» خوانده است.[5]

۱۰۲ - سُورَةُ : (التكاثر) ﴿ الْهَاكُمْ ﴾

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ التَّكَاثُرُ ﴾ [١] : مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ .

۱۰۲ ـ (التكاثر)[6]

«الهاكُم»
و ابن عباس گفته است: «التَّكاثر» (۱) یعنی: کثرت مال و اولاد[7]

---

۱ - «وَ اِنَّهُ لِحُبِّ الخَيرِ لَشديدٌ» «و راستی او سخت شیفتهٔ مال است.»
۲ - «وَ حُصِّلَ مافی الصُّدور». «و آنچه در سینه‌هاست فاش شود.» لفظ «رَقْعنا» در سطر دوم سورهٔ «والعادیات» که در متن فوق است اشتباه است، درست آن ـ رَفَعنَ ـ است.
۳ - سورهٔ «القارعه» مکی است.
۴ - «يَوْمَ يَكُونُ النّاسُ كَالفَراشِ المبثُوث». «روزی که مردم چون پروانه(های) پراکنده گردند.»
۵ - «وَ تَكُونُ الجِبالُ كَالْعِهْنِ المَنْفُوشِ». «و کوهها مانند پشم محلوج رنگین شود.»
۶ - سورهٔ «التکاثر» مکی است.
۷ - «اَلهاكُمُ التَّكاثُرُ». «تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل ساخت.»

١٠٣ - سُورَةُ : (العَصْر)

﴿وَالْعَصْرِ﴾

وَقَالَ يَحْيَى : الْعَصْرُ : الدَّهْرُ ، أَقْسَمَ بِهِ .

١٠٤ - سُورَةُ :

﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ﴾

﴿الْحُطَمَةُ﴾ [٤] : اسْمُ النَّارِ ، مِثْلُ : ﴿سَقَرَ﴾ [القمر: ٤٨]: وَ [المدثر: ٢٦ ، ٢٧ ، ٤٢] . و : ﴿لَظَى﴾ [المعارج: ١٥].

١٠٥ - سُورَةُ : ﴿أَلَمْ تَرَ﴾

[الفيل : ١] : أَلَمْ تَعْلَمْ

قال مُجَاهِدٌ : ﴿أَبَابِيلَ﴾ [٣] : مُتَتَابِعَةً مُجْتَمِعَةً .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿مِنْ سِجِّيلٍ﴾ [٤] : هِيَ سَنْكِ وَكِلْ.

۱۰۳ـ سورۀ (العصر)[1]

و یحیی گفته است: العصر یعنی زمان، که خدا بدان سوگند یاد کرده است.[2]

۱۰۴ـ سورۀ «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ»[3]

«الْحُطَمَة» (٤) یعنی: اسم آتش مثل: «سَقَر» (القمر: ٤٨) و (المُدثر: ٢٦، ٢٧، ٤٢) و «لَظَی» (المعارج: ١٥)[4]

۱۰۵ـ سورۀ «أَلَمْ تَرَ»[5]

(الفيل)

«أَلَمْ تَرَ» (١) یعنی: آیا ندانستی؟[6]

مُجاهد گفته است: «أَبَابِيل» (٣) یعنی: پی هم آیندۀ گروهی[7]

ابن عباس گفته است: «مِنْ سِجِّيلٍ» (٤) (مُعَرَّب)

---

۱ - سورۀ «العصر» مکی است.

۲ - «والعَصر» (١) «سوگند به زمان.»

۳ - سورۀ «وَيلٌ لِكُلِّ هُمَزَة» مکی است.

۴ - «وَ ما أَدْراكَ مَاالْحُطَمَة» «و تو چه دانی که حُطَمَه چیست؟»

۵- سورۀ «أَلَمْ تَرَ» مکی است.

۶ - «أَلَمْ تَرَ كَيفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الفيل» «مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد؟»

۷ - «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيراً أَبابيل». «و بر سر آنها دسته دسته پرندگانی (ابابیل) فرستاد.»

١٠٦ - سُورَةُ : (قُرَيْشٍ)

﴿ لإيلافِ قريشٍ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ لإِيلافِ ﴾ [١] : أَلِفُوا ذَلِكَ ، فَلا يَشُقُّ عَلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ . ﴿ وَآمَنَهُمْ ﴾ [٤] : مِنْ كُلِّ عَدُوِّهِمْ فِي حَرَمِهِمْ .

قال ابْنُ عُيَيْنَةَ : لإِيلافِ : لِنِعْمَتِي عَلَى قُرَيْشٍ .

١٠٧- سُورَةُ : (الماعون)

﴿ أرأيتَ ﴾

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ يَدُعُّ ﴾ [٢] : يَدْفَعُ عَنْ حَقِّهِ ، يُقَالُ: هُوَ مِنْ دَعَعْتُ . ﴿ يُدَعُّونَ ﴾ [الطور : ١٣] : يُدْفَعُونَ. ﴿سَاهُونَ ﴾ [٥] : لاهُونَ . وَ ﴿ الْمَاعُونَ ﴾ [٧]: الْمَعْرُوفَ كُلَّهُ .

وَقَالَ بَعْضُ الْعَرَبِ : الْمَاعُونُ : الْمَاءُ ، وَقَالَ عِكْرِمَةُ : أَعْلاهَا الزَّكَاةُ الْمَفْرُوضَةُ ، وَأَدْنَاهَا عَارِيَّةُ الْمَتَاعِ .

سنگ و گل است.[١]

۱۰۶ ـ سورهٔ قُریش[٢]

«لإیلافِ قُرَیْشٍ» و مُجاهد گفته است: «لإیلافِ» (١) بدان خوی گرفته بودند و بر ایشان دشوار نمی‌آمد که در زمستان و تابستان (سفر کنند)[٣]
«وَ آمَنَهُم» (٤) یعنی: ایشان را از همهٔ دشمنان‌شان در شهرشان ایمن داشت.[۴]
ابن عُیَیْنه گفته است: لإیلافِ یعنی: به دلیل نعمت من بر قریش.

۱۰۷ ـ سورهٔ (الماعون)[۵]

«أرأیت» و مُجاهد گفته است: «یَدُعُّ» (٢) یعنی: او را از حقش بازداشت. گفته می‌شود که این کلمه از «دَعَعْتُ» مشتق است.[۶]
«یُدَعُّوْنَ» (الطور: ١٣) یعنی: رانده می‌شوند.[٧]
«ساهُوْنَ» (٥) یعنی: سستی و سهل انگاری.[٨]

---

١ - «تَرْمِيهِم بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيل». «(که) بر آنان سنگهایی از گِل (سخت) می‌افکندند.»
٢ - سورهٔ «قریش» مکی است.
٣ - «لِأِيلافِ قُرَيْش». «برای الفت دادن قریش»
۴ - «الَّذِى أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ». «همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد.»
۵- سورهٔ «الماعون» مکی است.
۶ - «فَذالِکَ الَّذِى يَدُعُّ الْيَتِيمَ». «این همان کسی است که یتیم را به سختی می‌راند.»
٧ - «يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَى نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا». «روزی که به سختی به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند، چه کشیدنی.»
٨ - «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِم ساهُونَ». «آنانی که از نماز خویش غفلت می‌ورزند.»

١٠٨ - سُورَةُ : (الكوثر)

﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴾

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ شَانِئَكَ ﴾ [٣] : عَدُوَّكَ .

١- باب:

٤٩٦٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى السَّمَاءِ ، قَالَ : «أَتَيْتُ عَلَى نَهَرٍ ، حَافَتَاهُ قِبَابُ اللُّؤْلُؤِ مُجَوَّفًا ، فَقُلْتُ : مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : هَذَا الْكَوْثَرُ» . [راجع : ٣٥٧٠ . أخرجه مسلم :١٦٢ . بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

٤٩٦٥ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْكَاهِلِيُّ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، قَالَ : سَأَلْتُهَا عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴾ . قَالَتْ : نَهَرٌ أُعْطِيَهُ نَبِيُّكُمْ ﷺ ، شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ ، آنِيَتُهُ كَعَدَدِ النُّجُومِ .

رَوَاهُ زَكَرِيَّا ، وَأَبُو الأَحْوَصِ ، وَمُطَرِّفٌ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ .

«الْماعون» (۷) تمام آنچه معروف است. و بعضی از عربها گفته‌اند: الماعوْن؛ یعنی: آب و عکرمه گفته است: برترین آن، زکات فرض و کمترین آن، عاریت دادن متاع است.[1]

۱۰۸ـ سورهٔ (الْکَوْثر)

«اِنّا اَعْطَیناکَ الکَوْثَر» و ابن عباس گفت: «شانِئَک» (۳) یعنی: دشمن تو[2]

باب ـ ۱

۴۹۶۴ ـ از شَیبان، از قَتاده روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم به آسمان بالا برده شد، گفت: «بر لب جویی آمدم که به دو جانب آن خیمه‌هایی از مروارید میان خالی بود. گفتم: این چیست ای جبرئیل؟ گفت: این کَوْثر است.»

۴۹۶۵ ـ از ابواسحاق، از ابو عُبَیده روایت است که گفت: از عایشه رضی الله عنها دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کردم: «اِنّا اَعْطَیناکَ الکَوثَر» «ما تو را کوثر دادیم.» گفت: نهری است که به پیامبر شما صلی الله علیه و سلم داده شده است، که به هر دو سوی آن (خیمه‌هایی از) مروارید میان خالی است و ظروف آن به عدد ستارگان (بیشمار) است.»

زکریا، و اَبوُ الاحْوص؛ و مُطَرِّف، از ابو اسحاق روایت کرده‌اند.

۱ – «وَ یَمْنَعُوْنَ الماعوْن». «و از (دادن) زکات (و وسایل و مایحتاج خانه) خودداری می‌ورزند.»

۲– «اِنَّ شانِئَکَ هُوَ الاَبْتَرُ». «همانا دشمنت خود بی تبار خواهد بود.»

٤٩٦٦ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ فِي الْكَوْثَرِ : هُوَ الْخَيْرُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ .

قَالَ أَبُو بِشْرٍ : قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ : فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ نَهَرٌ فِي الْجَنَّةِ ؟ فَقَالَ سَعِيدٌ : النَّهَرُ الَّذِي فِي الْجَنَّةِ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ . [انظر : ٦٥٧٨] .

٤٩٦٦ ـ از اَبو بشر، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که وی در مورد کَوْثَر گفته است: آن نیکویی است که خداوند به آن حضرت داده است.

ابوبشر گفته است: به سعید بن جُبَیر گفتم: مردمان می‌گویند که کوثر، نهری در بهشت است. سعید گفت: آن نهری که در بهشت است در زمرهٔ نیکویی است که خداوند به آن حضرت داده است.

١٠٩ - سُورَةُ : (الكافرون)

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾

يُقَالُ : ﴿ لَكُمْ دِينُكُمْ ﴾ الْكُفْرُ ﴿ وَلِيَ دِينِ ﴾ [٦] : الْإِسْلَامُ ، وَلَمْ يَقُلْ دِينِي ، لِأَنَّ الْآيَاتِ بِالنُّونِ ، فَحُذِفَتِ الْيَاءُ ، كَمَا قَالَ : ﴿ يَهْدِينِ ﴾ [الشعراء: ٧٨] : وَ ﴿ يَشْفِينِ ﴾ [الشعراء : ٨٠] .

وَقَالَ غَيْرُهُ : ﴿ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴾ [٢] : الْآنَ ، وَلَا أُجِيبُكُمْ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِي . ﴿ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴾ [٣ ، ٥] : وَهُمُ الَّذِينَ قَالَ : ﴿ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴾ [المائدة : ٦٤] .

١٠٩ ـ سورهٔ «الکافرون»[1]

«قُل یا اَیُّها الکافِرُون»

گفته می‌شود: «لَکُم دینُکُم» «دین شما برای خود شما» یعنی: کفر (دین شماست) «وَلِیَ دینِ» (٦) «و دین من برای خودم» یعنی: اسلام (دین من است) و نگفت: ـ دینِی ـ (به یاء متکلم) زیرا آیاتی که فواصل آن به نون است، یاء آن حذف شده است. چنانکه خداوند گفته است: «یَهْدینِ» (الشُّعراء: ٧٨) و «یَشْفینِ» (الشُّعراء: ٨٠)[2]

و غیر وی گفته است: «لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدون» (٢) «نمی‌پرستم آنچه شما می‌پرستید.» همین اکنون و آنچه از عمرم باقی مانده است شما را اجابت نمی‌کنم. «ولا اَنتُم عابِدُونَ ما اَعْبُدُ» (٣، ٥) «و شما نمی‌پرستید آنچه من می‌پرستم.» و کسانی‌اند که دربارهٔشان نازل شده است:

«و قطعاً آنچه از جانب پروردگار تو به سوی

---

١ - سورهٔ «الکافرون» مکی است.

٢ - یعنی از هر دو کلمه که در اصل ـ یَهْدِینی و یَشْفِینی بوده. یاء ساکن آن را حذف کرده‌اند.

تو فرود آمده بر طغيان و كفر بسيارى از ايشان خواهد افزود.» المائده ٦٤

١١٠ - سُورَةُ: (النصر)

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾

١١٠ ـ سورة «النّصر»[1]

«اذا جاء نَصْرُالله»

١ - باب:

٤٩٦٧ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ صَلَاةً بَعْدَ أَنْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾. إِلَّا يَقُولُ فِيهَا: «سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» [راجع: ٧٩٤. أخرجه مسلم: ٤٨٤].

باب ـ ١

٤٩٦٧ ـ از اَعمش از ابو الضُّحى، از مسروق روايت است كه عايشه رضى الله عنها گفت: پيامبر صلى الله عليه و سلم پس از نازل شدن: «اذا جاء نصرُالله والفَتح» «چون يارى خدا و پيروزى فرا رسد.» نمازى نگزارد مگر آنكه در آن مى‌گفت: «سُبحانَكَ رَبَّنا و بِحَمْدِكَ اللّهُمَّ اَغْفِرْلى» «تو را به پاكى ياد مى‌كنم اى پروردگار ما، و تو را مى‌ستايم، بارالها مرا بيامرز.»

٢ - باب:

٤٩٦٨ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ. [راجع: ٧٩٤. أخرجه مسلم: ٤٨٤].

باب ـ ٢

٤٩٦٨ ـ از منصور، از ابوالضُّحى، از مسروق روايت است كه عايشه رضى الله عنها گفت: رسول الله صلى الله عليه و سلم در ركوع و سجود خود (اين دعا را) بسيار مى‌گفت: «سُبحانَكَ اللّهُمَّ رَبَّنا وَ بِحمدِكَ اللّهُمَّ اَغفِرلى» و اين مطابق تأويل قرآن بود.

٣ - باب: قوله:

﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ [٢]

باب ـ ٣ فرمودهٔ خداى تعالى:

١ - سورهٔ «النّصر» مدنى است.

«وَ رَأَیتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ فی دینِ اللهِ اَفْواجاً» (۲) «و ببینی که مردم دسته دسته به دین خدا در آیند.»

٤٩٦٩ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عن سُفْيَانُ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ عُمَرَ ﷺ سَأَلَهُمْ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴾ . قَالُوا : فَتْحُ الْمَدَائِنِ وَالْقُصُورِ ، قال : مَا تَقُولُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ؟ قال : أَجَلٌ ، أَوْ مَثَلٌ ضُرِبَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ ، نُعِيَتْ لَهُ نَفْسُهُ . [راجع: ٣٦٢٧].

٤٩٦٩ ـ از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت است که گفت: عُمر رضی الله عنه از حاضرین درباره: «اِذا جـاء نَصْرالله والفتح» سـؤال کرد. گفتند: مراد از فتح، فتح شـهرها و قصرها (در آینده) اسـت. عمر گفت: تـو چه می‌گویی ای ابن عباس؟ ابن عباس گفت: مراد، فرا رسـیدن اجل محمد صلی الله علیه و سلم است که خبر مرگ او را رسانده است.

٤ – باب : قَوْلِهِ ﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴾[٣]

باب ـ ۴ فرمودۀ خدای تعالی:

تَوَّابٌ عَلَى الْعِبَادِ ، وَالتَّوَّابُ مِنَ النَّاسِ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ .

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَاسْتَغْفِرهُ اِنَّهُ کانَ تَوّاباً» (۳) تَوّابٌ یعنی بازگشت کننده بر بندگان. والتوّابُ، یعنی بازگشت کنندۀ کار مردم است و « تائب» بازگشتن از گناه است.

٤٩٧٠ – حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : كَانَ عُمَرُ يُدْخِلُنِي مَعَ أَشْيَاخِ بَدْرٍ ، فَكَأَنَّ بَعْضَهُمْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ ، فَقَالَ : لِمَ تُدْخِلُ هَذَا مَعَنَا وَلَنَا أَبْنَاءٌ مِثْلُهُ ؟ فَقَالَ عُمَرُ : إِنَّهُ مَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ ، فَدَعَاهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَأَدْخَلَهُ مَعَهُمْ ، فَمَا رُئِيتُ أَنَّهُ دَعَانِي يَوْمَئِذٍ إِلا لِيُرِيَهُمْ ، قال : مَا تَقُولُونَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴾ . فَقَالَ بَعْضُهُمْ : أُمِرْنَا أَنْ نَحْمَدَ اللَّهَ وَنَسْتَغْفِرَهُ إِذَا نُصِرْنَا وَفُتِحَ عَلَيْنَا ، وَسَكَتَ بَعْضُهُمْ فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا ، فَقَالَ لِي : أَكَذَاكَ تَقُولُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ؟ فَقُلْتُ : لا ، قال : فَمَا تَقُولُ ؟ قُلْتُ : هُوَ أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ لَهُ . قال : « فَإِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ » . وَذَلِكَ عَلامَةُ أَجَلِكَ . ﴿ فَسَبِّحْ

٤٩٧٠ ـ از ابوبشـر، از سـعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: عمر (بن خطاب) مرا در (مجلس) بـزرگان اصحاب بدر، درمی‌آورد وگویا یکی از ایشان در خود ناراحتی احساس کـرد و گفت: چرا او را در مجلس ما (بزرگان) درمی‌آوری و ما مانند او پسـرانی داریم؟ عمر گفت: به تحقیق وی کسی است که (از فضیلت وی آگاهید[1]. روزی عمر، ابن عباس را فراخواند و او را (در مجلس آن بـزرگان) درآورد. (ابن عباس می‌گوید) من نمی‌دانستم که در آن روز عمر مرا بدین سبب فراخوانده تا بدیشان (فضل

۱ – حدیث ۴۹۷۰، سطر پنجم، عوض ـ مَنْ قَدْ عَلِمْتُم «من حَیثُ عَلِمْتُم» آمده است. یعنی از آن جهت که او را شناخته‌اید.

بحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴾ . فَقَالَ عُمَرُ : مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلا مَا تَقُولُ . [راجع : ٣٦٢٧] .

مـرا) بنماید. عمر گفت: در مـورد این فرمودهٔ خـدای تعالی چه می‌گوییـد؟ «اذا جاء نصْرُاللهِ و الفَتـح» بعضی از آنان گفتند: مأمور شـده‌ایم که خدای را حمـد گوییم و آمرزش بخواهیم، آنگاه که نصرت داده شـویم و بر ما (شـهرها) فتح شود. بعضی دیگر خاموش ماندند و چیزی نگفتند. عمر به من گفت: ای ابن عباس! آیا تو هم در این مورد همین را می‌گویی؟ گفتم: نی، گفت: پس چه می‌گویی؟ گفتم: این اشـاره به زمان حیات رسـول الله صلی الله علیه و سـلم است که او را آگاه کرده است و خدا گفت: «اذا جاء نَصْرالله و الفَتح»[1] یعنی: «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسـد.» و این نشانهٔ مرگ تو است. «فَسبّح بِحَمْدِ رَبّکَ واسْتَغْفِرهُ اِنَّهُ کانَ تَوّاباً» «پس به سـتایش پروردگارت نیایشـگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه‌پذیر اسـت.» پس عمر گفت: من جـز آنچه تو می‌گویی، از آن چیزی دیگر نمی‌دانم.

١١١- سُورَةُ : (الْمَسَد)

﴿ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ ﴾

﴿ وَتَبَّ ﴾ [١] : خَسِرَ . ﴿ تَبَابٌ ﴾ [غافر : ٣٧] : خُسْرَانٌ . ﴿ تَتْبِيبٍ ﴾ [هود : ١٠١] : تَدْمِيرٌ .

۱۱۱ ـ سورهٔ: (المَسَد)[2]

«تَبَّتْ یَدا أَبی لَهَب»

«وَتَبَّ» (۱) یعنی: زیانکار شد، نابود شد.

«تَباب» (غافر: ۳۷) یعنی: زیانکاری[3]

«تَتْبیب» (هود: ۱۰۱) یعنی: هلاکت[4]

---

۱ - حدیث ۴۹۷۰، سطر یازدهم عوض «اذاجاءَ» اشتباهاً «فَاذا جاءَ» آمده است.

۲ - سورهٔ «المسد» مکی است.

۳ - «وَ ماکَیْدُ فِرعَونَ اِلّا فی تَباب». «و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید.»

۴ - «وَ مازادُوهُم غَیرَ تَتْبِیب». «و جز بر هلاکت آنان نیفزود.»

١ - باب

٤٩٧١ - حدثنا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ﴾. وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى صَعِدَ الصَّفَا، فَهَتَفَ: (يَا صَبَاحَاهْ). فَقَالُوا: مَنْ هَذَا، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلاً تَخْرُجُ مِنْ سَفْحِ هَذَا الْجَبَلِ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ». قَالُوا: مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا، قال: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». قال أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ، مَا جَمَعْتَنَا إِلا لِهَذَا، ثُمَّ قَامَ. فَنَزَلَتْ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾. وَقَدْ تَبَّ. هَكَذَا قَرَأَهَا الأَعْمَشُ يَوْمَئِذٍ. [راجع: ١٣٩٤. أخرجه مسلم: ٢٠٨].

٢ - باب: قَوْلِهِ:

﴿وَتَبَّ. مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾ [١-٢]

باب ـ ١

٤٩٧١ ـ از اَعْمَش از عَمرو بن مُرَّه، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که نازل شد: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقربين» «و خویشاوندان نزدیک خود را بترسان.» (الشعراء: ٢١٤) «وَ رَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصين»[١] و قوم تو از این جماعه که مخلص‌اند ـ رسول الله صلی الله علیه و سلم ـ بر آمد تا آنکه بر فراز کوه صفا رفت و فریاد برآورد که یا صباحاه(به کمک بشتابید).

گفتند: کیست که فریاد می‌کند. مردم بر آن حضرت گرد آمدند. فرمود: «آیا می‌بینید، اگر به شما خبر دهم که سوارانی از دامنهٔ این کوه می‌آید (تا شما را غارت کند) آیا مرا تصدیق می‌کنید.؟» گفتند: از تو تجربهٔ دروغ نداریم. آن حضرت فرمود: «همانا شما را از عذابی سخت که در پیش دارید می‌ترسانم.» اَبولهب گفت: هلاک بر تو باد، ما را فقط به همین خاطر جمع کردی. سپس ابولهب ایستاد (و راهی شد) و نازل شد: «تَبَّتْ يَدا أَبي لَهَبٍ وتَبَّ» «بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد.» لفظ ـ وَقَد تَبَّ ـ را همچنین اعمش در آن روز که روایت می‌کرده، خوانده است.

باب ـ ٢ فرمودهٔ خدای تعالی:

«وَتَبَّ. ما أَغْنَى عَنْهُ مالُهُ وَ ماكَسَبَ» (١ ـ ٢) «مرگ باد بر ابولهب، دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد.»

---

١ - در تیسیر القاری گفته شده: این تفسیر قول سابق است و منسوخ التلاوه شده است.

٤٩٧٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى الْبَطْحَاءِ، فَصَعِدَ إِلَى الْجَبَلِ فَنَادَى: (يَا صَبَاحَاهْ). فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ حَدَّثْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ مُصَبِّحُكُمْ أَوْ مُمَسِّيكُمْ، أَكُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي». قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا تَبًّا لَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾. إِلَى آخِرِهَا. [راجع: ١٣٩٤. أخرجه مسلم: ٢٠٨ بزيادة].

۴۹۷۲ ـ از اَعْمَش، از عَمرو بن مُرَّه، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی بَطْحاء برآمد و بر فراز کوه رفت و فریاد برآورد. قریش بر وی گرد آمدند. فرمود: «آیا می‌بینید اگر به شما بگویم که بامدادان یا شامگاهان دشمن بر شما حمله می‌کند، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟.» گفتند: آری. فرمود: «همانا شما را از عذابی سخت که در پیش دارید، می‌ترسانم.»
ابولهب گفت: آیا به خاطر همین ما را جمع کرده‌ای، هلاک بر تو باد. خدای عزوجل نازل کرد: «تَبَّت یدا ابی لَهَب» تا آخر سوره.

٣ - باب: قَوْلِهِ:
﴿سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾ [٣].

باب ـ ۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَب» (۳) «بزودی در آتشی پر زبانه درآید.»

٤٩٧٣ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ، أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا، فَنَزَلَتْ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾. [راجع: ١٣٩٤. أخرجه مسلم: ٢٠٨، مطولاً].

۴۹۷۳ ـ از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: ابولهب گفت: هلاک بر تو باد، برای همین ما را جمع کرده‌ای. پس نازل شد: «تَبَّت یدا ابی لَهَب»

باب ـ ۴

«وَامْرَأتُه حَمّالَةَ الحَطَب» (٤) «و زنش آن هیزم کش (آتش‌افروز)[1] به سخن چینی می‌رفت.
«فی جیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَد» (۵) «بر گردنش ریسمانی از لیف خرماست.» گفته می‌شود: مِنْ

۱ - در باب ۴، «حَمّالَةَ الحطب» یعنی با تاَ مضموم آورده است. و در توضیح آن گفته شده: عاصم از قراء سبعه ـ حَمّالَةَ ـ با فتح تاء خوانده است. در سائر نسخ بخاری ـ لَةَ الحطب ـ با فتح تاء است.

مَسَدٍ یعنی: پوست درخت مُقل (بلسان) و آن زنجیری در آتش است.

١١٢ - سورة : (الإخلاص)

﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ أحَدٌ﴾

يُقَالُ : لا يُنَوَّنُ ﴿ أحَدٌ ﴾ أيْ وَاحِدٌ .

١١٢ ـ سورۀ (الاخلاص)

(مکی است.)

«قُلْ هُوَاللهُ اَحَد» گفته می‌شود: (احدٌ) را در حالت وصل، غیر وقف تنوین نمی‌دهند. «اَحَدٌ» یعنی: واحد. یکتا. یگانه

١- باب :

٤٩٧٤ - حَدَّثَنَا أبُو اليَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأعْرَجِ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « قال اللّٰهُ : كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ ، فَأمَّا تَكْذِيبُهُ إيَّايَ فَقَوْلُهُ : لَنْ يُعِيدَنِي كَمَا بَدَأنِي ، وَلَيْسَ أوَّلُ الخَلْقِ بِأهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ إعَادَتِهِ ، وَأمَّا شَتْمُهُ إيَّايَ فَقَوْلُهُ : اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا وَأنَا الأحَدُ الصَّمَدُ ، لَمْ ألِدْ وَلَمْ أولَدْ ، وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفْئًا أحَدٌ» . [راجع : ١٣٩٣] .

باب ـ ١

٤٩٧٤ ـ از اَعْرَج، از ابوهریره رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند فرموده است: پسر آدم مرا تکذیب کرد و این برایش شایسته نبود، و مرا دشنام داد و این برایش شایسته نبود، ولی تکذیب وی، این گفتۀ اوست: هرگز مرا برنمی‌گرداند چنانکه مرا نخست آفریده است. (در حالی که) آفرینش نخستین او آسانتر از برگردانیدن وی نیست. و اما دشنام وی این گفتۀ اوست: خدا پسری گرفته است. (در حالی که) من یگانه‌ام و صمد (پاینده، رفیع و بی نیاز)، نزاده‌ام و زاده نشده‌ام، و هیچ یک مرا همتایی نیست.»

٢- باب : قَوْلِهِ : ﴿ اللّٰهُ الصَّمَدُ ﴾ [٢]

وَالعَرَبُ تُسَمِّي أشْرَافَهَا الصَّمَدَ . قال أبُو وَائِلٍ : هُوَ السَّيِّدُ الَّذِي انْتَهَى سُؤْدَدُهُ .

باب ـ ٢ فرمودۀ خدای تعالی:

«اللهُ الصَّمَد» (٢) «خدای صَمَد (بی نیاز»). عرب‌ها، بزرگان خویش را صَمَدْ می‌نامند. ابووائل گفته است: صمد همان سالاری است

که سالاری وی به نهایت خود رسیده است.

٤٩٧٥ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ: وَحَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، أَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ أَنْ يَقُولَ: إِنِّي لَنْ أُعِيدَهُ كَمَا بَدَأْتُهُ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ أَنْ يَقُولَ: اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، وَأَنَا الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ أَلِدْ وَلَمْ أُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفُوًا أَحَدٌ. ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾». [راجع: ۳۱۹۳].

كُفُوًا وَكَفِيئًا وَكِفَاءً: وَاحِدٌ.

٤٩٧٥ ـ از هَمّام روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته است (که خدا فرموده است) «پسر آدم مرا تکذیب کرد و این برایش شایسته نبود، و مرا دشنام داد، و این برایش شایسته نبود و اما تکذیب وی این است که می‌گوید که: من او را (به حیات پس از مرگ) برنمی‌گردانم، چنانکه نخست او را آفریده بودم، و اما دشنام وی این است که می‌گوید: خدا پسری گرفته است و من آن صمدم که نزاده‌ام و زاده نشدم و مرا هیچ یکی همتا نیست. «لم یَلِدْ وَ لَم یولَدْ وَلَمْ یَکن لَهُ کُفُواً اَحَدٌ» «نه کسی را زاده، نه زاییده از کس و او را هیچ همتایی نباشد.» کُفُواً وَ کَفِیئاً و کِفأً (هر سه لفظ) دارای یک معنی است.

۱۱۳ - سُورَةُ: (الفلق)

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾

۱۱۳ ـ سورهٔ (اَلْفَلَق)[1]

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿غَاسِقٍ﴾ اللَّيْلُ ﴿إِذَا وَقَبَ﴾ [۳]: غُرُوبُ الشَّمْسِ. يُقَالُ: أَبْيَنُ مِنْ فَرَقِ وَفَلَقِ الصُّبْحِ. ﴿وَقَبَ﴾ إِذَا دَخَلَ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَأَظْلَمَ.

و مُجاهد گفته است: «غاسِق» یعنی: شب. «اِذا وَقَب» (۳) یعنی: غروب آفتاب[2]

گفته می‌شود: اَبْیَنُ مِنْ فَرَقِ و فَلَقِ الصُّبح: یعنی روشن‌تر از سپیدهٔ صبح است. (فرق وَ فَلَق به معنی صبح است.)

«وَقَب» آنگاه که در هر چیز درآید و آن را تاریک گرداند.

٤٩٧٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَاصِمٍ وَعَبْدَةَ، عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ: سَأَلْتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ عَنِ الْمُعَوِّذَتَيْنِ فَقَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «قِيلَ لِي فَقُلْتُ». فَنَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [انظر: ٤٩٧٧ ل].

٤٩٧٦ ـ از عاصِم و عَبْدَه روایت است که زربن حُبَیْش گفت: دربارهٔ مَعُوذتَین (سورهٔ الفلق و

---

۱ - سورهٔ (الفلق) مدنی است.

۲ - «وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ اِذا وَقَب». «و از شرّ شب تاریک، چون تاریکی فرا گیرد.»

النّاس) از اُبَی بن کعب سؤال کردم. گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کردم. فرمود: «به من (توسط جبرئیل) گفته شده، که آن را گفتم. پس ما همان می‌گوییم که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است.[1]

١١٤- سُورَةُ : (النّاس)

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾

۱۱۴ ـ سورة الناس

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ الْوَسْوَاسِ ﴾ [٤] : إِذَا وُلِدَ خَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ، فَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَهَبَ ، وَإِذَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ ثَبَتَ عَلَى قَلْبِهِ .

«قُلْ اَعوذُ بِرَبِّ النّاس»[2]

و از ابن عباس یاد شده است: «الوَسواس» (٤) وقتی که نوزادی به دنیا آمد، او را شیطان مساس می‌کند، و چون نام خدای عزّوجل ذکر شود، شیطان می‌رود و اگر نام خدا ذکر نشود بر دل وی ثابت می‌ماند.[3]

٤٩٧٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ أَبِي لُبَابَةَ ، عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ .

وَحَدَّثَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ زِرٍّ قَالَ : سَأَلْتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ : قُلْتُ : يَا أَبَا الْمُنْذِرِ ، إِنَّ أَخَاكَ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ أُبَيٌّ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي : «قِيلَ لِي فَقُلْتُ». قَالَ : فَنَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

[راجع : ٤٩٧٧]

٤٩٧٧ ـ از عَبْده بن ابی لُبابَه روایت است که زِرْبن حُبَیش گفت: و روایت است از عاصم که زرْ (بن جُبَیْش) گفت: از اُبی بن کعب سؤال کردم و گفتم: ای اَبو مُنذر، همانا برادرت ابن مسعود چنین و چنان می‌گوید (که معوذتین بخشی از قرآن نیست.)

اُبی گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کردم، به من گفت: «به من گفته شده، من آن را گفتم.» اُبی گفت: پس ما همان می‌گوییم که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است.

---

١ - تردد مردم. در قرآنی بودن مَعُوذتین از آن بوده است که این هر دو سوره به طریق دعا برای رفع سحر که آن حضرت را کرده بودند نازل شده است. و یا آن حضرت آن را در نماز فجر لیلة التعریس خواند و نوشتن آن در مصحف امام (مصحف عثمانی) دلیلی واضح بر قرآنی بودن آن است. (تیسیر القاری)

٢ - سورهٔ «الناس» مدنی است.

٣ - از این پیداست که اذان دادن در گوش نوزادان مشروع است؛ زیرا شیطان تاب شنیدن نام خدا را ندارد.

٦٦ – كتاب فَضَائِلِ القُرآن

١ – باب : كَيْفَ نَزَلَ الْوَحْيُ، وَأَوَّلُ مَا نَزَلَ

قال ابْنُ عَبَّاس : الْمُهَيْمِنُ : الأَمِينُ ، الْقُرْآنُ أَمِينٌ عَلَى كُلِّ كِتاب قَبْلَهُ .

٤٩٧٨ – ٤٩٧٩ حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ شَيْبَانَ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قال : أَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ وَابْنُ عَبَّاس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُم قَالا : لَبِثَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ . [راجع: ٤٤٦٤ و ٣٨٥١].

٤٩٨٠ – حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قال : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قال : أُنْبِئْتُ أَنَّ جِبْرِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ ، فَجَعَلَ يَتَحَدَّثُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأُمِّ سَلَمَةَ : «مَنْ هَذَا» . أَوْ كَمَا قَالَ ، قَالَتْ : هَذَا دِحْيَةُ ، فَلَمَّا قَامَ ، قَالَتْ : وَاللَّهِ مَا حَسِبْتُهُ إِلا إِيَّاهُ ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ النَّبِيِّ ﷺ يُخْبِرُ خَبَرَ جِبْرِيلَ ، أَوْ كَمَا قَال . قال أَبِي : قُلْتُ لأَبِي عُثْمَانَ : مِمَّنْ سَمِعْتَ هَذَا ؟ قال : مِنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْد .[راجع : ٣٦٣٣ . أخرجه مسلم : ٢٤٥١ بزيادة].

۶۶ ـ کتاب فضائل القرآن

باب ـ ۱

نـزول وحی چگونه بود و آنچه نخست نازل شد. ابن عباس گفته است: اَلْمُهَیْمِن؛ (که در فضیلت قرآن آمده) یعنی امین است بر همهٔ کتابهایی که قبل از آن بودند.[1]

۴۹۷۸، ۴۹۷۹ ـ از شَیبان، از یحیی از ابوسَلَمه روایت است که گفت: عایشه و ابن عباس رضی الله عنهم گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و سلم ده سال در مکه ایستاد که بر وی قرآن نازل می‌شد و همچنان ده سال در مدینه به سر برد.[2]

۴۹۸۰ ـ از مَعْتَمِر روایت است که گفت: از پدر خود شنیده‌ام که ابوعثمان گفت: به من خبر داده شده است که جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد در حالی که اُم سلمه با

---

۱ – مراد از لفظ (الْمُهَیْمِن) است که در فضیلت قرآن آمده: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُم بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ الله» (المائده: ۴۸) «و ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کنندهٔ کتابهای پیشین و مهَیمِن (حاکم، نگهبان، امین) بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن.» در تفسیر کشف الاسرار میبدی گفته شده: یعنی هرچه اهل کتاب از تورات و انجیل و غیر آن خبر دهند، بر قرآن عرضه کنید اگر در قرآن بیابید، بپذیرید و تصدیق کنید و اگرنه ایشان را دروغگو پندارید. و اصل (مُهَیمن) مُؤَیمن، است. همزهٔ آن به هاء قلب شده است. ابن قتیبه گفته است. اسمی است مبنی از امین.

۲ – کرمانی گفته که این قول بنابر اختلافی است که آن حضرت ده سال یا سیزده سال بعد از بعثت در مکه بوده است؛ هرچند مشهور و واضح سیزده سال است. شاید راوی ملاحظهٔ آن کرده باشد که گفته‌اند بعد از نزول (اقرا) تا سه سال وحی نیامده است.

آن حضـرت بود. جبرئیل به صحبت آغاز کرد. پیامبر صلی الله علیه و سـلم به (همسـر خود) اُمّ‌سلمه گفت: «وی کیست؟» یا همچو سؤالی کرد. اُم‌سـلمه گفت: وی دِحْیَه است.[1] و چون جبرئیل ایستاد (و رفت) اُم سلمه گفت: به خدا سـوگند که او را به جز دِحْیه نپنداشتم تا آنکه خطبهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم را شـنیدم کـه از سـخن جبرئیل خبر مـی‌داد، یا چنانکه گفت. پدرم گفت: بـه ابوعثمان (راوی) گفتم: این سـخن را از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت: از اُسامه بن زید.

٤٩٨١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [انظر: ٧٢٧٤ ـ أخرجه مسلم: ١٥٢].

٤٩٨١ ـ از سَعید مَقْبُری، از پدرش، از ابوهریره روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «پیامبری در میان پیامبران نیسـت، مگر آن‌که به وی (معجزه‌ای) داده شـده که مانند آن مـردم به وی ایمـان آورده‌انـد، و همانا به من وحی داده شـده اسـت، خداوند به من وحی می‌فرستد و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از پیروان سائر پیامبران بیشتر باشد.»

٤٩٨٢ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ الْوَحْيَ قَبْلَ وَفَاتِهِ، حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ، ثُمَّ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ. [أخرجه مسلم: ٣٠١٦].

٤٩٨٢ ـ از صالـح بن کَیْسـان، از ابن شـهاب روایت اسـت که گفت: اَنَـس بن مالک رضی الله عنه مرا خبر داده اسـت کـه: به تحقیق که خداوند، پیاپی بر رسـول خـود، قبل از وفات وی، وحی فرستاد[2] تا آنکه بیشترین نزول وحی (نزدیک به زمـان) وفات وی بود و پس از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات کرد.

---

۱ - دِحْیهٔ کلبی از اعیان صحابه، به حسن و جمال ضرب المثل بوده است.

۲ - سؤال ابن شهاب زُهری از اَنَس رضی الله عنه این بوده که نزول وحی در آخر حیات آن حضرت نسبت به گذشته کمتر بوده است. ولی در پاسخ وی گفته که بیشتر بوده است. نزول سوره‌های طویل در مکه کمتر بوده و در مدینه بیشتر بوده است. (تیسیرالقاری)

٤٩٨٣ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قال : سَمِعْتُ جُنْدَبًا يَقُولُ : اشْتَكَى النَّبِيُّ ﷺ ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : يَا مُحَمَّدُ ، مَا أُرَى شَيْطَانَكَ إِلا قَدْ تَرَكَكَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى . مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ [الضحى : ١-٣] . [راجع : ١١٢٤] .

٤٩٨٣ ـ از اَسْوَد بن قَیْس روایت است که گفت: از جُنْدَب شـنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بیمار شد و یک یا دو شب (به نماز تهجد) برنخاسـت، زنی نزد آن حضرت آمد و گفت: یا محمد، شـیطان تـو را نمی‌بینم، مگر آن‌که تو را واگذاشته است، پس خدای عزّوجل نازل کرد: «سـوگند به روشـنایی روز، سوگند به شـب چون آرام گیرد. که پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشـته است.» (الضُّحی: ۱ ـ ۳)

٢- باب : نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسَانِ قُرَيْشٍ وَالْعَرَبِ

﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ [يوسف: ٢] . ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ [الشعراء: ١٩٥] .

٤٩٨٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : وَأَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قال : فَأَمَرَ عُثْمَانُ : زَيْدَ ابْنَ ثَابِتٍ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ، أَنْ يَنْسَخُوهَا فِي الْمَصَاحِفِ .

وَقَالَ لَهُمْ : إِذَا اخْتَلَفْتُمْ أَنْتُمْ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ فِي عَرَبِيَّةٍ مِنْ عَرَبِيَّةِ الْقُرْآنِ ، فَاكْتُبُوهَا بِلِسَانِ قُرَيْشٍ ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ بِلِسَانِهِمْ ، فَفَعَلُوا . [راجع : ٣٥٠٦] .

باب ـ ۲

قرآن به زبان قُریش و عرب نازل شـده است. «قُرآناً عَرَبیاً» (یوسف: ۲)[1] «بِلسانٍ عَرَبیٍ مُبین» (الشعرأ: ۱۹۵)[2]

٤٩٨٤ ـ از شُعیب روایت است که (ابن شهاب زُهری گفت: اَنَس بن مالک مرا خبر داده و گفت که: عثمان به زید ابن ثابت و سـعید بن عاص و عبـدالله بن زُبیر و عبدالرحمن بن حارث بن هشـام دسـتور داد که (آیات و سوره‌ها را) در مصاحف بنویسـند (به شکل کتابی در آورند.) و بـه آنـان گفت: اگر شـما و زید بـن ثابت (انصـاری) در (لهجهٔ) عربـی از عَرَبیت قرآن اختلاف کردید، آن را به زبان قُریش بنویسـید، زیرا که قرآن به زبان قریش نازل شـده است و آن‌ها چنین کردند.[3]

---

۱ – «انّا أَنْزَلْناه قُرآناً عَربياً لَعَلَّكُم تَعْقِلوُن». «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.»

۲ – «بِلِسانٍ عربیٍ مُبین» «به زبان عربی روشن.»

۳ – قاضی اَبوبکر باقلانی گفته که دلیلی نیست که قرآن همه به زبان قریش نازل شده باشد. خداوند گفته است که: «ما آن را قرآنی

٤٩٨٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا عَطَاءٌ .
وَقَالَ مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ .
قال : أَخْبَرَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ : أَنَّ يَعْلَى كَانَ يَقُولُ : لَيْتَنِي أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ ، فَلَمَّا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ ، عَلَيْهِ ثَوْبٌ قَدْ أُظِلَّ عَلَيْهِ ، وَمَعَهُ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ مُتَضَمِّخٌ بِطِيبٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ فِي جُبَّةٍ بَعْدَ مَا تَضَمَّخَ بِطِيبٍ ؟ فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ سَاعَةً ، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ ، فَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى يَعْلَى : أَنْ تَعَالَ ، فَجَاءَ يَعْلَى فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ، فَإِذَا هُوَ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ ، يَغِطُّ كَذَلِكَ سَاعَةً ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ ، فَقَالَ : «أَيْنَ الَّذِي يَسْأَلُنِي عَنِ الْعُمْرَةِ آنِفًا» . فَالْتُمِسَ الرَّجُلُ فَجِيءَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «أَمَّا الطِّيبُ الَّذِي بِكَ فَاغْسِلْهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَأَمَّا الْجُبَّةُ فَانْزِعْهَا ، ثُمَّ اصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجِّكَ» .
[راجع : ١٥٣٦ . اخرجه مسلم : ١١٨٠] .

٤٩٨٥ - از مُسَدَّد، از یحیی بن سعید، از ابن جُرَیج روایت است که گفت: صَفوان بن یَعْلی بن اُمَیّه مرا خبر داده است که یَعْلی می‌گفت: کاش رسول الله صلی الله علیه و سلم را در حالتی بینم که بر وی وحی نازل می‌شود. آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم در جُعْرانه بود و با جامه‌ای بر وی سایه می‌شد و گروهی از یارانش با وی بودند، ناگاه مردی آمد که به خوشبویی آغشته بود. گفت: یا رسول الله، دربارۀ مردی که در جُبّه (جامۀ دوخته شده) احرام گرفته و بر خود خوشبویی زده است، چه حکم می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم زمانی نگریست، پس بر وی وحی آمد. عمر به یعلی اشاره کرد که بیا. یَعلی آمد و سر خود را در (سایبان) درآورد، ناگاه دید که رویشان سرخگون گردیده و زمانی به سختی نفس می‌کشد و سپس آن حالت از وی دور شد و گفت: «کجاست آن کسی که لحظه‌ای قبل از حکم عمره می‌پرسید؟» جویای آن مرد شدند و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند. آن حضرت فرمود: «اما خوشبویی که بر تو است، آن را سه بار بشوی و اما جُبّه، آن را از تن خود بیرون آر، سپس در عمرۀ خود همان کاری کن که در حج خود می‌کنی.»

٣- باب : جَمْعِ الْقُرْآنِ

٤٩٨٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ السَّبَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ ابْنَ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ ، مَقْتَلَ أَهْلِ الْيَمَامَةِ ، فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عِنْدَهُ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ :

باب - ٣ جمع کردن قرآن

٤٩٨٦ - از ابراهیم بن سَعد، از ابن شهاب از

عربی نازل کردیم.» بعضی گفته‌اند که ابتدا به لغت قریش نازل شده، یعنی اینکه جبرئیل به لغت قریش می‌آورده و آن حضرت می‌خوانده است و قرآنی که ابوبکر صدیق (رض) به اتفاق صحابه جمع کرده، به صحت پیوسته که به لغات مختلف بوده ولی عثمان (رض) آن را از لغات دیگر تجرید کرده، به لغت قریش آورده است.

إنَّ عُمَرَ أتاني فَقَالَ : إنَّ القَتْلَ قد استَحرَّ يومَ اليَمَامَةِ بقُرّاءِ القُرآنِ ، وإنِّي أخشَى أنْ يَستَحرَّ القَتْلُ بالقُرّاءِ بالمَوَاطِنِ ، فيَذهَبَ كثيرٌ من القُرآنِ ، وإنِّي أرَى أنْ تأمُرَ بجَمعِ القُرآنِ .
قُلتُ لعُمَرَ : كَيفَ تَفعَلُ شيئًا لم يفعَلْهُ رسولُ اللَّهِ ﷺ؟ قال عُمَرُ: هَذا واللَّهِ خَيرٌ ، فلَمْ يَزَلْ عُمَرُ يُراجِعُني حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْري لذَلكَ ، ورأيتُ في ذلكَ الَّذي رأى عُمَرُ .

قال زَيدٌ : قال أبو بكرٍ : إنَّكَ رَجُلٌ شابٌّ عاقِلٌ لا نَتَّهِمُكَ ، وقَدْ كُنتَ تَكتُبُ الوَحيَ لرسولِ اللَّهِ ﷺ ، فتَتَبَّعِ القُرآنَ فاجْمَعْهُ . فواللَّهِ لو كَلَّفُوني نَقلَ جَبَلٍ منَ الجِبالِ ما كانَ أثقَلَ عَلَيَّ ممَّا أمَرَني به من جَمعِ القُرآنِ . قُلتُ : كيفَ تَفعَلونَ شيئًا لم يَفعَلْهُ رسولُ اللَّهِ ﷺ؟ قال : هُوَ واللَّهِ خَيرٌ ، فلَمْ يَزَلْ أبو بكرٍ يُراجِعُني حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْري للَّذي شَرَحَ لهُ صَدرَ أبي بكرٍ وعُمَرَ ﵄ ، فتَتَبَّعتُ القُرآنَ أجمَعُهُ منَ العُسُبِ واللِّخافِ وصُدورِ الرِّجالِ ، حَتَّى وَجَدتُ آخرَ سُورةِ التَّوبَةِ مَعَ أبي خُزَيمَةَ الأنصاريِّ ، لَمْ أجِدْها مَعَ أحَدٍ غَيرِهِ : ﴿لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ﴾ [التوبة : ۱۲۸ - ۱۲۹] . حَتَّى خاتِمَةِ بَراءَةَ ، فكانَتِ الصُّحُفُ عِندَ أبي بكرٍ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ ، ثُمَّ عِندَ عُمَرَ حَياتَهُ ، ثُمَّ عِندَ حَفْصَةَ بِنتِ عُمَرَ ﵄ . [راجع : ۲۸۰۷]

عُبید بن السّــبّاق روایت است که زید ابن ثابت رضـی الله عنه گفت: ابوبکر کســی را نزد من فرستاد. که این کار بعد از کشتن اهل یمامه (در جنگ با مسلمهٔ کذّاب) بود (که در آن بسیاری از صحابه به شهادت رسیده بودند) در حالی که عمر بن خطاب نزد ابوبکر نشســته بود. ابوبکر رضی الله عنه گفــت: همانا عمر نزد من آمد و گفت: در روز جنگ یمامه قاریان قرآن به شدت به قتل رسـیدند و بیم آن دارم که تلفات شدید قاریان در سائر مناطق صورت گیرد و بسیاری از قرآن از میان برود و صلاح در آن می‌بینم که به جمع کردن قرآن امر کنی. من به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول الله صلی الله علیه و سـلم آن را نکرده است؟ عمر گفت: به خدا سوگند که این کار خیر است و پیوسته عُمر بر مـن اصرار می‌ورزید تا آنکه خداوند برای این کار سـینه‌ام را گشاد و در این کار که عمر رأی داده بود، آن را صلاح دانستم.

زیـد می‌گوید: ابوبکــر (به من) گفــت: همانا تــو مردی جــوان و هوشــیاری و در مورد تو بدگمانــی نداریم و تو بودی که به رســول الله صلی الله علیه و سـلم وحی می‌نوشــتی، پس (نوشــته پاره‌های) قرآن را جســتجو کن و آن را جمع کن.

زید می‌گوید: به خدا ســوگند، اگر مرا به انتقال یکی از کوهها مأمور می‌ســاختند، گرانتر از آن نبود که مرا بــه جمع کردن قرآن مأمور کردند. گفتم: چگونه کاری می‌کنید که رسول‌الله صلی الله علیه و ســلم نکرده است؟ ابوبکر گفت: به خدا سوگند که این کاری نیک است و پیوسته

ابوبکر بر من اصرار می‌کرد تا آنکه خدا سینه‌ام را گشاد، چنانکه سینه‌های ابوبکر و عمر را گشاده بود. پس در جستجوی (پاره‌های) قرآن شدم و آن را از (روی نوشته پاره‌هایی) از شاخه‌های خرما، سنگهای سفید نازک، و سینه‌های مردان جمع آوردم تا آنکه آخر سورهٔ «التوبه» را نزد ابو خُزَیْمهٔ انصاری یافتم و نزد هیچ یکی به جز وی نیافتم.[1] «لَقَد جاءَكُم رَسولٌ مِنْ أَنفُسِكُم عَزيزٌ عَلَيهِ ما عَنِتُّم» (التوبه: ۱۲۸ ـ ۱۲۹) تا آخر سورهٔ بَرائت (التوبه). این نسخهٔ (جمع آوری شدهٔ قرآن) نزد ابوبکر می‌بود تا آنکه خداوند او را به سوی خود خواند، سپس نزد عمر بود تا زنده بود، سپس نزد حَفْصه بنت عُمر بود.

٤٩٨٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ : أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُ : أَنَّ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ قَدِمَ عَلَى عُثْمَانَ ، وَكَانَ يُغَازِي أَهْلَ الشَّامِ فِي فَتْحِ إِرْمِينِيَةَ وَأَذْرَبِيجَانَ مَعَ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، فَأَفْزَعَ حُذَيْفَةَ اخْتِلَافُهُمْ فِي الْقِرَاءَةِ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ لِعُثْمَانَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَدْرِكْ هَذِهِ الْأُمَّةَ قَبْلَ أَنْ يَخْتَلِفُوا فِي الْكِتَابِ ، اخْتِلَافَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى . فَأَرْسَلَ عُثْمَانُ إِلَى حَفْصَةَ : أَنْ أَرْسِلِي إِلَيْنَا بِالصُّحُفِ نَنْسَخُهَا فِي الْمَصَاحِفِ ثُمَّ نَرُدُّهَا إِلَيْكِ ، فَأَرْسَلَتْ بِهَا حَفْصَةُ إِلَى عُثْمَانَ ، فَأَمَرَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ، فَنَسَخُوهَا فِي الْمَصَاحِفِ ، وَقَالَ عُثْمَانُ لِلرَّهْطِ الْقُرَشِيِّينَ الثَّلَاثَةِ : إِذَا اخْتَلَفْتُمْ أَنْتُمْ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ فِي شَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَاكْتُبُوهُ بِلِسَانِ قُرَيْشٍ ، فَإِنَّمَا نَزَلَ بِلِسَانِهِمْ ، فَفَعَلُوا ، حَتَّى إِذَا نَسَخُوا الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ رَدَّ عُثْمَانُ الصُّحُفَ إِلَى حَفْصَةَ ، وَأَرْسَلَ إِلَى كُلِّ أُفُقٍ بِمُصْحَفٍ مِمَّا نَسَخُوا ، وَأَمَرَ بِمَا سِوَاهُ مِنَ الْقُرْآنِ فِي كُلِّ صَحِيفَةٍ أَوْ مُصْحَفٍ أَنْ يُحْرَقَ . [راجع : ٣٥٠٦] .

٤٩٨٧ ـ از ابراهیم، از ابن شهاب، روایت است که انَس بن مالک به وی گفت: حُذَیفه بن یَمان (در زمان خلافت) عثمان نزد وی آمد و عثمان مردم شام را همراه با مردم عراق، برای فتح ارمنستان و آذربایجان به جهاد سوق داده بود. اختلاف مردم شام و عراق در خواندن قرآن، حذیفه را بیمناک ساخت. حُذیفه به عثمان گفت: ای امیرالمؤمنین، این امت را قبل از آنکه در کتاب (خدا) اختلاف کنند، همچون اختلافی که یهود و نصارا (در کتب خویش) کرده‌اند، دریاب.[2] عثمان، کسی را نزد حَفْصه فرستاد (و

۱ – گفته‌اند که قرآن اگرچه به تواتر زبان و حفظ قاریان به وضوح می‌پیوست، اهتمام به کتابت، محض از برای استظهار تواتر بود؛ زیرا این کتابت به حضور آن حضرت به وجود می‌آمد. اگر سؤال شود که این دو آیت که به جز نزد ابو خزیمهٔ انصاری، نزد کسی دیگر نبود، پس تواتر آن زیر سؤال می‌رود، باید گفت که این دو آیت به صورت مکتوب یا محفوظ نزدکس دیگر نبوده و سپس دیگران آن را به یاد آورده باشند. (تیسیر القاری)

۲ – مردم شام به قرائت اُبی بن کعب می‌خواندند و مردم عراق قرائت ابن مسعود را پیروی می‌کردند و با اختلاف قرائتها به مخالفت برمی‌خاستند تا آنکه همدیگر را تکفیر کردند و این اختلاف در لغتها

پیغام داد): پاره‌های جمع آوری شدهٔ قرآن را به ما بفرست تا آن را بر مصحفها بنویسیم و سپس آن را به تو بازمی‌گردانیم.
حفْصه، آن را به عثمان فرستاد. عثمان، به زید بن ثابت و عبدالله بن زُبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن ابن حارث بن هاشم دستور داد (تا آن را بنویسند.). آنها نسخه‌های (کامل) قرآن را نوشتند.
عثمان به گروه سه نفری قریش (عبدالله، و سعید و عبدالرحمن) گفت: اگر شما و زید بن ثابت (انصاری) در چیزی از قرآن اختلاف کردید[1] آن را به زبان قریش بنویسید.[2] زیرا قرآن به زبان قریش نازل شده است. آنها چنان کردند تا آن‌که از روی آن چند نسخهٔ (قرآن) نوشتند. سپس عثمان آن نسخه را به حَفصه مسترد نمود و عثمان به هر سو (از بلاد اسلامی) نسخه‌ای را از آن‌چه نوشته بودند، فرستاد و دستور داد تا به جز از این نسخه، همان نسخه‌هایی از قرآن که به گونه‌ای پراکنده یا کامل نوشته شده باشد، سوختانده شود.
٤٩٨٨ ـ ابن شهاب گفته است: خارجه بن زید بن ثابت مرا خبر داده که از زید بن ثابت شنیده است که گفت: آنگاه که مصحف را می‌نوشتیم، آیتی از سوهٔ احزاب را گم کردم که همانا آن را از رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌شنیدم که آن را می‌خواند. جویای آن شدیم و آن را نزد خُزَیمه بن ثابت انصاری یافتیم: «مِنَ الْمُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ»

و قرائتها بود.
۱ - یعنی در کلمه‌ای از قرآن مخالفت کنید که زید بن ثابت مخالف قرائت شما نوشته باشد.
لغت قریش (تیسیر القاری)

این (آیت) را در سورهٔ آن (الاحزاب) پیوستیم.

٤- باب : كَاتِبِ النَّبِيِّ ﷺ

٤٩٨٩ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ ابْنَ السَّبَّاقِ قَالَ : إِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ قَالَ : أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ ﷺ قَالَ : إِنَّكَ كُنْتَ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاتَّبِعِ الْقُرْآنَ ، فَتَتَبَّعْتُ حَتَّى وَجَدْتُ آخِرَ سُورَةِ التَّوْبَةِ آيَتَيْنِ مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ الْأَنْصَارِيِّ ، لَمْ أَجِدْهُمَا مَعَ أَحَدٍ غَيْرِهِ : ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ ﴾ إِلَى آخِرِهِ .[راجع : ٢٨٠٧].

٤٩٩٠ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ادْعُ لِي زَيْدًا ، وَلْيَجِئْ بِاللَّوْحِ وَالدَّوَاةِ وَالْكَتِفِ ، أَوْ : الْكَتِفِ وَالدَّوَاةِ » . ثُمَّ قَالَ : « اكْتُبْ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ ﴾ . وَخَلْفَ ظَهْرِ النَّبِيِّ ﷺ عَمْرُو بْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ الْأَعْمَى ، قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنِي ، فَإِنِّي رَجُلٌ ضَرِيرُ الْبَصَرِ ؟ فَنَزَلَتْ مَكَانَهَا : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ﴿ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ ﴾ .[راجع : ٢٨٣١ . أخرجه مسلم: ١٨٩٨].

باب ـ ۴

نویسندهٔ (کاتب) پیامبر صلی الله علیه و سلم

۴۹۸۹ ـ از ابن شهاب، از ابن سَبّاق روایت است که زَید بن ثابت گفت: ابوبکر کسی را نزد من فرستاد و گفت: تو برای رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی می‌نوشتی، پس قرآن را جستجو کن. من قرآن را جستجو کردم تا آنکه دو آیت آخر سورهٔ «التّوبه» را نزد اَبو خُزَیمهٔ انصاری یافتم و به جز نزد وی نزد هیچ کس دیگر نیافتم. «لَقَدْ جاءکُم رَسولٌ مِنْ اَنْفُسِکُم عزیزٌ عَلَیه ما عَنِتُّم» تا آخر آن.

۴۹۹۰ ـ از اِسرائیل، از ابواسحاق، از براء روایت است که گفت: «آنگاه که نازل شد: «لایَسْتَوی القاعِدوُنَ مِنَ المؤمنینَ و المُجاهدوُنَ فی سبیل الله» «مؤمنان خانه نشین... با جهاد کنندگان در راه خدا برابر نیستند.» پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «برایم، زید را فراخوانید تا تخته و دوات و استخوان شانه را بیاورد یا استخوان شانه، و دوات را بیاورد.» سپس فرمود: «بنویس، لایَستَوی القاعِدون» «برابر نیستند نشستگان» عَمرو ابن مکتوم نابینا، که بر پشت سر پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بود، گفت: یا رسول الله بر من چه امر می‌کنی که من مردی نابینایم؟ (به جهاد رفته نمی‌توانم) پس در عوض آن نازل شد: «لایَسْتَوی القاعدونَ مِنَ المؤمِنین» «والمُجاهدونَ فی سبیل اللهِ غَیرَ اُولی

٥ - باب : أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ

٤٩٩١ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا حَدَّثَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « أَقْرَأَنِي جِبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ ، فَرَاجَعْتُهُ ، فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ وَيَزِيدُنِي ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ » . [راجع: ٣٢١٩ . أخرجه مسلم : ٨١٩] .

٤٩٩٢ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قال : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدٍ الْقَارِيَّ حَدَّثَاهُ : أَنَّهُمَا سَمِعَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلَاةِ ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ فَقُلْتُ : مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ ؟ قال : أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : كَذَبْتَ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَقْرَأَنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَرْسِلْهُ ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ » . فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ » . ثُمَّ قال : « اقْرَأْ يَا عُمَرُ » . فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَقْرَأَنِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ » . [راجع: ٢٤١٩ . أخرجه مسلم : ٨١٨] .

الضَّرَر» «النسـاء: ۹۵» «برابر نیسـتند نشستگان مسـلمانان» «و جهاد کنندگان در راه خدا، غیر معذور»[۱]

باب ـ ۵ قرآن بر هفت حرف نازل شده است.[۲]

۴۹۹۱ ـ از ابـن شـهاب، از عُبیدالله بن عبدالله از عبـدالله بن عباس رضـی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «جبرئیل (قرآن را) بر یک حرف بر من خواند، از وی طلـب (زیادتی) کردم و پیوسـته طلب زیادتـی می‌کردم و زیادت می‌کـرد تا آنکه به هفت حرف رسید.»[۳]

۴۹۹۲ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زُبیر روایت اسـت که مِسـور بن مَخرمه و عبدالرحمن بن عبدالقـاری او را گفته‌انـد که آنهـا از عمر بن خطّاب شـنیده‌اند کـه می‌گفت: از هِشـام بن حکیم بن حِزام در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سـلم شنیدم که سـورهٔ «الفرقان» را می‌خوانـد. بـه قرائتش گوش فـرا دادم. ناگاه متوجه شـدم که وی بر وجوه بسیار می‌خواند که رسول الله صلی الله علیه و سلم (با آن وجوه) بـر من نخوانده بود. نزدیـک بود که در حالت

---

۱ - در مصحف عثمانی چنین است: «لایَستوی القاعِدونَ مِنَ المؤمِنینَ غَیْرُ أُولی الضَّررِ والمُجاهدونَ فی سبیل الله» یعنی موضع «غَیرُ اُوْلی الضَّرَرِ» در آیت فرق می‌کند.

۲ - عینی می‌گوید: مراد هفت وجه است، آن هفت لغت است. یعنی جایز است که به هر لغت از این لغات سبعه خوانده شود. نباید دانست که هر کلمه بر هفت وجه است. سیوطی گفته در معنی «هفت حرف» اختلاف است و چهل قول است. در کتاب «اتقان» به تفصیل آمده است. اقرب معانی بر هفت وجه یا معانی است. (تیسیر القاری)

۳ - مترجم بخاری انگلیسی، «حرف» را طریقه ترجمه کرده و گفته است که این بدان معنی نیست که هر چیز در آن به هفت طریقهٔ مختلف خوانده شود، بلکه بعضی کلمات آن می‌تواند که به هفت طریقه خوانده شود که عدد هفت، عدد نهایی طرق مختلف است.

نمــاز بر وی خیز زنم، پــس صبر کردم تا آنکه نماز را سلام داد، ردایش را بر گردنش انداختم و کشــیدم و گفتــم: این ســوره‌ای را که از تو شنیدم که می‌خواندی، کی بر تو خوانده است؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را بر من خوانده است. گفتم: دروغ می‌گویی، همانا رســول الله صلی الله علیه و ســلم، آن را بر من غیر آنچه تو خواندی، خوانده است. او را کشان کشان نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بردم و گفتم: از وی شــنیده‌ام که سورهٔ «الفرقان» را بــر وجهی می‌خواند که تو بــر من نخوانده‌ای. رســول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را رها کن، ای هشام، بخوان.»

هِشــام همان قرائتی را بــر آن حضرت خواند که از وی شــنیده بودم که می‌خواند. رسول الله صلی الله علیه و ســلم فرمــود: «همچنین نازل شده است.» سپس فرمود: «ای عمر، بخوان» من همان قرائتــی را که آن حضرت بر من خوانده بود، خواندم. رســول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همچنین نازل شــده اســت. همانا این قرآن بر هفت حرف نازل شــده است، پس بر وجهی که برای شما آسان باشد، بخوانید.»

٦- بابٌ: تَأْلِيفِ الْقُرْآنِ

٤٩٩٣ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: وَأَخْبَرَنِي يُوسُفُ بْنُ مَاهَكَ قَالَ: إِنِّي عِنْدَ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِذْ جَاءَهَا عِرَاقِيٌّ فَقَالَ: أَيُّ الْكَفَنِ خَيْرٌ؟ قَالَتْ: وَيْحَكَ وَمَا يَضُرُّكَ. قَالَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَرِينِي مُصْحَفَكِ، قَالَتْ: لِمَ؟ قَالَ: لَعَلِّي أُوَلِّفُ الْقُرْآنَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُقْرَأُ غَيْرَ

باب ـ ۶ تألیف قرآن

۴۹۹۳ ـ از ابن جُریج روایت اســت که یوسف بن ماهک گفت: نزد اُم المؤمنین عایشــه رضی الله عنهــا بودم که نــاگاه مــردی عراقی آمد و گفت: کدام نوع کفن بهتر است؟ عایشه گفت: رحم بر تو باد، تو را چه زیانی می‌رســاند (هر نوع کفنی که باشــد؟) گفــت: ای اُم‌المؤمنین،

مُؤَلَّف ، قَالَتْ : وَمَا يَضُرُّكَ أَيَّهُ قَرَأْتَ قَبْلُ ، إِنَّمَا نَزَلَ أَوَّلَ مَا نَزَلَ مِنْهُ سُورَةٌ مِنَ الْمُفَصَّلِ ، فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، حَتَّى إِذَا ثَابَ النَّاسُ إِلَى الإِسْلامِ نَزَلَ الْحَلالُ وَالْحَرَامُ ، وَلَوْ نَزَلَ أَوَّلَ شَيْءٍ : لا تَشْرَبُوا الْخَمْرَ ، لَقَالُوا : لا نَدَعُ الْخَمْرَ أَبَدًا ، وَلَوْ نَزَلَ : لا تَزْنُوا ، لَقَالُوا : لا نَدَعُ الزِّنَا أَبَدًا ، لَقَدْ نَزَلَ بِمَكَّةَ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ : ﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ﴾ . وَمَا نَزَلَتْ سُورَةُ الْبَقَرَةِ وَالنِّسَاءِ إِلا وَأَنَا عِنْدَهُ ، قال : فَأَخْرَجَتْ لَهُ الْمُصْحَفَ ، فَأَمْلَتْ عَلَيْهِ آيَ السُّوَرِ .[راجع : ٤٨٧٦]

مصحف (قرآن) خود را به من بنمای. عایشه گفت: چرا؟ تا شاید قرآن را بر مبنای آن تألیف کنم، زیرا قرآن بدون ترتیب و تألیف خوانده می‌شود.[۱]

عایشه گفت: تو را چه زیان می‌رساند که کدام آیه را پیشتر (یا بعدتر) بخوانی، همانا آنچه نخست نازل شده، سوره‌ای از سوره‌های مفصل بوده که در آن از بهشت و دوزخ یاد شده است، تا آنکه مردم به اسلام روی آوردند، آنگاه آیات حلال و حرام نازل شد و اگر نخست این چیز نازل می‌شد که: شراب ننوشید، می‌گفتند: ما هرگز شراب را ترک نمی‌کنیم. و اگر نازل می‌شد که: زنا نکنید. می‌گفتند: که ما هرگز زنا را ترک نمی‌کنیم. به تحقیق که این آیه در مکه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده و در آن زمان من دخترکی خوردسال بودم که بازی می‌کردم: «بَلِ السّاعةُ مَوْعِدُهم وَالسّاعَةُ أدهَى و أَمَرُّ» (القمر: ٤٦) «بلکه قیامت وعده‌گاه ایشان است و قیامت سخت‌تر و تلخ‌تر است.» و سورهٔ «البقره» و «النساء» نازل نشده است مگر آن‌که من نزد آن حضرت بودم. راوی گفت: عایشه مصحف (قرآن) را برایش بیرون آورد و سوره‌ها را بر وی خواند.

٤٩٩٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ : سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ : فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالْكَهْفِ وَمَرْيَمَ وَطه وَالأَنْبِيَاءِ : إِنَّهُنَّ مِنَ الْعِتَاقِ الأُوَلِ ، وَهُنَّ مِنْ تِلادِي . [راجع : ٤٧٠٨]

٤٩٩٤ ـ از ابو اسحاق، از عبدالرحمن بن یزید روایت است که گفت: از ابن مسعود شنیدم که می‌گفت: سوره‌های بنی اسرائیل و الکهف،

۱ – این واقعهٔ پیش از جمع کردن قرآن توسط عثمان (رض) بوده است. و گفته شده که پس از آن بوده است. زیرا مرد عراقی، قرآن را به ترتیب ابن مسعود می‌خواند که مخالف با مصحف عثمان بود و می‌خواست از مصحف عایشه (رض) اطلاع یابد و گفته‌اند که آنگاه که ابن مسعود مصحف عثمانی را به کوفه دید، از مصحف خود که در ترتیب با مصحف عثمانی موافق نبود، دست برنداشت. (تیسیر القاری)

و مریَم و طه و الأنبیاء از سوره‌هایی‌اند که به نهایت نیکویی رسیده‌اند و نخست نازل شده‌اند (در مصحف مؤخر آمده‌اند.)

٤٩٩٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَنْبَأَنَا أَبُو إِسْحَاقَ: سَمِعَ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: تَعَلَّمْتُ: ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى﴾. قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ النَّبِيُّ ﷺ.

٤٩٩٥ ـ از شُعْبَه، از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب رضی الله عنه گفت: من، «سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعْلَى» را قبل از آمدن پیامبر صلی الله علیه و سلم (به مدینه) آموختم.

٤٩٩٦ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ شَقِيقٍ قَالَ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ: لَقَدْ تَعَلَّمْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَؤُهُنَّ اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ. فَقَامَ عَبْدُاللَّهِ وَدَخَلَ مَعَهُ عَلْقَمَةُ، وَخَرَجَ عَلْقَمَةُ فَسَأَلْنَاهُ، فَقَالَ: عِشْرُونَ سُورَةً مِنْ أَوَّلِ الْمُفَصَّلِ، عَلَى تَأْلِيفِ ابْنِ مَسْعُودٍ، آخِرُهُنَّ الْحَوَامِيمُ، [حم الدُّخَانُ، وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ]. [راجع: ٧٧٥. اخرجه مسلم: ٨٢٢].

٤٩٩٦ ـ از ابوحمزه، از اَعمش روایت است که شَقیق گفت: عبدالله (ابن مسعود) گفت: سوره‌هایی همانند، همان سوره‌هایی را که پیامبر صلی الله علیه و سلم دو سوره باهم در هر رکعت می‌خواند، آموختم. عبدالله (از مجلس) برخاست و عَلْقَمَه با او به خانه‌اش درآمد، وقتی عَلْقَمَه برآمد از وی (در مورد سوره‌های همانند) پرسیدیم. گفت: بیست سوره‌اند که اول آن سورهٔ مُفَصَّل (سورهٔ ق) نظر به تألیف (قرآن) ابن مسعود و آخر آن سوره‌ای است که با حم آغاز می‌شود (حم الدُّخان و عَمَّ یَتَسأَلون)»[1]

٧ - بَابٌ: كَانَ جِبْرِيلُ يَعْرِضُ الْقُرْآنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ٧

جبرئیل، قرآن را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌خواند: و مسروق از عایشه روایت کرده

وَقَالَ مَسْرُوقٌ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ: «أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ عَارَضَنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلَا أُرَاهُ إِلَّا حَضَرَ أَجَلِي». [راجع: ٣٦٢٣].

١ - از این معلوم می‌شود که ترتیب سوره‌ها در مصحف ابن مسعود، نه این چنین است که در مصحف عثمانی است. در ترتیب سوره‌ها در مصحف عثمان (رض) دو گفته است. جمهور بر آنند که به اجتهاد صحابه بوده است و گروهی گفته‌اند که توقیفی است یعنی موافق وحی و اعلام آن حضرت است. البته اجتهاد صحابه بدان معنی است که صحابه نظر به استماعی که از آن حضرت کرده بودند، ترتیب آن را نظر داده‌اند، نه به نظر خود، اما ترتیب آیات، بدون شک و شبهه توقیفی است و جبرئیل موضع هر آیت را تعیین کرده است. (تیسیر القاری)

که فاطمه علیها السلام گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم آهسته به من گفت: «همانا جبرئیل، بر من، و من بر او قرآن را در هر سال یک بار می‌خواندیم و امسال دو بار بر یکدیگر خواندیم و نمی‌پندارم مگر اینکه اجل من فرا رسیده است.»

٤٩٩٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ ، وَأَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ، لأَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ حَتَّى يَنْسَلِخَ ، يَعْرِضُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقُرْآنَ ، فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ ، كَانَ أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ .[راجع : ٦ . أخرجه مسلم : ٢٣٠٨] .

٤٩٩٧ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، در نیکویی سخاوتمندترین مردم بود و از آن هم سخاوتمندتر در ماه رمضان بود؛ زیرا جبرئیل در هر شبی از ماه رمضان او را ملاقات می‌کرد تا آن‌که ماه تمام می‌شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم، قرآن را بر جبرئیل می‌خواند. آنگاه که جبرئیل با آن حضرت ملاقات می‌کرد، آن حضرت در نیکی کردن از باد روان سخاوتمندتر بود.

٤٩٩٨ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : كَانَ يَعْرِضُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْقُرْآنَ كُلَّ عَامٍ مَرَّةً ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ فِي الْعَامِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ ، وَكَانَ يَعْتَكِفُ كُلَّ عَامٍ عَشْرًا ، فَاعْتَكَفَ عِشْرِينَ فِي الْعَامِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ .[راجع : ٢٠٤٤]

٤٩٩٨ ـ از ابوحصین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و سلم در هر سال یک بار خوانده می‌شد و در سالی که وفات کرد بر وی دوبار خوانده شد و آن حضرت در هر سال ده روز اعتکاف می‌کرد و در سالی که وفات کرد، بیست روز اعتکاف نمود.

٨ - باب : الْقُرَّاءِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ۸ قاریان قرآن از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم

٤٩٩٩ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ : ذَكَرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ فَقَالَ : لاَ أَزَالُ أُحِبُّهُ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « خُذُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ ، مِنْ عَبْدِاللَّهِ

٤٩٩٩ ـ از ابراهیم روایت است که مَسروق گفت: عبدالله بن عَمرو، از عبدالله بن مسعود یاد کرد و گفت: همیشه او را دوست می‌دارم، از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:

ابْنِ مَسْعُودٍ ، وَسَالِمٍ ، وَمُعَاذٍ ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ». [راجع : ٣٧٥٨]

«قرآن را از چهار کس فراگیرید: از عبدالله بن مسعود، و سالم، و مُعاذ و اُبَی بن کعب.»[1]

٥٠٠٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا شَقِيقُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ : خَطَبَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً ، وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ أَنِّي مِنْ أَعْلَمِهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَمَا أَنَا بِخَيْرِهِمْ . قَالَ شَقِيقٌ : فَجَلَسْتُ فِي الْحِلَقِ أَسْمَعُ مَا يَقُولُونَ ، فَمَا سَمِعْتُ رَادًّا يَقُولُ غَيْرَ ذَلِكَ . [أخرجه مسلم : ٢٤٦٢]

۵۰۰۰ ـ از اَعْمَش روایت است که شَقیق بن سَلَمه گفت: عبدالله بن مسعود بر ما خطبه خواند و گفت: به خدا سوگند که هفتاد و اندی سوره را از دهان رسول الله صلی الله علیه و سلم گرفته‌ام، به خدا سوگند که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم به تحقیق دانسته‌اند که من در کتاب خدا داناترین ایشانم و من بهترین ایشان نیستم. شقیق گفت: من در حلقات (اجتماع علما) می‌نشینم و می‌شنوم، آنچه می‌گویند، و از رد کننده‌ای نشنیدم که غیر از این بگوید.

٥٠٠١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : كُنَّا بِحِمْصَ ، فَقَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ سُورَةَ يُوسُفَ ، فَقَالَ رَجُلٌ : مَا هَكَذَا أُنْزِلَتْ ، قَالَ : قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أَحْسَنْتَ» . وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ ، فَقَالَ : أَتَجْمَعُ أَنْ تُكَذِّبَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَتَشْرَبَ الْخَمْرَ ؟ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ . [أخرجه مسلم : ٨٠١]

۵۰۰۱ ـ از اَعمَش، از ابراهیم روایت است که عَلْقَمَه گفت: ما در موضع حِمْص بودیم که ابن مسعود، سورهٔ یوسف را خواند. مردی گفت: چنین نازل نشده است، ابن مسعود گفت: من بر رسول الله صلی الله علیه و سلم (چنین) خواندم، فرمود: «نیک خواندی». ابن مسعود، از آن مرد بوی شراب احساس کرد و گفت: آیا تکذیب کتاب خدا و نوشیدن شراب را با هم جمع می‌کنی، و او را حد (تازیانه) زد.

٥٠٠٢ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ ﷺ : وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ ، مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ : إِلَّا أَنَا أَعْلَمُ أَيْنَ أُنْزِلَتْ ، وَلَا أُنْزِلَتْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، إِلَّا أَنَا أَعْلَمُ فِيمَ أُنْزِلَتْ ، وَلَوْ أَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنِّي بِكِتَابِ اللَّهِ ، تُبَلِّغُهُ الإِبِلُ ، لَرَكِبْتُ إِلَيْهِ . [أخرجه مسلم : ٢٤٦٣]

۵۰۰۲ ـ از اَعْمَش، از مُسلم روایت است که مَسروق گفت: عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا، همان خدایی که به جز وی سزاوار پرستش نیست، که سوره‌ای از کتاب خدا نازل نشده است، مگر اینکه،

[1] ـ این چهار تن، حافظ و ضابط تمام قرآن بودند و به وجه اتم اخذ کرده بودند. سالم مولای ابو حذیفه، اندکی پس از رحلت آن حضرت، در جنگ یمامه شهید شد. معاذ بن جبل در زمان خلافت عمر (رض) فوت کرد و اُبی بن کعب و ابن مسعود در زمان خلافت عثمان (رض) درگذشتند. کسی که مدتی دراز زنده ماند، زید بن ثابت بود که در سال ۴۵ هجرت یا ۵۱ هجرت وفات کرد. و مروان بر وی نماز گزارد. (تیسیر القاری)

می‌دانـم به کجا نازل شـده اسـت، و آیتی از کتاب خدا نازل نشـده است مگر آنکه می‌دانم در چه موردی نازل شـده اسـت، و اگر بدانم که کسـی در کتاب خدا از من داناتر است و با شـتر می‌توان به وی رسید، سواره به سوی وی راهی می‌شدم.

۵۰۰۳ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ: مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ؟ قال: أَرْبَعَةٌ كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ: أُبَيُّ ابْنُ كَعْبٍ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو زَيْدٍ. تَابَعَهُ الْفَضْلُ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ ثُمَامَةَ، عَنْ أَنَسٍ. [راجع: ۳۸۱۰. اخرجه مسلم: ۲٤٦٥].

۵۰۰۳ ـ از هَمام روایت اسـت که قَتاده گفت: از اَنَس بن مالک رضی الله عنه سـؤال کردم که چه کسی قرآن را در زمان پیامبر صلی الله علیه و سـلم جمع کرده اسـت؟ گفت: چهار نفر و همهٔشـان از انصار: اُبَی ابن کعـب، و مُعاذ بن جَبَـل، و زید بن ثابـت و ابوزید. متابعت کرده اسـت (حفص بن عمر را) فضل، از حسین بن واقد از ثُمامه، از اَنَس.

۵۰۰٤ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ وَثُمَامَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قال: مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَلَمْ يَجْمَعِ الْقُرْآنَ غَيْرُ أَرْبَعَةٍ: أَبُو الدَّرْدَاءِ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو زَيْدٍ. قَالَ: وَنَحْنُ وَرِثْنَاهُ. [راجع: ۳۸۱۰. اخرجه مسلم: ۲٤٦٥].

۵۰۰٤ ـ از ثابـت البَنانی و ثُمامه روایت اسـت که اَنَس بن مالک گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم وفات کرد و قرآن را به جز چهارکس جمع نکرد: اَبو درْداء، و مُعاذ بن جَبَل و زید بن ثابـت و ابوزید. اَنَس گفت: و ما از او (ابوزید) ارث بردیـم (زیرا وی فرزنـدی از خود به جا نگذاشت.)

۵۰۰۵ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: قال عُمَرُ: أُبَيٌّ أَقْرَؤُنَا، وَإِنَّا لَنَدَعُ مِنْ لَحَنِ أُبَيٍّ، وَأُبَيٌّ يَقُولُ: أَخَذْتُهُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَا أَتْرُكُهُ لِشَيْءٍ، قال اللَّهُ تَعَالَى: ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا﴾ [البقرة: ۱۰٦]. [راجع: ٤٤٨١].

۵۰۰۵ ـ از سـعید بـن جُبَیـر، از ابـن عباس روایت اسـت که عمر گفت: اُبَـی (بن کعب) قاری‌ترین ماسـت و ما (بعضی) از لَحن اُبی را ترک می‌کنیم.[1] و اُبی می‌گوید: من (قرآن را) از دهان رسـول الله صلی الله علیه و سلم گرفته‌ام و از آن چیزی را تـرک نمی‌کنم. خدای تعالی گفته اسـت: «هر حکمی را نسـخ نکنیم یا آن

۱ - مراد از لحن اُبی، آیات منسوخ شده است. می‌گویند که اُبی به نسخ تلاوت بعضی از آیات قرآن قایل نبود و عمر رضی الله عنه با خواندن آیت مذکور به نسخ بعضی از آیات استدلال کرد. (تیسیر القاری)

را به (دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم.» (البقره: ۱۰۶)

٩ - باب : فَضْلِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ

٥٠٠٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى قَالَ : كُنْتُ أُصَلِّي ، فَدَعَانِي النَّبِيُّ ﷺ فَلَمْ أُجِبْهُ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي ، قَالَ : « أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ : ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ﴾ ثُمَّ قَالَ : أَلَا أُعَلِّمُكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». فَأَخَذَ بِيَدِي ، فَلَمَّا أَرَدْنَا أَنْ نَخْرُجَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّكَ قُلْتَ : « لَأُعَلِّمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ » . قَالَ : « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي ، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ » . [راجع : ٤٤٧٤].

باب ـ ۹ فضیلت [سورهٔ] فاتحه الکتاب

۵۰۰۶ ـ از حفص بن عاصم، از ابوسعید بن المُعَلّی روایت است که گفت: من نماز می‌گزاردم، پیامبر صلی الله علیه و سلم مرا صدا کرد، جواب ندادم. (سپس) گفتم: یا رسول الله، همانا من نماز می‌گزاردم. فرمود: «آیا خداوند نگفته است.» «چون خدا و پیامبر شما را فراخوانند، آنان را اجابت کنید.» (الانفال: ۲۴) سپس فرمود: «آیا بزرگترین سورهٔ قرآن را به تو نیاموزانم، قبل از آنکه از مسجد بیرون آیی.» آن حضرت دست مرا گرفت. آنگاه که خواستیم بیرون آییم، گفتم: یا رسول الله، همانا گفته بودی «بزرگترین سورهٔ قرآن را به تو می‌آموزانم. آن حضرت گفت: «الحَمدُلِله رب العالمین. آن سَبْع المُثانی، است[1] و قرآن عظیم است که به من داده شده است.»

٥٠٠٧ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا وَهْبٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَعْبَدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : كُنَّا فِي مَسِيرٍ لَنَا فَنَزَلْنَا ، فَجَاءَتْ جَارِيَةٌ فَقَالَتْ : إِنَّ سَيِّدَ الْحَيِّ سَلِيمٌ ، وَإِنَّ نَفَرَنَا غَيَبٌ ، فَهَلْ مِنْكُمْ رَاقٍ ؟ فَقَامَ مَعَهَا رَجُلٌ مَا كُنَّا نَأْبُنُهُ بِرُقْيَةٍ ، فَرَقَاهُ فَبَرَأَ ، فَأَمَرَ لَهُ بِثَلَاثِينَ شَاةً ، وَسَقَانَا لَبَنًا ، فَلَمَّا رَجَعَ قُلْنَا لَهُ : أَكُنْتَ تُحْسِنُ رُقْيَةً ، أَوْ كُنْتَ تَرْقِي ؟ قَالَ : لَا ، مَا رَقَيْتُ إِلَّا بِأُمِّ الْكِتَابِ ، قُلْنَا : لَا تُحْدِثُوا شَيْئًا حَتَّى نَأْتِيَ ، أَوْ نَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَاهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : « وَمَا كَانَ يُدْرِيهِ أَنَّهَا رُقْيَةٌ ؟ اقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي

۵۰۰۷ ـ از محمد (بن سیرین) از معبد روایت است که ابوسعید خُدری گفت: ما در راهی روان بودیم و (در مسیر راه) فرود آمدیم، کنیزکی آمد و گفت: سالار این قبیله را مار گزیده است و مردم ما حاضر نیستند، آیا در میان شما افسون خوان هست؟ مردی که او را افسون خوان نمی‌پنداشتیم برخاست و همراه وی رفت. بر سالار قبیله افسون خواند و بهبود یافت. (مهتر قبیله) به او سی گوسفند

۱ – و همین دلیل است که آغاز این سوره، از، الحمدلله می‌شود. و بسم‌الله الرحمن الرحیم جزء سورهٔ فاتحه نیست.

بِسَهْمٍ».

وَقَالَ أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ : حَدَّثَنِي مَعْبَدُ بْنُ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ بِهَذَا. [راجع : ۲۲۷۶. أخرجه مسلم : ۲۲۰۱].

داد و ما را شیر نوشانیدند. آنگاه که افسون خوان بازگشت به او گفتیم: آیا افسون خوانی را خوب می‌دانستی یا (واقعاً) افسون خوان هستی؟ گفت: نی، افسون نخواندم مگر به اُمّ‌الکتاب (فاتحه‌الکتاب)، گفتیم: در این مورد چیزی نگویید تا آنکه برویم، یا از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کنیم. آنگاه که به مدینه رسیدیم، ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردیم (از مشروعیت گرفتن گوسفندها پرسیدیم) فرمود: «او چه می‌دانست که آن (سورهٔ فاتحه) شفابخش است، (گوسفندان را) تقسیم کنید و سهم مرا معین نمایید.»[1]

و ابو مَعْمَر گفته است: از عبدالوارث، از هِشام، از محمد بن سیرین از مَعْبَد بن سیرین روایت است که ابوسعید خُدری همین حدیث را گفته است.

۱۰- باب : فَضْلِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ

۵۰۰۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ قَرَأَ بِالآيَتَيْنِ». [راجع : ۴۰۰۸. أخرجه مسلم : ۸۰۷ و ۸۰۸].

۵۰۰۹ - وحَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ قَرَأَ بِالآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ». [راجع : ۴۰۰۸. أخرجه مسلم : ۸۰۷ و ۸۰۸].

۵۰۱۰ - وَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : وَكَّلَنِي رَسُولُ

باب ـ ۱۰ فضیلت سورهٔ البقره

۵۰۰۸ ـ از سُلیمان از ابراهیم، از عبدالرحمن، از ابومسعود روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «کسی که دو آیت (آخر سورهٔ البقره) را بخواند.»

۵۰۰۹ ـ از منصور، از ابراهیم، از عبدالرحمن بن یزید از ابومسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که دو آیت آخر سورهٔ البقره را در شب بخواند، برایش بسنده است.»

۵۰۱۰ ـ و عثمان بن هَیْثَم گفته است: از عَوْف،

[1] ـ یعنی شفای وی به برکت سورهٔ فاتحه شده است.

اللّٰه ﷺ بحفظ زكاة رمضان، فأتاني آتٍ، فجعل يحثو من الطّعام، فأخذته فقلت: لأرفعنّك إلى رسول اللّٰه ﷺ - فقصّ الحديث - فقال: إذا أويت إلى فراشك فاقرأ آية الكرسيّ، لن يزال معك من اللّٰه حافظٌ، ولا يقربك شيطانٌ حتّى تصبح.

وقال النّبيّ ﷺ: «صدقك وهو كذوبٌ، ذاك شيطانٌ». [راجع: ۲۳۱۱].

از محمد بن سیرین روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا به نگهداری زکات ماه رمضان گمارد. کسی نزد من آمد و با دو دست به گرفتن غله شروع کرد. او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌برم ـ و حدیث را تمام خواند ـ آن کس گفت: چون به بستر خواب خود در آیی، آیة الکرسی را بخوان. همیشه نگهدارنده‌ای از سوی خدا با تو می‌باشد و تا صبح شیطان به تو نزدیک نمی‌شود. و پیامبر صلی الله علیه و سلم (به ابوهریره گفت: «برای تو راست گفته است و او دروغگو است و همو شیطان است.»[1]

۱۱- باب: فضل سورة الكهف

۵۰۱۱ - حدّثنا عمرو بن خالد: حدّثنا زهيرٌ: حدّثنا أبو إسحاق، عن البراء بن عازب قال: كان رجلٌ يقرأ سورة الكهف، وإلى جانبه حصانٌ مربوطٌ بشطنين، فتغشّته سحابةٌ، فجعلت تدنو وتدنو، وجعل فرسه ينفر، فلمّا أصبح أتى النّبيّ ﷺ فذكر ذلك له، فقال: «تلك السّكينة تنزّلت بالقرآن». [راجع: ۳۶۱۴. اخرجه مسلم: ۷۹۵].

باب ـ ۱۱ فضیلت سورة الکهف

۵۰۱۱ ـ از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب گفت: مردی سورة الکهف را می‌خواند و به یک سوی وی اسپی بود که با دو ریسمان بسته بود، ابری آن مرد را فراگرفت و به نزدیک آمدن شروع کرد و نزدیک می‌آمد و اسپ او (از ترس) پا به فرار نهاد چون صبح فرا رسید، وی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و از ماجرا یاد کرد. آن حضرت فرمود: «آن سَکینه‌ای بوده است که به سبب تلاوت قرآن نازل شده است.»[2]

۱ - حدیث ۵۰۱۰، به تفصیل در شمارهٔ ۲۳۱۱، جلد سوم آمده است.

۲ - سکینه را معانی مختلف کرده‌اند و در ترجمهٔ انگلیسی بخاری «آرامش» گفته شده است.

١٢- باب : فَضْلِ سُورَةِ الْفَتْحِ

٥٠١٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسِيرُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسِيرُ مَعَهُ لَيْلاً ، فَسَأَلَهُ عُمَرُ عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَقَالَ عُمَرُ : ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلاثَ مَرَّاتٍ ، كُلَّ ذَلِكَ لا يُجِيبُكَ . قال عُمَرُ : فَحَرَّكْتُ بَعِيرِي حَتَّى كُنْتُ أَمَامَ النَّاسِ ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ قُرْآنٌ ، فَمَا نَشِبْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي ، قال : فَقُلْتُ : لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ ، قال : فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴾ [راجع : ٤١٧٧] .

باب ـ ١٢ فضيلت سورهٔ اَلْفَتح

٥٠١٢ ـ از زيد بن اسلم از پدرش روايت است كه گفت: رسول الله صلى الله عليه و سلم در يكى از سفرهاى خود راهى بود و عمر بن خطاب شبى با وى سفر كرد. عمر دربارهٔ چيزى از آن حضرت پرسيد ولى رسول الله صلى الله عليه و سلم جواب او را نداد. سپس پرسيد، جواب او را نداد، سپس پرسيد، جواب او را نداد. عمر (با خود) گفت: بى اولاد باد مادر تو، سه بار از رسول الله صلى الله عليه و سلم با الحاح پرسيدى، و در هر بار جواب تو را نداد. عمر گفت: شترم را به شتاب واداشتم تا آنكه از مردم جلو افتادم و ترسيدم از اينكه در شأن من (آيه) قرآن نازل شود. اندكى درنگ نكردم كه شنيدم كسى مرا صدا مى‌كند. (با خود) گفتم: به تحقيق ترسيدم كه دربارهٔ من (آيهٔ) قرآن نازل شده است.

عمر گفت: نزد رسول الله صلى الله عليه و سلم رفتم و بر وى سلام كردم. فرمود: «به تحقيق كه امشب بر من سوره‌اى نازل شده است كه آن سوره از آنچه آفتاب بر آن طلوع كرده است، دوست داشتنى تر است.» سپس خواند: «انّا فتحنا لَكَ فَتْحاً مُبيناً» «ما تو را پيروزى بخشيديم، (چه) پيروزى درخشانى.» (الفتح: ١)

١٣- باب : فَضْلِ : ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴾

فِيهِ عَمْرَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٧٣٧٥] .

٥٠١٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ

باب ـ ١٣ فضيلت «قُلْ هواللهُ أَحدٌ»

در (سند آن) عمره، از عايشه، از پيامبر صلى الله عليه و سلم روايت كرده است:

٥٠١٣ ـ از عبدالرحمن بن ابى صَعْصَعه روايت

عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ : أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ : ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴾ . يُرَدِّدُهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ » . [انظر : ۶۶۴۳ ، ۷۳۷۴]

است که ابوسعید خُدری گفت: مردی شنید که مردی دیگر می‌خواند: «قُل هُواللهُ اَحَدٌ» و آن را مکرر می‌خواند. چون صبح فرا رسـید، مردی که آن را شـنیده بود، نزد رسـول الله صلی الله علیه و سلم آمد و موضوع را یاد کرد، گویا که عمل او را اندک می‌پنداشـت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوسـت که این سـوره با یک سوم از قرآن برابری می‌کند.»

۵۰۱۴ - وَزَادَ أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ : أَخْبَرَنِي أَخِي قَتَادَةُ بْنُ النُّعْمَانِ : أَنَّ رَجُلاً قَامَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، يَقْرَأُ مِنَ السَّحَرِ : ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴾ . لا يَزِيدُ عَلَيْهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَتَى الرَّجُلُ النَّبِيَّ ﷺ ، نَحْوَهُ .

۵۰۱۴ ـ از عبدالرحمن بن اَبی صَعْصَعَه روایت است که ابوسعید خُدری گفت: برادر (مادری) مـن، قَتاده بن نُعمان مرا خبر داده که: مردی در زمان رسـول الله صلی الله علیه و سلم (به نماز شـب) ایستاد و از سـحرگاه «قُل هُو الله اَحَدٌ» می‌خواند و (در نماز تهجد خود) چیزی بر آن زیـاد نکرد و چون صبح فرا رسـید، مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آمـد، مانند آنچه مذکور شد.

۵۰۱۵ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ وَالضَّحَّاكُ الْمَشْرِقِيُّ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لأَصْحَابِهِ : « أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ » . فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَالُوا : أَيُّنَا يُطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : « اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ » .

۵۰۱۵ ـ از اَعْمَش، از ابراهیم و ضحاک مشرقی روایت است که ابوسعید خُدری رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم به اصحاب خود گفت: «آیا یکی از شـما عاجز می‌آید که یک سـوم قرآن را در یک شـب بخواند؟» این امر بر ایشـان دشوار آمد و گفتند: کدام یک از مـا توان آن را دارد یا رسـول الله؟ آن حضرت فرمود: «اللهُ الواحدُ الصَّمَدُ (سورهٔ اخلاص) یک سوم از قرآن است.»

فربـری گفته اسـت: از ابوجعفر محمد بن ابی حاتم، کاتب ابوعبدالله (امام بخاری) شـنیده‌ام کـه می‌گفـت: ابو عبـدالله، این حدیـث را از

ابراهیم به طور مُرسل، و از ضُحاک مشرقی به گونه‌ای مسند آورده است.»[1]

١٤- باب : فَضْلِ الْمُعَوِّذَاتِ

باب ـ ۱۴ فضیلت المَعوذات[2]

٥٠١٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى يَقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ وَيَنْفُثُ ، فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهِ ، وَأَمْسَحُ بِيَدِهِ رَجَاءَ بَرَكَتِهَا . [راجع : ٤٤٣٩ . أخرجه مسلم : ٢١٩٢] .

۵۰۱۶ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: هرگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم بیمار می‌شد، این سوره‌ها را می‌خواند و بر خود می‌دمید. آن‌گاه که بیماری آن حضرت شدت یافت، من آن سوره‌ها را بر آن حضرت می‌خواندم و دست آن حضرت را به امید برکت آن بر بدن وی می‌کشیدم.

٥٠١٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ ، جَمَعَ كَفَّيْهِ ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا ، فَقَرَأَ فِيهِمَا : ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ . وَ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ . وَ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ . ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ ، يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ ، وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ . [انظر : ٥٧٤٨ ح ث ، ٦٣١٩ ح] .

۵۰۱۷ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، هر شب که به بستر خواب خود درمی‌آمد، هر دو کف دست خود را جمع می‌کرد و سپس بر آنها می‌دمید و در آن می‌خواند: «قُل هُوَ الله اَحَدٌ» و «قُل اَعوذُ بِرَبِّ الفلق» و «قُل اَعُوذُ بربِّ النّاس» سپس دستها را به اندازهٔ توان بر بدن خود می‌کشید، و از سر و روی خود آغاز می‌کرد و از جلو بدن خود، و این را سه بار می‌کرد.

---

۱ – عبارت میان دو کمانک ( ) در متن فوق نیست. در سائر نسخ بخاری آمده است چنانکه ابو عبدالله محمد بن یوسف فربری از قول کاتب بخاری نقل کرده است. در اسماء الرّجال گفته شده که عبارت مذکور ( ) در روایت ابوذر هروی (که از زبده‌ترین راویان بخاری است) آمده و در سائر روایات نیامده است.

۲ – مترجم بخاری، مراد از معوذات را سوره‌های «الفلق» و «الناس» ترجمه کرده، در تیسیر القاری گفته شده که مراد از آن سه سوره به اضافه «قل هو الله احد» است. و آنها که اطلاع ندارند که اصحاب سنن این سه سوره را در مرویات خود آورده‌اند می‌گویند مراد دو سورهٔ «الفلق» و «الناس» است. «اخلاص» را معوذه گفتن از جهت اشتمال آن است بر صفات ربانی را بدان تعوذ نمایند.

١٥- باب : نُزُولِ السَّكِينَةِ وَالْمَلائِكَةِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

٥٠١٨ - وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ الْهَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ قَالَ : بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ ، إِذْ جَالَتِ الْفَرَسُ ، فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ ، فَقَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ ، فَسَكَتَ وَسَكَتَتِ الْفَرَسُ ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ ، فَانْصَرَفَ ، وَكَانَ ابْنُهُ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا ، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ ، فَلَمَّا اجْتَرَّهُ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى مَا يَرَاهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : « اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ ، اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ » . قَالَ : فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى ، وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَانْصَرَفْتُ إِلَيْهِ ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ ، فَإِذَا مِثْلُ الظُّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ ، فَخَرَجَتْ حَتَّى لا أَرَاهَا ، قَالَ : « وَتَدْرِي مَا ذَاكَ » . قَالَ : لا ، قَالَ : « تِلْكَ الْمَلائِكَةُ دَنَتْ لِصَوْتِكَ ، وَلَوْ قَرَأْتَ لأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا ، لا تَتَوَارَى مِنْهُمْ » .

قَالَ ابْنُ الْهَادِ : وَحَدَّثَنِي هَذَا الْحَدِيثَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ .

باب ـ ۱۵

فرود آمدن سـکینه، و فرشتگان هنگام خواندن قرآن

۵۰۱۸ ـ و لیـث گفته اسـت: از یزید بن الهاد، از محمد بن ابراهیم[1] روایت اسـت که اُسَـید بن حُضَیْر گفت: در حالی که اُسَـید بن حُضَیر سـورهٔ البقره را در شـب می‌خواند و اسپ او در نزدیک وی بسـته بود، ناگاه اسـپ جولان کرد و او از خواندن خاموش شـد. اسـپ نیز آرام گرفـت. پس به خواندن آغاز کرد، اسـپ باز جولان کرد و چون خاموش شـد، اسپ باز آرام گرفت، سـپس به خواندن آغاز کرد، اسپ باز جولان کرد. سرانجام از خواندن باز ایستاد. پسـر وی یحیی، نزدیک اسـپ بود و ترسـید که اسـپ او را آزار رسـاند. چون پسـر خود را از آن‌جا کنار کشـید، سـر خود را به سوی آسـمان بلند کرد، آسـمان را ندید. چون صبح فرا رسـید، ماجرا را بـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم بیان کرد. آن حضرت فرمود: «بخوان ای ابـن حُضَیْر، بخوان ای ابن حُضَیر»[2] ابن حضیر گفت: ترسیدم یا رسول الله، که اسپ، یحیی را پایمـال کند در حالی که او نزدیک اسـپ بود. سـر خود را به سـوی آسـمان بلند کردم و به سـوی وی بازگشتم. باز سـر خود را به سوی آسـمان بلند کردم، ناگاه سـایبانی دیدم که در آن همچـون چراغها بود. از آنجا بیرون آمدم تا

---

۱ – سیوطی گفته که این حدیث منقطع است؛ زیرا محمد بن ابراهیم، اسید بن حُضیر را درنیافته و اعتماد بر اسناد ثانی یعنی آخر حدیث است.

۲ – مراد از فرمودهٔ آن حضرت: بخوان ای ابن حُضیر! بخوان ای ابن حضیر!» آن است که باید می‌خواندی.

آنکه آن را نبینم.
آن حضرت فرمود: «و می‌دانی که آن چه بود؟» گفت: نی. فرمود: «آنها فرشتگان بودند که با شنیدن آواز (خوش) تو نزدیک آمده بودند و اگر (همچنان) می‌خواندی، بامداد مردم به سوی ایشان می‌نگریستند و از نظر آنها پنهان نمی‌ماند.»
ابن الهاد گفته است: عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری از اُسید بن حُضیر همین حدیث را روایت کرده است.

باب ـ ۶

کسی که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم باقی نگذاشت، به جز آنچه میان دو جلد است (قرآن).

٥٠١٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ قال : دَخَلْتُ أَنَا وَشَدَّادُ بْنُ مَعْقِلٍ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، فَقَالَ لَهُ شَدَّادُ بْنُ مَعْقِلٍ : أَتَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ شَيْءٍ ؟ قال : مَا تَرَكَ إِلا مَا بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ . قال : وَدَخَلْنَا عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الحَنَفِيَّةِ فَسَأَلْنَاهُ فَقَالَ : مَا تَرَكَ إِلا مَا بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ .

۵۰۱۹ ـ از سُفیان، از عبدالعزیز بن رفیع روایت است که گفت: من و شدّاد بن مَعْقِل بر ابن عباس رضی الله عنهما درآمدیم. شدّاد بن مَعْقِل به او گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم (پس از مرگ) چیزی باقی گذاشت؟ گفت: باقی نگذاشت مگر آنچه میان دو جلد است. و ما نزد محمد بن حنیفه رفتیم و از وی سؤال کردیم. گفت: چیزی باقی نگذاشت مگر آنچه میان دو جلد است.

١٧- باب : فَضْلِ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلامِ

باب ـ ۱۷ فضیلت قرآن بر سائر کلام

٥٠٢٠ - حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ أَبُو خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى

۵۰۲۰ ـ از قَتاده، از اَنَس بن مالک، از ابوموسی اشعری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و

الأشْعَرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَثَلُ الَّذي يَقْرَأُ القُرْآنَ كَالأُتْرُجَّةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَرِيحُهَا طَيِّبٌ . وَالَّذي لا يَقْرَأُ القُرْآنَ كَالتَّمْرَةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلا رِيحَ لَهَا ، وَمَثَلُ الفَاجِرِ الَّذي يَقْرَأُ القُرْآنَ كَمَثَلِ الرَّيْحَانَةِ ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ . وَمَثَلُ الفَاجِرِ الَّذي لا يَقْرَأُ القُرْآنَ كَمَثَلِ الحَنْظَلَةِ ، طَعْمُهَا مُرٌّ وَلا رِيحَ لَهَا » . [انظر : ٥٠٥٩ ، ٥٤٢٧ ، ٧٥٦٠ ، أخرجه مسلم : ٧٩٧] .

سلم فرمود: «مثال کسی که قرآن را می‌خواند مثال آن ترنجی است که مزهٔ خوش و بوی خوش دارد، و کسی که قرآن را نمی‌خواند مثال خرمایی است که مزهٔ خوش دارد و بوی ندارد. و مثال فاجری که قرآن را می‌خواند، مثال ریحان است که بوی خوش و مزهٔ تلخ دارد، و مثال فاجری که قرآن نمی‌خواند، مانند حَنْظَل (هندوانهٔ ابوجهل) است که مزهٔ آن تلخ است و بوی ندارد.»

٥٠٢١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَني عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قال : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ : « إِنَّمَا أَجَلُكُمْ في أَجَلِ مَنْ خَلا مِنَ الأُمَمِ ، كَمَا بَيْنَ صَلاةِ العَصْرِ وَمَغْرِبِ الشَّمْسِ ، وَمَثَلُكُمْ وَمَثَلُ اليَهُودِ وَالنَّصَارَى ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَعْمَلَ عُمَّالاً ، فَقَالَ : مَنْ يَعْمَلُ لي إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ ، فَعَمِلَتِ اليَهُودُ ، فَقَالَ : مَنْ يَعْمَلُ لي مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى العَصْرِ ، فَعَمِلَتِ النَّصَارَى ، ثُمَّ أَنْتُمْ تَعْمَلُونَ مِنَ العَصْرِ إِلَى المَغْرِبِ بِقِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ ، قَالُوا : نَحْنُ أَكْثَرُ عَمَلاً وَأَقَلُّ عَطَاءً ، قال : هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ ؟ قَالُوا : لا ، قال : فَذَاكَ فَضْلي أُوتِيهِ مَنْ شِئْتُ » . [راجع : ٥٥٧] .

۵۰۲۱ ـ از عبدالله بن دینار، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دوران حیات شما نظر به دوران حیات امتهای گذشته، مانند میعاد بین نماز عصر و شام است و مثال شما و مثال یهود و نصارا مانند مثال مردی است که کارگران را به مزدوری گرفته و به آنها گفته است: کیست که بـه مزد یک قیراط تا نیمهٔ روز برایم کار کند، یهود این کار را کردند. پس گفت: کیست که (به مزد یک قیراط)[1] از نیمهٔ روز تا عصر به من کار کند. نصارا این کار را کردند. سپس شما (مسلمانان) از عصر تا شام به دو قیراط کار می‌کنید. (یهود و نصارا) گفتند: ما کار بیشتری کردیم و مزد کمتری گرفتیم. (خداوند) گفت: آیا به حق شما ظلم کرده‌ام؟ گفتند: نی. خداوند گفت: «این از فضل من است کـه به هر که بخواهم، می‌دهم.»

۱ - در سائر نسخ «علی قیراط» در مورد نصارا نیز آمده است که متن فوق آن را فاقد است.

١٨– باب : الْوَصِيَّةِ بِكِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

٥٠٢٢ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ : حَدَّثَنَا طَلْحَةُ قال : سَأَلْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى : أَوْصَى النَّبِيُّ ﷺ ؟ فَقَالَ : لا ، فَقُلْتُ : كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ ، أُمِرُوا بِهَا وَلَمْ يُوصِ ؟ قَالَ : أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ . [راجع : ٢٧٤٠ . أخرجه مسلم : ١٦٣٤] .

باب ـ ۱۸ وصیت و سفارش به کتاب خدای عَزَّوجلّ

۵۰۲۲ ـ از مالک بن مِغْوَل روایت است که طلحه گفت: از عبدالله بن ابی اَوْفی سؤال کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم وصیت کرده است؟ گفت: نی، گفتم: پس چگونه وصیت او بر مردم نوشته شده و به وصیت مأمور شدند، در حالی که وصیت نکرده است؟ گفت: به کتاب خدا وصیت کرده است.

١٩– باب : (... مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ)

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ ﴾ [العنكبوت: ٥١] .

باب ـ ۱۹

کسی که از قرآن بی نیاز نگردد (قرآن را به لحن نخواند)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود، بر تو فرو فرستادیم.» (العنکبوت: ۵۱)

٥٠٢٣ – حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَمْ يَأْذَنِ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ » .

وَقَالَ صَاحِبٌ لَهُ : يُرِيدُ : يَجْهَرُ بِهِ [انظر: ٥٠٢٤، ٧٤٨٢، ٧٥٤٤، وانظر في التوحيد، باب ٥٢ . أخرجه مسلم : ٧٩٢] .

۵۰۲۳ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند به چیزی گوش فرا نمی‌دهد، آنچه به پیامبری گوش فرا می‌دهد، که قرآن را به لحن می‌خواند.» و دوست او (ابوسلمه) گفت: مراد از (لحن)، بلند خواندن آن است.

٥٠٢٤ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ » .

۵۰۲۴ ـ از زُهری (ابن شهاب) از ابوسلمه بن عبدالرحمن، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: خداوند به چیزی گوش فرا نمی‌دهد، آنچه به پیامبری گوش فرا می‌دهد که قرآن را به لحن می‌خواند.»

قال سُفْيَانُ : تَفْسِيرُهُ : يَسْتَغْنِي بِهِ . [راجع : ٥٠٢٣ . أخرجه مسلم : ٧٩٢] .

سفیان گفته است: تفسیر آن، این است که قرآن بدان بی‌نیاز شود.

٢٠- باب : اغْتِبَاطِ صَاحِبِ الْقُرْآنِ

باب ـ ۲۰ رشک بردن بر خوانندهٔ قرآن

٥٠٢٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « لا حَسَدَ إِلا عَلَى اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَقَامَ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ ، وَرَجُلٌ أَعْطَاهُ اللَّهُ مَالاً فَهُوَ يَتَصَدَّقُ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ » . [انظر : ٧٥٢٩ ، أخرجه مسلم : ٨١٥ ، بذكر النهار مع الأول] .

۵۰۲۵ ـ از زُهری، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «رشکی نیست مگر بر دو کس: مردی که خدا به او کتاب داده و با قیام در ساعاتی از شب آن را می‌خواند و مردی که خدا به او مالی داده و در ساعات شب و روز از آن صدقه می‌دهد.»

٥٠٢٦ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا رَوْحٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ ، فَسَمِعَهُ جَارٌ لَهُ فَقَالَ : لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ ، فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَهُوَ يُهْلِكُهُ فِي الْحَقِّ .

فَقَالَ رَجُلٌ : لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ ، فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ » . [انظر : ٧٢٣٢ ، ٧٥٢٨] .

۵۰۲۶ ـ از ذَکوان، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «رشکی (غبطه‌ای) نیست مگر به دو کس: مردی که قرآن را آموخته است و آن را در ساعاتی از شب و روز تلاوت می‌کند و همسایه‌اش می‌شنود و می‌گوید: کاش، به من داده می‌شد، آنچه به فلان داده شده است که می‌کردم آنچه او می‌کند. و مردی که خداوند به او مالی داده و آن را در راه خدا مصرف می‌کند و مردی می‌گوید: کاش به من داده می‌شد آنچه به فلان داده شده است که می‌کردم آن‌چه او می‌کند.»

٢١- باب : خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ

باب ـ ۲۱

بهترین شما کسی است که قرآن را آموخت و آموختاند.

٥٠٢٧ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي عَلْقَمَةُ بْنُ مَرْثَدٍ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ عُبَيْدَةَ ، عَنْ

۵۰۲۷ ـ از سعد بن عُبَیده، از ابو عبدالرحمن السُّلمی از عثمان رضی الله عنه روایت است که

أبي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». قَالَ: وَأَقْرَأَ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ فِي إِمْرَةِ عُثْمَانَ حَتَّى كَانَ الْحَجَّاجُ، قَالَ: وَذَاكَ الَّذِي أَقْعَدَنِي مَقْعَدِي هَذَا. [انظر: ٥٠٢٨]

٥٠٢٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». [راجع: ٥٠٢٧]

٥٠٢٨ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». [راجع: ٥٠٢٧]

٥٠٢٩ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: إِنَّهَا قَدْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ، فَقَالَ: «مَا لِي فِي النِّسَاءِ مِنْ حَاجَةٍ». فَقَالَ رَجُلٌ: زَوِّجْنِيهَا، قَالَ: «أَعْطِهَا ثَوْبًا». قَالَ: لَا أَجِدُ، قَالَ: «أَعْطِهَا وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَاعْتَلَّ لَهُ، فَقَالَ: «مَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قَالَ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «فَقَدْ زَوَّجْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ٢٣١٠، اخرجه مسلم: ١٤٢٥، مطولاً]

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را آموخت و آموختاند.» (سعد بن عبیده) گفت: ابوعبدالرحمن (السُّلمی) در زمان امارت عثمان (قرآن را) می‌آموختاند تا آنکه حجاج (امیر عراق) بود (ابوعبدالرحمن السُّلمی) گفت: و همین (حدیث) است که مرا بر جایگاه من (برای آموختاندن قرآن) نشانیده است.

۵۰۲۸ ـ از عَلْقَمه بن مَرْثَد، از ابو عبدالرحمن السَّلمی از عثمان بن عَفّان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهترین شما کسی است که قرآن را آموخت و آموختاند.»

۵۰۲۹ ـ از حَمّاد، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد گفت: زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: همانا نفس خود را برای خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم بخشیده است (تا آن حضرت با وی ازدواج کند.) آن حضرت فرمود: «مرا به زنان نیازی نیست.» مردی گفت: او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «جامه‌ای به وی بده» گفت: قدرت آن را ندارم. آن حضرت فرمود: «انگشتری هر چند از آهن باشد به وی بده.» آن مرد «از بیچارگی» درماند. آن حضرت فرمود: «چه مقدار از قرآن حفظ داری؟» گفت: چنین و چنان. آن حضرت فرمود: «همانا او را به آنچه از قرآن حفظ کرده‌ای، به ازدواج تو در آوردم.»[1]

---

۱ – علماء از این حدیث احکامی چند استنباط کرده‌اند، یکی آنکه نکاح به لفظ «هبه» منعقد می‌شود؛ چنانکه ابوحنیفه و یاران وی و ثوری به این قایل شده‌اند. از مالک دو روایت است. جواز و عدم جواز، شافعی می‌گوید که نکاح به لفظ هبه منعقد نمی‌شود. شافعیه

۲۲- باب : الْقِرَاءَةِ عَنْ ظَهْرِ الْقَلْبِ

۵۰۳۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، جِئْتُ لأَهَبَ لَكَ نَفْسِي ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا وَصَوَّبَهُ ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ ، فَلَمَّا رَأَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا ، فَقَالَ: « هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ » . فَقَالَ : لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال : « اذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَانْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا » . فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ : لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا ، قال : « انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ » . فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ : لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي - قال سَهْلٌ : مَا لَهُ رِدَاءٌ - فَلَهَا نِصْفُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ ، إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ » . فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى طَالَ مَجْلِسُهُ ، ثُمَّ قَامَ فَرَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُوَلِّيًا ، فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ ، فَلَمَّا جَاءَ قال : « مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ » . قال : مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا ، عَدَّهَا ، قال : « أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ » . قال : نَعَمْ ، قال : « اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ » .[راجع: ۲۳۱۰ . أخرجه مسلم : ۱۴۲۵] .

باب ـ ۲۲ خواندن قرآن از حفظ

۵۰۳۰ ـ از یعقوب بن عبدالرحمن، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد گفت: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، آمدم تا نفس خود را به تو ببخشم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به سوی وی نگریست. و نظر خود را بلند کرد و فرود آورد و سپس سر خود را پایین افکند. آن زن چون دید که آن حضرت دربارهٔ وی تصمیم نگرفت، در آن‌جا نشست. مردی از یاران آن حضرت برخاست و گفت: یا رسول الله، اگر تو را به این زن نیازی نیست، او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «آیا چیزی (برای مهر) داری؟» گفت: نی به خدا، یا رسول الله، فرمود: «به خانه ات برو و ببین که آیا چیزی یافته می‌توانی.» آن مرد رفت و سپس بازگشت و گفت: نی بـه خدا یا رسـول الله، هیچ چیـزی نیافتم. آن حضرت فرمـود: «ببین اگر انگشـتری از آهن باشـد.» وی رفت و سـپس بازگشت و گفت: نی به خدا یا رسول الله. و نی انگشتری از آهن موجود اسـت، ولی همین اِزار من است. سِهل (راوی) گفت: آن مرد ازاری (دیگر) نداشـت، نیمـهٔ اِزار خود را به آن زن می‌داد. رسـول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «وی با اِزار تو چه می‌تواند کرد. اگر تو آن را بپوشی، چیزی از آن نمی‌ماند که وی بر خود بپوشد و اگر وی آن را بپوشد، بر تو از آن چیزی نمی‌ماند.»

به استناد این حدیث می‌گویند که زن و مرد در مورد مهر به هرچه راضی شوند رواست هرچند به بهای کمتر از یک درهم باشد. ابوحنیفه و یاران وی به کمتر از ده درهم روا نمی‌دانند.

آن مرد نشست تا آنکه نشستن وی به درازا کشید، سپس برخاست و رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دید که پشت گردانیده (راهی است) او را فرمود که بیاید، چون آمد، از وی پرسید: «از قرآن چه مقدار فرا گرفته‌ای؟» گفت: سورهٔ چنین و سورهٔ چنان و سورهٔ چنان را، آن سوره‌ها را شمرد. آن حضرت فرمود: «آیا آنها را از حفظ می‌خوانی؟» گفت: آری. فرمود: «همانا وی را به ملکیت (ازدواج) تو درآوردم، به آنچه از قرآن فرا گرفته‌ای.»

٢٣- باب : اسْتِذْكَارِ الْقُرْآنِ وَتَعَاهُدِهِ

٥٠٣١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ : إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا ، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». [أخرجه مسلم : ٧٨٩].

٥٠٣٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «بِئْسَ مَا لأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ : نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ نُسِّيَ ، وَاسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ» .

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ مِثْلَهُ .

تَابَعَهُ بِشْرٌ ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ شُعْبَةَ .

وَتَابَعَهُ ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَبْدَةَ ، عَنْ شَقِيقٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ . [أخرجه مسلم : ٧٩٠].

باب ـ ۲۳ یاد گرفتن و حفظ قرآن و نگاهداشت آن

۵۰۳۱ ـ از مالک، از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا مثال یاد گیرندهٔ قرآن، مانند صاحب شتری است که پای آن شتر را بسته است. اگر آن را بسته نگهدارد، شتر را نگاه می‌دارد و اگر آن را بگشاید، شتر می‌رود.»

۵۰۳۲ ـ از منصور، از ابووائل روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بدا به حال یکی از شما که بگوید: فلان و فلان آیه را فراموش کردم، بلکه (بگوید که) فراموش گردانیده شدم، قرآن را یاد گیرید و (با تکرار تلاوت) حفظ کنید، زیرا قرآن از سینه‌های مردم نسبت به چهار پایان وحشی، تندتر و شتابان‌تر می‌رمد.»

از عثمان، از جریر، از منصور، به مثل همین حدیث روایت است. متابعت کرده است (محمد بن عرعره را) بشر، از مبارک، از شُعْبَه،

و متابعت کرده است (محمد بن عرعره را) ابن جُریج از شقیق که گفت: از عبدالله (ابن مسعود) شنیده‌ام که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم (همین حدیث را) شنیده‌ام.

٥٠٣٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَهُوَ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنَ الْإِبِلِ فِي عُقُلِهَا». [أخرجه مسلم: ٧٩١].

٥٠٣٣ ـ از بُرَید، از ابو بُرده، از ابوموسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن را (با ضبط و تلاوت) نگاه دارید. سوگند بـه ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که قرآن از شتری که پای در بند است، تندتر و شتابان‌تر می‌رمد.»

٢٤- باب: الْقِرَاءَةِ عَلَى الدَّابَّةِ

باب ـ ۲۴ خواندن قرآن (در حال سواربودن) بر حیوان

٥٠٣٤ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِيَاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ، وَهُوَ يَقْرَأُ عَلَى رَاحِلَتِهِ سُورَةَ الْفَتْحِ. [راجع: ٤٢٨١. أخرجه مسلم: ٧٩٤، بذكر الترجيع وقول معاوية].

٥٠٣٤ ـ از شُعْبَه، از ابو اِیاس روایت است که گفت: از عبدالله بن مُغَفَّل شنیدم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را در روز فتح مکه دیدم که سوار بر شتر خود، سورة الفتح را می‌خواند.

٢٥- باب: تَعْلِيمِ الصِّبْيَانِ الْقُرْآنَ

باب ـ ۲۵ آموختن کودکان قرآن را

٥٠٣٥ - حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: إِنَّ الَّذِي تَدْعُونَهُ الْمُفَصَّلَ هُوَ الْمُحْكَمُ.

قَالَ: وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَنَا ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ وَقَدْ قَرَأْتُ الْمُحْكَمَ. [انظر: ٥٠٣٦].

٥٠٣٥ ـ از ابوعَوانَه، از ابوبِشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که گفت: به تحقیق که همان سوره‌ای را کـه المُفَصَّل[1] می‌خوانید، همان المُحْکَم است.[2]

سعید گفت: ابن عباس گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات کرد، در حالی که من (در

---

۱ - مراد از مُحْکَم در اینجا ضد متشابه نیست، بلکه غیر منسوخ الاحکام است.

۲ - مراد از مَفَصَّل، سوره‌هایی است که از سورهٔ حجرات آغاز می‌گردد و تا آخر قرآن ادامه می‌یابد.

آن وقت) پسری ده ساله بودم[۱] و سوره‌های مُحْکم قرآن را آموخته بودم.

٥٠٣٦ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : جَمَعْتُ الْمُحْكَمَ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لَهُ : وَمَا الْمُحْكَمُ ؟ قَالَ : الْمُفَصَّلُ . [راجع : ٥٠٣٥]

۵۰۳۶ - از هُشَیْم، از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم، سوره‌های مُحْکَم را فرا گرفتم. به او گفتم: و مُحْکَم چیست؟ گفت: سوره‌های مُفَصَّل.

٢٦- باب : نِسْيَانِ الْقُرْآنِ ،

باب - ۲۶ فراموش کردن قرآن

وَهَلْ يَقُولُ : نَسِيتُ آيَةَ كَذَا وَكَذَا ؟ وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴾ [الأعلى: ٦].

و آیا بگوید: آیهٔ چنین و چنان را فراموش کردم. و گفتهٔ خدای تعالی: «ما به زودی آیات خود را بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی. جز آنچه خدا خواهد.» (الاعلی: ٦ - ٧)

٥٠٣٧ - حَدَّثَنَا رَبِيعُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ : « يَرْحَمُهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً ، مِنْ سُورَةِ كَذَا » .

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا عِيسَى ، عَنْ هِشَامٍ ، وَقَالَ : « أَسْقَطْتُهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا » .

تَابَعَهُ عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، وَعَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ . [راجع : ٢٦٥٥ . أخرجه مسلم : ٧٨٨]

۵۰۳۷ - از هِشام، از عُروه، از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، قرآن خواندن مردی را در مسجد شنید و گفت: «خداوند رحمتش کند که چنین و چنان را از فلان سوره به یاد من آورد.» روایت است از محمد بن عُبید بن مَیْمُون از عیسی، از هِشام که آن حضرت (به علاوه) گفته است: «آن را از فلان سوره انداخته بودم.» (از یاد برده بودم.)

متابعت کرده است (عیسی را) علی بن سُهر، و عَبْدَه، از هشام.

٥٠٣٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ ، هُوَ أَبُو الْوَلِيدِ الْهَرَوِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي سُورَةٍ بِاللَّيْلِ فَقَالَ : « يَرْحَمُهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا

۵۰۳۸ - از اَحْمد ابن ابی رجاء، وی ابوالولید هروی است.[۲] از اَبو اسامه، از هشام بن عُروه

۱ - ابن عباس در زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم به قولی سیزده ساله و به قولی پانزده ساله بوده است.

۲ - آرامگاه ابوالولید در قریهٔ آزادان واقع در شمال غرب شهر هرات زیارتگاه مردم است.

وَكَذَا آيَةً ، كُنْتُ أُنْسِيتُهَا مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا». [راجع: ٢٦٥٥. أخرجه مسلم : ٧٨٨] .

از پدرش روایت است که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم از مردی شنید که در شب سوره‌ای را می‌خواند. آن حضرت گفت: «خداوند رحمتش کند، همانا آیت چنین و چنان را به یاد من آورد که فراموش گردانیده شده بودم از سورهٔ چنین و چنان.»

٥٠٣٩ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «بِئْسَ مَا لأَحَدِهِمْ ، يَقُولُ : نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ ، بَلْ هُوَ نُسِّيَ». [راجع : ٥٠٣٢ . أخرجه مسلم : ٧٩٠] .

٥٠٣٩ ـ از منصور، از ابووائل، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بدا به حال هر یک از شما که بگوید: آیت چنین و چنان را فراموش کردم. بلکه (وی بگوید) که فراموش گردانیده شدم.»

٢٧ - باب : مَنْ لَمْ يَرَ بَأْسًا أَنْ يَقُولَ : سُورَةُ الْبَقَرَةِ ، وَسُورَةُ كَذَا وَكَذَا .

باب ـ ٢٧

کسی که باکی نمی‌بیند که بگوید: سورهٔ اَلْبَقره و سورهٔ چنین و چنان.[1]

٥٠٤٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ عَلْقَمَةَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ ابْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الآيَتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، مَنْ قَرَأَ بِهِمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ». [راجع : ٤٠٠٨ . أخرجه مسلم : ٨٠٧ و ٨٠٨].

٥٠٤٠ ـ از اَعْمش، از ابراهیم، از عَلْقَمه و عبدالرحمن ابن یزید، از ابومسعود انصاری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو آیت از آخر سورهٔ البقره را، اگر کسی در شب بخواند، (همان شب) او را کفایت می‌کند.»

٥٠٤١ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنْ حَدِيثِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِالْقَارِيِّ : أَنَّهُمَا سَمِعَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ ابْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَؤُهَا عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ ، لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلاَةِ ، فَانْتَظَرْتُهُ حَتَّى سَلَّمَ فَلَبَّبْتُهُ ، فَقُلْتُ : مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ ؟ قَالَ : أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ

٥٠٤١ ـ از شُعیب روایت است که زُهری گفت: عُروه بن زُبیر مرا از حدیث مِسوَر بن مَخْرَمَه و عبدالرحمن بن عبدالقاری خبر داده که آن دو نفر از عُمر بن خطّاب شنیده‌اند که می‌گفت: از هِشام بن حکیم ابن حِزام شنیدم که سوره‌ای از قرآن را در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌خواند، به قرائت

[1] ١ - بعضی بر این رفته‌اند که نباید سورهٔ «البقره»، «النساء» و غیره گفت، بلکه باید گفت که سوره‌ای که در آن ذکر بقر (گاو) و نساء (زنان) و غیره رفته است. ولی امام بخاری در گفتن آن باکی نمی‌بیند.

لَهُ: كَذَبْتَ، فَوَاللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَهُوَ أَقْرَأَنِي هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَقُودُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا، وَإِنَّكَ أَقْرَأْتَنِي سُورَةَ الْفُرْقَانِ، فَقَالَ: «يَا هِشَامُ اقْرَأْهَا». فَقَرَأَهَا الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَكَذَا أُنْزِلَتْ». ثُمَّ قَالَ: «اقْرَأْ يَا عُمَرُ». فَقَرَأْتُهَا الَّتِي أَقْرَأَنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَكَذَا أُنْزِلَتْ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ».
[راجع: ۲۴۱۹. أخرجه مسلم: ۸۱۸].

او گوش فرا دادم، ناگاه دیدم که وی بر حروف زیادی می‌خواند که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من نخوانده بود، نزدیک بود که در حال نماز گردنش را بکشم، ولی انتظار کشیدم تا آنکه نماز را سلام داد، سپس گریبان او را چنگ انداختم و گفتم: این سوره‌ای را که از تو شنیدم که می‌خواندی، کی بر تو خوانده است؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من خوانده است. به او گفتم: دروغ گفتی. به خدا سوگند که همین سوره‌ای را که از تو شنیدم. رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من خوانده است. او را کشان کشان نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بردم و گفتم: یا رسول الله، از وی شنیدم که سورهٔ الفرقان را بر حروفی می‌خواند که تو (چنان) نخوانده‌ای، و همانا تو سورهٔ الفرقان را بر من خوانده‌ای.
آن حضرت فرمود: «ای هشام، آن را بخوان.» وی همان قرائتی را خواند که از وی شنیده بودم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همچنین نازل شده است.) سپس فرمود: «ای عمر، بخوان.» من همان قرائتی را خواندم که آن حضرت بر من خوانده بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «همچنین نازل شده است.» سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده است، هر آنچه بر شما آسان است از آن بخوانید.»

۵۰۴۲ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ آدَمَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ قَارِئًا يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً،

۵۰۴۲ ـ از علی بن مُسْهِر، از هشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، شبی شنید که خواننده‌ای در مسجد می‌خواند. آن حضرت

أَسْقَطْتُهَا مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا». [راجع : ٢٦٥٥ . أخرجه مسلم: ٧٨٨].

گفت: «خداوند رحمتش کند، همانا آیه چنین و چنان از سورهٔ چنین و چنان را که از یاد برده بودم به یاد من آورد.»

٢٨- باب : التَّرْتِيلِ فِي الْقِرَاءَةِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً ﴾ [المزمل: ٤] . وَقَوْلِهِ : ﴿ وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ ﴾ [الإسراء: ١٠٦] . وَمَا يُكْرَهُ أَنْ يُهَذَّ كَهَذِّ الشِّعْرِ . ﴿ يُفْرَقُ ﴾ [الدخان: ٤] . يُفَصَّلُ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَرَقْنَاهُ : فَصَّلْنَاهُ .

باب ـ ۲۸

اَلتَرتیل (تأنی و نیکویی و روانی) در قرائت و فرمودهٔ خدای تعالی: «وَرَتِّلِ القُرآنَ تَرْتیلاً» (المُزَمِّل: ٤) «و قرآن را شمرده شمرده بخوان.» و فرمودهٔ خدای تعالی: «وَ قُرآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النّاسِ عَلَى مكث» (الأسرأ: ١٠٦) «و قرآن را بخش بخش نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی.» و آنچه مکروه می‌باشد که به شتاب مانند شعر خوانده شود. «يُفْرَق» (الدخان: ٤) یعنی: «فیصله می‌یابد.» (تفسیر: فَرَقْناهُ است)

ابن عباس گفته است: فَرَقْناهُ یعنی: جدا جدا فرستادیم.

٥٠٤٣ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا وَاصِلٌ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : غَدَوْنَا عَلَى عَبْدِاللَّهِ ، فَقَالَ رَجُلٌ : قَرَأْتُ الْمُفَصَّلَ الْبَارِحَةَ ، فَقَالَ : هَذًّا كَهَذِّ الشِّعْرِ ، إِنَّا قَدْ سَمِعْنَا الْقِرَاءَةَ ، وَإِنِّي لأَحْفَظُ الْقُرَنَاءَ الَّتِي كَانَ يَقْرَأُ بِهِنَّ النَّبِيُّ ﷺ ، ثَمَانِيَ عَشْرَةَ سُورَةً مِنَ الْمُفَصَّلِ ، وَسُورَتَيْنِ مِنْ آلِ حم .[راجع : ٧٧٥ . أخرجه مسلم : ٨٢٢].

٥٠٤٣ ـ از واصل روایت است که ابووائل گفت: بامداد، نزد عبدالله (ابن مسعود) رفتیم. مردی گفت: دیشب همهٔ سوره‌های مفصل را خواندم. عبدالله گفت: همچون شعر به شتاب خواندی و ما قرائت (آن حضرت) را شنیده‌ایم و من سوره‌های همانند آن را که پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌خواند به یاد دارم، هجده سورهٔ مُفَصَّل‌اند و دو سوره که با ال، و حم آغاز می‌شود.

٥٠٤٤ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : فِي قَوْلِهِ : ﴿ لاَ تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ

٥٠٤٤ ـ از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این فرمودهٔ خدای تعالی: «لا تَحَرِّک بِهِ لِسانَکَ لَتَعْجَلَ

لتَعْجَلَ بِهِ﴾ قال : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا نَزَلَ جِبْرِيلُ بِالْوَحْيِ ، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَهُ وَشَفَتَيْهِ ، فَيَشْتَدُّ عَلَيْهِ، وَكَانَ يُعْرَفُ مِنْهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ الآيَةَ الَّتِي فِي : ﴿لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ . ﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ﴾ . فَإِنَّ عَلَيْنَا أَنْ نَجْمَعَهُ فِي صَدْرِكَ ﴿وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ : فَإِذَا أَنْزَلْنَاهُ فَاسْتَمِعْ . ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ قال : إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ نُبَيِّنَهُ بِلِسَانِكَ . قال : وَكَانَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ أَطْرَقَ ، فَإِذَا ذَهَبَ قَرَأَهُ كَمَا وَعَدَهُ اللَّهُ. [راجع : ٥ . أخرجه مسلم : ٤٤٨] .

به» «زبانت را زود به حرکت در نیاور تا در خواندن آن شتاب کنی.» (القیامه: ١٦) گفت: آنگاه که جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی نازل می‌کرد، آن حضرت زبان و لبان خویش را به حرکت درمی‌آورد و این حالت بر وی دشوار می‌بود و از وی نمودار می‌شد. پس خداوند آیتی را نازل کرد که در سورهٔ «لا اُقْسِمُ بِیَوْمِ القیامه» است. «لاتُحَرِّک بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ. اِنَّ عَلَینا جَمْعَهُ و قُرآنَه» «زبانت را زود به حرکت در نیاور تا به خواندن آن شتاب کنی، همانا جمع آن و خواندن آن برماست.» یعنی برماست که آن (آیات) را در سینهٔ تو جمع آوریم و توسط تو بخوانیم.» «فَاِذا قَرَأنهُ فَاتَّبِعْ قُرآنَه» «پس چون آن را برخوانیم. خواندن آن را دنبال کن.» یعنی: آنگاه که (آیات را) بر تو نازل کردیم بدان گوش فرا ده. «ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا بَیانَه» «سپس توضیح آن برماست.» ابن عباس گفت: یعنی: برماست که آن را به زبان تو بیان کنیم. ابن عباس گفت: و چون جبرئیل نزد وی می‌آمد، آن حضرت خاموش می‌بود و گوش فرا می‌داد. و آنگاه که جبرئیل می‌رفت، آن را می‌خواند، چنانکه خدا به او وعده کرده بود.

٢٩- باب : مَدِّ الْقِرَاءَةِ

باب: ٢٩ مَدْ در قرائت (با صدای کشیده تلفظ کردن)

٥٠٤٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ الأَزْدِيُّ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال : سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ عَنْ قِرَاءَةِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : كَانَ يَمُدُّ مَدّاً .[انظر : ٥٠٤٦] .

٥٠٤٥ ـ از قَتاده روایت است که گفت: از اَنس بن مالک دربارهٔ قرائت پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کردم. گفت: آن حضرت مَد می‌کرد (بعضی حروف را با صدای کشیده

تلفظ می‌کرد.)

٥٠٤٦ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سُئِلَ أَنَسٌ : كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ : كَانَتْ مَدًّا ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾ ، يَمُدُّ بِبِسْمِ اللَّهِ ، وَيَمُدُّ بِالرَّحْمَنِ ، وَيَمُدُّ بِالرَّحِيمِ . [راجع : ٥٠٤٥] .

٥٠٤٦ ـ از هَمّام روایت است که قَتاده گفت: از اَنَس سؤال شد که قرائت پیامبر صلی الله علیه و سلم چگونه بوده است؟ گفت: مَد می‌کرد. و سپس اَنَس «بِسْمِ الله الرَّحمن الرَّحیم» گفت. «بِسْمِ الله» را به مَد می‌خواند (لام، پیش از هاء را با صدای کشیده می‌خواند.) و «الرَّحمن» را به مَدّ می‌خواند (میم رحمن را مَد می‌کرد.) و «الرحیم» را به مَدّ می‌خواند (حای رحیم را مد می‌کرد.)

٣٠- باب : التَّرْجِيعِ

باب ـ ۳۰ اَلتَّرجیع (جنباندن آواز در حلق)[1]

٥٠٤٧ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِيَاسٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ ، أَوْ جَمَلِهِ ، وَهِيَ تَسِيرُ بِهِ ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ ، أَوْ مِنْ سُورَةِ الْفَتْحِ ، قِرَاءَةً لَيِّنَةً ، يَقْرَأُ وَهُوَ يُرَجِّعُ . [راجع : ٤٢٨١ ، ٧٩٤ ، بزيادة معاوية]

٥٠٤٧ ـ از ابو اِیاس روایت است که گفت: از عبدالله بن مُغَفَّل شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که می‌خواند و بر شتر خود سوار بود و شتر او را حمل می‌کرد. آن حضرت سورهٔ الفتح یا از سورهٔ الفتح می‌خواند و با لحنی نرم می‌خواند و ترجیع می‌کرد.

٣١- باب : حُسْنِ الصَّوْتِ بِالْقِرَاءَةِ لِلْقُرْآنِ

باب ـ ۳۱ خوش آوازی در خواندن قرآن.

٥٠٤٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ أَبُو بَكْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى الْحِمَّانِيُّ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لَهُ : «يَا أَبَا مُوسَى ، لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ» . [أخرجه مسلم : ٧٩٣ ، بذكر اسم أبي موسى ونسبه] .

٥٠٤٨ ـ از ابوبرده روایت است که ابوموسی رضی الله عنه گفت: که پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت. «ای ابوموسی، یکی از مزامیر (آلات موسیقی) آل داود به تو داده شده است.»[2]

---

۱ - ترجیع، را به تقارب ضروب حرکات و تردید آواز در حلق تفسیر کرده‌اند. (تیسیر القاری)

۲ - ابوموسی اشعری دارای آوازی خوش بود.

۳۲ - باب : مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْمَعَ الْقُرْآنَ مِنْ غَيْرِهِ

۵۰۴۹ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ﷺ قَالَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « اقْرَأْ عَلَيَّ الْقُرْآنَ » . قُلْتُ : آقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ ؟ قَالَ : « إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي » . [راجع : ۴۵۸۲ . اخرجه مسلم : ۸۰۰ ، مطولاً] .

باب ـ ۳۲ کسی که دوست دارد قرآن را از دیگری بشنود.

۵۰۴۹ ـ از ابراهیم، از عُبَیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «قرآن را بر من بخوان.» گفتم: آیا بر تو بخوانم، در حالی که بر تو نازل شده است؟ فرمود: «دوست می‌دارم که به جز از خود، بشنوم.»

۳۳ - باب : قَوْلِ الْمُقْرِئِ لِلْقَارِئِ : حَسْبُكَ

۵۰۵۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « اقْرَأْ عَلَيَّ » . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، آقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . فَقَرَأْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ ، حَتَّى أَتَيْتُ إِلَى هَذِهِ الآيَةِ : ﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴾ . قَالَ : « حَسْبُكَ الآنَ » . فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ [راجع : ۴۵۸۲ . اخرجه مسلم : ۸۰۰ ، بدون لفظ حسبك] .

باب ـ ۳۳ گفتهٔ شنونده بر خواننده: تو را بسنده است.

۵۰۵۰ ـ از ابراهیم، از عُبَیده، از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «بر من بخوان.» گفتم: یا رسول الله، آیا بر تو بخوانم در حالی که بر تو نازل شده است؟ فرمود: «آری». سورهٔ النساء را خواندم تا بدین آیت رسیدم: «فَكَيْفَ اِذاجِئنا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهيدٍ و جِئنابِكَ عَلَى هؤلاءِ شَهيداً» (۴۱) «پس چگونه است (حالشان) آنگاه که از هر امتی گواهی گیریم و تو را بر آنان گواه آوریم.» فرمود: «برای اکنون، تو را بسنده است.» چون به سوی آن حضرت نگریستم، دیدم که از چشمان وی اشک جاری است.

۳۴- باب : فِي كَمْ يُقْرَأُ الْقُرْآنُ

وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ﴾ [المزمل : ۲۰] .

باب ـ ۳۴

قرآن در چه مدت زمان خوانده شود. و فرمودهٔ خدای تعالی: «پس آنچه از قرآن آسان باشد. بخوانید.» (المُزَمِّل: ۲۰)

۵۰۵۱ – حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ لِي ابْنُ شُبْرُمَةَ : نَظَرْتُ كَمْ يَكْفِي الرَّجُلَ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَلَمْ أَجِدْ سُورَةً أَقَلَّ مِنْ ثَلاثِ آيَاتٍ ، فَقُلْتُ : لا يَنْبَغِي لأَحَدٍ أَنْ يَقْرَأَ أَقَلَّ مِنْ ثَلاثِ آيَاتٍ .

قَالَ عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا مَنْصُورٌ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ : أَخْبَرَهُ عَلْقَمَةُ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ، وَلَقِيتُهُ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ ، فَذَكَرَ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ : « أَنَّ مَنْ قَرَأَ بِالآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ » . [راجع : ۴۰۰۸ و ۸۰۷ ، أخرجه مسلم : ۸۰۸]

۵۰۵۱ ـ از علی روایت است که سُفیان گفت: ابن شُبْرُمَه به من گفت: نگریستم که چند (آیت در نماز) کفایت می‌کند. و سوره‌ای که از سه آیت کمتر باشد، نیافتم. (با خود) گفتم: هیچ کسی را نسزد که کمتر از سه آیت (در نماز) بخواند.

علی گفت: سفیان گفت: منصور از ابراهیم، از عبدالرحمن بن یزید، از عَلْقَمَه از ابو مسعود ما را خبر داده است که عَلْقَمَه گفت: با ابو مسعود ملاقی شدم در حالی که او کعبه را طواف می‌کرد و سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را یاد کرد که: «کسی که دو آیه از آخر سورهٔ بقره را بخواند، برایش بسنده است.»

۵۰۵۲ – حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا ، فَتَقُولُ : نِعْمَ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ ، لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا ، وَلَمْ يُفَتِّشْ لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ، ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : « الْقَنِي بِهِ » . فَلَقِيتُهُ بَعْدُ ، فَقَالَ : « كَيْفَ تَصُومُ » . قلت : كُلَّ يَوْمٍ ، قَالَ : « وَكَيْفَ تَخْتِمُ » . قلت : كُلَّ لَيْلَةٍ ، قَالَ : « صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةً ، وَاقْرَإِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ » . قَالَ : قُلْتُ : أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : « صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ » . قُلْتُ : أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : « أَفْطِرْ يَوْمَيْنِ وَصُمْ يَوْمًا » . قَالَ : قُلْتُ : أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ، قَالَ : « صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ ، صَوْمَ دَاوُدَ ، صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعِ لَيَالٍ مَرَّةً » . فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَذَاكَ أَنِّي كَبِرْتُ وَضَعُفْتُ ، فَكَانَ يَقْرَأُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ السُّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالنَّهَارِ ، وَالَّذِي يَقْرَؤُهُ يَعْرِضُهُ مِنَ النَّهَارِ ، لِيَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا ،

۵۰۵۲ ـ از مُغیره، از مُجاهد روایت است که عبدالله بن عَمْرو گفت: پدرم زنی با فضیلت را به من نکاح کرد و از زن پسر خود جویای حال شوهرش می‌بود (یعنی پدرم از زن من دربارهٔ من می‌پرسید.) زن می‌گفت: وی مردی بسیار نیک است (ولی) جامهٔ خواب‌مان را (برای مسائل زناشویی) نگسترده است و از آنگاه که نزدش آمدیم، در صدد پوششی برای ما نبوده است. چون این حالت به درازا کشید، پدرم ماجرا را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرد. آن حضرت فرمود: «او را پیش من بیاور.» سپس آن حضرت را ملاقات کردم. فرمود: «چگونه روزه می‌گیری؟» گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه ختم قرآن می‌کنی؟» گفتم: هر شب. فرمود: «در هر ماه سه روز روزه بگیر و قرآن را در یک ماه ختم کن.» گفتم: بیش از این توانایی دارم. فرمود: «سه روز در هفته روزه

وَأَحْصَى وَصَامَ مِثْلَهُنَّ ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتْرُكَ شَيْئًا فَارَقَ النَّبِيَّ ﷺ عَلَيْهِ .

قال أبو عَبْدِ اللَّه : وَقَالَ بَعْضُهُمْ : فِي ثَلَاثٍ وَفِي خَمْسٍ ، وَأَكْثَرُهُمْ عَلَى سَبْعٍ . [راجع : ۱۱۳۱ . أخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

بگیر.» گفتم: بیش از این توانایی دارم. فرمود: «دو روز روزه نگیر و یک روز روزه بگیر.»[1]
گفتم: بیش از این توانایی دارم. فرمود: «بهترین روزه را بگیر. روزهٔ داوود، یک روز روزه بگیر و یک روز بخور و قرآن را در هر هفت شب ختم کن.»
عبدالله بن عمر و بن عاص می‌گوید: کاش، اجازه‌ای را که رسول الله صلی الله علیه و سلم داده بود، پذیرفته بودم، از اینکه اکنون پیر و ضعیف گشته‌ام.
عبدالله بن عَمرو هفتم حصه از قرآن را بر بعضی از افراد خانوادهٔ خود (برای آزمایش حافظهٔ خود) در روز می‌خواند، آنچه را که باید در شب بخواند در روز می‌خواند تا شب بر وی سبکتر باشد و چون می‌خواست که نیرو بگیرد، چند روز، می‌خورد و شمار آن را می‌گرفت و به همان شمار، روزه می‌گرفت؛ زیرا وی دوست نداشت از آنگاه که از پیامبر صلی الله علیه و سلم جدا گشته، چیزی را فرو گذارد.
ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: بعضی (از راویان) گفته‌اند که وی در سه شب یا هفت شب (قرآن را ختم می‌کرد) ولی اکثر آنها هفت شب روایت کرده‌اند.

۵۰۵۳ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «فِي كَمْ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ» . [راجع : ۱۱۳۱ . أخرجه مسلم : ۱۱۵۹].

۵۰۵۳ ـ از سعد بن حَفْص، از شیبان، از یحیی از محمد بن عبدالرحمن، از ابوسَلَمه روایت است که عبدالله بن عَمْرو گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «در چه مدتی قرآن را می‌خوانی؟»

[1] - چون فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم «سه روز در هفته روزه بگیر» نظر به فرمودهٔ بعدی که «دو روز روزه نگیر و یک روز روزه بگیر» شمار روزهای روزه گرفتن بیشتر است. گفته‌اند که در عبارت تقدم و تأخر رخ داده است. «تیسیر القاری»

٥٠٥٤ – حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ شَيْبَانَ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ مَوْلَى بَنِي زُهْرَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ : وَأَحْسِبُنِي قَالَ : سَمِعْتُ أَنَا مِنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَإِ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ» . قُلْتُ : إِنِّي أَجِدُ قُوَّةً ، حَتَّى قَالَ : «فَاقْرَأْهُ فِي سَبْعٍ ، وَلَا تَزِدْ عَلَى ذَلِكَ» . [راجع : ١١٣١ . أخرجه مسلم : ١١٥٩]

۵۰۵۴ ـ از اسحاق، از عبدالله بن موسی، از شیبان، از یحیی، از محمد بن عبدالرحمن، از ابوسَلَمَه روایت است که عبدالله بن عَمْرو گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «در چه مدتی قرآن را می‌خوانی؟»
از اسحاق، از عبیدالله بن موسی، از شیبان، از محمد بن عبدالرحمن، مولی بنی زُهره، از ابوسلمه روایت است که گفت: یحیی گفت: می‌پندارم که از ابوسلمه شنیده‌ام که عبدالله بن عَمْرو گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «قرآن را در یک ماه بخوان.» گفتم: توان آن را در خود می‌بینم. تا آنکه گفت: «پس آن را در یک هفته بخوان و بر آن زیادت مکن.»

٣٥- باب : الْبُكَاءِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

باب ـ ۳۵ گریستن به هنگام خواندن قرآن

٥٠٥٥ – حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : - قَالَ يَحْيَى : بَعْضُ الْحَدِيثِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ - قَالَ : لِي النَّبِيُّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ : عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ . قَالَ الْأَعْمَشُ : وَبَعْضُ الْحَدِيثِ حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ - عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَعَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَأْ عَلَيَّ» . قَالَ : قُلْتُ : أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ ؟ قَالَ : «إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي» . قَالَ : فَقَرَأْتُ النِّسَاءَ حَتَّى إِذَا بَلَغْتُ : ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ٤١] . قَالَ لِي : «كُفَّ ، أَوْ أَمْسِكْ» . فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَذْرِفَانِ . [راجع : ٤٥٨٢ . أخرجه مسلم : ٨٠٠ ، بدون لفظ كف أو أمسك]

۵۰۵۵ ـ از صَدَقَه، از یحیی، از سُفیان، از سُلیمان، از ابراهیم، از عُبَیده، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است. یحیی گفت: بخشی از این حدیث از عَمرو بن مُرَّه است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت. از مُسَدَّد از یحیی، از سُفیان، از اَعمش، از ابراهیم، از عُبیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت. اَعْمَش گفت: و بخشی از این حدیث را عَمْرو بن مُرَّه، از ابراهیم و از پدر وی، از ابو الضُحَی به من روایت کرده که عبدالله (ابن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر من بخوان.» گفتم: آیا بر تو بخوانم و بر تو نازل شده است؟ فرمود: «همانا دوست دارم که از

کسی به جز از خود بشنوم.» من سورهٔ النّساء را خواندم تا (بدین آیت) رسیدم: «پس چگونه است (حالشان) آنگاه که از هر امتی گواهی گیریم و تو را بر آنان گواه آوریم» آن حضرت به من گفت: «بس کن، یا گفت خاموش باش.» دیدم که از چشمان آن حضرت اشک جاری است.

٥٠٥٦ - حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ السَّلْمَانِيِّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قال : قال لِي النَّبِيُّ ﷺ : « اقْرَأْ عَلَيَّ » . قُلْتُ : أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ ؟ قال : « إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي » .[راجع : ٤٥٨٢ . أخرجه مسلم : ٨٠٠ ، مطولاً] .

٥٠٥٦ ـ از اَعْمش، از ابراهیم از عُبَیدهٔ السَّلمانی روایت است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «بر من بخوان.» گفتم: آیا بر تو بخوانم در حالی که بر تو نازل شده است؟ فرمود: «همانا دوست دارم که از کسی غیر از خود بشنوم.»

٣٦- باب : إِثْمُ مَنْ رَاءَى بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ ، أَوْ تَأَكَّلَ بِهِ ، أَوْ فَخَرَ بِهِ .

باب ـ ۳۶

گناه کسی که به خواندن قرآن تظاهر کند یا آن را وسیلهٔ روزی سازد یا مایهٔ فسق و فجور قرار دهد.

٥٠٥٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ خَيْثَمَةَ ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ : قال عَلِيٌّ ﷺ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ ، حُدَثَاءُ الأَسْنَانِ ، سُفَهَاءُ الأَحْلامِ ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، لا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ».[راجع: ٣٦١١ . أخرجه مسلم : ١٠٦٦] .

٥٠٥٧ ـ از خَیْثَمه، از سُوَیْد بن غَفَلَه روایت است که گفت: علی رضی الله عنه گفت که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «گروهی از جوانان بیخرد در آخرالزمان پدید می‌آید که به گفتهٔ بهترین آفریدگان تمسک می‌جویند، ولی از (دائرهٔ) اسلام (چنان) خارج می‌گردند که تیر از شکار خارج می‌گردد، ایمان از گلویشان نمی‌گذرد (که در دل نفوذ کند) پس هر کجا که با ایشان روبرو شدید، ایشان را بکشید؛ زیرا کشتن ایشان را پاداشی است در روز قیامت..»

۵۰۵۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ : «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ ، وَيَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلَا يَرَى شَيْئًا ، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلَا يَرَى شَيْئًا ، وَيَنْظُرُ فِي الرِّيشِ فَلَا يَرَى شَيْئًا ، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ» . [راجع : ۳۳۴۴ . أخرجه مسلم: ۱۰۶۴] .

۵۰۵۸ ـ از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوسعید خُدری رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «از میان شما گروهی پدید می‌آیند که نماز خویش را (در مقایسه) با نماز ایشان و روزهٔ خود را با روزهٔ ایشان و عمل خود را با عمل ایشان خوار و سبک می‌شمارید، آنها قرآن را می‌خوانند و از گلوهایشان در نمی‌گذرد، از دین چنان می‌گذرند که تیر از شکار می‌گذرد. که چون در پیکان نگریسته شود چیزی دیده نشود و چون به چوبهٔ تیر نگریسته شود چیزی دیده نشود و چون در پَر تیر نگریسته شود چیزی دیده نشود و در سوفار (بُن چوبه تیر) شک می‌کند.»

۵۰۵۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالْأُتْرُجَّةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَرِيحُهَا طَيِّبٌ . وَالْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالتَّمْرَةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلَا رِيحَ لَهَا . وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَالرَّيْحَانَةِ ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ . وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَالْحَنْظَلَةِ ، طَعْمُهَا مُرٌّ ، أَوْ خَبِيثٌ ، وَرِيحُهَا مُرٌّ» . [راجع: ۵۰۲۰ . أخرجه مسلم : ۷۹۷ ، بدون لفظة ، ويعمل به] .

۵۰۵۹ ـ از قَتاده، از اَنَس بن مالک، از ابوموسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمانی که قرآن می‌خواند و بدان عمل می‌کند، بسان ترنجی است که طعم خوش و بوی خوش دارد، و مسلمانی که قرآن نمی‌خواند و بدان عمل می‌کند مانند خرمایی است که طعم خوش دارد و بوی ندارد، و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند (گیاه) ریحان است که بوی خوش و طعم تلخ دارد و مثال منافقی که قرآن را نمی‌خواند مانند حنظل است که طعم آن تلخ یا بدمزه و بوی آن زننده است.»

۳۷ - بَاب : «اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ»

باب ـ ۳
قرآن بخوانید تا دلهای شما با آن الفت گیرد.

٥٠٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « اقْرَؤُوا الْقُرآنَ مَا ائْتَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ » . [انظر : ٥٠٦١ ، ٧٣٦٤ ، ٧٣٦٥ . أخرجه مسلم: ٢٦٦٧] .

٥٠٦٠ ـ از حَمّاد، از ابو عِمران الجَوْنی از جُنْدَب بن عبدالله روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن بخوانید تا دلهای شما الفت گیرد و اگر در (فهم معانی) آن اختلاف کردید، از (خواندن) آن (موقتاً) باز ایستید.»[1]

٥٠٦١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا سَلامُ بْنُ أَبِي مُطِيعٍ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ جُنْدَب : قال النَّبِيُّ ﷺ : « اقْرَؤوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ » . [راجع: ٥٠٦٠ . أخرجه مسلم : ٢٦٦٧] .

تَابَعَهُ الْحَارِثُ بْنُ عُبَيْد ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْد ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ .

وَلَمْ يَرْفَعْهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ وَأَبَانُ .

وَقَالَ غُنْدَرٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ : سَمِعْتُ جُنْدَبًا ، قَوْلَهُ .

وَقَالَ ابْنُ عَوْن ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ الصَّامت ، عَنْ عُمَرَ ، قَوْلَهُ .

وَجُنْدَبٌ أَصَحُّ وَأَكْثَرُ .

٥٠٦١ ـ از سلام بن ابی مُطیع، از ابوعِمْران الجَوْنی، از جُنْدَب روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن بخوانید تا دلهای شما با آن الفت گیرد، و اگر در (فهم معانی) آن اختلاف کردید، از (خواندن) آن (موقتاً) باز ایستید.» متابعت کرده است (سلام بن ابی مطیع را) حارث بن عبید و سعید بن زید، از ابو عمران و حَمّاد بن سَلَمه و اَبان، این حدیث را رفع نکرده‌اند.

و غُنْدُر گفته است: شُعْبَه گفت که ابو عمران گفته است: از جُنْدَب شنیدم، یعنی گفتهٔ جُنْدَب است (مرفوع نیست.) و ابن عَوْن، از ابو عمران از عبدالله بن صامت روایت کرده که عُمَر گفته است یعنی قول عُمَر است. مؤلف می‌گوید: صحیح‌تر و بیشتر روایات آن است که قول جُنْدَب است.

٥٠٦٢ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْب : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلك بْنِ مَيْسَرَةَ ، عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه : أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلا يَقْرَأُ آيَةً ، سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ خِلافَهَا ، فَأَخَذْتُ بِيَدِه ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : « كِلاكُمَا حَسَنٌ ، فَاقْرَآ » . أَكْبَرُ عِلْمِي قال : « فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ اخْتَلَفُوا فَأَهْلَكُوا » . [راجع : ٢٤١٠] .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ وَعَتَوْا ﴾ : طَغَوْا .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : ﴿ عَاتِيَةٍ ﴾ : عَتَتْ عَنِ الْخَزَّانِ .

٥٠٦٢ ـ از عبدالملک بن مَیْسَره از نَزّال بن سَبْرَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفته است که وی از مردی شنید که آیتی می‌خواند که از پیامبر صلی الله علیه و سلم خلاف آن را شنیده بود. (عبدالله می‌گوید) از دستش گرفتم و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردم. آن حضرت فرمود: «هر دوی شما نیک می‌خوانید

---

١ - سیوطی گفته است: احتمالاً مراد آن است که: تا زمانی قرآن بخوانید که دارای نشاط باشید. و چون ملول شوید، بس کنید تا زمان نشاط بازآید؛ درست مانند امر نماز. (تیسیرالقاری)

پس بخوانید.» (شُـعْبَه راوی حدیث می‌گوید:) به گمان اغلب که آن حضرت فرمود: «به تحقیق کسانی که قبل از شما بودند، اختلاف کردند و (خداوند) هلاکشان کرد.»

پایان ترجمهٔ جلد پنجم صحیح‌البخاری
عصر پنجشنبه چهارم می ۲۰۰۶
فریمونت - کالیفرنیا، امریکا